١٦٨٥٦
٢٠٨٠٢١

هو الغفور

بفرمایش آقای آمیرزا غلامرضا
این کتاب بدست این حقیر
سرتاپا تقصیر سید یعقوب فرزند
مرحوم سید فضل اله حسینی صحافی
شد در رمضان سنه ١٣٧٢

رضا یدوست مقدم براختیار من است
بدوش من ملکی هم حسابدار من است
بروز حشر شفیع جد تاجدار من است
دراین جهان حکمان وراد یار من است
بدانکه معتقدم من بروز بازپسین

سید یعقوب حسینی



٢٥٨٧١

١٤٠٨٠٢

و صلی الله علی خیر
خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

امین یا رب

افضل

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الفتاح العلیم

ابتدا حمد بی حد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابدا
ورق از اوراق وبخری ازانجا ربحت وصنوح یافته وهر بشرف
زهری از ازهار را انوار اجاد او یافته بیت
برک درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردکار
بی امر کن فکان او هیچ نباتات از دریچه وجود لب بشکر خنده
نکشاید وبی حکم فرمان روا او سلطان حرم دی برک کل از
نی رباید تا سحاب قدرتش ابنا زی بستان روزکار رنک دصنع
خانه آفرینش برصفحات اوراق ظاهر نکشت و تا خورشید حکمتش
بر چهره نباتات وحیوانات نکشید نوع وجنس اشکال والوان
ظهور وجلوه ننمود شعر ففی کل شی له آیة تدل علی انه واحد
ودرود فراوان وصلوات بی پایان حضرت خواجه رسول
از تکوین موجودات وجود مبارک او بود موجب خلق آفرینش
او علیه من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها بیت
ایها الراجون منه شفاعة صلوا علیه وسلموا تسلیما اما بعد
بر ارباب فطنت واصحاب حکمت مخفی ومستور نماند که هیچ چیز از ا
واصناف موجودات از حکمتی ربانی خالی نباشد وهر چند معرفت
تمامها بغیر از خالق بر هیچکس ظاهر نکشته وخود در گنجینه اختراع

ازکم

در باب خود اقوی بود واکثر قوت حشایش بعد از دو سال باطل
ضعیف شود واما وقت کرفتن صموغ چون بازرد و اشق و جاوشیر
بعد از انعقاد پیش از جفاف کیرند و بیشتر صموغ را
بعد از سه سال باطل شود خاصه فرفیون اما کرفتن لحا چون
هرج وبلیلج وامثال آن وقت رسیدن تخم وی پیش از نقصان
اما آنچه اقوی بود از هر طبقه مدت بقای وی بیشتر بود اما وقتی که
تازه وقوی بیابند آنکاه ویرا بدل کنند اما حیوانی مانند قرون
واکباد واجب آن بود که از حیوانات جوان کیرند ودر
ربیع واز اصح المزاج واز رسیده تر وآنچه از وی کیرند بعد از کشتن
بحیوانات میته التفات نکنند واز ایشان ادویه بکیرند اما معدنیات
نوزرانیخ وامثال آن اولی بود که از معادن معروف
کیرند که جوهر آن پاک بوده در لون تفاوت نبود ودر
بود اما نکاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اول
اجزای آن داده وکوفتن وقرص ساختن ودر سایه خشک کردن
دوم خشک دارو با چیزی که حافظ بود بخاصیت چون خلط
برنج یا فلفل یا جوز خلط فرفیون با سلت یا باقلی یا پوست
خلط فلفل سفید با باقلا وامثال آن سبب قوت اجرایشان
ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند که سروی تنک بود ومر آن
قوت آن تا بزسو اتحلیل یابد مانند مشک وکافور وعنبر
که در ظرف ابریکی کنند واکر یافت نشود آبکینه وکافور
اکر یافت نشود در دو برکنند وبعضی ادویه در کوزه کنند

کوزه محکم دارند مانند بزورد و اوراق و بعضی در ابانه کنند مانند خرنیق و
وکهربا و امثال آن و بعضی را کیسه کرباس کافی بود مانند عاقرقرحا و بوزیدان
جارم آنکه جایگاه آن چنانکه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت
و برودت و خالی از رطوبت و در موضعی که بیک کشاده بود و حم و باج
بود ننهند تخم ادویه را لازم آید که هر یکی بجای خود بود یعنی نگاه دارد تا ادو
حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و سکبینج
امثال آن در بجاورت ادویه که استعداد او قبول آن روایح داشته باشند
و سبب آن جا قوت وی ساقط کرده مانند بنفشه و نیلوفر و امثال آن
ننهند چون این معنی مقرر شد که ادویه را ازین سرقسم بیرون نیست و هر جا از
سرقسم بیرون است از ادویه نیست و قولی کلی که دوا از غیر جنس کنند باید دا
اکنون بدانک آنچه ماکول و مشروب آدمیانست از پنج قسم بیرون نیست یا غذا
مطلق یا دوا مطلق یا اغذیه دوایی یا ادویه غذایی یا سمی و آن
یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن دایما بروی غالب بود و آنرا کیل
و آن غذا مطلق بود همچون نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن ویر
باروی بدن را این را دوا مطلق گویند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبل
آن یا چنان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر باز بدن در و
اثر کند و آنرا بدل یا تحلیل سازد این را غذایی دوایی گویند همچون مرکوحیه
و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوایی غالب بود و آنرا دوایی غذایی ک
کمون و نانخواه و کرویا و امثال آن یا چنان بود که قوت وی ثابت
وی بر بدن غالب بوده مفسد بدن باشد آنرا اسم خوانند مانند
و شوکران و امثال آن والله اعلم چون کلیات معلوم شد دوی

نسخه

...ان بهرست جانب ...

باب الالف آطریلال نباتیست که تخم وی
... ت و مانند تخم کرفس بود در بزرگی و برنگ کبود بود و بشکل زیره بود
... بود و آنچه سبز بود و قدری از آن بزرگتر بود آنرا تخم خلال دان
... ن اطریلال است غیر مصری و آنچه کبود رنگ بود آطریلال مصری
... و حبشش و برا رجل الطیر خوانند و رجل الغراب خوانند و حرز الشیاطین
... بکوبند و کفته شود و طبیعت آطریلال کرم و خشکست در آخر درجه دوم
... مداوا بهق و برص بغایت سودمند بود و بعضی تنها استعمال کنند و بعضی
... ان با دانکی عاقرقرحا بسایند و بعسل سرشند و لعق کنند و یک ساعت
... در آفتاب بنشینند چندانکه عرق بکنند وگاه باشد که همان زمان
... دگاه باشد که روز دیگر آبله بزند و بعد از آن آب از
... ان روان شود بقدرت حق جل و علا لون آن موضع باز لون اندام
... دو خاصه که این زحمت در موضعی گوشت مند بود زود تر و آسان تر زایل گردد
این مجربست و بتجربات جامع این کتاب امتحان کرده است و این بتر کی
... قوت اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشد بعد از آن این دوا استعمال کند
باید کرد تابستان باشد وقتی که آفتاب در غایت کرمی باشد و بعضی گویند
... جزو نیم آطریلال و پوست بادنک جزو و ورق سداب یک جزو و مجموع کوفته
... پنج روز هر روز سه درم با شراب انگوری بیاشامند از برص شفا یابد
... ان الله تعالی خاصه در آفتاب هر روز بنشینند چنانک عرق بکند و اگر بسایند آطریلال
... و بخور در بینی زن حامله دهد بچه بیندازد آذرعیس بزبان اهل دمشق و مصر
... درخ خوانند و آن قشر اصل ابزبادیس است و بپارسی پوست بیخ رز سنگ خوانند

وطبیعت آن گرم است در درجهٔ اول وخشک در دوم ومنفعت آن آنست
که چون بجوشانند وبدان مضمضه کنند قلاع زایل کند در هر دهن که باشد وهر
نوع قلاع که باشد وبغایت مجربست واگر بجوشانند در گلاب ودر چشم چکانند
رطوبتی که باشد خشک گرداند وسودمند بود جهت تقیت دمعی که فراهم نشده
باشد واگر بیش از در چشم استعمال کند صحت چشم نگاه دارد واگر بطبیخ آن
احتقان کنند سودمند بود جهت ریشهای روده واگر بشراب یا سرکه بجوشانند
وبپاشانند بغایت نافع بود جهت درد جگر وورم آن نرم کند وصاحب
جامع گوید که اطبای مصر در داروهای چشم بدل مامیران چینی ومامیران کی آرد عوض
میکنند **آبار** اسرب محرق است بپارسی سرب گویند صنعت آن بستانند آب تهیه
برروی تابه نهند وقدری گوگرد بران اندازند ودر کوزهٔ و کاسه کوزه در
سوراخی درین آن کنند وبرسر وی نهند وبدمند تا آن زمان که سوخته گر
بردارد واستعمال کنند وطبیعت آن سرد بود در درجهٔ دوم ومنفعت آن آن
که چون مغسول کنند نفع ریشهای چشم بکند وسودمند بود جهت ریشهای
مفاصل وذکر وحصر چون دران موضع در ورکند وبمجیش بر امیر ورطان
وریشهای زشت وبدل آن المرتست **آبق** اکسیریان زیبق را خوانند و
بزبان ایشان زیبق جلی نام دارد ودر حرف زا گفته شود اسماد طبیعت
ومنفعت آن **آبگون** لباب الثلج است ولباب الموم ولباب البر نیز گویند
آن لباب الحنطات بعربی نشا گویند وبپارسی نشاسته ودر حرف نون ان
گفته شود **الفقد** ذنقر است وگفته شود **ابوخلسا** الجوسا است وحرکالجار
وعاقر بعا ونجرة الدم ورجل الحمامه وحمیرا وهو فیلوس وشقاده کحلا وانفلیا
گویند وبرشرانی حالوما وملفظی دیگر بالقیس وکاهوج نیز خوانند واین جمله

وبمشیر بکار برند صحیح مجرب تر از آبنوس نیست وگویند بدل وی چوب
کنارست ومصلح آن صمغ عربی باشا هسفرم بود **ابرکاکا** وابرکاکار
نیز گویند وآن نسج العنکبوت است بپارسی کره گویند وبشیرازی کرتیند
ومنفعت وی آنست که چون بر جراحت نهند خون بازدارد وورم
نکند که آن جراحت ورم کند وچون سرکه بران چکانند وبروی دهند
در ابتدای آن ورم کند تا خشک شود سودمند بود وورم نکند که دمل بزرگ
شود وبازگرداند واگر نقره بدبیدهٔ آن بالندجلالی تام بدهد واگر
گرنیز کرد تابان باشد وکثیف وسفید در پوست ته بندد ودر بازوی
کی که اورا ربع بود ببندند زایل شود **ابرون** حی العالم است وگفته
شود فاقلا الصغار ومعنی ارون الی ابد یعنی همیشه زنده وبرگ وی همیشه
سبز بود وزرد ودر حرف حا گفته شود **ابل** سم حی العالم است وگفته شود
آبالبط فاقلا الصغار است چون از غلاف بیرون کنند لاجی خوانند وغلاف
آن مثلث باشد وآن دو نوع است یک نوع طبقدار چوزی بود بود مثلث
شکل ویک نوع مانند استخوان بلیله گرد شکل بود وپوستی رقیق بروی بود و
هر دو نوع فاقلا کوچک است وهیل وبان وخیربوا وهال بوا وهیل بوا و
شوشمه نیز خوانند وطبیعت آن گرم وخشک است در درجهٔ سیم وبهترین وی
آنست که بغایت بوی تیز داشته باشد ومنفعت وقوت وی مانند قرنفل است
جهت معده سرد وجگر سرد سودمند بود وقی باز دارد وگویند لطیف‌تر از
فاقلا بزرگست **آبت** تخم اترج است بپارسی گوشت تیخ خوانند وبهی
بالنگ خوانند وبهترین وی گوشت بالنگ دبه است که بالنو خوانند ودیگر
آزاد ترک خوانند وطبیعت آن گرم وترست در درجهٔ اول امجبان خوردن

وبر هضم شود و معده را زیان دارد و قولنج آورد و اولی آن بود که
مربا کنند ابوعلس بپارسی کل چیری خوانند و آن انواعست و در باب خا گفته شود
ابن عرس بپارسی راسو خوانند اگر اندرون وی بکشیر پاک کنند و خشک
کنند ده مثقال از آن دفع ضرر باد گوم بکند و اگر دماغ وی با گوشت نامرکه
بخورند صرع را سود دارد و اگر وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود و اگر خشک
کنند و با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و اگر بسوزانند در دیگی مسین
و خاکستر آن با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود و اگر خون وی بر خنازیر
بمالند سودمند بود و اگر چشم وی خشک کنند و مصروع را دهند نافع بود
و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون آورند آن زمان که زنده بود و بر بازو
زن بندند آبستن نشود و رازی گوید اگر در طعامی زهر باشد و ابن عرس
ببیند فریاد کند و موبهای وی راست بایستد ابوخمسه آبی است با سفید
زیره باج اما عوض سرکه آب غوره کنند یا سرکه مصعد و قند زیاده
باشد و خوبهای آن با قدری عود در کرباسی بندند و در دیگ اندازند و
قند و بادام بود و موافق معده و جگر باشد و مقوی دل اتان خر ماده است
و شیر وی جهت مسلول بغایت نافع باشد اترج بپارسی ترنج خوانند و
پوست زرد آن گرم و خشک است در درجهٔ دوم و گوشت آن گرم و تر است
در درجهٔ اول و تخم آن گرمست و در وی اندکی رطوبتی هست و ترشی آن
سرد و خشک است در درجهٔ دوم و منفعت وی آنست که کلف را زایل کند چون طلا
کنند و خفقان که از حرارت بود خوردن سود دهد و صفرا بشکند و شهای
طعام باز دید کند و مالیخولیا که از صفرای سوخته بود سودمند بود و قوت

م جاورس و بپارسی شکار خوانند و بهر جوده گویند و بهترین آن بود
که ورق وی سیاه رنگ بود و بیخ وی سبز بود و ورق آن بسیار بود و
طبیعت آن گرم و خشک است در اول درجهٔ دوم منفعت وی آنست که چون با سرکه
بر بهق طلا کنند زایل کند و سپرز را نافع بود و جگر را پاک کند چون با سرکه بود
خواه خوردن و خواه ضماد کردن و بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و
چون با پنبه بر خنازیر نهند تحلیل یابد و دیلها را نافع بود و شقاق معده و چون
ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد و چون بخایند و بر
گزندگان اندازند آن گزنده بمیرد و بیخ آن چون زن بجوشتن بر گیرد بچه
بیفکند از دو ورم صلب که در رحم بود تحلیل دهد بخوردن و در آب آن نشستن بچه
براند بقوت و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع
آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود و بیاکرد ابریشم نیکوترین آن بود که پاک
و نیکو بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود
در اول درجه و خوزی گوید گرم و تر بود در اول بلغم و سودا را پاک کند و دل
را فربه کند و قوت بدن دهد و حزن زایل کند و ذهن تیز کند و روشنایی
چشم بیفزاید و چون در معاجین بکار کنند که شیرینی آن عسل بود مجامعت را
زیاده کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشند
مستعمل کنند یا مقرض و صفت سوختن وی آنست مانند سوختن صوف بود و در حا
گفته شود و اگر مقرض بود لطیف تر بود از بهر آنکه قوت او زیاده بود
و چون سوخته بیاشامند مفرحی تمام بود و جهت تقویت دل بغایت نیکو بود
و خفقان را سود دهد و مقدار شربتی یک درم بود و چون بعد از سوختن بشویند
جهت روشنایی چشم سودمند بود و پوشیدن مسخن نبود مانند پنبه بلکه معتدل بود و

[illegible]

وی اب ریباس وارنج بود املج جوز الاملج گویند و ثمرة الغوغو گویند

هندی نیز گویند و آن ثمره سرد و کوهی است و بپارسی [illegible] گویند و طبیعت

آن گرم و خشک است در دوم جالینوس گوید در سیم و بهترین وی سیاه فربه

بود فربه و بهترین ورق آن سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که اگر با روغن

کهنه بجوشانند در ظرف آهنی تا سیاه شود و در گوش چکانند گرانی زایل

کند و چون بکوبند و بر سر زنند و بر آکله افشانند نافع بود و اگر سر در سعوط

سازند گرفتگی مجموع ببرد و اگر بپاشانند یا بعسل سرشند و لعوق کنند [illegible]

نافع بود و اگر سحق کنند و با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند [illegible] کنند و اگر زنان

بخورند [illegible] بخورند چند از دو وی [illegible]

البوج است یا خولنجان یا حاما و بدل وی جوز السرو است و دار چینی

مساوی و گویند بدل آن نیم وزن آن دار چینی است و گویند بدل آن [illegible]

آن بلیله و بوزن آن جوز السرو است املج دو نوعست سیاه و [illegible]

و درخت آن بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون از آب [illegible]

بود و بهترین آن سیاه [illegible] و طبیعت آن گرم و خشک در

درجه سوم و چون خشک کنند بآب و کحل سازند سفیدی چشم و [illegible]

زایل کند و سود مند است [illegible] آتش و اگر بسوزند [illegible]

تا چون [illegible] شود و بشویند [illegible] غسل کنند بغایت نافع بود [illegible]

[illegible] گاو [illegible] بود و [illegible] چشم [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] و اگر [illegible] آن سحق کنند و بر [illegible]

[illegible] خشک گرداند و جامع این کتاب [illegible] خشک بندها [illegible]

وحرارت و گزندگان موذی و جهت تریاق نافع بود اما سپرز و عصبها

را زیان دارد و مصلح وی شراب خشخاش بود و بدل آن آب لیمو بود و

بوییدن آن دفع عفونت هوا و وبا کند اما دماغ گرم را زیان دارد

و مصلح وی بنفشه بود و قشر آن ازاد و پر قلبی است و مفرح و تریاق و جهت

[illegible] و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا

کنند نافع بود و اگر در طعام کنند قوت هضم بدهد و عصاره وی سود مند بود

جهت گزندگی افعی و اگر بجای ان ضماد کنند همین عمل کند و اگر در حبر اندازند

زود ترش کند اما گوشت وی علی المعتاد است و معده را بد بود و قولنج آورد

و چون بعسل مربا کنند سالم بود اما دانه وی سود مند بود جهت گزندگی

عقرب چون دو مثقال [illegible] کنند و باب نیم گرم بپاشانند و شراب پخته

و اگر بکوبند و بران موضع طلا کنند نافع بود و ورمها را تحلیل کند و اگر در میان

جامها کنند [illegible] جامه را نگاه دارد [illegible] بسعوط [illegible]

وی با جزوی باده جزو طفل سفید سحق کنند و زن بپاشاند در حال بچه بیفکند

و بخور کردن وی بواسیر را نافع بود و ورق آن مجفف و محلل بود و طعام

را هضم کند و [illegible] معده بود و سده طحال بگشاید و سکن نفخ بود و مقوی معده

و احشا بود و منفعت [illegible] [illegible] و مفتاح وی لطیف تر

از قشر است اترار ابر بادی است و ازاد نیز گویند و ابر بادی [illegible] گویند

و آن [illegible] بپارسی [illegible] خوانند و زارج گویند و کوفته شود املج

کحل الاصفهانی است بپارسی سرمه اصفهانی گویند و آن معدنی است و بهترین

آن بود که [illegible] بود و [illegible] بود آنرا بروغن گاو چرب کنند و بسوزانند

تا [illegible] سیاه گردد باشد بوزند و [illegible] طبیعت آن

سردست اندر درجه اول وخشکست در دوم و گویند سرد و خشکست در دوم
منفعت آن آنست که اگر در چشم کشند آب ریختن از چشم باز دارد و در چشم [illegible]
چشم نگاه دارد و گوشت زیادة بخورد و اگر با پیه بز سوخته اکحل ... کنند
نافع بود و اگر بجان ان سوده بر جراحت تازه برافکنند سودمند بود بجانب
اما چون یک سو دارد سیاهی باشد وبجان ان ... قضیب و اعضای [illegible]
... گرابیده قوی گویند چون با اقیما وعسل ... کرده ... در
... را زایل کند باید که ازجانب ممتنع کنند و اگر ازان بجوشانند ...
حیض باز دارد و اگر در بینی دهد خونی که از غشاء دماغ آید باز دارد و ...
وی ابارات و وی مضر بود بشش ومصلح وی شکر و کثیرا بود
اترار الحلوات و گفته شود اترار ازغداء و سعال و ... ساد و ...
عین السراطین و سکبینه و انجبیدیه والعفس وحب الغیشه وطاء ...
قلطا فلوان و ... او داق این جمله اسم ... وبحت ... و بحکی
نیز گویند بپارسی فلفل بری خوانند و بشیرازی ... لالثوب گویند و ...
... و نانخواه ... و ... آن گرم و خشکست در درجه سیم و چوب وی باید که استعمال
کنند و منفعت وی درباب ... و ... او داق گویند ... نوعی از ...
و در ... گفته شود اجاص دو نوعست سیاه ... سیاه را عیون البقر
خوانند و آن سفید را شاهلوج و صفت آن گفته شود و آن سیاه را ...
آلو سیاه گویند و بهترین وی آن بود که بغایت خوش رسیده باشد و بزرگ
و شیرین بود و طبیعت آن سردست در اول درجه دوم و ترست در دوم ...
منفعت وی آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صاف کنند و ...
ترنجبین دران حل کنند بدانکه مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن گرداند و حرارت

مرزنگوش

زنجبیل وجاوشیر و وزن آن لبن التین وبیخ و وزن آن با و آورده اذان
... اما علل است و سقوط و ... و بجان داوود و بخش او عیبست
و عنقر و ورد تومی این جمله اسم مرزنجوش است و مرزنجوش نیز گویند علامت
مرزنگوش گویند و بیونانی بروس افطی معنی آن آذان الفار بود و حق
الفار نیز خوانند طبیعت خشک آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سوم و چوب
آن گویند سرد و ترست در اول و بهترین وی آنست که کل وی لاجورد ورنگ بود
و وجعت صرع و لقوه بغایت نافع بود جهت صرع خوردن و جهت لقوه بعصاره
آن سعوط کردن و جهت ... چون با شراب بیاشامند و اگر با سرکه و گرم
عقرب ... کنند نافع بود و جهت وجعها که از سردی و تری بود و صداع که هم
ازان باشد و سختی معده و احشا بود و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول کند و غایت
رطوبات معده و امعا خشک کند و دماغ را از اخلاط تر پاک کند و تخنه کند
... که با آب وی و انگبین عسل غرغره کند و چوب وی چون بر عضوی بمالند که
... دران باشد بیرون آورد و وی در ... مشابه بود و مصلح وی ... خرد
... بود خطاطیموره گویند و بشیرازی بخکش و بیونانی تخومیرو
... و گویند لسلس و بخومی نیز گویند و بین ... و ... و کاه ... هم گویند
... کور ... خوانند و بهترین وی عربی بود و سرخ رنگ باریک خوش بوی
طبیعت آن گرم و خشک بود در درجه اول و در ... که با هم باشد و ... دیا
... طبیعت نوع اعرابی گرم است در اول و گویند در دوم و خشک
اول ... گویند گرم و خشک در دوم و منفعت وی آنست که ... کرده
... و منفخ و ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ
... و ... و ... آن ...

دیگر وکرده و احتناق رحم را نافع بود و در بعضی معاجین کنند اما ...
سبل کرده معده دیگر بود ضماد کردن نافع بود و جهت در ...
فاسد رحم نافع بود و اگر با شراب بجوشانند بول براند و سنگ مثانه ...
بحل جمع بها بود کرده بدن پیدا شود اما محروق خوردن ...
مشروب الاوجای سودمند بود و اگر در جلاب ... عاقرقرحا ...
بهای بلغی با سکنجبین در آخر آن جرعه و اگر بجوشانند ...
بود و دردهای گرم که در رحم زنان بود و در بیع نقص زیاده ...
شقاح تنحین زیاده بود اما فلفل موجودات در مزاج ...
الذوبه است و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن گلاب ...
بود و مصلح آن صندل و گلاب بود یا عرق ... آذان ...
و گفته شود آذان الفیل لسان الحمل است و گفته شود ...
الشاه گویند و آذان الغزال نیز گویند و آن نوعی از ...
گفته شود و انواع آن در باب لام آذان العبد و آذان ...
آن مرماره راعی است و گفته شود آذان ... به یونانی قلوبی ...
بوحیر است و گفته شود و این اسم بدان سبب نهاده اند که ...
آذان الحوات نوعی از کف دریا است و در زبد البحر گفته شود و ...
وصف آن آذریون آذرگون خوانند داد دم گویند و ...
صاحب جامع است که نوعی از اقحوان است و گل اقحوان زرد بود
بود و این خلاف است گل اقحوان زرد و سفید و گویند نبات آن
یک گز باشد و مؤلف گوید نبات اقحوان یک گز باشد اما نبات ...
از یک وجب زیاده نباشد و برگ آن برگ اقحوا ...

نبات سرخ رنگ بود مانند آتش و میان گل وی سیاه بود و از گل اقحوان
کوچکتر بود اما گل اقحوان میان زرد بود و بر کنارهای گل وی سفید و
آذرگون کناره سرخ و میان سیاه و این نوع از شقایق است تحقیق طبیعت
آن گرم و خشک در دوم منفعت آن آنست که چون با روغن یاسمین زنند و
بر دردهای مفاصل ضماد کردن نافع بود و تحلیل دهد و سودمند بود جهت
درد دل که کهنه شده باشد و بر کلف طلا کردن نافع بود و در وی قوت
تریاقیت هست و جالینوس گوید عرق النسا را و نقرس و مفاصل و لقوه را نافع
بود و ... گوید منی بیفزاید و چون سحق کنند و با شکر بر داء الثعلب طلا کنند
سود دهد و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود و ...
بشش دیگر معده را نافع بود و مقدار شربت از وی یک درم بود و مضر بود
و مصلح آن عسل بود و بدل آن بابونه بود آذان القیس نوطولیدون است
و آن نوعی از حی العالم است و گفته شود در باب حا آذان ... درخت ... است
و کاوی نیز گویند گفته شود آذریون ... است و ... نیز خوانند و مانند
... است و بهترین آن بود که بوی او بوی ترنج ماند و طبیعت آن شیخ الرئیس
گوید گرم است در دوم و خشک در اول و ... گوید در وی قبض و
... منفعت وی آنست که بوی دهان خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و اگر بر
دردهای گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن آن ... سود دهد و شکم
ببندد و مصلح آن جلاب با بزر قطونا ارطاماسیا ارطیسیا گویند و آن
... است و ... گویند و گفته شود ... است و
گفته شود ... درخت صنوبر است که برگی دهد و از وی زفت بسازند و
... بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک ارز ... برنج گویند

جهت عرق النسا و نقرس و ...
و درد دل و ...

وطبیعت وی سرد وخشک است در دوم وگویند معتدل است وگویند گرم است در اول
خشک در دوم بهترین وی کرباست بعد از آن خوارزمی [illegible]
منفعت وی آنست که سنگ بشکند وبه شستن [illegible] اعتدال اما برنج سرخ [illegible]
اما برنج کرمانی چون بشویند وبا روغن بادام یا دنبه یا روغن [illegible]
بود جهت فربهی واگر با آب خشک دانه برنج [illegible] مسهل کند [illegible]
لازم دارد واگر با پی کاو برنج سرخ جوشانیده باشد [illegible]
حقنه کنند جهت پیچ اوده نافع بود اما [illegible] روی را صافی کند
فربه کند اما مضر بود با صحاب قولنج ومصلح آن بیشتر تازه است [illegible]
صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل وشکر سرخ است وجالینوس گوید [illegible]
ببندد وچون با شیر بپزند منی بیفزاید و[illegible] گوید [illegible]
نافع بود وجهت شکم خون رفتن وعلت گرده ومثانه واحتباس [illegible]
نافع بود وجالینوس گوید بدل آن [illegible] جواست [illegible]
مانند پیاز [illegible] سیستان خیزد ومنفعت وی آنست که چون [illegible]
طلا کنند نافع بود واگر بیاشامند خون براند بقوت [illegible]
وحلال نیز گویند وآن علک رومی است و[illegible] نیز گویند وگفته شد
[illegible] وگفته شود اردم [illegible] وگفته شد [illegible]
طاملت واین اسم مشتق از ارسطو است وگفته شود در باب [illegible]
نباتیست صحرایی ودر طلا بکار برند [illegible] جانوران حاضر نبود
در درد چشم طلا کردن نافع بود وآن قثاء الحمار است وگفته شود
طلیا گویند وآن نوشادر است وگفته شود ارقان [illegible]
ارقان و[illegible] و[illegible] این جمله اسم حنا است و[illegible]

گفته شود ارشد اقحوانست وگفته شود ارد شیران نوعی از [illegible] است
وگفته شود در جیم انواع آن ارجان [illegible] دریایی است وآنرا [illegible]
خوانند وآن دو نوعست کوچک وبزرگ وبپارسی [illegible] دریایی خوانند و
[illegible] خوانند واگرچه صاحب جامع یک قول آورده که [illegible] اهل
شام نوعی از بابونه است ونوعی دیگر آورده است که آن بهارست در
قول افلاطون آنچه محقق است گفته شد وطبیعت آن گرم وخشک است وگویند
تر است وبهترین آن تازه بود ومنفعت وی آنست که باه را زیاده
کند وطبع نرم دارد وگویند که غذای صالح دهد اما صحیح آنست که خلطی غلیظ
[illegible] از وی متولد شود و[illegible] آن مولد سودا بود ومصلح آن روغن بادام
وبدل آن [illegible] بود ارجان لوز البربر است وگفته شود ارجوان بهار [illegible]
بپارسی آنرا ارغوان گویند [illegible] وطبیعت آن سرد وخشک
پوست بیخ آن اگر [illegible] وآب آن بیاشامند [illegible]
[illegible] واگر چوب وی بسوزانند [illegible] مانند موی [illegible] سیاه
وانبوه گردد واگر از بهار وی شرابی سازند منع خمار بکند ونافع بود
ارانجوا [illegible] است سیاه مدور [illegible] ودر میان [illegible] باشد
وبپارسی آنرا [illegible] گویند منفعت وی آنست که چون آرد وی با سرکه
[illegible] شش ساعت بنهند بعد از آن به آب [illegible] بشویند وبر
[illegible] حنا کنند نرم گردانند [illegible] ارخیف
[illegible] گویند وگفته شود ارمنی ابن جلجل گوید [illegible] است
[illegible] آن [illegible] لاعوری [illegible]
[illegible] خوکش گویند بهترین وی آنست که [illegible]

م ست

سیاه [illegible] بود

وبا بالي كه سك سپيد كرده باشد وطبيعت آن گرم وخشك خون وي چون
گرم بود بر بهق وكلف طلا كنند زايل كند وچون خون وي بريان كنند دفع
سموم كند وپيه دماغ نافع بود وجلا چشم بدهد ودماغ وي بريان كرده جهت
رعشه كه بعد از مرض حادث شود بغايت مفيد بود وچون ضماد كنند دماغ
وي بر جاي داء ان روئيده برويد وخواص آورده كه پاي وي چون بر
زن تعليق كنند آبستن نشود مادام كه با وي باشد وبقراط گويد سر وي چون
بسوزانند وبا پيه خرس طلا كنند بر داء الثعلب نافع بود وبعر بايه وي چون
با مشك يا باده عتيق يا با عسل حل كنند وبا مركب بياشامند صرع را نافع بود
واگر زن بعد از طهر سه روز بياشامد بار گرم آبستني نكند واگر زني كه مرگ
آبستن نشود بعد از طهر بخويشتن بر گيرد آبستن گردد وآن باد زهر مجوع
زهرهاي كشنده است باذن الله تعالى خاصه زهر كه افعي وگويند كه چون
بدن را ببوي او بخور كنند از مار اذيتي نرسد اما گوشت وي خون غليظ
از وي حاصل شود وحرق آن در تقوي مفاصل نزديك بغل حرق ثعلب
ودان تشتن وگوشت وي اولي بود كه با باده عتيق بپزند مثل زيت واگر بريان
كنند نخارد آن معتبر بود ودوي سهم آورده ومصلح وي آبا زير بود ادن خرعا
حيوانيست دريائي كوچك چند نخل سرخ رنگ وبر سر وي مثل بار هست
واگر سر وي بسوزانند خاكستر آن نافع بود جهت داء الثعلب خاصه كه با پيه
خوك طلا كنند البته موي برويد واگر در چشم كشند آن خاكستر جلا بدهد واز
جملة سموم فادزهر است وخون وي گرم بر بهق وكلف چون طلا كنند زايل كند
وخاكستر آن چون سنون سازند دندان را جلا دهد وعلامت خوردن
هيئت الحنش برقى چشم وسرفه خشك ودشواري نفس شود ودرد معده

گرده وبول بيرون آرد ونفعي بود وشش را دبش كند وازان علامت گزيده
معالجات آن علاجات دوره عتيق بادام شيرين وشير زنان وجند بيدستر و
خطمي كنند چون سابيده ارمانيقون زرنيخ زرد است وگفته شود در صفت
زرنيخ ارلي اساطير وگفته شود ارغاوان جاوشير بشكل ومانند حشيش
بري بود وبلون نزديك شقايق النعمان ورد باشد كه فرق نكند از شقايق
ومؤلف گويد بيش ازين آن را اكل ما ميتا گويند سرخ شنبليد وبيخ آن
جسم پاك كنند وورق آن چون ضماد كنند رحم ورم آن ساكن كند ودر
قوت الغليل وجلا بود ارزه در حقيقت ذراكان ديرا ازمرض هوا
وباد ريح طاق گويند ومعتبر وي بستاني بود كه بيابان مايل بود وطبيعت آن
گرم است در سيم وگويند در دوم وخشك در آخر درجه اول وورق آن اگر بمالند
بخورند جوشانده وي منضج فعل دارد وعصاره وي نافع بود جهت
دفع سموم چون با عسل بياشامند وجهت قولنج نافع بود وسده بگشايد و
خود دار وي سردم بود ومضرّ وي مؤلف گويد جهت سرفه بلغمي نافع بود
واگر چه صاحب منهاج وصاحب جامع آورده است كه گزنده است اما خبه
امتحان كرده شد خلاف است وورق وي موي دراز گرداند واگر بدان سر
بشويند وبعد آن در دراز كردن موي وورق شهد ابلغ است اسفند خندقوقا ست
ملقب شود اسفيداج بپارسي سپيداب گويند ونيكوترين آن پاك سپيد خوش
بوي بود وطبيعت آن سرد وخشك در دوم وگويند خشك در سوم وجالي س
گويند وسعفه وشره وداء الثعلب ودرد آكله چون با روغن گل طلا كنند نافع است
سپيد بود ومسحوق بود وي كه بيشتر جراحتها بود كه در ظاهر بدن باشد چون
ادويه مرهم در استعمال كنند ادوام بود وغذاهاي چشم را نافع بود واسفيداج

اسرب جهت ورم چشم چون او را به خلط کنند نافع بود و در پیش آن از ایشک کرده
و سنگی و ورم گرم بود و طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و دفع مضرت
آن کند و مطبوخ تخم ترب و افتیمون و دادیانه و افسنتین و عسل خورد و بود
صاحب تقویم گوید اصلاح وی بعقد و صمغ عربی کند و بدل اسفیداج رصاص
خبث الرصاص اسفنج و برا ابر کفک گویند و ابر مرده گویند و گویند حیوانی
دریایی است بدان سبب که چون دست بروی نهی خود را در کشد و فی که
ببرد و برا در ساحل اندازند و گویند نباتی دریاییست و این محقق است
و با تحقیق خلاف است بهترین وی آنست که تازه بود و طبیعت وی گرم است
در اول و خشک در دوم منفعت وی آنست که چون بسوزانند و خاکستر
در زخمی که تازه زده باشند در ساعت خشک بند کند نافع بود و اگر بیلشانند
خون دهن باز دارد و جفف اورام بلغمی را نیکو بود و اگر خاکستر وی
بسوزند جهت ورم چشم سود مند بود و جلای تمام دهد و شیخ الرئیس گوید چون
بازغت بسوزند قطع نزف الدم بکند و تازه وی مفیر بود با حشا و مصلح وی
رب غوره بود با ربواس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر با شراب یا
آب ممزوج کرده و برابر آن اندازند آنها برگیرد و اگر خواهند که تحلیل آن
مستعمل کنند مقراض پاره کنند بهاون سنگی کوفته و بیک و تخلل باشد
و بجای زنبور زبانه بلغت عرب سر شفه خوانند بپارسی نشکرد و کاردان و در
مصر کاردان آنرا در آب می نهند و آب بر وی کرده و بر جای می مالند
خردوسل یعنی آن موقف الادو و احاست و آن جزیره که از آنجا خیزد
نام آن جزیره سخاوی است و آنرا شاهسفرم رومی خوانند و طبیعت آن
گرمست در درجه اول و خشک در دوم بهترین وی آنست که تازه بود و لون

او سبز مایل بود و در طعم وی تلخی و حرافت بود منفعت وی آن بود که دماغ
را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود و سده بگشاید و مرضهای عصبانی را
سود مند بود و جرم سودا و بلغم برانند و محلل و منضج بود و طبیخ وی مسهل
اخلاط سودایی بود و خاصه از سر و مفرح و مقوی دل بود و مقوی جمیع اعضای
باطن و بدن است و در تقویت دل و تذکیه عکس بغایت است و شربتی از وی
سه درم بود و معده و احشا را از اخلاط بد پاک کند و مغص را نافع بود و
جهت زهری که خورده باشند و گزندگی جانوران سود مند بود و اگر طبیخ
وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند و اگر ده جزو از اسطوخودوس و یک
جزو پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل سرشته و استعمال کنند جهت سردی معده
و خلطهای بد نافع بود و بدل آن فراسیون است بوزن آن و گویند بدل آن
بوزن آن مرده و گویند بدل وی افتیمون است و وی مضرت بشش و غثیان
و کرب آورد و صاحب منهاج گوید مصلح وی خاما بود و گویند بادزهر و صاحب
گوید مصلح وی صمغ باکثیرا بود اشترغاز بیخ سرخ است و صفت آن در
دار بیخ گفته شود اسیوس گویند نمک حبشی است و آن سنگی است سبک که
زود ریزان شود و از نم دریا نمک بر وی می بندد و از زهره اسیوس حجر
و جالیسوی گوید سنگی است و مانند سنگهای دیگر صلب نیست و سفید
رنگ بود و نوعی بزردی زند و چون بر زبان برند بازاگیزد
منفعت وی آنست که چون با آرد باقلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود و جهت ورم
سپرز چون با موم و سرکه طلا کنند بغایت مفید بود و جهت ریش با عسل طلا کنند
سود مند بود و قوت زهره وی از حجر زیاده بود و نیکوتر از وی بود جهت چشم را
قوت دهد و جلا بخشد و سپیدی که در چشم بود تحلیل زایل کند چون در چشم کشند

انجوسا انجوسا نیز خوانند و آن نوعی از [illegible] است و در جیم گفته شود انواع آن
اسرنج سلیقون گویند و اهل مغرب زرقون خوانند و [illegible] و حق
و آن سرنج است و در سین گفته شود اسقولوقندریون [illegible] گیاه خود
کنند و آن اسپرس است و گفته شود و آن نوعی از [illegible] است اسطو[illegible]
گویند [illegible] است و گفته شود اسقنقور سقنقور است و سقنقور [illegible]
و گفته شود اسود سالخ حیة السودا و آن نوعی از مارهاست [illegible]
اسقیل بصل الفار خوانند و بصل القی و آن بصل العنصل است و بصل الفار
از بهر آن میگویند که موش را میکشد پیاز دشتی خوانند و در میان
[illegible] بسیار بود چون از زمین بر کنند خشک باید کرد و داغ تا قوت وی
باطل گردد و خشک کردن وی چنانست که در خمیر گیرند و بعد از آن در گل
گیرند و در تنور تا [illegible] نهند تا پخته شود آنگاه پوست وی باز کنند و بکارد
چوبی دو پاره کنند و در رشته کشند چنانچه از یکدیگر دور باشند و در
سایه بیاویزند تا خشک گردد و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و چنین
گویند در سیم بهترین وی آنست که نبات خود رسیده بود و [illegible] بود
و در طعم وی تیزی بود با تیزی و تلخی و گرمی و منفعت وی آنست که چون
با عسل بر داء الثعلب کنند بغایت نافع بود و مجربست و رازی گوید جهت
صرع و مالیخولیا سودمند بود و خوردن وی تیزی چشم زیاده کند و جهت
ربو و سعال مزمن و صلابت سپرز و عرق النسا و یرقان و استسقا بغایت
مفید بود و شریف گوید چون بریان کنند و با [illegible] چندان [illegible] خلط کنند
و ده مثقال از آن بیاشامند مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر بمقدار قیراطی
از [illegible] وی بیاشامند قی معتدل آورد [illegible]

ده درم از وی با [illegible] روغن زیت بجوشانند تا پخته گردد و بعد از آن صافی کنند
و [illegible] و چون خواهند که استعمال کنند [illegible] و [illegible] پای [illegible]
خواب [illegible] تمام آورد [illegible] باید که پای بر زمین ننهد هفت روز
چنین کند که قوت تمام بخشد و وی مقوی معده بود و بول براند و صاحب
منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی [illegible] بود و صاحب تقویم گوید
مصدع بود [illegible] و مصلح آن سکنجبین سکری بود و باید که مشوی کرده
استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال نکنند که مجربست و مصلح آن شیر تازه است
که بعد از آن بیاشامند و گویند مضر است [illegible] و مصلح آن [illegible] است
و [illegible] و در باب [illegible] منفعت و خاصیت آن گفته شود و تخم وی جهت قولنج
[illegible] بود و دوای آن [illegible] نافع بود چون بکوبند و دو بار [illegible] سرشند و حب
سازند هر یک بمقدار نخودی و یک حب از آن استعمال کنند و از عصاره آن آب
گرم [illegible] جوشانیده باشند بیاشامند و از خواص ورق آن
آنست که [illegible] آن [illegible] کرده و گفته اند که [illegible]
احسن الخالقین [illegible] آن [illegible] و گویند [illegible] و گویند [illegible] گویند
[illegible] [illegible] خوانند [illegible] و [illegible] گویند [illegible]
خوانند و بهترین آن [illegible] بود [illegible] و طبیعت آن سرد است در اول [illegible]
[illegible] منفعت وی آنست که [illegible] ببندد و عرق و خون که از [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] اعضا [illegible] نافع بود و چون بسوزانند بوی بد [illegible]
خوش گردانند و جهت ورمهای گرم نافع بود و سوختگی آتش چون [illegible]
[illegible] معده و جهت ورم جگر و مقوی معده و دل بود و خفقان زایل کند و تخم
وی [illegible] نافع بود و شکم ببندد و جهت گزندگی عقرب و رتیلا سودمند بود

و بوییدن وی نافع بود جهت خمار گرم و تر و اگر عصارهٔ وی در چشم کشند
قوت چشم بدهد و آب دمش چشم زایل کند و چون بجوشانند و در آن نشینند
جهت بیرون آمدن مقعده و رحم نافع بود و سودمند بود و خون دمش رحم باز
دارد و موی را برویاند خاصه روغن وی و قوت موی بدهد و لون
موی سیاه گرداند و اگر تخم وی بجوشانند و پیش از شراب خوردن بیاشامند
منع خمار کند و اگر زن مورد را در زیر خود بخور کند خون دمش رحم باز
دارد و تخم وی شکم باز دارد و قی را باز دارد و بدل آن ورق توت
و گویند عصارهٔ زرشک و طبیعت برنده و مهر آورده و مصلح وی بنفشهٔ تازه بود
آس بری مورد اسفوم است و در حیم گفته شود و آن شاه اسفرم اسقولوقندریون
سقولوقندریون خوانند و حشیشة الطحال نیز گویند و در مصر بکف الفراخ گویند
و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما سقولو در لغت یونان کاوک
در دریا و قندریون آنرا خوانند که طحال بود و بسبب تاثیر این دارو در طحال ان
نیز این را نام نهاده اند و گویند بیخ کبر رومی است و گویند نوعی از انجدانست
و این هر دو قول خلافست آنچه محقق است نباتی صخری است شبیه آزادکی
دار و خوانند و در باب سین منفعت و طبیعت آن گفته شود اسقولوقندریون
سقولوقندریون خوانند و ثوم الحیه نیز خوانند و آن ثوم بریست بپارسی
سیر مو خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجهٔ چهارم و منفعت وی آنست
که حیض براند و ادرار بول کند و در تریاک فاروق و منفعت وی در باب تا در صفت
ثوم الحیه گفته شود ان شاء الله و بدل آن ثوم الکرات و گویند عنصل کوهی
اسادوران بیخ گیاهیست رنگ آن مانند نبات الا آنکه از آن درازتر و شکوفهٔ
وی ارغوانی رنگ بود و تخم وی مانند خشک دانه بود و در کوههای روم

و در مصر و عمان بسیار باشد و آن دو نوع بود غلیظ و دقیق و از بیخ
ریشهای بسیار بود بشکل ناردین اما لیکن ناردین باریکتر باشد و رنگ ناردین
زرد بود مانند ماهیزان اما اسارون آنچه در میان باریکی و ستبری بود بهتر
بود و طبیعت آن گرم و خشک است در درجهٔ دوم و گویند اساروان بیخ سنبل
الدیرست و گفته شود اما منفعت اسارون سودمند بود جهت دردهای
اندرونی ملطف و مسخن بود و اگر یک مثقال با شراب بیاشامند جهت عرق النسا
و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و مسهل بلغم لزج بود که در
معده و سر جمع شده باشد و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و جهت
نزول آب و سبل و داء الثعلب و جرب نافع بود و مقوی معده بود و شیاف از آن
و مانع زایل اسود دهد و شربتی از آن سه مثقال بود با ماء العسل و نافع بود جهت
استسقا و حیض براند و سودمند بود جهت صلابت سپرز و مثانه را قوت دهد و گرده
و در خواص آورده اند که چون بکوبند و بآب تازه سرشته ضماد کنند میان هر دو
ورک باه را برانگیزد و نعوظ تمام آورد و مجربست و گویند مضر است بشش و مضعف
اعصاب بود و مصلح آن مویزج است و گویند مویز است که در روغن بادام
جوشانیده باشند و بدل آن یک وزن و نیم وج و دو دانگ وزن آن
حماما بود و جالینوس گوید بدل آن زنجبیل است اسرو اسفاد هر دو اسم این است
و گفته شود اسیس اشلیسون است و بر عوفی نیز گویند و سوفیلون و آن
بزرقطونا است و گفته شود اسفاناخ بپارسی اسفاناج گویند طبیعت وی سرد و
تر است در اول و گویند معتدل بود میان حرارت و برودت و ملین بود و از رفع
سینه را سودمند بود و در وی قوت جلا بود و زود از معده بگذرد و طبع
نرم دارد و درد پشت و موی را نافع بود و درد سینه و شش که از گرمی بود سود

دهد و مضر بود به امزجهٔ سرد و مصلح وی رب و فلفل و دارچینی بود اسقولوقندریون
حب الحوردات و گفته شود اسطفلین اسطفلین است و گفته شود و اسطولن
نیز گویند و آن جزر است اسد الارض گویند مازریون است و صاحب
جامع گوید که تحقیق آن جوماست و به یونانی خامالاون اسم جوماست و
خامالاون اسم مازریون است و این مهو بین ... است و هم صاحب جامع گوید
که بعضی مشایخ آن گفته اند اسد الارض بتحقیق خامالاون مالن گویند و
معنی آن مازریون سیاه است و صفت مازریون در حرف میم گفته شود
اسجاره به یونانی اوعون گویند و آن توردی است و گفته شود الحلل
خشم غوبیج است و گفته شود اشنه شیبه العجوز است و کرکس پایه ... گویند
و پارسی دوالک گویند و در المسک نیز خوانند و آن بر درخت جنوبی کند
و جوز و بلوط و غیر آن پیچیده شود و بهترین وی سفید و خوش بوی بود
و آن نوع مصری خوانند و آنچه سیاه بود بد بود و آن هندی است و
اشنه در گوشت نیز باید کرد تا زود گوشت شود و طبیعت آن جالینوس
گوید در گرمی و سردی معتدل بود و در وی قبضی اندک هست و حبیش گوید گرم
بود در اول و خشک بود در دوم منفعت وی آنست که سودمند بود
جهت صرع و اختناق رحم و اگر بجوشانند و در آن آب نشینند حیض را براند
و وجع رحم را نافع بود و ... را ببندد و معده را قوت دهد و خفقان را
سود دارد و قوت دل بدهد و سده رحم بگشاید و اگر بر ورمهای گرم طلا
کنند ساکن گرداند و تحلیل صلابت مفاصل بکند و درد جگر ضعیف را سودمند بود
و محلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد و شهوت باه زیادت کند و منی
بیفزاید و قوت قضیب بدهد و اگر در شراب بیندازند و آن شراب بیاشامند

سودمند بود جهت گزندگی جانوران و از جمله مقویات بود و اگر در
نقیع کنند مقدار یک درم یا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود به گرده و
مصلح آن انیسون بود و بدل آن ... اسقلانوس دار شیشعان بود
و در دال گفته شود اشترغاز زنجبیل العجم است و غیر اشترغاز ...
و آن بیخ انجدان خراسانی است و آن نوعی است از انواع انجدان از جبال
ری و بلاد روم خیزد و بهترین آن تازه بود و صفت انجدان گفته شود
طبیعت اشترغاز گرم و خشک بود در آخر درجه سیم و بوحنیفه گوید گرم و خشک
بود در دوم و مصلح آن سرکه بود بعد از آن که در سرکه پرورده باشند استعمال
کنند و شیخ الرئیس گوید به سرکه وی نافع بود جهت معده و قوت آن بدهد و
اشتها آورد و هضم را قوت دهد و اشترغاز ... معده بود و دفع مضرت
سموم بکند و تب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود بخاصیت و ...
وی ... بود به سرکه غسل و بدل آن انجدان است و بولس گوید جرم وی
... بود و مصلح وی شراب غوره و ... بود اشنان الداود ... خشک
بود و گفته شود الحوسا ... است و گفته شد اشقاقل شقاقل و
شقاقل و حشقتقل و هشقیقل نیز گویند و آن جزر اقلیطی است بپارسی
گزر البر گویند و بهترین وی سطبر بود که لون آن بزردی زند و بوزن سنگین
بود و طبیعت آن جالینوس گوید گرمست در سیم و گویند گرم و خشک
و گویند گرمست در سیم و خشک در دوم منفعت وی آنست که باه را زیاده کند
و قضیب را قوت دهد و ادرار بول کند و شیر زنان زیاده کند و اگر زنان
بخود برگیرد بچه بیفتد از ... ورق آن اگر بکوبند و با عسل ... بر ریش
خوره نهند پاک گرداند اما شقاقل ... از وی ... بود و مضر بود به ...

ومصلح آن عسل است وبدل آن جلغوزه با بوزیدان **اشخیص** درخت
دبق است و آن نوعی از مازریون است و آنرا خامالاون نوعی گویند
و بعضی نوعی سفید بود و بعضی افسا خوانند و در کوهستان پیش از بسیار بود
و آنرا سوزانند و بیش از وی دیرا باروئی گویند و با هم آورند و خامالاون
مائل سیاه بود و در مازریون صفت ... بود **اشق** ایج است
و کلیانی نیز گویند و آن لزاق الذهب است و صفت لزاق الذهب گفته شود
اما اشق صاحب جامع گوید صمغ طرثوث است و صاحب منهاج گوید صمغ ...
مؤلف این کتاب گوید صمغ نباتیست که بیش از وی آنرا ... گویند و طبیعت
آن گرمست در آخر درجه دوم و خشک در دوم و بهترین وی آنست که سفید
و درشت دانه بود و ... گویند مفتح سده جگر بود و سنگ گرده
بریزاند و تحلیل صلابت سپرز بکند چون بر وی طلا کنند و اگر مقدار یک درم
با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر با عسل خلط کنند و لعوق کنند مفاصل
و عرق النسا و صرع را نافع بود و مسهل بلغم بود و جنا ... را نافع بود و مسهل
بود و کرم را بکشد و اگر با ماء الشعیر خلط کنند و بیاشامند ... بود و ادوی
نفس را نافع بود و نیم مثقال با عسل بخت صرع را نافع بود و استسقا را نافع
بود و مسهل بلغم لزج بود چون با ادویه خلط کنند و با ... برآید و اگر
در جشم ... چون سفیدی جشم ببرد و تاریکی جشم زایل کند و جهة
ریشهای کهنه بغایت نافع بود و جهت خناق که از بلغم بود و ورم سودا
نافع بود و بچه مرده و زنده بیرون آورد و اگر بخورند و بگوید ... و اگر
با سرکه حل کنند و بر ورمهای صلب بلغمی و خنازیر و سلع و امثال آن طلا کنند
تحلیل کند و چون با زیت ... و بر کلف و بهق بمالند نافع بود و اگر با آب

حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند و خوردن آن سودمند بود
جهت درد دست و فالج و خدر و بادها را بنشاند اما مضر بود بگرده و مصلح آن
زوفاست و بدل آن وزن وی کوایر النحل است و گویند بدل آن سکبینج است و
گویند جز دل سفید **اصطرک** اصل الخنثی است و برگ وی در کرمان بسیار خوانند
و در خنثی گفته شده و قول صاحب جامع آنست که اصل خنثی است و تمهد کرده است
قول صاحب منهاج و صاحب تقویم درین معتبر است بیاوری سریش گویند
و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و چون بسوزانند گرم بود در دوم
و خشک بود در سوم و سودمند بود جهت داء الثعلب چون طلا کنند و چون
خورده بیاشامند بول و حیض براند لیکن مرخی معده بود و مصلح وی گلقند
بود و بر فتق طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود و بگدازاند و مقدار شربتی
از وی پنج درم بود **اسارون** وجهی گویند آن اشراعیست و آنرا ناردین خوانند
خوانند و بهترین وی بادقی است سرناک و بادق موضعی است نزدیک
کوفه و لطیف ترین آن سفیدست و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و
ماسرجویه گوید گرم و خشک در دوم و محرق بود و منفعت آن آنست
که مفتح سده بود و منقی و گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی عسر البول را
بگشاید و یک درم از وی حیض براند و سه درم از وی مسهل آب مستسقی بود
و پنج درم از وی بچه مرده یا زنده بیفکند از ده درم از وی سم قاتل بود
و مضر بود بگرده و مصلح وی عسل است یا دل اکبین و گویند مصلح وی ... خرد
و ... دی روغن **اسافوطیا** عصاره نباتیست و گفته شود **اسایع**
پنج نباتیست مانند ابلق از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید پنج خشک است
این علامت و نوعی است که زرد بود تیره رنگ با سفیدی و آنرا کف

ست

عاقرقرحا و کف مریم نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم محلل فضلهای غلیظ
بود و جهت بهقها نافع بود و گزندگی جانوران و جهت جنون بغایت نافع بود
و عصبها را پاک گرداند از آفتها و دیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را
نافع بود و درد دندان آن ساکن گرداند و جنون و وسواس سودایی را
سودمند بود و درد مفاصل و عرق النسا را عظیم نافع بود و بول و حیض در نفع جنون
یک وزن و نیم آن هزار جنسان بود و جایز است که آن سعد و وی مغز بود در
بالاوت بول و مصلح آن حب الاس یا بلوط بود **اصابع هرمس** فقاح کوریکان
زرد بود و سفید بود و صاحب جامع گوید شنبلید هم فقاح است سورنجان
و صاحب منهاج گوید شنبلید ورق سورنجان است و قول صاحب جامع محقق است
کرسنگوفه سورنجان و طبیعت آن گرم و خشک در درجه دوم و شیخ
گوید در سیم درد مفاصل را سودمند بود و ریشهای کهن را نافع بود و نقرس
را ضماد کردن سودمند بود و بقراط گوید تریاق درد مفاصل بود خاصه
در وقت نزول ماده و صاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان بود و
بوییدن آن نافع بود جهت صداع سرد و بادها که در دماغ بود و بگشاید
سده آن بگشاید و باه را زیادت کند خاصه با زنجبیل و زیره و ...
اصابع الفتیات از نخست ... و گفته شود **اصل السوس** **اصل الکت** است
پارسی بیخ مهک گویند و به اصفهانی آند طبیعت آن معتدل است در
سردی و تری و خشکی نافع بود جهت خشونت سینه و قصبه شش و حلق
بنشاند و دیسقوریدوس گوید چون عصاره وی وقتی کرتر باشد ...
ناخنه ببرد و جهت شواری زادن و حرقه بول و اختلاج و وجع عصب
و اگر بیخ مهک خشک کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت عصاره

وناخنه

و ناخنه و گوشت زیادت ببرد و عصاره وی جهت درد سینه و جگر و جرب
مثانه و گرده نافع بود و بدل بیخ مهک نیم وزن آن رب السوس است **اصل**
البهت دوبا فو و غلیس خوانند و آن بیخ ... است و به یونانی دراقیطون
گویند و طبیعت آن گرم و خشک در درجه سیم اخلاط غلیظ لزج را دفع کند
و سده بگشاید از جگر و سپرز و گرده و جهت ریشهای بد نافع بود و اگر با
سرکه کهن بر بهق طلا کنند مفید بود **اصل المرجان** بدانست و گفته شود **اصل**
القصب پارسی بیخ نی خوانند و در وی قوت جاذبه هست و اگر کوبند در عضوی
که آهن در وی باشد ضماد کنند بیرون آرد و چون سحق کنند و با سرکه بشویند
و بر درد مفاصل طلا کنند سودمند بود و اگر با ترمس بر کلف طلا کنند زایل
کند و اگر خاکستر آن با ... خالص شده و بر سر نهند موی را قوت دهد
و برویاند **اصل الراسن** بیخ راسن است و ترکان آن را اند و میخوانند و آن نوعی
از ... است و در باب را در صفت راسن گفته شود **اصل السوس المدری**
... است ... نیز خوانند و گفته شود **اصل السوسن الابیض** بیخ سوسن
سفید است و در دوم در میان بنفشه ... و به اطراف می برند و آن
... بیخ بنفشه و آن ... است و در باب ... خاصیت آن
گفته شود و **اصل السوسن الاسمانجونی** ارسا است و گفته شود **اصل اللفاح**
یبروح است پارسی شاهرک خوانند و گفته شود در باب یا صفت یبروح الصنم
و انواع و جواهر آن **اصل الفلفل** فلفلمویه است و گفته شود **اصل الخنثی** ...
گفته شود و **اصل الکرفس** پارسی بیخ کرفس خوانند و منفعت آن در باب کاف
گفته شود و **اصل القنبیط** بیخ کاشی گویند پارسی و در باب ها گفته شود منفعت وی
و صفه با **اصل الکبر** پارسی بیخ کبر خوانند و طبیعت آن عیسی گوید گرم و خشک است

۲۱

در سیم و منفعت آن آنست که اگر بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل کند و موی المسا
و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و پوست آن جهت درد دندان
که از سردی بود نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا بسایند
و اگر با سرکه بسایند و بر کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود و جهت سپرز
غایت سودمند بود و خوردن وی با سرکه و یا با سرکه و عسل طلا کردن و
اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول بیرون آورد و وجع ورکین را نافع
بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قلع کند و اگر در تنهای بیماران
بدان باشند گوشت یا فاسد کند باصلاح آورد و کرمهای حب القرع را اطفال را
و مسهل خوش بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی دارو یه سپرز
یک درم حلتیت با سکنجبین بود اسطرطیس اسعطیس است و گفته شود اصل
از پوست و گفته شود و اصل الاجزان الخراسانی اشتر خارست و گفته شود
اصل الکبرست و گفته شد اسطرک سطرکا گویند و آن صمغیست برنگ عناب و چرب
سرخ که بسیاهی مایل بود و غایت حلوی رنگ و سعو... دی گویند نوعی از
میعه است و گویند صمغیست که از درخت دوم حاصل می شود و جالینوس گوید
و غیر وی که زهر سولنت و دخان وی قایم مقام دخان کندر بود و در همه چیزها
آنچه محتاج است جمع زهرولت و طبیعت وی گرمست در سیم و خشک در دوم
منفعت وی آنست که جهت سعال و زکام سرد سودمند بود و حیض براند و صلابت
رحم را سود دهد چون زنان بخور برگیرند و صاحب منهاج گوید مصدع بود و
مصلح آن در زبانه است و شربتی از آن یک درم و نیم باشد و صاحب تقویم
گوید مواد صداع و سبات بود و مصلح وی حبه غبیرا یا آب نیلوفر بود و بدل
آن گویند چند بید ستر است اطراف الطیب سعالج است و گفته شود اطر

خیضوم است و گفته شود اطریه بپارسی رشته خوانند و از آرد فطیر
سازند طبیعت آن گرم و تر است و دیر هضم شود و نافع بود جهت سینه و سرفه
و خشکی چون قند و روغن بادام اضافه کنند یا نمک و اگر با بقلة الحمقا بپزند
اسهال را سودمند بود و جهت تنگی دم و منفخ و بطی الانحدار بود و مصلح
وی فلفل و سعتر و مویز بود و بعد از آن شکر یا عسل یا زنجبیل مربا خورند
اطل درختی غریب است و گفته شود در عین اطبا و اطلسه مخاطره و بپزیر خوانند
و آن سیستان است و گفته شود و اظفار الطیب ناخن بویا گویند و ناخن عروس
گویند و ناخن بریان بشیرازی ناخن دیو خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و ماسرجویه گوید در سیم و منفعت وی آنست که زن چون در زیر خود
بخور کند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد معده و جگر و رحم را
سودمند بود و رازی گوید اگر با سرکه بپاشانند سنگ را نرم کند و بسیاری
تنج آورد و مصلح وی گل مختوم یا عنبر بود و بدل آن قسط الذریره بود اقرن
سنگ بسبو است و گفته شود اقوس جوز رومی است و گفته شود
اشق است و گفته شود اقحوان نبل است و گفته شود اقلیمی بزبان
یونانی سنجه گویند بپارسی تخجوش و منفعت آن در مرکبات گفته شود اطعون
دهن النخیل است و در مرکبات گفته شود اقاطون مقل است و گفته شود
زنجشک و ملخشک و فلفلمک و زرجمک نیز خوانند و بشیرازی
بالنگو خوانند و در بستانها روید و کنار آب روان بسیار بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم بوییدن آن معده و دماغ را بگشاید و جهت
خفقان که از بلغم و سودا بود نافع بود و جهت بواسیر غایت سود دهد و جگر و دل
و معده سرد را قوت دهد و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند

و صداع بحث کند و بوییدن آن مضر بود بدماغ گرم و مصلح آن بنفشه بود و
و بدل آن قرنفل است افربیون فربیون است و گفته شود افسنتین خرق است
و آن انواع است خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و نبطی و سوری و گو
نوعی از وی طیبوان است و مؤلف گوید نوعی از بر بخاست گویی است و کل وجه
بشکل اقحوان تراست و بغایت تلخ بود و کل اقحوان سفیدی دارد و
آن ندارد و نیکوترین آن رومی است و طبیعت آن گرمست در اول و
خشک در دوم و در جسمی که کهن شده باشد سود دهد و جهت معده و دماغ
مفید بود و مسهل صفرا از معده بود و قوت بدن بدهد و بول را نیکو گرداند
و اگر بر ورم صلب ضماد کنند بغایت نافع بود و بول و حیض براند چون با
عسل بخورند بر گیرد و جهة گزندگی عقرب عظیم سودمند بود و در تقویت معده و
جگر بغایت نافع بود و جهة بهقهای کهن و گر ابس و شقاق مقعده و صلابات
اندرون ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و در داء الثعلب و جرب کهن اما جهة
معده گرم مضر بود و صداع و مصلح وی انیسون یا مصطکی بود و بدل آن مجده
یا شیح ارمنی بود و در تقویت معده اسارون بانیم وزن آن هلیله اما صاحب
جامع آورده است که مقوی معده گرم بود و پاک گرداند از اخلاط حاده
و جهت مفاصل بغایت نافع بود چون سبب آن خلطی گرم بود و چون با سرکه
بپزند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن بادام بپزند و اندکی زهره
بز بدان صاف کنند بعد از آن در گوش چکانند کل و ریاح گرداند و گوش را
پاک گرداند از جراحت و نافع بود و جهت گری افسنتین شیخ جبلی است و گفته
شود افیون عصاره خشخاش سیه مصری است و آنرا لبن الخشخاش نیز خوانند
باید که در آب اندازند و حل شود و در آفتاب گرم بنهند نرم شود و

وانچه

و آنچه مغشوش بود آب دار زرد کند و درست بماند و غش وی بامیتا و لبن
خس بیرون کند و آنچه بغایت براق بود غش آن بصمغ می کنند اما طبیعت
وی سرد است در درجه چهارم و خشک در سیم و ابن جزله گوید سرد و خشک در چهارم
منفعت وی آنست که مخدر بود و مسکن درد وجعها بود چون طلا کنند و اگر
بیاشامند نیم جو از وی مقدار عدسی بود و از دو دانگ زیاده نکنند
و ریشها خشک کند و سودمند بود جهت ورمهای گرم و اگر با زرده تخم مرغ
بریان کرده بر مقعد طلا کنند درد ساکن گرداند و خواب آورد و اگر بخور بر
گیرند زکام را سود دهد و اگر با روغن گل و زعفران در گوش چکانند درد گوش
زایل کند و اگر با شیر زنان در چشم کشند درد چشم زایل کند و اگر با روغن گل بر
سر طلا کنند درد سر زایل کند و اگر جهت سرفه و حبس اسهال نافع بود و ده درم از
وی کشنده بود و مصلح وی فلفل است و دارچینی و جند بیدستر و فرفیون و بعد
از آن قی و حقنه و شراب کهن بسیار بیاشامند و بعد از آن حمام و بعد از آن
آشهای چرب و صاحب تقویم گوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج
و بدل آن سه وزن آن بزر البنج و یک وزن آن تخم لفاح است افتیمون
آن بزری در زهرها قضبانی خرد است و بهترین آن اقریطی بود و مقوی کرم و بی
تلخ بود و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم نافع بود جهة صرع
و تشنج امتلائی و مسهل سودا و بلغم بود و جهت مالیخولیا بغایت نافع بود و اگر با سکنجبین
بیاشامند یا چهار و باید که در مطبوخ بسیار نجوشانند که قوت باطل شود و غثیان
و قی آورد و شربتی از وی در مطبوخ از ده درم تا هفت درم شاید و گویند تا
ده درم شاید و صاحب منهاج آورده است که شربتی از یک درم تا دو درم
با سفوف و رازی گوید از چهار درم تا شش درم و منهاج مصلحت و صاحب

مناج گویند که روغن بادام چرب کند اگر جدا استعمال می‌کنند در مطبوخ و اگر
ماسویه گوید مصلح وی آنست که بیش از آن روغن بادام استعمال کنند و اگر
بحبان خشک استعمال خواهند کرد شربتی از یک درم تا دو درم و اگر بنقوع
خواهند کرد از ده درم تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در مسهل سودا
بوزن آن تربد و ده وزن آن جاشا و گویند بدل آن یک وزن و نیم جاشا
و گویند بدل آن اسطوخودوس است و بسفایج و مصلح آن کثیرا و صاحب
تقویم گوید مصلح آن شراب صندل یا رب سیب افوان اعداق المرضی
خوانند و گویند و در مصر کوکاک خوانند و به یونانی فرنایخون و در موصل
بخرة الکافور گویند و به پارسی گاوچشم خوانند و بعربی عین البقر و پارسی
بابونه گاو خوانند و بهترین وی آنست که منفتح سده جگر باشد و محلل
رطوبات و مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و محلل خونها
فسرده بود و ناصور را نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون زنان در آب
آن نشینند و زنی را که حیض بسته بود فرزجه از آن بکوبد و برگیرد بگشاید
و اگر بحبان خشک کرده بکوبند و با سکنجبین یا با نمک بیاشامند مسهل بلغم و
مره سودا و صاحب جامع از قول شریف آورده است که آب آن چون
بگیرند و بر اعضا کالخصیتین و ورکین بود طلا کنند قوت مجامعت بدهد تمام
و اگر او را ان بوییدن آن کنند سبات آورد و اگر تر وی بر بویند خواب
آورد و مقدار شربتی از وی یک درم بود اما مضر بود بسر و مصلح وی
افسنتین است و گویند کشنیز و قند افوطاموطون دهن البلسان است
و گفته شود در باب با در صنوبر بلسان اقاقیا عصاره قرظ است و قرظ
تخم خارنیست که ادیم بوی دباغت می‌کنند و جالینوس گوید صمغ اوست و بعضی

گوید

گویند رب نجره خرنوبست و گویند عصاره پوست انارست و این
اقوال خلافست و آن عصاره قرظ است و در مصر سنط و صنط خوانند
و قرظ بپارسی کره خوانند و آن مصری بود و قلقل نیز خوانند و طبیعت
آن سرد است در درجه دوم و مجفف در سیم و علیمی گوید سرد است در اول
و خشک در دوم و بهترین وی آن بود که صلب و سبز بود و سیاه رنگ
منفعت وی آنست که چون بکوبند برگیرند قطع خون دهن بکند و چون
بیاشامند جهت سحج نافع بود و اسهال و موی را سخت کند و رحم و شکم
بربندد و حقنه کردن و خوردن و جهت ابله چشم نافع بود و اگر با داروها
بود و روشنایی چشم بیفزاید و در طلاها که جهت سستی اعضا بود نافع
بود و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند سودمند بود و بدل وی حضض است
یا صندل و عدس مقشر بوزن آن اتاج الرمان الهندیا نام مشک و گفته شود
[illegible]ن گویند دوقاست و گفته شود افادون عود الوج است و گفته
شود اقلیا قلیا گویند و گفته شود اتوبالی ماء العسل است و گفته شود
اقط بپارسی کشک گویند و پینو گویند و طبیعت آن سرد و خشک و شکم
بربندد و بالطاهیه قبولی نکند و اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح
آن بعد از خوردن کل انگبین بود اقطی کتان گویند و آن دو نوعست
بزرگ و کوچک جانا اقطی و گفته شود مکرر صفت آن و ثمر آن عل گویند
اقطن بلغت اهل یمن نارست و گفته شود اقثالوقی به یونانی یعنی
آن شوکة البیضا است و آن بادآورد است و گفته شود اقنا الاسقی
به یونانی معنی آن شوکة البرپه است و آن سکاعی است و گفته شود اکج
فاج بریدست و آن زعرورست و گفته شود اکرض کرفس است

وگفته شود انواع آن الاذخر چوذر و بی است وگفته شود و اغرس نیز خوانند وگفته شود الاثوث گوشت است و بیشتر با ورجحول نیز خوانند در باب باور بر وگفته شود اکلیل الملک گیاهی قیم خوانند یا دبی اکلیل الملک گویند و بهترین وی آنست که تازه و رسیده بود و برگ زردی بود که بسفیدی مایل بود و چون بشکافند درون وی زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول منفعت وی آنست که تحلیل ورمهای صلب بود که در مفاصل واحشا باشد و اگر با افسنتین بر ورمهای جگر و سپرز واحشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند و بپاشانند در معده تسکین کند و عصاره وی چون تر باشد با میبختج بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند و چون با میبختج بپزند و بر ورمهای گرم که در چشم و رحم و مقعد و انثیین بود ضماد کنند نرم گردانند و چون با میبختج بیاشامند اخلاط بگدازانند و شربتی از وی مقدار یک درم باشد اما مضر بود با انثیین و مصلح وی عسل بود و بدل وی فراسیون بود وزن آن یا بوزن آن لبلاب ذکر یا بوزن آن بابونج و نیم وزن آن ورق الخبز املج صاحب منهاج گوید حب هندی و بعضی گوید بندق هندی است و گویند اطریفل
واین قولهای صاحب منهاج همه سهو است و خطا و قول صاحب جامع انجا معتبر است که آنرا حجر العقاب و حجر النسر و حجر الولاده خوانند و بیونانی اناطیطس و معنی این اسم آنست که آن سنگیست که زاییدن آسان میکند و مؤلف گوید حجری طبقدار چو زیبا تیره رنگ بود و چون بجنبانند مغز درون وی بجنبد و بغایت املس و سرخ بود و بشادسنگ بود چنان که بنداد و دیگر سنگ و سنگ بود چون بشکنند مغز وی در اندرون وی

سفید تلخ طعم و بشکل شاهبلوط بود بشیرازی آنرا کن اطلس خوانند یعنی حجر اطلس منفعت وی آنست که زنان آبستن و مجموع حیوانات چون در شب ایشان بهند بآسانی بزایند و اگر در صره بندند و در ران زن آبستن بندند زود بزاید و از خواص وی آنست که چون در ادیم گیرند و در ساق چپ زنان بندد آسان بزایند و اگر سحق کنند و با شیر زنان بسرشند و ابدان بیالایند و وی که بزاید مجدود بگردد و بزبان حدای عز و جل الاکلیل گردد و در حب گوید در خواص که چون در دست گیرد و با کسی مخاصمت کند خصم بر وی غالب نیاید و اگر بر در حقی بندد که بر وی اندازد و دیگر بر چیندازد و ابن ماسویه گوید بدل وی فاد اسا است الکوزان و هی الحام است وگفته شود اکلاجر فریبون است وگفته شود الب آهو بی است و آنبوس نیز گویند و نام نیز گویند و باخواه است وگفته شود المطوط کشترک است وگفته شود از اعلی لبلاب است وگفته شود السن العصافیر لسان العصافیر است وگفته شود الوج نوعی از نبات مخلط است بشیرازی کاز رسک گویند و در وهم منفعت مخلط گفته شود الط غام است و بامام غام الملک گویند و هو فریبون و آن صنوبر است و بیاد بی مرسبل است وگفته شود در مین الماول وانی است وگفته شود الند یا دبی ابنه گویند طبیعت آن گرم و تر است دیر هضم شود و غذا او بد دهد گرم و تر و غلیظ تر از بیر بود و نافع بود جهت عصبهای کوفت خورده چون بدان ضماد کنند وابن ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب و مصلح وی زنجبیل و فلفل و دارچینی و مربای بود و بعد از خوردن وی جوارشات خورند امامون حمامات است وگفته شود [illegible] و انبوسی باخواه است وگفته شود دماء الاخوین [illegible] زغار کرم خوانند

و آن خواهیل است و گفته شود املج یعنی دو میان [illegible] جرم است و نباید
آب خورده است و منفعت آن در ضعف جرم گفته شود امیرباریس ابرباریس
خوانند و گفته شود آملج بپارسی آمله خوانند و بهترین وی سیاه بود و طبیعت
آن سرد است در دوم و گویند سرد است در اول و خشک در دوم و بعضی
گویند گرم است بهر حال خشک بخلاف منفعت وی آنست که عقوی و منفعت
و اعصاب و دل و اشتهای طعام باز دید کند و جهة بواسیر سود مند بود
و سودا و بلغم براند و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند
و مقوی همه اعضا بود و موی را سیاه کند چون به آب آن و حنا خضاب
کنند و اگر ده درم از آن نیم کوفته کنند و در آب بشرین بخوشانند و دو
ساعت بعد از آن صافی کنند و سه نوبت در چشم بچکانند سپیدی که در
چشم باشد سود دهد و این مجربست و شربتی از وی سه درم بود لیکن
مضر بود به سپرز و مصلح آن عسل است و بدل آن بیش آمله اطیلان
درختی است بیابانی و معروف بود به شوکه المصر و طبیعت آن سرد و خشک
و قابض منع خون و اصناف سیلان از رحم بکند و ورق آن و دهن آن
و سقلی را نافع بود و خون بربندد اطریلال نباتیست که در کنار جویها و جوی
و سرخ رنگ بود و تخم آن را اشج خوانند و بنخ خوانند والغار را زاده بی
شریفات خاصه عرق آن و عصاره آن مانند آب بوت بود و نباتیست
سرخ رنگ منفعت بنخ وی آنست که یک مثقال از آن نیم کوفته بخوشانند و با
قدری عسل بخورد بیاشامند جهة نفث دم نافع بود و از هر عضوی که باشد
از قصبه شش و حجاب سینه و بیخ امعا و بواسیر و گشودگی سر رگها و قوت امعا
و معده و شکم ببندد و اگر زحمت رساند و بیخ شش پاک کند و قطع قی بکند

و تشنگی اعضا را نافع بود و خاصیت وی بسیار است اجود عسل است
و گل وی کثیر المنفعه خوانند و بپارسی خطمی خوانند و گفته شود ابرباریس
بپارسی زرشک خوانند و دارج خوانند و زرنک هم گویند و بهترین
وی آنست که بغایت خود رسیده بود و لون وی سرخی بود که بسیاهی
مایل باشد و شیره دار و طبیعت آن سرد و خشک در درجه دوم صفرا
بشکند و قوت معده و دل و جگر بدهد و قی باز دارد و تشنگی بنشاند و حج
را نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن سود مند بود و قطع نزف
دم بکند و مقوی جگر گرم بود چون با آب او با گرم مثل سنبل خلط کنند و
تشنگی که از سردی جگر بود و اگر بود ببندد و جهت معده که ضعیف شود به سبب
صفرا و بلغمی نافع بود اما مضر بود بکسانی که طبع ایشان بسته بود و مصلح
آن جلاب بود و بدل آن بوزن آن تخم گل و چهار دانگ وزن آن
صندل ابرک حرز مکوش است و در اواخر الف ذکر شود ابوالان
رازی گوید و دو دو حیش است و او گفته شود اجوطا لو سطون
گویند و سطوس و هم وحده گویند و آن نوعی شوک مصری خوانند و بپارسی
کنگر گویند و بعربی حالب و در بیشتر از وی گل سرخ بود و در باب جیم گفته
شود الهیوف حشیشة الخلف خوانند و شرت میر گویند و حوف الارض
و آن فراسیون است و گفته شود افسنتین بپارسی دار زیانه رومی خوانند
و آن دو نوع است آنچه رومی بود شکل با خواه بود و آنچه غیر رومی است
نبطی بود و بهترین وی رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیم
و در وی قبض اندک بود بول براند و باد که در شکم بود تحلیل کند و از آن
مجموع بدن و قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند

ومثل بر بندد و چون در شب بی بخور کند صداع سرد و نزلهٔ سرد را نافع
بود و گشاده جگر بگشاید و شهوت جماع برانگیزد و دفع مضرت سموم جانوران
بکند و اگر بخور کرده یا روغن گل خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش را
نافع بود و جهت استسقا و نفخ معده و ترا قی غایت سود مند است و چون
در چشم سبل کهن بود و سدهٔ جگر و سپرز و مثانه و رحم بگشاید و اگر بخور کرده
ستون سازند گرد دهن که سبب آن از عفونت بن دندان بود نافع بود
و مصلح آن تخم واذیانه است و بدل آن تخم شبث و گویند بدل آن در باب
الالف گویند خشخاش است وگفته شود السالا زبیب الجبل است و آن را
میویزج گویند وگفته شود اهلیلج دو نوع است بپارسی اکثر آن خوانند
وابکون گویند و آن درخت حلیلث است و مخروط اصل آن است و حلیلث
صمغ آن و ورق آن سفید و سیاه بهترین آن سفید طیب بود و از آن
سیاه منتن بود و حلیلث طیب صمغ انجذان طیب است و حلیلث منتن
صمغ انجذان منتن و انجذان رومی سیلسالوس است و تخم آن کاشم خوانند
وگفته شود و انجذان خراسانی بیخ انشترغاز است وگفته شد اما طبیعت آن
گرم و خشک در سیم و سود مند بود جهت زهرهای کشنده و بر خنازیر ضماد
کردن تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود و با روغن سوسن جهت عرق
النسا نافع بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار ضماد کنند بر بواسیر نافع
بود و اگر بیاشامند باد زهر ادویهٔ کشنده بود اما عسر الهضم بود و مضر
بود مثانه را و سود مند بود با سر البول و سرفهٔ معده و حیض براند و رطوبات
معده خشک گرداند و بنعوظ آورد و بخور کرده بود در ورده چون با سرکه
بود لطیف کرده غذا بود و زود هضم کند و بدل آن بیخ آن باد آورد که

وذن

وزن آن حلیلث طیب وگویند بدل آن زوفا است وگویند تخم گزر
الفاق زیت است و آن از زیتون نارسیده گیرند و در باب زا
گفته شود الخسا اکثر سا گویند و آن سنجار است وگفته شود الورنیا شقاق ست
وگفته شود اطربا کاشنی شامی است و طبیعت آن سرد و تر است در اول
نافع بود جهت جگر گرم اسب حدقت و عذه و معده گرم و حیصل
نیز خوانند و آن بادنجان است وگفته شود الورد صمغ خارست که
شاکر خوانند و سرخ و سفید بود و هر دو از یک خار حاصل می شود و چون
حرارت آفتاب در وی اثر کند و گل بگردد سرخ شود و آن را عزروت
و عنزرو و کبخره خوانند بشیرازی گوزد خوانند و از کوه شبانکاره
بود و جان حیزد و بهترین آن سفید بود که بزردی مایل بود طبیعت آن
گرم است در دوم و خشک در اول بغایت نافع بود اگر با سفیدهٔ تخم
مرغ یا با شیر نیم درم تا یک درم باشد و مضر بود به روده و مصلح آن
صمغ عربی است و نافع بود جهت درد چشم و چسبیدن چشم در بعضی که در
چشم آید و آب آمدن از چشم باز دارد و منضج ورمها بود و محلل و اگر
سحق کنند با قدری نطرون و بر ورمها که بر گردن بود مانند خنازیر طلا
کنند تحلیل یابد و اگر فتیله بعسل بیالایند و بر انزروت سوده بگردانند و
در گوش کرم آید و ریش بود نهند چند روز صحت یابد و این مجرب است
و بدل آن نیم وزن آن صبر است و مصلح آن صمغ عربی ابطال السودا
حبه و اداء است وگفته شود الابق الجره است وگفته شود الجوح عود است
و در باب عین گفته شود العذ بپارسی بیزباره خوانند و طبیعت مجوح
بهار گرم و خشک و ملطف و محلل و در مجوح تریاقیت هفت مفصل

گفته شود انجر الوحشی بیاری بیخ مانیذ خوکوش است چون با سرکه بیاشامند
صرع را نافع بود و نیم مثقال با وی بر گزندگی جانوران بود و مار جو
[illegible] قیراط از وی چون با شراب کهن بخته بیاشامند نافع بود جهت
گزندگی مار و عقرب و مجموع گزندگان و اگر زنان آبستن بیخ مانیذ خوکوش
[illegible] وی با شراب ممزوج بیاشامند فرزند زا آورد و اگر بیخ مانیذ
ماده بخورد ماده آورد و اگر مقدار با قلایی با شراب سخت بیاشامند
تب ربع را نافع بود و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند و بیخ
مانیذ این خاصیت دارد خاصه ازان خوکوش و اگر با آب بر شند
و بر [illegible] نهند خون [illegible] باز دارد و اگر [illegible] قی کند و بیشتر در
شکم وی لیسه باشد چون قدری بوی دهند نافع بود و اگر زنان بعد از
طهر با [illegible] بخود برگیرد بر آبستنی یاری دهد و اگر بعد از طهر بیاشامند
سه روز منع آبستنی بکند و امساک سیلان رطوبت از رحم بکند و شکم بند
و پیچ روده و توقف دم را نافع بود و اگر با خطمی و زیت بر عضوی کنند
که خارها یا تیرها در آنجا باشد بیرون آورد و انجر الرومی سوده مند بود جهت
اسهال مزمن و ریش روده و درد آن انجر الجبلی والطباء و [illegible]
والحشف والعجل و فرخ الجاموس والابل سوده مند بود جهت دفع زهر
شوکران و قطره و شربتی از وی نیم مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند
موافق بود جهت بستن شیر در معده و انجر حشف که آن بچه نوزاید اول بود
چون زن بعد از طهر سه روز بخود برگیرد آبستنی باز دارد و انجر الجبل
صاحب جامع آورده است که اگر شیر مایه مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش
از جماع بیاشامند قوة باه زیادت کند و شیر مایه [illegible] در تقویت باه

زیاده

زیاده تر از [illegible] باشد و شیر مایه خرگوش و آهو و گوسفند
کوهی چون با سرکه بیاشامند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد و انجره قوتی
باشد چند بیدستر بود و اگر بیاشامند جهت صرع اختناق دم نافع بود و
مجموع انفحها الجامده بسته بود بگدازند و آنچه گداخته بود ببندد انجره الوسب
این زهرها خواص آورده است که شیر مایه خوش خوبی آورد و چون بیاشامند
انجره بر رومی بلاد است و معنی وی آنست که مانند دال است و آنرا
شره البلاد خوانند و در باب با گفته شود و انکشت مشک است و گفته
شود انجره ضعف آن در باب باء بر ذکر گفته شود ادوبالی داوبالی
نیز گویند و ترنبانی معنی آن دهن العسل است و عسل داود علیه السلام
نیز خوانند و آن روغنی است که از ساق درختی حاصل میشود مانند
عسل است [illegible] بیشترین طعم بود و بهترین آنست که کهنه و غلیظ بود و صافی
وطبیعت آن گرم و تر است و سوده مند بود جهت جرب تر چون طلا کنند و درد
مفاصل را سود دهد و جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند نافع بود و اگر
بیست درم با چاریکی آب بیاشامند اخلاط خام بر اندازد و خوردن آن
سبات و استرخا آورد و باید که آنکس که خورده باشد تا عمل تمام بکند بخسبد
البته ادوبانی [illegible] یا خوانند و آن عصاره قثاء الحمار است و در قاف
گفته شود [illegible] نوعی از نیلوفر هندی است و طبیعت آن گرم و خشک
محلل ریاح غلیظ بود و رطوبات بگدازاند و شربتی از وی یک درم بود
ادراسالیون کرفس جبلی است [illegible] یونانی جبلی است و سالیون کرفس و
آن [illegible] سالیون است و گفته شود [illegible] یونانی یا در وج است و در
باب با گفته شود [illegible] غافث است و گفته شود [illegible] بیادی [illegible]

وآن نوع بزرگتر بن درختهای آبی بود و طبیعت آن گرم و ترست و قی
آورد و لیکن بدن را از فضلهای غلیظ برکند اولی آن بود که پیش از گشتن
قوری بوده ادمی سوده در حلق وی دمند و با ابازیر گرم بر بزند و اگر
بریان کنند اولی آن بود که بزیت بریان کنند تا ملوکت سرد **اذد** زیونانی
آب را گویند و در باب میم گفته شود **اذوماذن** بیونانی شراب عسل است.
اهلیلج اصفر پارسی هلیلهٔ زرد گویند و بهترین آن بود که فربه بود و طبیعت
وی سرد و خشک است در اول و خشک در دوم جهت چشم که آب ریزد
در چشم کشند نافع بود و خوردن وی خفقان را سود دهد و مسهل صفرا بود
و اندک بلغم نیز براند و شربتی از وی هفت درم تا ده درم بود و اگر نقوع
کنند و اگر غیر منقوع از ده درم تا پنج درم بود و مقوی معده و دماغ آن و جهت
است خارجه معده نافع بود و مضر بود که سفل یعنی طبعه و مصلح آن اگر کوفته با آب
گرم خورند قند بود یا از جنس، و اگر در مطبوخ بود عناب و سپستان و آلو
سیاه مصلح آن بود و بدل آن پوست امار است **اهلیلج اسود** پارسی هلیلهٔ
سیاه خوانند و بشیر از وی میویزک و بهترین وی هندی است و طبیعت
وی سرد است در اول و خشک در دوم سرد وی بی تکبر از کابلی بود و گویند
گرم است لون را صافی گرداند و جذام را سود دهد بود و درد سپرز و
مسهل سودا بود و بواسیر را سود دهد و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر در
چشم کشند قوهٔ باصره بدهد و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود
و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن آن مضر بود بجگر و مصلح آن عسل است
و بدل آن هلیلهٔ کابلی **اهلیلج کابلی** بهترین او آنست که فربه بود و اگر در
آب اندازند فرو رود و طبیعت آن سرد و خشک و گویند گرم است با اعتدال

وعقل

وعقل و حفظ را بیفزاید و درد سر و استسقا و بهقهای کهن را زایل کند و اگر
بریان کنند شکم ببندد و بریان ناکرده مسهل بلغم و سودا بود و قولنج را
نافع بود و شربتی از وی منقوع پنج درم تا ده درم بود و بدرستی که مسهل
صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ مثل بلغم و سودا و خفقان را نافع
بود اما مضر باشد بسپرز و مصلح آن عسل است و مربای آن مقوی معده
بود و هضم طعام بکند و خمل معده محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سده
بلغمی بگشاید و بیخ دندان و دندان را قوت دهد و اگر یک سال هر روز
یک هلیله مربا بخورد سیاهی موی نگاه دارد **ابیج** شیان است و قطر
دم الاخوین نیز خوانند و در دال گفته شود **ایمقان** جرجیر بابانیست
و در صفت جرجیر گفته شود **ایل** چهار نوع است یک نوع در چشمها و کنار
رودها و صحراها گردد و آن نوع زرد رنگ بود و الطف انواع ایل است
و یک نوع در کوههای عمان و بحرین باشند و آن را الحمور خوانند و یک نوع
وعل خوانند و در کوههای سردسیر باشد و یک نوع دیگر بقر الوحش
خوانند در میان کوهها و درختها گردند و همه در طبیعتها طبیعتهٔ مانند یکدیگرا مد
و نر ایشان چون خسته شود مار بخورد صحت یابد و بقر الوحش پارسی گاو
کوهی خوانند و وی پی بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را بخود کشد و مار
بتعجیل بیرون آید مانند آهن که مغناطیس جسبد و از دنبال مار را خوردن
گیرد و مار اضطراب کند تا جایی از اعضای وی بگیرد و چون تمام بخورد
حدتی در وی و سوزشی در چشم وی پیدا گردد و آب از چشم او روانه
گردد و در کنج چشم وی گوی هست و آنجا جمع میشود و می بندد مدت ده
روز کار و مانند سنگ گردد چنان که در گوش می باشد چون وی را بکشند

آن وبیخ برگیرند و در دفع سم عمل تریاق فاروق میکنند و صاحب منهاج
آورده است که دنبال ایشان چهار سم آنجا جمع میشود خاصه گاو کوهی
که دنبال وی سم قاتل است اولی آن بود که وقت کشتن دو مرد با یوما
هر دو با هم چون یکی بکشد یکی دنبال بیندازد و جالینوس گوید خونی که از
گوشت وی حاصل شود غلیظ بود و گوشت ایشان دیر هضم شود و
شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان با وجود غلظ زود از معده بگذرد و بول
براند و رازی گوید بهترین آنست که تازه بود و در زمان گرم صید
کرده باشند و باید که در عشن بهترا شود و با روغن بپزند و بعد از آن
شراب انجیر و ماء العسل بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدوس گوید
چون بسوزانند و دو مثقال از آن با کتیرا بیاشامند جهة نفث دم و قرحه
امعاء و اسهال کهن و یرقان و درد مثانه سودمند بود جهة زنان حایض
که سیلان رطوبات از رحم ایشان آید و مزمن شده باشد نافع بود و
چون با دوایی که موافق آن از جهت باشد بیاشامند و صفت حرق آن
آن بستانند شاخ آن و در دیگی گوارکی کنند و در گل گیرند و در تنور حمام یا در
زیر آتش بنهند تا سفید گردد و بیاشامند افاقیا بشویند موافق جهة حبی که مانده
و ریشی در وی بود و اگر سنون کنند درد دندان را نافع بود و در خواص این زهر
آورده است که قرن ایل سوخته سفید با سرکه بسایند و بر برص و بهق طلا
کنند در آفتاب ببرد و اگر بیاشامند بسیار از وی دفع کنند و اگر با روغن
گاو بسرشند و بر شقاق دست و پای طلا کنند نافع بود و اگر بر دهان
کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند حیض براند و گویند چون قرن
ایل بر زن آبستن بندند بچه زود بر آید و دیسقوریدوس گوید چیز مایه نزدی

چون زن بعد از طهر سه روز بخورد و برگیرد منع آبستنی بکند و گویند پیه وی
چون بر نقرس مالند نافع بود و این زهر گوید اگر پوست وی با خود دارند
هیچ مار گرد وی نگردد و البته و دیسقوریدوس گوید خون وی چون بریان
کنند جهة قرحه امعاء و قطع اسهال نافع بود و قضیب وی چون خشک کنند
و سحق کنند و بیاشامند باه برانگیزد و نعوظ آورد و اگر بر بازو ببندند
از هیچ مار نترسند و هیچ گزنده گرد وی نگردد و این زهر در خواص آورده
که خون دنبال وی همچنان با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سحق
کنند با شراب بر قضیب و دان طلا کنند در حال نعوظ آورد و بر هر حیوان
که طلا کنند همین عمل کند و هم گوید ایل را زهره نیست و اگر تیری بر وی زنند
و پیکان در وی بماند چون مشک را مشیع بخورد بیندازد و گویند قرن ایل
محرق درد قولنج را نافع بود تا حدی که گویند در حال ساکن کند **ایرسا**
بیخ سوسن آسمانگونست و نام وی ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس
و قزح و گل وی زرد و سفید و لاجوردی بود و بهترین بیخ وی سیاه صلب
بسیار گره بود خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منفعت وی
آنست که فالج و لقوه و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتح و ملطف بود
و اگر بر کلف و نمش طلا کنند ببرد و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک گرداند
و بول و حیض براند و بر گزندگی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود و جهة
سرفه بلغمی بغایت نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند جهة گزندگی جانوران
و ملطوان مفید بود و ادو ما جس گوید سودمند است جهة حدت زهرهای
کشنده و ادویه مجربه و اگر هفت درم از وی با ماء العسل بیاشامند بلغم
غلیظ و مره صفرا براند و خواب آورد و جالینوس گوید عرق النسا و فالج

را

نجاست نافع بود خاصه روغنی که در وی پخته باشند و اگر با عسل فرزجه
کنند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و چون مسلوق کنند و بر خنازیر و ورمهای
صلب ضماد کنند نرم گرداند و اگر سحق کرده بر ریشی که ناصور شده باشد
گوشت برویاند و اگر با روغن گل و سرکه ضماد کنند درد سر زایل کند و چون
در بینی چکانند عطسه آرد و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و علاقه را
نافع بود و اگر در آن نشینند صلابت رحم را و درد آن را اگر از سردی بود نافع
بود و روغن وی چون در گوش چکانند با سرکه درد گوش را ساکن کند و منع
نزلات بکند و روغن و بیخ او فراه بواسیر بود و رازی گوید بدل وی
در اسهال آب دو دانگ وزن آن بادزهر یا سه وقیه لبن لفاح است
و اسحق بن حنین گوید او مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و او را بپارسی
پیاز بیخ سوسن صحرایی خوانند و در دشت روم بسیار باشد و مولف
گوید تخم وی از منومات است و مجرب است و اگر بیخ وی قدری بر دندان
نهند که درد کند بریزد البته و باید که بر دندانی دیگر نرسد که مضر بود
باب الباء بادغ رداغ گویند و اثار جبل
و کفته شود باقلا جرجیر خوانند و قول نیز گویند طبیعت آن نزدیکست
باعتدال و گویند سرد است در اول و خشک در دوم و در وی رطوبتی
فضلی هست خاصه تر وی بهترین وی آنست که فربه و بزرگ و خشک
بود و تر بود و کلف را زایل کند و بقراط گوید غذا نیکو دهد و صحت را
نگاه دارد و چون مقشر کنند و بدو نیمه کنند و بر زخم که خون آید نهند
خون باز دارد و از خواص وی آنست که چون از مرغ جدا و بدهند مرغ
از خانه باز ایستد و چون بکوبند و بر زهار کودکان طلا کنند موی دستش

ازدارو و همچنین اگر بکار کنند بر موضعی که موی ستره باشند نیکو کند
و بهق را زایل کند خاصه با پوست و باقلا در سینه و سرفه و نفث دم را
نافع بود اما غایت نفاخ بود و دشوار هضم بود ولیکن ضماد کردن بر
ورمهای ورم انثیین و پستان که شیر در وی بسته باشد غایت نافع بود و قطع
ادرار بول بکند و چون با آرد حلبه و عسل بیامیزند تحلیل دمامیل بود و
بر ورمهای بن گوش و شب چشم و اگر با شب یمانی و زیت عتیق ضماد کنند
تحلیل یابد چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند اسهال که از
قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اولی آن بود که چون یک دو جوش
بماند آن آب بریزند و آبی دیگر باز جای کنند نفخ آن کمتر بود و باقلا
کهن نفخ کمتر دارد که تازه و گوشت بدن زیاده کند و آرد وی چون
دقیق بپزند و روغن بادام و قند اضافه کنند و بیاشامند سرفه و خشونت
سینه و حلق را سود مند بود و آنچه با پوست بپزند نفخ وی زیاده بود
و خارش بدن بازدید کند و اصلاح وی آنست که مقشر کنند و بپزند و روغن
و طبخ کنند با نمک و سعتر و زیره و دارچینی و فلفل و خولنجان و فودنج بخورند
و بعد از آن زنجبیل پرورده با بعضی جوارشات نافع بود باقلا قبطی
جامیرا است و کفته شود باذرو قندابست بپارسی ترزد و بیش از این پیرز
خوانند و آن سه نوعست بری و بحری و جبلی و گویند ده نوعست یکی سفید
رنگ و آن خشک بود و یکی نرم بود و زرد رنگ مانند عسل صافی تیز بوی و
آن نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم بود در سیم و خشک در دوم و گویند
گرم است عرق النساء و نقرس را غایت مفید بود مقدار دو درم و چون زن
بحمول برگیرد و در شب خود بخود کند حیض براند و بچه بیندازد و چون با شراب

بازدارد

ودر مصافی بپاشند بچه ز ده بنشد از وی و دفع سم مارها کند خواه مار وخواه
عقرب و اگر در رحم کنند نافع بود و گویند اگر او در رحم با آب بپاشند
بواسیر را ببرد و چون هر روز بپاشند دیگر هرگز عود نکند الشیخ رازی
گوید بحر و ورزاج وا نشاید که استعمال کنند و شیخ الرئیس گوید سودمند بود
جهت صداع سرد و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل باید
و رازی وجوب چشم را نافع بود و رازی گوید تحلیل ریاح بکند و سبب بلغم
بود و شیخ الرئیس گوید مفسد بلغم بود و اگر حل کنند بعسل و لعوق کنند سده کرده
بگشاید و سنگ ان بریزاند و زاییدن آسان کند اما مضر بود بسپرز و
مصلح آن انیسون است و جالینوس گوید بدل آن دو وزن آن سکنجبین است
و اسحق بن عمران گوید نیم وزن آن جاوشیر باقلا مصری ترمس است و
گفته شود بادرنجبویه باورنجبویه گویند و بادرنگ و ترنجان و بقلة الاترجیه
نیز گویند و بپارسی بالنگو گویند و بهترین آن بود تازه و طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم و سودمند بود جهة علتها بلغمی و سوداوی و بوی
دهان خوش کند و نافع بود جهت جرب و سده دماغ بگشاید و قوت دل و جگر
بدهد و خفقان تمام بدهد و در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان
زایل کند و ذهن صافی کند مقدار شربتی از آب وی حبت درم بود و اسحق
گوید مضر بود ... و مصلح آن صمغ عربی است و اگر با شراب دو درم آن ضماد
کنند بر گزیدگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بپاشند
همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت دندان نیکو بود و اگر با نمک
ضماد کنند بر خنازیر تحلیل یابد و همچنین ... درد مفاصل ضماد کنند ساکن گرداند
و از خواص وی آنست که چون قدری از ورق و تخم و بیخ وی مجموع خشک

بالنگو

کرده

کرده در خرقه کنند و به ابریشم محکم ببندند و در جیب نگاه دارند مادام که
با خود داشته باشند هر کس که او را ببیند دوست دارد و محبوب خلق گردد و
و دایم شاد مان و مولف را تجربه شده و بکرات امتحان کرده و خوردن
وی مقوی دماغ و دل و جگر و معده بود و جهت خفقان سوداوی و خفقان
که از بلغم سوخته بود بغایت نافع بود و آنرا مفرح قلب المحزون خوانند
و بدل آن در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست
اترج بود و بجه النفیس است و گفته شود بادآورد شوکة البیضا گویند
و نبات وی در زمین ریگ بوم و دامن کوهها بیشتر روید و ساق وی
بیشتر یک انگشت بود و قد آن مقدار یک گز باشد و کمتر باشد و بیشتر
و در روی زمین پهن باشد و رنگ آن بسفیدی زند و گل آن بنفش و سفید
رنگ بود و سرخ و سفید نیز بود و تخم وی مانند خشک دانه بود و نبات
وی خارناک بود خارهای دراز سفید و بهترین وی آنست که ورق
وی سفید و تازه بود طبیعت آن گرم و خشک است در درجه اول و گویند
سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشک است منفعت وی آنست که مسهل
بلغم لزج بود و در وی قوت تحلیل بود و منع است خاصه تخم وی و نافع
بود جهة اورام بلغمی و نفث دم و بثهای بلغمی کهن و ضعف معده و درد دندان
چون بطبیخ آن مضمضه کنند و گزندگی جانوران و گزندگی عقرب چون بر وی
ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون بجوشانند جهت
نفث دم و درد معده و اسهال کهن را نافع بود و اگر تخم وی بپاشند گزندگی را
نافع بود و گزندگی جانوران و اگر دواء الثعلب به بیخ آن حل کنند بغایت
سودمند است و مجرب است و شربتی از وی یک درم و نیم بود اما مضر بود بشش

ومصلح وی افسنتین بود و شیخ الرئیس گوید بدل وی در تنهایی بلغی شاهترج
بود و مشاییان بیشتر از آن ابذرود خوانند بادنجان است و معروف است و
و صدق خوانند بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در دوم اگر در روغن بریان کنند سنگ براند و اگر در سرکه بزند امساک
کند اما معده و خاصره آورد و سر و چشم را بد بود و خون سیاه از وی
حاصل شود و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر و لون را سیاه
کرداند و شیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود و تازه سالم تر بود و جذام
و صداع آورد و بخوابی و مولد کلف و سرطانات و سده جگر و اگر
بزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد لیکن گل وی در سایه خشک کنند
و سحق کنند طلای نافع بود جهت بواسیر و اگر بادنجان زرد با روغن
بزریت بزند و از آن روغن موم و روغن بسازند بر شقاق کعبین و میان
انگشتها طلا کنند بغایت نافع بود و اگر گل وی با روغن بادام تلخ
مجندان بکوبند و با روغن بنفشه سرشند و بر بواسیر طلا کنند ببرد بفرمان
خدای تعالی و این مجرب است و اگر بادنجان بسوزانند و خاکستر آن
با سرکه سرشند و بر ثالیل طلا کنند ببرد البته و ثالیل بیشتر از پی گوز خوانند
و گویند مقوی معده بود و قطع ترف دم بکند بخاصیت خوردن وی
و اولی آن بود که در آب نمک بجوشانند یا مسلوق کنند با روغن کنجد
یا بادام بریان کنند یا با سرکه و گرد با بادروج بیاری بابونه است
و بهترین وی آنست که گل وی زرد و بزرگ بود طبیعت آن گرم و خشک
بود در اول منفعت وی آنست که مفتح و محلل بود و تحلیل بی جذب بود و
ورمهای صلب نرم کرداند و جهت صرع نافع بود و منبت ناخنها را حاجت

که از عفو

که از عفونت سودا و بلغم بود و ورمهای احشا و اگر بجوشانند و در
آب آن نشینند سنگ گرده بریزاند و حیض و بول براند و بچه بیندازد
و اگر بپاشند بول و حیض براند و بچه در وقت زادن سهل بیرون
آید و بدن پاک گرداند به نفعه تمام و اگر بر جرب تر ضماد کنند ببرد قوت
اعصاب و دماغ بدهد و بر ورم جگر ضماد کردن نافع بود و بخار
وی در آخر نزلها بغایت سود دهد و اگر به آب و سرکه بپزند و در
آخر درد سر بخار آن دارند جسم پاک گرداند و درد زایل کند و اگر
اوبان کنند و اگر جسم به آب بابونه تنها بشویند درد ساکن کند اما تحق
گوید مضرات علق و مصلح وی عسل است و بدل آن در تقویت دماغ
و زایل کردن صداع سرد برنجاسف است بادروج حرک گویند و
آن نوعی از ریحان کوهی است و در دامن کوهها طبیعت وی گرم و خشک
گرم است در دوم و خشک در اول و گویند رطوبتی فضلی در وی هست
و بهترین وی آنست که خوشبوی بود منفعت وی آنست که آزاد و به
علی است و اگر عصاره وی در چشم کنند چشم را جلا دهد و رطوبات که از
چشم روانه بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم
نرم دارد اما باد برانگیزاند و مولد ریاح بود و بول براند اما دیر هضم
شود و اگر برگزیدگی عقرب و زنبور ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن
گل و سرکه وقت جو بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند
کرم از شکم پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از وی تولد کند
و شریف گوید چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد چون وی را بخایند از آن
سال از درد دندان ایمن باشند البته و اگر بخایند و در گوش کنند درد گوش

شود و صاحب کامل آورده است که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست جماع
کردن منضج و مغلظ بود و از خوردن وی خلطی سوداوی تولد کند و چشم
تاریک کند و مصلح آن بقلة الحمقاء است و بدل آن دو وزن آن سیسنبر
بارود جراسوس است و دراسیوس گفته شود باباوه به یونانی فلفل
سیاه است و گفته شود باطس نوعی از علیق است و صفت آن در عین
گفته شود بارسطاریون و برسطاریون گویند و آن نوعی از رعی الحمام گویند
و گفته شود و معنی بارسطاریون به یونانی حامی است باراله دراونه
طویل است و گفته شود بح شرابی مست کننده است و صاحب منهاج گوید
بیضة العسل است و صاحب جامع گوید نبید خرمایی است که از نبیذ تر سازند
و در باب نون صفت نبیذ گفته شود ثم ثمرة الطرفا است و گفته شود
بختامه عصی الراعی است و گفته شود و بر سیاه دارو و بطباط و حجزو سطاط
و هوجزه و هوفقسد اس نیز گویند بیشتر از پی گشته خوانند و بکرمانی سرخ
مرد بخور مریم بخوره مریم است و آن حشیشی داست و بیخ آن غیر طینیک است
وصفت آن در الف در اذربو گفته شده و بخور مریم عیصلاسوس گویند و طبیعت
آن گرمست در سیم و خشک در دوم منفعت وی آنست که مفتح و محلل و مقطع
بود و طمث را براند چون سیم تازه وی را بر گیرد یا بر شب با فه طلا کنند و چون
بپاشند گرم دراو دکرده و دانه چند از و حیض براند و بچه مرده بیندازد
و برقانرا نافع بود و کلف سیاه و برص را بحث سنده طلا کنند نافع بود و اگر
با عسل در چشم کشند نافع بود و جهت نزول آب و ضعف چشم و اگر با شراب
بپاشند زهرها را نافع بود و او به کشنده خاصه از نب بحری و چون با
شراب زهرها را نافع بود و مستی زیاده کند باسلیقون مثل است و گفته شود

بداشقان بدسکان و بورکشان و بدشقان نیز گویند و قاتل ابیه و کف
الکلب هم گویند و آن حشیشی است گرم و خشک اما محلل و ملطف بود و نافع
بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت و رازی گوید بدل آن نیم وزن آن درونج
و زیره کرمانی نیم وزن آن بود بر حنظل است و گفته شود و فوم نیز
گویند و ثوم هم گویند برنج کابلی ابرنج گویند و برنق گویند و بپارسی رنگ
گویند و طبیعت آن گرمست در اول و خشک در دوم و آن دو نوعست
بزرگ و کوچک و بهترین آن کوچک است که لون آن با سرخی زند و دو
درم از وی مسهل بلغم لزج بود و از قاقلات و دو و حیرا دو به بویانید
و منفعت او اسهال سودا و بلغم بود و حبیش آورده است که شربتی از وی ده درم با
شیر تازه بود و جهت حب القرع لیکن مضر بود به رودها و مصلح آن کثیرا است
و بدل آن ترمس و نیم وزن آن قنبیل و ابن ماسویه گوید بدل آن نیم وزن آن
ترمس و نیم وزن آن قنبیل برهان بزر البزرنیانج است و گفته شود برساداریو
عصی الراعی است و گفته شود برغست علول و علعول و فرفحل گویند و آن
عبارتست و شجرة البق نیز خوانند و در قاف گفته شود برمس فطر است
و طوطه عیط و کرعف نیز خوانند و شحم الارض و گفته شود در قاف و
نوان قور خوانند و کهن آن قضم بود برنجشک از بجشک است و گفته شود
و حبق القرنفلی نیز خوانند برد و صند لسان الحمل است و گفته شود بزر
بزر قطونا است و گفته شود بزوانا فاشرا است و گفته شود بزاعصف بری
سنبلیا خوانند و بیشتر از وی بر تر اسک گویند و چند اسم دیگر داده و گفته
شود و بهترین وی تازه بود و طبیعت او گرم و خشک در آخر درجه اول و منفعت
وی آنست که جهت صداع سرد ضماد کردن یا نطول کردن غایت نافع است

ولطیف ونضج بود وصاحب دوار وسدر را نافع بود ومشک کرده برزانند
واگر در طبیخ آن نشینند حیض براند وریش رحم پاک کند وبچه بیندازد و
مشیمه بیرون آورد وورم رحم را نافع بود واگر سه درم از وی بیاشامند
همین عمل کند واگر بسوزانند وخاکستر آن بر ریش فرج افشانند خشک
گرداند واگر با عسل بیاشامند کرمهارا بکشد وحب القرع وسعفه وکلف و
زکام را نافع بود واگر طبیخ وی بشویند وخوردن مضر بود بگرده ومصلح
آن انیسون است ودر اختیارات گوید بدل وی در دردسر بابونج است
وگویند بدل وی افسنتین است **بردی** بافته که در آب روید ودر مصر
از وی کاغذ سازند ومؤلف گوید بیشتر از وی اوراق حواسند وشاخ
میان وی بردی خوانند واز قوت بابسد کاغذ بود ودر سوخته وی قبض
زیاده بود وطبیعت وی سرد وخشک بود در دوم واگر بر جراحتهای تر
باشند خشک گرداند واگر در سرکه خیسانند وخشک کنند وبا صبر کنند
نافع باشد وخاکستر آن آنکه کرده باشد بود سودمند بود وحبس نفث
دم بکند وآنچه مصری بود غذا دهد چون بکشند ومکند مانند نیشکر **برسیاوشان**
شعر الجن وشعر الجبار ومشعر الارض وشعر الخنازیر وساق الاسود و
والصیف الاسود وکزبرة البئر نیز خوانند وان شعر الغول بپارسی
پرسیاوشان وکرکان کور سو خوانند وبهترین آنست که چوب آن
سیاه بود وبرگ آن سبز وگویند بهترین وی آنست که چوب وی سرخ
زرد طبیعت وی معتدلست در گرمی وسردی وگویند میل بگرمی وخشکی دارد
سه درم از وی مسهل بلغم بود وسودا وشش وسینه را از فضول پاک
گرداند وسدد ویرقان وسپرز را نافع بود وبول وحیض براند وسنگ

بریزاند

بریزاند چون بیاشامند وشکم ببندد ومشیمه بیرون آورد وگزندگی
سگ دیوانه ومار را نافع بود ودیگر جانوران موذی چون با شراب
بیاشامند ولطف ومحلل بود وداء الثعلب را نافع بود وموی برویاند
وخنازیر وورمهای داخل بکند واگر بیاشامند ربو ویرقان وعسر
البول را نافع بود واگر با لادن وروغن مورد یا روغن سوسن وروغن
وشراب بیامیزند وبر موی که ریزد طلا کنند دیگر نریزد وبیخ آن همین دارد
واگر بسوزانند وبر سر کل مالند موی برویاند وجهت جرب جسم نافع بود
واسحق گوید مضر است بسپرز ومصلح آن مصطکی است ودر اختیارات گوید بدل
آن اسطوخودوس یا بابونج وزن آن بنفشه یا نیم وزن آن رب السوس
وبعضی اهل بخارا گفته است وکفته شود **بزرقطونا** بپارسی
اسفیوس است وبیونانی فلیسول ومعنی آن برغوثی وبعضی ازنی بنکو
گویند وآن دو نوع است سفید وسرخ وبهترین آن سرخ است که میل
بسیاهی زند وفربه بود وچون در آب کنند در بن آن نشیند اما سفید سرد
تر از سیاه بود بغایت وطبیعت بنکو سرد وتر بود در دوم واگر وده اعتدا
گرد ورسم معتدلست در تری وخشکی حرارت بنشاند وتشنگی ساکن گرداند
واگر بریان ناکرده دو درم بگلاب گرم بیاشامند طبیعت براند واگر
بریان کرده بود با روغن گل شکم ببندد وسحج را نافع بود وبر ورمهای
گرم ضماد کردن خاصه بنگان ولعاب وی جهت خشونت دهن وسینه وورم
معده نافع بود وبر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود وجهت نقرس با سرکه
وجهت صداع با گلاب سودمند بود ونشاید که کوفته استعمال کنند که کشنده است
ومشروب از وی مقدار دو درم بود ودواء کسی که بنکو کوفته خورده

باشد با سفیداج و فلفل و حلتیت با نمک کنند و ... و بدل وی در
ملین طبیعت ... بود ... تخم ... و طبیعت تخم ترک
بزر الکرفس تخم کرفس بستانی است طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
بول و حیض براند و سده بگشاید از جگر و گرده و فواق که از امتلا بود
سود دهد بود و شربتی از وی سه درم بود و جهت گزندگی جانوران
نافع بود و در دبیلات نافع بود اما مضر بود و نشش و مصلح آن حماماست
در ... خواص آورده است که تخم کرفس ... با ... آن هند جو ...
و جوب کنند و سرد و تر باشند باه ... زیاده کند تخایت اما بعد
باید که گوشت خروس فربه خورد و بدل تخم کرفس فطراسالیون و گویند
و ... آن افسنتین و نیم وزن فطراسالیون بزر الکرفس الجبلی
فطراسالیون است و گفته شود بزر البادره بپارسی تخم خرفه گویند و گرم
نیرک حلقی خشونت حلق و سینه را زایل کند و صبح را ... ادویه نجات
نافع بود و جهت گزندگی رتیلا و سموم نافع بود و چون در ادویه حقنه
بود دفع ... و ... بکند و بدل وی تخم حنظل است بزر الخطمی بهترین
وی آنست که سیاه و رسیده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند
معتدلست در حرارت و رطوبت اگر با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب
نشینند نافع بود و جهت سرفه گرم سود دهد و دخول ... بکشد
و در ضماداتی که جهت ذات الجنب سازند نافع بود و شکم ببندد و گسکی
کرده بریزاند و بدل وی تخم خباری بود بزر الرطبه بزر القداح
و بزر العصفصه و بزر القت و بزر القنداد و بزر القضب گویند و آن
بزر العلف است و بپارسی تخم سبست گویند بهترین وی زرد فربه

باشد و طبیعت آن گرم و تر است و در وی نفخی بود باه را زیادت
کند و مجامعت را قوة دهد و بشر زیاده کند و بدل وی در معاجین
تخم شلغم بود بزر الجرجیر بپارسی تخم کیکیز خوانند و بشیرازی کنزک
خوانند و بهترین وی بستانی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم
و گویند در دوم سود دهد بود و جهت عسر البول و برص طلا کردن نافع بود
و باه را برانگیزاند و در مساقین را نافع بود مقدار یک درم و اگر با عجین
و آب گرم بیاشامند قی بلغمی آورد و اما مصدع بود و منی زیاده کند و
بول براند و تاریکی چشم آورد و اگر سحق کنند و بر کلف و ... طلا کنند زایل
کند و اگر بکوبند و عوض نمک بزرده ... تخم ... بر پشت کنند و باشا ...
مجامعت را قوت دهد اما مشکل خوار بود و مضر بود بلبانه و مصلح وی سکنجبین است
و بدل وی را ... گویند بنات وی است و گویند بدل وی تودری است و
مجهول گویند بدل وی تخم گندنا است و دیسقوریدوس گویند در طبیخ بدل وی
... است بزر الابجب القلقل است و گفته شود بزر الحمق حبه است
بپارسی شنز که خوانند باصفهانی کشنی و به تبریزی ... و ان در کی
... شود و در باب حا گفته شود بزر الخوف بزر القطف بود و صفت
آن در قاف گفته شود و طبیعت وی معتدلست در حرارت و برودت
و خشک ... در اول و گویند گرم است در وی جلا و تلیین بود و مضر بود
بسپرز و مصلح وی قند و گلاب بود بزر خرفه بقلة الحمقا است و حمله
و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة اللینه و دندان ... و کف و فرفخ
و فرفین و حمقا ... گویند و بپارسی تخم توزک گویند و باصفهانی تخم ...
و بکرمانی تخم ... و به تبریزی ... و بهترین وی آنست که فربه بود

وطبیعت او سرد وتر است در درجه سوم سود مند بود جهت درد جگر که از گرمی بود
و تبهای حاره مقدار پنج درم از وی بکوبند و بشیره بگیرند و با نبات سپید بخورند
اگر بجلاب خورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و جهت لذع فم
معده نافع بود اما مقطع شهوت بود و قی که افراط کند و مضر بود بسپرز
و معده بلغمی و مصلح وی قند است و بدل آن بزر قطونا بزر البنج البری
حب الفلفل است و گفته شود بزر الجزر البستانی یعنی تخم گزر که بسیار
نافع بود جهت ریشهای خورنده چون بکوبند و بر آن ضماد کنند اگر بخورند
باه برانگیزاند و بول و حیض براند و ریشهای عفن پاک کند و استسقا را
نافع بود و گزندگی جانوران و یونس گوید یک درم سابقین با یک درم
قند بیاشامند نافع بود و مجرب است و بدل آن بوزن آن انیسون بود
بزر الجزر البری ده قوت و گفته شود بزر السذاب یعنی تخم سداب
بود و بهترین آن سیاه فربه بود و طبیعت او گرم و خشک در سیم نافع
بود جهت فواق بلغمی و ساکن گرداند اگر یک درم یا دو درم بیاشامند
و اگر با شراب بیاشامند جهت دفع زهرها نافع بود و گزندگی جانوران
حاصر گرما با انجیر خشک و مغز گردکان استعمال کنند و جهت عرق النسا
نافع بود اما مقطع منی بود و مصلح آن کثیرا است با عسل و بدل آن سداب
بزر الخس یعنی تخم کاهو گویند بهترین وی بستانی سیاه فربه بود طبیعت
آن سرد و خشک است مخدر و منوم بود جماع را ساکن کند و جهت کسی که وی را
احتلام بسیار افتد چون بیاشامد نافع بود و قطع شهوت جماع بکند و
نطفه منی خشک گرداند و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن آن
جهت صداع سود مند بود و منع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشانی نهند

طلا کردن جهت صداع سود مند بود و وی سبات آورد و مصلح وی
مصطکی است و بدل وی دم الاخوین بزر البنج یعنی تخم بنگ گویند و بلغت
دیگر خناق الرجال و آن سه نوعست سیاه و سرخ و سفید بهترین آن
سفید بود و بعد از سفید سرخ اما سیاه کشنده بود طبیعت آن سرد و
خشک است در آخر درجه سیم و از آن سفید سرد است در اول درجه سیم و
خشک یک درم عصاره وی درد گوش را نافع بود و جهت نفث دم بافراط
سود مند بود و درد را ساکن گرداند و بر نقرس طلا کردن سود دهد خوردن
وی مضر بود و مخدر و تباه کننده عقل بود و خناق و جنون آورد و ورم
زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم آورد و گرانی گوش باز دید کند و مداواه
وی قی کنند با آب نیم گرم و روغن و عسل بعد از آن شیر تازه و مرق
اسفیدباج مرغ و گوشت بره فربه و بدل آن افیون است بوزن آن
اما صاحب تقویم گوید مصدع بود و مخدر احشا و مصلح آن عسل است و
انیسون و اگر بر برص طلا کند بغایت نافع بود و مقوی اعضا بود و چون
در حمام طلا کنند بر بدن درد جگر و ورم را نافع بود بزر الفجل یعنی تخم
ترب را خوانند بهترین آنست که فربه بود و طبیعت وی گرم است در دوم
و خشک در سوم و جهت کلف و بهق و اثر زخمها نافع بود و چون
با آب رازیانه طلا کنند بهق سیاه و سفید پاک کند و با سرکه در حمام طلا
کنند بغایت نافع بود و تخم که در سنگ بود تحلیل کند و محلل قوی بود و مقدار
دو درم سنگ مستعمل کند بغایت نافع بود اما مضر بود بجگر و مصلح وی
سپستان بود و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول آورد و ورم سپرز را
تحلیل دهد و اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند بخناق گرم خناق را

نافع بود و در دفع زهرها و گزندگی جانوران مانند تریاک بود و حب
مقوم گویند وی مضعف جگر است و مصلح آن کتیرا و سکنجبین بود و جهت درد
سر که از گرمی شده بود و زهرها و ... درم کوفته و بیخته با سکنجبین یا شاهسفرم
فایدت نافع بود بتجربت و بدل آن حب الرشاد بود بزر الجرجیر بپارسی
تخم ترو گویند و بیشتر ازوی ترو ... بهترین وی آنست که تازه و فربه بود
و لون آن ... طبیعت آن گرم و تر است با اعتدال و اگر بریان
کنند نافع بود جهت دوسنطاریا و ... و شکم ببندد و منفخ ... بود و
... و بریان ناکرده مسهل اند که بلغم بود و مقدار ده درم مستعمل کنند
و مضر بود بشش و مصلح آن ... است و بدل آن بزر قطونا و در ایضاح
بدل وی بزر الکتان بود بزر الکاکنج حب الکاکنج است و گفته شود بزر
البنج بلغت اهل خراسان ... گویند و گفته شود و بلغت دیگر ...
گویند و ... نیز گویند بزر بالمعصفر ... بابلی است و گفته شود
بزر ... است و گفته شود ... بپارسی تخم ...
گویند و ... گویند و ... نیز گویند و بهترین وی آنست
که فربه بود و بریانی و طبیعت وی گرم و خشک معده را پاک کند مقدار
نیم درم و نافع بود جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین یا شاهسفرم و از
ادویه ... بود و مهیج باه بود تخم ... و ... لیکن چرب ... و مصلح
وی کتیرا بود و بدل وی ... است بزر ... بپارسی بادرنگ گویند
و ... تخم ... و طبیعت آن سرد و خشک بهترین آن بود که فربه
و سیاهی که بسرخی مایل بود و نافع بود جهت ... و عرق النسا
و قابض بود و مقدار ... مستعمل بود و چون بیاشامند ... درم کراد

سینه بود قطع کند و فضول که از شکم روانه بود و اسحق گوید طبیعت آن
گرم و خشک است و مضرات بشش و مصلح آن عسل بود و بدل آن تخم حماض
بستانی بود بزر الحماض حب الترشا گویند بپارسی تخم ترشه و بیشتر ازوی
تخم ترشک گویند بهترین وی آن بود که فربه بود و سیاهی که بسرخی
مایل بود و طبیعت آن سرد است و خشک بغایت قابض بود و معده و صفرا
غثیان ... را پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که بسبب خلطی
گرم بود اما مضر بود بگرده و مصلح آن قند بود و در خواص آورده اند
که تخم حماض اگر در خرقه بندند و ... بر بازوی خود بندد تا دام که با وی
باشد ... نشود و رازی گوید تخم حماض بری اگر پیش از گزندگی عقرب
خورده باشند و عقرب بگزد هیچ مضرت نرسد و تخم حماض بستانی بهترین
آن بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم سودمند بود
جهت صفرا ... و مقدار ده درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز
و مصلح آن ... است و گویند بزر الکتان بپارسی تخم کتان
خوانند و کشد انک خوانند و بیشتر ازوی جودانک گویند بهترین آن
بود که تازه و فربه بود طبیعت وی گرم است در اول و معتدل است در تری
و خشکی و گویند معتدل است در گرمی و سردی و خشکی در اول منضج ورمها و
دردها بود خواه ورم گرم و خواه ورم سرد اندرونی و بیرونی و کلف
و برص را نافع بود و دخان وی زکام را سود دهد و اگر بریان کنند شکم
ببندد و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقدار مستعمل ازوی سه درم بود
و ادرار بول کند و اگر بپزند و زن در آب آن نشیند ورم جای گرد رحم
نرود ... و معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا اندک دهد و مصلح

بود با شستن و مصلح آن گل انگبین بود یا عسل و جالینوس گوید سود مند
بود جهت شقاق مقعد و ریش نشستن و هر جراحتی که از خارج بدن بود صلاح
آورد و مقوی اعضا بود و دیسقوریدوس گوید و بولس که چون بسوزانند
و سحق کنند و بر ریش مقعد افشانند خشک گرداند و زایل کند و بدل
وی عصاره با غافث بود و گویند حلبه و در خواص آورده که چون با موم و
عسل بر برص یا خن ضماد کنند البته ببرد و چون بخورند منی زیاده کند
و درد سینه را نافع بود بزر النمام پارسی تخم سیسنبر گویند بهترین وی بستانی
بود سیاه رنگ طبیعت وی گرم و خشک حیض براند و زاییدن آسان
کند و مقدار سه درم مستعمل بود و جهت بادی که در شکم بود نافع بود و فواق
امتلای را نافع سود مند بود اما مضر بود به شش و مصلح وی کثیرا بود
و بدل آن تخم نعناع و تخم بالنکو باشد [illegible] جلجلنک است و کوفته
شود بزر البلیلون پارسی تخم مارچوبه گویند و مارگی خوانند بهترین
وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و منی بیفزاید و شهوت
جماع برانگیزد و مفتح بود و شیر زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود اما
مضر بود به بر و مصلح وی عسل است و عسر البول را نافع بود و عروق الکلی و
قولنج بلغمی و ریحی و گویند و سنگ را نافع بود و بدل وی جنجل است بزر العصفر
تخم است و کوفته شود بزر الکشوث جمول است پارسی تخم کشوث است
و به سریانی دیبارو سکوتا خوانند طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی
و خشکی و سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و خلطهای عفن
از عروق بیرون آرد و تبهای مرکب از بلغم و مره صفرا را نافع بود و اگر
با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند و چون بجوشانند شکم ببندد و قوت

معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را نافع بود و عصاره وی
چون تر بود با قند جهت یرقان مفید بود و اگر طبیخ وی یا عصاره وی
پای را بشویند نقرس را سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بود و بطعم
نهایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاسنی بود در اکثر حالات و گویند
مضر بود به شش و مصلح آن عسل است و گویند صمغ عربی و بدل آن گویند
جادوانک و وزن آن افسنتین است بزر الهندبا پارسی تخم کاسنی
گویند و بهترین وی سیاه رنگ بود فربه و بستانی و طبیعت آن معتدل
در گرمی و سردی بود و نافع بود جهت تبهای صفرایی و سده جگر و یرقان
که از سده بود و تبهای سود مند بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل
بود و گویند مضر بود به سپرز و مصلح آن سکنجبین بود و بدل آن کشوث بود
بزر کرفس و بعضی سیاسیاوکت خوانند و آن کرفس است پارسی تخم
کرفس گویند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم بهترین آن است که فربه
بود و در وی تلطیف هست و گویند نفاخ است و دردهای تن گویش صلب
نرم گرداند و باه را زیادت کند چون با مثلث یا با شیر گاو تازه بیاشامند
و این مجرب است و اگر بکوبند مقدار دو درم و بر ریشها باشند که خوره و
سرطانات باشد نافع بود و چون بیاشامند مجامعت را قوت دهد و
یرقان صفرا و بلغم و قولنج و استسقا را نافع بود و مقدار نیم مثقال با آب گرم
و عسل و اگر بکوبند مقدار سه درم با مرداب یا با شیر تازه بیاشامند
مجامعت را قوت دهد و شریف آورده که چون بکوبند و با عسل بیامیزند
و بر قضیب طلا کنند قضیب را سطبر کند زیاده و اگر با سکنجبین بیاشامند جهت
درد گرده و سپرز نافع بود و اگر کوفته با عسل سرشته و لعق کنند دشخوار

بزرده

ی

ی

نفس را نافع بود و صاحب تقویم گوید مفرح کرده بود و مصلح آن صمغ عربی و
کثیرا است و بدل آن حرف [illegible] و گویند بدل آن تخم کندنا است و گویند
تخم جرجیر و از بسیار خوردن آن سر فروبیداشود و مداوات آن شراب
نعنع و جلاب بود بزر الرازیانج از رازیانج افسون است و گوشند بذر الرازیانج
در الکف شود و در صفت رازیانج بزر السمسم حب القند خوانند بپارسی
بهشت گویند و بیشتر از جا بجم دل آشوب خوانند و قنفل کوبی نیز گویند
و در کنار رود ها روید و بهترین آن بود که بوی آن تیز بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم اگر دو درم از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند
جهت ورم سپرز و استسقا نافع بود و اگر با سرکه بجوشانند و بر سپرز ضماد کنند
نافع بود و اگر بیاشامند منع سده جگر بود اما مصدع و مجفف منی بود
و مصلح آن بزر [illegible] بود بزر الرشاد بپارسی تخم کندنا بود و بهترین
آن شامی تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند
سرد است و چنین گوید گرم و خشک در سوم و اگر بخور کنند با قطران
در شب [illegible] که کرم داشته باشند کرم بکشد و بیندازد و اگر در شب مقعد
بخور کنند بواسیر زائل کند و اگر دو درم از وی با ده درم تخم [illegible] نافع بود
جهت نفث دم که از سینه بود و [illegible] جهت کسی که [illegible] منقطع شده باشد
یک درم نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با حب الرشاد [illegible] بر پا [illegible] کنند
[illegible] که از سردی بود و بلغم نافع بود و مضر بود بشش و مصلح وی عسل است
و گویند مجفف شش بود و مصلح آن لعاب بهدانه است و بدل آن تخم [illegible]
و از خواص وی آنست که [illegible] ببرد و گویند که اگر کسی خواهد
که مجامعت بسیار کند هیچ ازوی بوی نرسد تخم کند با شراب بیاشامند

بزر السلجم است بپارسی تخم شلغم خوانند بهترین که سرخ رنگ
بود و طبیعت آن گرم تر است باه را زیادت کند و نفاخ بود و چون در
معاجین کنند دفع سموم قتاله بکند و شریف در خواص آورده است که چون
تخم شلغم [illegible] نافع بود جهت درد [illegible] و تجربت و اگر بیاشامند
نعوظ آورد و جهت درد یا که از سردی بود و قولنج [illegible] شده نهایت مفید
بود اما مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم خربزه است و مقدار مستعمل از وی
دو درم باشد و مؤلف گوید از خواص وی یکی آنست که چون [illegible] شود و
نمک از میان وی بود و بکار رود [illegible] و این مجربست بزر البصل
بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشکست و در وی رطوبتی فضلی
باد [illegible] که در [illegible] اجسامی سرد بزر البقلة بپارسی تخم [illegible] است و آن
دو نوعست و گفته شود در حرف سین صفت آن و طبیعت وی سرد است
و در وی اندک خشکی بود [illegible] بود و تشنگی براند و [illegible] و مقطع بلغم بود و بدل
وی تخم [illegible] بود بزر القثاء بپارسی تخم خیار زه گویند و به تبریزی تخم [illegible]
بهترین آن فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار [illegible] بول
براند و مقدار [illegible] درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا
کنند لون اندام نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن سکنجبین
بود و بدل آن بزر القند بزر الخیار بپارسی تخم خیار گویند و به شیرازی خیار
بادرنگ و بهترین آن بود که از خیار زرد و کبیر بود و فربه بود و طبیعت آن سرد
و تر بود و نافع بود جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز بود و
[illegible] که از حرارت بود و [illegible] آن و اسحق گوید مضر بود با [illegible]
و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بزر القثاء بزر البطیخ بپارسی تخم خربزه

گویند بهترین آن بود که شیرین بود و طبیعت آن گرم و تر بود و روده را
پاک کند و مجامعت زیاده کند و منی بیفزاید و شیره وی جهت سرفه گرم بود
و اورا و درد سینه که از ورم گرم تو بتو کرده باشد و خشونت دهن و حنجره
و حلق را نافع بود و ورم گرم را بنشاند و تشنگی بنشاند و تبهای حاده و وی که بسبب
آن صفرا سوخته بود و ورم جگر گرم نافع بود و سده آن بگشاید و بول
براند و مجاری گرده و مثانه پاک گرداند و سوزش آن قطع کند و بغیت و باد
گرم که باشد تحلیل دهد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و
مقدار دو درم تا نیم درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود
باحشا و مصلح آن عصاره زرشک است و وی منی زیاده کند و منی بیفزاید
و مفرط آورد بزر الورد بهترین آن بود که از گل بادیه گیرند و طبیعت وی
سرد و خشک و قابض بن دندان محکم کند و قلاع زایل کند چون گوشت در
دهن گیرند و در چشم را نافع بود و معده و روده پاک کند و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود و جهت اسهال نافع بود و بود و بیخ را سود دهد و جود
آن شش را مضر بود و مصلح کثیرا بود بزر الرجله تخم شاهسفرم خوانند بهترین
وی آنست که فربه بود و سیاه و کوچک و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک
بود و گویند معتدل است در گرمی و سردی نافع بود و تحلیل دوار و دوعاف
و قام صفراوی مقدار نیم درم بریان کرده تخم را نافع بود و شکم را ببندد و
چون یک مثقال با آب سرد یا گلاب تر کرده فرو برند و اگر یک مثقال بحیان
کرده با آب یا با آب به تر کرده فرو برند قطع اسهال مزمن بکند و گویند مضر
بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن تخم خرفه بزر الشبث بیادری تخم
شبث گویند بهترین آنست که فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک باعتدال شراب

براند و بواسیر قطع کند چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند مقدار دو درم
مستعمل بود و لیکن مسخن بود و مقی و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است
و بدل آن دو وزن آن شبث بزر الکرفس بیادری تخم کرفس گویند
و بیشتر از وی تخم کلم بهترین آن تازه و فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود جزاز را نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب بکند و وی مست نشوند
و منی زیادت کند و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح آن
عسل بود و ابن ماسویه گوید هر که دو درم تخم کرفس با آب گاوزبان بیاشامد
و شراب خورد و مست نشود و گل وی چون فودنجه از وی بسازند
و آن بخورد و بگیرد و بچه در شکم بکشد بزر الاسفاناخ بهترین آن بود که بسرخی
مایل بود و طبیعت آن سرد و تر است نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار
یک درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود بزر قطونا
بزر القطونا است و گفته شد بسر عوده خوشاست بیشتر از وی خوک گویند
و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و بیشترست وی میل بحرارت دارد و
از وی قبض بود و طبیخ وی سنگ بریزد و اگر بخورند بود و حبس ادرار وی زیاده
بود و بخور از وی حیض بشود و مضر بود بدندان و دندان و مولود ریاح و مسده
و مصلح آن سکنجبین بود بزر لبان است و گفته شود السلیخه خشک و گفته
شود بزر السلیخ تشتیوان گویند و اضراس الکلب خوانند و تمیز و ناقب الحجر
و کبر الا وجل نیز گویند بهترین وی آنست که قوی فعلی طعم و سبز بود و چون
بشکنند اندرون وی منتقی بود و طبیعت وی گرم است در اول و معتدلست
در تری و خشکی و گویند گرم است در دوم و خشک در سیم مسهل سودا و بلغم
لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود و بارتی جزو ... نیم درم

سهل بلغم بود و اسهال وی بغیر سحق و کرب بود و شربتی از وی از ده درم
تا بیست درم کرده و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات بود و مفرح نه بذات لیکن
لکن بازو سودا وی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند و از خواص
وی آنست که نشره را ببندد و اقاقیا سبب حل کند و اسحق گوید مضرست بگرده
و مصلح آن هلیله زردست و بدل آن افتیمون بوزن آن و دو دانگ و نیم
آن بلیلج هندی اصل المرجان و آن سه نوعست سیاه و سپید و سرخ
و بهترین آن سرخ است باریک بپارسی آن خهک گویند و طبیعت آن
سردست در اول و خشک در سیم و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن
وی آنست که در کوزه کنند و سر آن نیک بگیرند و گل حکمت کنند و در تنور بجای بنهند شب
و بامداد بیرون آورند و در وی قبضی و تجفیفی هست اما تحقیق وی زیاده
از قبض بود و نزف الدم قطع کند و چشم را قوت دهد و چون در چشم کشند و
آب رفتن از وی باز دارد و باید که ملح از سوختن وی بشویند و گوشت
زیاده بخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی دل بود و ریش روده را نافع
بود و عسر البول و مقدار یک درم مستعمل و در سنون داخل کنند و جلا دهد و
رازی در کتاب خواص آورده است از قول اسکندر رانی گوید اگر آن
مصروع بندند یا بر پای منقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی آید و
کهربای سوده مالیده بران باشند باز دارد و بدل وی در حبس خون دم
الاخوین است و اسحق گوید مضرست بگرده و مصلح آن کثیراست
و بتازی ابرو گویند و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت
وی سرد و خشک بود معده و روده را پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن
گرداند چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق

گوید مضرست بمثانه و مصلح وی کندر است اشنه بپارسی ازی برباد
گویند بهترین آن بود که زردی بود که بسرخی مایل باشد و خوش بوی و
طبیعت آن گرم و خشک در اول و گویند در دوم و در وی قبضی بود و گویند
معتدلست و گویند سردست و لطیف و در وی اندک حرارتی هست محلل
ورم و صلابات غلیظ بود چون در قیروطی کنند و بوی دهان خوش کند و
سنگ بریزاند و معده را قوت دهد و سپرز را نافع بود و ورم رحم را نیکو بود
و بیخ را نفث الدم را سودمند بود و سلس البول که از سردی بود و ریش
روده را نافع بود و جهت سلس البول خوردن و ضماد کردن نیکو ضماد
کردن بقوت تر بود و همراه وی که جهت سلس البول استعمال کنند ضماد
کردن نافع بود که خوردن و بر ناف ضماد کنند و در فقاع و نبیذ کنند و
گوید مقوی معده و سینه و شش بود و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و
مفرط آورد و حنین گوید مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود و مصلح وی
صندل و گلاب بود و بنادوق گوید بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز
بوا بود و گویند بوزن آن اشنه تشمیزج است و گفته میشود اسپغول
بزر قطونا است و گفته شد ... حنظل است و گفته میشود ... ورق
حنظل است و در صفت حنظل گفته میشود بسبل بپارسی بادی گویند بهترین
وی سپید بود طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی رطوبتی فضلی
هست و گویند گرم و خشک در سیم و حنین گوید گرم است در چهارم و
تر است در سیم ملطف و مقطع بود و جذب خون کند به بیرون بدن و باه زیادت
کند و شهوت برانگیزاند و حیض را اجلاد دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دید
کنند و اگر آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و سودمند بود جهت

نزول آب و سفیدی چشم چون عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند و با عسل
سرشته و بر قوبا و بهق طلا کنند زایل کند و اگر بر ناخن شقر طلا و بر داء الثعلب
کنند سود دهد و بر گزندگی سگ دیوانه و افعی سودمند بود و اگر آب وی
نهاده در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و اگر پیاز سفید بریان کرده با پیه یا روغن
یا زرده تخم مرغ کوفته ضماد کنند بر مقعده ورم آن را تحلیل دهد و درد ساکن گرداند
و بوییدن و خوردن وی دفع باد سموم بکند و چون سبز که نهند معده را قوت دهد
و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مسهلات به بوییدن منع غثیان بکند
و بوی دارو نشود اما در خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی سبب
بود و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آورد و افواه بواسیر بگشاید و مصلح
وی سرکه بود با ماست و یا با کاشنی خوردن **بصل الزیر** بوسی است و
بصل ماکول گویند و آن پیاز نرگست نشر ازین پیاز ملکه خوانند و به تبریزی
زردی طبیعت آن گرم و خشک در دوم بسیار خوردن وی فربهی آورد
و باه برانگیزد و قوت نشت بدهد و طعام را هضم کند و فضول آورد و
بر بهق و کلف طلا کردن زایل کند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند زایل
کند و درد رحم که از سردی بود ساکن گرداند و سودمند بود جهت بیماری و
گزندگی عقرب و رتیلا و خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود و اگر با فلفل
سحق کنند و بر معده ضماد کنند و بر ریش ذرخ افشانند نافع بود و خارش و
داء الحیه را سود دهد و بسیار خوردن وی مخرش حلق و زبان بود و مضر بود
بعصب و صداع آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاشنی بود و بعد از آن سیر تازه
و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح آن کافور و گلاب بود و بدل آن
عنصل است **بصل العنصل** اسقیل است و گفته شد **بصل الذیب** بصل الزیر است

وگفته

وگفته شد **بصل الفار** بصل العنصل است و گفته شد **بصل النرجس** بپارسی
پیاز نرگس خوانند و طبیعت آن گرم است چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند
نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند بچه مرده و زنده
بیفکند و چون دو مثقال با عسل بیاشامند قی آورد و کرم را در شکم بکشد
و تخم وی در بهای گرم بود و شکفه آورده است که اگر قضیب طلی بالند بها
و ادمان کنند قضیب سطبر و قوی کند و اگر سه عدد پیاز نرگس در شراب بیاشامند
یک روز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بعد از سه روز بران ادمان کنند
اگر عنین بود بحال صحت باز آید و فعلی عجب از وی ببیند **بصاق القمر** زبد
القمر و بزاق القمر گویند و آن حجر القمر است و گفته شود **بطیخ** بپارسی خربزه گویند
بهترین وی بیم قندی بود و شیرین و قول اکثر آنست که سردست در اول درجه
دوم و تر است در آخر آن و بعضی گویند گرم است و بتحقیق چون شیرین بود
گرم و تر است ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بهق و کلف و
وسخ زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر که در جرم وی و پوست وی چون بر پیشانی
چسبانند منع نزول آب بکند و خوردن گوشت وی سنگ بریزاند خاصه از آن
گرده و بیخ وی چون دو درم بکوبند و بیاشامند قی بی زحمت آورد و خربزه
مستحیل گردد بدان خلط که در معده بود و زیاده شود و حرقی احشا بود و معده و
تشنگی آورد و اگر در معده تباه شود تب گرداند و مصلح آن سکنجبین بود که بعد از وی
بخورند و باید که میان دو طعام خورند و اگر در معده تباه شود التدبیر قی کنند
در معده دفع کنند و اگر پوست وی در حمام در خود مالند اندام را پاک کند خاصه
پوست وی و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست بشویند
زایل کند و اگر پوست وی با گوشت گاو بپزند زود هضم شود و از معده بگذرد

وار پوست وی خشک کرده در دیگی که گوشت غلیظ باشد اندازند زود پخته
و بریان گردد **بطیخ رقی** بطیخ هندی است و بطیخ سندی گویند و بپارسی
خربزهٔ هندی گویند و بیشتر ازین خیار گرد و به تبریزی هندوان بهترین
آن بود که آب دار و شیرین باشد و طبیعت وی سرد و تر است در
دوم نافع بود جهت رنجهای گرم و تبهای محرقه و مزاجهای گرم و دفع
تشنگی بکند اگر با سکنجبین بیاشامند بول براند و حاذ بشوید و آب
وی با قند چون بیاشامند تبرید زیاده کند و مضر بود به پیران و مزاجهای
سرد و خونی بد از وی متولد شود در جگر و بلغم انگیز بود و مصلح وی
قند بود یا عسل یا با وی خورند یا بعد از وی خورند گوشت وی بسیار
رطوبت و حرارت بود و تر تر از مرغهای آبی بود اما دیر از معده
بگذرد و پیه وی مسکن وجعها و تنها که در عمق بدن بود و فاضلتر از
مجموع پیه مرغها بود و گوشت وی لون را صافی کند و آواز را صافی کند
و باه را زیاده کند و فربهی آورد و چون هضم شود غذا بسیار دهد
لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و خون نیک از وی متولد شود و خلط
نیک اصلاح وی آنست که با سرکه و ابازیر گرم بپزند و اگر بریان کنند
و بروغن زیت چرب کنند و پیاز در اندرون وی کنند و نمک و شاخ
سیر خشک و اگر با سفیدباج بپزند بخوره و گندنا و دارچینی در وی کنند و
اندرون وی گشنیز و کرفس و سداب و نمک و دار سیر خشک پاک کنند **بطم**
بپارسی بن خوانند و صفت آن در باب حا در حبة الخضرا گفته شود **بطراسالیون**
بطراسالیون است و گفته شود و معنی آن کرفس جبلی است
بطرا بیونانی کوه است و سالیون کرفس **بطارسس** بلغت یونان

سرخس است و گفته شود **بطراسن** بلغت یونان دهن الجراث و آن
نفطات و گفته شود **بطباط** عصی الراعی است و گفته شود **بعر الضب**
بپارسی سرگین سوسمار گویند و بترکی سوسمار هم گویند بهترین وی سفید
بود و گرم و تیز بود و برص و کلف را نافع بود و سفیدی که در چشم بود
زائل کند و چشم را جلا و قوت باصره بدهد و حکه را نافع بود و بپارسی
آن را سرگین با تورک خوانند **بعر الماعز** بپارسی سرگین بز خوانند و
بیشتر ازین بشکل بز طبیعت آن گرم و خشک بود و خاصیت او تحلیل دهد
بغایت و ورم سپرز دور کند و حیض و چون خشک بود و زن به لیثم
باره بخود برگیرد سیلان رحم باز دارد و اگر سحق کرده با عسل بسرشند و
طلا کنند در درد مفاصل را نافع بود و با شراب بر گزندگی افعی ضماد کنند نافع
بود و خاکستر آن با سرکه بسرشند و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد
و سرگین بز کوهی داء الثعلب را نافع بود و تحلل صلابات مفاصل و ورم
آن بود و مستسقی را در آفتاب ضماد کنند سود دهد و با سرکه بر گزندگی
زنبور و جانوران نهند سم آن جذب کند **بعر الضان** بپارسی سرگین میش
خوانند و بیشتر ازین بشکل گوسفند اگر با سرکه بر ثالیل ضماد کنند سود دهد و
بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم و روغن بر گوشت زیاده نهند
نافع بود **بعر الابل** بیشتر ازین بشکل شتر خوانند چون بر ثالیل ضماد کنند سود
دهد و بر سوختگی آتش بندند و بخور کنند قطع کند و خون رعاف پس باز
دارد و چون خشک کرده بسایند و در بینی دمند و گویند چون با داوه
جهت صرع بیاشامند نافع بود و تحلل خنازیر و دواها بود و چون تر وی
ضماد کنند و در درد مفاصل و ورم آن **بقم** چوب درختی است که از طرف هند

الجزر

جز دو و نکبار وحقا عان استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم گوشت
بر جراحت برویاند و قطع خون از هر عضو که باشد بکند و در نهایت خشک
کرداند بقس یونانی بقیس خوانند و اهل شام شمشار خوانند و بپارسی
درخت شمشاد گویند و ورق آن مانند ورق مورد بود و تخم آن هم مانند
تخم مورد بود و قابض بود چون بپاشانند سنگ بریزد شریف گویند شاه دانه
چوب وی چون با خیار شنبر بر سر ضماد کنند صداع را نافع بود و اگر
با سپیده تخم مرغ و گرد آسیاب تر کنند و بر سر ضماد کنند صداع نافع بود و اگر
با سپیده تخم مرغ ضماد کنند سود مند بود بقلة الحمقا بقلة المبارکه است
و اسمهای دیگر وی در بزر البقله گفته شد بپارسی تورک خوانند بهترین
وی تازه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در سوم و گفته اند در آخر دوم
صفرا بشکند و قی باز دارد و چون ده درم آب وی بیاشامند منع ترف (?)
بکند و اگر برو و نهایی گرم که مختوف بود ضماد کنند زایل کند و آب وی چون
بیاشامند کرم را بکشد و کزندگی جانوران را سود دهد و اگر با روغن
گل بر سر کنند جهت درد سر که از آفتاب بود نافع بود و عصاره وی جهت نفث
دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن و ضماد کردن و جهت تیزی دوده (?)
و اسهال مرادی (?) حقنه کردن نافع بود و بهای حادثه را سود مند بود لیکن باه را
مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم و سستی آورد و مصلح وی کرفس
و جرجیر و نعناع بود و گویند مضر بود بر دماغ و مصلح وی مصطکی بود بقلة خراسانی
بقلة حامضه خوانند و بپارسی ترهٔ خراسانی گویند طبیعت آن سرد و خشک در وسط
دوم و گویند در اول و شکم را ببندد و مرهٔ صفرا سود مند بود و اشتهای طعام
باز دید کند چون نقصان شهوت از حرارت بود محرور مزاجان را نافع بود و

طبقی زاجرا (?) مضر بود بقلة مبارکه و بقلة الزهرا و بقلة الیهودیه بقلة الجمعات (?) و گفته
شد بقلة الغزال مشکطرامشیع است و گفته شود بقلة الملک شاهترج است
و گفته شد بقلة الانصار کرنب است و گفته شود بقلة الاترجیه بادرنبویه
بری است و گفته شد بقلة بارده لبلاب است و گفته شود بقلة الضب بادرنبو
بری است و گفته شد بقلة المطاحیف (?) صاحب جامع گوید عروق الصفر است
اما آنچه محقق است در الحطانی (?) است و گفته شود بقلة القدس فوتنج بریست (?)
و گفته شود بلسر (?) بلغت اهل هند خیار چنبر است و گفته شود بلوط الارض
یونانی کادربوس را گویند و گفته شود بلوط الملک شاه بلوط است
و گفته شود بلوط در وی قبض بیشتر است که در شاه بلوط و در قشر وی که
آن را جفت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط و بهترین وی تر فربه
رسیده بزرگ و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند در اول و
گویند خشکی وی در سوم است و گویند گرم است در اول و منفعت وی آنست
که منع ترف (?) و نفث دم بکند خاصه جفت وی و غذا بسیار دهد و جهت جلا
با بنر بزرگی (?) نافع بود و اگر بسوزانند جهت ریشها و قلاع نافع بود و نیچ را
سود دهد و چکیدن بکثرت و جهت زهرها نافع بود و شکم ببندد و اگر طبیخ وی
کسی را که اسهال مزمن و قرحهٔ امعا بود بیاشامد سود مند بود و اگر از طبیخ
وی یا از وی فرزجه سازند و زن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم آید
باز دارد ولیکن بلوط غذای ثقیل بود و دیر هضم شود و صداع آورد
و الحق گویند از جهت آدم نشاید که بخورند و مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست
که بریان کنند و با قند بخورند و بدل بلوط بود زان آن خرنوب نبطی بود
بلیلج بپارسی بلیله گویند بهترین وی آنست که زرد بود و رسیده و طبیعت

وی سرد است در اول و گویند در دوم و خشک در سیم و در وی قوت ملطف
و قابض بود معده را قوت دهد و تیرگی ها و رطوبات آن را نافع بود و معده را
دباغت کند و گویند شکم ببندد و بعضی گویند ملین مفرط بود و درد روده را نافع
بود و مقعد و چشم را قوت دهد و اگر در چشم کشند آب ریختن باز دارد و
در طبیعت نزدیک آمله بود و هلیلهٔ کابلی بود و مقدار شربتی از وی سه درم
بود و مغز وی نزدیک بفندق بود و اسحق گوید مضر بود بسپل و مصلح وی
عسل بود و بدل وی اسحق بن عمران گوید آمله است و گویند بدل وی [illegible]
خشک دو دانگ و وزن آن آس و شش یک آن هلیلهٔ سیاه بلادر انقردیا
خوانند و ثمرة البلاذر نیز خوانند بهترین آن سیاه فربه بود و چون بشکنند
بسیار عسل بود و طبیعت آن گرم و خشک در چهارم بود و منفعت او جهت کسی که
بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده باشد و استرخاء عصب و نسیان و فالج و
لقوه را نهایت نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن را تیز کرده اند و هم
رنجی که در دماغ باز دید آید که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار مستعمل از
وی نیم درم بود و خطر بود و اگر در شب بواسیر دود کنند بواسیر خشک کرداند شد
و عسل وی برد الثعلب بلغمی بالسد نافع بود و از جمله سموم است بود و سودا و خوره
خون بود و خلطها و جنون و برسام باز دید کند و تقطیع در حلق و اندرون
و سوزش دهن و لذع در معده و روده و ورمهای حاده باز دید کند و دو
مثقال این عمل کند و سم بود و گاه باشد که کشنده باشد و اگر با مغز گردکان
بخورند مضرت نرساند و این از خواص است و اگر شکر اضافه کنند بهتر بود
و مداوات کسی که بلادر خورده باشد بدوغ گاو و جو آب و روغن بادام
و جلاب بر دارند کنند و در آب برف نشانند و عسل وی مستعمل بود در ...

و عسل وی چنان گیرند که ابزاری آهنین در گون کنند و بن بلادر ببندد از سو و
بلادر را در ابزار گیرند و عسل از آن بیرون آید بعد از آن با روغن گاو
جوشانیده با مغز بادام و روغن گردکان در معجون کنند و به تعود شش گوید
بدل وی پنج وزن وی مغز فندق و دانگ و نیم وزن آن روغن بلسان
و شش یک آن نفط سفید بلسن عودی است و گفته شود بلس تین ابیض است
و گفته شود بلح رجا سیفه است و گفته شد بوطسن حلبا است
و گفته شود بل میوه هندی است مانند حنا اکبر و گویند ما عندا نار است و
گویند ما هندی است و گویند نار دشتی است و گویند ثمر هندی بیخ است
و پوست وی را اشل خوانند و تخم وی را بال خوانند و حب وی را اثل خوانند و محمد
زکریا گوید بل میوه از هندوستان آرند از درختی حاصل میشود مثل درخت زرد آلو
بهترین آن بود که شیرین بود و درخت وی را خاما اقلی گویند و گفته شود و طبیعت
وی گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم قابض بود و احشا را قوت دهد
و صلابت عصب و رطوبت آن نافع بود و مرضهای سرد مانند فالج و لقوه و
استرخا را سودمند بود و قی باز دارد و در جوارشات شکم ببندد و باد بشکند
بلح چون سبز بود بلح خوانند و جدال نیز گویند و آن چون سبز بود شکافند و
بیرون آورند و آن را بپارسی غوره خرما گویند و چون در غلاف باشد آن را
طلع خوانند و صفت طلع گفته شود و طبیعت بلح سرد و خشک در دوم است و
وی شکم ببندد خاصه با شرابی که عفص بود و باشامند و سیلان رطوبات
باز دارد در رحم و خون که از بواسیر بود باز بندد و معده را دباغت. اما
سینه و شش را بد بود و سبب خشونت گردد وی هضم و وی از معده بگذرد و غذا
اندک بود و سده جگر آورد و بسیار خوردن خلطهای غلیظ پیدا کند در شکم

اما مسهل بول بود و مصلح وی چیزی بعضی بود که بعد از وی بخورند بلبوس
بصل الزیر است و گفته شد بسباسه بخور مصری است و برگ وی به برگ سداب
ماند اما سفیدتر بود و در موضعی که آن را عین الشمس خوانند بسیار بود و
روغن وی فاضلتر و بهتر از حب وی بود و حب وی بقوت تر از عود
وی بود و صفت عود در عین گفته شود و صفت حب در حا و صفت روغن
در باب دال در صفت دهن البلسان بنفسج بپارسی بنفشه خوانند بهترین
وی آبادوردی بود و طبیعت وی سرد و تر است در اول مسکن اورام حاره
بود چون بر وی ضماد کنند با آرد جو و صداع که از گرمی بود ساکن کند از
بوییدن و ضماد کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم کند و مسهل
صفرا بود و شربتی از وی دو درم بود تا چهار درم و چون بپاشند خناق را
و صرع بچگان را که آن را ام الصبیان گویند نافع بود و جهت درد مقعده و شقاق
و ورم آن ضماد کردن بغایت نافع بود و مسهل بود بقوت جاذبه و بعضی
گویند مسهل بود بلکه جهت دخولی صالح معتدل از وی حاصل شود و اگر بر ورم
معده و جگر ضماد کنند نافع بود و چون با بیخ وی بپزند و آب آن بر سر آن
ریزند جهت صداعی که از حرارت بود نافع باشد و خوردن وی مضر باشد
بدل و اصلاح وی آنست که با افسنتین خورند و بوییدن وی زکام سرد را
مضر بود باید که با چیزی یا در نگوش ببویند و زکام گرم و نزلات که در
سینه ریزد نافع بود بخوردن و بوییدن و حرقه مثانه را سودمند بود
و ورق وی چون بکوبند و آب وی بگیرند و با قند بکوبند کسانی که مقعده
شان بیرون آید سودمند بغایت نافع باشد و شریف گوید ورق وی طلا
کردن بر جرب صفراوی و دموی بغایت سودمند بود و بدل وی ورق

حماض است یا نیلوفر یا کاوزبان و گویند بدل وی نیلوفر و بر سیاوشان است
[illegible] ذو خمسة اوراق خوانند و ذو خمس اصابع هم خوانند و درخت
وی در کنار رودها روید و ورق آن مانند ورق بید انجیر باشد و مستعمل
از وی گل وی باشد بی ورق و تخم و چوب وی نشاید که استعمال کنند
بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوم و خشک
در سیم و در وی قوتی هست با تفتیح و تحلیل و تلطیف بود و جهت صداع سرد ضماد
کردن نافع بود و جگر و صلابت سپرز با سکنجبین نافع بود و اگر در بیت بکشت
بکسر بند منع احتلام و منقوط کند و زنان چون شهوت بر ایشان غلبه کند در
شب خود دود کنند ساکن گردد و از دود وی گزندگان بگریزند و خوردن
وی گزندگی مار را نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه و بهایم ضماد کردن سود
مند بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود لیکن مصدع و مسبت بود
و چون بریان کنند در سر کمتر کند و مضر بود بمجامعت و اسحق گوید مصلح
وی صمغ عربی است باب صمغ البطم است و گفته شود بندق گویند و بعربی
شکران گویند و بپارسی سگ گویند و صفت آن در بزر البنج گفته شد بطیون
خشک است و گفته شد بندق بپارسی بندق است بهترین وی بزرگتر است
طبیعت وی گرم است با اعتدال با اندکی خشکی و گویند گرم است در سیم و تر
در اول پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را زیاده کند و گزندگی جانوران
خاصه عقرب چون با انجیر و سداب بخورند سموم را نافع بود و ضماد کنند و
گویند عقرب از وی می گریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود
و اگر بعد از سم بندق با انجیر و سداب بخورند بغایت نافع بود اما بندق
معده را بد بود و اگر سحق کنند و با عسل بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و

حب فقون

٨٣

اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس بیامیزند
و بر داء الثعلب طلا کنند موی بر رویاند و بعضی گویند فندق سوخته چون با زیت
بسایند و بر میان سر طفل که چشمش ازرق باشد طلا کنند ازرقی ببرد و چشم
سیاه گرداند و موی بز سیاه گرداند بقراط گوید خوردن فندق دماغ را بیفزاید
کند و پوست وی شکم ببندد و مغز وی نفخ و مولد ریاح بود و در معده و مصدع
بود و مصلح وی فانیذ است و بدل آن مغز جوز و گویند چلغوزه است بندق
هندی رته خوانند و آن ثمرجات ملعقه از فندقی تا کوچکتر بود و
لون آن به تیرگی زند و نبات آن ملس بود و جوز الرته خوانند طبیعت آن
گرم و خشک در اول اگر با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و لقوه را چون
سر او در سعوط سازند و در خانه تاریک نشانند رطوبت از بینی وی روان
کرده و صحت یابد و صرع و سده و مالیخولیا را نافع بود و جهت زوال آب
کحل کردن و سنبل و شکوفه(؟) سعوط کردن آب برنج(؟) نکوش سودمند بود و
بالجمله کحل کردن احولی ببرد و ده درم از وی با بوره(؟) و سنه(؟) را نافع بود
و اگر حل کنند و فرزجه سازند و زن بگود بر گیرد حیض بیارد و بچه بیرون
آرد و عصاره وی مسهل سودا و بلغم نایی بود و برص و کلف و بهق را
نافع بود و با سکنجبین قولنج را نافع بود و حب وی ربع را سود دهد و وی تریاق
گزندگی عقرب و رتیلا بود و مجموع زهرها و عصب را قوت دهد و فالج
و لقوه و العبات(؟) نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوت باه دهد
و اگر بر اعصاب سست طلا کنند تحت کرده اند و اگر بیخ وی یک درم با شراب
بیاشامند ذات الجنب ببرد و ربو و سرفه کهن و نفث دم که از سینه بود سود دهد
بیکی(؟) باشد مشهور است که از بیخ اعیلان(؟) ذبلن(؟) خیزد و زرد و سفید بود و بهتر آن

٨٤

وی زرد بود سبک خوش بوی و سفید و فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک
در اول قوت اعضا بدهد و جلد را پاک گرداند و نشف رطوبات که در
ثقب جلد باشد بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره بکند و معده
و جگر سرد را قوت دهد چون از بیرون ضماد کنند یا بمالند و بوی وی دماغ
را سود دهد و دماغ را بقوت کند [illegible] گاو است و گفته شود بات(؟)
انجره است و گفته شد بن(؟) بیاریج آنکاره گویند و در بعضی انکاره نجاری گویند
و انکاره رفیق(؟) خوانند و در حیم گفته شود حمص(؟) در قوت مانند عدس است و طبیعت
آن معتدل است در پوست و قاطبی(؟) مانند عدس بر فیق(؟) و قیلا گویند کالان ضماد
کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار بود
بیش از وی آن را مشتو گویند سر(؟) سیلسانست و گفته شود بحکلو(؟) ان هم
لسان العصافیر است و گفته شود بوزیدان بعربی مستعجل گویند صاحب
جامع گوید در مصر منهاج گوید حشیشی هندیست و صاحب جامع چنین گوید
این هزه(؟) و مهوست بوزیدان بغیر از مصر در هیچ جای دیگر نشود بهترین
وی آنست که سفید و سبز بود و خطوط بسیار دروی باشد و تازه بود طبیعت
وی گرم و خشک در سیوم و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید
گرم است در سیوم و خشک در اول و گویند بقوت بهمن بود و وی بلطف
بود مفاصل و نقرس را نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک
گرداند و منی بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال کنند و فربه کنند اگر
چون با شیر یا آرد برنج حلوا سازند فربه کنند و لون را نیکو گرداند و نبات
و منافع وی از درد مفاصل و نقرس مانند سورنجان بود و آنچه گویند مضر بود
بانثیین و مصلح آن خردل است و گویند مصلح آن تخم کزر است و قند

وشربتی از وی مقدار دو درم بود و در معاجین بدل وی دو وزن وی تخم
بود و اگر یافت نشود بوزن وی دو حج و نیم وزن آن زرنباد و وی حب القرع
بیرون آورد و دیگر کرمها بکشد و بشر بیفزاید و معده پاک کند و اشتها بیاورد
و استسقا را نافع بود و سده جگر و سپرز را سود دهد برنج کابلی انواع آن
بسیارست بهترین ارمنی است و آنرا اطریون خوانند و افریقی از ایشان
بقوت تر و تنک و سفید بود یا وردی طبیعت آن گرم است در آخر درجه
دوم و خشک در اول سیم و عیسی گوید گرم و خشک در دوم جلا بقوت دهد
و اخلاط غلیظ قطع کند و مغص را ساکن گرداند اگر بکوبند با زیره و با سکنجبین
بیاشامند طبع را نرم دارد و بادها را بشکند و بر حکه و برص طلا کردن سود کند
بود و چون با آب خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش ببرد و بادی که در
گوش بود و رطوبتی که از گوش آید مجموع نافع بود و اگر با سرکه یا سر و
در گوش چکانند چرک گوش را بیرون آورد و پاک گرداند و چون سحق
کنند با سرکه و بدان غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشد بیفکند و
با ادویه قاتلات دود و درم کرم را بکشد و بیرون آورد و همچنین اگر بر شکم
وناف بمالند و نزدیک آتش نشینند همین عمل کند و اگر با شراب در گوش چکانند
کرمی را سود دهد و رازی گوید اگر دو درم از وی با سه درم روغن زنبق
بیاشامند و بر قضیب بمالند انعاظ تمام آورد و مجهول گوید چون بغایت سحق
کنند و با عسل بسرشند و بر قضیب طلا کنند و حشفه و گرد اگرد آن انعاظ
تمام آورد و خواص گوید بواسیر و ناسور که در مقعد بود چون سحق کرده
باروغن گل بسرشند و بر آن نهند زایل کند و بجای مجرب آورده و جهت استسقا
با انجیر ضماد کردن نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند جهت سپیده چشم که

کهن

کهن شده باشد نافع بود و ارسطوطالیس گوید که نافع بود جهت زنانی که
رطوبت در وی بسیار بود و نشف رطوبت بکند و قوت دهد و زهرها را
نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه را سود دهد بود و برص را نافع بود چون
سوده با زهره دو درم از وی بعسل معجون ساخته بیاشامند و چون با
روغن بنفشه سحق کنند و در گوش چکانند جهت کری گوش بغایت مفید بود و در
خصف سهل مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم و بسیار خوردن وی
لون را سیاه گرداند و مفسد معده بود و مصلح آن صمغ عربی است و گویند
کل انکبین بافاشیند و بدل آن نمک تلخ یا نمک اندرانی و گویند بدل وی
بوزن وی شیث و بوزن وی نمک اندرانی و بعضی گوید بدل وی
نیم وزن وی نیم نمک هندی بوزیطس برقیشات و گفته شود بوقیصا در
داروست و گفته شود بوناد شلجم است و گفته شود بوطانه کرم السود است
و آن فاشرشین است و گفته شود بوادبوجان یونانی معنی آن کثیر الاولاد است
و آن سبقاج است و گفته شود بوغلص بزبان یونانی یعنی لسان است
و آن گاوزبان است و گفته شود بوسک بادروج است و گفته شود بوجبا
حشیشیت که با مشک دو تریاق مثل است و از آن جمله زهرها و آن
جدوارست که آنرا المغربی ماه زمین گویند و گفته شود در چیم بولیطرخوا
یونانی یعنی کثیر الشعر و آن پرسیاوشان است و گفته شد بول الناس
بکیز آدمی است چون با خاکستر رز جای که خون آید ضماد کنند خون باز
دارد و سود دهد بود جهت حکه و سعفه و حزاز و برص خاصه که با بورق و ذباب
حامض طلا کنند و جهت مطلول عجب سود دهد بود و نافع بود جهت گزندگی
افعی خاصه چیزی آشامیدن و بدان رفتن و با نطرون جهت گزندگی سگ دیوانه

و هر گزندگی که باشد نافع بود و جهت گزندگی افعی خاصه و صحرائی آشامیدن مجموع
زهرها و چون بسایند در پوست انار و در گوش چکانند کرم که در گوش
بود بیرون آورد **بول الصبیان** یعنی کودکان چون در ظرفی مسین
با عسل بپزند نافع بود جهت سپیدی و دانه و ریش و دمه و تاریکی چشم ببرد
و در وی بول که در این ظرف نشیند چون چند روز بماند بگذرد بر جراحت
چسپانند ساکن گرداند و چون با روغن حل کنند و زنان بخود برگیرند درد
رحم را ساکن کند و اختناق آن را نافع بود جهت گزندگی افعی و عقرب جراره
و صحرائی و گزندگی سگ دیوانه و با بورق جهت حکه و برص و جرب و جذام
نافع بود و جهت ماده گوش که روان بود و چون با پوست انار بجوشانند و در
گوش چکانند نافع بود و جهت گزندگی همه حیوانات نافع بود **بول الدواب**
یعنی چارپایان سود مند بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند یا دران بنشینند
بول الابل یعنی شتر بهترین بول جمل اعرابی بود که آن را لقاح خوانند و طبیعت
آن گرم و خشک و در وی تفتیحی بود و نافع بود جهت جذام چون بدان بشویند
و شریف گوید سود مند بود جهت ورم جگر و باه را زیاده کند چون بیاشامند
و چشم را نافع بود و استسقا و صلابت سپرز را سود مند بود و خاصه چون
با شیر لقاح بیاشامند و منفعت سده مصفاة بود و تقویت دارد و اگر در گوش چکانند
ریش گوش را نافع بود **بول الکلب** یعنی سگ چون بگیرند و در ... کنند و منعقد شود
و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابات بود و در ... استعمال
کردن قلع کند **بول المعز** یعنی بز نافع بود جهت درد اعصاب همچنانکه تشنج و امتداد
سعوط کردن و جهت استسقا آشامیدن مفید باشد **بول البقر** بهترین یعنی
گاو نر بود و بهق را زائل کند و خنازیر را نافع بود و اگر با ... بگدازند در گوش ...

بچکانند

بچکانند درد گوش که از سردی بود ببرد **بول الخنزیر البری** یعنی خوک صحرائی بود ...
بود جهت سپیدی چشم و سنگ مثانه بریزاند **بول الحمار** یعنی خر گویند چون
بیاشامند درد گرده زایل کند **بول ...** شیافیست که از ارمن می
آرند و آن نباتیست که ... می گویند و شیاف می سازند طلا کردن بر
ورمهای گرم و نقرس گرم بغایت نافع بود و ... بود بر ... ها
طلا کردن سود مند بود و طبیعت وی سرد و خشک است در آخر درجه اول رازی
گوید چون با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم بدهد و بدل آن
حضض بود با شیاف مامیثا **بهار** افزانست و گفته شد **...** ... گویند
و ... ان نیز گویند و عطعطل هم خوانند و آن گل سپید بلخی است ...
بید مشک خوانند و بهترین ... و طبیعت آن معتدلست
ملطف کردن و محلل بود از هر عضو که باشد و بوییدن آن محلل بادها
غلیظ بود و از سر و شکم براند و محروران را نافع بود و درد سر که از بخار ...
صفرا بود ساکن کند و اگر ... بنفشه و بادام دروغن از
وی بگیرند روغنی خوش بود و در ... منفعت ... شود و
اگر روغن بگیرند با دام کنند لطیف تر بود **بج** بوزیدانست و گفته شد
... عصفر است و گفته شود **...** حزاز الصخرات است و گفته
شود **بهمن** دو نوعست سرخ و سپید بهترین وی سپید بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم و مسیح گوید گرم است در دوم و تر است خفقان را
عظیم نافع بود و دل را قوت دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزد و فربهی
آورد و سنگ مثانه بریزاند و در تقویت دل نظیر ندارد و مقدار شربتی
از وی دو درم بود و اسحق گوید مضر بود ... و مصلح وی انیسون بود و بدل

بید مشک ...

وی بوزن وی توذری ویم وذن وی لسان العصافیر بود بیضه بخورات
وگفته شود بیض بهترین وی تازه بود واز مرغ خانگی و دوده وی خاصه
بود و باید که نیم برشت کنند وصنعت نیم برشت آنست که اگر با پوست
در آب بجوشانند از بعد سیصد بار شمار دهند و اگر بی پوست بود صد
بار شمار دهند و بعد از آن بردارند و زرده آن گرم و تر بود وسفیدی
سرد و تر و با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تری و غلیظ و نیم برشت
زود تر هضم شود و غذا بیشتر دهد جهة حلق وسرفه وسل نافع بود و با درازیاده
کنند و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل
کند و سوختگی آتش را نافع بود و چون بشم بدان چالند منع ورم کند و در
حقنه جهة قرحه امعا سود مند بود و سوختگی که از آب گرم بود به پشم بدان
بمالند نافع بود و جراحت حشفه و مقعد نافع بود و اگر در سرکه تیز نهند با پوست
شکم برنند و درد و سنطاریا را نافع بود اما دیر هضم شود و خاصه سفیده آن
و اگر دایم خوردن آن کنند کلف آورد و مطبوخ آن بد بود و سنگ گرده
تولد کند و تخمه آورد و قولنج و اولی آن بود که فلفل و زیره و دارچینی با آن
خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربی خورند و اگر سفیده آن در گوش چکانند
که ورم گرم بود سود دارد و اگر بر سوختگی آتش بمالند سود دهد و اگر صوف
تر کنند و بر چشم نهند در چشم که از گرمی بود ساکن گرداند و خاصه در چشم
بغایت نافع بود و در چشم چکانیدن و اگر تخم مرغ نیمبان خام بیاشامند که تب
مار را نافع بود و نیم گرم آشامیدن قرحه مثانه و قرحه گرده و خشونت سینه
ونفث دم و زردی را سود مند بود بیض الاوز والنعام والبط خایه مرغ
آبی و شتر مرغ و بط بهترین آن تازه بود و نیم برشت معتدل بود در گرمی

لکن غلیظ بود و مضر بود به قولنج و ریاح و دواده و مصلح آن سعتر و نمک بود
بیض العصافیر بیضه گنجشک باه را زیاده کند بیشتر از همه بیضها و به این
عمل کنند بیض الحجل نیکوترین بیضه کبک تازه بود و لطیف تر از بیضه مرغ
خانگی بود و نافع بود جهت ناتوان و بیضه بط و مرغ خانگی و کبک مقوی دل بود
و مسمع او صاف بکند باشد و مضر بود با صحاب کبد و مصلح آن مثلث بود بیض
الحباری والقطا بغایت نیکو بود مقوی را بیش بدترین زهرهاست و در
غایت گرمی و خشکی بود و تیزی نافع بود به برص طلا کردن و جذام باد و
دیگر و وی سم قاتل مهلک بود مقدار دانگی کشنده بود و تریاق وی جبش
موش است و فاد زهر با مشک و ماه فرفین که آن جدوار است و وی از
سم افعی زود تر هضم کند و قوه ان سنبل نوعی از انست و گفته شود جبش موش
بیش نوعات و گفته شود اما جیش موش حیوانیست مانند موش که معروفست
بفارة البیش و در بن درخت بیش جایگه دارد نافع بود جهة برص و جذام
و تریاق بیش بود و افعی و هر زهر که باشد باب التا
تا مول آمول نیز گویند و تنبول گویند و آن ورقیست مانند ورق نارنج
و در دیار بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم نزدیک بقرنفل بود جهة
درد دهن سود مند بود و بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام باز دهد و کند
و باه را قوت دهد و دندان سرخ گرداند و نشاط آورد و بدان را قوت
دهد و خون بن دندان باز دارد و معده و دندان و بن دندان را
قوت دهد خاییدن وی و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سردست در
اول و خشک در دوم قابض و مجفف بود و شریف گوید گرم است در اول
و خشک در دوم قوت جگر ضعیف بدهد و چون بخورند بعد از آن آب

باشامیدن نفس را خوش کند و خشت زایل کند و اهل هند معوض خمر بعد از
طعام تنبول خورند مفرح بود و غم را زایل کند و باید که با کلس چهد و شیخ
دانکی و پاره فلفل خورند و اگر با کلس بود جمع طعم نیابند و تفریح بخشد و
تنبول خمر اهل هند است در ادویه گویند بدل وی قرنفل خشک بود الحب
حاضر است بزبان اهل بربر و در اترج گفته شد صفت وی السقیر حوت
و گفته شود ناکوب بزبان بربری فرفیوت و گفته شود تاعذب بزبان
بربری عاقر قرحا است و گفته شود حب بکه ادخر است و گفته شود
حب ذهب است و گفته شود تج کبر است و گفته شود تذرج بپارسی
تذرو خوانند و نوع کوچک آن بیشتر از وی اد وی خوانند گوشت وی
بهترین گوشت مرغها بود و در منفعت مانند گوشت دراج بود و گوشت
وی گرم بود دماغ و فهم را زیاده کند و در خواص ابن زهر آورده است
که زهره وی چون بدان سعوط کنند جبل و وسواس را زایل کند و چون گوشت
وی بریان کنند و سر رود و گرم بخورند آن زحمت زایل کند ترمس
باقلا مصری خوانند و شامی گویند بهترین وی سفید فربه بزرگ بود و طبیعت
وی گرم است در اول و گویند در دوم و خشک در دوم منفعت وی آنست
که کلف و بهق و برص زایل کند و ریشها و دانها که بر روی پیدا شود و خنازیر
و صلابات بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و آرد وی چون با عسل بیامیزند
بلیسند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم و آرد وی چون با سرکه ضماد
کنند بر عرق النسا سودمند بود و اگر آرد وی با آرد جو و با آب بپزد و بر دنبلهای گرم
طلا کنند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بر آتش فارسی ضماد کنند سودمند بود و
و ریشهای تر که در سر بود و دنبلهای پلید و جرب و در ابتدای بهق و آثار زخم

که در بدن پیدا شود و دانها سودمند بود و چون با آرد و عسل بیامیزند
و درون بخورد بر گیرد و بیاشامد حیض براند و بچه بیندازد و آرد وی لیمو را
ضماد کرده اند و هر اثری که بود و از زخم و غیر آن ببرد و سده سپرز بگشاید
و جگر خاصه چون با عسل و سرکه و سداب بپزند و چون بکوبند و با
سرکه بیاشامند غثیان ساکن کند و مقدار سه درم مستعمل بود و طبیخ آن
کرم بکشد و بر ناف بچگان طلا کردن همین عمل کند و اگر با بیخ ماذریون
بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم ببندد و ابن ماسویه گوید منفعت از
وی سنگ براند و نه شکم ببندد و بد بود و دشوار هضم شود و خلطی خام از
وی حاصل شود چون تمام هضم نشده باشد و چون تلخی از وی بیرون کنند
غلیظ تر بود و دیرتر نفوذ کند و آنچه تلخی داشته باشد زودتر از معده بگذرد
و باید که با سرکه یا آبکامه یا نمک و سعتر با الجدان خورند جالینوس گوید
بدل آن در جلا دو وزن آن باقلا بود و گویند بدل آن فودنج است
و گویند بدل آن شیح ارمنی است و چون با سرکه بپزند و بر مفاصل ضماد
کنند نافع بود و دهای طبخ را تحلیل دهد و در خواص ابن زهر آورده است
که هر دانه که قرادان بسیار داشته باشد و قرادان بیشتر از وی که گوسفند
چون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند و چوب چهارپایان زایل کند و نیز
آورده است که چون بسایند و طبوخ کنند و پوست وی جدا کنند و در دیگی
حبس کنند و شیر تازه بران ریزند چندانکه او را بپوشاند و بجوشانند
با شیر کنند بعد از آن باید و وی روغن گاو بر سر آن کنند و بجوشانند تا منعقد
گردد و از آن ضماد مره صفرا و مره سودا و خلط خام لزج بود و اگر
خواهد که مسهل صفرا بود در خرقه کند گرم کرده و بر ازبیر ضماد کنند اسهال

صفرا کند و اگر سودا خواهند برد اضافه کنند و این ضماد از اسرار طب
مکنونست و این معالجت جهة پیران و طفلان که تحمل داروی مسهل نداشته
باشند کنند و این مجربست البته تربد بهترین آن سپید بود مبیض بود و [illegible]
مجوف و در سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود و بر سرهای وی
صمغ بود و کهن و باریک نبود و سطبری میان خنصر و بنصر بود و چون
بکوبند و بیزند هیچ ریشه بر سر پرویزن نماند و سنگ سوراخ بود و باید
که بوقت خرج کردن اول بخراشند و بروغن بادام چرب کنند انگاه بکوبند
طبیعت وی گرم و خشکست در سیم نافع بود جهت مرضهای عصبانی و مسهل
بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از زرد و [illegible] و ماسرجویه گوید
مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و اصح آنست که تنها مسهل بلغم رقیق بود و
اگر تقویت کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی [illegible] و خفقان
در بدن پیدا کند و مضر بود باحشا و بعد از آنکه خراشیده باشند و بروغن
بادام چرب کرده کثیرا اضافت کنند و اگر تقویت بزنجبیل کنند مسهل
بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل بلغم غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه نیز
دار بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه و بدا و آن کسی که آن خورده
باشد مانند بدا و آن کسی که خربق سیاه خورده باشد کنند و [illegible]
و تربد سفید مجوف خالص و صف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل
که بلغمی بود و رحم را پاک گرداند تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن و نافع
بود جهت درد آن نزدیک حیض آمدن و نافع بود جهت درد پشت و
دماغ را پاک گرداند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و مرضی
که از رطوبت فم معده بود [illegible] و علامات این زحمت آن بود که

جندان سرفه بباید کرد یا قی کنند یا خلطی لزج بیرون آید بعد از آن
ساکن شود و اگر با هلیله کابلی خلط کنند دوای نافع بود مصروع را و
بدل آن نیم وزن آن غاریقون و دانگی نیم آن صبر و دانگی نیم آن
حنظل بود و گویند بدل آن ترمس است و صاحب جامع در مفردات آورده است
که بدل آن پوست درخت توت است بوزن آن و شربتی از تربد نیم
درم تا یک درم بود ترنجبین بهترین وی تازه سفید بود و طبیعت
وی معتدلست در حرارت و برودت اما میل بحرارت دارد و لطیف تر
از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود و نافع بود جهت تبهای گرم و سرفه و
سینه را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود برفق بخاصیت و شربتی
از وی از ده درم تا بیست مثقال باشد و شریف گوید گرم و ترست در
اول و حفظ دارانکو بود و الحق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی آب
تمر هندی بود و گویند بدل آن خار شتر که ترنجبین از وی حاصل میشود
و مادار الحاج با قند بود و گویند جواب و قند و گویند بدل آن [illegible] است
ترنجبین [illegible] رز است و گفته شود ترنجبیل بادرنبویه است و گفته شود
ترنجان غافث است و گفته شود [illegible] بکاه است و گفته شود [illegible]
[illegible] است گفته شود ترباق و ترنجان مومیائی است و گفته شود ترياق
[illegible] کج خشم کاو کوبی و زکوی نیکو تر بود و در صفت اهل کوفه شده و
البشر از بی آخر از سی بر آن خوانند ترياق ترکی توم است و گفته شود
ترياق حجر التيس است و گفته شود [illegible] بیاری [illegible] است و
حاکسو خوانند و اهل حجاز تمر خوانند و بشیرازی جشمک و [illegible] دیگر
[illegible] خوانند و حبة السودا نیز خوانند اما حبة السودا شونیز را

خوانند و طبیعت او گرم و خشک و قابض بود و در جسم را نافع بود و نجاست
و بوی بسیار آورده است که چون نجاست تحمل کند تباه و بر جوارح بو بر شود و ورق
عفونت کنند زود دیگ شود و مجربست و بهترین وی آنست که فربه بود
و نجاست سیاه و براق بود **لیسوان** و آن را نیز خوانند و آن لسنابج است
و گفته شد **تفاح** بتازی سیب خوانند و معتدل ترین وی شامی بود و بعد
از آن اصفهانی بعد از آن خراسانی و طبیعی و آنچه تلخ بود بد باشد و آنچه
نارسیده و ترش بود سرد و تر بود و آنچه ترش بود و نه قابض بود سرد و خشک
بود و شیرین که رسیده بود معتدل بود در حرارت و برودت و بعضی
گویند شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه
مز بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول کند خاصه ورق آن و
تفاح مقوی دل بود و مفرح بغایت و روح را لطیف کند خاصه شامی
و قوت معده ضعیف بدهد و اگر از میان خمیر بریان کنند سودمند بود
جهت قلت شهوت طعام و نافع بود جهت کرم ورود و ستطاریا و سویق
وی مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود و تفاح ترش
چون پخته کنند و بر چشم بندند که درد کند ساکن گرداند و تفاح ترشی
بنشاند که از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد و رازی گوید
تفاح مقوی فم معده بود و بخور را نافع بود اما بطی الهضم بود و منع
اولی آن بود که چون از وی ثقلی در معده یابند آب سرد و طعام ...
بر سر آن نخورند بلکه شراب خورند و مرق اسفیدباج و مطجنات
خورند و اطبا گویند خاصیت نسیان آورد و سبب ترشی خلطی بسیار
لطیف از وی حاصل شود و سبب مزه خلطی معتدل از وی حاصل شود و ...

گوید

گوید چون ورق وی بکوبند و ده درم از آن بیاشامند دفع زهرها کند
گرم و گزندگی جانوران بکند و شراب وی جهت گزندگی عقرب و زهرها
گرم که باشند نافع بود و معده را تقویت تمام بدهد و سیب نارسیده مولد
عفونات و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده شود نیک باشد و آنچه نا
رسیده بود بد باشد و مجموع میوها چنین بود و ادمان خوردن وی در
اعصاب احداث کند خاصه آنچه ربعی بود و آنچه ترش بود دفع مضرت
آن بگوارش نعناع کنند و گلقند و در خواص ابن زهر آورده است که
بوییدن آن سودمند بود جهت موسوسان و مذبولان و قوت
دماغ بدهد و اما خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع
در عضلها و باشد که سل کند از بهر آنکه چون هضم شود و خونی که از وی
حاصل شود بعضی متحلل شود بریاحی لطیف در عروق و بعضی در عضلها و
چون تدوی در عروق پیدا شود اکثر آن بود که بشکافد و چون بشکافد
شود در سینه بریزد و سل پیدا شود و در حال و فا در افتد که بباشد **تفاح**
... باجوج است و گفته شد **تفاح ...** زعرور است و گفته شود **تفاح**
... ... است و گفته شود **تفاح ...** مشمش است و گفته شود
تفاح ... خوخ است و گفته شود **تفاح ...** اترج است و گفته شد
... نارنج است و گفته شود **...** کزبره است و کبره خوانند
شود **...** زیره رومی است بتازی کرویا خوانند و گفته شود **...**
قاریی است و گفته شود **...** سماق است و گفته شود **...** بتازی ... گویند
طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی وی زیادت از تری بود و
... صداع آورد و دندان ... کند و خون ...

وخون غلیظ از وی حاصل شود و سینه درشت و درد ده را نیکو بود و بسیار
خوردن صداع آورد و خفقان و قلاع و درد دندان آورد و مصلح آن
بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن چون در سرکه
خیسانند و بخورند معده را قوت تمام آورد و اگر ادمان بدان کنند از مستان
خاصه از جنس هندی که هسته از آن انداخته باشند بول را فربه کند و بول را نیکو
کرد اند غایت و جای سرد را حرارت [illegible] درد را نافع بود
تمر هندی تمر خواهند و بیاد ام خوانند لطیف تر از اجاص بود و رطوبت
کمتر و بهترین وی زرد و تازه بود و غایت [illegible] طبیعت وی سرد است
و شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سیم و ماسرجویه گوید سرد است در دوم
و رطوبت بود مسهل بود و حدت قی و تشنگی و تب و غشی و کرب نافع بود خاصه
چون خواهند که طبیعت نرم دارد و شربتی از طبیخ وی نیم رطل کتاب
بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود و آشامیدن وی جهت
قلاع مضمضه کردن و خفقان [illegible] بود و چون از گرمی بود و دوا از
وی جهت جگر مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود بسرفه و سینه و شراب
بنفشه و خشخاش بود و بدل آن آلو سیاه بود تمساح بپارسی نهنگ خوانند
سرگین وی جهت سپیدی که در چشم بود بغایت نافع بود و پیه وی
جهت گزندگی وی ضماد کردن در ساعت درد ساکن کند و چون بگدازند و
در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان ادمان کنند کری زایل
کند و در خواص این حیوان آورده است که اگر بر صاحب تب ربع بالند
بود و شریف گوید پیه وی چون بگدازند و با روغن گل در پشت بالند
و در پشت و کرده را نافع بود و باه را زیاده کند و خون وی با بلیله [illegible]

وخشخاش

ج

خلط کنند و بر سپیدی طلا کنند لون آن باز لون اندام آورد و بر پیشانی
طلا کردن و صدغین درد شقیقه را نافع بود و گوشت وی چون با سفیدبا
بپزند کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره آن چون در
چشم کشند سپیدی زایل کند و جگر وی چون بخور کنند از زیر جفون
از وی زایل شود و اگر دندان وی که از جانب راست بکنند و بر بازوی
راست بندند مجامعت را قوت دهد و محرکی تمام بود باه را و در خواص
این حیوان آورده است که حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد
الا تمساح که فک زبرین وی و پیه وی چون با موم بسرشند و فتیله سازند و
بر افروزند در نهری یا در چشمه ضفادع قطعا آواز نکنند مادام که آن
افروخته باشند و چون طوق کنند با پوست وی از پیرامون قریه ای بیاویزند
بر مدخل و عالی آن قریه دران دیه تگرگ نبارد و اگر پیه وی در گوش [illegible] مالند
[illegible] از وی عوج را الکبش خوانند هر عوج که برابر وی آورند از وی بگریزد
و اگر چشم وی در زنخ [illegible] کنند [illegible] نافع بود و آن علت زایل
کند و [illegible] اگر زیاده شود تنبول تانبول خوانند و گفته شد تنکار در بو[illegible]
معدنی و مصنوعی و طبیعت آن گرم و خشک و لطیف نافع بود جهت درد
دندان و کرم آن را بکشد و از خوردن باز دارد و خاصیت جلاء آن
بود و آنچه مصنوع است صنعت آن چند نوع است یک نوع گفته شود
نمک یک جزو و یک جزو قلی و بوره سه جزو و اگر نطرون کنند بهتر باشد و شیر
گاو یا گاومیش آن مقدار که وی را بپوشاند بر سر آن کنند و بجوشانند
آن مقدار که پخته شود بعد از آن بر آفتاب بیاویزند تا خشک شود و
آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن دو نوع است یک نوع برنج ماند

و نوعی دیگر بود که آنچه بریده باشد آنرا برلک خوانند و آنچه نابریده
باشد آنرا الک خوانند و باید که بروغن چرب کنند و در جایی که باد راه
نیابد نگاه دارند تا نبرد و آنرا اگر الک خوانند بهتر باشد توت هنوز
کوچک است و کوفته شود و داروی عطاران گیرند و نفت و تخم آن را قضم
ریش خوانند و سپوس بزر خوانند توت و ضماد خوانند و بپارسی توت
سفید خوانند و قایم مقام انجیر بود در انضاج الا وی غذا بد دهد و
معده را بد بود و خونی فاسد از وی متولد شود و بهترین وی بزرگ
شیرین بود و طبیعت وی گرم است در اول و تر است در دوم و گویند گرم است
در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون رود
و بول براند و معده را بد بود و بهترین آن باشد که پیش از طعام بخورند
و بعد از آن سکنجبین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور
بآب باران بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه گردد و چون بکوبند
و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و اگر بطبیخ ورق وی
مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و طبیخ پوست وی همین عمل کند توت
شامی معروف بشامی بهترین وی سیاه بزرگ بود و نارسیده وی چون
خشک کنند قایم مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم
و گویند تر است و گویند خشکی وی در اول است و درد وی قبضی بود و ورم
دهان و حلق را نافع بود و ورق وی خناق را نافع بود و عصارهٔ وی خشک
کرده ریشهای بد را نافع بود و خشک کرده وی شکم ببندد و دوسنطاریا
را نافع بود و پوست درخت وی کرمای شکران بود و آب ورق وی
مقدار یازده درم چون بیاشامند جهت گزندگی رتیلا نافع بود و خوردن

وی معطش آورد و مصلح وی اطریفل کوچک بود و اسحق گوید مضر بود بشش و
مصلح وی انار بود توت وحشی توت العلیق است بشیرازی توت سر
کل خوانند و در علیق گفته شود تودری تودرنج گویند و بزر اللبوه و
حضیضه بزر خوانند و بشیرازی مندری گویند و باصفهانی قدامه و بکرمانی
ماروخت و به تبریزی و درنبه طبیعت آن گرم است در دوم و خشک و عیسی
گوید تر است در اول تودری چهار نوع است زرد و سفید و سرخ و
گلگون بهترین آن زرد بود و سودمند بود جهت سرطانات که ریش
نشده باشد با آب و عسل طلا کردن و اگر با آب بیامیزند و بر سرطان
باطن ضماد کنند و در بهار صلب و دو بهارین گوشش و صلابت نقرس را نافع بود
و ریشها که در چشم بود پاک گرداند چون با عسل در چشم کشند و چون در
شراب بپزند و بیاشامند باه را زیاده کند و اگر در لعوق کنند نافع بود
جهت خلطهای غلیظ لزج که در سینه و شش باشد توتیا انواع است و
بهترین آن هندی است بعد از آن زرد بعد از آن کرمانی تنگ طبیعت
آن سرد است در اول و خشک در دوم و حبیش گوید سرد و خشک در دوم
و آنچه شسته بود فاضلتر مجففات بود و ریشها را نافع بود و حتی سرطانات
و درد چشم را نافع بود و منع فضول بدارد عروق چشم از نفوذ در طبقات
کند خاصه مغسول وی و صحت چشم نگاه دارد و در مرهم جهت ریش قضیب و
حشفه بغایت نافع بود و معقده و ورقهای آن و گویند بدل آن بوزن آن
شادنه و نیم وزن آن توبال بود و گویند بدل آن بوزن آن سرطان
بحری بود صفت غسل آن بگیرند توتیای کوفته و بیخته و با آب بیامیزند و در
صره بندند که تنگ باشد بغایت و در ظرفی سبز کنند و آب باران در سر آن

کنند و در آب می جنبانند تا آنچه رقیق و لطیف باشد با آب بیرون آید
و آنچه غلیظ و درشت بود در ظرف بماند بعد از آن آب را در ظرفی دیگر کنند
و یک آب بر سر توتیا کنند همچنان که طریقهٔ اول و دیگر همان عمل کنند بعد از آن
آبها بگیرند و توتیا از وی بگیرند و اگر ریگی در بن آن مانده باشد جدا کنند
و توتیا خشک کنند و استعمال کنند تواريون بیخ کوهیست و در پیش در
شوکران صنعت آن کنند شود توبال النحاس لطیف تر از وی سوخته
وان چون مس تافته کوبند از آن جدا شود و بهترین آن قبرسی بود و بیاید
که میل بسرخی داشته باشد و رقیق بود مانند بوسی و داروی آن بود که چون
از محق چند نوبت بشویند کرد داروی چشم بکار برند و طبیعت آن گرم و
خشک در سیم و قابض بود گوشت زیاده بخورد و خشونت اجفان را
سود دهند بود و تاریکی چشم را زایل کند و جلا دهد و اولی آن بود که چون
وی بشاشته بشکنند و خاصیت وی ادرار و اسهال بلغم و آب زرد است و آن
چنان مستعمل کنند که نیم مثقال سحق کنند و با یک مثقال علک البطم حب سازند
و فرو برند مسهل بلغم بود و تقویت و گویند یک مثقال با ماء العسل بدهند همین
عمل کند اما بعد از آن قدری سرکه بیاشامند تا در اندرون نماند توبال الحدید
اقوی ترین توبالها بود و چون آهن سرخ شده کوبند از آن جدا شده است
و آن مجفف و منقبض بود تنبول نوعی از سوغات است و ورق وی مانند
ورق کبر است گرد شکل و شاخهای بسیار داشته باشد و چون بشکنند شیر
بسیار از وی روان شود و بغایت محرق بود تین رطب انجیر تر است
بهترین آن وزیری پوست باز کرده بعد از آن آنچه میل به سپیدی زند
بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند

گرم است در اول یا در ابتدای درجهٔ دوم تر است در دوم و خام وی بسردی
مایل بود و در وی جلایی بود و به تحلیل ضماد کردن و بهق نافع بود و انجیر رسیده
غذا بهتر از مجموع میوه ها بدهد و در وی نفخ بکرد و تبی آورد و صرع را نافع بود و
خشونت سینه و حلق را نیکو بود و تشنگی که از بلغم شود بود زایل کند و گرده
و مثانه را سود دهد و از ریگ و هر چه باشد پاک گرداند و خاکستر چوب وی
ذوسنطاریا را نافع بود و اسهال خوردن و حقنه کردن مقدار یازده درم
بود و لبن وی سود دهند بود جهت گزندگی عقرب و در طلا مالیدن و مالیدنه
وی با عسل جهت گزندگی سگ دیوانه و در بثها که رطوبت از وی روان بود و
نافع بود و همچنین ورق آن اگر با کرسنه و شراب بر گزندگی ابن عرس طلا
کردن نافع بود و خوردن انجیر ایمن باشند از سموم و قضبان وی چون
با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود و انجیر طبیعی دارد و ورق وی طبیعی
و چوب آن طبیعی و لبن آن طبیعی و ورق آن مسحن قوی بود و لبن آن
جاذب لطیف و لبن وی چون که اخذ کنند شیر ببندد و از آن پسته بگشاید
مانند انجیر و اگر بر صوف نهند و در دندان گیرند از کرم خوردن پاک گرداند
و در چشم کشیدن با عسل جهت ابتدای نزول آب نافع بود و انجیر در وی تخمی
بود و مولد کرم بود و معده را بد بود و مصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن
بیاشامند یا شراب اترج یا ریباس و غذایی که خورند باید که تری در وی
بود تین یابس انجیر خشک بهترین وی زردی بود و طبیعت آن گرم است
در آخر درجهٔ اول ضماد کردن نافع بود و معتدل بود در تری و خشکی لطیف بود و
منضج و محلل و بر ورمهای صلب ضماد کردن نافع بود و بروا میل نفخ دهد و
صرع را سود دهند بود و خشونت حلق و سینه و قصبهٔ شش را موافق بود و

شراب وی سرفه را سود دهد و سده جگر و سپرز را نافع بود و گرده و مثانه
را سود دهد و خورنده وی ایمن باشد از سم و چون با آب وی چرشانیده
غرغره کنند خناق را تحلیل دهد و نفخ آن بکند و بگشاید و خوردن آن طول
بر از وی متولد شود و ادمان خوردن وی تشبیش در بدن باز دید کند و
سرد مزاج را نافع بود و در دشت و تقطیر البول را نیکو بود و مسحق کرده
بود و انفاط آورد و شکم براند و سپرز و شش را از اخلاط پاک کند
و مضر بود جهت جگر و سپرز که متورم بود و اولی آن بود که با مغز گردکان
خورند و با مغز بادام و چون با مویز و سعتر و حاشا بخورند گرده و مثانه
و سپرز را پاک کند و چون یک رطل از وی در سرکه خولنجان بیاسند چنانچه ذکر رفت
بخورند سپرز را بگدازاند و ضماد کردن نیز بغایت نافع بود و جالینوس گوید
بدل وی در انضاج حب الصنوبر است باب [illegible] الثا
ثافسیا ثافسیا نیز گویند و یونانی هم خوانند و آن صمغ سداب کوهی است
برگ آن بجرمل ماند لیکن دراز تر است و بیخ تر بود و طبیعت وی بغایت
گرم بود و محرق و مسحق بقوت بود و مجفف و در وی رطوبتی فضلی بود و
گویند که وی در درجه سیم بود و مسهل و منضج و منقی و جلا بغایت کند
از عمق بدن و موی برویاند و پوست بیخ وی تر بر داء الثعلب مالند بغایت
نافع بود و استرخاء و نقرس و مفاصل سر در انتهای سود دهد و جهت گردن
جهت عرق النسا نافع بود و بر نفث دم و فضول طلا کردن و مقدار شربتی از
وی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل و مسهل و مقیی بود و اگر زیادت از این
بود بول و طمث براند و ورم زبان و قراقر و سوزش حلق و معده و سرخی
روی و باشد که غشی و ضیق النفس پدید آید علاج وی قی کنند بعد از آن

شیر و مسکه و جلاب بدهند و غرغره بشیر تازه و روغن گل و از ادویه تخم
سداب بغایت نافع بود و این از خاصیت است و جالینوس گوید بدل
وی در داء الثعلب حرف است و وی مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح وی
حب الاس و بلوط بود ثامر و جرخوانند و آن لوبیا است و گفته شود الثغر
حرف بابلی است و گفته شود ثنبالیا سفناج است و گفته شد ثدی پستان را
پستان گویند و ضرع پستان چهارپای را گویند و ثدی از آن آدمی و گوشت
وی مانند دشند بود و طعم وی شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان
معتدل گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و گویند مزاج وی بسردی مایل بود و
غذای صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و در وی غلظی بود و مصلح
وی سعتر و نمک بود ثعلب یا دمی روباه خوانند چون با آب بپزند
و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه کسانی که زنده بپزند و زمانی
نیک در آب آن نشینند اما بعد از تنقیه این عمل کنند و پیه وی درد مفاصل
را سود مند بود و درد گوش چون در گوش چکانند و اگر بریان ادمان
کنند کرچی [illegible] و درد گوش ببرد و اگر شش وی خشک کرده بسایند و
بیاشامند ربو و سرفه را نافع و شریف گوید پیه وی چون با پوست تخم
مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود و مجرب است و زهره وی با آب
کرفس و اشق بکار دارند [illegible] وی و سعوط کنند در بینی کسی که ابتدای جذام بود
از هر دو دو [illegible] سعوط کنند بغایت کال نافع بود و مجرب است و چون آدمی
دندان وی در دست گیرد ایمن باشد از بانگ کردن و پیه وی چون با زیت
کهن بکار دارند بر نقرس و مفاصل بمالند نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود
از جمله پوستها مسخن تر بود و مرطوب مزاج را شاید پوشیدن و محرور مزاجرا

نشاید پوشیدن و کسی را که سرما بروی غلبه کرده باشد شاید که بپوشد و
هرچند که موی بروی زیاده باشد سخونت در وی بیشتر بود و آن لباس
زنان و بلغمی مزاج و پیران باشد و در خواص ابن زهر آورده است
که پوست وی چون طلا کنند بر تازیانه یا چوبی در اندرون خانه اگر بهنند مجموع
کیکان بران جمع شوند **قنا دیر** در والیست و گفته شود و بلغت اهل شام
شمام خوانند و آن دستنبو است و باصفهانی دستنبویه خوانند **قثا**
حرف است و گفته شود **لسان** طولیدون است و قنابر گویند و آن
عنب الثعلب است و گفته شود **ثلج** بپارسی برف گویند و صفت جمد و جلید
در جیم گفته شود **ثلج صینی** سنگ سپید است که در سرمه بکار برند جهت جلاء
چشم و تب و برا نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک و ابن بیطار گوید
زهرها سوسن است و در الف صفت آن گفته شد **ثمرة الموز** جوز الابل
گویند و در الف گفته شد صفت اهل **ثمرة الطرفا** عذبات وجماج نیز
گویند و گفته شود **ثمرة الشوك المصري** جلنار است و گفته شود **ثمرة الدوم**
مقل مکی است و گفته شود **ثمرة العليق** توت علیق است بپارسی در گویند
و بشیرازی توت سگل و در علیق گفته شود **ثمرة الكبر** شفلح خوانند و ثمرة
اللصف و ثمرة الاصف نیز گویند و بشیرازی کورک خوانند و شفلح قثاء الکبر
خوانند و طبیعت آن گرم است در سیم و گویند در چهارم و تر که چون
با نمک و سرکه بپروردند لطیف بود و سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک
کرداند و طبع را نرم دارد و دیگر منفعت بهم گفته شود **ثوم** بپارسی سیر
خوانند و بستانی و بری و کراثی بود ثوم بری اسقوردیون است و گفته
شود و ثوم کراثی مرکب بود بقوت از ثوم و کراث و طبیعت ثوم گرم و

خشک

خشک بود در چهارم و گویند در سیم و در حرارت و یبوست از بصل اقوی بود
محلل نفخ بود و آب وی کرد و شیر را عظیم سود مند بود و خاکستر وی بهق
با عسل طلا کنند نافع بود و بر داء الثعلب با عسل و روغن حب البان
بیامیزند و بدان بمالند موی بر وباند و جرب و قوبا را سود دهد و خوردن دن
وی خام یا بریان کرده یا پخته حلق را صافی کند و سرفه کهن که از سردی بود
سود دارد و خوردن وی را نکشد مجموع و علق از حلق بیرون آورد
چون بکوبند با سرکه بدان غرغره کنند و چون در طبیخ ورق وی یا ساق
وی نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و وی نافع بود جهت گزیدگی
جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب و افعی با شراب
خوردن و ضماد کردن طبع را نرم دارد و بول براند و درد دوده را نافع
بود و قی که با تب بود و نهایت تقوی باه بود و قولنج و عرق النسا را
نافع بود اما مصدع بود و مضعف چشم و چون پخته بود حرارت و حدت
وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن و گوشت فربه بود و صاحب تقویم
گوید مصلح وی بنفشه و حلیله بود و بدل وی ثوم بری و ثوم بستانی بود و
ثوم بری ثوم بری بود و آن اسقوردیون است و گفته شد و بعضی از منافع
وی و دیگر منفعت وی آنست که مرضهای سرد و فالج و لقوه و خدر را نافع بود
و جالینوس گوید فالج و لقوه و جذام و برص و جرب و بهق را زایل کند چون
بدین صفت استعمال کنند بگیرند ثوم بری و خرد بکوبند و با آب رازیانه تر
بسرشند و تخم رازیانه کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته در حمام در خود بمالند
مثل نوره در هر سه روز یک نوبت و رها کنند تا عرق فرود آید و مفضل
گوید جذام را زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل و

باقی منفعت در باب شین در صفت شونیز چون کفته شود ان شاء الله تعالی
حاشا است و کفته شود **فیل** تخیل و تخیز و تخمیه خوانند و پارسی سیدکی خوانند
و آن نوعی از جو شعرات طبیعت وی سرد و خشک در اول و کویند معده را
نافع بود جهت جراحتهای تازه و منع نزله بکند و بیخ و تخم وی منع قی بکند
و ادرار بول بکند تام و اسهال باز دارد و از تخم وی لعوق بسازند سنگ
کرده بریزاند و طبیخ آن ریش مثانه را نافع بود **باب الجیم**
الجیم جاودی کرکم و فوفو و بیقان و خلوق کویند و شعور الصفائیه
و آن زعفرانست و کفته شود **جاورس** سربولت یک نوع دخن کویند
و پارسی ارزن خوانند و بشیرازی الم و یک نوع جاورس هندی خوانند
و آن زرة است بپارسی ذرة خوانند و یک نوع جاورس خوانند پارسی
کاورس کویند و بشیرازی کال خوانند طبیعت آن سردست در اول و خشک
در سیم قابض بود و مخفف بغیر لذع شکم ببندد و بول براند و خونی که از
وی متولد شود دیر هضم شود و غذا اندکی از مجموع حبوب دهد که از
ایشان نان پزند و بچه بیندازد و مصلح وی آنست که با شیر تازه بزنند
یا با آب سبوس و روغن بادام یا روغن کنجد یا روغن کاو و حلوای چرب
از پس آن خورند و بول وی در شکم بستن بیخ بود **جاوزهره** کاوزهره
کویند و آن حجر البقرات و کفته شود **جاوشیر** بپارسی جوانشیر خوانند
و کاوشیر کویند و بشیرازی جاخوشی کویند و آن صمغ درختی است که ساق
کوتاه دارد و برک آن به برک انجیر بود کرد تر و کوچکتر و ورق آن
بود ورق زیتون ماند و قول اول اصح است که برک آن کردست و برک زیتون
درازست و ساق وی مانند خیار زه کشیده بود و کل وی زرد رنگ بود

و تخم وی خوشبوی و تازه بود و صمغ از وی چنان کیرند که ساق وی شق
کنند تا صمغ بیرون آید و بهترین وی آن بود که برنک زعفران بود و تازه
و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید رنک
بود و چون خشک کردد زرد بود و چون با آب کداز نود برنک شیر بود
و دیکر سیاه رنک بود مغشوش بود و غش آن با شق و موم کنند و طبیعت
جاوشیر کرم و خشک در سیم و کویند در دوم و جالینوس کوید کرم است
در سیم و خشک در دوم عرق النسا و درد زانو و مفاصل سرد را طلا کردن
سود دارد و بود غذا آن نیم خورده ببندد درد ساکن کند و صداع و صرع را
نافع بود و در چشم کشیدن جلا بدهد و چشم را روشن کرداند و استسقا و حلبه
کیز و صلابت رحم را نافع بود و چون بعسل اکر بیامیزند زنان بخود برکیرند حیض
براند و بچه بیندازد و حبوب مثانه و بر ذات الجنب ضماد کردن نافع بود و
با موم بر نقرس ضماد کردن سود مند بود و قولنج را نافع بود و کزندکی
جانوران و سرد کهن که از خلط غلیظ بلغمی لزج بود سود دارد و بیخ درخت
وی چون بکداشند و زنان بخود برکیرند بچه بیندازد و ثمره وی چون نا شکفته
بیاشامند حیض براند و اکر با زراوند بیاشامند کزندکی جانور را نافع
بود و اکر با شراب بیاشامند او رحم که بسبب آن بود اختناق سود دارد
و مقدار شربتی از وی ما بین نیم درم تا یک درم بود بعد از آنکه در مطبوخ
خولسا حل کرده باشند و ابن جرار کوید اکر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود و در
شکم بمیرد مثلا از جاوشیر بسازند و زنان بخود برکیرند زود بیرون آید و جهت
صرع و ام الصبیان نافع بود و وی مضر بود به اعصاب و مصلح وی انیسون و
مصلح وی مربا جوز بود و بدل وی سلیخه بود و رازی کوید بدل وی لبن

بود و بوزن آن و این جزاد گوید بدل آن بوزن آن قنه و گویند بیک وزن
و نیم آن قنه است و گویند بدل آن بوزن آن صمغ زیتون بود و شیخ الرئیس
گوید اظن من آنست که اشق نزدیک بوی جاوالهزر گویند سلیق الماء است
و آن نباتیست که در آب روید و به نیلوفر ماند و اندکی از آب بیرون آید
طبیعت وی سرد و قابض بود حکه و جرب و ریشهای پلید و ریشهای کهن
را نافع بود و بدل آن طباطبود جاموس خنجاش هندی است و گفته
شود در فا... ببیاسر است و گفته شد ... باقلا قبطی خوانند
و در مصر بسیار باشد و در آبهای ایستاده روید و ساق وی بسطبری انگشتی
بود و بر درازی یک گز بود و گل وی مانند گل سرخ بود و باقلا آن کوچک
تر از باقلا بود و چون خشک شود سیاه بود و چون تر باشد بخام خورند
و بیخ آن از بیخ نی سطبرتر بود و قابض بود و معده را نیکو بود و آرد وی
چون بخسو بپاشند اسهال کهن باز بندد و ریش روده را نافع بود و
پوست وی قوی تر بود در این فعل ... تخبرج است و گفته شد ...
بپارسی سبز تر گویند و بهترین آن شیرین لذیذ بود که میل بحلاوت داشته
باشد و از شیرینی معتدل از حیوان صحیح البدن گرفته باشد و طبیعت آن
سرد و تر بود در سیم و گویند در دوم غذای فربه کننده بود و طبیعت را نرم
دارد و منع ورم جراحت بکند و دفع مضرت گچ کند و اسنگ خورده باشد
لیکن تشنگی کرده و مثانه پیدا کند و سده و مصلح آن عسل بود یا قند و صاحب
تقویم گوید مصلح آن زیتون است ... سبز خشک است بهترین آن
بود که روغن دار و شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم مصلح او
بد بود و چون با زیت سحق کنند سود مند بود جهت نجع مفاصل کهنه و

کردان

کردان و بیرون آید مانند گچ پزختی و چون بریان کنند شکم به بندد و بسیر
مولد خلط مرادی بود و بدن را لاغر کند و معده را بد بود و دشوار هضم
شود و تشنگی آورد و سنگ گرده پیدا کند و باید که میان دو طعام خورند
و اگر با مغز گردکان خورند نیکوتر بود جلنج جنس است و گفته شود جلنج
جلاهنک و جلهنک و جلهنگ سبز گویند بپارسی جبر اهنگ گویند و آن
تخم رز و خار است و بیخ آن تر بود از دانست و گویند تخم درختی سیاه است و
فعل وی مانند فعل حرمل است و بهترین وی هندی است خلوقی رنگ
ستبرک و نباتیست حزن بود در او فند مقی بود بقوت بلغم و اخلاط غلیظ لزج
را دفع کند و حفظ بود که مفلوج را نافع بود و شربتی از وی نیم درم یا یک
درم و اگر از این زیاده بود کشنده بود و از خوردن وی غثیان عظیم
پیدا شود تا حدی که خناق آورد و عرق سرد و معالجت آن قی و آب گرم
و حقنه قوی کرده وی تخم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بیاشامند و اگر تشنج
پیدا کند حمام و روغن نرم بمالند و در آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی
خربق بود جدوار بپارسی زدوار گویند و مغولی ماه فرفین و بهندی ترنی
و آن بیخی است شبیه بسعد اما بوزن ثقیل تر و صلب تر از وی بود و بهترین
وی آنست که چون بسایند تفشجی باشد و آن هندی است اما آنچه ختائی است
بزرگتر و بهتر یا باشد و اکثر تفشجی باشد و آنچه هندی است اگر بسایی
گراید و در زمین هند کوهی است که آنرا قراجل گویند کوهی عظیم است
و در این طرف کوه اهل هندی باشند و آن طرف میگویند ارختای این
بیخ آنجایی روید و آنرا نرلبی از بهر آن گویند که زهریست که آنرا بهندی
بیش خوانند و این بیخ پادزهر وی است هر دو در یک موضع می رویند و چون

این بیخ جدوار بی دو بید قوت زهر آن بیش باطل می‌شود و اهل آن
موضع آن بیش میخورند و زیان نمیدارد و اگر این بیش جایی دیگری
روید که بجای او بیخ جدوار نباشد نیم دانگ کشنده است و بیش را جوز
بیش میخوانند بدترین مجموع زهرهاست تا جدی که تریاق فاروق یکی
آن مقاومت می‌تواند کردن و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم درم بیش
بخورد در حال لبهای وی آماسیدن گرفت و چشمهاش از جای برخاست و
بیخود شد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر بوی
دادند بعد از یک ساعت قی کردن آغاز کرد بانواع رنگها چون کسی حاضران
از بوی آن مصروع می‌شدند باز بخود شد دیگر باره نیم مثقال جدوار
صلایه کردند با شراب انگوری بوی دادند باز قی کردن آغاز کرد
بعد از آن خواب بروی غلبه کرد چون در خواب رفت عرق بسیار کرد
چون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت باذن الله
تعالی و خواص این دوا بسیار است اولا با زهر بیش است که ذکر
کرده شد و دیگر در اعمال بجستان که از زمین گرمسیر است مار قاتل بسیار
می‌باشد شخصی را مار بگزید مقدار نیم مثقال با شراب بسایید ند و بخورد
وی دادند از زهر آن مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقرب
و رتیله گزیده را مقدار دو دانگ با شراب بدهند نافع بود و در
مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزله بگویند هو تریاق السموم بأسرها
حتی البیش والافاعی و از منافع دیگر وی آنست که مجموع دردها را نافع است
چون درد قولنج و درد گرده و عسر البول را با شیره تخم خیار بن بدهند سود
دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا

طلا کنند

و در انتها در ابتدا طلا کنند ماده باز گرداند و در انتها تحلیل کند
... نضج باشد نضج بدهند خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل
... ران بسرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل کند و اگر کسی را خیارک
پیدا آید همین دارو طلا کند تحلیل کند و اگر انگشت خیارک ببرد و بشکافد
و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض وبا هر کس که طاعون بر آرد
این دارو با سرکه بسایند و بران موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی
و مجرب است و دیگر دوا قوت دهد و در ابتدای زحمت خنازیر طلا کنند
مفید باشد و بردن لبهای پلید و لبهای کهن مدتی بکوبند و بر آن لبها
باشد گوشت مرده را بخورد و جراحت بصلاح آورد و مجرب است و دیگر
کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز مقدار
نیم درم بجلاب یا شراب بدهند دل را بغایت تقویت کند و در تفریح
نظیر ندارد و در ایام وبا خاصه تریاق فاروق که ذکر کرده که تناول
کنند منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر وبا بکند این داروی
مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیاده‌تر از آن جهت اگر تریاقیت
در وی هست و چندان گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان
مولانا الیاس بن شیرازی بود علیه الرحمه مردی فاضل بود و در اکثر علوم
ماهر و کلیات شیخ الرئیس را در شرح نوشته فرمود که هر خاصیت که در
تریاق فاروق هست درین داروی مفرده هست و نیز فرمود که مرا در
معده بلغمی بود هر معالجت که کردم مفید نیفتاد چند عدد از بیخ جدوار
هر روز کار صلایه می‌کردم و بجلاب گرم میخوردم از آن زحمت زایل شد
و شخصی را سده جگر بود و با ستسقا خواست انجامید چند روزی این

داروی با سکنجبین بخورد و سده گشاده شد و درد کف وی که زرد بود دیرینه
اصلی خود آمد دیگر شخصی قرحه مثانه داشت و چهار روز بول وی گرفته
بود این دارو بسایید و بر مثانه وی طلا کرد و قدری در احلیل وی
بچکانیدند همان ساعت بول وی بگشاد و وریم بیرون آمدن گرفت و شفا
یافت باذن الله تعالی دیگر زحمت بواسیر را اگر این دارو بدان موضع
طلا کنند درد ساکن گرداند و ورم را تحلیل دهد دیگر دستوری زادن را
نظیر ندارد و بسایند قدری و بجلاب گرم بخورد وی دهند و قدری به پشم
تازه بخود برگیرد در حال وضع حمل شود دیگر صرع صبیان را بیشتر ما در
نیم دانگ تا دانگی بخورد وی دهند نافع بود و بارها آزموده است و مجرب
دیگر حقنا و تب ربع را هر روز مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند
هفت روز پیاپی نافع بود انشاء الله اما بتقدیر بدن باید کردن دیگر درد
دندان را مفید بود عدسی از این دارو در بن دندان کرده کند نفع دهد
برود دیگر ان طلا کنند فی الحال درد ساکن کند و درد چشم که بلغمی باشد از میان
چشم بچکانند درد بنشاند و اگر صفراوی بود بر پشت چشم طلا کنند درد
بنشاند و آماس بنشاند و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را
درد ساکن تر باشد و صفراوی را درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد
و در تقویت باه اثری عظیم دارد و مقدار نیم درم با نیم مثقال با شراب
انگوری بیاشامند نعوظی تام آورد و حکمای هندی گویند که مردم لاغر را
فربه کند و میگویند که اگر بر بهق سفید و برص طلا کنند سودمند بود و حکمای
هند میگویند که درین دارو صد و بیست خاصیت و منفعت است و کسی را که
خناق گرفته باشد بر حلق طلا کردن بغایت نافع بود حالیا آنجا بجز به

معلوم شده بود بحث کرده شد صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و خشک
در سیم و هم صاحب تقویم گوید که قرحه امعا آورد و مصلح آن شیر حلیب بود
که آهن تافته در آن انداخته باشند و صاحب منهاج گوید که بدل وی
ترياق سه وزن آن زرنباد بود [illegible] چهار است و گفته شود جرجیر
بری بود و بوستانی بود و بری را دهقان گویند و بوستانی را کف عالیه
پیازی کل گویند و بشیرازی کهرک و بهترین آن بوستانی بود که تری
آن کمتر بود و طبیعت آن گرم است در سیم و گویند در دوم و خشک در
اول و تخم وی تر بود در اول و بوعلی گوید گرم و خشک است در دوم آب وی
اثر نشا برده جرجیر بر بلبن بود و منی و منعظ و مهیج باه بود اما مصدع
بود و سدر و تاریکی چشم آورد و مصلح وی کاهو و کاسنی و بقلة الحمقا و
سرکه بود و وی منی زیاده کند و نعوظ تام آورد و چون با شراب
بیاشامند تریاق گزندگی ابن عرس بود و طبیخ برابند و در خواص آورده اند
و چون جرجیر بکوبند و آب آن در بیخ انار ترش بریزند شیرین گردد و
جرجیر بری را خردل بری خوانند و ادرار بول بغایت کند و تیزتر از بستانی
بود و تخم وی بعوض خردل مستعمل کنند جرجرانا قرة العین و میر نیز
خوانند و گفته شود جرجاق و جرجابیق که بدانیست و گرد مانند نیز گویند
و گفته شود در کاف جرجیر باقلا است و گفته شد جرجر المصری
ترمس است و گفته شد جراد بپارسی ملخ خوانند بهترین وی فربه بود و
طبیعت وی گرم و خشک در دوم چون بخور کنند عسر البول را نافع بود
خاصه زنان را و گویند دوازده عدد از وی بر چینند از دو اطراف پاهای وی
با قدری مورد مستسقی بیاشامد شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و

بخور کردن جوان برابر سیر را نافع بود و بریان کرده جهت گزندگی عقرب
چون بخورند نافع بود و دود نمودن وی و خایهٔ وی چون بر کلف طلا کنند
زائل کند و گویند پیه دراز پای چون بر صاحب تب ربع آویزند نافع
بود و خوردن طبیخ جوب و خاک آورده و مصلح وی [illegible] بود و پاره‌ای
جراد البحر از بیان است و گفته شد جرذان فارسیت بپارسی موش گویند
چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند ساکن گرداند و گویند بریان
کرده بر ثالیل و خنازیر چون بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر بشکافته
بر موضعی که خار یا چوب در وی باشد طلا کنند بیرون آورد و بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود جرانیا فراسیات و گفته شود جرجیر بپارسی [illegible]
بهترین وی تر و تازه بود و گویند سرخ نیز بود و تر و غلیظتر بود
غذای وی کمتر از غذای شلغم بود و طبیعت وی گرم است در آخر درجهٔ
دوم و تر است در اول باه را تحریک کند و مسهل و ملطف بود و بول
براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد باشد و باید که بغایت پخته
باشد و مصلح وی کباده و سرکه و خردل بود بصری گوید جزر مقوی معده
بود که در رطوبت و لزوجت غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم
طعام بدهد و چون با گوشت بود نیکو بود خاصه که قلع بلغم کند و سده
جگر بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع برانگیزاند و چون بعسل
مربا کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت زیاده تر و
قوت باه زیاده کند و منی بیفزاید و چون نیم کوفته کنند معده و جگر
و سپرز را نافع بود جزر البحر اشقاقل است و گفته شد جزر بری هم
جزر بری است جزماذج ثمرة الطرفاست بپارسی گزمازو گویند

جزماذج

طبیعت

طبیعت وی گرم است در اول درجهٔ اول و خشک در آخر آن و گویند سرد است
در اول قطع رعاف بکند چون بپزند با آب و سرکه و بر سر ضماد کنند نافع
بود و ریش کشش را سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بپاشند
نفث دم را نافع بود و اسهال کهن را و زنانی که رطوبات از رحم ایشان
روانه بود و یرقان را نافع بود و بر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود
و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی [illegible] بود و گویند بدل وی نیم وزن
وی بلوط است و نیم وزن آن [illegible] سرخ [illegible] [illegible]
و گفته شد جداد خشک است و گفته شد جعدة حسین است بپارسی [illegible]
خوانند و طبیعت آن سرد و خشک است چون بسرکه بپزند و بر [illegible]
[illegible] داشته باشد طلا کنند نافع باشد جند تولیون و گفته شود و
[illegible] گویند و آن صغیر و کبیر باشد کبیر وی بپارسی عنب بید خوانند و
صغیر وی بیشتر [illegible] خوانند بهترین صغیر بود شامی بری تازه
و طبیعت وی گرم و خشک گرم است در سیم و طبیعت عنب بید گرم بود
در دوم و خشک بود در دوم منفخ و ملطف بود و چون تر بود جراحتهای
تازه را نافع بود و خشک آن ریشهای بد را نافع بود و با سرکه بر سپرز
ضماد کردن سود دهد و بول و حیض براند و یرقان سیاه را نافع
بود و کرم در او و حب القرع را بیرون آورد و گزندگی عقرب جانوران را
نافع بود و چون در خانه دود کنند [illegible] از هر در خانه که بود گان بگریزند
و نسیان را نافع بود و یک درم از آن و عصارهٔ وی با عسل در چشم کشند تاریکی
چشم ببرد و چشم را روشن کند و اگر در شیاف مرارات کنند و [illegible] را از [illegible]

وآب بیاز تر بسایند و در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و وی
مضر بود بمعده و مصدع بود و محقق گوید مصلح وی حامض است و صاحب تقویم
گوید بنفشه و بدل وی در اخراج دود و ادرار بول و حیض پوست چوب
انار ترش چهار دانگ وزن آن پوست سلیخه و گویند بدل آن فودنج
جبلی است جفت کوزه گویند و گفته شود جفت البلوط پوست بیرون
بلوط است و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و قابض بود خون رعاف
بازدارد و خاصه از زنان و ریش روده و سحج را ببندد و بیشتر مطبوخ
مستعمل کنند و بر ریش ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن آن
و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ نعمان یاد میان ل
و گویند بدل آن جلنار است حلبوب [illegible] وداود است و گفته شود حلبلاب
لبلاب است و نوع بزرگ گویند و عشقه و حبل المساکین و در لام گفته شود جلنار
یاد سیکلان و خوانند و بیشتر از کل صد برگ و آن گل انار ترا است که
بغیر از آن هیچ ثمر دیگر نیندهد و بهترین فارسی بود و گویند مصری طبیعت
وی سرد و خشک بود در دوم و خون شکم ببندد و ریش روده و ریش
کهن و شق را نافع بود و دندانرا محکم کند و زنانی که خون زیاده دارند
ایشان را روانه بود و ببندد و اگر با سرکه مطبوخ کنند با زکرد اند و چون
با سرکه بزنند و بدان مضمضه کنند جوشش دهن را نافع بود و عصاره
وی در طبیعت مانند عصاره لحیة التیس است و مقدار مستعمل از وی یک
درم و نیم بود یا دو درم اما مولد سده بود و مضر بود به سپرز و مصلح وی
کثیرا است و بدل آن اقاقیا در مان بود یا حب بلوط و تا دو دانق گوید

بدل وی

بدل وی پوست انار است بوزن و گویند طراثیث بوزن آن جرجان
و دو صیدنیات د گفته شد جلمشت جلمیخ است و گفته شد جلجلان صاحب
مفردات گوید کنجد است و صاحب منهاج یک قول دارد که کنجد است و
این هر دو خلاف است تحقیق کنجد بری باشد است بتازی کشنیز خشک
خوانند و گفته شود جلاب حلو خوانند و گفته شود جلید یخ است بتازی
برف گویند سرد است بطبع و خشک بعرض و مزاج اصلی وی تراست
و خشکی وی عارضی است و آب وی اندر دهند اگر از گرمی بود
نافع بود و هضم را قوت دهد اما اعصاب و معده را زیان دارد و
پیران را بد بود و سرفه آورد خصوص کسی که خلط سرد در معده دارد و
تشنگی آورد و خوردن برف و آب وی علق را که در حلق چسپیده
باشد نافع بود و آنچه که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنکه مرجع لطیف
وی است در بستن تحلیل رطوبات و ضعف جگر گفته شود جلوز صاحب
منهاج گوید فندق است و صاحب جامع گوید فندق است مطلق و مهر
سهو کرده اند و در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم گوید
جلغوزه هندی است و مؤلف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البری است
و روغن وی را زیت المرجان خوانند و اهل مغرب الافعی ارجان
و ارغان خوانند و آن بادام کوهی است بیش از آن آنرا جوز خوانند
و قائم مقام جلغوزه است در منفعت و طبیعت وی گرم است در
درجه اول و گویند در دوم و خشک است در اول و در وی اندکی رطوبت
هست باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع بود
و گزندگی عقرب و رتیلا را سود دهد اما دشوار هضم شود و دیر

از معده بگرداند و مضر بود بسپرز و مصلح وی سکر بود و بدل وی حلغوزه
حلغوزه حب الصنوبر الکبار است و در جا گفته شود جلجلان مصری ... است
و گفته شد جلجلان حبشی خشخاش سیاه است و گفته شود جلیجم نوعی
بری است و گفته شود جلّانا قند است و گفته شود جمّار شحم النخل
خوانند و قلب النخل نیز خوانند و آن آب نخل است بپارسی مغز سر خرما
گویند و پیه خرما و دل خرما گویند و بهترین آن تر و شیرین بود و طبیعت
آن سرد و خشک در اول و گویند در دوم و قابض بود و سودمند بود
جهت خشونت حلق و اسهال و خون بستن و گزندگی زنبور ضماد کردن بغایت
مفید بود و وی قوت احشا بدهد و قرحه معده را نافع بود و مضر بود
بسینه و حلق و زیر از معده بگردد و مصلح وی خرما بود یا عسل و گویند
بدل وی خاص بود جاذر جاذ الطرت و گفته شد جاوان جیل دارو است
و سعتر و گیاه و نیز گویند و آن مرخش است و گفته شود جمید بپارسی
یخ گویند و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آنکه آبی که
از آن بسته شود اگر آب نیک بود آن یخ نیک بود و اگر بد بود آن
یخ بد بود و منفعت وی در حرف نزدیک گفته شود بلکه یکی از یخ لطیف تر بود
جمسفرم جاهو سلیمان خوانند و آن ریحان سلیمان علیه السلام است
و بعد الکفه شود جوز حبشی نخ حبشی است و گفته شد جفت سنگی است
تنقشبیحی بسرخی مایل بود و معدن آن ... مدینه رسول علیه السلام است
اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نکند اگر چه ظرف بزرگ بود
و اگر کسی که با خود دارد از نقرس ایمن بود و اگر در شب جامه خواب نهند
از احتلام بد ایمن باشند باذن الله تعالی جبیر نوعی از الجزرات است بیونانی

صتوقوری گویند و اغاسوفاقیس نیز گویند و معنی آن تیز احمق است
و ورق آن بورق توت ماند و بغایت بدطعم بود و درخت وی
بسیار تیز بود و در وی قوتی جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع
بود جهت دردهایی که از سودا و تحلیل یابد و جاذب بود و طبیخ وی ترفدام را
نافع بود با آرد جو و دامیل را نضج دهد و با انبق ... ضماد کردن
نافع بود و گزندگی جانوران خوردن و ضماد کردن سود دهد و معده
را بد بود و شکم را براند و غذا اندک دهد و دلیل آن بود که بعد از آن
سکنجبین با کل انگبین خورند جمجم بیخی است که بشقاقل مصری ماند و رنگ
و گویند از زمین در خیزد و گویند آنرا السودان از زمین بر کشند
و در میان اهل چین عزیز باشد و گویند که از ترکستان خیزد و خوب
بود بخ خطایی نافع بود برد بود و ضیق النفس و خناق را سودمند بود
و معده را گشتی از وی تخم بود حنظلا دو نوع بود یک نوع از وی
و یک نوع جزمغانی و آن بیخ سرخ رنگ باندازه انگشت سبز زرد
و گویند وی را ایام بادشاهی خوانند که وی را شاه حنظلی نام بود و گویند
حنظلی الملک و بهترین وی رومی بود که بغایت سرخ و خوشبوی بود
و طبیعت وی گرم است در سیم و خشک در دوم سده جگر و سپرز بگشاید
و حیض و بول براند و چون نیم مثقال با شراب بیاشامند گزندگی عقرب
را زیان بود و همه گزندگان و چون با عسل بسرشند و آب نیم گرم در
موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود و اگر فرزجه از وی زن بخود برگیرد بچه
بیندازد و تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه و زهرهای کشنده بود و درد
جگر و درد معده و ذات الجنب را نافع بود و درد داء و باحشم عوض افیون

مستعمل بود و بهق زایل کند و ابهق گویند مغز است بسیره و مصطکی اوقولو
قندریون بود و ورازی گوید بدل وی یک وزن وی و نیم آن ابسارون
و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و گویند بدل آن زراوند مدحرج است
و این زهر در خواص آورده است که هر زنی را اگر خون حیض زیاده
رود و باز نبند و بستاند خطیبان رومی و بکوبد و با حمال شد و بربست
بند و خون باز ایستد و این مجرب و امتحان کرده بکرات و آزموده
جند بیدستر قنطوریون گویند و خزمیان هم خوانند و بیادی قندریون فرنی
گویند و خایه سگ آبی هم گویند و آن خصیه حیوانی بحری است که هم در آب
زید گاهی بیرون آید و گردد و هم بی آب و آن حیوان را قندر خوانند و بهترین
آن بود که هر دو هم چسبیده باشد و پوست آن غایت بود و آنچه بهتر
بود و هر دو هم چسبیده نبود مغشوش بود و غش آن بجاوشیر کنند و هم
و اوقی جند بیدستر و چون پیر شود در مثانه گوسفند کنند و خشک کنند و طبیعت
جند بیدستر گرم و خشک است در سوم و گویند در دوم و وی لطیف تر از تمام
مسخنات بود و نافع بود جهت عصب سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان
و صداع که از سردی بود بخود برگیرد و دماغ نافع بود و حیض براند و بچه
مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و چون بکوبند و بر زنند و غایت سحق
کنند و در چشم کشند جلا چشم بدهد و چون با سرکه بپاشند مقدار نیم دانگ در
معطس و نوافح را نافع بود و چون بر پشم باده زن بخود برگیرد بادهای سرد
که در رحم بود سود دهد و بر کزیدگی عقرب طلا کردن نافع بود و با سرکه آشامیدن
دفع سموم و ادویه کشنده بکند و سده که در اعصاب باطن باشد بگشاید و
کری که سبب آن از سردی بود سود دهد و مقدار عدسی با روغن بادام ...

بگدازند و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود و چون در روغن حل کنند جهت
جنون و استرخاء اعضا و فالج و نقرس سرد و التهابات سود مند بود و اگر بپاشد
تریاق تمام زهرهای سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق
و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع
بود و خفقان که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب بچکانند عسر
البول که از خلط بلغمی بود سود دهد و کندی در کتاب سمیات آورده است
که جند بیدستر که بوی آن بسیار بود یک درم کشنده بود و بعد از یک روز
و این جز از تحقیق گوید و صاحب منهاج گوید جزو وی کشنده بود و بعد از
یک روز و مداواة آن قی کنند بشبت و فوتنج و سپستان و عسل بعد از آن
حامض اترج بدهند که پادزهر وی است یا دهنهای خوا که ترش با سرکه یا
خورد و بدل آن بوزن آن وج و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن مشک است
جحد حصی الراعی است و گفته شود جسموس قنطوریون است و گفته شود
جنجل در دمشق بسیار باشد و طبیعت آن گرم و تر است در اول طبیعت
را نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود و خونی اندک نیک از وی متولد
شود و بدل آن طیلوت حب الرمان گل انار بستانی است بسیار از وی
گلنک نار خوانند و منفعت وی نزدیک بگلنار حاج البحر خرشف است
و گفته شود حاج مطلق را سر است و هم گفته شود حاج البر باقلات و
گفته شد جند حصر است و گفته شود جوز جنسف خوانند و بیادی کردکان
خوانند و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در اول در درجه دوم و گویند
گرم و تر است در دوم و مسیح گوید گرم است در دوم و خشک در اول و بهترین
وی آن بود که پوست وی تنک بود و ورق وی و پوست وی قابض بود و پوست

اندرونی که بر مغز چسپیده است رقیق در وی قبضی بود و سنگ بریزد و پوست
سوخته وی مجفف بود بغیر لذع و مغز جوز چون بخایند و بر ورم سوداوی
که ریش شده باشد ضماد کنند نافع باشد و صمغ وی بر ریشهای گرم نافع بود و چو
بریان باشند مغز وی مغص را ساکن گرداند و سنگ بریزد و چون با دیگ
بخورند سنگ براند و اگر بسیار خورند کرم را از حب القرع بیرون آورد
و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از زهر و به عناکب بازهر آن بود و اگر
بعد از آن بخورند همین عمل و چون با عسل و نمک بیامیزند و بر گزندگی
سگ دیوانه و گزندگی آدمی نهند نافع بود و چون با پوست بشراب و زیت
بسوزانند و بر سر کودکان بمالند موی سیاه کند و برویاند و بداء الثعلب
نیز بغایت سودمند بود و پوست اندرونی وی چون بسوزانند و تحیل کنند و
با شراب بسرشند و زنان بخورند بر گیرد منع خون حیض بکند و پوست درخت وی
و ورق وی چون دو مثقال از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و ربع
گویند چون گردکان تر چون سبز بود بکوبند و چند پاره خبث الحدید در آن
اندازند و یک هفته رها کنند و هر روز چند نوبت بجنبانند بعد از آن
خضاب کنند موی سفید را سیاه گرداند و صبغی عجب بود و چون جوز
و قوباء جرب بمالند منفعتی تمام دهد و چون به آب بجوشانند و به آب
آن مضمضه کنند لثه را محکم گرداند و استرخاء آن زایل کند و خوردن گردکان
گرم مزاج را مضر بود و مغثی و مصدع بود و زبان گران کند و دهن و حلق را
زیان دارد و مصلح وی سکنجبین بود و خشخاش و بادام و گردکان کهن را با بیه
خوردن که بد بود غثیان و غشی و کرب آورد و زهر بود و کسی که فصل خورده
باشد و مداواة آن همچنان کنند که کسی فصل خورده باشد به ورق فوا کرش

مانند خورده و پیاس و سیب کنند و بدل آن بوزن آن حبة الخضرا بود و گویند
جوز هندی **جوز هندی** نارجیل است و گفته شود **جوز جندم** گویند گندم خوانند
و جوز الحام گویند و بشیرازی گل گندم گویند و دراذی گویند گرم و تر است
منی بیفزاید و فربهی آورد و باه برانگیزد و قطع نزف دم بکند و قوباء زایل کند
و منع آرزوی گل خوردن بکند و فولس گویند در وی قوت مبرد مطلق بود و
دندان را مجفف بود **جوز بوا** جوز الطیب خوانند بهترین وی سرخ فربه بود
و طبیعت آن گرم و خشک در دوم نمش را نافع بود و بوی دهان خوش کند و
قوت جگر و معده بدهد خاصه فم معده و سپل را سودمند بود و قوه باصره
بدهد و سنگ را بریزد و عسر البول را نافع بود و منع قی بکند و ورم سپرز که سخت شده را
نافع بود و استسقاء لحمی را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی نا دو درم
بود و بدل وی یک وزن وی نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی
کباسه بود و اسحاق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید
طبیعت ببندد و ممسک بود و مصلح آن جلاب گرم بود **جوز ماثم** ثمره
الصنوبرات و گفته شد **جوز القی** مانند خربق سفید بود در قوت و طبیعت
وی گرم و خشک بود مقی بلغم و رطوبت بود و مقدار دو درم و در
فالج و لقوه و مانند آن نافع بود و بدل آن نبرده و خردل بود **جوز ماثل**
و جوز ماثم نیز گویند و جوز ماثا و جوز ماثل و جوز مقاتل و جوز زرب هم
خوانند بهندی تتوره گویند و دابوره نیز هم و بشیرازی گوزکیا خوانند
و آن دو نوع است یک نوع بشکل جوز القی بود و یک نوع خار ناک بود
مانند چوب سوکان خشن و لون پوست وی سیاه بود و زرد رنگ
نیز بود و اندرون جوز وی پر تخم بود و پوست وی رقیق بود و گرم
بی

مانند سر بادنجان لفاح بود وطبیعت وی سرد است در چهارم وتر بود و نافع
بود جهت حرارة مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند دماغ را ببرد
وسکر آورد ودو دانگ از وی صاحب منهاج گوید مضر بود بدل وی یک درم از
وی کشنده بود در روز ومیعی وصفتی ومسموم ومسبت ومخدر بود ودوا
وی قی کند به آبی که نطرون در وی جوشیده باشد یا روغن بعد از آن
شیر تازه بدهند یا سرکه که سعتر وانجدان وفودنج کوهی در وی جوشیده
باشد وگویند یک مثقال از تازه وی کشنده بود ونیم دانگ از شراب
بکسی دهند مستی زیاده آورد جوز القی جوز القی است وگفته شد جوز المرج
حب کاکنج کوهی است وگفته شد جوز السرو بهترین وی تازه بود وسبز از
کوز کلاغ خوانند طبیعت وی سرد وخشک بود وقابض واسحق گوید
وخشک بود گرم است در اول وخشک در دوم برفق ضماد کردن نافع
بود با ابریشم واسرب قطع خون کند وفتقها را سود دهد وچون بکوبند
با انجیر وضماد سازند ودر بینی نهند گوشت زیاده بخورد وبا شراب سود
مند بود جهت عسر النفس وسرفه کهنه وبلغم ونسیان ومقدار مستعمل از وی نیم
درم بود واگر بجوشانند ودر آب آن نشینند زنی که رحم وی بیرون
آید یا مقعدش بیرون آید نافع بود وصاحب تقویم گوید مضر بود بدل
واعصاب ومصلح وی عسل وروغن بادام بود ومقدار مستعمل از وی نیم
مثقال بود وجالینوس گوید بوی دهان خوش کند وسده بگشاید وقوت
معده بدهد وصداع سرد را نافع بود وچون با عسل وگلاب بر سر طلا کند
ودیسقوریدوس گوید مقوی جگر ومعده وسپرز واحشا بود ودر شقیقه را
نافع بود ودهن را تر کند وفوتی گوید طبیعت ببندد واز خون وصفرا

وقوة بدن زیادت کند ونشو رطوبات از عروق بکند واسحق گوید
سنفاد آورد ومصلح وی عسل بود وبدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن
آن پوست انار ونیم وزن آن گوز سرخ وگویند بدل آن نیم وزن آن
گزمازک ونیم وزن آن پوست انار بود جلیدا رفقا خوانند وآن سرخرا
گفته شد

باب الحاء

حاشا اسون گویند ونیز
پر گویند وصعتر الحمار گویند ودمشق گویند بود نیز گویی است وگویند دوقی
خودل ابابانیات وگویند برگ سیفدان دشتی است وآنچه محقق است
نوعی از پودنه کوهی است که برگی کوچک بسیار دارد وماننده خوز اما که برگی
باریک بود وشاخ باریک دارد ومانند درخت برکها دارد وشکل برگ جعده گیر
وسبز در کوه بود ودر دامن کوه بحلیل ومقطع ومسخن بود وحیض وبول براند
وجهت جنفاز وسده بگشاید وبه عرق النسا با شراب وسویق ضماد کردن
نافع بود وسینه وشش را پاک کرداند ومنع نفث دم بکند واگر با عسل
وتنک بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود واگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند بحلیل
کند وبحلیل خون بسته بود نایل بحلیل وهد وفیش واگر در طعام کنند
ضعف چشم را نافع بود وقوة باصره را نگاه دارد ومعده وجگر را پاک
کند وچون سحق کنند وبه آب وعسل بسرشند ومقدار دو مثقال بیاشامند
قولنج را بگشاید وقوة کرده بدهد ومجامعت رانیکو بود ودرد دهن وحلق
را سود دهد بود ومقدار مستعمل از وی دو درم بود وجالینوس گوید فالج
والقوه ونسیان را نافع بود وافند وماخس گوید چون بکوبند وسحق کنند وبعسل
بسرشند وبر سرطان طلا کنند نافع بود وهمچنین اگر بر مجذوم در حمام طلا کنند
سود دهد بود واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی نعناع است وبدل آن

یک وزن و نیم صعتر کوهی و گویند یک وزن و نیم افیثمون و شراب ریباس
آورد و طعام هضم کند و مسهل کرم و بلغم بود حافر المهر سورنجانست و گفته شود
حاج خاریست که ترنجبین از وی حاصل شود و نبات کشوث بر وی پیچیده می
شود و بیشتر از خار آن دو خوانند عصاره وی چون در چشم کشند سپیدی را ببرد و
تاریکی زایل کند و گل وی جهت بواسیر غایت سودمند بود حاکورا شجار است
و ابو سلمی گویند و گفته شد حافظ النحل و حافظ الاطفال هر دو اسم فرفیونست
و گفته شود و از بهر آن نیز گویند حامل الشو خاشرا است و گفته شود حافر
حمار الوحشی سم خر گور است چون بسوزانند و با شاهمند صرع را نافع بود
و چون با زیت بیامیزند و بر جای ریزش طلا کنند تحلیل کند و داء الثعلب را نافع
بود حافر البرذون سم اسبست چون بسوزانند صرع را سودمند بود و چون
با زیت بیامیزند و بر جای ریزش طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خر است چون
او سم راست حز یکی سازند و مصروع با خود نگاه دارد صرع از وی زایل
شود و قولنج بعد و سی کوره کهای جو چون بسوزند و با شاهمند خیلی روز
متواتر هر روز بوزن طحال را مصروع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند
و بر جای ریزش طلا کنند نافع و بر شقاق که از سرما بود حنا و کنند زایل کند حب
النیل قرطم هندیست طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم و
گویند سرد است و گویند سرد است و نافع بود جهت برص و بهق سپید و مسهل
خلطهای غلیظ بود و سودا و بلغم و کرمها و حب القرع و شربتی از وی یک درم
تا نیم درم بود با ادویهای دیگر و عرق النسا و نقرس را نفع کند و آنچه از درد
اخلاط در مفاصل جمع شده باشد مجموع براند و اعضا را بشوید و معده را
نرم بدو و سده جگر بگشاید و ورم سپرز و مسهل مرارده سودا بود و وی

کرب و غثیان آورد و اولی آن بود که با روغن بادام چرب کنند و هلیله را با
وی خلط کنند و بدل وی در اسهال در دفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل و دانگی
وزن آن حجر ارمنی بود حب الساس لبلابست و گفته شود حب البطم بادروج
و گفته شود حب القا او فلفل گویند و آن حبی فوفلست و گفته شود حب الکا حب
السمنه است و گفته شود حب اللهو حب الزلم است و گفته شود حب العروس
حب الکاکنج است و گفته شود حب الوذ لسان العصافیر است و گفته شود حب
السمنه حبی است سیاه رنگ از نخود کوچکتر و اهل خراسان آنرا اهل خراسان حب
خوانند و پوست وی بغایت سیاه رنگ بود و مغز وی بغایت سپید و طبیعت
وی گرم و تر بود در اول و گویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد و
منی زیاده کند و باه برانگیزد و مقدار دو درم اگر بکوبند و در آب بجوشانند و
صافی کنند و قدری آرد و قند و روغن بادام شیرین یا کنجد بپزند و بیاشامند
بدن لاغر فربه کند چون سبب لاغری از گرمی و خشکی بود و وی دیر از معده
بگذرد و مضر بود بگشن و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن آن مغز پسته
و نیم وزن آن کنجد و گویند بدل آن حب محلب است حب الزلم گویند بزر
الفرسنف است و او بزر از حب الفرسنف مشهورتر است حب الزلم بپارسی
تخم گلک گویند و آنچه محقق است آن حبی است بلون فلفل و مثلث شکل بود
و بحجم آن پوست آن را خایند و منفعت آن در شهرزور بود و فلفل السودان
خوانند و ابن ماسه گوید گرم است در سیم و تر است در اول و عیسی گوید گرم است
در دوم و تر است در اول و صاحب منهاج گوید گرم و خشک است در دوم و رطوبتی
فضلی منی زیاده کند غایت و تحریک شهوت جماع بکند و بدن را فربه
کند و وی مولد صداع بود و مصلح وی سکنجبین بود و بدل وی شقاقل حب الریح

بیاری تخم بید انجیر خوانند و بیشتر از این گفته شود در باب خا در صفت خروع
گفته شود حب البلسان تخم بلسان مصری بود و آن بهتر از مصر از هیچ
جای دیگر نیاورده و صاحب منهاج سهو کرده است که آن حبه فاریقون است
و صفت حب فاریقون گفته شود در باب فا و طبیعت حب بلسان گرم و خشک
بود در دوم نافع بود جهت بلغم و سودا و ورم گرم که در شش بود و سرفه و ضیق
النفس را و صرع و سدده و عسر البول و گزندگی جانوران را نافع بود چون بیاشامند
و دابخور نشانند و زنان در آب آن نشینند رحم را پاک بود و جالینوس گوید درد
سر بکشد و بول را سود دهد و در معده و رودها منفعت کند که بر رود و معده را
نافع بود و موی بر دار الثعلب و داء الحیه بر ویاند و بیخ موی را قوت دهد و
دیسقوریدوس گوید قوت معده دهد و اشتهای طعام باز دید کند و هر بلغمی که
در معده بود زایل کند و درد پهلو بود و ضیق النفس را نافع بود و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و گویند مضر بود به قیفال و مصلح وی کثیرا بود و بدل
آن عود بلسان بود به وزن آن و گویند یک وزن و نیم و گویند بدل آن نیم
وزن آن پوست آمله بود و دو یک آن بیسار حب ... و حبین بیز گویند
و آن دو قلی است و گفته شود حب حلوه انیسون است و گفته شد حب الاثل
گز مازک خوانند و گزمازق گویند و آن جز ماج است و گفته شد حب الکاکنج
جوز المرج خوانند و آن بزر الکاکنج بود و دو نوع باشد یک نوع را
بیشتر از وی ... در برده خوانند و یک نوع دیگر بکوه زر گوید و بعضی از وی
بزرگ سرخ گوی بود و گویند بستانی طبیعت آن سرد است با اعتدال و خشک
و عیسی گوید سرد و خشک است در آخر درجه اول یا دوم یا سوم مفتی را نافع
بود و آماس که عارض شود در سر چون ... از وی یا ... سوبرز سحق کنند و

با روغن بنفشه بیامیزند و دو بار بدان سعوط کنند یا سر بار زایل کند
و خوزی گوید چون یک جزو از وی خشک کرده سحق کنند با جزوی از بیخ
ارتی و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و درد وی مضر بود بگرده و چون
بسیار مستعمل کنند سبب شده ادرار و حیض در سر پیدا کنند و مصلح وی گل ارمنی
بود و جالینوس گوید بدل وی حب الشعب بود حب السعد سعوبیز است و
گفته شود حب السفرجل به پارسی به دار خوانند بهترین آن بود که از به ترش
گیرند و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و ملینی بود و ابتغیض نافع بود جهت خشونت
حلق و قصبه شش و لعاب وی ترطیب کند و پوست زایل کند و حرارت ساکن
گرداند و مقدار ده درم از مغز وی چون بکوبند با نبات و حب سازند با
لعاب وی و نبات و روغن بادام بخورند سرفه گرم را سود مند بود و امحق
گویند مضر بود به گرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی بزر قطونا است حب الزقا
بزر الماش است و گفته شد حب العقد بزر طلخشکست است و گفته شد
حب الغار حب تیج خوانند بپارسی بفرد اند گویند بهترین وی بزرگ مغزدار
بود و طبیعت گرم و تر است در دوم و گویند سرد است نافع جهت ربو و سرفه
را نیکو بود و سرفه را نافع بود و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل از وی یک
درم باشد و گویند مضر است به گرده و مصلح آن خیره بنفشه بود و بدل آن
تخم کنگر بود حب الرأس تم العرعر است و گفته شد حب الفقد حبیت البغداد
فلفلی و بهترین آن میان زردی و سرخی بود و نهایت اطلی و خوشبوی بود و دو
شکل بود و مغز وی نهایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات
بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم استعمال معده سرد را نافع
مفید بود و قوت تام بر معده هضم را یاری دهد و نشف رطوبات بکند و معوی

احشای سرد بود و با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند حب
القلقل بزروان بری است بپارسی ناردانهٔ دشتی خوانند و مغاث نیز
وی است و بمقدار نزدیک بلوبیا است و در طعم وی اندک تلخی بود و خوشبو
بود و بلون سفید بود و طبیعت وی گرم و تر بود در دوم و گویند خشک
بود قوت بر بنای [illegible] بود و فربهی آورد و چون کنجد و عسل طبرزد
اضافت کنند باه را زیاده کند و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع بود و مصلح
وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند هیضه آورد و معده را بگزد
و بدل آن بوزرکه با قند و عسل خورند و بدل آن بوزن آن ابهل بود و گویند
بدل آن بوزن وی مغاث و بوزن آن حب الصنوبر بود حب الغار
مانند مغزی کوچک بود و پوست وی بغایت سیاه و تنک بود و مغز آن
بر وجه بود و بغایت سخت و بوی آن بزردی مایل بود و اندکی عطر بود و وی
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم دو مثقال از آن با مخیخ بیاشامند
و بقراط گوید یک مثقال نافع بود جهت دشواری زادن و چکیدن بول
و حیض براند و گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و فولس گوید تریاق
مجموع زهرها بود و از خواص وی آنست که چون مطبوخ وی در خانه بیفشانند
مگس بگریزد و وی سود مند بود جهت سپرز که از رطوبت بود و چون با [illegible]
بیاشامند درد سر که از سبب بلغم و ریاح غلیظ بود نافع بود و از لطف آن [illegible]
کنند و بیاشامند در ساعت حیض را ساکن کند و وی مضر بود بجگر و حوالی آن
و مصلح آن زرشک تازه بود و بدل وی حب محلب باشد یا مغز بادام تلخ
حب الصنوبر الکبار حلغوزه است و درخت آن کوچکتر از درخت
صنوبر صغار بود و از سیستان خیزد و درخت وی را انوش خوانند و طبیعت

حلغوزه گرم بود در اول و گویند در دوم و گویند معتدل است و در وی اندکی
حرارت هست و رطوبت و جالینوس گوید گرم و تر است و سود مند
جهت درد پشت و درد اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا و مثانه را پاک
گرداند از خلطی که باشد و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و شیر زنان و سنگ
مثانه را بریزاند و سود مند بود جهت گزندگی با انجیر یا خرما یا کل انگبین و شیخ
گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند ناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند
و اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت زیاده کنند و حلغوزه
گرده و مثانه را از سنگ و ریگ پاک گرداند و گویند طبیعت وی گرم است
در اول و تر است در دوم و ابن ماسویه گوید گرم است در دوم و خشک
در اول مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و حب محلب مقشر بود بوزن
آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده و ابن ماسویه گوید گرم است در دوم
و خشک است در اول مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن
تخم خربزه بود و گویند جوز هندی و گویند قائم مقام حلغوزه بادام کوهی
بود که آنرا شیرازی بزرگ خوانند حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج
خوانند و آن تخمی است مثلث شکل در میان غلاف جوز کاج و در طعم مانند
حلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منضج و محلل بود و نافع
بود جهت استرخا و ضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات فاسد که در شش
بود خشک گرداند و قوت معده بدهد چون با افسنتین ضماد کنند و چهار درم
از وی منی بیفزاید خاصه که با کنجد و قند بود و مثانه و گرده را قوت دهد
اما مضر بود بسر و معده را بگزد و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق وی
حب الرمان بود و مصلح کز بدن معده در آب گرم خیسانند و با عسل بخورند

و محرور المزاج را با قند و بدل وی حب الملوک مقشر بود به نیم وزن آن
حب بادام سفید و گویند بدل حب صنوبر صغار حب صنوبر کبار است
حب الآس صاحب [illegible] گوید حب صنوبر نج است و سهو کرده است و صاحب
منهاج ماهیت آن راست گفته است که آن را در لغت [illegible] و طعم آن تلخ بود
و گرد و شکل مانند تخم [illegible] و از کوهستان فارس خیزد و از کوهستان [illegible]
و آن را داخ [illegible] خوانند و این دو نوعست جبلی و بستانی و از آن بستانی
ارباب را [illegible] راست گفته شود و این نوع که گفته شد قوت [illegible]
بدهد و از آفات نگاه دارد و چون بکوبند خرد و بدان سر بشویند و اگر
طلا کنند شاید حب القلقل [illegible] هندیات و در فلفل گفته شود حب الصنوبر
در طرات? و گفته شود حب الآس بادی تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی
فربه رسیده تازه طبیعت آن سرد و خشک و قابض و بعضی گویند سرد و
خشک در دوم و گویند گرم است سکر ببندد و دفع نفث دم بکند و معده
و احشا را قوت دهد و بول براند و سر [illegible] و معده را ناخوداکی وی [illegible]
و صاحب تقویم گوید نج درم ریشهای اندرونی را نافع بود و گزندگی رتیلا
و عقرب چون با شراب بیاشامند و پاشند نافع بود و درپش [illegible] را
سود مند بود خواه تر و خواه خشک و چون بپزند با شراب و ضماد کنند
بر ریشهای کهنه و قدمین ذایل کند و چون تر بود بکوبند و با شیر برود هم چنین
ضماد کنند تحلیل کند و غرب و بواسیر ورم مقعد را نافع بود و چون بکوبند
طلا کنند با عسل و چون سحق کنند و برکلف روی طلا کنند با آب سرد و قلاع
را نافع بود اسحق گوید بسیار وی مضر بود بمثانه و مصلح وی جمع علو پاشد
بدل وی آب [illegible] بود به نیم وزن آن سعتر و گویند بزر آن حب الرشاد

بادی انار دانه گویند بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و
خشک و قابض بود و ترش وی چون خشک بود سکر ببندد و منع مواد
صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و دفع معده کرم را قوت دهد
و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت
ریشهای دهن و درد معده و ریشهای پلید و گوشت زیاده و درد گوش و
اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل وی سماق بود حب الابزار [illegible]
و گفته شد حب البان و آن ثمریست بشکل فستق اما پوست وی تنک بود و بعضی
و آن را فستق الادویه خوانند و در طعم وی تلخی بود با قبض و بهترین وی بزرگ
خوشبوی بود و طبیعت وی گرم است در سیم و گویند تر است در اول سود او
بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود و جلا بدهد و ثالیل و
داءهایی که بر روی پیدا شود و جرب و حکه را نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید
و صلابت آن نرم کند چون با آرد کرسنه ضماد کنند و اسحق گوید مضر است
بجگر و مصلح وی راز یانه است و دیسقوریدوس گوید بدل وی بوزن
وی قشور السلیخه بود و گویند بدل آن بوزن آن مویز و نیم وزن آن
قشور السلیخه بود و ده یک آن بیانه? حب الملوک ماهودانه است و گفته
شود حب العنا عنب الثعلب است و گفته شود حب المحلب بادی پیوند ترم آن
و بهترین وی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک و گویند معتدل بود و گویند
سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلایی قوی و بصری
گوید گرم است در دوم و خشک در اول محلل بود و بول براند و چون
بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود البته و کرم بکشد و حب القولنج بیرون
آورد و سده جگر و سپرز بگشاید و نقرس را سود دهد و سنگ گرده و مثانه

بریزد و خون حیض براند و درد پشت را سود دهد بود و قولنج بگشاید و
دردهای اندرونی ساکن کند و رطوبت که در سینه و شش بود پاک گرداند
و گویند مضر بود به دماغ گرم و احشا و مصلح وی رب اترج یا ریباس
بود و بدل وی گویند مغز بادام تلخ نسفید کرده بود حب الریباس
بپارسی تخم ریباس خوانند بهترین وی تازه بود و طبیعت آن سرد و تر
بود در دوم سودمند بود جهت تبهای صفراوی و مقدار مستعمل از وی
سه درم بود سرفه گرم و خشک را نافع بود چون با نبات بخورند و
تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود زایل کند و اسحق گوید مضر است
به باه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن در گرم حدت
کمتر بود حب الرشاد حرف و بهترین وی بابلی است و طبیعت آن
گرم و خشک و سفید وی حرارت کمتر دارد از سرخ تر و حیض بلغمی
را نافع بود چون با آب گرم و روغن گل بپاشند و عرق النسا را نافع
بود چون بکوبند و بر دو رگ بنهند [illegible] و سود دارد و قولنج را سه درم
بکوبند و بپاشند و بدل آن در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی
منفعت آن گفته شود حب الخضرا ثمر درخت بطم است بیشتر از وی
بن گویند و آن نوعیست یک نوع را شاه بن گویند و یک نوع بن [illegible]
بن گرم و خشک در سیم و گویند در چهارم و گرمی وی بقوت تر از خشکی
بود و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا بد دهد
و گرم مزاج را زیان دارد و منفعت سینه و گرده و جگر دارد و بول براند و شهوت
مجامعت برانگیزد چون با شراب یا سرکه بپاشند گزندگی رتیلا را نافع
بود و جگر را پاک گرداند و در دبیرزکه از سردی بود و بلغمی مزاج را نافع

بود و سعال و فالج و لقوه را سود دهد خوردن وی و از روغن
وی مرهم ساختن و مالیدن بر ذات الجنب ضماد کردن سود دهد بود و
چوب وی چون بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه
موی سر و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بیزند و علاقه می سازند
موی برویاند و دراز کند و نیکو سازد و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی
بود و در باب صاد گفته شود و بن مصدع بود و دهن بجوشاند و شهوت
طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و ربوب فواکه ترش بود و صاحب منهاج
گوید مصلح وی خیره بنفشه بود و در کتاب ابدال آورده است که بدل
وی مغز جوز است و گویند بوزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام
و نیز گویند بوزن آن حب البطیخ بزر البطیخ است و گفته شد حب الکاکنج
بپارسی دانه کنگری ارو خوانند بهترین آن بزرگ بود که بزردی مایل
بود اسحق گوید گرم و خشک نافع بود جهت درد شش و مقدار چهار درم
مستعمل بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود یا بزر قطونا
حب الزبیب دانه مویز را گویند طبیعت وی سرد است و خشک در اول
اگر خشک بود در دوم شکم را ببندد و مقدار ماخوذ از وی تا پنج درم
و مضر بود با معا و مصلح وی کثیرا بود حب محسال حب قلقلا است و گفته شود
حباری علوفی خوانند و بپارسی جرز گویند و بترکی تغدری و آن نوعی
از کلنگ است و گوشت وی سبک تر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی از
مرغان پرنده است و در وی غلظی هست صاحب منهاج گوید گوشت وی
گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود در غلظ و ریاح را ساکن کند و مضر
بود بصاحب قولنج و دشوار هضم شود و مصلح وی آن بود که با زیت و مری که

دواء چینی بزنند و بعد از آن حلوای عسل و زنجبیل با خورند به وی چون
باندکی نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند
و بردارند چون بیخ حب از آن با آب نیم گرم بیاشامند ناشتا ذرب را
بغایت نافع بود و اگر پوست اندرون سنگدان وی خشک کنند و با اندکی
نمک اندر زائی سحق کنند یکسان و در چشم کشند در ابتدای نزول آب
هیچ نیکوتر از این نبود و اگر دل وی در خرقه بندند و بر کسی آویزند که خواب
نیاید و نمیکند خواب از وی زایل شود و در سنگدان وی سنگی یابند چون
بر کسی بندند که رعاف داشته باشد در ساعت به شود و تا آن با خود دارد
باشد دیگر عود نکند و عجب خاصیتی که در وی است این عمل میکند و خون
وی ربو بود و عسر النفس را نافع بود و بعد از آن روغن بادام بر وی
ریزند و اگر جهت سرد مزاج بود در روغن گردکان و زیت و دو درم بادره
دارچینی و خولنجان و عرق آن مریض را نافع بود **حب القنا** حرز بخور است
و در لوای الفاد گفته شد **حب الراعی** برنجاسف است و گفته شد **حب البر**
بابونج است و گفته شد **حب القلب** حب الغار نیز گویند و آن حرز بخور است
و بپارسی مرزنگوش گویند **حب قرنفل** زنجبیل است و بر بخشک نیز گویند
و بپارسی قرنفل بستانی است و دوقو گفته شود **حب رمانی** بادنجویه است
و گفته شد **حب الانا** فوتنج نهری است و حب التماح نیز خوانند و در فارسی
گفته شود **حب نیل** جاجم است و گفته شود و آن نوعی از فوتنج بستانی است
حب صنوبر و حب کرمانی شاهسفرم است و گفته شود **حب خراسانی**
نقل خراسانی است و گفته شود در باب با **حب الشیوخ** و دیان الشیوخ
نیز گویند و آن مروا است و در میم انواع آن گفته شود **حب ...** برشیانی
حب ملو

نفاع است و گفته شود **حجر التیس** بادزهر است و پادزهر تریاق فاروق
طبیعی خوانند و آن مانند بلوط بود و دراز و گرد نیز باشد و بر وی یکی
طبقات دارد و در میان آن چیزیست گویا هوست و آن تخم مخلص
پادزهر وی بود و لون حجر التیس اغبر بود و سیاهی که بسرخی زند و آنچه نیک
باشد چون پاشیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه بد باشد پاشیر بر سنگ
بسایند سبز رنگ باشد و آن از شکم بز کوهی گیرند در شیردان وی و صاحب
موزه آورده است که از طرف خراسان حاصل می شود و این خلاف
بغیر از شبانکاره در هیچ موضع دیگر حاصل نمیشود و گویند غذای آن
گوسفند مار باشد و مخلصه و سبب آن این سنگ در شکم وی باشد و این
خلاف است و آنچه محقق است در شیردان وی باشد و آن بغایت عزیز باشد
و باطراف برند و گویند چون بسایند سرخ رنگ و زرد رنگ و سبز رنگ می
باشد و این سنگها نبودن معلوم می شود و رنگ آن چوب لیسانی مایل بود
سرخ آمیز نیکوتر بود و در شام مانند این سنگ می باشد و عمل بود خالص
دانایان مشکل فرق توانند کرد امتحان وی آنست که سوزن را با آتش
سرخ کنند و بر وی نهند اگر مصنوع باشد چون سوزن در وی فرو رود
دودی سیاه از وی بیرون آید و اگر حجر التیس بود دودی زرد که نوک
سوزن را زرد کند و چون وی را با آب رازیانه بسایند و بر گزندگی مار
طلا کنند در حال درد بنشانند و از خوردن ایمن شود و سود مند بود بهمه
گزندگی جانوران و سمها نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا کردن
بغایت مفید بود و جهت ضعف دل و بدن و قوت باه بغایت نافع بود و شربتی
جهة گزندگی جانوران و دفع سمها دوازده جو و جهت ضعف دل و قوت

اعضا سُرتی داکی بود و هرکس که هرروز مقدار یک جو دانگ باشد از
همه افعیها و زهرها و محروری مزاج را نیز سود مند بود و لیکن باید که خاصیت
عمل می کند نه بطبیعت و طبیعت وی بغایت گرم بود **حجر الحیه** دو نوع
بود یک نوع حجر بود معدنی و یک نوع حیوانی بود و آنرا از مار افعی گیرند
و آنرا بادزهر و یا دمهره خوانند اگر از مار گیرند مانند دستنبوی بود
که در قفای افعی بود و در همه افعی بود و چون از گوشت جدا کنند نرم
بود از هوا بوی رسد سنگ شود مانند حجر الزمرد خطوط بر وی بود و مولف
گوید امتحان وی چنان کنند که بر جامهٔ سیاه مالند سفید گرداند و چندانکه
بمالند سیاه نگردد و سفید بماند و آن نوع که حجر بود و لون زبرجدی
و سیاه رنگ و خاکستری رنگ بود و بشکل نیمی مربع بود و وزنی یک مثقال تا ده
مثقال بود و زیاده تر بود و مولف گوید امتحان وی آنست که چون
در میان آب لیمو اندازند در صحن حتی حرکت آید و دوان گردد و هر دو نوع
بگزیدگی مار نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن
و هر دو نوع بر سر زخم بخشد **حجر هندی** نوعی از شادنج است یا دی بی
شادنه هندی خوانند خون که از مقعد آید دفع کند و بواسیر را سود دهد
و چون بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود **حجر البول** سنگ بود چون
بر کسی بندند که در خواب ترسد دیگر نترسد و گویند مجربست **حجر حدیدی**
خاهان است و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوعست زر ماده و صنف
آن در خاهان گفته شود **حجر الرحا** یا دی سنگ آسیاب خوانند خشک بود
چون گرم کنند و سرکه بروی ریزند بخار آن منع خون امش بکند و درد
گرم را نافع بود **حجر الدیک** سنگیست که در شکم خروس یابند و معتقد از با قلا

بود و کوچک بود و بلون آبگینه شفاف بود و نزدیک و نزدیک به بلور
اگر با آب بشویند و آن آب بکسی دهند که سخت تشنه باشد سود دهد و غم و
اندوه ببرد **حجر المثانه** سنگیست که در مثانهٔ آدمی بازدید می شود گویند
سنگ مثانه را بریزد و جالینوس منکر اینست و گویند سنگ گرده بریزاند
و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی ببرد **حجر النار** حجر الاصم خوانند و
حجر الزیاده گویند و آن انواعست سپید و سیاه و سرخ بود و طبیعت وی
سرد بود و بغایت خشک ارسطالیس گوید اگر زنی دشوار زاید در خرقه
بسته بر ران زن بندند سهل بزاید بفرمان خدای تعالی و چون گشند مانند
غباری و بر خنازیر باشند و بر هر عضوی که بود بجا حاصل صحت آرد و
دیرا یا دی بی سنگ آتش خوانند **حجر الحمام** سنگیست که در دیگ حمام حاصل
می شود چون در آبند ابو سرطان ضماد کنند نافع بود و زایل کند و بهترین
معلجه سرطان که در رحم پیدا شود اینست **حجر البقر** در مصر خرزهرة البقر
خوانند و آن جاو زهرج و گاو زهره خوانند و در میان زهره گاو بود
و گویند در شیر دان گاو هندستان می باشد و آن مانند بادزهر است
و هم به بادزهر مانند اما آنچه در زهره گاو و گوسفند می باشد و آن مانند
زهره تخم مرغ می باشد بچه و بشیرازی آنرا اندرزا خوانند چون سحق
کنند و با آب حصی از بقول طلا کنند بر حمره و بلا نافع بود و دلیها و چون مقدار
عدسی سعوط سازند بلا آب بیخ سلق جهت دفع نزول آب بغایت معتمد بود
و چون سحق کنند و بشراب بسرشند و بر موضعی که سفیدی بود طلا کنند موی
سیاه بیرون آورد و اگر بسبب آن علت از داء الثعلب بعده باشد و برص اما
موی سفید سیاه نکند و مولف گوید بغایت گرم بود و باد ها سرد را سود معد

بود طلا کردن و خوردن **حجر اللبنی** عالاطیطس خوانند یعنی حجر لبنی
و این اسم بدان سبب بوی نهاده اند که چون با آب بسایند مانند شیر
از وی بیرون آید و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود
چون با آب سحق کنند و عصاره وی در حوض طلی کنند هر زمان که خواهند
مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند شادنه بود و چون
در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند و ریش چشم را نافع بود و در
ابتدای ورم گرم طلا کردن سود مند بود و جهت نفث دم و خشونت شش را
نافع بود **حجر عسلی** سنگی است که چون بسایند رطوبت آن بغایت
شیرین بود و بقوت شادنه بود و منفعت آن مانند حجر لبنی بود در همه
احوال **حجر مشقق** سنگی است که بلون زرد بود و از بلاد مغرب خیزد
و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزیده شود و بشکافد
و تو بر تو بود و قوت آن مانند شادنه بود اندکی ضعیف تر و حجر لبنی
و مشقق و عسلی در قوت مانند یکدیگر اند اما عسلی در وی جوار (?) هست که در
ایشان نیست حجر مشقق چون بشیر زنان در چشم کشند ریش چشم را
زائل کند و خشونت جره و سوزش چشم و بهترین مداوات این اجمعها که
گفته شد **حجر مطلی** سنگیست مصری بغایت سست و زود در آب حل
شود و کازران مصر کتان ابدان بشویند و جامها را موم روغن
کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در بیشتر جایهای جسم مستعمل کنند
و جهت نفث دم و اسهال خون و درد مثانه چون با آب بیاشامند نافع
بود و چون زنان بخود برگیرند نافع بود جهت خون ریختن دائم و بول
این سنگ بغایت سبز بود و تیره رنگ **حجر الیهود** سنگ جهود خوانند

و آن سنگیست مانند زیتون و آنچه بزرگ بود بزرگی وی بقدر گوز
بود و خطوط بسیار بر وی بود موازی یکدیگر و حجر الزیتون نیز خوانند
و گویند که از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و بعضی گرد با شکلی
وی زیتونی شکل بود نافع بود جهة سنگ گرده نیم مثقال با آب گرم و جهة
ریگ مثانه همین مستعمل و اگر با آب ترنجبین لعوق کنند همین عمل کند و عسر البول
را نافع بود و لکن مضعف معده بود و موافق وی نبود و انها نیز و لحق
گویند مضر است بسپرز و مصلح وی عسل است و هر یک حکیم گوید حجر یهودی
چون با خون خایش سحق کنند و در چشم کشند موی مژه که در کنده باشند و یا بد
و موی ابرو همین مستعمل چون بر وی مالند و جالینوس گوید در طبیعت معتدل
بود و معده سرد را بد بود و مصلح آن کرفس باشد و قولی گوید که خون
معده قطع کند **حجر لف** حجر الشعر خوانند و اهل مشرق ابوقلون خوانند
و یونانی اسطیوش و معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی طرجنیول خوانند
و یونانی آن حیند ملک است و بهترین وی سبز بود معده را نافع بود
بغایت و جالینوس گوید اگر قلاده از وی بسازند که موازی معده
باشد و در گردن اندازند معده و جگر را نافع بود و دیسقوریدوس
گوید که بر ران بستن جهة دشواری زادن و بر بازو بستن جهة
تقویه نافع بود **حجر الحمام** طین مختوم لیاطیت گفته شود **حجر الدم** شادنج است
و گفته شود **حجر ارمنی** دو نوع است یک نوع لاجوردی بود و یک نوع
سرخ بود بغایت چون دست بر وی مالند پنداری چرب است و طبیعت
آن گرم و خشک است در اول مسهل سودا و بلغم بود مسهلی قوی تر از سنگ
لاجورد و معده را بد بود و چون مغسول بود قیئی و مقئی بود و مفرح

ومقوی دل بود ومعمول وی خاصیتی که در وی است بدن را از خلط سودا
پاک گرداند وروح را از درد سودایی ودفع سموم وبلغم بکند واحشا را
پاک کند اما معده را بد بود ومصلح وی انیسون بود یا انیلج ومقدار
مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود وبدل وی جهت دفع اخلاط
سودایی یک وزن ونیم حجر ناجو درد بود حجر النمر مهره است که از تلک(?)
ماده حاصل می‌شود ودر باب نون در صفت نزوک گفته شود حجر
المطاطف دیسقوریدوس گوید بحسین مرستوک(?) چون بگیرند آن را
ماده [illegible] بشکافند دو پاره سنگ یابند یکی یک رنگ ودیگری برنگهای
الوان ودر پوست ابل یا پوست گوساله بندند پیش از آنک خاک بوی
رسد وبر بازوی مصروع بندند وگردن بزمان امر تعالی صرع از وی
زائل گردد واین مجربست حجر الوذنج(?) [illegible] هر دو مرقیشا است
وگفته شود حجر [illegible] لاجوردست وگفته شود حجر المغناطیس
یاری آهن ربا خوانند وچون بسوزانند مانند شادنه بود ودر عمل و
صفت [illegible] وی سیاه بود وکبرچی مایل بود وهیچ خلطی در وی نبود
وجذب آهن بقوت کند هرچند زیادت تر باید بقوت تر بود
ونیکوتر وجالینوس گوید گرم وخشک بود وغایت اگر کسی را خبث الحدید
در شکم مانده باشد چون با شراب بیاشامند جذب آن بکند ونجات
[illegible] بیرون آرد ومسهل کیموس غلیظ بد بود ومقدار مستعمل از وی از نیم
مثقال تا یک درم بود وگویند چون در دست گیرند درد دست وپای و
نقرس یا بس که آورا اگر از خواهند ساکن کند واگر بر جراحتی که از تیغ زخم
دار بود بپاشند غایت سودمند بود وبدل [illegible] باز آورد ومغناطیس

چون بوی سیر بوی رسیده است شود ودر بودن آهن وچون در خون
گوسفند اندازند تیز گردد حجر الاحمر سنگیست بلون سیر گویند ایک(?)
کشته بود واز جمله سموم قاتل است مانند [illegible] گویند نوعی از الماس
حجر مشویه(?) کلس است وگفته شود حجر البحری [illegible] است وگفته شد حجر
النسر حجر العقاب وحجر النسر نیز خوانند وآن آلکمک است وگفته شد
حجر الطوم حجر الدم است وگفته شد حجر الیهب(?) حجر اللیث است وگفته شد حجر
القمر بزاق القمر وزبد القمر خوانند وافروسالینن خوانند یعنی زبد القمر
ویونانی سالینطس وافروسالینن ازان خوانند که شب در افزونی ماه
یابند در بلاد عرب وآن سنگی سفید شفاف بود سنگ وچون بسایند و
بمصروع دهند نافع بود واگر از درختی بیاویزند که بر [illegible] بر آورد
واگر بر مصروع بندند شفا یابد وزنان بعوض تعویذ نگاه دارند
حجر [illegible] دیسقوریدوس گوید که آن سنگ سبز باشد وصاحب منهاج
گوید که [illegible] وجالینوس گوید مانند [illegible] بود وچون بسایند مانند
آرد [illegible] از وی بیرون آید وباز [illegible] صفت وی آنست که
[illegible] ورم [illegible] ودرد آن [illegible] آن زایل کند وناخنه وتاریکی بصر
وجلای تمام بدهد وصاحب مولف گوید یاری آنرا سنگ اسم خوانند حجر الاسفنج
سنگی که در میان اسفنج باشد وحصاة الاسفنج گویند ودیسقوریدوس
گوید [illegible] از وی که چون با شراب بیاشامند سنگ مثانه بریزاند وجالینوس
گوید که سنگ گرده بریزاند وقوت آن نیز دارد که سنگ مثانه بریزاند
حجر [illegible] سنگیست که چون بسایند مانند خون بود وبه لون وبا شیر
زنان چون در چشم چکانند ورم آن وبسیاری آب آمدن نافع بود

حجر اغرال سنگیست مانند عاج وچون سحق کنند وبر موضعی باشد که خون روان
بود ببندد واگر جشم دکنند شاید وچون بسوزانند وسنون سازند دندانها را
جلا دهد ویارسی سنگ سنگ خوانند وبشیرازی سنگ زخم حجر اغرابیات
وکفته شد سنگیست بغایت سفید ودر ساحل بحر هند یابند و
در ساحل بحر سند نیز یابند ومهره که از وی حکاکان وخراطان سازند از
عاج سفیدتر باشد وخوبتر وطبیعت وی سرد وخشک بود در آخر درجهٔ دوم
واهل سند وهند از وی نگین سازند وزنان کردن بندد ومتفق اند که خاصیت
آن سنگ آنست که دفع سحر وچشم زخم میکند وبر دشمنان ظفر یابند واگر کسی
از آن با خود دارد از قتل ایمن گویند وهر کس که وی را بیند دوست
دارد وپادشاهان هند وسند از وی ظرفها سازند واز آن اکل وشرب
کنند ومدعای آنست که در هر مجلسی که آن بود جنگ وفتنه نشود وفرح وشادی
زیاده بود واهل سند وهند مهرها از آن در موی کنند وگویند موی دراز
میکند ومهرهٔ وی مانند مروارید بود که براق بود وچون سحق کنند ودر چشم کشند
سفیدی که در چشم بود خواه قدیم وخواه جدید ببرد واگر سنون سازند دندانها را
بغایت سفید کرداند وجلای تمام بدهد واز غایت کمال حجر سوسی اسیوس
ذکر شد حجر الغیبد حجر الشو گویند وفیسو دجر گویند در قاف گفته شود حجر
الحوت مانند سنگی بود که در سر ماهی یابند مقدار دماغ وی وسفید وسخت بود
وچون با شامه سنگ کرده بر نهند حجر الیاک جیشو ارات ذکر شود
حجر غاغیطوس حجر غاغاطیس خوانند واز وادی شام آورند وآن
وادی را در قدیم غاغا خوانند نزاکه این زمان وادی جرم خوانند
وچون بر آتش نهند بوی سردی موحز ازان آید ولون وی سیاه بود و

بوی قیر کند وسبک بود وصفحها بر روی یکدیگر بود وقوت وی از غایت
یبوست بود بخور وی وصاحب مفرده گوید مصروع را صرع آورد وصاحب
ن منهاج گوید بخور وی مصروع را نافع بود واختناق رحم را سود دهد وگزندگان
ی از وی بگریزند وبادام وبه دیگر جهة نقرس ضماد کردن سود دارد ودر جراحتها
عظیم گوشت برویاند ونافع بود حمام یا زبی کبوتر گویند وطبیعت وی
جالینوس گوید گرم است ورطوبت بسیار دارد گوشت وی کرده وایکو
بود ومنی بیفزاید وجنون وفالج ولقوه واسترخای بدن وحذر را نافع
بود وشریف گوید چون زنده بر قفای وی مجروح بکشند وپاک کنند ودر موضع
گزیدگی عقرب نهند بغایت نافع بود وسرگین آن با نمک بسوزانند ودر
چشم کشند تاریکی وشکوری ببرد ودر خواص ابن زهر آورده است که اسم خانه
که کبوتر باشد از جذام وفالج وسکته وجمود وسبات ایمن باشند واین
خاصیت در وی هست وگفته شد وبس گوید خون وی ودوشان وشفاعین
حمام چون گرم بود ودر چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل کند وخون حمام
تر خاصه قطع رعاف کند از جهت دماغ بود بکند وبیضهٔ وی بغایت گرم بود وگو
از کبوتر بچه سبکتر بود واولی آن بود که با آب غوره وکشنیز یا سرکه بپزند
وچون بخورند بعد از آن مغز خیار از پی آن بخورند یا تخم خیار بن حمار
اهلی صاحب منهاج گوید گرم وخشک بود در سیم وصاحب تقویم گوید از قول
اسحق که گرم وتر بود وخاکستر گوشت وی چون با زیت بر خنازیر نهند نافع
بود وجوامع را سودمند بود وگوشت وی چون بپزند ودر طبخ آن بشکنند
تا از وی که از خشکی بود بغایت سود دهد وجگر وی بریان کرده بناشتا
سح بخورد صرع را نافع بود وبول وی زرد کرده را سودمند بود ودر خواص

آورده‌اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندد که ترسنده بود نترسد
و گویند چون گوشت وی چون بخورد کودکی دهند که گرید دیگر نگرید و در خواص
آورده‌اند که کسی را که عقرب گزیده باشد و او گوشت بز خوش بشنید درد زایل
کند و اگر در گوش وی بگوید که عقرب را بگزید درد زایل شود و اگر پوست
پیشانی خر باره مصروع با خود دارد تا یکسال تمام و چون سال نو شود باید
پوست پیشانی دیگر از نو با خود نگاه دارد و سال دیگر صرع از وی زایل شود
البته و در خواص ابن زهر آورده است که چون خر آواز دهد سگ را
بغایت ناخوش آید **حمار وحشی** بتازی خر گور گویند عبدالملک بن زهر
گوید نظر در چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند و
این از خواص است و جالینوس گوید گوشت وی چون فربه و جوان بود
نزدیک گوشت اهلی بود و بغایت غلیظ بود و پیه وی چون بر کلف طلا کنند
سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که از بلغم
بود و باد غلیظ نافع بود و زهره وی بر داء الثعلب و دوالی مالیدن سود
دهد و گوشت وی چون بپزند با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق آن
بیاشامند و گوشت چرب آن بخورند درد مفاصل و دردهای غلیظ را
سود دهد و گوشت وی بسیار خوردن تولد درد معده و بطء خروج ثقل
پیدا کند اولی آن بود که از پی آن جوارشات مسهله چون [illegible]
بخورند و امثال آن **حنظل** علقم خوانند و تخم وی هبید خوانند و بعربی [illegible]
و بیشتر از وی گوست و بکرمانی خر زهره و طبعی دیگر خربزه روباه خوانند و زرد
ماده بود و ماده سفید و سست بود و نر درشت باشد چندانکه سفیدتر بود بهتر بود
و پوست وی باید که زردی بود که سفید فی‌الحال باشد اما اگر یکی وی تنها بود

باشد و اگر بر درخت حنظل یک بیش نبود آن کشنده بود و آن بزرگی دو حنظل
بود و بهترین آن ماده سفید رسیده هندی بود که وصف آن گفته شد
و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در دوم و بوحنا گوید گرم و خشک
در دوم و کندی گوید سرد و تر بود و وی محلل و مقطع بود در مفاصل و اعصاب
و عرق النسا و نقرس سرد بغایت نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و
تخم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب و مسهل سودا و صفرا بود
و قولنج ریحی بگشاید و عرق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه
و جذام را سود دهد خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند افسنتین و افتیمون
و نمک هندی و صبر و اسطوخودوس و ایارج فیقرا و حنظل و اگر در طبیخ حقنه کنند
بمقدار از دو درم تا چهار درم شاید و قولنج را بگشاید و بر سودای خام
بیرون آورد و تخم آن شربتی نیم درم بود با عسل و با ادویه و انگبین بود و باید
که بغایت سحق کنند و اصلاح آن بکثیرا کنند و بیخ وی سودمند بود جهت گزندگی
افعی و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت کنند که اعرابی را که چهار
موضع عقرب گزیده بود دو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت و او
حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد سود دهد و بخور کردن بواسیر را نافع بود
و چون بخور برگیرد بچه بکشد و اسحق بن عمران گوید چون یکی حنظل و سر آن
برگیرند و تخم آن بیندازند و روغن زیت بر کنند و سوراخ آن بخمیر بگیرند
با گل و در آتش نهند تا چند جوش زند بعد از آن برگیرند و بر موی مالند سیاه
گرداند و نگذارد که زود سفید گردد و مسیح دمشقی گوید اصل چون بجوشانند
جهت استسقاء بغایت نافع بود و گزندگی افعی را و حنظل باید که در گرما و سرما
استعمال نکنند که اسهال خونی آورد و مضر بود معده و مصلح آن کثیرا بود

ومصطکی و بول آن گویند حب الخروع بود و گویند بود زن آن چون چهار
دانگ و وزن آن قند حنا بهترین آن بود که بغایت سرخ بود و در حال خرد
کرده باشند و طبیعت آن گرم است به اعتدال و گویند معتدل است در گرمی و
سردی و عیسی گوید سرد است در اول و خشک است در دوم طبیخ وی سود مند بود
جهت دردهای گرم و سوختگی آتش و نافع بود جهت شکستگی استخوان و در
دهن و در زخمهای جمله حذاق کنند و نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید
و از خواص وی آنست که چون کسی را ابتدای آبله بود و با آب سرشند و در کف
پای وی نهند ایمن باشد از آنکه آبله در چشم برآید و این مجربست و صحیح است
و اگر تخم وی یک مثقال با عسل سرشند و بر ناخن اندام کنند نیکو کند و اگر
پای را بوی خضاب کنند بشاید و بول الکلب سرخ رنگ بود و بهترین بود [illegible]
چون بیاشامند و مصلح آن کثیرا بود حجر السطوطیا حجر السطوطیا گویند و آن
سنگ مرد است و در سیم صنعت در کار شود حجر الطلب شریف گوید در خواص
و این مجربست که نوعی از سنگ هست که چون سنگ بر وی اندازند بر وی بگردد
و نگه دارد و در دیگی عملی عجب بکند چون خواهند با سیم اکسیر هفت سنگ
برگیرد و یک یک بآن سنگ می اندازند و از آن آب بجوشد اکسیر دهد و در دیگی
چیزها عجب مشاهده کند و اگر در برج کبوتران اندازد مجموع بگریزند و اگر
در شراب اندازند جماعتی که آن بیاشامند در میان جنگ و عربده پدید آید
پیدا شود حجر الرحی حجر النور است و گفته شد حجر الرخام بپارسی سنگ رخام
خوانند و هر چیزی که بدان سنگ آب دهند چون بر سنگ زنند قطعا آواز
نکند و در سنگ مانند گل زرد بود و اگر این سنگ سحق کنند و سنون سازند
بغایت سفید گرداند حجر [illegible] سنگی که در مصر بسیار باشد و مانند خزف

بود و دود از سیم لشکال هند و صبیها بر یک نیکو بود و بجای صبغ شود مستعمل کنند در
ستردن موی و چون دو درم از وی حل کنند و با شراب بیاشامند قطع خون
حیض بکند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و در تنهای پلید
ورم پستان ساکن گرداند و در شها بصلاح آورد و بغایت خشک کند حجر
الافروج و حجر افروجی گویند و آن از بلاد روم خیزد و سنگی بود و در وی
آب باشد و مخفف بود و منفعت وی باشد چون حل کنند و بیاشامند گزیدگی
عقرب را نافع بود حجر السلاکو سنگی که گفتنش [illegible] افزاید [illegible] نافع
بود جمله دردهای لثه و در بیش آن و لثه را بپارسی بلادر خوانند حلحل [illegible]
و بپارسی کک خوانند و در قاف گفته شود حدق باذنجان است و گفته شد
حدید بپارسی آهن است و آن سه نوعست شابورقان و نرم آهن و فولاد
مصنوع و فولاد معدنی بود و مصنوع بود پولاد معدنی طبیعی شابورقانست
و شابورقان نیز گویند و فولاد مصنوع از نرم آهن کنند و زنگار آن را
زعفران الحدید خوانند قابض بود و اکال و منفعت آن در باب زا
گفته شود و خبث الحدید ضعیف تر از زنگار آن بود و صفت خبث الحدید
در خا گفته شود و صفت توبال در باب تا گفته شد و آهن سرخ کرده اگر در
آب اندازند و بیاشامند شکم را ببندد و ریش روده و ورم سپرز و استرخاء
معده و هیضه و سلس البول و درد معده را نافع بود و باه را قوت دهد خاصه آبی
که آهن گران آهن تافته در وی می اندازند آنرا دوص خوانند و بار الحدید
گویند و بگویند که سنگ دیوانه در غایت گداز نیکو بود وقتی که بداند و براده آهن
چون در شراب که زهر در آن باشد اندازند مجموع زهر را بجوشد و آن شراب
اگر بخورند درد شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و مداوات آن بشیر تازه

وبعضی ادویه مسهل کنند بعد از آن مسکه و روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن
گل و سرکه بر سر مالند و مقدار یک درم مغناطیس بخورند و از اراق(?) و مسکه و روغن
گاو و بعد خواص آورده اند که براده آهن بر کسی بندند که در خواب دندان
خاید دیگر نخاید. حدج حنظل نارسیده باشد که هنوز سبز بود. حداة
زغن است که بشیرازی کورکور(?) خوانند گوشت وی بباید خورد که غوریت(?)
در بول پیدا کند و خون وی چون با اندکی مشک بگلاب خلط کنند و بیاشا
بیاشامند ربو و ضیق النفس را نافع بود و چون پر و بال وی بسوزانند
پس خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را نافع بود و زهره وی را بسایه
خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند در آب حل کنند و کسی را که
حیوانی موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیگر حشرات اگر زخم از
طرف راست بود سر میل از آن در چشم چپ کشند و اگر از طرف چپ بود در
چشم راست کشند غایت نافع بود و از جمله خواص یابد. حرمل ابن سمجون گوید
دو نوع است سرخ و سفید نوع سفید حرمل عربی خوانند و بیونانی مولی و بپارسی
هندل(?) و ... و ورق آن مانند ورق بید بود و گوهک(?) ترد گل وی مانند گل
یاسمین سفید بود مطلق و خوشبوی باشد و بشیرازی لیسا سا(?) خوانند و نوع
سرخ حرمل عامی خوانند و بپارسی اسفند گویند و بشیرازی سپند(?) و هر از سعد(?)
نیز گویند و مولف گوید آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت حرمل گرم
و خشک است در سوم و گویند در دوم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن بخی(?)
کنند و با عسل و زهره مرغ و زهره کلنگ و زعفران و آب رازیانه زرد در
چشم کشند قوة باصره بدهد و اگر بخورند حرمل با ادویه قاتلات دود و حب
القرع بیرون آورده و قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع ورک چون

مطلا کنند با آب وی نافع بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند و باه که در
... بود و تحلیل دهد و نافع بود جهت سردی دماغ و گردن لیکن سدر و صداع
آورد و مغثی بود و مسکن او مصلح وی صاحب منهاج گوید بعد از آن رب(?)
فاکهه ترش بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی قرفه و دارچینی بود و جالینوس
گوید نافع بود جهت فالج و لقوه و کشنج سرد و حیض براند و تفتیح وی سودا(?)
بود و تحلیل کند و خون سوداوی صافی کند و طبیعت نرم دارد و حبیش گوید منی(?)
وی مانند منی خر بود و مجهول گوید لون را صافی کند و طبیعت نرم دارد و محرک
جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض براند بقوت و ابن وافد گوید مسهل(?)
بود جهت عاشقان لیکن جگر را بد کند و گویند اگر وزن ده نیم با پال(?) هوش
یک مثقال و نیم سفوف سازند نا سوده عرق النسا را نافع بود و ابن جزله(?)
در تقویم گوید درد پایها و دردها و عرق النسا و نقرس و فالج را عظیم
نافع بود و بدل آن بوزن آن قردمانا یا تخم سداب بود و اما حرمل عربی سفید
کرآنرا مولی گویند بیونانی بیخ وی مانند پیاز(?) بود چون نحیف کنند با روغن
ایرسا و زجه سازند و زن بخود بر گیرد افواه رحم بگشاید. حرشف عکوب
خوانند و بپارسی کنگر گویند و آن انواع است و طبیعت آن معتدل بود در حرارت
و تر بود تا درجه دوم و شیخ گوید گرم و تر بود در اول و گویند در ابتدا و
گویند گرم و خشک در دوم صمغ وی آن است که چون بر داء الثعلب طلا کنند
موی برویاند و اگر با موم روغنی سازند که آب کنگر بخورد آن داده باشند
و بر ریش که بر روی پیدا شده باشد بمالند زایل کند و جهت دردهای صلب
چون بر آن طلا کنند زود تحلیل دهد و بول براند و ریش زود ... سوده دهد
و بلغم بیرون آورد و اگر بآب کنگر بشویند شپش بکشد و خارش زایل

کنگر

کنند و چون بخورند دو چار اخلاط کند و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع
بود و طبیعت نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و رادع کرم
باه را زیاده کند کرده و مثانه را بیخنجی کند و کرم و خیل زایل کند و ادرار بول
کند و با ادرار حیض بیرون آورد بجامیعی که ادویه است و مصلح وی انیسون
که در طبخ همراه کنند و توابل را با زیره لطیف بروی ریزند و صاحب منهاج گوید
مغنی بود خاصه که وی و مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی دوغ
بود و صاحب تقویم گوید مغنی بود و مصدع و مصلح وی مصطکی بود یا سلیخه
واز خردل ایری بود و گفته شود **حرض** اشنان است و گفته شد **خرید** ابریشم است
و گفته شد **خردل النبطی** آطریلال است و گفته شد **خردل** حب الرشاد گویند
و بشر بالفعلیانا و بعربی لقا و بپارسی تخم سفیدان گویند نیز که و بشیر
حیزک نیز خوانند و بیونانی نرافومن و خردل ابیض اسفید سفید خوانند
و خردل سفید خوانند و خردل بلبزر با بیعقس خوانند و خردل دو نوع است
یک نوع ورق برابر اسفاناج مانند و یک نوع برگ خردل دارد و تخم یک نوع
سفید رنگ بود و تخم یک اغبر سرخ رنگ بود و از ان سفید انفع سفید
و خردل سفید و خردل سفید گویند و حرارت وی کمتر از حرارت سرخ بود
و بهترین وی فربه بود و طبیعت خردل گرم و خشک بود در سیم و گویند در
اول درجه چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه دارد و خوردن و
طلا کردن با آب آن کرنسنی و ورم طحال را نافع بود و جهت سوء
القنا خوردن و ضماد کردن و جهت ربو و علتهای سرد خوردن و با عسل طلا
کردن و ریشی که آنرا شهده گویند دانه خارج جمیع اعضا را نافع بود و بچه بکشد
و ببندد از قوت آشامیدن و بخور بر کردن و چون دود کنند تمام گزندگان

بگریزند و چوب ریش شده و قوبا با آب نمک مالیدن نافع بود و چون
بخوردن سحق کنند و با آب گرم بخورند طبیعت را براند و قولنج بگشاید و
حب القرع بیرون آورد و باد در روده بود بنشاند و بریان کرده
شکم ببندد و ترخرا نافع بود خاصه سحق نا کرده و سرد یا کرده را نافع
بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قلع کند و چون سحق
کنند و سفوف سازند بر لثه نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید بمالند
سود دهد و چون با عسل بیامیزند و لعوق سازند کرد از خلط غلیظ بود و
سود دهد و بجهت درد پهلو که سده آن از خلط غلیظ بود و چون
سحق کنند و با عسل بر لثه طلا کنند یا با ماء البول لثه را زایل کند و کرده را
بحال صحت آورد و چون بر گزیدگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق
آن چون خشک کنند بقوت تخم بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر بود
بسبب رطوبت مایی که در وی است و معده را بد بود و بسیار اعقر بود
و بچه ببندد و مصلح وی صاحب منهاج گوید سکر است و صاحب تقویم
گوید مصلح وی بادام است و نیکو بود جلاب و بدل وی خردل یا تخم ترتیزک بود
یا تخم جرجیر و خردل **خردل** مانند سوسمار است و طبع وی از دیگ
طبع ورل و بیونانی وی را اسقنقور گویند و از جمله سموم قاتله است
خوردن آن و مهرارس در خواص آورده است که دل خردل چون در
خرقه سیاه ببندند و بر صاحب تب ربع ببندند البته شفا یابد و جالینوس
گوید خون وی چون در چشم کشند موی نفزاید و سفیدی بود و سیاهی
گوید سرگین خوردن و عصاره وی چون زنان بر روی مالند گونه را
بغایت نیکو بود و صافی گرداند و مانند صیقل بود و بهترین سرگین وی

سپید بود و سبک مانند نشاسته بسپیدی و بشیرازی آزادکرمن ماترنگ
خوانند و با حامالاون خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب پرست و کرباسو
نیز گویند و خون وی طلا کنند بر موی که در چشم بی باشد بعد از آنکه بر
کنده باشند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود مانند وزغ و بعضی
وی هم سم قاتل بود که در حال بکشد و بعضی بیهوده واپدید بود و معالجه
کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی کند که در اربخ خورده
باشد و در ضعف در اربخ گفته شود و اما معالجه کسی که بیضه وی خورده
باشد باید که در حال سرکه باز در شراب کنند و بدهند تا قی کند و بعد
را روغن گاو بمالند و انجیر خشک و مسکه و حنظا نا روی بدهند تا
بجوید و حرف طلع است و گفته شود و فعالن رجع الغادات و دهقان
گویند و آن سنگ است و گفته شود و فنا ل ... سیسنبر ... است و
نرد امنی نیز خوانند از بهر آنکه طعم نرد امون بود و آن جوب است
و آن نباتیست که در آب روید مانند قرة العین و چون تر بود گرم و
خشک بود در دوم و چون خشک بود گرم و خشک بود در سوم و دق وی با
نخود و طعام خورند بول براند و اگر بپزند [illegible] کند و
بشویند زایل کند و جوان و حبل خوانند و آن طلحی است که بر عفلا دو
ستبر بود و چون بگیرند و بالخشه بشکنند و خشک کرده بشراب یا با ماء
گزندگی عقرب را بغایت نافع بود و باید که شراب کهن بود حرا
وحزاة نیز گویند و آن دو نوع است دیناد و مرو حلیعه نیز گویند و
آن دو نوع است بری و بستانی از آن بری منولف گوید از سداب
بری است بشیرازی آنرا کوهی خوانند و خشک مسحی معده بود و

طعام هضم کند و بادهای غلیظ بشکند و منع خراجها نافع بود و گزندگی
جانوران را نافع بود خاصه عقرب و بول براند و تخم وی شهوت زیادت کند
بود و بشیرازی آنرا حیرک کازرونی خوانند و در زالکهه شود اما جزا
در حیض آورد و قاطع نی بود و سنگی آورد و مضر بود بشر و مصلح وی
با در شوکه بود و بدل وی سداب بود و بستانی و رق آن مانند
ورق کرفس بود و حزر و گلون از این جنس حرز نبود و طعم آن
بوار باشد مانند تخم وی سبز رنگ بود و خوشبوی و خوش طعم بود و زود مک
بهر تخم گز بود و بشکل و بر جانه تحشد و بشیرازی آنرا مو دو کسک
خوانند بادها بشکند و معده را قوی بود و گرمی وی از حرارت برجی
کمتر بود و غذا هضم کند و حار زایل کند و سده جگر و سپرز بگشاید
و سحق کرده بود و مثانه و مجاری بول پاک کرد اند و زکام را نافع
بود و رطوبت آن پاک کند و جهت بواسیر ضمادها و ده دوایی ازان
بهتر نبود خوردن و ضماد کردن و اکراد مان کل آن کنند از بواسیر
ایمن باشند و بیل نجی است که از طرف شام و بیت المقدس می آورند
و سفیدی تیره رنگ بود خایه بسیار باریک باشد و اکثر از وی نافع
بود جهت گزندگی مار از یک درم تا یک مثقال یا تنها یا شاهد یا ماء
العسل یا شراب بغایت نافع بود و رباتقوه گویند و گفته شود در جیم
حرالعجر زهرالحجرات بپارسی گل سنگ خوانند و این چیزیست بر
مثال طلب که بر روی سنگ پیدا شود حزاز از بهر آن گویند که
زحمت حزاز که از قوبا است زایل می کند و صحت می بخشد و طبیعت
آن سرد و خشک است برورمهای گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر

موضعی که خون آید طلا کنند خون باز دارد و برقوبا ضماد کردن بغایت
نافع بود و ورم زبان و بر قار را سود دهد **حسک** سکوهیج و شکوهج
گویند و بشیرازی خار سه پهلو گویند و بیادی خار خسک و باصفهانی … واد
و در مغرب حمص الامیر خوانند بری بود و بستانی بود و بهترین وی
بستانی بود سبز و تازه و طبیعت وی سرد است باعتدال و خشک
در اول و گویند گرم است در اول و گویند معتدل است در گرمی و سردی
و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم منفخ و ملین بود در ورمهای گرم
ضماد کردن نافع بود و ریش بن دندان و عفونت آن زایل کند چون
با عسل خلط کنند و عصاره وی در ادرار و بادی … سودمند بود و درد
مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و دو درم از خشک بری جهت گزیدن
افعی چون بیاشامند و ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بیاشامند
جهت دفع ادویه قتاله نافع بود و طبیخ وی بر جایی که براغیث بود …
بکشند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن روغن بادام بود یا روغن کنجد
تازه **حشیشة الزجاج** بیادی گیاه آبگینه گویند و بشیرازی گویند …
بود و مسکن اورام بلغمی بود و عصاره آن بواسیر را زایل کند و سرفه
کهن را نافع بود و عصاره آن با اسفیداج بر حمره و نمله طلا کردن
نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین سبیل و عصاره آن غرغره کردن
ورم لوزتین را نافع بود و در ورم … روغن کردن … نافع
بود و بسیار روی [illegible] مزاج را صداع آورد و مصلح آن …
و خشخاش بود **حشیشة البرص** آطریلال است و گفته شد **حزاز …**

و حشیشه دوده بزر گویند و آن اسقولوقندریون است و گفته شد
حشیشة الکلاف علاف است و گفته شود **حشیش بزر قطونا**
بیادی ورق … خوانند و در قوت نزدیک بکشنیز تر بود و بهترین
وی تازه تر بود حرارت بنشاند و بر ورمها طلا کردن سود دهد و
عصاره تر وی جهت نفث الدم سود دارد **حشیشه …** سقاقل
بزر گویند و گفته شد **خصا …** حجر الاسفنج است و گفته شد **حریم** بیادی
عوده گویند و بلغتی … دیگر خوانند و طبیعت وی سرد است در
اول و خشک در دوم جهت دفع صفرا بغایت نافع بود و حنین گوید
سرد است در اول و خشک … حرارت بنشاند و معده و جگر را نافع بود
اما مولد ریاح و نفخ بود و شکم ببندد و مصلح آن گل انگبین بود و صاحب
تقویم گوید مضر بود بالات منی و مصلح آن انیسون بود و عسل و بدل آن
دیباس با حماض اترج بود **حص** و … است و گفته شود **حضض** بشیرازی
… گویند و آن انواع است یکی هندی و … بهترین آن
چه بود مکی بود … هندی … که در شیراز و اطراف
و … ترک … و روستاییان شیراز از اهل … که خوانند
و آن مستعمل ایشان است لیکن طبیعت حضض مکی معتدل است در گرمی و سردی
و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول و هندی … قبض و تحلیل
کمتر از مکی بود و صاحب مفرده گوید که هندی اقوی بود در همه حالات
و حضض هندی عصاره فیلزهرج است و مکی عصاره نباتیست مکی
و گویند مصنوعست نافع بود جهت جمیع زخمهای … خون
که از زبان آید بغیر قاعده و جمیع ورمهای … و کلف و …

و دیرو گوش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی بیفزاید و تاریکی
زایل کند و شقاق مقعد و بواسیر را نیک نافع بود و چون بدان غرغره
کنند خناق را زایل کند و چون زنان بخور کنند قطع سیلان رطوبات
از رحم بکند و نفث الدم و سرفه که با تب باشد سودمند بود و حضض
هندی بهتر بود که بسیار طلا کردن و آشامیدن بغایت نافع
بود و یرقان سیاه و درد سپرز را ضماد کردن و خوردن نافع بود و
بدل آن بوزن آن فیلزهرج است یا فوفل و صندل ... وی
و صاحب تقویم گوید مضر اغلیظ کند و مصلح آن حماما و مصطکی بود
و مقدار شربتی نیم درم بود حنا بردی است و گویند حلبه
قومی خوانند و بپارسی شنبلیله گویند و طبیعت آن گرم است
در آخر درجه اول و خشک در اول و گویند گرم است در دوم و خشک
در اول و از رطوبت فضلی خالی نبود و گویند گرم و خشک بود در دوم
منضج و ملین بود و آورد وی و جهای بلغمی صلب اندرونی و بیرونی تحلیل
دهد و سینه و شکم و حلق را نرم گرداند و سرفه و ربو و عسر البول را سود
دهد و باه را زیاده کند و باد را بشکند و بلغم لزج از سینه بیرون آورد
و بواسیر را سود دهد و آرد وی با نطرون ضماد کردن نافع بود و اگر
پیش از طعام با خرما بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم
براند و خلطهای بد که در روده بود و چون پخته بود غذای بیشتر دهد و
آواز صافی کند و چون سر بدان بشویند خوره زایل کند و لعاب وی
با روغن گل شقاق سوراخ را نافع بود و سوختگی آتش را و آرد وی
دملها را نرم کند و طلا کردن با ادویه ... کلف بغایت سود دهد و چون

طبیخ آن بیاشامند حیض براند و حشیش وی چون بخور کنند درد پشت
و بچه و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود سود دهد
و صاحب تقویم گوید محلل قوی است بهتر بود مصلح آن روغن قسط
تلخ بود حماما نوعی از صدف است و در صدف ودع و شیح و صدف
گفته شود حلتیت صمغ محروث و محروث را انجدان خوانند و
بهترین را ... گویند و هندی خشک و بیشتر از ... انکشت کنند و آن
دو نوع است منتن و طیب منتن بسیار تیز بود و بهتر طبیعت آن
گرم است در اول درجه چهارم و خشک در دوم و بهترین آن سرخ
رنگ صافی بود و چون بگدازند لون آن بسپیدی زند و آنچه مغشوش
بود سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند و آنچه بوی
آن تیزی کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم
کشند روشنائی بیفزاید و در ابتدای نزول کشیدن انفع باشد از
نزول آب و تب ربع را بغایت سودمند بود و باد را بشکند و خون
بسته که در اندرون بود تحلیل دهد و داء الثعلب با سرکه طلا کردن
نافع بود و ثالیل مسمار و عصب را چون با موم و روغن بیامیزند بمالند
نافع بود و با سرکه بر قوبا طلا کردن بغایت مفید بود و چون با آب گرم
بیاشامند حلق را صافی کند و با انجیر خشک یرقان را نافع بود و قوت
باه بود و چون با سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون آرد و بر گزندگی
سگ دیوانه نهادن یا با سیر یا با حنظل تا آشامیدن بغایت سود دهد
و چون با زیت بگدازند و بر گزندگی عقرب و رتیلا بمالند سودمند بود و
اگر با شراب و فلفل و سداب بیاشامند گرا و زهر را نافع بود و چون

با سکنجبین بیاشامند بیشتر کرده اند و ون ... باشد بگشاید و آن سنگ را
بگدازاند و صرع را نافع بود و دفع زهرهای حیوانات بکند و
زخم تیر و تیغ زهردار و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند
و بچه بیندازد و اگر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد و
اگر با روغن زنبق در ... کنند و حقنه ... بگدازند بعد از آن بر
قضیب مالند زن و مرد لذتی عظیم یابند و اگر در سوراخ دندان
نهند درد را ساکن کند و بریزاند و اگر نیم درم از وی با آب لسان
الحمل حل کنند با ادویه که ممسک طبیعت بود بیاشامند منفعت وی قوی
تر بود و قطع اسهال که از رطوبت بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم
درم از سکنجبین بیاشامند و بدان ادمان کنند فالج و خدر را بغایت
سود مند بود و درد مفاصل سرد و بواسیر و نقرس را نافع بود و حب
القرع را بکشد و مضر بود بجگر و معده و اسحق گوید مصلح آن ...
و صاحب تقویم گوید مصلح آن جوز بوا است با ... و بدل آن ...
بعد از آنکه با آب بجوشانند چون خوش و صافی کنند بوزن آن بو
حلقه ... است و حوابر گویند و گفته شد **حماما** ... و گویند
... و صنعت هر دو گفته شود و **حلم** قراد است و بشیرازی کنه گویند و گفته
شود در قاف **حلیمو** ... حامض بریست و در صنعت حامض گفته شود و بعد
از این **حدق النمر** ... است و گفته شود **حمل و حمل** بلوبیا است و
گفته شد **حلیب** سورنجان هندی است و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و گویند در سوم نافع بود جهت نقرس و درد مفاصل و درد زانو
و رانها و مقوی ... بود و مسهل بلغم و خلطهای غلیظ بود و حب القرع

بکشد و ماده را بکشد اما سپرز را غلیظ کند و مصلح آن کاسنی و کثیرا بود **حماما**
اما مون و اموس گویند و بشیرازی ماهلو گویند و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و گویند در سوم و آن دو نوعست یک نوع مشهور است که بشیرازی
ماهلو خوانند و یک نوع دیگر مانند خار بر سیاوشان است چوب وی ...
بود که بسرخی مایل بود و برگ آن سبز بود و خرد و گل وی زرد بود و کوچک
و نبات وی بمقدار یک وجب بود و بهترین وی ذهبی بود برنگ و
ارمنی و خوشبوی بود و منضج ورمهای گرم بود و چون بر پیشانی طلا کنند
درد سر زایل کند و چون با بادروج بر گزندگی عقرب ضماد کنند بغایت سود
مند بود و جهت درد رحم چون فرزجه از وی بخود برگیرد و در طبیخ آن نشیند
سود دهد و نقرس را نافع بود و کسی را که گرده وی یا جگر وی معلول باشد
چون طبیخ آن بیاشامد نافع بود و سده جگر بگشاید و بول براند و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و لکن مصدع بود و مسموم و مسکر و از جمله
مسکرات بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن صندل و گلاب بود و اسحق
گوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس بود و ... گوید بدل آن
بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج و بوزن آن زیره سیر **حمر** تمر
هندی است و گفته شد **حماض اترج** در صنعت اترج گفته شد **حماض** بری بود
و بستانی بود و در اسلق بری خوانند و آن جنس جبلی بود اما در خاک ریزه
و زمین ست بود و آنرا بیونانی طوطاق ... گویند و بشیرازی ...
آنرا ... خوانند و درد نقرس و درد مفاصل بغایت مفید بود و طلا کردن ...
... از وی سود مند بود و بستانی بشیرازی ترشک خوانند و مانند
کاسنی بود و ورق آن دو روی ... بود و رطوبت فضل لزج و صفرا ...

وبستانی بود و ترش و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و تخم آن سرد بود
در اول و در وی قبضی بود و در باب باد رصف بزه کوفته شد و اگر تخم وی
پیش از گزیدگی عقرب بیاشامند و عقرب بگزد هیچ رنجی بوی نرسد
و ورق آن چون بپزند و بازنشست پایمال کنند و گشنیز خشک و اندکی زیره
و آب انار دانه بروی ریزند نیکو به شود و غیر بریان کرده بیخ که از
وی [illegible] صفرا بود نافع بود و تشنگی بنشاند و منع قی بکند و غثیان
صفرا وی ساکن کرده اند و خاره دفع کند و ازوی گل خوردن ببرد و
بگزندگی عقرب نافع بود و چون با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان ساکن کند و چون با شراب بیاشامند بول را زایل کند
و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند و اگر یک مثقال بیخ وی با شراب
بسرشند و لعوق کنند بچه را و اسهال دموی را بغایت مفید بود حاشیه [illegible]
در آب رود بود و ورق آن بدرازی انگشت بود و بدرازی و [illegible]
و ساق وی کوچک بود و بر سر وی تخمی سیاه رنگ بود که بسرخی زند و طعم
وی مانند طعم [illegible] بود سنگ براند چون بخشک بخورند و تخم وی چون
کوفته و با شراب بیاشامند غم ببرد و نفس را خوش کند و توحش زایل کند و
خفقان گرم را بغایت سود دهد و غثیان دفع کند و معده [illegible]
بصلاح آورد و چون بپزند و بر اعضا مالند خارش زایل کند و تخم آن
و ورق آن چون بخایند درد دندان زایل کند و بن دندان محکم دارد
و اکراه [illegible] آکل وی کند [illegible] زایل کند [illegible] آنکه [illegible] است و گفته
شد [illegible] جامن [illegible] و گفته شد [illegible] انار الارض است
و آن [illegible] است و گفته شود [illegible] خشک است و گفته شد [illegible]

بیابانی بود و گویند و سرخ و سیاه و کرسنی بود و بری و بستانی بود در
گرم و تر بود و اندکی تلخی زند و بستانی غذای نیکو دهد و سیاه بقوت
تر بود در افعال و بهترین آن سفید بزرگ بود و طبیعت آن گرم و
تر بود در اول و گویند خشک در اول طبیعت را نرم دارد و بول براند
و منی بیفزاید و باه برانگیزد و حیض براند و منفخ بود و لون را
نیکو و صافی کند و درد پشت را سود دهد و ملین سینه بود و سرفه گرم را
سود دهد و روغن آن قوبا را زایل کند و آرد آن ریشهای پلید
و سرطان و خارش بدن را نافع بود و نقیع آن درد دندان و ورم
بن دندان را سود دهد بود و آواز صافی کند و غذای خشک بد دهد
زیاده از همه چیز چون از آرد وی و شیر حساء سازند و طبیخ
نخود سیاه گرده بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیاده کند و
فالج و مرضهای سرد و درد مفاصل که از رطوبت بود نافع بود و باه را
زیاده کند بغایت تا بحدی که چارپایان مثل گاو و شتر و اسب
نرینه را چون نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باه ایشان سود
و [illegible] کرده بکشایند و چون در سرکه خیسانند یک شب و بامداد
ناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز گرم نکشند و اگر در آب خیسانند
و همچنان خام بخورند و آب آن بیاشامند ناشتا انعاظ تمام آورد
و قضیب را قوت دهد و در نخود سه خاصیت است که در مجامعت
کردن محتاج بااین سه خصلت بود اول آنکه طبیعتش ملایم طبع منی بود
دوم آنکه کثیر الغذا بود و سیم مولد ریاح و نفخ بود و هر غذایی که دارای
که جهت تقویت باه خورند باید که این سه خصلت دارا باشد و آن

را

سنگ

نخود است و زرد و تخم مرغ نیمبرشت اما کسی کو فرجه کرده و منافذ داشته
باشد نخود او را ازغایت مضر بود و نخود سیاه بچه بیندازد و جذام
را نافع بود و گزندگی جانوران را دو بدکشنده و اولی آن بود که بنان
دو طعام خورند و مضرت وی کم شود خشخاش دوم نخود نقیل بود
بمعده و مصلح وی کلعند بود حبرا ابوخلسا گویند و آن شجار است
وحبل المساکین نیز گویند وگفته شد در حرف الف حجم بلغت اهل
شام لسان الثور است از قول صاحب مفرده وصاحب منهاج گوید
حمحم خمخم است که آن نبات جزائر است وصفت هر دو گفته شود حمص
حمص خوانند و آن اشنان است وگفته شد حماما نوعی از جزائر است
وگفته شد حماحم صاحب منهاج گوید و او صاحب تقویم بسان گوید ست
وصاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که حبق بستانی است و در
شام حبق نبطی گویند و نبات وی نبات سپید بود وگل وی سپید و
تخم وی مانند تخم حبق بود وطبیعت وی گرم وخشک در دوم
واصحاب بلغم را نیکو بود و سده دماغ بگشاید که از بلغم بود و زکام
را نافع بود و مسیح گوید گرم و تر وخشک تر از شاهسفرم بود و غیر
او گوید که مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده با روغن گل و آب و
جهت اسهال کهن شده نافع بود و صاحب منهاج و صاحب تقویم گوید
گرم و خشک بود در اول حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون
طبیخ وی بیاشامند یا بجلاب یا بسکنجبین ومعده را از اخلاط پاک
گرداند وبسیار وی مثانه را بد بود و مصلح وی کند با و حماما بود حمد
فرجع بزر ازی انده موفو گویند و بیاد ربی دیو اسبت خوانند و بری

و بستانی بود و حبه قوقا بری را درق وحیا فا خوانند و یونانی
لوطوس اغریوس خوانند و معنی آن حبه قوقا بری بود و از آن
بستانی طرمعلس خوانند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند
در سیم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سودمند بود
و درد کلیتین وعصاره بستانی با عسل تاریکی چشم ببرد و زایل کند
و بری و بستانی صرع را سود دهد و استسقا و بول و حیض براند و
روغن وی جهت بادها که در اعضا بود سودمند بود و طفلی که دیر بحرکت
آید چون در وی مالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ آن نشینند همین
عمل کند و تخم وی مهیج باه بود و اگر آب وی برگزندگی عقرب بریزند
درد ساکن کند در حال و بر عضوی سالم چون ریزند لذع و وجع پیدا کند
و چون عصاره وی سعوط کنند صداع آورد و حبه قوقا بری خناق آورد
و درد حلق و مداوای آن بکشنیز و کاهو و کاشنی کنند حب النوله شجار است
و ابوخلسا خوانند و گفته شد حب الفرش جز از الصحرات وگفته شد
حب المحبوان و بیرا است وگفته شد حب الدوسه حندر و من خوانند و حالاون
نیز گویند و گفته شود حب کر با درو ج است و گفته شد حب المصدقا
مرج است وگفته شود حب زروبی اکروهس خوانند و آن درختی است که
پوست وی زرد بود و گل وی گرم بود در درجه سیم و خشک در اول
و ورق وی ضعیف تر از گل وی بود و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیف
تر از صمغ وی بود و ورق آن چون با سرکه بر نقرس ضماد کنند بغایت
سودمند بود و تخم وی چون با سرکه بیاشامند مصدوع را نافع بود و

و تقطیر البول را سودمند بود و مزه وی چون بار کرد با شامند منع
آبستنی میکند و شیخ الرئیس گوید که وی لطیف است و بخت گرم است و
یک مثقال از تخم وی عرق النسا را نافع بود و اسحق گوید یک مثقال از
ورق وی بعد از طهر با کرد سودمند بود جهت آبستنی **حمر** و حمر بر
گویند و آن تمر هندی است و گفته شود **حواری** آرد گندم سفید بخته
بود **حوحم** ورد احمر است و گفته شود **حوران او حراول** این هر دو نام
طلوخوت و گفته شود **جماز** بعربی گویند و بپارسی طرفیل و گفته شود
حود السعد البستان افروز است و گفته شد **حیته** ماراست و انواع
آن بسیار است و آنچه در تریاق مستعمل شود قرص افعی بود که از گوشت
افعی سازند و صفت وی و منفعت وی در مرکبات گفته شود انشاء الله
حیوه الواد فطر است و گفته شود **حی العالم** ایرون خوانند و بعضی ایرون
الحی ابد البقی نیز خوانند و هرگز ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و
بعض بهار نیز خوانند و بعضی گویند بستان افروز است و بعضی گویند
تخم آن است و این هر دو خلاف آنچه محقق است نوعی از ریاحین است
که در تبریز بسیار می باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع بود و
کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس گوید سه نوع است نوع کوچک
خود روی بود در جاهای سایه و بر دیوارها و کوهها و قضبان
وی کوچک بود و یک شاخ بیش نبود و ورق بسیار دیدان بود و بقدر
یک وجب بود و گل وی زرد بود و از فوق مانند آن نوع بزرگ
بود و از آن بستانی بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود
و ستبری انگشت بود و بهترین وی بستانی بود و طبیعت وی سرد است

در سیم و خشک در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ نافع بود جهت
ورمهای گرم و جگر و سینه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق رجره
و نطولها ضماد کنند ریشهای بلید و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی
آتش و نقرس بغایت سودمند بود و آب وی مقدار اکبت درم بیاشامند
سودمند بود جهت سده که در جگر و زهره باشد نمین و مسهل صفرا بود
و هر دو جهت گزندگی رتیلا بغایت نافع بود و چون آب وی با سرکه
و روغن برسر نطول کنند درد سر را نافع بود و جهت اسهال و ریش
روده نافع بود و چون آب وی با روغن گل یا شراب بیاشامند
کرم را از بیرون آورد و چون زن بخور برگیرد قطع سیلان رطوبت
مزمن از رحم بکند و اگر در چشم کشند درد چشم را سودمند بود و تولس
گوید پنج درم آب وی با سکنجبین چون بیاشامند حده دم را ساکن کند
و صفرا و نیز کدورت بدن ببرد و دیسقوریدوس گوید نوع سیم تعلاتقا
ریه خوانند و بعضی طیلا قران خوانند و اهل روم ابلیو خوانند و این
نوع میان شکستا نهاروید و طبیعت وی گرم بود و مفرح جلد بود و
چون با پیه کهن برخنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسپرز
و مصلح وی طین ارمنی بود **حنظل** حدقات و گفته شد **باب**
الخا خانق النمر صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذئب و هی قاتل
النمر و الذئب و وی حشیشه و در صفت قاتل الذئب گوید قوته کقوه
خانق النمر و مومره بس برای تقریر ازین دو اسم و ماهیت آن یکی بود
باشد آنچه محقق گفته شود خانق النمر و مومره بیانکت که چون پلنگ
و یوز و گرگ و خوک و غیر آن بخورند خناق شان بگیرد و بدان سبب خانق

الهم و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که دیر از و دیر میکشد
و آن نوعی از مازریون است تحقیق اگرچه بعضی گویند اسقیل است و بعضی
گویند خربق سیاه است و این هر دو قول خلافست و آنرا اقونیطن گویند
و طبیعت آن گرم و خشک در چهارم **خانق الذئب** قاتل الذئب
هم خوانند و در قوت مانند خانق النمر بود اما مخصوص است بگرگ که
دیر از و دیر میکشد همچنانکه خانق النمر مخصوص است به پلنگ خانق الذئب
مخصوص است به گرگ و آن تحقیق خربق سیاه است و طبیعت آن گرم
و خشک در آخر درجه سوم و چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند و
گرگ بخورد فی الحال بمیرد **خانق الکلب** قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان
فعل میکند بلکه زیاده تر اما سگ دیر از و دیر میکشد و وی سم حیوانی بود
که دنبال داشته باشد و آن از هندوستان خیزد و آنرا ازاقی گویند
و گفته شد **خاتم الملک** سیاه دارو است و گفته شود **خامالاون** صاحب
جامع گوید حربا است و صاحب منهاج گوید نوعی از مازریون است
سیاه و صاحب جامع گوید خامالاون اسم مازریون و اکثر گفته اند که
اسد الارض مازریون سهو کرده اند اسد الارض حربا است و گفته شد
و خامالاون اسم مازریون و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم صاحب
جامع گوید از قول بعضی از متاخران که اسد الارض خامالاون مارکبست
که آن مازریون سیاه است پس بدین تقدیر قول صاحب منهاج معتبر
بود و خامالیون و کالیون نیز گویند **خامالاون لومس** معنی لومس یونانی
سفید بود و بعربی الخبیص گویند و بربری اواوا و دوالف گفته
شد الخبیص الابیض و اسود **خامالاون مالنس** اواوا السود است و آن

خامالیون و کالیون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد **خامالا**
یونانی زیتون الارض است و آن مازریون است و گفته شود انواع آن
خامالید و میون و خالد و مسون نیز گویند و آن دو نوعست بزرگ آن
عروق الصبغ خوانند و کوچک آن ماهیران و معنی خامالید و میون ذوالطا
بود و بدان سبب این اسم بوی نهاده اند که پرستوک چون بچه وی
نابینا شود در آشیانه در بچه بود و شاخی ماهیران بیاورد و در آشیانه
نهد بچه نابینا بینا گردد بفرمان حق تعالی و این از خواص است فتبارک
احسن الخالقین **خامالا** حنظل و جر است و گفته شد و بیادی کاکل خطو
دار چند روس طبیعت و منفعت وی گفته شود **خامامیلن** بابونج است
و گفته شد **خاماقطس** معنی آن یونانی صنوبر الارض است و آن کامیطریس است
و گفته شود **خامادریوس** خامادریون نیز گویند و معنی آن یونانی بلوط الارض
بود و آن کمادریوس است و گفته شود **خاما اقطی** معنی آن یونانی خمان
الارض بود و آن خمان کوچک بود و اقطی خمان بزرگ و گفته شود
خاولنجان جز و دارو خوانند و آن خولنجان است و گفته شود **خاش**
شطرج است و گفته شود انواع آن در شین **حبه** بزرالنجم است
بشیرازی شترک خوانند و اصفهانی خاکشی و به تبریزی سوادرون و
بترکی مراشوه و نیکوترین آن سرخ خلوقی رنگ بود خرد شیرین و طبیعت
آن گرم و تر بود شیری را سودمند بود و اصحاب سودا را و چون با شیر
و نبات بیاشامند بدن را فربه کند و لون را نیکو گرداند **خبازی**
بیادی خیر و خوانند و بشیرازی پان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند
ملوخای بستانی است و ملوکیه بریست و نوعی از ملوخیا بقلة الیهود به

حالیون

خوانند و هوکره و آن خطمی است و وی لطیف‌تر و خشک‌تر از بستانی است
و طبیعت وی سرد و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و سردی
و گویند غلیظ در وی هست و معتدل بود و قولی گویند گرم و خشک است
و این قوی‌تر است و چون برگ وی را بکوبند و ضماد کنند نیکو بود
کاین را خام بود و ورق وی برّی نافع بود یا از بیخ آن بر سوختگی آتش و حمره
چون بر وی طلا کنند و طبیخ وی زنان چون در آن نشینند صلابت رحم
نرم گرداند و مقعده و ورق وی یا بیخ وی چون بجوشانند نافع بود
جهت زهر تا و آدو به کشنده و برگ وی را با بیلا ضماد کردن نافع بود و بول
براند و تخم وی چون خلط کنند با تخم شحد قوقایی برّی و با شراب بپاشند
درد مثانه ساکن کند و چون ورق وی بپزند و بر وی ماچیل کنند دردها
که احتیاج به شکافتن بود بگشاید و ماده بیرون آورد و بدان حقنه کردن
گرده و مقعده و رحم را سود دهد بوده و آنچه بستانی بود معده را
بد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی جهت خشونتی که از سرفه باشد
بود و در مثانه حادث شود نافع بود و اگر بپزند با روغن و ضماد کنند بر
ورمها که در مثانه و گرده حادث گردد سود دهد و اگر ضماد کنند بر ورمهای
گرم ساکن گرداند و وی نافع بود جهت سرفه که از خشکی بود و خشونت سینه
و بول براند و شکم نرم و ورق وی بخایند مثل خام و با الوی لک ضماد کنند
تا گزیدگی زنبور که از تری بود علت آن و سبوسه سود دهد بود. و چون
برگ وی عقرب ضماد کنند خاصه که زیت بود سود دهد با بسند دکل دی
نافع بود جهت درد گرده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از خطمی برّی بود
که سهل ره خام بود و ماهجی که گاه باشد که خون بپاید **خبز** بهترین آن

بود که از گندمی آفت نارسیده پاک فربه صلب بود و نان سپید و حواری
دیر از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیاده بود و مولد ریاح بود و
سده جگر و سنگ گرده تولد کند و شکم ببندد و نان خشکار سبوس غلیظ
کند و خونی که از وی حاصل شود میل به کبابی داشته باشد و نان حواری
بدن را فربه کند و نانی که نخاله داشته باشد زود از شکم بیرون آید و
غذای اندک دهد و آنچه نخاله اندک داشته باشد ضد آن بود و نان
فطیر نفخ در وی زیاده بود از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک
شکم ببندد و نان نرم خشکار چون به آب تر کنند و نمک در وی با روغن ضماد
کنند گرم کند و شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود دهد و غذای اندک
دهد و بهتر از انواع نانها بود که از گندم پزند و جوب دهکه و جوارس
تولد کند و مصلح وی ادهان و حلاوات و البان بود و بهتر آن سپید بود
غذا بیشتر دهد و دیر هضم شود به سبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و
بدن را فربه کند و شکم ببندد و سده پیدا کند و اولی آن بود که نمک و
خمیر تمام داشته باشد که با اسفیداج و طباهجات شود خورند و نقل از آن
خواری که گندم وی میان سپید و خشکار بود و متوسط بود در کثرت
غذا و قلت آن و سرعت هضم و بطء آن نزدیک سپید بود و در بستن
احوال شکم ببندد و اصحاب کد را سود دهد بود و معده قوی گرم را در
و دیر هضم شود و مولد ریاح بود و نفخ و سده و سنگ تولد کند و مصلح
وی اطریفل بود و بعد از آن ماء العسل خوردن و حمام رفتن و خوابهای
دراز کردن مناسب بود و نان فرنی تر بود و دیر هضم شود و مزاجهای
خشک را سود دهد و مصلح وی چیزهای شیرین بود و نان قطایف شکم

بود

را ببندد و موّلد خلط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود و نان برنج بهترین
آن بود که از برنج سفید خوب پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذای
روده دهد و شکم ببندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام
بود و نان جو بهترین آن بود که از جو تازه خوب فربه پزند و طبیعت آن
سرد و خشک بود و شکم ببندد و غذای اندک دهد و بدرد و مصلح وی چیزهای
چرب بود حبّ الرمان اندر انار دانه است و گفته شد حبّ الرشاد در لوف گفته شود
حبّ الصنوبر در حرف میم است و گفته شد حبّ الحدید بپارسی ریم آهن گویند
و بشیرازی رنه آهن و قوی تر از همه خبثها بود و آنرا مغنیس خوانند و بهتر
وی بولاد المس پارهای کوچک سنگ بود که بر وی خشونت بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم مجفف رطوبات بود و محلل ورمهای گرم و
سود دهد بواسیر را و مقوی معده بود و چون با شراب کهن بیاشامند
و خون بواسیر قطع کند و منع آبستنی بکند و چون بجوشانند در سرکه و بر شکم
بارده خون حیض باز دارد و قطع سلس البول بکند و سفل را محکم دارد
طلا کردن و چون بیاشامند جهت بثر کرده بسیار بود سود دهد و مقدار
دانگی مستعمل است و خبث الحدید قوت مانند زنجار الحدید بود و چون
بیاشامند جهت بثر که در پستان دهد سود دهد و با سکنجبین بیاشامند منع
مضرت دوایی که کشنده بود بکند مانند بادزهر و خوردن خبث الحدید
همان عارض شود که از خوردن براده الحدید و علاج وی همچنان کنند
که کسی براده خورده باشد که مدبّر کنند صفت آن بگیرد خبث الحدید و
سحق کنند در سرکه انگوری خوب بیاشامند چهارده شبانه روز بعد از آن خشک
کنند و سحق کنند و باد روغن بادام بریان کنند و بعد از آن مستعمل کنند و منفعت
وی آنست که باه را زیاده کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر
و سپرز و اعضایی که محتاج تخفیف بود و مقبض و تقطیر البول و قرحه امعا
و مثانه را بغایت نافع بود و بول خبث الحدید مدبر اطفال کوچک بود و
بول عنزه بر جوف بود خبث الفضه ثقل نقره بود و بهترین آن بود که
سبزرنگ سنگ بود و قابض باشد بغایت و در وی جذب و تخفیف
باشد جرب و سعفه را پس نافع بود و چون در مرهم کنند منع خون
از ناصور و بواسیر بکند خبث النحاس در قوت نزدیک خبث الحدید است
و مس سوخته اما ضعیف تر از مس سوخته بود خبث الرصاص قوت
وی مانند رصاص محرق بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و نافع
بود جهت ریش چشم و بدل آن اسفیداج بود که از رصاص باشد
خرق افستین است و گفته شد ختم الملک خواتم الملک خوانند
و آن طین مختوم است و گفته شود حنا السر ذیل الکراث
بپارسی سیرکی کاوه کویند چون برورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و چون
بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند بار که خون رعش باز دارد و
مجموع زهرها را نافع بود و چون بخورند و کرم بر بدل نهند و تا
کنند تا خشک شود بعد از آن برگیرند و کرباره نهند چند نوبت
و چون بر پای مقرس نهند با خاکستر و زیت سود دهد و بر زندگی
زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن سود دهد
بود و بهترین آن بود که در فصل بهار بود و چون خشک کنند و بسوزانند
و مستسقی بیاشامد بغایت غایت نافع نباشد و اگر زن بدان بخور
کند زادن بر وی آسان کرده و بچه مرده بیندازد و بچه زنده بکشد

وار خواص این زهر آورده که چون بر ثالیل بندند قلع کند حب اللبق
عنکبوت و گفته شود حب الاسل بزر الینبوت است و گفته شد حب ال
البحر اسفند اسفند است و گفته شد حب الامام جوز کندم است و
گفته شد حب الجی علز است و گفته شود حب الغ یاربی بداغین خوانند
و بیشتر از وی کنند و بهترین آن بحری بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم و گویند تیانست وایحق گویند گرم و خشک بود در سیم
مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی ده دانگ مثقال بود و صاحب تقویم گوید
شربتی از وی با غذا حب بود و اعصاب را نافع بود و مضرت
که بود چون ضماد کنند یا بپاشند زم کرده اند و بیخ حب از وی
سعید کرده چون سحق کنند و بپاشند مسهل بلغم و مره و رطوبت
مایی باشد و قی آرد و غثیان بازدید کند و ورق وی چون بکوبند
و با سویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی و ورمها که در چشم
بود سود دهد خواه پخته و خواه خام و نقرس و درد مفاصل چون
ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر بود بسینه و مصلح وی
کثیرا بود حب الغار گرم خوانند و آن گری سرخ بود و خشک
وی در درجه سیم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند
و سه روز رها کنند بغایت سود دهد و گویند در ساعت سود دهد
و با پیه مرغابی جهت درد گوش نافع بود و چون با شراب بپاشند
بول براند و یرقان را نافع بود و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود
با عصاب اما مصلح وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن بجنب

اثری

اثری نام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و سحق کنند و با روغن
کنجد طلا کنند حب ع عصفر است و گفته شود و صاحب مفرده گوید
نوعی از حسک است که بزبان بربری العنب خوانند حب الزب
نبطی خرنوب گویند و خرنوب الشوک و فقیم قریش نیز گویند و یا دبی
کوور خوانند و اهل شام معزی گویند و بربری عبوت گویند و گفته شود
حب خرنوب شامی یاربی گوره خوانند و یاربی کرکا رزو نی و آخر
خشک بود و بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد و خشک
خشکی وی در دوم و گویند گرم است در اول شکم ببندد و باوجود
شربتی معده را بکوید و ادرار بول کند خاصه چون با عقید العنب بود
باشند و جالینوس گوید چون تر بود شکم ببندد و بول براند لکن دیر
هضم شود و چون نارسیده بود و ثآلیل را بدان حکم بمالند زایل کند
و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و دو عیسی گوید غذای چون بدهد
و اعضا را باکر کرداند از اخلاط بلغمی فاسد اما مخنف اعصاب بود و
مصلح آن لعاب به دانه و نبات باشد و صاحب منهاج گوید فایده
حمر آن کم کند و مصلح آن ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب مازوی
بی سوراخ بود و بوزن آن و گویند طرائیث و گویند قرط بوزن آن
حب الخرنوب هندی جادجیز است و گفته شود حب خرنوب مصری شجره سنطلات
و آن خرنوب نبطی است و گویند قرظ است حب ال بهترین آن
بستانی بود و تازه و فربه سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در چهارم و از خواص وی آنست که چون در عصیر اندازند
حلال خود بماند و نجوشد و چون بکوبند و بر دماغ دادند عطسه آورد

وچون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب عرق النسا ظاهر بری
و بر عرق النسا و درد پشت و هر دردی که از سرما باشد چون خواهند
که جذب آن از عمق بدن بکنند بظاهر بدن ضماد کنند سود دهد
و از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم بکند و چون
با عسل یا با موم گداخته یا زیت بیامیزند و بر روی بالند و بی را
پاک کرده اند و دردهای مزمن و خنازیر و داء الفیل را سود دهد و نهایت چون
با کبریت و سکنجبین بر روی وی طلا کنند جرب و قوبا را ضماد کنند نهایت
سودمند بود و مؤلف گوید اگر کسی قوبا داشته باشد که هیچ دوا نفع
آن نشود بگیرد حرمل کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده باشد و گرم بر
پاره بر انگشت نهد و بر قوبا مالد چندانکه خون آلود گردد بعد از آن
حرمل کوفته بر آن پالود داب بسیار از آن دو سه نوبت سود و صحت
یابد و این مجربست و رازی گوید اگر کسی درد دندان دایم داشته
باشد که پی ورم بود چون سحق کنند و بر دندان نهند عجایب بیند و
چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر رطوبت لیثه نعت
نافع بود و سده مصفاة بگشاید و درد ناکی چشم جهت سکون درد سود
دهد خاصه چون بکوبند و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند و
چون با بودگف با شراب بیاشامند کرم بکشد و اگر آب وی را در گوش
یا دندان چکانند درد ساکن کند و [illegible] و باختیار [illegible]
سود دهد و باه را زیاده کند و بهای [illegible] زایل کند و مقدار مستعمل
از وی دو مثقال بود و حرمل بری خلطی بد از وی حاصل شود
و بتری آنرا قی خواند و وی معطش باشد و مضر بود بدماغ و مصلح وی

آن بود که با بادام و سرکه بپرورند و باید که در خوردن نمک هندی
با وی اضافت کنند و بیاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل
و کافور و گلاب بود و بدل آن ده وزن آن حب الرشاد بود
و گویند دو وزن آن تخم شلغم **خردل بری** لبان است و گفته شود
خردل فارسی نوعی از حرف است که آنرا اسفند اسفند خوانند و گفته شد
در الف **خ** حزوج خوانند و آن حجازی است و گفته شد **خ**
بزبان اهل دمشق خردل فارسی است و گفته شد **خربق ابیض** نبجی آنست
که پوست وی مستعمل است و بیخ کبر باشد و گیاهش بلسان الحمل
ماند و درازی ساق وی چهار انگشت بود و بطعم از خربق سیاه تلخ
تر بود و از بیخ وی ریشهای بسیار رسته باشد مانند اسارون و نوعی
هست که آن ریشه ندارد و املس بود و نهایت صلب بود و بهترین
آن بود که سفید بود و زود سحق شود و لعاب داشته باشد و در
حال زبان را بگزد و بعد از آن بگزد سخت و طبیعت آن گرم و خشک
در وسط درجه سوم و قولی گوید گرم و خشک در دوم فالج و صرع
و درد مفاصل را سود دهد و منقی بلغم و اخلاط سرد بود و معده را
پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون زن بخور کند
حیض براند و بچه بکشد و بر وی بر بهق و جرب و قوبا طلا کردن
نافع بود و وی در شیافات جهت دفع تاریکی چشم مستعمل کنند و روشنائی
چشم بیفزاید و او آن بود که یک رطل از وی پاره کنند و در سه رطل
آب باران خیسانند مدت ده روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و
صاف کنند و خربق بیند از دو رطل عسل مصفی بر سر آن کنند و دیگر

حرمل یعنی [illegible] در حرف الحا گفته شد

بجوشانند و کف آن بگیرند و چون بقوام آید بر رسد فرو گیرند و شربتی
از وی ملعقه بود با آب گرم و این سالم بود و ایمن کسی که بیاشامد و اگر
سحق کرده بیاشامد خطر بود و تشنج و کزاز پیدا کند و قی آورد و خناق
باز دید کند و افراط کردن در آن آدمی را بکشد و مقدار مستعمل از
وی نیم سبو بود و کسی که آن خورده باشد پس از وی چون دوغ خورد
به شود و صاحب تقویم گوید مصلح آن دوغ تازه بود و حلیب و صاحب
منهاج گوید مصلح آن کشک بود و دوای کسی که خربق خورده باشد برق
مرغ کنده کی آن بیاشامد نشاید که معده وی خالی بود و از خواص
وی آنست که چون با سویق و عسل سرشته موش بخورد بمیرد و وی
سم کلاب و خنازیر بود و بدل وی جوز القی بود با ماعیزج خربق اسود
ماهیت وی زیاده از جواهر ابیض بود و ورق وی بورق چنار
بشکل مایل بود و تخم وی مانند خشک دانه بود و بیخ وی سیاه بود و تارها
داشته باشد و بی کوه بود و پوست بیخ وی مستعمل بود و وی در زمینهای
خشک روید و چون وی را بشکنی از اندرون وی غباری بیرون آید
و بهترین آن بود که از جبال قربیتی و لاغزی بود و بسیار گره بود و اندرون
گره مجوف بود و اول بیرون وی سیاه بود مانند سعد و اندرون
وی اندک الیشه با رنگ داشته باشد و آنرا اخال زنگی خوانند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم گوشت مرده بخورد و بارگر و بهق طلا کردن
نافع بود و وسواس و مالیخولیا را نافع بود و چون با موم و کندر و آب
زفت با روغن قطران بیامیزند و بر جرب مالند نافع بود و چون با سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و بخور کردن عجین

عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور ببرد و بیدا کر از آن انگور شراب
سازند مسهل بود و چون در دارو تمامی حشیش کنند قوت باصره بود هد
و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل صفرا و بلغم بود و صفرای غلیظ
مستفرغ کند زیادت از سقمونیا در علتهای مزمن که محتاج بود و وی
مسهل بود مانند مانیا و صداع و شقیقه و انجات نافع بود و مره صفرا و
سودا براند با آسانی و شربتی از وی نیم درم بود یا نیم مثقال با فودنج و مصطکی
و ادویها لطف گرم که معده را سودمند بود و بعضی در سکنجبین خورانند
یا شراب شیرین بعد از آن به جواب بپزند با مرغ و مرق آن بیاشامند
مسهل بلغم و صفرا بود اما مضر بود بگرده و اسهال بسیار و باشد که
خناق آورد و مقدار دو درم تشنج احداث کند و مصلح وی استعمال
کردن دو قوه کثیرا و قطراسالیون بود و سعتر و بدل وی نیم وزن
آن کندش است و نیم وزن ماعیزج و گویند بدل آن کندس است
و پوست بیخ کبر مساوی وی و بدل آن سنگ است خرو الدیک والدجاج
سرگین خروس و مرغ بود مجموع سرگینها سخت و مخفف بود و مصلح وی شلنج بود
چون با شراب یا با سرکه بیاشامند و تریاق قطع خناق بود با عسل
و چون بیاشامند بوزن یک مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد و سرگین خروس
چون سحق کنند و بر گزیدگی سگ دیوانه نهند سود دهد خرو الفار
سرگین موش بود گرست بر داء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه
چون با سرکه بود و اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند
و اگر از وی شیاف سازند و کودکان بخود برگیرند سنگ براند و چون
بپزند و در آب آن نشینند عسر البول را نافع بود و اگر در چشم کنند سفیدی ببرد

و جزو بر و باهند و رطوبت فربه باک کند خرء السناج طلا است وگفته شود
خربزه بطیخ است وگفته شد خزامی نباتیست بشکل سنبل الطیب اما لون
وی بسرخی مایل بود و بیخ آن مانند سنبل بود و بوی آن هم بسنبل ماند
و در طبیعت و خاصیت نزدیکست بسنبل و در طعم وی اندک حلاوتی بود
خرد نقلة المغاث است وگفته شد خرنباش مرماحوز است وگفته شود
خرگوشک لسان الحمل است وگفته شود خرطال قرطمان گویند و برطان
نیز گویند وگفته شود خرنوع ثمر عشر است وگفته شود خطال عنوزات
وگفته شد خصی البحر جند بیدستر است وگفته شد خزف الطف خزفها
خزف سرطان بحریست و طبیعت خزف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود
خاصه خزف تنور و خزف سرطان خشک چون سحق کنند و با محمد الخل
زبره گوشت طلا کنند بهق و کلف و ... را زایل کند و ریحی که از آن لبان زند
جراحات را زود بصلاح آورد و جرب و قروحات را نفعی بود دهد
و خزف تنور بر نقرس طلا کردن نافع بود و با سرکه طلا کردن بر قوبا و
جرب و حکه و سعفه و خشف سود مند بود و خزف عضارحیی دندانها را
جلا دهد و خزف مضر بود باعصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه بود
و مقدار مستعمل از وی دو درم بود خزامی جنسی بری بود دلیل ازوی
اروانه گویند و طبیعت آن نرم و لطیف و سخن دماغ سرد بود و چون
بیاشامند سوء المزاج دماغ را نافع بود و جگر و سپرز و چون بدان بخور کنند
هر بوی گنده که باشد زایل کند و بخور رحم بود و خشک رطوبات که از آن
روان بود و رحم را پاک کند و نیکو و چون زن فرزجه سازد و بخور کند
آبستن نشود لوزمان تعالی و این مجربست و چون سحق کنند و با ارده نیز شد

و بر جراحات ضماد کنند تحلیل دهد خسف جوز است وگفته شد خس
بپارسی کاهو گویند بری و بستانی بود تازه بهین و طبیعت آن سرد و تر
بود در سیم و گویند در دوم حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد
و بول براند و خونی که از وی متولد شود نیکوترین خونی بود که از
بقول دیگر حاصل شود و میل بسردی داشته باشد و آنچه ناشسته بود
در وی نفع کمتر بود و آنچه شسته بود نفاخت در وی زیاده بود و اگر
در میانه شراب بدان نقل کنند مستی کمتر کند و وی زود هضم شود و
تشنگی بنشاند و بار کرا اشتها طعام باز دید کند و یرقان را نافع بود و
جهت ورمهای گرم و بر حمره طلا کردن و بول و فی ضماد کردن سود دهد و تخم
وی چون بیاشامند سود مند بود جهت کسی که او را احتلام افتد و قطع
شهوت جماع کند و کاهو بری لبن او مانند لبن خشخاش سیاه بود در
قوت و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی و نیم درم از لبن بری مسهل کیموس
مائی بود جهت گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود و چون بیاشامند و کاهو
بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد و حواس را تیره کند
و مصلح آن حلیله مربا بود و اولی آن بود که با کرفس ... یا نعنع کنند و
آب را از بارد در چشم ... و کاهو مضر بود به باه و مصلح وی کرفس
و نعناع بود خرء الفار سکارت و بر قیلوس وابوطلحه نیز گویند و در
الف گفته شد خرءالحمام خولنجان است وگفته شود خشخاش سفید بستانی
بود و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم
و گویند در سیم و علیمی گویند سرد و خشک در دوم سود مند بود و جهت
سرفه گرم و نزله سینه و رطوبات معده و نفث الدم و بادهای ...

ورود آید از سر و با عسل مخی زیاده کند و مقدار دو درم یا پنج درم مستعمل بود و
حب وی سکر بر بندد و آب وی سکر براند و وی منوم بود و غذای اندک
بود و مصلح عسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی خوردن
شل بود و مصلح آن مصطکی بود و پوست وی از دانه منوم تر بود و چون
بپزند و آب آن بر سر ریزند و وی چون ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع
بود و بیخ وی چون با آب بجوشانند تا بنیمه آید نافع بود جهت جگر معلول
و کسی که در شکم وی خلطی غلیظ بود خشخاش اسود صاحب تقویم گوید بری
بود و بستانی بود و صاحب منهاج گوید بری مصری بود و بهترین وی
تازه تر بود و طبیعت آن سرد و خشک در سیم و گویند در چهارم و گویند
تا آخر در چهارم خاصیت کل وی آنست که رطوبتهای حوائی زایل کند و
خشخاش سیاه چون بکوبند خرد و با شراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان
رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی
و صدغین ضماد کنند بیخوابی زایل کند و چون ضروری بود در داروهای چشم
استعمال کنند نافع بود و جهت حرارت جگر بغایت سود دهد بود و مقدار
مستعمل از وی تا نیم درم بود و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و خاکستر
آن با روغن گل و سرکه بر حرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند با تبوق فرود
آید بغایت نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بیامیزند بر صدغین طلا کنند از درد
سر که از گرمی بود و حرارت آفتاب بغایت سود دهد و وی منوم و مخدر
بود و مضر بود به شش و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح
وی زنبق و روغن زنبق بود خشخاش زبدی مستقر او و دو وی خوانند
و معنی آن خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که زبد کف

بود

بود و بعضی ارخیا خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمرهٔ آن مجموع سفید بود
و تخم وی مسهل بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک بخلطمک بود خشخاش مقرن
خشخاش بحری خوانند و علامت آن مانند شاخ گاو بود و بدین سبب وی را
مقرن خوانند و نبات وی در کنار دریاها روید و بر نقرس طلا کنند با شراب نافع
بود و چون بیخ وی بجوشانند با آب تا نیمه باز آید و طبیخ آن بیاشامند
سود دهد بود جهت علت جگر که از خلطی غلیظ بود خشخاش بحری خشخاش
مقرن است و گفته شد خلنجبین عسل خشک که از کوهستان فارس خیزد از
حدود کازرون در میان حنطه و طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی وی زیادت
از عسل بود و فعل وی اقوی از عسل بود در همه حالی و بدل وی بوزن وی عسل
بود و نیم وزن آن ترنگبین بود و گویند یک وزن و نیم عسل خشک نقل است و
گفته شود خشخاش آن وی بود که بخار وی گرفته باشند (?) سیسارون
و گفته شود خصی بهترین آن خایه خروس بود فربه و نیکی و وی خصیه
حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد و خشک بود و غذایی
نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه منی زیاده کند و دشوار هضم بود خاصه
که از حیوانی پیر بود و مصلح آن ابزار و فوتنج کوهی و نمک و سعتر بود
خصی الثعلب بهترین وی بزرگترین فربه بود که از وی بوی منی آید و طبیعت
وی گرم بود در اول و نیکو و فالج را نافع بود و شهوت جماع را نافع بود
و وی را بر انگیزاند و انعاظ تمام آورد و مقوی باه بود و عظیم قائم مقام سقنقور
بود خاصه با شراب و مقدار شربت از وی یک درم بود تا دو درم و صاحب
منهاج شربتی دو مثقال آورده است و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند
مضر ... است و صاحب مفرده گوید که این مطالب در جامع آورده است

که بیخ است و در اینجا قول صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن آن
بوزیدان است و بوزن آن تخم تربزی است و گویند بوزن آن تخم
جرجیر و صاحب تقویم گوید که معده را موافق بود و مصلح آن عصاره
لسان الحمل است خصی الثعلب بیخ است مانند خصیة الثعلب و آن دو نوع است
کوچک و بزرگ و مانند بلبوس بود بشکل اما بدرازی مایل بود و آن زوجی
بود و یکی فربه بود و یکی لاغر است و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد
فرزند نرینه آورد و چون نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه آورد
و طبیعت وی تر بود و در نوع بزرگ رطوبت فضلی بود و محلل ورمهای
بلغمی بود و ریشهای پلید خورنده را نافع بود و قلاع را سودمند بود و
ناصور را و چون تر بخورند گویند باه را زیاده کند و چون خشک بخورند
قطع شهوت بکند جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاده کند
و اگر نوع کوچک بخورند قطع شهوت و منع آن کند بر خلاف یکدیگر و وی
مسخن نشف و سینه بود و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش بیاض بود خصی [illegible]
حلتیت و گفته شد و بیونانی گسور رسطس خوانند خصی العجل خایه گوساله
گویند چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند منعوظی تمام آورد و مقوی
باه بود خصی الحمل چون خشک کنند و بکوبند و با شراب بیاشامند نافع
بود و جهت کم شدن منی خصی البحر جندبیدستر است و گفته شد خشف خربزه
نارسیده بود بشیرازی [illegible] گویند خطاف درخت مقل است و گویند
مقل مکی است و گفته شد خطمی بهترین وی خانگی است و گل وی سفید
بود و آنچه بستانی بود و الزوانی خوانند و بری را شجر المرج خوانند
اما اکل و برا کثیر المنفعه خوانند و طبیعت وی سرد و تر بود با اعتدال و درو

لطیف بود و انضاج و ارخا و تحلیل و بر بهق طلا کردن با سرکه سودمند
بود و قبح که در آفتاب نشینند و جاهای ظاهر نرم کرداند آنچه از بن گوش
بود و خنازیر و دبیلات و ورم پستان که از گرمی بود و ورم مقعد که هم
از گرمی بود و در مفاصل با پیه مرغابی طلا کردن نافع بود و عرق النسا را
سودمند بود و عسر و طبیخ بیخ وی چون بیاشامند سودمند بود و جهت
عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهای غلیظ و عرق النسا و عسر
خاص چون با شراب پخته باشند و چون با پیه بط و مرغابی و شحم البط زنان
بخود برگیرند جهت ورم [illegible] سودمند بود و جهت عسر البول و [illegible]
و سنگ گرده و خلطهای غلیظ و عرق النسا و عسر و طبیخ وی همچنین عمل کند
و بیخ وی چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن
کند و تخم آن خواه خشک و خواه تر چون بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل
کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر گزندگی نحل مالند نافع بود و چون
با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت گزندگان بکند و دسقوریدوس
گوید بجبر اعضای منکسره بود و مقوی آن و سرد هم از وی قولنج را نافع بود
و چون بیاشامند خون حیض فرود آورد و بول براند و جهت اخلاط سودا
نفاث سودمند بود و صداع و درد شقیقه را ضماد کردن نافع بود و با آرد
جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کنند سودمند بود و اگر ورق وی با اندکی زیت
ضماد کنند بر گزندگی جانوران نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین و خطمی جهت
سرفه گرم سودمند بود خاصه با آب گرم لعاب آن بگیرند و با قند بیاشامند و ورق
وی در ضماد ذات الجنب و ریه نافع بود و پوست و بیخ وی چون با آب
بپزند مفاصل و اعضای صلب نرم گرداند و ورق آن چون خشک کرده باشند

وبکوبند و بدان سر و ریش بشویند نیکو گرداند و پاکیزه و بیخ وی یک جزو
و آرد نخود ان جو یک […] و جو و باریک کرده بسرشند و بر ورم خفیف ضماد کند تحلیل
دهد و صاحب منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند
و مؤلف گوید بیخ خطمی کوبیده جهت نقرس گرم ضماد کردن با گلاب بغایت نافع
بود و جهت نزف و صداع وی نیز عظیم مفید بود دیابات سنوف ساخته با گلاب
گرم خوردن و آن نوعی از حلوات است و آنچه گوید مضرات بشش و مصلح آن
عسل است و صاحب تقویم گوید مضر است به احشا و مصلح آن عصاره […] ترنگ است
و بدل آن جبار یاست و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است خطر و سیاه است
و کوفته شود خطاطیف پیاده پرستوک است و طبیعت دماغ وی و خاکستر
وی روشنی کور بر دو خشک اختیار از زبان دارد و مصلح آن عود هندی
و قرنفل بود و سقوط […] گویند چون بگیرند بچه خطاطیف وی در وقتی که ماه
در افزون بود و شکم وی بشکافند دو سنگ یافته در شکم وی باشد یکی یک
رنگ بود و یکی مختلف رنگ از هر دو یکی چون […] پوست گوساله بندند یا پوست
گوسفند کوچک یا گاو کوچک پیش از آنکه خاک بر وی نشیند و بر بازوی مصروع
بندند یا بر گردن وی صرع از وی زایل گردد و خوردن وی روشنایی
چشم افزاید و اگر بسوزند و خاکستر وی در چشم کشند باصره را قوت دهد
و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل بسرشند و بر گوی که
جرب داشته باشد یا داء الثعلب در حمام طلا کنند و بنشینند تا با عرق فرود
آید بعد از آن آب بریزد بغایت نافع بود و اگر […] کنند و خشک کنند و دو درم
از وی بیاشامد خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم کشند
در ابتدای نزول آب بغایت سودمند بود و چشم وی چون […] کنند و بر روغن

منافع […]

زنبق بر ناف زن بمالند نزدیک […] بغایت سودمند بود و این زهره
در خواص آورده است که چون بگیرند نر و پرستوک یکی نر و یکی ماده و یکی
بسوزند و در شراب اندازند هر کس که از آن شراب بخورد مست نشود و چون
وی چون بخورد زن دهند چنانکه بدانند مهوت وی زایل شود و شیخ الرئیس
گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و مجرب است و ارسطاطالیس
گوید در منافع اعضای حیوانات که زهره پرستوک چون بدان سعوط کنند
موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه گرداند و دندان نیز هم سیاه کند
پس چون خواهند سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کنند تا دندان سیاه
نکند و سرگین وی چون بزهره گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند همه تمام
سفید شود خطاف خطلات و کوفته شد خفاش و طواط خوانند پیاده کی
شب پره گویند و بشیرازی موش کور و شریف گوید چون بکشند و بر زهار
کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکنند چون در روغن
کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت کرده
کنند و گویند چون بپزند و مرق آن بیاشامند سنگ براند و درد ورک […] بود
کند و خاکستر وی روشنایی چشم زیاده کند و این زهره در خواص آورده است
که چون سر وی در ظرفی آهنین یا مسین در روغن زنبق بپزند چنانکه نیک مهرا
شود و صاف کنند و روغن بردارند بر نقرس بمالند و فالج قدیم و درد گوش و
ورم در احشا و بغایت نافع بود و زخمه زایل کند و اگر زنی دشوار زاید
زهره وی در فرج زن بمالند در حال بزاید و مجرب است و اگر دماغ وی در کعب
پای بمالند باه برانگیزاند و اگر در آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب
چکانند بول براند و اگر طبیخ وی را آبزن کنند و در آن نشینند صاحب فالج

خواص […]

وانجایت مفید بود و دماغ وی چون بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی زیاده که در چشم بود زایل کند و سرگین وی چون بر قوبا طلا کنند سود دهد و دماغ وی با آب کیا از در چشم کشیدن سود مند بود نزول آب را و اگر سر وی در زیر جامه خواب پنهان کنند و کسی که بر آن جامه بخوابد بخواب نرود و خواب بر وی تیز دیده نشود و اگر دل وی جنین کند همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر که باشد از آنجا نرود و والفت گیرند و اگر در سوراخ موش نهند همه موشها بگریزند خرء
خ دل بری است و در لام در صفت لیسان گفته شود خاناموق ادخواست و گفته شد خلاف بپارسی بید گویند و خلاف بلخی مراد است و گفته شد و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ وی از ورق بیرون آید و بهترین وی آن بود که در کنار جویها رسته باشد و طبع وی سرد و خشک بود و ثمره و ورق وی قابض باشند پس اگر بکوبند و در وی بجوشانند بود و خاکستر وی بغایت بخود بود در بستن خون بر روی ضماد کنند نرکرده و صمغ وی بغایت جلاده نه بود و خاکستر وی با سرکه بر ثالیل و غیره ضماد کردن نافع بود و ورم پستان ورنها و علتها حرارت که در ورم گرم بود و شربی و آنچه چون بکوب آن در حمام بشویند بغایت نافع بود و آب وی صداع را زایل کند و آب ورق وی بغایت نیکو بود جهت مادهٔ که از گوش گشوده بود و دوا از باشند و صمغ وی بر حصبی که بر حلقه زده باشند نهادن نیکو بود و قطع خون ازش بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر سودمند بود و آب وی جهت سده جگر نافع بود و یرقان و حقنه از مستعمل از آب وی بیت دم بود و پنجی کوبد مضرات بشرابی و مصلح وی گلاب بود خلنجان قراسیه نبو بای گفته شود

دفع خون از ...

خل بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد و سردی وی غالب بود از گرمی و بهترین وی خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سوم و گویند سرد است در اول و خشک در سوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون دمش از هر عضو که باشد بکند چون بپاشامند و چون با آن عضو که از وی خون آمده بود بدان بشویند یا بریزند و یا در آنجا نشینند قطع خون بکند و چون بر سر نهند سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوت دهد و اشتهای طعام باز دید کند و صفرا وی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندان را محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند و چون صرف ناشسته بدان تر کنند با اسفنج و بر جراحتها نهند منع ورم بکند و ورمها که در بدن پیدا شود از حمره و نمله و جرب و سوختگی آتش دفع باد بواسیر و داحس چون با بعضی از ادویه موافق این زخمها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای پلید و خوره چون دایم بسرکه بشویند زایل کند و چون پشم ناشسته بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند درد سر که از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استسقا و ثقل سمع و گرانی گوش که در گوش بود بیرون آورد و طنین زایل کند و اگر در گوش جانوری آن بکشد و گزندگی جانوران بر موضع زخم کرده و فتق که بعلت سرد گشته باشد بسبب سم آن و اگر بدان گرم کرده باشند گرم بدان موضع نهند بغایت سود دهد و جهت دفع مضرت ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و خون در شکم و چون با نمک بیاشامند نافع بود و جهت

دفع مضرت فطر کشنده و جون بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول
از حلق بکند و خناق و لهاة را سودمند بود و علق که در حلق چسبیده
باشد بیرون آورد و مطلق اخلاط غلیظ بود و سلم خشک کند و تشنگی
نشاند و سپرز را نافع بود و معده را دباغت کند و ماده را نیز دفع کند
جون بروی بریزند و جهت دندان که از گرمی و سردی بود سود دهد
آنچه از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بسبب تلطیف که در وی است
و این خاصیت که در وی است در غیر وی نیست و هر که از انگور بختج گرم خورد
بانک سودمند بود و جمله گزندگی سگ دیوانه را هر که محرور بود سود ندارد
جراح و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و
اکر ادمان خوردن آن کنند باستسقا انجامد و جون با آب و قند گرد
کنند مضرت وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام
بود حب الخضرا بپارسی سرکه عصفل خوانند بجهة عرق النسا [illegible] نافع دارد
جون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم کرداند و کند [illegible] زایل کند
خاصه جون هر بامداد بیاشامند و ورم [illegible] بیاشامند و جون در
گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه ریحی که در وی بود و جون
بیاشامند جسم [illegible] و [illegible] کرداند و نیز احکم کند و آواز صافی
کند و معده را نیکو بود خاصه جون طعام در معده وی هضم نشود و
مصروع را سودمند بود و کسی که [illegible] بر وی غلبه کرده باشد و سنگ
مثانه بریزاند و اختناق رحم و صلابت سپرز و درد [illegible] غایت
نافع بود و بول را صافی کند و درد [illegible] و عصب زایل کند [illegible] و ورم
[illegible] هر روز [illegible] می افزاید [illegible] آن [illegible] اسقیل [illegible]

پاک و بکار دجوبی باره کنند و در ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه
بیاویزند و بعد از آن یکمن از وی در هشت من سرکه انگوری اندازند
و شصت روز در آفتاب نهند در تابستان از اول سرطان تا آخر
اسد و اگر حضر و ریا بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگین تا عنصل مهرا شود
و فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یکمن عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده
من کنند و در آفتاب نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب بود قوت وی غالب
بود و خاصیت وی زیاده بود خلال بپارسی بلغت وادی القری
و بلغت اهل مدینه بسر بود و وی چون سبز بود در ابتدا اول طلوع و
وی صالح تر از نیج بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده بود
قابض بود خلد بپارسی موش کور بود و [illegible] از پی انگشت بزرگ و
آن جانوریست کور و در زیر زمین باشد و گویند کرات سبز و بیخ گیاه
و اینها را خورد و در شب پیاز و کندنا چشته باشد و بسبب بوی پیاز و کندنا
از سوراخ بیرون می آید و اگر خواهند که وی را بگیرند پیاز یا کندنا
بر در سوراخ وی نهند بیرون آید و وی را بگیرند و وی از جمله سموم قتاله است
و ابن زهر در خواص آورده است که خون که در گوش وی بود جون
[illegible] زیر طلا کنند غایت نافع بود و خنازیر زایل کند و اگر سر وی
بسوزانند و با قلقطار سحق کنند و کسی را که پیچی کنده بود و در پیچی وی
[illegible] کنند پیچی [illegible] گیرد و کسی که تب ربع دارد و چون بروی بندند شفا یابد
و [illegible] گویند دماغ وی چون بروغن گل بکدازند و بر برص و بهق
[illegible] طلا کنند شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون
با آن طلا کنند زایل کند خلر جلبان گویند و خرفی گویند و آن چیزیست نزدیک

بکارند و در یزد و نواحی کرمان و کوهبنان و ولایت ترستان بسیار بود
خورند و بدنان بزنند و بجای آن بهامانند باقلاء و عدس بزنند و خود نیز
و در بهار چون تر بود بجای آن ناپخته خورند اما دوا را آورد و بزبان
آن قوم کر و خوانند و بیشتر ازوی مشو و طبیعت آن سرد و خشک و
غذای اندک دهد و خونی بد ازوی متولد شود و مولد سودا بود و
عصاب را مضر بود و نهایت نفاخ بود و چون طبیخ وی بعسل بیاشامند
حلقهای بد از امعا براند و حیض براند و محلل و ملین فضول بلغم بود
و اکرکا و بجورد مانند کرسنه بود در منفعت قریبی و نوعی از وی هست
کر از وی بزرکتر بود و آن بجهت شاید خورد و آن را البسلا خوانند و آن
نوع بری بود و چون نان بجورد ندشان بیفزاید **خمر** با الجز
است و مدام و راح و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و
رحیق و نبید خوانند بپارسی شراب گویند و می نیز گویند و بشیرازی
سیکی خوانند و بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن
زرد بود و خوشبوی بود و آنکه اندکی تیز در وی کند و متوسط بود
میان نوی و کهنی و آن ارغوانی خوانند و طبیعت وی گرم و خشک
بود در دوم اما آنچه سیاه بود و غلیظ بود دیر از هضم شود و لیکن
گوشت زیاده کند و آنچه سفید بود و رقیق غذا اکمتر دهد و محرور
مزاج را موافق بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد و اما شراب
سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید و قوت وی متوسط بود در هر دو
حالت اما آنچه شیرین بود و غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند
اما تازه و کرده را موافق بود اما آنچه در وی قبضی بود ادرار بول

زیاده کند و مصدع و مسکر بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافق
انفعال غذا زیاده بود و قطع سیلان مواد بکند و آنچه لین بکند مضرت وی
باعصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر بود و آنچه کهنه بود مضر بود باعصاب
و دوای انالد بعد طعم بود و لیکن چون غایت کهنه بود و رقیق و سفید بود ل
براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضر بود بمعده و آنچه تازه
بود و باد انگیز بود و دیر از هضم شود و بول براند بهترین آن بود
که کهنه شده از اول و سود مند بود جهت شهوت کلبی و درد بلغمی و غشی و
شفای زهرها بود و هضم را نیکو کند و چون تحلیل کند تشنگی را ساکن
کرداند و بول براند و طبع نرم دارد و اگر افراط کند در وی مضر عقل
بود و سر را ضعیف و جگر ضعیف و مبطل باه بود و شهوت غذا ببرد و
نسیان آورد و رعشه و ربع و خدر و ضعف بصر و اعصاب و صرع و
سکته و درد مفاصل آورد و تنها و اگر ناشتا خورند بعد از آن الخوادی
و کار دانی تحت خناق آورد و التهاب و اوجاع و مداوی وی قی بود
و اگر خواهند که مستی کمتر کند رب غوره یا تخم کرفس نقل کنند و غذا کمتر
خورند و فالوده قندی خورند و نیلوفر بو کنند و اگر محرور مزاج بود
نقل با نار مز کنند و سیب مزدکا هو و غذا پیش از شراب خوردن آش
غوره و آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وی بشراب اترج
یا ریباس کند **خمر** تری و خشکی وی بقدر رنگ بود در قلت و کثرت و
تازه وی گرم بود در دوم و کهنه وی گرم و خشک بود در سیم و در وی
قوت متضاده بود مرکب از کاسره و کرم سردی وی جهت حموضت بود و
کرمی وی جهت عفونت و کرمی طبع از جهت نمک دارد و در وی قوت

بنشاند و بود در ترکیب از سرد و گرم جلا بود و جذب ماده بلیغ بکند از عمق
بدن بظاهر آن و محلل بود و منضج مجرود جایا بود خاصه در ماسیل چون با سرکه
چا بپزند و اگر ضماد کنند بر وجع یا ورمی که در شب با پای بود نافع بود و
چون معتدل بود در آب خوب بیاسند بعد از ده و ساعت ضماد کنند و دانگی
طباشیر و طسوجی زعفران و دانگی قند در مقداری درم از آن آب
حل کرده بیاشامند تسکین خمار بکند و تشنگی بنشاند و چون خمیر در آب
کنند و دانک و نیم وزن آن روغن بنفشه با آن چا بپزند و بدان
غرغره کنند سود کند بود جهت ورم اندرون حلق و چون در آب
حل کنند و از آن حبابی سازند و قطره چند بر که بدان چکانند و با شکر
قطع اسهال بکند **حل** سورنجان است و گفته شد **خان** دو نوعست بزرگ
و کوچک خان کوچک بود نانخواه قبطی گویند و طبیعت بدو گفته
شد در باب ها در صفت ثمران که آنرا بلبان بخور اسند نیم گوش شد و
خان بزرگ بسبوقه خوانند و گفته شود و قوة هره و مجفف بود و محلل
و محلل تحلیلی معتدل و قوت نانخواه قبطی مبرد بود و مسهل بسبب رطوبتی باجی
که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن چون بپزند نافع بود
ترهای دشتی مسهل بلغم بود و ثمره و ساق وی چون تازه بود همچنان
همین عمل کند و اصل وی چون با شراب بجوشانند و با طعام بخورند مستسقی
دهند سود بدهد و اگر کسی را افعی زده باشد بیاشامد غایت نافع بود
و اگر با آب بپزند و زنان در آن نشینند صلابت رحم نرم گرداند و حال
صحت باز آورد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون
بر موی مالند سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود با لبت جو بپزند

و بر ورم ضماد کنند و سوختگی آتش و گزندگی سگ دیوانه بغایت نافع بود
و چون با سرکه بر نقرس ضماد کنند نافع بود **تخم** تخم است و گفته شد
خشاورق بحکشت است و گفته شد در ذوخر اوراق **خالان**
صندل جدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوعست
زر و ماده از آن نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون با آب بسایند
محک آن زرد چون ماند زرنیخ و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود
و جوهر آن پاک بود و اگر با آب بسایند محک آن چون زنجفر بود سرخ
بغایت و طبیعت وی سرد بود و آن نوعی از آهن است پارسی
خاری گویند و محکوک وی چون طلا کنند و بر حمره به بر برص سود مند بود
و حرارت آن بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت
دهد اما در جاهای دموی و صفراوی خاصه نوع ماده که بیشتر بود و تسکین
در وی زیاده بود از محک نوع نر **خندل** نوعی از کاسنی بری بود
اما بغایت تلخ بود و آنرا العضید خوانند و ورق وی بکاسنی صحرایی ماند
و ثمر وی و گل وی و ساق وی همین سنبل لیکن هر دو کوچکتر بود و برگها
صمغی بود اسبوده ماند مصطکی بمقدار باقلایی و قوت وی ماند کاسنی بستانی
بود اما بسبب تلخی وی که زیاده است تجفیف در وی زیاده بود و صمغ
وی چون سحق کنند و با آن بپزند و در خرقه بجد بمقدار از میتولی و زنان
بخود برگیرند حیض براند و اگر منابت وی همچنان با بیخ بکوبند و با عسل سرشند
و قرص سازند چون با آب بگدازند و با نطرون بیامیزند و بر بهق مالند
سودمند بود و صمغ وی موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیخ وی
همین عمل کند چون تر بود و بیخ در وی تر بود و رطوبتی که در وی هست ده

باشد در بن موی زیاده که در چشم بود چنانکه موی زیاده زایل کند و
چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب وی چون با شراب
بپزند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی چون با سکنجبین حل کنند و در چشم
کشند سبل که در چشم بود زایل کند و شفا دهد و اگر ده درم از وی با خمر
بیاشامند یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر ورق وی بر
بواسیر طلا کنند قلع کند و بیخ وی در موی چشم همان عمل کند خندروس
خالاوون گویند و آن حنطه رومی است بیا رومی کالکل گویند و طبیعت آن
گرم و تر بود و لزج و غذای وی سردتر از غذای گندم بود و کمتر اما
غذای نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر دهد و طبیعت معده را نیکو بود و
چون با سرکه بپزند و بر جرب و قوبا ضماد کنند قلع کند و اگر طبیخ وی حقنه کنند
نافع بود جهت قرحه امعا خنثی به رواق خوانند و به زبان بربری [illegible]
و ورق وی مانند ورق گندنا باشد و ساق وی املس بود و آنرا
انثاریقن هم خوانند و بر سر وی گلی سپید بود و بیخ وی دراز بود و گرد و شکل
بطریقه بلوط و حریف بود و گفته شد از اصل الخنثی و طبیعت آن گرم و
خشک و گویند سرد و تر و دیسقوریدوس گوید چون بیاشامند بول
و حیض براند و چون دو درم از وی با شراب بیاشامند نافع بود جهت
درد پهلو و سرفه و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب
موی بر رویاند بعد از آنکه بصوف پاره آنرا مالیده باشند و اگر مجوف
کنند و روغن زیت در آن کنند و بر آتش نهند تا بجوشد و بر شقاق
که از سرما بود بمالند نافع بود و بر سوختگی آتش همین عمل و اگر آن
روغن در چشم چکانند درد گوش ساکن کند و اگر آب وی بپزد و اگر ورق

وی و گل و بیخ آن بر موضع گزندگی جانوران ضماد کنند سودمند بود
جهت ورمهای گرم در ابتدای آن ضماد کردن و اگر آب وی بگیرند و در
گوش مخالف چکانند درد دندان زایل کند و اگر بهق سپید در آفتاب
بجوفه باره بمالند و آن بیخ طلا کنند بغایت سودمند بود و اگر ثمر وی
و گل وی با شراب بیاشامند بغایت نافع بود جهت گزندگی عقرب و
سنگ براند و بیخ وی چون بر قوبا طلا کنند زایل کند و اگر بزیت بجوشانند
و در گوش مخالف چکانند درد دندان ساکن کند و اگر سحق کنند با عسل
و بر شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و بار دیگر
و زیت بجوشانند بر قار القطایت کال نافع و استسقا را هم نافع بود و بسیار
وی مرا داوورد و مصلح وی آب ترهندی بود یا غوره خنفسا
بپارسی خزدوک گویند اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند
در حال درد ساکن کند و همچنین اگر سحق کنند و در خواص ابن زهر آورده است
که خنفسا چون در زیر گل کنند مرده شود و چون باز در زیر سرگین کنند
زنده شود و اگر سرهای خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع
پیدا شود و متفرق نشوند و شریف گوید اگر موخر وی پاره کنند و میل
بدان فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و تاریکی
زایل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادمان کنند
کری که نو بود زایل کند و چون با زیت بپزند چندانکه با روغن دهد و
از آن روغن در بواسیر بمالند بغایت سودمند بود و اگر بدان ادمان
کنند دانه بواسیر قطع کند و اگر خنفسا از ایم کوفته کنند و بر موضع گزندگی
عقرب بندند درد زایل کند خولنجان بهترین وی آن بود که سرخ رنگ

بود و شطیر و کر کره و آن نیجی است که باز از وی آشیانه سازد و بر لب
دریا در وقت بچه کردن و آنرا در خانهٔ باز یابند و وی از زمین یونان
خیزد و زمین یونان آب بر آمده است کی آنرا نیابند الا در خانهٔ باز
آنرا بگیرند و بشویند و پاره پاره بزنند و آنرا حنوط دارو خوانند
و ترکی آنرا اوت غاث خوانند و طبیعت وی گرم و خشک در دوم
و گویند معده را نیکو بود و درد قولنج زایل کند و درد گرده را نافع بود
و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و طعام را هضم کند و عرق
النسا را سود مند بود و بول بکشاید چون از سردی کرده و مثانه بود
و صرع را و صداع که از سردی بود و سرطان و خنازیر و درد های
بلغمی و سوداوی بیرا نافع بود و باد ها بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود
در طوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و هیجان آن و اگر
قدری در دهان گیرند لعوق آورد و صاحب جامع گوید یک درم از
وی چون سحق کنند و بر جاریکی شکاف افشانند و بنا شتا بیاشامند
در قوت باه بغایت سود مند بود و مجرب است و از خواص وی آنست که
در هر دیگی و هر کاسه که باشد مگس گرد آن نگردد و جهت معده و جگر
سرد بغایت نافع بود و قوت اعضای باطنه بدهد و گویند مضر است
بدل و مصلح وی صندل و طباشیر بود و بدل وی قرفه و قرنفل بود خولان
حضض است و گفته شد خوخ بپارسی شفتالو گویند و بهترین آن بود
که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زود تر هضم شود و آن نوع
را آلو خوانند و از معده زود بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت
چسبیده بود غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد و تر است در

آخر درجهٔ دوم و گویند در آخر درجهٔ اول طبیبن بود و در وی تلیین بود آنچه پخته
بود و معده را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض
در وی زیاده بود و آنچه خشک بود دو جو بشانند و طبیخ وی بیاشامند قطع سیلان
فضول از شکم و معده بکند اما خشک وی دیر هضم شود و آنچه تر بود و
رسیده اشتهای طعام باز دید کند و گرم و خشک مزاج را باه زیاده
کند و تبهای محرقه را سود مند بود و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و
فساد وی چون فاسد در روی بود و لذیذتر از وی بود اما غذای وی
غلیظ تر از غذای وی بود و رطوبت وی زود متعفن شود و مولد بلغم بود
و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل پرورده با عسل یا شراب
ریحانی و اگر ورق وی با بهار وی بکوبند و آب وی بیاشامند حب القرع
و کرمها بکشد خوخ اقرع گویند ساذج هندی است و گفته شود خوخ قلبوس
قاقلا است و گویند هیل بوا است که آن قاقله کوچک است و گفته شود
خون سیاوشان دم الاخوین است و گفته شد خوزصرج سم الحارات
بشیرازی خرزهره گویند و بپارسی خرزهره و آن دفلی است و گفته شود
خواص ورق مقل است و مقل و نارگیل و امثال آن خوانند خاتم الملک
خرم الحرب طین مختوم است و گفته شود خشخاش حب الغطی است و گفته شد
خیار قند خوانند بشیرازی خیار بالنک و صاحب منهاج گوید لطیف تر از
خیار زه بود و سرد و تر در وی اندکی قبض بود و اسحق گوید سرد و تر و غلیظ
و ثقیل تر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم سود مند بود
جهت تبهای محرقه و بول براند و تشنگی بنشاند و مبرد احشای محرور وی بود و
آب وی چون بگیرند یک مثقال تا چهل مثقال و پنج مثقال تا ده درم شکر سلیمانی

بیاشامند مسهل صفرا بود و از خوردن وی خلطی بد متولد شود
و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی لب وی
بود و موافق جگر و معده گرم بود و غافقی گوید لب وی لطیفتر از
لب خیارزه بود اما جرم خیارزه دیر هضم شود و بغایت سرد بود و خوردن
وی تشنگی آورد و درد معده و مصلح وی عسل بود یا میویز یا جوارشی
که نانخواه و کندر در وی بود اما الجسر گرم بود و بغایت سرد بود و حرارت
بنشاند اما در معده دیر بماند و اولی آنکه بعد از طعامهای غلیظ بخورند
مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن و باید که بعد از اسفیدباج
خورند و پوست وی خشک کرده مقدار چهار درم چون زن حامله
دشوار زاید زادن بر وی آسان کند **خیار شنبر** بپارسی و هندی
خیارچنبر خوانند و وی هندی و کابلی و مصری بود و بهترین وی هندی
بود که سطبر و سیاه رنگ بود و رسیده و ملوس وی براق بود و پوست
وی رقیق بود و بهتر آن بود که در زمان که خواهند مستعمل کردن در حال
از قلم بیرون آورند و استعمال کنند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت
و تر بود و گویند گرم است و گویند سرد است محلل و ملین بود و جهت ورمهای
گرم نافع بود که در احشا باشد خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند
و با آب گشنیز تر و لعاب بزر قطونا خناق را نافع بود و غرغره کردن
و طلا کردن بر نقرس و دردهای صلب و مفاصل را سود دهد و درد جگر را
نافع بود و پاک کرده اند و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل مره صفرا بود
و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود و چون با آب کاسنی
یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان و درد جگر گرم بغایت نافع بود خاصه

چون آب کشوث اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت و اذیت بود تا بحدی
که اگر زن آبستن بخورد زیان ندهد و مصلح وی بود و دادن وی
مسهل بشود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و تپ و قولنج نافع
و شربتی از خلوص وی از پنج درم تا بیست درم بود و اسهال وی بقوت
جاذبه بود و گویند مضر و حبت و هر کس که امعای او ضعیف بود اولی آن
بود که پیش از استعمال بروغن بادام چرب کنند یا بر سر شربت ریزند و
اسحق گوید مضرات سنبل و مصلح وی عناب بود و صاحب تقویم گوید
مضرات بمعده و غثیان آورد و مصلح مصطکی و انیسون است و بدل
وی صاحب منهاج گوید نیم وزن وی ترنجبین است و سه وزن آن میویز
بی دانه و وزنی تربد **خیری** انواع است یک نوع سیاه است و آنرا خیری
خطایی گویند و یک نوع بنفش است و آنرا خیری زردی خوانند و هفت رنگ
خوانند و یک نوع سفید است و یک نوع سرخ و آن بری بود و آن خزامی
و کفر شد و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود که بپارسی خیری
بپارسی خوانند و در بغداد و موصل آنرا عصیفره خوانند و طبیعت وی
گرم بود و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی
محلل بادهای غلیظ بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آنرا نافع بود و
گل وی چون خشک بود قوت آن زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند
و ورم رحم را سود دهد و چون در آن نشینند بچه مرده و مشیمه بیرون
آورد و اگر بیاشامند همین بچه مرده بود سبب حادثی گرداند وی است و
قوت تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض
براند و باد معده و امعا را نافع بود و قولنج را سود دهد بود و اگر با

عسل بخورد بر گیرند بچه زنده بیار کند و بچه مرده بیرون آورد و اما بیخ
وی در قوت مانند ایشان بود دیگر غلیظتر بود و بطبیعت زمین نزدیک
وی را چون خشک کرده بار دیگر بر سر زخم تازه ضماد کنند نافع بود و بلغم را ازاله کند
و نقرس را و ورمی که در وی صفا حاصل پیدا شود دفایت سود مند بود و چون ضماد
کنند سود مند بود و طبیخ وی بر کرد ارد و نقرس را سود دهد و گل وی چون
در موم روغن کنند شقاق معده را و اکثر زنان را نافع بود و چون با عسل
بیامیزند قلاع را زایل کند و چیزی سیاه که آنرا ابزاری خطایی خوانند
طبیعت وی معتدل بود سود مند بود جهت بادی که در سر بود و بعضی از
نوع زرد و سرخ که منفعت آن گفته شد که در طب مستعمل است و منفعت آن
بسیار است اما در انواع دیگر چیزی چندان منفعتی که مشهور بود جهت
که یاد کنیم مگر کسی که چیزی تجربه معلوم کرده باشد و صاحب تقویم گوید
بو بیدن وی مصدع بود و مصلح آن روغن گل و سرکه بود حیزبوج ختائی
بپارسی جوز گویند و قدیم الملک نیز خوانند و در ختائی گفته شد حیزبوا
هیل بوا خوانند و قاقله بوا گویند و بهترین آن تازه فربه تیز بوی بود و
رازی گوید در قوت مانند قرنفل بود و لطیف تر از قاقله بزرگ بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیم معده و جگر سرد را سود مند بود و جهت معده
نیکوتر از قاقله بود و قی بنشاند و غذا را هضم کند و ابن ماسویه گوید
معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام باز دید کند و نافع بود جهت
وجعهای سرد خاصه در دماغ و قوت سر بدهد و ماسوی گوید جهت
بهق که در همه بدن بود بغایت سود مند بود و چون یک جزو از وی و یک
جزو کندش و یک جزو تخم تربزه کوفته و بیخته با عسل سرشند و طلا کنند گویند

موضع م

مضر بود با حشای محرور و مصلح آن شیره تخم خرفه و سکنجبین بود و بعضی
وی را حبش گویند خیزران بلوط ای بری است و گفته شد صفت آن بیک
در الف و صفت آن بری که آنرا حور و اسعوم خوانند در جیم گفته شود

باب الدال · صاحب الراس است · دارج

الروعی دارج از نوعی نیز خوانند شیرازی الملک خوانند و از کوه
کیلویه کرار ولایت پارس است خیزد و در هیچ دیگر نبود و طبیعت وی
گرم است و معتدل در تری و خشکی نیز ابد و شهوت جماع برانگیزاند
دارچینی جیلی است مانند چوبی بکیر و در از تر و بطعم تلخ بود و طبیعت
وی گرم و خشک است در دوم و بهترین وی سرخ رنگ بود که خوش بوی ا
تازه و وی قابض بود و ببندد خونهای را از تری نگاه دارد و علیس
صلابات بود و شکم را ببندد و ادرار و معقدرا سود مند بود و غایت و
استرخا آن چون به طبیخ وی بنشیند و رحم که بیرون آمده باشد بر جای
خود باز رود و رحمت باید و اگر با عسل بنوشند العقرب کرمها برد و کوهک
بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوای وی قی و اسهال و بشیر
تازه و چیزها صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر و داد و مصلح
آن حیزه سنعسر بود با هلیله و بول وی در علیل صدا است جهار
دانگ وزن آن با دام و نیم وزن آن اهل الاکر در آبستنی نشا
اهل مستعمل کند دارچینی فاریقون است و گفته شود دارشیشعان
قندول خوانند و بزبان بربری ارادی و بلوط دیگر ایشابوس آن
درختی سبز خاردار است و در پوست وی حرافتی و در گل وی حدتی
و در چوب وی عفوصی بود و بعضی گویند بیخ سنبل هندی است و گویند

جوب سنبل است و این خلاف است چه محقق است پوست وی باشد جوفه بود
بشکل [illegible] سبزی خیلی از وی سبزتر بود و سرخ تر ماننده خون و بهترین آن
بود که گران وزن بود و آنچه سرخ تر زند چون بو بسیاری [illegible] بلوط چون بود
و خوشبوی و سبز بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و بوی [illegible] از داروهای مشبعات
بود که اصلی بود و طبیعت وی گرم است در اول و خشک در دوم و گویند
سرد است و محلل ریاح بود و مصلح عفونت و قطع خون بکند و [illegible] ببندد
چون طبیخ وی بیاشامند و چون در شراب بر بزند [illegible] ایدان معفن کند
قلاع را زایل کند و ریش بکرد در دهن باشد و دندان را [illegible] و
استرخاء عصب را نهایت نافع بود و اگر در ادویه فرزجه کنند حیض براند و
حصر البول را سودمند بود و رطوبات غلیظ را لطیف کند و مقدار مستعمل
از وی یک درم بود تا دو درم و سودمند بود جهت نفخ معده و چون سحق
کنند و بر روغن خیری بسرشند در گوش نهند کرم گوش بکشد و چون
سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر دندان نهند درد ساکن کند و جالینوس
گوید عفونات و نزلات و سیلان سودا وی را نافع بود و معده را پاک
گرداند و اسحق گوید مضرات جگر و اصلاح وی [illegible] کنند و صاحب تقویم
گوید بخفیف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و [illegible] گوید
بدل وی [illegible] اسارون و چهاردانگ
آن [illegible] وزن آن درونج [illegible] گوید بدل آن [illegible]
دارفلفل جالینوس گوید بهار فلفل سفید است و گویند درخت وی غیر درخت
فلفل است تحقیق بهترین وی آنست که سبزتر بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی
گرم و خشک در سیم و گویند خشک است در دوم و گویند تر است در اول [illegible] بود

و مرضهای سرد را زایل کند و هضم طعام بکند و قوت معده بدهد و باه را
زیاده کند و قایم مقام زنجبیل بود و جهت گزندگی جانوران خوردن و
با روغن طلا کردن نافع بود و چون در میان جگر بریان کنند تاریکی
چشم و شب کوری زایل کند و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات
لزج و سده جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق النسا و نقرس
و فالج را نافع بود و [illegible] گوید قوت شهوت بدهد و شهوت باه زیاده
کند و [illegible] گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزندگی افعی
و صرع را [illegible] مفید بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود
به [illegible] و صداع بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب
تقویم گوید مصلح وی صندل سرخ و گلاب بود و بدل آن بوزن آن
فلفل بود و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد دارچینی
بهترین وی سیلانی بود خوشبوی و سرخ رنگ و تیز طعم که در طعم وی شیرینی
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و گویند در دوم و دارچینی
در غایت لطافت بود و مصلح عفونت بود و زکام را سودمند بود و
خوردن وی و کحل کردن تاریکی چشم زایل کند و مفرح قلب بود و [illegible]
زیاده [illegible] و چون با مصطکی بر آمیزند و آب آن بیاشامند فواق
زایل کند و دارچینی نفوذ تمام آورد و هضم طعام بکند و درد معده که از
سردی بود زایل کند و بادها بشکند و [illegible] را نافع بود و سینه را پاک گرداند
و سده جگر بگشاید و قوت معده بدهد و استسقا را نافع بود و بر خشکی
و درد رحم را [illegible] تخم مرغ سود دهد و زهرهای گزندگان را نافع
بود و بر گزندگی عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت سودمند بود و درد

کرده و عسر البول را نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بر قوبا طلا کنند
سود دهد و چون با عسل بر کلف بمالند زایل کند و سر فرکهن را سود
مند بود و اولی آنست که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در
سایه خشک کنند قوت وی تا بیست سال بماند و بقراط گوید قوت ان را
نگاه دارد و حنیذ اگر در حبوه باشند دو غن را تیز کند و جالینوس گوید
معده و دماغ از فضول بد پاک کند و نسیان ببرد و اسحق بن [illegible] گوید
چشم را روشن کند و حیض را براند و سر گردش را نافع بود و نوفل گوید
لقوه را نافع بود و استرخای عضلات و دیگری گوید یرقان را نافع بود و
صرع و وجعهای سرد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و گویند مضر بود
بسر و مصلح وی [illegible] بود و بدل وی پوست سلیخه بود و بوزن آن
و نیم وزن وی یا اهلیلج زرد و گویند بدل آن دو وزن آن کبابه
بود و [illegible] گویند بدل وی بوزن وی خولنجان بود و گویند بدل
وی بوزن وی خولنجان بود و گویند بدل وی دو وزن وی اهلیلج بود
و روغن دارصینی درد عصب را [illegible] نافع بود دارکیسه نوعی از [illegible]
و گفته شود در سیم انواع آن دار بلبلان هم است و گفته شود [illegible]
سودانیست و گفته شود دبق افسوس خوانند و آن چیزیست که
از سنگ و دانه مورد و عطاران بشیراز ویرا میویزج عسلی خوانند و چون
بشکنند عسلی [illegible] سفید در اندرون وی بود و بهترین وی
تازه املس بود که لون اندرون وی [illegible] بود و لون بیرون وی سیاه
بود و [illegible] و طبیعت وی گرم و خشک در سیم و گویند در دوم
و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج و اسحق گوید گرم و تر بود و تحلیل و تلیین

بود و چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده بنهند قطع کند و بر ورمهای سرد
بر نشان بلغمی ضماد کنند نافع بود و چون با راتینج و موم خلط کنند اجزای مساوی
و بر ورم بن گوش بنهند و مجموع ورمها نافع بود و اگر با [illegible]
و بر ریشهای کهن بنهند زایل کند و اگر با [illegible] بنهند بگدازاند و بلغم و عرق
النسا را و نقرس نافع بود و چون نیم درم از وی مستعمل کنند [illegible] رطوبت
غلیظ از عمق بدن بکشد و نوفل گوید خلطها در اعضا بگدازد و قوت اعضا
ببرد و رطوبت زایل کند و فرفوریوس گوید تحلیل اخلاط فاسده بود که در
ورکین جمع شده اما مضر بود بحلق و از خوردن در سنگ پیدا گردد و حیض
آورد و دوا و اولی آن بود که با شراب و عسل قی کنند و حقنه کنند سکنجبین
چاشنی کنند و گویند مصلح وی بالنگو و گاوزبان بود و بدل وی نیم وزن
وی عاقرقرحا بود و در تحلیل ورمهای صلب چهار دانگ وزن آن جوز
السرو و نیم وزن آن اهلیلج بود دبس بپارسی دوشاب خرمای گویند و بعضی
وی بصری بود که آنرا سیلان خوانند و آن [illegible] باشد و آنچه از
رطب فاریقی گیرند و دوشاب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و کلف زایل
کند چون با قسط و نمک بدان بمالند و طبع نرم دارد و غذا نیک دهد
لکن خلطی غلیظ و خونی عکر از وی متولد شود و مصلح وی بادام و خشخاش
بود و بعد از آن سکنجبین ساده با مغز کاهو خورند دبا قرع است
و گفته شود دباب [illegible] است و گفته شود دبیدار و دبیدار گویند و
گفته شود دجاج بپارسی ماکیان گویند و مرغ خانگی گویند و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی قوت دماغ را زیاده کند و عقل بیفزاید و دماغ
وی چون با شراب بیاشامند منع خونی که از حجب دماغ روان بود بکند

وآواز صافی کند و گزندگی جانوران پلید را نافع بود و چون شکافند و بجای آن گرم بر موضع جانوران نهند و زبان زمان بول کند و غایت نافع بود و منع سریان سم بکند و نشاید که ادمان خوردن وی کنند چه او ان
ریاضت و گرد ادلی آن بود که بعد از تناول وی تیخیخ بخورد بود و مانع وی منی زیاده کند و دماغ را بیفزاید و شریف گویند چون جوان و فربه باشد نیز بود چنانکه بجز بشود و گیا را گر سرد و خشک بود چون بخورد زایل کرده و اگر مرغ بخشک دانه فربه کنند و از ده روز بعد از آن بکشند و پر وی بیرون آورند و بجذوم در اعضای جوی مالند بغایت سود مند بود و اگر بر کیی که مالیخولیا سودادی داشته باشد طلا کنند بغایت نافع بود خاصه چون سر نوبت بپای طلا کنند و چون از فروج پسر و اربا شامندگی که خون وی زرد بود که سبب معلوم نبود هفت روز هر روز یک مرغ با نان خواری بخورد خون وی بحال صحت رود و بغایت کال نافع بود دج دو عن گویند فاضلترین مرغ بری بود و بعد از وی کبک و دیگر بی حجل و دراج و طیهوج و شغنین و فرخ الحمام و ورشان و فواخت و طبیعت آن گرم و خشک دج تو بیات ذکر شود دجی
یادیی اذان گویند و بیرازی الم و آن نوعی از جادوی است و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و گویند گرم است سنگ به بندد و بول براند و غذا اندک دهد و اگر بیش تازه بیز بود خشکی وی کمتر شود و غذای بسیار دهد لیکن بنده و خشک کرده بیدا کرد و مصلح وی قند بود و گویند وی قطع قی و اسهال که از صفرا بود بکند و اسحق گوید مضر است به شش و مصلح وی مصطکی بود و شابور گوید بدل آن برنج است دخان یادیی دود

گویند مجموع دخانها مجفف بود و در وی اندک تعفنی ناری بود و قوی ترین دخانها دخان قطران بود لی زفت لی سیعه بعد از آن مر بعد از آن کندر و دخان کندر در اداو بها حمت و دم جشم استعمال کنند که در وی جا قرحه بود که آن قرحه پاک کند و گوشت برویاند و در کحلها بر مستعمل کنند جهت منع موی زیاده که در چشم می روید و دخان قلم سود مند بود جهت ظلمتی که در چشم بود بیاکند باید بود و دخان قواد بر گرم بود قطع سیل بکند در و شیای حکم مبغزا بود دج گوشت وی معتدل تر از گوشت مرغ بود و فاخته و فاخته و لطیف تر و خشک تر از گوشت تذرو و دراج بود و حرارت کند و منی را زیاده کند و شکم به بندد و دماغ و فهم را زیاده کند و مصلح وی با نان بود و دراج بیش از کبک خواندار دراج اللحم
و دراقن بز گویند بلغت اهل شام خوخ است و گفته شود اردی اللحم
بهترین وی در وی شراب کهن بود و طبیعت وی گرم و خشک بود محلل اورام بود و کلف و شری را زایل کند و اثرهای که مانند عدس بر روی پیدا شود چون بسایند و با اشنان خلط کنند و هر روز روی و پیرا بدان بشویند روی را پاک کرداند و جلا دهد دردی الخل در دی سرکه بود چون خشک کنند و بسوزانند مانند بیدالنجر یا در یکی کفاری نو کنند و بر سر آتش نهند و غایت بسوزند گی وی آن بود که سفید گردد و بشوبند مانند توتیای سوخته و وی محرق و معفن بود و مسخن و مجفف گوشت زیاده کند که در ریشها بخورد و با دانیخ بر سفیدی ناخن طلا کنند زایل کند و چون با روغن مصطکی بار انیخ چا بر نهند و بر موی مالند و یک شب رها کنند موی را سرخ کرداند و آنچه شسته بود آنا در ماحیل و ریشهای آن بیرد و تاریکی چشم

زایل کند و آنچه سوخته بود با موم و باذه بر شکم و معده ضماد کنند محکم گرداند
و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد کنند بر زیر شکم و بر
رگها قطع خون ریش بکند و بر ورم پستان ضماد کردن نافع بود و اگر
بر بیرون رحم ضماد کنند حیض باز دارد و مسکن وجعهای گرم بود
صاحب منهاج گوید و نوعی از وی ... و بهترین آن رومی بود و
آن را درونج عقربی خوانند از بهر آنک بشکل عقرب بود و صاحب جامع
گوید در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد و طبیعت وی گرم و خشک
در سیم و علی گوید گرم و خشک در دوم بادها را بشکند و گزندگی جانوران
زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد و خفقان
که از سردی بود زایل کند و بادهای غلیظ که در معده و امعا و رحم بود
لطیف گرداند و تحلیل دهد و بر گزندگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن
و همچنان خوردن نافع بود غایت و تقویت دل را بدهد و مفرح بود
و تریاق همه زهرها بود و ... آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند تا
نجوشت وی کمتر شود و جهت خفقان با عود و کافور خلط کنند غایت
نافع بود و خاصیت وی باقی یابد و کیفیت بشکند و ابن زهر در خواص
آورده است که چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند عقرب اندر
در آنجا نشود و اگر سوراخ کنند و ... بوی بندند و از میان برد و
ران زن حامل بیاویزند فرزند وی را نگاه دارد از همه آفتی و محفوظ
بماند و اگر دشوار زاید زادن بر وی سهل شود و زود بزاید و اگر
بیاویزند بر وی و بر ... بر ریسمان بسته باشد و بر ... سوراخ کرده
باشند به و از وی ایمن باشند از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب

و این از خواص است و بعضی اندلسی گوید سخن دل و معده و جگر بود
و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت مالیخولیا و امعای تحلیل بخ و تلطیف
غلظ اخلاط و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و اسحق گوید دو درم و
بدل گوید مضرت بسر و مصلح آن ... بود و رازی گوید بدل
وی در دفع مضرت بادها که در رحم پیدا شود به وزن آن زرنباد بود و
دانه وزن آن ... بود و شابادر گوید بدل وی عاقرقرحا بود و گویند
بدل وی دو وزن وی سورنجان بود ... از جمله مخدرات بود
و نبات وی به درخت زیتون ماند لیکن از یک گز کوتاه تر بود و ورق
وی به برگ ورق زیتون بود اما دراز تر بود و رنگ تر و شاخهای خشن
بود و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار گرسنه کوچک بود و شاخهای صلب
و لون وی مختلف بود و بیخ وی بدرازی یک گز بود و ...
و در کوهها روید و در طبیعت مانند بزر البنج و لفاح و خشخاش سیاه
بود و مسکر بود و دیگر ... خورند کشنده بود و غشیان ... و
فواق و صرع آورد و اسهال ... و غش و سبات و کشنده بود از
چهار دانگ تا هفت ... و دوای آنک آن خورده باشند قی کنند
تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن بزر البنج گفته شد
شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه خوانند و بعضی از وی سپیدار
و ... هندی گل گرم و در صعید ... و در اندلس شجر البق و در بخارا
... نوعی از وی است و صفت وی گفته شد اما ... در دار
در وی قبضی بود و جلایی و پوست وی قابض تر و سرد تر از ورق وی
بود و طبیخ اصل وی را ... سود دهد و پوست وی چون

بر جراحات نهند بصلاح آورد و اگر بکوبند و بار دیگر بر شند و بر برص
طلا کنند زایل کند و پوست سطبر وی چون یک مثقال با آب سرد بیاشامند
بادرزد مسهل بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند و بار دیگر بر جراحات
شده مالند سودمند بود و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزند رطوبتی
که از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند کری که از رطوبتی در او
حادث شده باشد زایل کند و عصاره ورق وی چون در گوش چکانند
نیم گرم درد گوش زایل کند و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند تاریکی
چشم زایل کند و رطوبت ثمر وی چون بر روی مالند جلای تمام دهد و
مسیح گویند ورق وی سرد و خشک بود در درجه اول ثمرة العلیق است
و گفته شد ادرسابارس دو و عطاران بیز گویند و معنی آن بلوط و آن
چیزیست که بر درخت بلوط کهن پیچیده میشود مانند رحبس اما کوچک
تر بود و در وی حلاوتی باشد که تیزی و تلخی عفص بود و قابض بود و
عفص و در غایت حرارت بود و چون بکوبند با بیخ محلبان و بر موی چسپاند
کنند موی را است دو خاطی ولقوه را سودمند بود دردار دستنبویه است
و گفته شود دابغ گویند عصفیدار است و گویند نوعی از السلات و این
صحیح تر است و صفت بیرون گفته شود دستنبویه بلغت اهل شام شمام بیابانی
دستنبویه آن نوعی از بطیخ کوچک است بوییدن وی و ادمان بوییدن
دماغ را گرم کند و سده وی بگشاید و بادی که در وی بود بشکند و گویند
وی بطی الهضم بود بوییدن وی سودمند بود و اگر خشکی روی را بدان
بشویند پاک گرداند و جلا بدهد دفلی خرزهره است و آن دو نوع بود
بری و بستانی و هر دو نوع را بسم الحمار خوانند بپارسی خرزهره و بشیرازی

حزم

خرزهره و بیخ وی بیخ بزرک ورق بود و نهایت تلخ بود و گل وی
مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک
در سیم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند در اول و نهایت محلل بود
و خاصیت وی آنست که اگر طبیخ وی در خانه بیفشانند مثل براغیث و
ارضه بمیرد و وی محلل و دوای صلب بود و حکه و جرب و درد پشت
و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند و مانند مرهم بر ورمهای
صلب نهند بگدازاند و تحلیل دهد و آب ورق وی چون بر جرب و
حکه طلا کنند سودمند بود و چون با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند
سودمند بود جهت گزندگی جانوران زهردار و مقدار مستعمل از
وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فقاح وی و ورق وی سم
حیوانات بود از آدمی و سگ و اسب و خر و غیره مجموع حیوانات
و آنچه ضعیف بود از حیوانات مثل بز و میش اگر دفلی در آب خیسانند
و از آن آب ایشان را دهند کشنده بود و اندکی از وی که آب آورد
سخت و باد در شکم پیدا کند و آبی که دفلی که در وی رسته باشد بد باشد
و فقاح وی بغایت معطر بود و ورق وی چون با آب بپزند و بیالایند
و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند بعد از آن ثلث رطل موم سفید بر آن روغن نهند تا شود
مرهم و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت کار سفید بود و اگر ورق وی
خشک کنند و بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند و وی ریش را
ریش گرداند و حوالی آن و دوای کسی که دفلی خورده باشد به انهای جرب
والعاب بزرقطونا و روغن گل و کثیرا و مقل تیز بر عجب مفید بود و کذلک الجبن الجبلی

اقراص تخم زردک
بیاض خفیف

و قند و حلاوا و با جلاب و رب عنب اضافه کنند یعنی ده مثاب انگور بی
اضافه کنند چیزهای چوب را درمقالهٔ اول مشکطرامشیع است و گوشنو
دقاق الکندر در صفت کندر گفته شود دلب بارسی چنار گویند
و لیثر ازی چنار بوست وی و جوز وی بغایت خشک بود در درجه
اول سرد بود و چوب وی سرد تر بود و ورق وی چون تر بود با
شراب بپزند و بر چشم ضماد کنند آب ریش چشم باز دارد و ورمهای
بلغمی و ورمهای گرم که در زانو بود سود دهد و اگر بیخ بکوبند و
بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را سود دهد
و بوست وی چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند نافع بود جهت
درد دندان و سوختگی آتش و بوست وی جهت برص نافع بود
و طبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود و خاکستر وی ریشهای چرکن
زایل کند و ثمر وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را
سود دهد و چون با پیه بر سوختگی آتش نهند نافع بود و غبار که
بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود بچشم و گوش
و آواز و باید که بیشتر تازه از وی آن بخورند و صاحب تقویم گوید
مصلح آن عود بود با قرفه و دارچینی و جوز وی با پیه بر گزندگی
جانوران ضماد کردن نافع بود و بوست وی چون بسوزانند جلای
تمام دهد تا بحدی که برص را انتفاع دهد و چون ورق و ثمر وی بخور
کنند در خانه خفاش بگریزد [illegible] نوعی از سوسن بری است
و آن معروف است بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بوی نهاده اند
که ورق آن مانند سیف است در شکل و رفیق بر مثال بود اما ورق از [illegible]

بار بگیرد کوچک تر بود و ساق وی مقدار یک گز بود و گل وی سرخ
رنگ بود و برا سقراغانیون و بعضی باخاریون خوانند کنعون ل
بر گویند و اصل وی مانند دو پیاز کوچک بود زیر یکدیگر آنکه در
شیب بود لاغر بود و بالایی فربه و درونی قوت جاذبه بود و
ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را با فرج خوانند و زنان
بغداد جهة فربهی مستعمل کنند و جهة جلا چون روی بدان بشویند
بغایت نورانی نیکو گرداند و در بغداد بسیار بود و از زنان
بیاو بیخ بالایی وی چون زن بخورد نر گردد حیض براند و چون با شراب
بیاشامند شهوت جماع برانگیزاند و بیخ زیری وی چون زنان
بیاشامند قطع شهوت ایشان بکند و شاهد اوی گوید چون بیخ
وی با شراب خورند بیاساید و صاحب تقویم گوید هر روز مقدار یک
رطل از آن شراب بیاشامد بواسیر را خشک گرداند و این مجربست
و اگر خشک کنند بیخ وی هر روز مقدار یک درم با ماء العسل بیاشامند
همین عمل کند دلب ثمر گل است چون گل بریزد آن ثمر حاصل شود
مانند تخم شکل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی شیرینی بود و در
شام معروف است مشهور است دلینس نوعی از صدف کوچک بود که
بجای خام [illegible] میخورند و بجا دگر شود دلق صاحب منهاج
گوید فواد وی مانند سمور بود در همه حالتی و بالسی گویند گرمی وی کمتر از
سمور بود و رطوبت وی معتدل بود از بهر آنکه طبیعت حیوان گرم
و تر است دلفین ماهی سیاه رنگ بود و سر وی مانند سر خوک بود
و دندان دارد و [illegible] را خنزیر البحر خوانند و در [illegible] خوک ماهی خوانند

وگوشت وی نرم بود و چون پر وی بکلا زنند در حنظلی که تخم وی
بیرون کرده باشند و دران تخم نهند و در گوش چکانند گرانی کهن
شده را زایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر
هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی همانند گوشت سگ آبی بود در غلظ
و دیر هضمی و تولید سودا و کیموس بد بود و دندان وی چون در کودک
آویزند کمتر ترسد و چون بخورند درد مفاصل را سود دهد دماغ
بهترین مغزها مغز چهارپا بود خاصه گاوی و بهترین مغز هوائی بره
وگوساله و شیخ الرئیس گوید صالح تر آن بود که زهر خورده باشد یا گزنده
وی را گزیده باشد و بقراط گوید مجموع مغزها سرد و تر بود مغثی
سرد مزاج و خلطی غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود بول را
قوی کند و دماغ را زیاده کند و بر حلط امعا کرده بود و باه را
زیاده کند اما مولع مغذی بود و اشتها ببرد و مغثی بود بزودی هضم
شدن و بر معده بالبدل شود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه
بیان کرده بود دیر تر از معده بگذرد و از آنچه اسیده بود و مصلح
وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه بود دماغ الارنب
والدجاجه مغز خروس و مرغ چون بخورند بگزیدگی مار و درد نافع
بود و چون بسرشند بکرد آسیاب و معدا را بقلابی بخورانند چون
رعش از پیش باز دارد و خاصه دماغ مرغ و خاصه گران چون از
حجب دماغ روان بود دماغ البعیر مغز شتر چون خشک کنند و بار که
بپاشند صرع را بغایت نافع بود دماغ الابل مغز بط بود و
دم مقعد را سود دهد دماغ ابن عرس مغز راسو چون خشک کنند

و با سرکه بپاشند صرع را بغایت سودمند بود دماغ الحمل مغز
اسب محرق و معفن بود دماغ الخفاش مغز شب پره چون با عسل
در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و حاکه آن روشنایی
چشم بیفزاید و مغز وی تازه چون در کف پای مالند باه را بر
انگیزد دم الاخوین بتازی خوانند و ابدع و دم التنین و دم الثعبان
پارسی خون سیاوشان خوانند و بعربی قاطر الدم گویند و مولف
گوید آن سه نوع بود جلیدی و خشبی و ترابی بهترین آن جلیدی بود
صافی که قطعها چوب در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود
و خشکی وی در دوم بود و مسیح گوید سردی وی در سیم بود و یوحنا
گوید گرم است در اول و خشک در دوم و منفعت وی آنست که قوت
معده و جگر بدهد و شقاق مقعد را و سحج امعا را بغایت نافع بود و قطع
خون دمش بکند از هر موضع که باشد و چون نیم درم از وی بر
زرده تخم مرغ نیم برشت بپاشند شکم ببندد و سحج را نافع بود و در
داروهای چشم قوت چشم بدهد و جراحتهای تازه را سودمند بود
و دو فن گویند ریشها و دملها و دانهها را نافع بود و چون بران افشانند
و جالینوس گوید گوشت بر جراحتها که در امعا بود و ظاهر بدن برویاند
و وی نیک زاید بود و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی ادرمه
قلقطار بود و از جزیره سقوطره خیزد آنچه جلیدی بود و آن دو نوع
دیگر از هندوستان خیزد و از مواضع دیگر دم خون گرم و تر بود و
کهنه شود هر یک بجای خود دم الارنب بپارسی خون خرگوش بود نافع بود
جهت بهق و کلف چون گرم بدان طلا کنند و منضج ورمهای گرم بود

بزدی وچون باتش بریان کنند جهت قرحه امعا نافع بود وقطع اسهال
مزمن بکنند وچون باشراب بیاشامند سموم را نافع بود دم الابل
خون گوسفند کوهی وگاو کوهی چون بریان کنند سودمند بود جهت
نهاکه بر پیکان کرده باشند و ذوسنطاریا را سود دهد واسهال
کهن وکسی که زهر خورده باشد دم ابن عرس خون راسو چون
طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل کند دم السلحفاة خون سنگ پشت
آبخیز بری بود وچون باشراب بیاشامند صرع را سود دهد
دم الانسان خون آدمی چون وقتی که حجامت کنند بگیرند و با
آرد ... بشند و با سداب تر و عسل طلا کنند و بر هر دو پی
که براعضا باشد خاصه در ساق و در پیها که آب از وی رود از بود
بصلاح آورد دم الغزال یاری خون که بود چون در میان ... کند
کند مستی آورد و این از خواص است دم الثور خون گاو ماده
چون بر جراحت ریزند خون ببندد دم العلق دم قراد است که
گفته شد منع موی زیاده که در چشم باشد بکنند وقتی که بکنند و بر موضع
آن طلا کنند و وی اقوی بود از دم صفدع دم الحمام والورشان
والشفنین والدجاج خون کبوتر و خون ورشان که بیابانی کبوتر
گویند وخون شفنین که بیابانی ... خواهند و خون مرغ
خانگی بهترین آن بود که از حیوان سلیم گیرند آن گرم بود جهت
... سقط ... نافع بود وجهت جراحات چشم
در چشم چکانند سودمند بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند و خون
فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب دماغ بود بکند دم الوز خون

کاوز چون تر بود از جمله سموم بود واز خوردن وی عسر
النفس ووجع حلق ... و سرخی زبان وغشیان ... وکرب و
اضطراب پیدا کند و دوای آن خاییدن و ... کشید ... آورد
و دوای وی بحقنه و اسهال کنند و ... آنجا خطرناک بود که خناق
آورد وبعد از حقنه ومسهل ادویه که نافع بود جهت قرحه خون
باشد ... و حلتیت و خاکستر چوب ... در سرکه و فلفل و
... در سرکه نهند و خاکستر ... وتخم کرم و عصاره عوسج و علامات
خلاص وی آن بود که از وی ... مانند زعفران چیزی بیرون آید و
اولی آن بود که بر شکم ومعده وی آرد جو با ... ضماد کنند واگر خون
در وی ... با سویق ضماد کنند تحلیل دهد دم الضفدع
خون وزغ که ... یکی گویند وبهترین آن خون ضفدع زرد و
سبز بود منع موی رستن بکند و موی زیاده که در چشم بود بکنند و در
موضع آن طلا کنند بر دندان وچون بسوزانند و خاکستر وی در بینی
دمند خون رعاف بازدارد و علی بن العباس المجوسی گوید چون طلا کنند
بر دندان ... گوید که ضفدع و خون وی چون ...
... وان مجربست دم الحرباء خون آفتاب پرست که نوعی از
عظایه است منع موی زیاده که در چشم بود بکنند چون بکنند و بر موضع
آن طلا کنند دم الخفاش چون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگه دارد و
نگذارد که بزرگ گردد دم ... گویند مسکن وجع نقرس بود چون بر وی
چکانند وچون بر حمره ... نافع بود وچون زن بخورد ... منع آبستنی
بکند دم الجراد خون ملخ ... سودمند بود جهت ... وی وگویند ...

بیرون آورد و منع موی زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس
گوید دروغ است دم الذئب خون گرگ چون گرم بر ورمها نهند
زود پخته کرده و ابن زهر در خواص آورده که خون وی چون در
چشم کشند بعد از آن که موی زیاده بر کنده باشند دیگر نروید و
شریف گوید خون وی چون دیوار بیاشامد نافع بود دم الورک
والوزغ خون ایشان چون در چشم کشند بعد از آن که موی زیاده بر
کنده باشند و شریف گوید خون ایشان چون دیوانه بیاشامد نافع بود
و قوت باصره بدهد و ایشان نوعی از عظایا اند هستند و دول
لغز شد و دوک کوه شد دم البوم خون بوم سودمند بود جهة ربو
همچنین مرق گوشت وی دم التیس خون بز نر بود که لیث از وی دکر خواهد
بهترین آن بود که از بز کوهی گیرند چهار ساله و قتی گیرند که انگور رنگ
خواهد گرفت دگر سنگ پا و بزند و حلق وی پاره کنند و خون اول ریختن
کنند و آخر و از آن میانه بگیرند در دیگ و بگذارند تا سرد شود و بعد از آن
قرصها سازند و رها کنند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جای
نهند که نم نبود و چون خواهند که استعمال کنند جهت سنگ گرده و مثانه
سه درم از وی در کاسه شراب بشرین حل کنند و بیاشامند یا در آب
گرمی از وقتی که وجع ساکن بود سنگ گرده بریزاند عجایب و این
از جمله مجربات است و چون تر بود و در ورمهای گرم طلا کنند نفع دهد
دم العنز خون بز چون با عسل بیاشامند دوسنطاریا را نافع بود
و چون بریان کنند سودمند بود جهة سم سمام او و چون با شراب
بیاشامند دم الحمل خون بره گویند سودمند بود بالخاصیت صرع را

دم الفاره خون موش چون بر ثاليل و مسامیر طلا کنند قلع کند دم
الخنزیر خون خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت وی مانند
گوشت آدمی بود بطعم و علما فرق نتوانند کرد کسی که آدمی خواره بود
دم الدیوک والدجاج خون خروس و مرغ سودمند بود جهة خونی که
از دماغ روان بود دم الحمام خون کبوتر رعاف از جهة دماغ بکند
دم الخطاف خون خطاف چون بیاشامند صرع را نافع بود دم الاخوین
البقر خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در قوت مانند گل بود
بکار آوری بود از وی چون سحق کنند و بر موی غلیظ نهند و رقیق گرداند
و بوم بارسی شوده گویند دم الاخوین لیث از وی با تو گویند و آن نوع
صینی است و چه خطایی خوانند و چه سلاطین نیز گویند و آن
سه نوع است چینی و هندی و سنجری چینی بمقدار فستقی بود و سنجری بقدر
بیدانجیری بود و میل بسرخی زند و نقطه سیاه بر آن باشد و هندی
از چینی کوچکتر بود و از سنجری بزرگتر و مغز آن میل بزردی زند
و بعضی گویند حب الملوک دم الاخوین است و این خطاست و خلاف حب
الملوک با هوا از آنست و این کهنه شود و طبیعت آن گرم و خشک
در چهارم بهترین وی صینی بود پس سنجری پس هندی و شربتی از وی
یک حبه و نیم بود و گویند از دو دانگ تا نیم درم مسهل رطوبات و سودا
و بلغم و آنچه در مفاصل بود و نفع بد کرده نهرهای کرم مستعمل کنند الا در
شهرهای سردسیر و طبیعتهای سرد و مصلح وی انگ بوست وی باز کنند
نگاه دارد و باید که بسیار نزدیک وی نبرند اگر لب به بوست وی رسد سرخی
لب زایل نشود و سپیدی مانند برص پیدا کرده معز و براکنده در

اندرون وی مانند زبان گنجشک بود آنرا اسپند از سپند و بادروی
نشاسته و ورق گل سرخ و زعفران و کثیرا و را زبانه بکوبند و اگر
خواهند که باد و بر مسهل ممزوج کنند یا ترنجبین و عصاره غافث و
عصاره افسنتین و مانند آن که همان مزاج داشته باشند و باید که دهند
در ترکیبی که افیون و افتیمون با سنا مستعمل کنند و اگر با شیر خوک
خورند هم شاید و وی سود دهد نود جهت سده سودا و بلغم و مسهل خلط
خام بود و درد مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را نگاه دارد و
رنگ را نکو کند و دستنبد کرده و عیسی بن علی گوید و بیخ امعا آورد و باید
که بعد از ان شیر تازه خورند و غذا آب گوشت با سیب و غوره
و دزدی بیند بران افتا سد و اگر ماهی خورند شاید و اگر حسو بیخ
ساختند از برنج و جو مقشر بروغن گل نافع بود [illegible] و دولن است
و شیلم نیز گویند و گفته شود [illegible] حنطیا نا است و گفته شد دوسر
زن خوانند و آن حشیشی است که در میان گندم روید و بیش از بیخم
آن را کاسی خوانند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم
و گویند سرد است و وی طیبی و رهایی بود که در ابتدا النبات حسل بود
و چون بر دا الثعلب ضماد کنند سود دهد و چون با آرد جو غرب
ضماد کنند سودمند بود و غرب ناصوری بود که نزدیک چشم پیدا
شود در کنج چشم و دو درم از وی مسهل گرم بود و وی مضر بود با منتش
و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که از خشک
وی گیرند باید که با آرد جو آمیزند و خشک می کنند و بعد از ان استعمال
کنند دوم درخت مقل است و در سیم گفته شود [illegible] تخم کزر بری است

و بیخ وی شقاقل است و گیاه وی خرس گیاه گویند و کنگار نیز گویند
و نبات خرس را دوست دارد و گویند دوقو تخم کرفس بری است
و خلاف است و یونانی دوقس خوانند و دوقس غیر آنست کیز ازبی بوران
گویند و صفت آن در قاف در قوقالس گفته شود و دو قوا عربا و دو قوا
بری و دوا با اعربا نیز گویند و در قوقالس صفت مع گفته شود و بهترین
دو قو تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در
دوم حیض را ساکن کند و بول و حیض براند و بیخ اطفال را نافع بود و مقدار
شربتی یک درم بود و منفخ معده بود و فضلهای بلغمی غلیظ از سینه پاک
کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند و گزندگی عقرب را نافع بود و چون
بیزند و آب آن بپاشند بر موضع گزندگی ریزند و دوقو گویند مضر
معده بود و هضم طعام بکند و منی زیاده کند و جالینوس گوید شهوت
باه برانگیزد و نفوط قوتی آورد و داود یاسوسی گوید است جاع مفاصل را
نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و قولنج گوید کرمهای حب القرع را بکشد
چون با شیخ ارمنی یا با ترمس بیاشامند و وزن آن و دیسقوریدوس
گوید مهیج شهوت جماع بود و بد زطلت و صاحب تقویم گوید در ضعف
مثانه بود و مصلح آن تخم صود بود یا بلوط و صاحب منهاج گوید مضر بود
بمثانه و شهوت جماع ببرد و مصلح آن مصطکی بود دول گویند طالیفون است
و گفته شود [illegible] گویند گنج است و گفته شود [illegible] دو دالصباغین
خوانند و آن کرمی سرخ است که در درخت بلوط یابند و وی صدفی گل بود
کوچک مانند حلزون و جالینوس گوید چون از درخت بگیرند و تر بود خشک
و سرد بود در دوم و صفت وی از باب قاف در قرمز گفته شود [illegible]

بیاری کرم ابریشم کویند چون بکیرند و خشک کنند و سحق کنند و بر ورم
از روی جسوی که از آزر دکندم بود اضافه کنند و بیاشامند چند روز
بانی لون روی را فایدت نیکو کرداند و بدن را فربه کند و اگر کسی از
وی خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر محموم آویزند فایدت
سودمند بود دهن محض بقوات وگفته شود دهن [illegible] بصل است
وگفته شد دهن [illegible] نوعی از سوسن بری است که یونانی ایسقیعون گویند
وآن در بوشت است وگفته شد دهن الصنوبر کرم ارحت صنوبر در قوت
مانند دار داخ بود در همه عمال همان عمل کند و آن [illegible] بود و چون بر بدن
و بر موضعی ضماد کنند گوشت با بار کنند و اگر بر ورمی و دملی که محتاج
بشکافتن بود نهند بشکافد دهن آهن است که آهن تا [illegible] دران
اندازند و از مقویات باه بود دهن [illegible] نوعی زرد است و در باب
نون در صفت زرد گفته شود دهن [illegible] خالد و مبول است وگفته
شد دهنج سنگی سبز است بیاری دهانه گویند و آن دو نوع است
کرمانی و فرنگی و بهترین آن فرنگی سبز رنگ و ترنجی و زرنیخی و وی چنان
امتحان کنند که وی را بسایند و بر روی آینه کنند تا خشک شود و اگر آینه
زنگ برآورد قلعی بود و اگر نه بهترین بود و طبیعت آن سرد و خشک
در طبیعت نزدیک بتوتیا بود و سودمند بود جهت سپیدی چشم با [illegible]
باسفید و توتیای هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته مانند سرمه در
چشم کنند و وی از جمله سموم بود و اگر حل کنند و کسی زهر خورده باشد
بیاشامد دفع زهر بکند و اگر کسی که زهر نخورده باشد و بخورد سم مهلک بود
و اگر بر موضع گزندگی عقرب مسح کنند درد ساکن کند و اگر سحق کنند و در [illegible]

باسره که بکدارند و بر [illegible] که از جهت سودا بود با لعنه زایل کند و سعفه
و [illegible] و خشم و جمیع اعضا بود و سود دهد دهن [illegible] درخت غار است و
صفت آن گفته شود دهن الفلفل شرح است بیاری روغن کنجد است
و شرح خوانند و روغن سیره گویند بپارسی روغن جوز خوانند
و در سین گفته شود و در شیرج منفعت آن دهن الجوز روغن زعفران
و در مقالت دوم در مرکبات گفته شود ان شاء الله دهن [illegible] او مالی آ
وگفته شود دهن البلسان روغن بلسان از درخت بلسان گیرند
بعد از طلوع شعری یمانی از آهن ساخته اند زیر هر برگ شق کنند
جائیکه بدان جایگاه که روغن است برسد و ترشح بنیاد کند و [illegible]
کرده و گویند بسیار حاصل نیکند و گویند شیشه ها ساخته اند که هر یک
پنج مثقال از آن بگیرد و در زیر هر برگی که شق کرده باشند بیاویزند
و بهترین وی آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی بود و امتحان
وی چنان کنند که بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و
اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بر شیر چکانند ببندد و اگر در آب
چکانند و حل کنند مانند شیر سفید شود و اگر بر آب گرم چکانند و ابریشم را
بسوزانند و خاکستر آن بسرشند و در آب اندازند در آب بنشیند و
آزا اسیر بلسان گویند و تحقیق آن روغن نیست بلکه صمغی است و
آن موضع که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بود و اکنون
آزا عین الشمس خوانند و تخم آزا روغن [illegible] و آزا حب بلسان خوانند
وگفته شد در صفت عود گفته شد وچه آن بقوت تر از عود آن بود و
امتحان آن بکنند تا [illegible] دو کنند و مولف گوید این امتحان معتبر

بیت که بروغن مغشوش کنند تا و سوزان افروخته میشود و غش آن
بروغن صنوبر بیش کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع که احتراق
و برا منع جهت آنکه چون کنند تا بدان جرب کنند و یا قیش داد متر افزوده و
وطبیعت وی گرم و خشک است در سیم و گویند درد و ورم و لطافت وی
از حب و عود زیاده بود در چشم کشیدن جهت نزول آب نافع بود
و دو شانی چشم سبز آید و بر وی که جرب را سود دهد و چون زن
بخور بر گیرد با موم و روغن گل مشیمه بچه بیفکند از وی و چون بیاشامند
بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر و
افیون و کسی که فطر خورده باشد و گزندگی جانوران چون ده دانگ
از وی با آبی که ناخواه در وی جوشانیده باشند بیاشامند بغایت
سود دهد بود و سنگ گرده بریزاند و درد پهلوی بلغمی را نافع بود و
مؤلف گوید چهل درم از نجابت نافع بود و مجرب و بدل آن
بوزن آن دهن دادی یا نیم وزن آن روغن نارگیل و دانگ
آن زیت کهن و گویند بدل آن روغن رازقی است و نیم وزن آن
کاهو و ابن ماسویه گوید بدل آن یک وزن و نیم آن روغن زیت
بود و ابو ریحان گوید بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود و
گویند حب بلسان چون بکوبند و در روغن رازقی بجوشانند بدل
آن بود و گویند بدل آن روغن کادی که در وی جخته باشند دیودار
بیدار گویند و معنی دیودار شجر الجن است و آن نوعی از ابهل است یا
مقل و آنرا صنوبر هندی گویند و عیدان وی مانند عیدان ارزن
بود و بیشتر دیودار لبن وی بود و گرم و تیز و محرق و معطش بود و

گرمی وی کمتر از خشکی بود و حافظ صوت ای در سیم بود و استرخای عصب
و فالج و لقوه را نافع بود و جاجه هیچ بهتر از وی نبود و درد پهلوی سرد که
درد و مانع بود و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و طبیعت براند و در طبیخ وی نشستن استرخاء مقعد را نافع بود و
دیودار هندی گویند دیوانی جنسی قوی است و گفته شد دیانا و حرارت
و گفته شد دیودار قوطی اصل اللوف و گفته شد دیبا بسریانی مرز
انگوش است و گفته شد دیافورا شراب خشخاش است که با پوست
بپزند دیفرجیس و نفر و جای گویند و بهر جای هم خوانند و آن
سه نوع است یک نوع معدنی بود که در جزیره قبرس از جایی بیرون
می آورند و آن نوعی از طین است لیکن صلبی سنگ بود و چون بآب
خشک کنند و نوعی دیگر نقلی که از مس میگیرند چون نحاس بگدازند
و آب بروی ریزند چون از بوطه بیرون آید بدو ارسیف آن یابند
و نوع سیم از قشر است که میسوزانند مانند کلس و لون آن مانند نقره
بود و جالینوس گوید طعم وی و قوت وی مرکب بود و قبض وی زیاده
از حرارت بود و بغایت لطیف بود و سود دهد بود جهت زخمی که
در دهن بود و چون تنها استعمال کنند و اگر با عسل کف کرده بود جهت خناق
سود دهد بود و جهت جرب که در دیر معاوده بود و در دهن بغایت
نافع بود و گویند زیاده بخورد و در پیهای بد که در بدن بود و چون با صمغ
البطم بیامیزند با موم و روغن کنند و استعمال کنند با صلاح آورد و چون
با سرکه سحق کنند و بر حکه طلا کنند زایل کند و چون سحق کنند و بر موی غلیظ
افشانند رقیق و نرم گرداند دیک بیاری خروس گویند خصیه وی او د

هضم شود و گوشت وی گرم و خشک بود و بقراط گوید مرق وی
رعشه و درد مفاصل را نافع بود و چون با شبث و بسفایج و پیاز بپزند
و صاحب منهاج گوید با سلق بهم بپزند تا در آنکه آب بماند و آن
مرق بیاشامند و مرق خروس پیر ربو را سودمند بود و چون
بسفایج و شبث اضافه کنند قولنج را سودمند بود و با خشک
دانه مسهل بلغم بود و چون با چیزهای قابض بپزند پیچ را نافع
بود و چون با شبث بپزند قرحه مثانه را نافع بود و چون بیاشامند
بعد از آنک کشته باشند و گویند چون زنده بود بر گزندگی
افعی و مار و دد نهند بغایت نافع بود و پوست که در اندرون
سنگدان وی بود پوستی تنک که چون از وی بیندازند اگر خشک کنند و سحق
کنند و با شراب بیاشامند درد معده را بغایت نیکو بود و مولف
گوید با نبات هندی سحق کنند و سفوف سازند همین عمل کند و
مجربست باذن الله **دیپساقوس** آنرا خر الکلب خوانند و جوامع
نیز گویند و مشط الراعی نیز گویند و آن نوعی از خارهاست بشیرازی
آنرا طوسک خوانند و ساق وی دراز بود خاردار و ورق وی
مانند ورق خس است و معنی دیپساقوس عطشان بود و چون خشک
گردد لون آن سپید گردد و چون بشکافند در میان وی کرمهای
کوچک بود و طبیعت بیخ وی خشک بود در دوم و بیخ وی چون
با شراب بجوشانند و بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعد ضماد کنند
شقاق را زایل کند و اگر بر ناسور نهند سود دهد و گل وی خواه
خشک و خواه تر اما تر نیکوتر بود چون بکوبند و در خرقه بالای کنند

و در خرقه ببندند و در میان شیر نهند و بمالند چندانکه هیچ در خرقه
نماند و آن شیر بر شیری دیگر کنند مجموع یکباره کرده و بپالایند و اگر در
آب بمالند همچنان که گفته شد و سه بامداد ناشتا بیاشامند سنگ را دفع
کند و چون بجوشانند و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد
کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع حس بکند **دیودیکی** بشیرازی
مرگ موش عجلی خوانند آکله را سودمند بود و هر زخمی که عفن شده باشد
و گوشت زیاده بخورد و بواسیر قطع کند و بوی کند آن بر دود وی از
جمله بیما بود

باب الذال

ذافنی الاسکندریه معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و دنیقوا بود و ک
گویند ورق آن از ورق مورد بزرگتر بود و نرم تر و نبات سفید بود
و ثمر وی در میان ورق بود بمقدار نخودی و در کوهستان بروید و بیخ وی
مانند بیخ مورد بری بود لیکن بزرگتر و خوشبوی بود و چون بیخ وی بگیرند
مقدار شش درم و با طلا بیاشامند سودمند بود جهت دشواری زادن
و بچه دان کیرد و جهت کسی که بجای کمیز خون از وی آید و جالینوس گوید
طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و مجرب بانک
حیض و بول براند و اما خامادافنی معنی آن غار الارض بود و
دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق غار بود و لون سبز بود
و قضبان وی مانند نی کژ بود و ثمر وی گرد بود و سرخ رنگ بود گرد
بورق و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن
گرداند و التهاب معده و چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند
و چون زن بخورجه سازد و بخود برگیرد همین فعل کند و جالینوس گوید قوت

وی مانند قوت ذاق الاسکندرانی بود و بعد از ان صالح کویند فرق
میان ذاق الاسکندرانی و خاماذاقی آنست که ورق ذاق الاسکندرانی
اول پهن بود و با قضبان بود و خاماذاقی ورق وی کوچک بود و
از قضبان جدا بود و باقی همه مانند یکدیگر **دافنیدرانس** بیونانی یعنی
مانند غار خاصه و ورق وی آنچه تحقیق است نوعی از غار زیون است
که ورق وی پهن بود و مازریون کویند و بتریتی ادا داکویند و کفته
شد و استعمال کردن وی بود **ذبل** جلد سلحفاة هندی بود و کویند
بحری چون بسوزانند و خاکستر وی بسفیده تخم مرغ سرشند و طلا
کنند بر شقاق کعبین و انکشتان سود مند بود و جهت شقاقی که زنان
در نزدیک حیض آمدن پیدا شود بغایت نافع بود والله اعلم
ذباب این ذهر کویند مکس الوان بود و هر حیوانی را مکسی معین بود
شتر و کاو و میش و سک و امثال اینها آن و اصل ایشان کرمی بود
و مکس آدمی از سرکین حاصل می شود و اصل ایشان کرمی کوچک بود
که از بدنهای ایشان بیرون آید از هر حیوانی که باشد و آن کرم
باز مکس شود و زنبور و نحو کویند چون بکیرند مکس بزرک و سر وی جدا کنند
و بیدن وی بشوید که در شره باشد حل کنند حکه تحت زایل کند و اکر مکس
بکیرند و بار زده کرم سحق کنند و ضماد کنند بر جسمی که کوشت سرخ
بر آمده باشد وی چسبنده باشد و مو بان کرباسیس خواهد [illegible]
ساکن کند و اکر حک کنند بر داء الثعلب حکا تحت داء الثعلب را زایل
کند و اکر بر کزندکی عقرب و زنبور و کل چون بمالند تحت چند نوبت
بر موضع کزندکی بغایت نافع بود و این بخاصیت است و چون درا

بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی بروید
و خاکستر وی سرد و خشک بود **ذراریح** حیوانیست از مکس بزرکتر
قدر زنبور سرخ رنک تر بوده بغایت سرخ رنک بود و نقطه سیاه
و آن سم قاتل است و مولف کوید در حوالی همدان و کرد و کرهرو
و آن نواحی بسیار باشد هر یک بقدر ارزن بودی بزرک و بر نبات
شبرم ایستاده باشد و غذای ایشان شبرم بود و پلید باشند
در آن صحراها و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر
آن بکتان پاره بکیرند و اسکوزه بر سر دیکی که در آن جوشانیده باشند تا بخار
سرکه بایشان رسد و خفاش آن بکیرند بعد از آن مستعمل کنند و
بهترین وی ذهبی رنک بود و طبیعت وی بغایت کرم بود و خشک
و کویند کرم و خشک بود در دوم و چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند
و اکر در موم و روغن کنند برص ناخن زایل کند و ناخن تباه شده [illegible] از
و بروید و بر برص و بهق با سرکه طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده
طلا کنند موی بروید و دوم سرطان بکدازاند چون با زیت بپزند تا
غلیظ شود و بر آن طلا کنند و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و اندکی
از وی چون با ادویه بود که دفع مضرت بکند مدر بول بود و کویند اکر
در زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب بروید و اکر کزندکی عقرب
بوی حل کنند نافع بود و اکر در روغن کنند و بکیرند هفته در آفتاب بنهند
و بعد از آن قطره در کوش چکانند درد کوش زایل کند و کری ببرد و روغن
وی محلل ورمهای بلغمی صلب بود و هر کی که یک ذراریح بخورد کویند
کشنده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب و مثانه و نواحی

آن پیدا کند و قرحهٔ مثانه و بول بخونه و بعد از آن چون و کوشت و ریم
بول بیرون آید و سوزش سخت کند و اسهال یحیی و غثیان و اختلاط عقل
و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی چشمها
و طعم دهن مانند طعم قطران یا مس و در طسوج از وی قرحهٔ مثانه
پیدا کند بجا جهت با وجود آنکه رنگ مثانه زرد نباشد و اگر خواهند
که در مداوای آن مستعمل کنند یک طسوج با دوئه که مصلح وی بود ماانند
کیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد قی و حقنه و شیر تازه آشامیدن
و لعاب و روغن بادام شیرین و جلاب و قرصهای جوب و بعضی میم
برشت کنند و صاحب معتوم کوید مضاء وی جب کاکنج و طین مختوم
بود و بول وی کویند طلیون شاکت و کویند ثمر درخت صنوبر دره
جاودس هندی است بپارسی ارزن خوانند سفید و سیاه بهترین
آن سفید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک و بجهت قطع اسهال
بکنند و اگر استعمال کنند مانند حمام سرد کردانند و خشاف پیدا کند دوق
جند قوقا است و کفته شد ذو الخمائیر بپارسی برکین پرستو کویند
خوانند چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند ذفر قطرانیون
و کفته شود ذفری نوعی از سداب بری است و بوی بد دارد و
کل وی زرد خوش رنگ بود چون بکوبند ورق و جانشاسند جهت
درد اندرون و تب ربع و درد جگر سود مند بود ذنب الخیل جاوشیر
کوه حنده قاو کوهها روید و قضبان وی مجوف و سرخی مایل بود
و صلب بود بر کره و بزرک که و ورق باشد از ورق اذخر باریکتر
و اطراف سیاه بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و طبیعت

وی سرد بود و خشک بود در دوم و قابض بود خصوص عصارهٔ
وی و مخفف بود و بغیر لذع و قطع خون دهن بکند و جراحتهای
عظیم چون بر وی ضماد کنند باصلاح آورد و اگر چه عصب بود و
فتق را نافع بود و قرحه امعا و مجموع انواع شکم دهش چون بیاشامند
یا شاشیدن سود مند بود و عصارهٔ وی رعاف را نافع بود و بیخ
وی و حشیش وی سرفه و عسر النفس را نافع بود ذنب الفار لسان
الحمل است و کفته شود و بدان سبب بدین اسم خوانند که خوشهٔ وی
چون موش ماند ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع مخلک است
و صاحب جامع مهوکرده است که میکوید قسطافلون غیر مخلک است
و در این باب قول صاحب منهاج معتبر است و ذو خمسه اقسام و ذو خمسه
اجنحه نیز کویند و در باب الف در صفت ألیق و چند اسم دیگر که دارد
هم کفته شود ذو ثلثه اجنحه اعزوراست و کفته شد ذو ثلثه شوکات
سکاعی است و کفته شود ذو ثلثه اوراق این اسم بر چند چیز واقع است
بر چند قوقا و بر حی العالم و بر فصفصه و بر حوما و هر یک در باب
خود کفته شد ذو ثلثه الوان و ذو ثلثه اوراق نیز کویند و این
طراقلی است و طریقولیون هم کویند و کفته شود ذهب بپارسی زر
کویند طبیعت وی معتدل و لطیف بود و قولی کویند کرم و لطیف بود
نافع بود جهت درد دل و خفقان و تقویت آن و در ادویه دار الشفا
و دار الجنس طلا کردن نافع بود و سحاله در دهن کرفتن کند دهن زایل
کند و در چشم کشیدن قوت باصره بدهد و ورم سلامی نیفزاید و اکر
میلی از زر کرم بامداد در چشم کشند نافع بود و سحاله وی یعنی آنچه

سوهان زده باشند درادویه جهت دفع سودا بغایت مفید بود
و تحلیل وی لطیف تر بود و اقوی تر از نبی لده و صاحب فالج گوید
مقدار مستعمل از وی قیراطی بود و گویند مضر است لمثانه و الات
بول و مصلح آن حب الاترات و شاهبلوط و شربتی از وی دانگی
بود و دیسقوریدوس گوید سودمند بود جهت خفقان دل و اندوه و غم
و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از شدت سودا بود و خاصیت
وی آنست که نافع بود عظیم درد دل را و قولی گوید جذان را قوی
کند و سرگردش را نافع بود و جذام را بغایت سودمند بود و چون
سکاکه وی در ضمادات مستعمل کنند و عرق النسا و نقرس و فالج را نافع
بود و چون با ادویه بیاشامند مثل سنجاب و کاه ربای ... و سودمند بود
جهت بود ردهای سودا وی و مقوی اعضای اصلی بود و در خواص
آورده اند که اگر بز نر گوش سوزن زرین سوراخ کنند دیگر قوا
نشود و اگر باده در خالص بر کودکی آویزند نترسد و صرع گرد وی
نگردد و نجوست و کسی که اختی داشته باشد و داخل پیراهن وی خوی
در دو خوابند انگشتری زر ... کنند درد ساکن گردد و نجوست
و هم در خواص آورده اند که اگر مقداری از سرخ در ده رطل زیبق
اندازند غوص کند و اگر هر چشم که باشد یک رطل دراندازند
غوص نکند ذئب یعنی گرگ گویند سر وی چون در برج کبوتر بیاویزند
هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد البته و دماغ وی چون بکار برند
با آب سداب و روغن زیت و در حلق ... نافع بود جهت هر علتی
ظاهر و باطن که از بول باشد از سردی و اگر چشم وی را کودک

بندند نترسد و اگر گرگ را دفن کنند نزدیک دیهی گرگ نزدیک آن دیه
نگردد و اگر سرگین وی در پوست بز جا کنند که پاره از وی گرگ خورده
باشد و بر خاصره صاحب قولنج نهند بگشاید و این مجرب است و سرگین
وی چون بر ران صاحب قولنج بندند بر پیشانی که از نیم نگشتی بعضی
از وی گرگ خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعوض آن کشتی غوج
در پوست ایل بندند و از دان پاد زهر عمل کند و اگر انگشت ولی
بیهک از دو زنهار ... خوانند و باید که در گوشه داشته
باشد و مقدار باقلای از وی کنند و صاحب وجع از خود بیاویزد
نافع بود و مجرب است بغایت و نکات امتحان کرده و گویند چون سرگین
خشک وی سحق کنند و در آشوب کنند و در حلق صاحب خناق باشند
که بسبب آن رطوبت بود نافع بود و ابن زهر در خواص آورده است
که گرگ خاک بخورد و گیاه بخورد و الا وحشی که بخورد بود و جهان بجگ
و دیگر حیوانات ... ایشان از عضلات و عصب بود بغیر از دو باه
و گرگ که از استخوان بود و اگر دست وی در جایی که علف خوار گاو
بود چارپای نیاشامد که آن آویخته باشد اگر چه گاو گرسنه بود و قطعا
گرد آن نگردد و اگر در موضعی سرگین آن بخور کنند موشان آنجا جمع
شوند و اگر زن بر سر بول گرگ نشیند هرگز آبستن نشود و اگر چشم
راست وی بگویند با زیت و با صوف بدان بیالایند و زن بخود
برگیرد شهوت وی منقطع شود و اگر زهره وی بوزن دانگی با عسل
یا با شراب بیاشامند تنها کهن زایل کند و چشم وی کسی که با خود دارد
منع صرع بکند و هیچ سباع و گزنده گرد وی نگردد و گرگ از راه زنان و

دزدان البین باشد و این از خواص است و شیخ الرئیس گوید زهره
وی منع تشنج و کزاز بکند و در پیهای عصب خاصه که از سردی بود چون
سعوط کنند بدان نزلهای کهنه را نافع بود و در خواص این زهره
آورده است که چون گرگ آبی را بگیرد و از وی جدا شود آن کس
به مجموع ابنای دوران سبق گیرد و پیه وی داء الثعلب و داء الحیه را
سود مند بود چون بدان بمالند و حاجی گوید اگر آدمی خون آلود
بود و گرگ بوی خون بشنود قصد وی کند اگرچه سلاح تمام داشته
باشد تا حدی که در پی وی کند که بخورد و هم گوید که اگر سر گرگ در موضعی
که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه به پوست بزی که
بعضی از وی گرگ خورده باشد بنویسند قطعا هیچ میان زن و شوهر
موافقت نباشد البته و پوست وی و چشمهای وی چون جمع کنند و آدمی
با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب خلایق گردد

باب الراء

راوند بپارسی ریوند گویند و مؤلف گوید بیخ نباتی است بعضی
آن چینی بود که چون سحق کنند برنگ زعفران بود و چون بشکنند
اندرون وی خطها بود کوتاه رنگ او بود و آن را ریوند لحمی گویند و باید
که پارهای بزرگ بود مانند سم اسب و باید که قطعا سوراخ در وی نبود
و طبیعت آن گرم است و گویند معتدل است و مسیح گوید گرم است از سیم
و خشک در اول و گویند گرم و خشک در دوم و چون سحق کنند با سرکه
و بر کلف روی بمالند زایل کند و چون بیاشامند با [illegible] نافع بود ضعف
معده و درد گرده و مثانه و رحم و درد جگر و مغص و ورم سپرز و عرق
النسا و نفث دم که از سینه بود و ربو و فواق و خفقان و قرحه

احشا

امعاء و اسهال و پیهای دایره و سموم و گزندگی جانوران و شربتی از وی
از نیم درم بود تا دو درم و گویند از دو دانگ تا یک درم و اگر با سرکه بر قوبا
طلا کنند زایل کند و چون با آب ضماد کنند بر ورمهای گرم [illegible] بکار دارند
و جالینوس گوید سود مند بود جهت درد جگر و سپرز و اسهال و معده و [illegible]
جگر و اعضا بگشاید و خاصیت وی در جگر و وجع آن اگرچه مزمن شده
باشد و ورم و صلابت آن و قوت جگر زیاده از همه چیز بود و اوجاع
گوید نافع بود با سهال که از ضعف معده بود و شیخ الرئیس گوید چون
در روغن بمالند جهت تشنج که در عضل حادث شود و درد آن و امتداد آن
نافع بود و مجهول گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خون از دل
ببرد و سفیان اندلسی گوید مقوی اعضای باطن بود و سده بگشاید
و رطوبتهای فاسد خشک گرداند و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و خلط
خام و استسقا را سود دهد و شکم [illegible] کرده و مثانه و غایت
نافع بود جهت درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از سده ماساریقا
و جگر یا از رطوبت بسیار بود سود دهد و چون با صبر بود فعل او
اقوی بود و با طلا کاپی جهت تنقیه دماغ بود و ذهن را نیکو گرداند
و صداع بلغمی زایل کند و اگر پاره لوغاذیا کهن با وی اضافه کنند فعل
وی قوی تر بود و سود مند بود خواه با وی و خواه تنها جهت درد فالج
و علتها که از سردی دماغ بود و نافع بود جهت قولنج بلغمی و رنج اطلاق
طبیعت و تحلیل ریاح بکند و تب ربع و تب صفرا وی را نافع بود و قول
گوید بدن را پاک کند از همه خلطها و ورمهای گرم را سود مند بود
و درد جگر و سپرز و بوحیا گوید ورم معده را و درد پشت و جگر را نافع

بوده بواسیر و ناصور کرده مقعد بود چون سحق کنند بر آن پاشند جاهد
با ازدوت و گویند مضر بود بسفل و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل
آن نیم وزن آن زراوند مدحرج و بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل
و رازی گوید بدل آن در ضعف جگر و معده یک وزن و نیم آن ورق
گل سرخ و نیم یک وزن آن سنبل رامج نارجیل است و گفته شود
رازیانج بری و بستانی بود بستانی را ماراثون خوانند و بری را
اقوماراثون بهترین آن بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود
در سیم و بستانی در دوم و بری را بشیرازی خرمنو خوانند و بستانی
ورق وی گرم بود در اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیم و بقراط
گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سده بگشاید و روشنایی
چشم بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهت نزول آب چشم و در
نزدیک فرود آمدن آب چون بخورند بشیر زیاده کنند و تخم وی
همین عمل کنند چون بپاشند یا بخورند و اگر طبیخ وی با شراب
بپاشند گزندگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض براند و بول
و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند در تبهای غشیان و
التهاب معده ساکن گرداند و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند
و بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند سود دهد بغایت و آب رازیانه
چون خشک کنند و در کحلها کنند جهت روشنایی چشم بغایت نافع بود و آب
رازیانه چون بخورند در رحم و کف وی بگیرند و با عسل و سکنجبین
در چشم کشند تا سکنجبین منع نزول آب کند و روشنایی بیفزاید و
بیخ وی در معالجه از تخم و ورق قوی‌تر بود و مسیح گوید سده جگر و سپرز بگشاید

و بری سنگ گرده و مثانه بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و تبهای کهن
و شریف گوید از قول فلاحه نبطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه
مقدار یک درم با یک درم قند خورد و سفوف سازند از ابتدای آمدن
آفتاب بحمل تا آنکه ببرج سرطان رسد و مداومت بر آن نماید در سالی
این سه ماه که گفته شد قطعا رنجور نشود البته و از جالینوس طبیعی رسد و حوالی
وی نبض باشد تا آن زمان که بمیرد و شیخ الرئیس گوید بطی الهضم بود و غذای
بد دهد و سودمند بود جهت تبهای مزمن و اسحق بن عمران گوید رازیانج
دافع ملاء بود و تخم وی خشک شده مثانه و گرده نفع دهد و بلغم
و درد پهلو یا سده که از سده تولد کند یا ریاح غلیظ نافع بود و مسخن
معده بود و رطوبت آن بربایند و دیسقوریدس گوید که مار چون تخم رازیانه | یار
تر چرا کنند تا چشم ایشان قوت گیرد و افعی و مار چون از زمستان چون
از سوراخ بیرون آیند و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود را
بمالند جهت روشنایی فسبحان الذی الهم هذا و ارشد الیه و گویند رازیانه
بخور در سر صداع آورد و مصلح آن صندل و کافور بود و بدل
رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی اقوی بود و سنگ گرده بریزاند و
بر فار اشتهاد عد و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ وی با شراب
گزندگی شراب را نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کردن سودمند
بود رازیانج شامی انیسون است و گفته شد و رازیانج رومی نیز گویند
راسن و برازنجبیل شامی خوانند و طعنه اهل اندلس جناح خوانند و
کلوخ نیز خوانند و آن دو نوع است یک نوع بستانی بود و آن قلیوی است
و گفته شود و یک نوع دیگر بری است و آن بر شکل قیلکون است و بیخ

آنرا تریکی امید خوانند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند
در سیم و گویند رطوبتی فضلی بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود جهت
ورمهای سرد و عرق النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود و چون
با روغن بپزند و بدان طلا کنند و اگر در شوربات کنند نافع بود و جهت
دفع اخلاط غلیظ لزج که در معده و شکم بود اثری تمام بدهد و چون
طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر طبیخ وی مربا کنند یا شراب بغایت
معده را نیکو بود و مربا چنان کنند که اول خشک کنند اندکی و بپزند و
بعد از ان در آب سرد بخوابانند پس انگاه در شراب نهند و شیخ الرئیس
گوید نافع بود جهت برد المعده که از سردی بود و مفرح دل بود و
مقوی آن و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باه را برانگیزاند و
سودمند بود جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت بود و ابن ماسویه
گوید سودمند جهت تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و
دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود خاصه مصری آن
مقدار دو درم و لعوق وی سرفه و عسر النفس سود دهد و چون با عسل
بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سودمند بود و
ماسرجویه گوید اگر زنان در شب خود دود کنند ترک حیض کند و اگر بکوبند
و با عسل بسرشند و یک مثقال بیاشامند مسخن اعضای مبلغم بود و گو
آن سردی بود و منصوری گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن
وی خون را تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود و لیکن
درد شقیقه بلغمی ساکن کند خاصه بطول کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند
مصلح وی مصطکی و حماما بود و گویند [illegible] و بدل وی ایرسا بود [illegible]

وکی

مرکبست از مازریون و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دود و شاب
با عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض
و لطیف بود و صفت ترکیبات گفته شود ان شاء الله راطینی یونانی
صمغ کلها را بدین نام خوانند راتینج را تاج و رتناج و رجینه و
دیشنه نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و آن سه نوع بود یک نوع
سایل بود که منعقد نشود و یک نوع صلب بود ساده و نوع سیم صلب
بود بعد از انکه با آتش پخته باشند و آنرا قلفونیا گویند و بعضی از یکی زنگار
و کربانی روغن زخم خوانند و بهترین وی آن بود که سفید بود و اندکی
بزردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشک
و عیسی گوید گرم است در سیم و خشک در اول و مجفف و محلل بود و گو
برویانند در ریشها لیکن ملحم بود و ریشها را با صلاح آورد و عروق و
امثال آن و وی مسخن اعصاب بود و مصلح وی موم روغن باجی العالم
بود و بدل وی علک البطم است و فقط و گویند بدل آن زفت کهن رازقی
صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفید است و چند قول دیگر از بهار
انگور رازقی گیرند و دیگر گویند روغن بزرگ آن است و گویند روغن
سوسن سفید روغن رازقی است و مولف گوید رازقی گل زنبق است
و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و صاحب جامع گوید
زنبق یاسمین سفید است و هر دو خلاف است اما اگر گویند که زنبق نوعی
از سوسن سفید است دور نباشد راس الفار سر موش چون خشک کنند
و بسوزانند و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع
بود رابا بیونانی رمان است و گفته شود رتیلا مولف گوید ماهی

کوهی است که از طرف هرموز می آورند و در کرمسیر و ایران اشتر خوانند
و از وی ماهیان بسیار بود و چون خشک شود بخورند و طبیعت وی
گرمتر از ریشان بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی
آورد و مصلح وی سرکا هو بود دبرق عین الثعلب است و گفته شود
دب السوس عصاره سوس است و در عین گفته شود صمغ عصاره است
دبیل نوعی از افسنتین است لیکن کوچک بود و گفته شد درشر بندق
هندی است و گفته شد دیلم مؤلف گوید چو اینست مانند عنکبوت
و در یزد و آن نواحی بسیار و آنرا الغایه گیر که خوانند و بپارسی دل
وتر کی بای و از جمله گزندگان زهردار بود و لون زرد بود و
نباتی هست که یونانی خانیجن خوانند و نافع بود بگزیدن رتیلا و آن
نبات هم رتیلا خوانند و در فا گفته شود رجل الجراد شیخ الرئیس گوید بقلاتی
که قایم مقام بقله یمانی بود و سود مند بود جهة سل و طبیخ وی نافع بود
جهة تب ربع و تنهای طبیخ و مسیح گوید ذرنب است و مؤلف گوید تحقیق
ذرنب است و آنرا سرو ترکستانی خوانند و گفته شود رجل الغراب در
شام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش است بشکل پای کلاغ و چون
بپزند نافع بود جهة اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و فوتی گوید
اصل وی چون بخورند قولنج را سود دهد و الکی مغربی گوید رسید و
در دشت و دامن و زانو ها و ارتعاشات نافع بود و اما اصل وی گرم بود
در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه دوم و شربتی از وی جهة
نقرس چون تنها بود از دو درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته و اگر در حبی
که جهة مفاصل مستعمل کنند از یک درم تا یک مثقال شاید و در دمفاصل

سمان عمل سوزنجان میکند بی مضرت رجل الحمامه شنجار است و گفته شد
در صفت ابوخلسا رجل بقلة الحمقاء است و گفته شد رجل العقاب و
رجل العقعق و رجل الزرزور و رجل الغراب است که گفته شد و در عجم
آ اطریلال برجل الغراب خوانند و گفته شد رجل الفروج رجل العلوس(?)
نیز گویند و آن قاقلی است و گفته شود رحیقن(?) نوعی از حصل(?) است
بشیرازی ترقط خوانند و ابن ماسه گوید طبیعت آن گرم و خشک در دوم
معده را نیکو بود و خلطی بد از وی حاصل شود و اگر شافه از وی بخورد
برگیرند شکم براند رخمر مرغی است که ویرا دادخوانند و بعضی گویند
و بشیرازی کوفر(?) گویند زهره وی چون در گوش مخالف چکانند از وجع
نقرش یا در شقیقه جانب مخالف بمالند درد گوش و شقیقه زایل کند و
کودکان را سعوط کنند یا در گوش ایشان چکانند جهة بادی که کودکان را
بود و اگر زهره وی با گلاب در چشم کشند سفیدی ببرد و اگر سرگین وی
در زیر دامن بخور کنند بچه بیندازد و اگر با ذرت(?) خلط کنند و در گوش
چکانند گرانی گوش ببرد و زهره وی بر گزندگی مار و عقرب و زنبور
مالیدن نافع بود و شریف گوید گوشت وی با خردل خلط کنند و خشک
کنند و بخور کنند هفت نوبت در شب کسی که زبان او بسته بود گشاده گردد
باذن الله تعالی و چون پری از بال راست وی بگیرند و در میان پای
زن آبستن نهند حمل بزاید بفرمان خدای تعالی و در خواص ابن زهر
آورده است که بر وی چون بخور کنند در خانه گزندگان زهردار بگریزند
و سرگین وی بر کرم کل(?) کنند و در برص بمالند لون آن متغیر شود و سود مند
بود و جگر وی چون بریان کنند و سحق کنند و با سرکه حل کنند کسی که جنون

داشته باشد یا باشد هر روز زرنوبت سر رود چنین کند بیابی که صحت
یابد و پوست زرد که در اندرون سنگدان وی بود چون خشک کنند
و سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمند بود جهت مرضی که باشد و
اگر سردی بر زنی که دشوار زاید بیاد زنند آسان بزاید رخام نوعی
از احجارات و الوان بود زرد و سیاه و سرخی رنگ و سفید و زرد
روی بود و بهترین وی سفید بود و ... گویند طبیعت آن سرد و
خشک چون سرد و هر روز یک مثقال سحق کنند با مذهبا عسل
لیس شفند و بخورند دفع ... کند که بر اعضا از هیجان خون پیدا
کرده و چون بسوزند و سحق کنند بر جراحتی که خون از وی روان بود
باشد قطع خون بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط
کنند جزوی از وی با جزوی شاخ بز سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش
برند تا سرخ شود بعد از آن بیرون آورند و در آب دهک اندازند
آن آهن نرم بود و اگر از رخامی که تواریخ بر آن نقش کرده باشند
بتراشند و سحق کنند و کسی که عاشق بود با اسم معشوق بیاشامند معشوق را
فراموش کند البته و صاحب منهاج گوید که گرم بود در دوم و خشک بود در
اول سودمند بود جهت سعفه و داء الثعلب رشاد حرف است و گفته
شد یا ریح سپندان گویند و تره تیزک گویند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و لطیف کو بهار ... و با و با ... الخلیل ... و قطع بلغم بکند و محرز
بود معده ... و تقطیر البول احداث کند و اولی آن بود که مجرود که
مزاج با کاشنی و کاهو خورد رصاص قلعی یا ریح ارزیز گویند و بپارسی ...
قلع و بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد بود و تر و گویند

خشک بود و محرق آن و اسفیداج آن لطافت از وی زیاده بود
و قیس و تحلیل و صفت حرق آن در باب الف در صفت آبار آن
اسرب سوخته است که ذکر شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی
وی زیاده از قلعی بود و قلعی را قطیر و قصدیر هم خوانند و اگر صحیفه
سنگ بسازند و بر عانه بر نهند تا کمرگاه منع احتلام بکند و اگر آن
صحیفه بر شود که بر عضو پیدا شود که منع ... کند و هر ماده که پیدا
کرده و ابتدا مثل خیارک چون بر وی نهند بگداز اند و ودجها
مستعد که ریش بود و بواسیر و دردهای قضیب و ذنبار و پستان و دیگر
مثل سرطانات باعصاره که در غایت سردی بود و روغن زیت یا روغن
گل یا روغن مورد و چون بوی اضافت کنند و آن صحیفه بدان روغن
حل کنند و بمالند نافع بود و براده آن چون بیاشامند ما ن علت حادث
شود که از خوردن مرداسنگ از بستن بول و غایط و ثقل معده و اعیا
و نفخ در پستان و ضیق النفس تا حدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند
و لون وی رصاصی بود و مداوای وی قی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبت
و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا اسفیداج و ... رصاص وی آن بود
که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون حل کنند
رصاص بشراب بازدت نافع بود جهت دردهای کرم و این زهر در
خواص آورده است که اگر باده رصاص در دیگ اندازند هر چند که
آتش در زیر آن بر افروزند گوشت که در آن دیگ بود تا پخته نگردد
و هر کس که انگشتری رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاص
در روغن بمالند تا رنگ برآورد و بعد از آن روغن بر آهن طلا کنند

هر گونه نیک بگیرد و صاحب فلاحه گوید اگر طوقی از رصاص بود درختی کند
که ثمردار بود ثمر وی بیفشاند هیچ و ثمر وی زیاده گردد رطب گرم بود
در دوم و تر بود در اول و گویند حرارت وی کمتر از رطوبت وی بود
و هر چه حلاوت وی زیاده بود حرارت زیاده بود و اسحق گوید
گرم و تر است در دوم و غذای وی زیادت از غذای بسر بود
و بهترین آن جنی بود و هیرون و بعد از آن زرد و رطب بیخ در
شکم پیدا کند مانند انجیر و مثال انجیر تر و خشک همچون رطب و تمر بود
و رطب معده سرد را نیکو بود و منی بیفزاید و طبع نرم دارد و سرد
مزاج را و رطب و خرما مفسد دندان و گوشت بن دندان بود و مغز است(?)
بنجیره(?) و خونی که از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن شود و
مصدع و مولد سده و مصلح وی بادام و خشخاش بود که با وی بخورند
و بعد از آن کاهو با جیار(?) که با سکنجبین خورند رطب ... است
و چون خشک شود رقت گویند و علف گویند و یا دبی السبب(?) خوانند
و در قاف گفته شود رعی الابل شفایی(?) گویند و آن حشیشی است که دانه
وی چون دانه مورد بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت آن
گرم است در اول و تر است در دوم و جالینوس گوید گرم است در
اول و خشک است در دوم و لطیف و دشتر(?) بوی چراگند(?) هیچ مضرت
بوی نرسد لیکن تخم جانوران زهردار بود و طبیخ وی موی را سیاه
کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند جهت گزندگی جانوران زهردار نافع(?) بود
سند(?) بود و سیلان رطوبات رحم را نافع بود و وی مضر بود با حشا
و اعصاب و مصلح وی قرعه(?) بود یا سنبل الطیب رعی الحمام فوسطادیون

و فارسطاریون نیز گویند و آن حشیشی است تیره رنگ ببغداد باشد اندکی
بزرگتر و چون بوئیت(?) از وی باز کنند برگ عدس منقش و طعم عدس
اندکی شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر و پرندگ(?)
دارد و کاو و سنگ نیز خوانند و کاوین(?) بغایت دوست دارد و هیچ
چیز مانند وی کاو را فربه نکند و تو مشک(?) نیز خوانند و گویند تو
از کسیان(?) است و مولف گوید تحقیق نوعی از کرسنه است و در کاف
گفته شود رعاد حیوانی دریایی است و دیسقوریدوس گوید ماهی دریایی
مخدر بود و چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد صداع
زایل کند و چون بخورد برگ بد متعدی که بیرون می آید شفا یابد
و اگر بزیت بجوشانند و آن زیت بر مفاصل بمالند زایل کند و گویند
رعی الابل است و گفته شد رعی الحمام حلبا است و گفته شد رعیا
و ازان است که در میان گندم می باشد و آنرا گندم پاک کنند و مضر بود
خوردن آن و بیشتر از وی آنرا هو خوانند و بیاربی خر رغوة القراق(?)
القرات و ذنبه القمر نیز گویند و آن حجر القمرات و گفته شد رغوة الحا مین
اسفنج است و گفته شد رغوة الملح زهرة الملح گویند و قوة وی زیاده از
ملح بود و محلل و ملطف بود رعوة ماء الملح در غایت حرارت و حرافت بود
و باشد که بسوزاند رق(?) سلحفاة بری است و گفته شود در سین رقاقی(?)
گویند جفت او بیدا است و بعضی گویند لعبت بربری است و بعضی
گویند حب الشباب است و صفت هر یک در باب خود گفته شده است
رقان(?) حنا است و گفته شد رقعا سرخس است و گفته شود رقعه
هر دوای که جبر کند آنرا دفعه(?) خوانند مثل الجبار و نقوم و خاناکی(?)

دو قسم خاص اسم بجی است سرخ رنگ صلب و طبیعت آن سرد و خشک
چون بکوبند و یک مثقال از آن درد و بغضه بیم بر پشت سه روز بپای
بخورند هر روز این مقدار موافق بود و بی ... که در بدن
پیدا شود بسبب افتادن یا برداشتن چیزی سنگین رمان ...
به جوز الی ... سر وی شکافته بود و مثلث شکل بود و بهترین
آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک ... بلغم و رطوبات
معده بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد رمان حلو اما در
شیرین بهترین آن بزرگ شیرین رسیده ملیسی بود و طبیعت آن سرد
بود در اول درجه اول و تر بود در آخر آن و گویند گرم بود با اعتدال
در وی جلا بود با قبض و تلیین بود و آب وی با عسل درد گوش را نافع
بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را
سودمند بود و موافق معده بود و بول براند و عصیر وی چون در
شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنائی
بیفزاید و چند انکه کهن گردد بهتر بود و دانه وی بد بود و نفخ و ریاح
در معده پیدا کند و گویند مصلح وی اناردانه ترش بود و دانه وی ...
نفخ دارد و گاه باشد که ... آورد و محتاج باصلاح ... از
بهر انکه نفخ وی زود بگذرد و کل وی چون ... سودمند بود جراحت را سود
سودمند بود رمان حامض اما ترش بهترین آن بزرگ آبدار بود و سرد
و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در تری و خشکی صفرا را بنشاند
و منع سیلان فضول بکند از احشا و دانه وی با عسل قلاع را نافع بود
و عصاره وی باخرزا سود دهد و جلا دل بدهد و التهاب معده را

نافع بود و جگر گرم را سود دهد و تنها را و سویق وی مصلح از وی
زنان آبستن بود و کرم وی ادرار بول زیاده از شیرین بود و گویند
وی جهت اسهال صفراوی سودمند بود و قوت معده بدهد و جگر گرم را
و آب وی بالت ... درد دل ساکن گرداند اما شیرین تازه ...
و شیرین پوست از وی جدا کنند و در هاون سنگین بکنند و بگویند ...
با پر خود بیفشارند نیم رطل با بیست درم شکر طبیعت بماند ...
و زرد صفرا براند و معده را قوت دهد و شراب وی در ... وی
خارا سودمند بود و تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد و خاصه
منعنع وی و بیا در خوردن شهوت را مضر بود و اما دانه خشک
ترش شکم را ببندد و صاحب تقویم گوید اما ترش مضر بود به سینه و
آواز و معده و مصلح آن حلوای عسل با قندی بود و هر چه بدان باشد
اولی آن بود که زنجبیل پرورده یا ترنج پرورده خورند رمان السعال
خشخاش است و گفته شد رمان الانهار نوعی از هوفاریقون است رمان
البر در حقیقت گویند درخت انار می ماند کوچکتر و حب فلفل
دانه وی است و صفات بیخ وی است و صنف حب فلفل گفته شد
و صفات گفته شود رماد بپارسی خاکستر گویند و مجموع مجفف باشند
جلادهنده بود و مصفی ... و روشنائی چشم بیفزاید رماد
خاکستر چوب بلوط قابض بود و خون ببندد و چون بحرارت
بپزند و ... روز هر روز ناشتا دو درم با شراب سیب بیاشامند
سودمند بود جهت ... معده و درین زحمت بغایت نافع بود رماد
خاکستر چوب ... بهترین آن بود که از درخت ... بود و طبیعت

آن سرد و خشک بود و گویند گرم بود و لیکن دوده را نافع بود مقدار
نیم درم و گویند مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و چون با سرکه ضماد
کنند بیرون کند کی جانوران و سنگ و دیگر را از سودمند بود و اگر سحق کنند
و در خورد کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود دیگر بدل آن
گرم بنهند بالی و بر آن ادمان کنند غایت سودمند بود و چون
با سرکه و نطرون ضماد کنند نافع بود جهت گوشت زیاده که بر پوست
حشفه پیدا شود و چون با زیت و سرکه با پیه کهن ضماد کنند جهت تشنج
عصابه و استرخا مفاصل و تمدد اعصاب **رماد خشب** خاکستر نی بهترین آن
بود که سبز نی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود
در سیم سده که در مراره بود بگشاید و مقدار دانگی و گویند مضر بود
بشش و مصلح آن کثیرا بود و قند **رماد عش الخطاطیف** خاکستر آشیانه پرستوک
بهترین آن بود که آشیانه در موضعی ساخته باشد که بسیار هوا بود و
صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در
تنوری که آتش تیز بود بنهند یک ساعت و بعد از آن بیرون آورند
و سحق کنند طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت دشواری
زادن مقدار یک مثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح آن سکنجبین بود
رماد السرطانات صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود
که در کوزه کنند و در گل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند
و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و منفعت آن در باب سین در صفت سرطانات
گفته شود و صاحب جامع گوید سوختن وی چنان بود که دیگی مسین

برخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و بسوزند تا چون
خاکستر شود بر دارند و استعمال کنند **رماد وحشی الباقلا** خاکستر چوب
باقلا وقتی که تر بود چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند یا بالنرد
خام آنار جرب سیاه که در بدن باشد ببرد **رئیس** بهرامج است
رند صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت
غار است و صفت آس گفته شد و صفت غار نیز گفته شود **روس**
بهترین سرها آن بود که از حیوانی معتدل بود و در رطوبت گیرند و طبیعت
آن گرم و تر و غلیظ بود غذای بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح
اصحاب گرم بود و سر میش چون بپزند و مرق آن حقنه کنند امعا را
بند کند و گرده و اعصاب و بدن را نیکو گرداند و باه را زیاده
کند چون در وی اندک حرارت و یبوست بود و خوردن وی مضر
بود معده از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارچینی
خورند و بعد از آن مصطکی بخایند و سر گوسفند تر تر از سر بز بود
و سر بز تر تر از سر آهو بود برین قیاس و فی الجمله غذایی بود که
اندک بخوبی باشد و غذای بسیار دهد و قوت بدن ضعیف بدهد
چون هضم بر وی مستولی شود و باه را زیاده کند و سر ضعیف
داگران کند و کسی که معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج
آورد غایت سخت و گوشت زبان سبک تر بود و گوشت عذار
غذا بسیار دهد و چشم چرب تر بود و دیر تر بگوارد و دماغ سرد و تر
بود و با نمک خورند و چشم نیز با نمک زیاده خورند و گوشت عذاری
و بناگوش لزج و صعتر و الجزاز و خردل خورند و اولی آن بود که

بوسها و عصفر و فاحنید اگر امکان بود بخورد مند و اگر آرزو غالب بود
باسرکه و خردل خورند و مصلح وی نانخواه از ضعف دماغ گفته شد اما برگهای
کوچک بگیرند و خشک کرده چون بسوزانند جهت شقاق که در مقعده
و غایزه و ورم کرده صلب و مانند آن نافع بود و سر بریدن بگیرند
چون بسوزانند و بگزندگی عقرب بمالند سود دهد خیانت و از اعلم
ودنی جرجیر الماء است و گفته شد رجل جرح رامح گویند و آن نام
محروقات پارسی مرسوخته لیکن پارسی روی سوخته گویند و بهترین
آن بود مصری و طبیعت آن گرم بود در سیم و قابض و مجفف و ملطف بود
و مسهل آب زرد بود و در خضاب موی استعمال کنند و ریشها پاک کند اند
و اصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و در ریشهای
بد کرد و بدان بود منع کند ددمال راد بیان است و گفته شد صفت آن
و اهل مصر فریدی خوانند و اهل اندلس قرون و این ذهر در خواهی
آورده است که چون بکوبند با نخود سیاه و بر ناف ضماد کنند حب القرع
را بیرون آورد و گویند چون خشک کرده سحق کند با فلفل و در چشم
کشند شبکوری را نافع بود و ماسرجویه گوید گرم و تر بود با عقد انحلال
زیاده کند و شکم نرم دارد و بصری گوید که بیش از آنکه بگیرند و بکشند باه
زیاده کند و غذای صالح دهد و چون بگیرند و کشند تا کهن گردد مولد سودا
و حکه بود و دوراز گوید دشوار هضم شود و معده را بد بود و
اولی آن بود که اصلاح آن بسرکه و کرویا کنند بعد از آن جوارشی
عود یا جوارش سفرجلی مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود از عود
آن رب انار مفرح خورند و اگر جهت باه خورند شاید که مسکر

خورند بعد از آنکه نیک پخته کنند با روغن کردکان و زرده تخم مرغ
و پیاز و کنند تا قلیه سازند و تناول کنند مسخن گرده و رحم بود و باه را
زیاده کند ورشان الیمار الاهلی خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع
سیلان خون بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین تازه بفشارند
و آن آب در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین چون سرگین بر قی افشانند سند
و ببویند همین عمل کند و چون تر بود بفشارند و آب آن بیاشامند
سنگ گرده بریزاند و سرگین استر نیز همچنین عمل کند و سرگین خوک
در علف جو بیده باشد چون خشک کند و با شراب بیاشامند جهت
گزندگی عقرب عظیم نافع بود روث البراذین سرگین است چون دود
کنند در شب زن بچه مرده و مشیمه بیندازد روبیا عنب الثعلب است
و گفته شود مرجیلی بشیرازی اره خوانند طبیعت وی گرم و تر
بود و غلیظ و مصلح وی عسل بود یا دوشاب و در صفت تخم گفته
شود رهج الغار حرفقان گویند و آن سم الفار است و تراب
الهالک نیز خوانند و آن سنگ است و در سین گفته شود رعقان در
لغت بعضی عرب زعفران خوانند و گفته شود رتابج و انتیج است
و گفته شد ریباس بپارسی ریباج خوانند قوت وی مانند حماض اترج
و غیره بود و بهتر یمنی وی فارسی بود مثا جانی دراز مستبر آمد اد
طبیعت آن سرد و خشک در دوم حرارت بنشاند و مستی باز دارد
و خمار را نافع بود و طاعون و وبا را نافع بود و چون عصاره وی
در چشم کشند درد و شای بنشاند و وی اسهال صفراوی و حصبه و جدری
را سود کند و بواسیر را نافع بود و غثیان ساکن کند و قوت

احشا بدهد و معده و جگر گرم را آب وی چون با آرد جو بر جمره طلا
کردن سود دهد و صاحب منهاج گوید مضر بود بسپرز و قولنج و مصلح وی
شراب عوره یا انیسون بود و بدل وی حماض اترج است یا عوده
ریحان پارسی شش گویند صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل
الهضام و طبیعت ببندد و غذای وی اندک بود و میل به بلغم داشته
باشد و مضر بود باصحاب کد و بقراط گوید مجموع شهای دماغ بود
و رومی گوید خشک بود و سرد هضم و اصلاح وی چنان کنند که
سرکه و کرویا بجوشانند و بعد از آن بریان کنند و بهترین شهها
شش بره و گوسفند کوهی بود و شش بره چون بریان کنند با نمک
و رطوبتی که از وی روان بود بگیرند و بر ثالیل خشک که بر اعضاء دست
باشد طلا کنند و بدان ادمان کنند البته زایل کند و همین رطوبت بر قوبا
خشک مالند نرم گرداند و شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح
وی جب الاس و سکر بود ریة الثعلب شش روباه چون با رب عنصل
بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد ریة الخنزیر و الجمل شش خوک
و شتر چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشی که حادث شود در پای سبب
موزه نافع بود و اگر ناسوخته همچنان گرم بران نهند نافع بود و نقرس
دو سه بار عمل کنند و منع تورم آن نیز بکنند و خاکستر شش خوک چون
بر جرب تر افشانند سود مند بود ریة الحمار الوحشی شش خر کوهی چون
خشک کنند و بکوبند و بیاشامند سود مند بود ضیق النفس و سرفه را زبد
البحر قلومس بلاسوس آن چیزیست که در ساحل دریا یابند مانند اسفنج
چون تر بود و چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و شقاق

که بر دست و پای می باشد بسبب سرما بران ضماد کنند نعایت نافع بود
ریحان الملک و ضیمران هم گویند پارسی شاهسفرم خوانند
بواسیر را نافع بود و در پیش گفته شود ریحان سلیمان جسفرم و جاهو
سلیمانی نیز گویند و نبات وی در کوهستان فارس و اصفهان بود مانند
شبث و ورق وی مانند ورق خطمی بود و شکوفه کوچک بود و مانند نبات
بر درخت پیچیده شود و وی مجفف و لطیف بود و بارکر بر جمره طلا کردن
سود دهد و بر ورم های بلغمی طلا کردن و بر نقرس و بواسیر عمین
سبل و حمرة القوه نعایت معتمد بود و بر گزندگی عقرب طلا کردن
نعایت نافع بود و چون زنان با روغن بخود بر گیرد حجه زر در حم نعایت
نیکو بود و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن
را سود مند بود نعایت و بسیار از وی صداع آورد و مصلح آن
نیلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنگوش است و گویند بدل آن نیم وزن
آن شیح است و نیم وزن آن عنب الثعلب ریحان داود و ریحان داود گویند
گویند و آن آذان الفار است و گفته شد ریحان کافور و کافور بوی
و بتازی الکافوری خوانند و آن نوعی از درختست و نبات وی
بیشتر در خراسان بود و گل وی مانند گل خرما بود و ورق وی مانند
ورق کاشنی صحرایی بود و گل وی و ورق وی بوی کافور کند قوی
چون ببویند یا در دست بمالند خواه خشک و خواه تر و طبیعت آن گرم
و خشک است در دوم و بوییدن بسیار وی و ادمان بدان ملوان رطوبتها
از غشای دماغ بکشد و چون ادمان بوی آن نمایند اخلاط غلیظ که در سر
باشد تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاج را سود مند بود و گرم مزاج

رحیق شراب صرف است خوشبوی [illegible] سعد است و گفته شود [illegible]
صاحب منهاج گوید شکلی است مانند سرطان و طبیعت آن سرد است
و تر است در دوم نشف رطوبات چشم بکند و جلا دهد و روشنایی
بیفزاید و مؤلف گوید آن نوعی از سرطان حجری است و در صفت
سرطان گفته شود [illegible] شریف گوید برده ها چون بسوزند و خاک
آن بر جراحت افشانند خشک گرداند و بر پای بزرگ یا دی دهند و
ورق و در علاج بینی شکسته دهانه بر خورجی در موضع خود با معنی
آن گفته شود ان شاء الله تعالی باب الزاء
زاج سفید و سرخ و سبز و زرد بود و زاج سفید قلقدیس خوانند
و شوعاد گویند و یونانی حلقنس و زاج سرخ سوری خوانند و زاج
سبز قلقنت و قلقند خوانند و قلقطار زاج زرد است بنادی زاج
شتر دندان خوانند و بهترین آن مصری بود زرنیخ بوخی و چون
در دست بمالند زود دریده شود و پاک بود و لطیف باشد و نوع
دیگر از زاج سوری هست پارسی زاج کفشگران گویند و یونانی
المیطونا و ملیطونا نیز گویند و جالینوس گوید قلقطار چون کهنه گردد زاج
شود و وی معتدل ترین زاجات بود و محرق وی الطف محرقات بود
و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند یکدیگرند لیکن اختلاف در
غلظ و لطافت است و لطیف ترین سفید است و اقوی ترین سبز و
غلیظ ترین سرخ و قلقطار و جز الاسود اوسطها بود متوسط است
میان غلظ و لطافت و زاجی دیگر هست که یونانی سیق گویند و بهترین
آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک

بود در سیم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگرند و وی قابض بود
و محرق خشک کننده احداث کند جوشت و سعفه و ناصور و دو عاف و ریش
گوش بریده سودمند بود خاصه چون فتیله بعسل بیالایند و قلقطار را
بگدازند و در گوش نهند و اگر کرم در دندان و بینی و دهن بود و ریش
آن خاصه سوری سودمند بود و خوردن آن مخفف شش بود تا حدی
که بکشد و از خوردن زلعات سرفه سخت پیدا شود تا بحدی که به سل کشد
و مداوای وی بشیر تازه و مسکه و قند و مانند آن کنند و با فسنتین هر یک
در باب خود گفته شود زاذان درختی است که آزاد درخت خوانند و گفته
شود زاورق زنبق است و گفته شود زبیب پارسی میویز گویند
و هر ثمری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که وی را تمر الرطب
خوانند و زبیب انگور خوانند و زبیب عنجه خوانند و بهترین خراسانی بود
بزرگ و شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانه وی سرد و خشک
بود در اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و بادام
خوردن لذا امعا را نیکو بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت
کرده و مثانه را نافع بود و پارسی دهنده بود درد و در مسهل چون
دو درم از وی اضافت و چون بی دانه بود شکم براند و آن نوع که
لاغر بود و قابض حرارت وی کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت
ببندد و محرق دم بود و مصلح وی عناب بود و میویز بدن را فربه کند و
هیچ اذیت نرساند مگر محرور مزاج و مصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه
ترش چیزی بر سر آن خورد و دیسقوریدوس گوید گوشت وی چون
بخورند موافق قصبه شش بود و سودمند بود جهت سرفه و اگر گوشت وی

با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس و بعضی بریان کنند بعسل و بجوشند
بلغم از دهن بیرون کشد و چون با مویز با آرد باقلا و کرسنه ضماد کنند
بر ورم گرم که عارض شود به انثیین بغایت سود دهد و چون خلط
کنند سحق کرده با شراب و ضماد کنند بر هر چه پیدا شود در پوست مثل
جدری و ریشها و عفونات که در مفاصل بود و سرطانات و چون ضماد
کنند با جاورس بر نقرس نافع بود و چون بر ناخنی که شکسته شده باشد زود
قلع کند و مویز غذا زودتر از انگور دهد و جلای مویز کمتر از جلای
انجیر خشک بود و اطلاق وی کمتر از اطلاق آن بود غیر از آنکه مویز
موافق تر از انجیر خشک بود لمعده و بدل آن کمتر است زبیب الجبل
میویزج است و گفته شود و صاحب جامع گوید حب الراس است و این
سهو است حب الراس گفته شد و صفت میویزج گفته شود و بیشتر از وی
مویزک خوانند زبد البحر بپارسی کف دریا خوانند و آن پنج
نوع است یک نوع شکل اسفنج خوانند فربه بود و سطبر و بوی وی
مانند بوی ماهی بود و در ساحل دریا بسیار باشد نوع دوم شکل ناخن
جسم بود با اسفنج و بسیار تجویف بود و بوی وی مانند بوی طحلب بود
بود و سیم شکل کرم بود و برامیلیون خوانند بیش ازین کرم ابریشم
خوانند و نوع چهارم شبیه چرکن مانند بسیار تجویف سنگ و مؤلف
گوید آن اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم شکل مانند قطن بود و وی را
هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند نیشو و ظاهر املس و بهترین
آن وردی بود که رنگ وی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیم و گویند تر بود و داء الثعلب را نافع بود چون بسوزانند و با

شراب سرخ رنگ که قوام آن رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موی
بر رویاند و خنازیر و جرب و قوبا و بهق و هر علتی که در جلد پیدا شود
جهت آن سودمند بود و چون با موم و روغن گل استعمال کنند و لثه را
جالی کند و کلف سیاه و اثری که در روی و دیگر اعضا پیدا شود زایل
کند و نوع سیم که گفته شد عسر البول و سنگ گرده و رمل که در مثانه بود زایل
کرده و استسقا و درد سپرز را سودمند بود و حیض براند و باقی انواع
آن منفعتهای دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلای دندان بکند
و موی بر داء الثعلب برویاند چون با نمک و شراب طلا کنند و انواع
زبد البحر موی بیشتر برویاند و یک نوع هست که سفید بود و طبیعت
وی گرم بود و تر و خشک در دوم جلا دهد و با ادویه که مناسب
بود سفیدی که در چشم بود زایل کند و قطع آن بکند و مقدار مستعمل از زبد
البحر از دانگی تا دو دانگ و مضر بود بسر و مصلح آن کثیرا بود و گویند مضر
بود به سر و حوالی و مصلح آن روغن گاو بود و بدل وی بوزن وی حجر
التیشو بود و اگر خواهند که وی را بسوزانند در دیگی گل ناپخته نهند و
سر وی بگیرند و بگذارند آن بگیرند و او را در میان آتش نهند تا چون
پخته گردد بیرون آورند و بردارند از دیگ و بوقت حاجت استعمال کنند
و اگر خواهند که غسل می کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند زبد البحیره
بیونانی اذارامیون و اذارقی و ادرافیس نیز گویند و بپارسی ... را
و آن کره بر کرانه جمع می شود و در دریا مانند نمک بود و در میان نی و
گیاه باشد و لون وی مانند جراسیوس بود و در شکل زبد البحر است و بسیار
سوراخ و طبیعت وی در چهارم گرم بود و نشاید که تنها استعمال کنند یا بوی گ

او ویرا خلط کنند که حدت وی بشکند و قوت وی و اگر محتاج باشند
از جهة بیرون ولیکن از جهة اندرون احتراز واجب دانند که سبب
شدة قوت گرم وی است و دیسقوریدوس گوید جهة جرب و ریش شده
و کلف و قوبا و بثرها و مانند آن نفایت سود دهد فی الجمله دوای حاد
بود و نقل مزاج بود که عارض شود در اعضا با در مزاج بیکی کند و عرق
النسا را سود دهد و رازی گوید چشم را جلا دهد و چون گوشت با ب
طلا کنند ودم بسیار زایل کند زبد البحر کف البحر العرات و گویند زبد
بپارسی مسکرات و بیشتر اریا مشک گویند بهترین آن تازه بود که از
بیشتر مینش گیرند و طبیعت آن گرم و تر است در اول و ترطیب وی زیاده
بود منضج و محلل بود و اگر بر سوال طلا کنند بول را عرض کند و غذای
[illegible] و جراحات اعصاب را سود دهد بود و ورم بن گوش
و ادمیین و دهن و اگر بر لثه کودکان مالند جهة دندان برآمدن
نافع بود و همه ورمهای که در دهن بود نضج دهد و چون با عسل خلط کنند
جهة خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب را و ورم شش را بغایت
نافع بود و بدان حقنه کردن ورمهای صلب حاد که در ارحام و امعا و
اعضین باشد سود دهد و ریش کرده و اگر با ادویه دهند که نافع
جراحتهای بود که در اعصاب و حجب دماغ باز دید آید سود دهد
و ریشها پاک گرداند و گوشت آن برویاند و دفع زهرها بکند و در
گزندگی افعی مالند نافع بود و بر زانوی درد و خشک را بغایت سود دهد
خاصه چون با شکر و مغز بادام بود و ذات الجنب و شش را بغایت
نافع بود و منع خون و ماده بکند چون با زده درم از وی با عسل

بخور کنند و بسیار خوردن وی مسهل بود و غثی و درج معده و مصلاوی
چیزهای قابض بود و گویند مصلاوی قابضند قندی بود و نافع جهت
خشونت حلق و قوبا و سعفه خشک و خش و چون بدان مالند بود سود
بود جهت جراف مثانه را نافع بود یا بعض نیم برشت و آنچه تازه
بود در بعضی او به بوی زیت بود و در بعضی بوی تخم کودخان وی بعنی
دود وی چون بگیرند از چراغ مانند دود روغن بود بران طریق
و درادو به چشم مستعمل کنند مجفف بود و قبضی اندک در وی بود و قطع
سیلان ماده چشم بود و دود وی پاک کرده زود و بجای صحت باز آورد
زباد نوعی از طیب است و آن عرقیست که از حیوان هر دو بایی
جانوری گیرند بشکل گربه اما سر وی کوچک بود و آنرا گربه زباد خوانند
و طبیعت وی گرم بود در سیوم و معتدل بود در رطوبت و بوییدن
آن و مالیدن صداع سرد و درد شقیقه و زکام را سود دهد بود و اگر
یک قیراط در ده درم شرابی که ممزوج بود بکدا زند و بیاشامند خفقان
زایل کند و ضعف دل را و در عمل فعالیت کامل بود و اگر زنی دشوار زاید
یک درم از وی با یک درم زعفران در مرق مرغ فربه کنند و بیاشامند
زاییدن بروی آسان گردد زبل بپارسی سرگین گویند و مختلف بود
بسبب اختلاف حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع شاخاصه انسان
و مجموع زبلها محلل و مسخن و مجفف بود و همه مفصل گفته شود زبل الطفل
آنچه اول از اطفال بیرون آید بستانند و خشک کنند و مسحوق کنند با [illegible]
و دقیق [illegible] در چشم کشند سفیدی زایل کند از چند روز
و بهترین زبل الاطفال آن بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشد از تخلیط

و بعسل بسرشند و بدان تحنک کنند خناق و ذبحه نافع بود و باد حلق
و مقعد همین عمل کند و همچنین کسی که ورم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک
مرگ باشد و احتیاج بفصد باشد از خناق بجهد جون زبل کودکان
خشک کرده بعسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایت کمال نافع
بود و مجرب و باید که غذای کودکان برا ودر زمی بانان تنوری
دهند که بنمک خوش کرده باشند و شرابی که اندک مزاج دار باشد
بوی دهند سه روز بیاپی و غذاهای معتدل در روز چهارم زبل وی
بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین اگر غذای
وی گوشت مرغ و دراج پخته بود با آب سودمند بود و باید که از
غذاهایی که رطوبت بسیار داشته باشد نگاه دارند و اگر نگاه ندارند
در فعل وقت نقص باشد زبل کلاب بود و زبل الاطفال بزرگترین
تریاقی باشد که بکار زهر و ادبوی زده باشد و زبل الانسان
جون خشک کنند و با شراب یا عسل بیاشامند سودمند بود دهن
دایره و گزندگی جانوران را و بهایی کشنده و غلف کننده و ذوقارا
نافع بود و قطع اسهال کند و جون سحق کنند و بر موضع عقربه باشند
زایل کند **زبل اللقلق** سرگین لقلق جون بیاشامند مصروع را نافع بود
زبل الجراد سرگین ملخ بهق و کلف را زایل کند **زبل الجرد و الفار و الوزغ**
سرگین عصایه بوی را نیکو کرد اند طلا کردن **زبل الخطاف** سرگین پرستوک
سپیدی چشم زایل کند **زبل الکلاب** بهترین آن بود که از سگی گیرند
که استخوان خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهت دملهای گلو
و تحنک بدان کردن خناق را زایل کند و جهة دفع اسهال آشامیدن

باشد سودمند بود خاصه جون دوسنطاریا بود و جهة قولنج بدان
حقنه کردن با آب گرم نافع بود و دیسقوریدوس گوید سرگین سگ
جون بگیرند در تابستان و خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند
یا با آب سکر ببندد و سرگین سگی که استخوان خورده باشد آنچه سفید
و خشک و گنده نبود آنرا خشک کنند و نگاه دارند و جون خواهند
که استعمال کنند جهة ورم حلق و خناق بغایت سحق کنند و با داروی
که نافع بود بدین زحمت و اگر با داروی که محلل کنند خلط کنند و در بهار
بکار دارند **زبل الذیب** بهترین سرگین گرگ آن بود که از خار گیرند
و سفید بود و در وی استخوان و موی بود قولنج را نافع بود خاصه
آن گرگ که استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع بود و مجرب
و مفید بود و اگر بر دیگ خاصره بیاویزند همین خاصیت دهد و اگر
در پوست ایل یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند بر پیشانی که از بیم کسی
که بعضی از وی گرگ خورده باشد نیکوتر بود این مرض را **زبل الثعالب**
بهترین آن بود که از رز زبیبی گیرند که برنج خورده باشد قوبا و
بهق و کلف را سود دهد **زبل العصافیر** سرگین گنجشک پاک کننده و زایل
کننده کلف از روی ببرد و جون بلعاب بسرشند و بر ثالیل طلا کنند
زایل کند و ثالیل بشر از وی کوک خوانند **زبل الرخمة** سرگین کرداد خواد
جون دود کنند در پیش زنان بچه بیفتد از دود و در گوش چکانند گرانی
گوش زایل کند **زبل الحمام** سرگین کبوتر گرم تر از دیگر سرگینها بود و سودمند
بود جهة هر مرضی سرد که باشد و با آرد جو جون بیامیزند خنازیر را
سودمند بود خاصه جون بزرگان کوفته با وی اضافت کنند جون

باعسل وزیت کتان خلط کنند و بر جایهای صلب مبتور کرده‌اند و خشکریشه که حادث
شود از آتش بازمی‌دارد و چون با زیت بیامیزند و سوختگی آتش را سود دارد
و اما سرگین کبوتر که در خانها و بر جاها دارند خاصیت گرم بود و سرگین کبوتر
صحرایی و کوهی حدت وی بیشتر بود و سرگین کبوتر در بسیار دردها مستعمل
کنند خاصه چون با تخم حرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و مستعمل کنند
و در جاهای سرد که احتیاج بسخونت بود و قوبا و درد مفاصل و نقرس و
درد سنگ و درد گرده را نافع بود و چون با آرد جو بیامیزند و با آب
بزنند و اندکی قطران اضافت کنند و با هم سحق کنند تا مانند مرهم گردد
و بر برص نهند بکتان پاره و سه روز رها کنند بعد از آن برداریند
و دیگر پاره تازه نهند سودمند بود و چندان این عمل بکنند زایل
کند انشاء الله تعالی و اگر با آب بپزند و کسی را که عسر البول بود در آن نشیند
بغایت نافع بود و جهة درد شقیقه طلا کردن نافع بود و چون با نرگس
بر مستسقی طلا کنند سودمند بود و بجهت این اگر با سکنجبین بیاشامند و سرگین
کبوتر سرخ چون دو درم از وی با سه درم دارچینی بیاشامند سنگ
گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مانند خاکستر شود
و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین
کبوتری که بزر کتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند و این مجرب است
و سرگین کبوتر در حقنه قولنج نافع بود **زبل الفیل** چون زنان بوزن سه پاره
بخورند بکردد هرگز آبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب حمی را نافع بود
زبل الدجاج سرگین مرغ اگر دود کنند سودمند بود جهة درد دندان
و موافق کسی بود که قطر کشنده خورده باشد و اگر با ... بیاشامند قولنج

را بگشاید و مجرب است **زبرجد** نوعی از زمرد است و طبیعت آن
سرد است در دوم و خشک در اول باصره را قوت دهد و دیگر منافع
در صفت زمرد گفته است **ذرو الفوازیر** مسیح بیااست و گفته شود **حجر که**
کشوشان و گفته شود **زجاج** بپارسی آبگینه گویند و طبیعت آن
گرم است در اول و خشک در دوم موی را برویاند چون با روغن زیبق
طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود و سپیدی چشم زایل کند و دندانها
بفشاند و چون بسوزانند در عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود سحق کرده
سنگ گرده و مثانه بریزاند چون با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق
مستعمل کنند باید که بغایت سحق کنند و استعمال کنند و صفت سوختن
وی آن است که در کوره آهنگران نهند و بدمند تا نزدیک گداختن گیرد
بیرون آرند و در آب قلی اندازند بعد از آن سحق کنند بغایت و مستعمل
کنند و گویند سوختن وی چنان کنند که بر روی صفحه از آهن کنند که
سر آن گشوده بود و آتش نرم در زیر وی کنند مقدار سه ساعت و دایم
تحریک آن کنند و بعد از آن سحق کنند بغایت و مستعمل کنند **زدوار** جدوار است
و گفته شد **زرنباد** بزبان هندی کچور خوانند و بزبان اهل بلخ عرق
الکافور و وی بیخ است که از وی بوی کافور آید چون تازه بود و
بلفظی دیگر سطراکی خوانند و در طعم وی تلخی بود و آنچه در تری بکارد
پاره کنند و بجوشانند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند تلخ‌تر
بود و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم یا سوم
و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام و بدن را فربه کند
و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن بگیرند و گزندگی جانوران

سوده دهد نافع بود کرد کنک بجو و ار بود و شکم ببندد و مفرح و مقوی
دل بود بخاصیت و قوت قبض و تلطیف و اذا دکوبه تریاقات بکار بود
و مقوی روح بود که در جگر باشد و مسهل سودا بود و شربتی از وی
یک درم باشد و بول براند و سود مند بود جهت رنجهای سوداوی
و خفقان دل و فساد فکر و غم و وحشت و در بعض منافع مانند درونج
بود و معده تر را خشک کرداند و چون در دهان بگیرند و بدان
ادمان کنند درد دندان را نافع بود و نگاه دارد و بوی بد از دهن
زایل کند خواه که از رنجی بود و خواه که از سبب غذا و ابن زهر در
خواص آورده است که چون تر بود بکوبند و در زیر پای مالند هر
علتی که در سر بود زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در
خانه بخور کنند موش بگریزد و باز نگردد و اگر صاحب داء الفیل طلا کند
بر حقوه کرلیش ازی کره گویند موافق بود و اگر یک جوز درست
بزرگ از وی چون سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوی کسی که منویش
منقطع شده باشد از علتی نه آنکه طبیعی بود بحال صحت باز آرد و منافع
حاصل کند و دیسقوریدوس گوید نافع بود جهت ترجرکوکان و عرق
النسا و نقرس و فالج و جرب کودکان را با سه درم عسل بسرشند و طلا
کنند چند نوبت که زایل کند و جالینوس گوید درد دورکی و حقوین و
عرق النسا و فالج و صرع که سبب آن از رطوبات بود چون با عسل بمالند
نافع بود و صاحب منهاج گوید بسیار خوردن وی مضر بود بدل و مصلح
آن فوتنج و صاحب تقویم گوید مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل
آن دارچینی گوید در هوای گزندگی جانوران و بادهای غلیظ بکر و وزن

و نیم آن درونج و چهار دانگ وزن طرخشقوق بری و نیم وزن آن
دانه اترج و گویند بدل آن شیطرج و دارسی است زراوند گویند
درخت اترج است و مولف گوید درختی است که در ولایت کازرون
بسیار باشد خاصه در نشاوره و برگ وی مانند برگ زیتون بود
و گل وی قرصی آینه زرین بود و در وقت انگور بشکفد و برگ
آن چون سبز بود بکوبند و عصاره آن بیاشامند با منضج عرق
النسا و عسر البول و طمث را نافع بود و خون بسته از مثانه بیرون آرد
و گزندگی جانوران را سود مند بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی
حب الاس و مطبوخ بود و بدل وی بوزن آن قنطوریون است با رنگ
و بوزن آن تخم خیارزه و بوزن آن حب الاترج و گویند بدل آن
نیم وزن آن زعفران است زراوند مدحرج زراوند مدور و دخوانند
و معروف بود بشامی و وی ماده بود بپارسی زراوند نر خوانند و بهیند
گجور خوانند و در بادیه هم گجور گویند و بهترین آن بود که بلون
زعفران بود بغایت فربه باشد و طبیعت آن گرم است در آخر درجه
دوم تا اول سیم و خشک در دوم و گویند گرمست در دوم و خشک
در سوم و وی اقوی بود و الطف از طویل نافع بود جهت ربو و صرع
و وسواس و فواق و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند و نافع بود
جهت جانوران که بگزند و اد و به کشنده و جرب سلی و شوکه و سهام
بکند چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و تهوع را سود دهد و
دندان را جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و ترابی بکند و قوت تمیز دهد
و دملهای بد پاک کند و درد سر و شقیقه که از سردی بود سود دهد و

رقان صفراوی دطبخ چون با عسل بیاشامند و ادرار کند و عرق النسا و نقرس
و فالج و دردهای مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب تقویم گوید مضعف
احشا بود و مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود و مقدار مستعمل از وی یک
مثقال تا دو درم بود و بدل آن بوزن آن زرنباد و دو دانگ آن
بسباسه و نیم وزن آن قسط و اسحق بن عمران گوید بدل زراوند مدحرج ج
یک وزن و نیم طویل بود و گویند بدل آن راسن است و گویند بوزن
آن زراوند طویل و نیم وزن آن ریوند چینی **زراوند طویل**
بخود و ستم خوانند و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس مسمقا رومی ل
نیز گویند و یونانی ... خوانند و در ... گویند و وی تر بود
و بهترین آن بود که ... زراوند مدحرج بود و ستبر بود و از
انگشت سطبرتر بود و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در دوم
و گوشت برویاند و صاحب ... از زرا ... سود دهد
لون را صافی کرداند و سینه را پاک کرداند و احشا را نافع بود و
ریشهای تر عفن شده باصلاح آورد و دندان را و بن دندان را پاک
کرداند از رطوبتی که در آن بود و اگر کوفته بیخته ... کنند
بر سپرز ... سود دهد و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند گزندگی
عقرب و همه جانوران را و ... سود دهد و چون با
فلفل و مره بیاشامند نفسا را پاک کرداند از فضول ... که در رحم بود
و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده و اگر بخور ... ج
از وی بیاندازد و زن بخود برگیرد همین عمل کند و کرم دراز و حب القرع
بکشد و اگر با روغن بر ... طلا کنند ... بکشد و جهت بهقها نافع بود و معده را

سود دهد و چون با ابرسا و عسل بیاشامند ریشهای عمیق را ... کند
و بصلاح آورد و اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح وی عسل بود و بدل
آن ... است و گویند بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل دراز و
دانگ آن ... و گویند نیم وزن آن فلفل و نیم وزن آن زرنباد و
... گویند بدل آن در نفع ... و ... در شکم و سپرز بود بوزن
آن زرنباد و نیم وزن آن ... **...** ابرباریس است
و ... **زرنیخ** الوان آن انواع است زرد و سرخ و سبز و تیره و ...
و سفید بهترین آن زرد بود ... بر روی یکدیگر بود و بلون
زرد بود مانند طلق زرد براق و بوی کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ
... خوانند طبیعت آن گرم و خشک در سیم سوزنده بود و از وی
... معفن بود و ... و گوشت زیاده بخورد ... و موی ... و
صمغ با پیه بر جراحت نهند سود دهد و جرب و سعفه تر و اگر با زفت ...
که چون مرده بود بسبب ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت جهت شقاق
و روغن گل جهت بواسیر و اگر در موم و روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع
بود جهت ... و دهن و آنکه در وی بود و ... گویند زرنیخ
سه نوع است زرد و سرخ و سفید نوع سفید کشنده بود و زرد و سرخ
که چون مرده بود بسبب ضربی چون طلا کنند آثار آن ببرد و نوع سرخ
از ... بود و اسحق بن عمران گوید زرنیخ زرد چون ... در
میان ... هر یکی که دران افتد بمیرد و نوع سرخ چون ... کنند و
بعصاره ... و ... طلا کنند بعد از آنک موی بر کنده باشد
هرگز ... دیگر ... و ... گوید قوت زرنیخ سرخ مانند قوت

زرنیخ زرد بود چون با زرنیخ بیامیزند داء الثعلب زیاده کند و زرنیخ
را بعضی طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن است که بعد از وی برنج
وحشی طلا کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی همان
عارض شود که از خوردن مرگ موش که سم الفارات است و اکثر آن آزار زرنیخ
سفید گویند و دوای آنکس که زرنیخ مصعد خورده باشد قی با آب گرم
و روغن بعد از آن آب گرم و جلاب و روغن کنجد یا روغن بادام
و طبیخ برنج و زرده‌های [illegible] بگوشت [illegible] و روغن بادام و شیر
تازه و لعابات دهند و دانی گویند بدل زرنیخ سرخ [illegible] و زرنیخ
زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنیخ منقص اخلاط بود و مصلح
وی [illegible] زرد بود و صاحب تقویم گوید و مقدار ما خوذ از وی [illegible] درم
بود و تشویر کردن زرنیخ چنان بود که دیگی نو کوزه [illegible] بر
آتش نهند و زرنیخ در آن کنند و دایم حرکت می دهند تا آن زمان که
لون آن تغیر کند و بریان شود بعد از آن فرو گیرند و سرد کرده [illegible] و
سحق کنند و بوقت حاجت استعمال کنند. زریر رجل الجراد خوانند
و این اسم را بدان نهاده اند که مشابه آن است و بهندی [illegible] خوانند
و بپارسی [illegible] گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم و دوم
بغایت مفرح و مقوی دل بود و مانند زرنباد و سبب عطریتی که در وی
هست و تلطیف و تفتیح تقویت و تفریح زیاده تر دهد و چون با
روغن گل یا آب و روغن مغز سعوط کنند درد سر که از سردی بود سود
دهد و از تری نیز و در قوت مانند سلیخه بود و کباب معده سرد و جگر
ضعیف را سودمند بود و او جامع اعضا [illegible] نافع بود و مجموع عصبانی

بدن

بدن و مجلل مجموع بادها بود و که در معده پیدا شود و سنگ ببرد و مصلح
وی جلاب [illegible] گرم بود و بدل وی دارچینی بود و گویند سلیخه و کبابه و [illegible]
بدل آن هیل است و گویند تقویت جوز بوا است لیکن [illegible]
زرنیک و زرد وی گویند آب خشک است و صفت وی در باب عین
و در عصفر گفته شود. زربوا [illegible] که است بزبان سریانی و گفته شد
در زرقوی رجل الغراب و گفته شد. زرنبلح و [illegible] است و گفته شد. زرونباد
سلیقون گویند و آن سرخ است و از [illegible] صفت سرخ گفته شود. زاغ
حیوانیست [illegible] و [illegible] خوانند و در خواص الحیوانات صفت
وی گفته اند گوشت وی غلیظ بود و سودا انگیز. زرنبو گل نباتیست که
در کوهستان چو زجان می باشد و [illegible] از وی انرا اسغرک گویند و جهت
زرد رنگ صباغان استعمال کنند. زعفران جادی خوانند و جساد و [illegible]
و کرکم و شعور الصقالبه و خلوق و بهترین آن تازه بود که بغایت سرخ
رنگ و تیز بوی بود و از ولایت فارس از کوه کیلو به خیزد و آن نوع
بهترین انواع زعفران بود بعد از آن خراسانی که معروفست به
[illegible] بعد از آن رود آوردی و زعفران فرنگی که آن [illegible]
بود و [illegible] قلب بود و طبیعت زعفران گرم است در دوم و خشک در
اول و قولی گویند گرم است در سیم و خشک در اول و در وی قبضی بود و
محلل و منضج و مصلح عفونت و [illegible] بود و مقوی احشا و لون را نیکو کند مد
و چشم را جلا دهد و تاریکی زایل کند و آب [illegible] باز دارد و چون با
شیر زنان در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود [illegible]
جمعه [illegible] نافع بود و [illegible] از وی چون مستعمل کنند درد

رحم و معقد را نیکو کند و وی مقوی دل بود و مفرح و سموم و باه را
برانگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون با زرده تخم مرغ زنی که
دشوار زاید بیاشامد مقدار دو درم در ساعت بار بنهد و ابن جزله
وصاحب منهاج گوید یک درم تمام بود و چون با شراب بیاشامند [illegible]
مستی زیاده کند و تفریح باشد با طربی که باشد که از غایت فرح
بدیوانگی کشد و وی دافع معده بود بسبب عفونتی که دارد و مقوی معده
و جگر بود و مقوی آلات نفس بود و قوت [illegible] دارد و درد [illegible]
را نافع بود و مقوی دماغ بود و حواس و گرده را پاک گرداند و بسیار
بغایت سود دهد و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند بیخوابی را نافع
بود که بسبب آن علتی شود بود و ورمهای گرم که در بن گوش باشد و
حمره چون بدان طلا کنند نافع بود و اگر با داروی خلط شود آن ادویه
در جمیع بدن بگیرد و درد سر که از سردی بود و شقیقه را سود دهد بود و
اصل وی چون با شراب بیاشامند بول براند و شربتی از وی نیم درم
بود تا یک درم و اسحق گوید مضرت بشش و مصلح وی انیسون بود
و منصوری گوید مصدع و مغثی بود و مصلح وی [illegible] بود
وصاحب منهاج گوید مضر حواس بود و مصدع و سموم و چون بسیار
از وی با آب بیاشامند کشنده بود بتفریح و مسیح گوید هضم طعام بکند
و رازی گوید اشتهای طعام ببرد و مغثی بود و در خواص آورده‌اند که
هر خانه که زعفران بود سام ابرص در آنجا نرود و رازی گوید بدل
آن بوزن آن قسط و بوزن آن [illegible] زرنج و دانگی سنبل
و شش یک آن قشور سلیخه و صاحب منهاج گوید بدل آن بوزن آن

قسط و دانگیم قشور و سلیخه بود و گویند بدل آن دو وزن آن
خلط [illegible] و دهن آن بود زعرور جبلی تفاح بری خوانند و اگر نیز
گویند و او را [illegible] و ثلاث حبات هم خوانند و درخت وی را [illegible] خوانند سفـ
و زعرور بشیرازی کیل خوانند و جالینوس آنرا ایلیون خوانده است
و بهترین آن سرخ بود و آن بستانی است و گفته شود بعد از آن
نوع زرد و طبیعت آن سرد و خشک است و قابض تر از سیب معده را نیکو
کند و تشنگی بنشاند و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوت معده
و جگر گرم بدهد و صاحب تقویم گوید غذای بدن بدهد و مقوی و
مسخن بود و قوت بدهد و داء الفیل را نافع بود ولیکن مصدع
و مرخی معده بود و مصلح وی گلشکر بود و صاحب منهاج گوید در طواه
سرد مستعمل بود و مصدع بود و قولنج آورد و گرده را بد بود
و مصلح وی انیسون بود و بدل آن بود که بغایت رسیده بود زعرور
جبلی مشک عجم خوانند بشیرازی کیل سرخ گویند بهترین آن رسیده
بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود مولد بلغم بود و معده
و گرده را بد بود و مصلح آن را زیانه بود زعفران الحدید صدا الحدید
و زنجار الحدید هم گویند و بشیرازی زنگ آهن گویند و آن هم از
آهن گیرند صفت آن بستانند سوهن آهن و آنرا به روی صحیح کنند
و نم کنند به آب و بنهند تا خشک شود و بکوبند آنچه مانده باشد دیگر
کنند و بنهند تا خشک گردد و بکوبند تا آن زمان که همه زعفران گردد و
انواع ساختن آن بسیار است این یک نوع که آسان تر بود که گفته
شد و طبیعت وی قابض بود و سرد و چون [illegible] شود گرم و خشک بود

در دوم و چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و چون بپاشد منع
آماس بکند و چون با سرکه بیامیزند و با حمره و بثرها بپندایند سود مند
بود و جهت داحس که بر ناخن بر آید که آنرا کرانکش از بیخ خوی درد خوانند
نافع بود و خشونة اجفان و مواضعی که زشت باشد در جلد سود مند بود و
بن دندان محکم دارد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و موی برداء
الثعلب برویاند زفت تر و سفید است و در سیم گوید شود زفت رومی
سه نوعست بری و بحری و جبلی و بهترین آن براق صافی بود پاک املس و
طبیعت آن گرم و خشک عرق النسا را سود مند بود و تقویت مفاصل
و فالج و بادهای سرد و درد رانها و زانوها را نافع بود و جذام را طلا کردن
بغایت نافع بود خاصه چون ادمان بر آن کنند و مقدار یک درم تا دو درم
مستعمل بود و اسحق گوید مضرات بشش و مصلح آن کتیرا بود و بدل
آن جاوشیر است و علاج البطن و گویند بدل آن قطران است زفت یابس زفت
تر است که خشک می‌شود بطبیع خود و آنرا بوسفاس خوانند بیشتر از
صنوبر و از ذکر بند و صنوبر خوانند و از صنوبر تر است که بر
نمی‌دهد و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوم و خشک در
دوم و جالینوس گوید گرم است در سوم و وی خشکتر از زفت رطب
بود قوباء را نافع بود و ریشهای فاسد از رطوبت پاک گرداند و ریشهای
سر و گوشت در ریشها برویاند و منضج و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع
ضربه طلا کردن سود دهد و منضج ورمهای صلب بود زفت الرطب
زفت تر است و آن روانه بود و در مرهمها کنند و آن از قبیل قیر است
و از صنوبر و غیر آن از انواع صنوبر گیرند و زفت نزدیک بقطران

بود و روغن وی صالادون خوانند و آن چنان گیرند که زفت در
پختن جوبالای وی صوفی پاک بیاویزند و بخار که با آن متصاعد بود
چون بسیار گردد آن صوف را بفشارند در ظرفی تا در قرع انبیق نهند
تا بچکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب
ضماد کنند موی برویاند و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط
غلیظ بود و بر چین ناخن ببرد و بر طین و ورمهای صلب بود و قوباء را
زایل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک گرداند و اگر بر البس جهله
بایان و جب ایشان بپندایند سود دهد و اگر چند نوبت بر هر
عضو که خواهد طلا کنند فربه کند و بر شقاق پای طلا کردن سود دهد
و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف گوید چون بوقت تزحه کنند
گزندگی مار و عقرب را نافع بود و چون میان بستر اشد کسی که علق
فرو برده باشد و بدان روغن یا قطران جرب کنند علق بیرون
آید از حلق و صاحب منهاج گوید چون بگیرند از روغن وی تا دو درم
و با عسل بیاشامند تریاک زهرها بود و بر گزندگی افعی طلا کردن سود
دهد و دود وی جرب چشم ببرد و یاید و الش آن زایل کند و در عفونت مانند
دخان کنند بود زوفا بزبان اندلسی عناب است و گفته شود زابیب لیرا زبی
زلیجی خوانند و حلیجی نیز خوانند و آن بشکل تر از لوز بیخ و قطایف بود و
زود تر هضم شود و سرفه را سود دهد و رطوبت سینه و شش بود و مولد
نفخ بود و مصلح وی آن بود که بعد از سکنجبین خورند یا انار میخوش
و سده جگر تولد کند خاصه اگر مجاری جگر وی تنگ بود زمرد ارسطو
طالیس گوید زبرجد و زمرد هر دو یک جنس اند و در معدن زر از صنوبر

زمین خیزد و طبیعت وی سرد و خشک و خاصیت او آنست که چون بیاشامند
بوزن هشت جو از گزندگی جانوران زهردار و سموم کشنده خلاص
یابد و باید که پیش از آنکه زهر در وی اثر کند این عمل کنند و بباید که
از مرگ خلاص یابد و موی بریزد و پوست رها نکند و صحت یابد و اگر از
وی گردن بند سازند یا بکنی و با خود نگاه دارد از صرع را دفع کند
چون پیش از آن زحمت نگاه داشته باشد و چون بر کودکان بندند و باو
خاصه که در زمان زاییدن از صرع ایمن باشد و ابن ماسویه گوید نافع بود
جهة خون رفتن و اسهال چون بیاشامند یا بیاویزند و مجهول گوید زبرجد
چون حک کرده بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که
چون افعی نظر بر زمرد فایق اندازد آب از چشم وی روانه شود و اگر
گویند که کور شود خلاف است و چون سحق کنند و بباد و بر جهة سعوط
استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان نظر بدان کردن کندی چشم را کند
زرج مرغیست که بدان صید کنند و یا دیگر چرخ گویند و زرنیخ گویند
گوشت وی خوردن و بدان مداومت نمودن ضعف دل و خفقان را
نافع بود و زهره وی چون در کحلها کنند تاریکی چشم و سبل وی زایل
کند و سرگین وی چون بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند زرنباد
بهترین وی صینی بود که لون آن بزردی مایل بود و انکی طبیعت آن گرم است
در آخر سیم و خشک در دوم و ابن ماسویه گوید در آخر سوم و ترات در
اول سود مند بود جهة سده که در جگر پیدا شود از سردی و تری و با جماعت
قوت دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر و معده را
نیکو بود و جالینوس گوید بر فالج و لقوه و اسهال را نافع بود و مجموع اوجاع که

از سردی بود چون بعسل بسرشند و باد و بها فوی بیاشامند و قولنج
گوید عرق النسا و نقرس و فالج و خدر و جمود و سده دماغ و اختلاط ذهن
بدر را نافع بود و دیوجانس گوید که بها کیشد و سحج امعا را نافع بود و درد
سر و شقیقه که از سردی بود چون سحق کنند و با روغن خیری بر صدغین طلا
کنند نافع بود و چون دو درم از وی با قند یا آب گرم بیاشامند مسهل
اخلاط لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم زایل کند و خوردن
زهر دار را نافع بود و تری معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مره
سودا بیرون آورد و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرات
حلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن دار فلفل بود یا فلفل سفید
و گویند بدل وی یک وزن و نیم راسن بود و گویند بدل آن عاقرقرحا بود
زنجبیل الکلاب فلفل الماء است و ورق وی مانند ورق بید بود و بغایت
سرد بود و قضبان وی سرخ بود و طعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر
آن گویند که سگ را بکشد و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک در اول
و چون تر بود و بکوبند با تخم وی و بر کلف و روی و نمش طلا کنند زایل کند
و اگر بر ورمهای صلب ضماد کنند از اول زنجبیل العجم اشترغاز است و گوی
ند زنجبیل شامی و زنجبیل بری راسن است و گفته شد زنبق کلیت بعد
کرده اند زنبق وی دو نوع درختی زرد باشد و قد آن شاخ که گل دارد یک
گز باشد و زیاده نیز باشد و کوتاه تر نیز باشد و هر شاخی چهار و پنج و شش
تا ده و زیاده نیز گل می باشد و بوی عظیم خوش دارد و برگ بر این شاخ
بود مانند برگ سوسن دراز تر و برگ اصل وی مانند برگ کاشنی بود لیکن
سبز تر بود و صاحب جامع گوید زنبق هو دهن الحل المربا بالیاسمین و خطا

کرده است و صاحب منهاج نزدیک گفته است که زیبق هو السوس الابیض
و مولف آنچه تحقیق بود گفته است و اگر گویند که زیبق نوعی از سوسن است
شاید و مولف گوید راقم زیبق است باقی که قولها خلاف و خطا و غلط
آن گرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی **زنجار** یا دیج زنگار
گویند و بیونانی قسطوس و معنی آن مجرود بود و آن دو نوع است معدنی
و عملی و بهترین آن معدنی بود که در معدن مس حاصل شود و آن را بیونانی
باسفادلغنی گویند و معنی آن زده بود و طبیعت وی گرم و خشک است تا
چهارم تیز بود و خورنده گوشت فضل بود و جرب و برص و بهق را سودمند
بود و در مرهمها استعمال کنند جهت ریشهای بلید که از دمل بود و قوت زنجار
مانند قوت مس سوخته بود لیکن زنجار از وی بقوت تر بود و چون در
بینی دمند گند بینی زایل کند و ریش آن و باید که دهن پر آب کند تا که در
آن حلق نرسد و اگر با ادویه که نافع بود جهت چشم بیامیزند ناخنه و گل
و سپیدی چشم و جرب و سلاق زایل کند و تیزی چشم زیاده کند و از کهنه
آن خشک گرداند قبایت و بواسیر و ناصور که در مقعد بود و چون
با رازیانه و روغن گل بیامیزند سود دهد و چون با عسل سرشند یا
با سرکه بپزند سود دهد بود جهت ریشهای اعضای خشک مزاج مانند گوشت
دهن و استرخاء لثه و ریش بینی و گوش و بر ناسور سودمند بود جهت غلظ
اجفان چون با عسل در چشم کشند و غبار وی مضر بود بحلق و دوای وی
شیر تازه و مسکه کنند و زنجار از جمله سموم بود و چون بیاشامند از بهر آنکه
معده عصبی است و عصبی را از خوردن وی مغص سخت و لذع قوی در حلق
و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و قی آورد و مصلح وی آن بود که جلاب

و آب گرم و روغن بادام و لعابات و مرهمهای چرب بیاشامند و بدل
آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر بود **زنجفر** یا دیج زنجرف
خوانند و آن شیرازی شنگرف و آن مخلوق بود و مصنوع بود آنچه مخلوق است
بیونانی مینا یاری گویند و آن قنار بود و آن از گوگرد و زیبق سازند
و آنچه مخلوق بود از گوگرد و چیزی که از معدن زیبق رسد و مستحیل شود زنجفر
و قوت زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند بقوت شادنج و طبیعت وی
معتدل بود در حرارت و در وی قوتی قبض بود و گویند گرم و خشک است در
دوم گوشت در ریشها برویاند و مرهم ورم حار بود و جالینوس گوید سرد است
در دوم و خشک در دوم جگر و معده را نافع بود و دواهایی که در سر و لب پدید شود
و چون با اسفیداج رصاص و روغن گل بسرشند و بر آن طلا کنند قبایت کامل
مفید بود و نافع بود و چون در مرهم کنند سوختگی آتش را سود دهد و جراحتها
باصلاح آورد و اگر در دو کنند بر آنکه نافع بود و در ریشهای عفن و در داروهای
چشم استعمال کنند بقوت تر از شادنج بود از بهر آنکه قابض تر بود از شادنج
و قطع خون روش بکند و وی از سموم قتاله بود و چون بیاشامند همان علامت
شود که از زیبق معلوم و دوای وی نظیر های جرب و ریشها و آنچه در دوای
زیبق گفته شد و گویند بدل آن دو در آنچ است و گویند بقوت شادنج است
اسفیداج **زراوند** مدحرج است و گفته شد دو قسم اعم خزا است و گفته شد
در خواص آن لیکن طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و اطلاق نافع بود و گزیدگی
عقرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مخفف بینی بود و در سیم جرب و حکه
را نافع بود و مقوی بدن بود و در سینه و شش را نافع بود و چون با عسل خمیر
کرده بیاشامند و چون سحق کرده با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام حرارت را

ي

نافع بود و سنگ بشکند زوان ... شکل است و گفته شود زوفا دقیق زاد و دقیق است
و گفته شد زوفا یابس گیاهی است که برگ خامی بامزه و جبلی بود و بستانی
بود و بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد و آن کهنه نبود
بزوفا مصری و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و لطیف بخار طبیخ وی
چون با انجیر بود جهت دوی گوش نافع بود و بادی که در گوش بود تحلیل
کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند
و چون با آب و انجیر و عسل و سداب بپزند و بیاشامند نافع بود جهت
ورم ... گرم و ربو و ... و نزله که از سر ریزد بحلق و سینه و دشواری
نفس و کرم بکشد و حب القرع بیرون آرد و اگر با عسل لعق کنند همین عمل
کند و مسهل بلغم بود و دوا الثعلب و دوا الحیه و دیگر دوده و عرق النسا را
سود دهد بود و مفلوج را نافع بود و درد معده و سینه و پهلوها و دردها
و تشنج اعصاب و سدهٔ جگر و قولنج را نافع بود و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند
مسهل کیموس غلیظ بود و اگر با فودنج یا ایرسا خلط کنند مسهل قوی بود و چون
با انجیر و نطرون بریان ضماد کنند بکوفته ... و با شراب بیاشامند جهت
... استسقا و کرم ... نافع بود و چون با آب بپزند و
بر جسم ... سود دهد بود جهت نزول آب ... مستعمل از وی ...
بود و ... گویند مضر بود ... و مصلح وی ... بود و گویند عنب الثعلب
آن بوزن آن ... زوفای
رطب ... که بر دنبهای میش ... جمع می شود بسبب ... که بر
داده و آن از ... بود و چون بجوشانند بسبب حرارت و قوت آن ...
وسخ ... جمع می شود و باید که ... نبود آنرا ... و ...

آورند و گویند هرگاه که ایل ... طبیعت ... است
حرکت کند ... عرق بسیار در پیشانی وی جمع شود و کف
کرده و آنرا ... خوانند و این نوع ... بود و طبیعت
... گرم است در سیم و گویند در دوم ... اول محلل او ...
... بود و ... چون بدان ضماد کنند و با ... و انجیر بر ... ضماد
کردن سود دهد بود و ... بود که ... باشد
و نافع بود جهت سردی ... و سردی گرده و چون با اکلیل الملک ...
بیاشامند ... بول ... حیض براند و بچه ... بیرون آورد و چون
با ... بیاشامند ... گوش ... و معده و رحم ... آن
سود دهد بود و تشنج را نافع بود و صاحب تقویم گوید ... صداع بود و مصلح
وی روغن گل ... بود و مولف گوید ... بود و ... آن ...
و ... که در میان پای گوسفند باشد و ... آن ... کنند و بجوشانند
با ... آب و ... که بر سر آید ... تا ... شود آنرا بر ... و
استعمال کنند و گویند بدل آن مغز ساق ... بود زهرة ... جزاز الصحاب
و گفته شد ... است و گفته شد زهرة الملح ... که در نیل
مصر بر روی آب بود و در آبهای ایستاده و ... بود و ... های
... و بهترین آن زعفران ... بود که ... بود و
طعم وی ... و ... بود و محلل و ملطف بود و مصلح ... بود
و ... که از گوش آید و چون با آب و شراب
بیاشامند ... لیکن معده را بد بود و چون با سکنجبین بیاشامند
صرع را نافع بود و فی الجمله در حرارت و ... بود زهرة ...

آن چیزیست که چون مس بگدازند و در گوی از زمین ریزند و آب باران
ریزند تا بجند و اجزای مس جمع شود آن آب چون گرم شود گوی گردد
مانند نمک و آنرا زهرة النحاس خوانند بهترین آن بود که سفید بود و ویرا
اکال و لذاع و قابض بود گوشت زیاده بخورد و گوشت شده زایل کند
چون سحق کنند و در گوش دمند و مسهل آب زرد بود و بواسیر را خشک
کند و در جمار الخلیل دهد و در ریشهای پلید غش با صلاح آورد و چون
با شراب بیامیزند و بدان بحل ورم ملازه بگدازاند زیتون آنچه
رسیده بود در حرارت معتدل بود و گویند گرم بود و آنچه نارسیده
بود و بغایت سرد و قابض بود و زیتون سبز بهترین آن بود که تر بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیاده تر از
انواع زیتون بدهد و طبیعت وی گرم و خشک بود و زود تر از
سر هضم شود و چون با استخوان بخور کنند جهت ربو و ریشهای شش
نافع بود لیکن خوردن وی بیخوابی آورد و صداع و خلطی سوداوی
از وی متولد شود و اولی آن بود که در میان غذا خورند و زیتون که
بعضی سردی میکند و مقوی معده بود و اشتهای طعام آورد و حاجت
را زیاده کند و قوة ذکر بدهد و پشت را محکم دارد و گرده را پاک
کند و سنگ گرده و مثانه را نافع بود و زیتون کالی گرم و خشک بود
و آنرا تیم خوانند و زیتون اما آنچه نارسیده بود سرد بود و قابض
و آنچه رسیده بود معتدل بود در حرارت و قوت آنها بدهد و معده
خاصه چون سرکه بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای جرکن پاک
گردانند و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت ببندد و معده را دباغت

کند

کند و قوت شهوت غذا بدهد خاصه نمکسود اما دیر هضم شود و غذا
بد دهد و چون از سرکه بنهند زود هضم شود و سنگ عسر بود و غیر نمکسود
اسحق گوید چون بخ زدم از آب وی کباشامند نافع بود جهت قرحه صفرا
ل و گوید مضرت است به شش و گوید اصلاح وی بعسل بود و عصاره زیتون
چون زن بخود برگیرد سیلان رحم و خون آن باز دارد و مغز استخوان
وی چون با پیه و آرد بیامیزند و بر رحی ناخن نهند زایل کند و نمک
آبی که زیتون در وی نهاده باشد چون بدان مضمضه کنند بن دندان
و دندانی که متحرک بود محکم گردانند و آنچه تازه بود و طول یافته
بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زود
تباه شود و آنچه در نمک آب نهند لطیف تر از آن بود که در آب تنها
نهند زیت بپارسی روغن زیتون خوانند آنچه شیرین بود از
زیتون رسیده گیرند طبیعت وی گرم و تر بود و گویند معتدل و آنچه از
ل زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان رسیده و نارسیده و آنچه از زیتون
سبز گیرند آنرا زیت انفاق خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود
در اول و گویند در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون
بری گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالتها سود مند بود جهت حمره
و شری و جرب و وبا و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و بوره
را زایل کند و اگر هر روز در موی بمالند رها نکند که زود سفید گردد
و آنچه زیت کهن بود بقوت روغن خروع و آنچه تازه بود گرم بود
باعتدال میل بر رطوبت دارد باشد بی آنکه بشویند معتدل بود در میان
تری و خشکی و ششم وی چنان بود که در آب شیرین کنند و بدست بزنند

چند نوبت و صافی کنند بعد از آن استعمال کنند و جالینوس گوید زیت
گرم است در دوم و کهنهٔ وی چون در چشم کشند تاریکی چشم زایل کند و
بر قوبا طلا کردن نافع بود و آنچه شسته باشد موافق در داء الثعلب و عرق
النسا بود و با جواب خوردن ده درم مسهل بود و با آب گرم آشامیدن
و قی کردن گزند زهرها بکند و زیت الانفاق زیت الافاق گویند و بهترین
آن شیرین تازه بود و معده را نیکو بود و بن دندان و دندان محکم
دارد و چون در دهان زمانی نگاه دارند و منع عرق بکند و چون در دیگی
مسین کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید منفعت وی مانند حضض بود
و مجموع زیتها منع سرما بکند از بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند و تلیین
طبیعت بکند و جهت قولنج که آن از ورم امعا بود و یا از سده که عارض
شود و از زحیر یابس بیان حقنه کردن مفید بود و هو زیت کهن که در چشم وی
باد سبل بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ بارد یابس باشد چون او در
چشم کشند زایل کند و قوت باصره بدهد و روشنایی بیفزاید و زیت
یک ساله کهنه کرده و هر چند کهنه تر بود فاضل تر بود و اگر بر گزندگی عقرب
گرم کرده بمالند در حال درد ساکن کند و بدل از زیت کهنه کوبیتور و روغن
خروع است و گویند روغن کل و دراز دو به قال ذو الجو **زیتا** دنقل
زیت است و بیونانی افریقی خوانند و بعربی عکر الزیت و بپارسی دردی
زیت و چون بیند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و منفعت وی در
باب عین در صفت عکر گفته شود **زیت رکابی** زیت انفاق است و اهل
عراق زیت الرکابی خوانند بدان سبب که بشتر می آورند از شام و اهل
مصر زیت فلسطینی خوانند و گفته شد منفعت آن در زیت **زیتون الکلبه**

وزیتون الکلبه زیتون بری است و گفته شد در زیت انواع زیتون
زیتون الارض مازریون است و گفته شد **زیزفون** نوعی از درخت
صنوبر است در دمشق که بر بنی دهند و گویند عزار است و صفت
عزار در عین گفته شود **زیت السودان** گویند زیت الرجان است
و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و درخت آن دو نوع
یک نوع بزرگ بود و خارناک و ثمر آن مانند بادامی کوچک بود و روغن
از آن می گیرند و نیز ازین درخت ویرا ارجن خوانند و یک نوع دیگر
بادام کوهی است و بترکی بجرک گویند و بعربی لوز البر خوانند و
گویند زیت سودان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد
سودان آورند و بغایت گرم بود و سودمند بود جهت درد ماه و علتها
سرد و منفعت لوز البر در صفت جلوز گفته شد **زیر** کتان است و
گفته شود **زیز** صرصر است و آن حیوانیست کوچک مانند ملخ و بپارسی ویرا
جو واسک گویند و شب آواز کند و در صاد گفته شود منفعت آن **زیبق**
بپارسی سیماب گویند و بنام بیارات اکبریان العیان الرنیط
الزمنرم الی الماء السحاب النور الزواو ورق الروحانی عین الحیوان اللبن
الطل الدهن الابق الفرار الروح الناهق الطیار و این مجموع رمز یاران اکسیر است
و بیشتر ازین جیوه گویند و بهترین آن بود که زنده بود و مستعمل نکرده باشند
و بغایت جنبنده باشد و اگر در کبریت یا ده کنند و بفشارند تا بیرون آید
و لون کبریت سیاه شده باشد استعمال کرده باشند و طبیعت آن گرم و خوف
بوده گویند سرد و تر است در دوم و وی مصدع و فالج و معقول بود و
جهت قتل شپش و صئبان دارد و قراد ان حیوانات کثیف بکشد و قراد ان

شیرازی کرخواسند و بارد وخن جه جوب و حک نافع بود و خاک وی چون
با طعام سرشند موش را بکشد منهاج . بارکه بر جوب و حک طلا کنند نافع
بود و دخان وی ریحهای مرد را بد اکند مانند فالج و رعشه و کزی و عقل
را زایل کند و چشم را تاریک کند و لون زرد کند و حبس اخرا بها پیدا کند
و بوی دهن وخشکی اعضا و دماغ و در موضع کرد و دی ر رود
مار و عقرب و گزندگان بگریزند و اگر بگریزند طبرید و زیبق مصعد
کشنده بود و اگر زیبق در گوش کسی ریزند اختلاط عقل پیدا کند و باشد
که بصرع و سکته کشد و دوای وی آن بود که میلی از رصاص در گوش وی
کنند تا زیبق بوی جسبیده شود و بیرون آورد و آنچه زیبق مصعد بود و
نه مقتول چون بیاشامند در حال از شیب بیرون آید و مضرتی زیاده
نرساند چون زنده بود و علاج کسی که زیبق خورده باشد مانند علاج
کسی که مردار سنگ خورده باشد کند و مولف گوید صنعت تصعید بسیار است
اما این یک نوع گفته شود بستانند زیبق و بامیزند بامیزند و وزن او سرب یا
قلعی و بسایند با بهمان زاج سوخته و بهمان خشت پخته و بوزن مجموع
نمک بریان کرده و همه را بر صلایه بسایند و آب حامض از ترنج بران
می ریزند آهسته آهسته و می سایند تا بغایت سوده گردد پس آن را بریان
کنند و شیشه بگل اندوده کنند یا دیگی نو بگل اندوده و سر بسته با آتش نرم
نهند و هفت نوبت چنین کنند بعد از آن بسایند و در شیشه بگل حکمت اندوده
کنند و تصعید کنند و هر نوبت تا سفید گردد مانند و انداز و آن سم
قاتل مهلک بود نعوذ بالله من شره

باب السین

ساذج صاحب منهاج گوید هندی بود و وی بود هندی را
ماهستان خوانند و مالابثرن و مالاثرون نیز گویند و آن ورقیست
مانند ورق کردکان و بر روی آب رود نشود و دیرانج بود
مانند عدس الما بهترین آن بود که تازه بود و سبک و بوی وی نزدیک
بایل بود و یک روی دیگر سبزی و آنچه قوی بود و لون وی سیاه بود
برنگ قرنفل بود و طبیعت ساذج گرم است در دوم و از خواص وی
آنست که بر جامه آگنند از سوس ایمن باشند و اگر در زیر زبان نهند
بوی دهان خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد و در دجگر گرم
و درد سپرز و ورم را نافع بود و مقوی بدن بود و بکن و درد معده
و بادی که در روده متولد شود و دشواری زادن را نافع بود و مشیمه
و حیض را بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد و بار که بر شکم طلا کنند
حیض و شیر براند و بول را سود مند بود و درد دل و خفقان را نافع
بود و بول براند و بوی بغل زایل کند و در قوت نزدیک سنبل الطیب
بود الا از وی نرم تر بود و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و بحق
گویند مضر است به شش و مصلح آن مصطکی بود و مضر بود به مثانه و مصلح
شراب بود و بدل وی بوزن وی سنبل الطیب بود و گویند سلیخه با طباشیر

ساذا وران قفا خوانند و معنی ساذا وران بپارسی سواد القضاة
بود و ختم الملک نیز گویند شیرازی سهک دوران خوانند و صاحب
منهاج گوید آن حیوانست و صاحب جامع گوید چیزی است مانند صمغ که در
اندرون بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد و مولف گوید آن
چیزی که در میان درخت بطم کهن می باشد و آن را آب بن خوانند و صاحب
جامع از درخت جوز تا درخت بطم سهو کرده است و بهترین آن بود که

بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک در سیم و گویند
گرم است خون را ببندد خوردن و از بیرون ضماد کردن یا بخور دبر
بکوفتن خاصه چون سحق کنند و نیم درم از وی با آب لسان الحمل بیاشامند
نفث خون ببندد و هم قطع اسهال بکند و اگر زن بر نشیند و فرزجه سازد
و بخور بر گیرد قطع خون رحم بکند و قوت عروق و آورده آن
بدهد و همچنین اگر با آب لسان الحمل بیاشامند و چون حقنه کنند بآن
همین عمل کند و اگر حل کنند در آب ورق مورد بقدر معتاد دو مثقال و در
درم با پنج درم روغن مورد اضافه کنند و زن موی خود را بدان
علاج سازد و هابن موی بآب مورد که آن در وی حل کرده باشند تر
کنند چندانکه بخورد قوت موی بدهد و از تساقط منع کند بخاصیتی که در
وی است و اگر بیاشامند مقدار نیم مثقال معده و امعاء را پاک کرده
و اگر بر ورم حمره و دیگر که حمرت طلا کنند نافع بود و بدل وی
گویند بخاصیت سیاه موی را قوت دهد و خوردن وی گویند مضر بود بسر
و مصلح وی زعفران بود و بدل آن بوزن آن فیلزهرج و دو دانگ
سانج یا **سانج** شریف گویند درختی است در هندوستان و بیخ درخت از
وی بزرگتر بود و چوب وی صلب بود و سیاه و طبیعت آن سرد و خشک
بود چون بسوزانند و در آب ماحیثا اندازند و بعد از آن سحق کنند و
بر بیزند و در چشم کشند قوت حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون
چوب آن حل کنند با آب سرد در سنگ و بمالند بر آن صداع گرم را زائل کند
و همچنین بر ورمهای صفراوی و دموی بمالند بگدازاند خاصه چون با یکی
که طبیعت وی سرد باشد و از ثمر وی روغنی سازند که معروف بود به دهن

السّاج و غش نافه مشک چنان کنند و در آن عوض کنند و پیدا نباشد
الا وزن آن زیاده کنند و نشاره چوب وی چون بیاشامند کرم از
شکم بیرون آورد و قوتی ندارد وی است **سالخه** بر سیاوشان است و
گفته شد **ساسانکشت** بزر الانجره است و گفته شد **سام ابرص** چلپاسه خوانند
و صاحب جامع گوید وزغ و مهوکره است و وزغ سم مهلک است و
سام ابرص سودی نیست و آن را مارزنک خوانند و باصفهانی مالوالی
و طبیعت آن گرم و خشک است و بهترین آن بود که در بناها بود که زندگی
عقرب چون بشکافند و بر آن نهند درد ساکن کند و گویند چون خشک
کنند و با زیت بیامیزند و طلا کنند موی بر سر کل برویاند و بول وی و
خون وی خنق کودکان را بغایت سود دهد چون بپزند و بدان بنشینند
و همچنین بول وی و خون با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان
بچکانند بغایت خنق را سود دهد و جگر وی چون بر سوراخ دندان
نهند درد ساکن کند و چون بکوبند و بر موضع پیکان نهند بیرون آورد
ساسالیوس سسالیوس است و سیسالیوس نیز گویند و گفته شد
ساطل شاطل گویند و شاتل نیز گویند و گفته شود و **سابزج** و سابزک
نیز گویند و آن لفاح است و گفته شود **ساطریون** سوفطرنست و گفته شود
سام الاصفهان نوعی از عصابات است و چهار پای دارد و در کان نوشادر
بسیار بود و دم وی کوتاه بود و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد
و گویند چون در آتش اندازند نسوزد و اگر بر دم آن سیاه بود و
گویند سنگ چون بروی زنند کارگر نشود و از جمله سموم قتاله است مانند
اراریح و معلبه وی مانند معلبه اراریح بود و علامات کسی که آن

درد معده بسخت بود و ورم شکم و کزاز و احتباس بول کند و ورم زبان
و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه کرده باشد بادنجان و منفعت
وی در باب حا در حرف دال گفته شد ساق البر چون [illegible] و گویند
دیا شامیدن نافع بود و جهت شکم خون رفتن سپستان مخاط و مخیط
گویند و معنی سپستان اطباء الکلب بعربی دبق خوانند بهترین آن
جرجانی بود که تازه و فربه و صمغی بود طبیعت آن معتدل بود و گویند سرد
بود و گویند گرم و تر بود نافع بود جهت سرفه که از گرمی و خشکی بود و
سینه و حلق را نرم دارد و تشنگی ببرد و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود
و منفعت بیرون بود و مقوی آن و المعا را از اخلاط پاک کند و [illegible]
مسهل نیکو بود فعل وی و بهای گرم که سبب وی خون با صفرا بود
و آنچه از بلغم شود بود و سود دهد و مقدار مستعمل از وی بی عدد بود
لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود و گویند مضر بود بجگر و مصلح وی آب
عناب بود سبج صاحب جامع گوید سنگی است سیاه براق که از هندوستان
آرند و صاحب منهاج گوید آن چیزی است که سنگ مانند کهربا در وزن
لیکن سیاه و براق بود و مولف گوید آن دو نوع است یک نوع از دربند
قبچاق آرند و آن آنست که بر و در ایام تجمد گردد و [illegible]
شدت هوا و یک نوع از [illegible] آورند و آن نیکو بود بهترین آن
دربندی بود و بپارسی شبه گویند و شبق گویند و بشیرازی شوق
گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شریف در خواص کرده است
که هر که آن با خود دارد از چشم بد ایمن بود و اگر از جهت درد سر او
سر آویزند درد سر زایل کند و مجرب است و ارسطاطالیس گوید کسانی که

مس باشند و در چشم ایشان ضعف باشد مانند خیالی یا مانند مگسی یا
همچون ابر چیزها برابر چشم ایشان آید و چیزها که [illegible] از وی
بسازند و برابر نظر خود دارند و منظور نظر خود گردانند آن زحمت
زایل کند و از نزول آب ایمن باشد و هر که مهره از وی با خود دارد
از علت آتش ایمن بود و حیله آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید
و قوت باصره بدهد سبع الارض شوکة الجن است و کزبرة الثعلب نیز
گویند و آن پرسیاوشان است و گفته شد سبع [illegible] گویند افیثمون است
و گفته شد [illegible] یا [illegible] است و گفته شود [illegible] حلال المامون گویند و
آن ادوات است و گفته شد سعد گرم و خشک بود مقوی معده تر بود و
سده جگر بگشاید و تلی که در وی بود و هضم طعام بکند و بخاصیت قطع
بلغم لزج غلیظ از معده بکند و سده بگشاید و بادها بشکند و مصروع را
نافع بود و مضر بود بجگر و [illegible] مزاج [illegible] آورد سدی بلغت اهل مدینه
خلال است و گفته شد سدر [illegible] است و گفته شد سدر بپارسی کنار
گویند و آن دو نوع است یک نوع خار دارد و یک نوع نه و آنچه خار
دارد آنرا ضال گویند و آنچه خار ندارد عبری خوانند و در [illegible] گفته
شود و بهترین آن بود که ورق آن سبز و [illegible] بود و طبیعت آن گرم و
خشک [illegible] دخان وی بغایت قابض بود و صاحب منهاج گوید صمغ وی جرب را
زایل کند و موی را سرخ گرداند و [illegible] بود و محلل [illegible] گویند [illegible]
از وی مقوی امعا بود و مضر بود [illegible] و مصلح آن کثیرا بود سذاب [illegible]
خوانند و سذاب نیز گویند و آن بستانی و بری و جبلی بود و بهترین
آن بستانی بود سبز تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته باشد و طبیعت

آنچه تر بود گرم و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک بود در
سیم و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود در سیم و طبیعت بری در درجه
چهارم و گویند در سیم و نبات او مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود و
بهق زایل کند و ثالیل و چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خنازیر
بود چون بران ضماد کنند و فالج و عرق النسا و مفاصل خوردن و ضماد
کردن نافع بود و بار که ضماد کردن بر بینی جهت رعاف خون بر بندد
و چون ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم فاسد کند
و هوام ضرر جانوران بود و چون با شبت خشک بپزند و بپاشانند
مغص را ساکن کند و چون استعمال کنند ضماد کرده در دفع سموم
و درد پهلو و درد سینه و دشواری نفس و سرفه و ورم گرم که عارض
شود در شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون با زیت
بپزند و بدان حقنه کنند که آنرا قولنج گویند و فتح رحم و نفخ معا سنجم(?)
را نافع بود و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بر فرج زنان تا مقعد
بمالند سودمند بود در درد رحم که از اختناق بود و چون با زیت بجوشانند
و بپاشانند کرم را بکشد و چون با نمک بود و عنب الثعلب روشنایی چشم
زیاده کند و در چشم کشیدن عین سبل و چون استعمال کنند پس کرده و غیر
کل صداع را سودمند بود و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز
دارد و چون با نطرون بهق سفید را بدان بشویند جهت ... با بوره
انجیر با استسقاء لحمی ضماد کردن سودمند بود و چون ضماد کنند ورق
عار نافع بود جهت ورم گرم که در انثیین عارض شود و چون با عسل
بر عضو با محند(?) سودمند بود و عصاره وی چون در جوف انار کرم

کند

کنند و در گوش چکانند جهت درد گوش نافع بود و چون با آب رازیانه
و عسل بپاشانند و در چشم کشند ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سرکه و اسفیداج ج
و روغن گل بر حمره و نمله و ریشهای تر که در سر بود بمالند نیکو بود و
شربتی گویند فالج و رعشه و تشنج را نافع بود چون هر روز یک درم از
وی بیاشامند و اگر از آب مطبوخ وی مقدار سکرجه با سه درم عسل
بیاشامند فواق را زایل کند و تحریک(?) و اگر بیاشامند یا ضماد کنند جهت
گزندگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه بغایت سودمند بود و وی
دافع زهرها بود و روفس گوید منع آبستنی کند و طبری گوید تخم
وی چون بکوبند و یک درم یا دو درم بیاشامند بعسل یا سکنجبین
بغایت نافع بود جهت فواق که از بلغم سردی که در سر معده پیدا شود
و بغایت صرع و کابوس را سودمند بود و چون بیاشامند قولنج
ریحی را سود دهد و چون بپزند در زیت و در مثانه چکانند
عسر البول را نافع بود و اسحق بن عمران گوید چون سحق کنند بغایت
با موت(?) سداب جبلی را و طلا کنند بر موضع داء الثعلب زایل کند
اگر چه کهن شده باشد و عصاره سداب جبلی و اصل وی با موم بیامیزند بد
و بر موضع داء الثعلب نهند موی بر وی یابند و هیچ معالجه نیکوتر ازین
و اگر با آب ورق بستانی اندرون بینی کودکان طلا کنند سودمند
آید صرع بچگان که آنرا ام الصبیان خوانند و سداب منی را
خشک کند و منقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم بسیار خوردن
وی مصدع و مولد شقیقه بود و مصلح آن اسفیوش(?) بود و مقدار مستعمل
از بستانی بر درم بود و بزر کاشته(?) از قیراطی تا دو قیراط و گویند

بدل البستانی فوتنج و نعناع بود و گویند سیسنبر بری چون بکوبند و بر
عضوی ضماد کنند گرد و می گرم حادث شود و از خوردن وی
حرقتی و التهابی سخت پیدا شود و مداوای وی قی کنند و آنچه از
مداوای دفلی گفته شد سرمق برج بزر گویند و آن قطف است
و گفته شود سرنجان اسریقون است و آن زنجفر سوخته است
و گفته شد صفت زنجفر سرخس جیلدارو و گیلدارو خمان و سعر
و کیلیکان گویند و بیونانی نطاوی گویند و بلفظی دیگر فلجون و
آن نر و ماده بود و قوت هر دو مانند یکدیگر بود بهترین آن
بود که سیاه و بزرگ بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی
بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم کرم کدو و دانه کدویی
دیگر بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چهار مثقال از وی با
ماء العسل بیاشامند حب القرع را بکشد و مرده بیرون آورد
و زنده بکشد و چون بر جراحتهای تر نهند خشک گرداند بغایت
و دیسقوریدوس گوید چهار درم از وی چون با شراب بیاشامند
حب القرع بیرون آورد و اولی آن بود که پیش از آن سیر خشک
بخورد و اگر سه درم با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد
و روفس گوید ریش کرده و حشرات را نافع بود و عرق النسا را و
نقرس و درد مفاصل را سود مند بود چون با عسل بیاشامند و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی دو درم بود و این مقدار با ادویه که
قاتلات دود بود خلط کنند عمل کند و الا نکند و گویند مضر بود
بکرده و مصلح وی شیخ ارمنی بود و گویند بدل وی تخم شبرم بود و گویند

مصلح وی شیخ ارمنی بود و گویند بدل وی تخم شبرم بود و گویند مصلح
وی ساده بلوط است و سنگ سفید و بدل آن شیخ ارمنی بود سرو
حلال است و گفته شد سرماد گنجشک است و گفته شد سرطان
بهترین وی خنک جویی بود که بزرگ بود و در آبهای شیرین بود
طبیعت وی سرد و تر بود مسلول را سود مند بود خصوص شیر خر
چون هضم شود غذای بسیار دهد و خاکستر وی شقاق پاها که سبب
آن از سرما بود سود دهد و کلف و بهق زایل کند و برگزیدگی سگ
دیوانه بارها استعمال کنند از غایت کمال سود مند بود و اگر با حنطیانا
و کندر بود شاید کند یک جزو و حنطیانا یک جزو و اگر با عسل
استعمال کنند همین عمل کند و برگزیدگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد
کردن سود دهد و محلل اورام حاره بود چون بر وی نهند و خاکستر
وی شقاق مقعد را نافع بود و طلا است چون خام بکوبند و سحق
کنند و با شیر خر بیاشامند گزندگی عقرب و رتیلا و جانوران را سود
دهد و چون بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند قرحه شش را سود
مند بود و چون بکوبند با دروج و نزدیک عقرب برند عقرب بمیرد
و شریف گوید اگر بیاشامند مقداری درمی بول و حیض براند و اگر
آن خام سحق کنند و با آب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه
حناق و وجع لوزتین سود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم وی بیاویزند
بر کسی که تب غب داشته باشد شفا یابد و بصری گوید گوشت سرطان
نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد و گویند
چون با حشیش شعیر بپزند سود مند بود جهة ابتدای سل که از خشکی

سبلة وشش بود و شیخ الرئیس گوید دشوار هضم شود و غذای بسیار
دهد و مصلح وی آن بود که با ماش بپزند بختی بنگ و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی طین قبرسی بود و چون سرطانات خشک بوزن
آن صدف بود و ابن زهر گوید اگر بپزند سرطانات خشک بشست
والمسبوع بعرق آن غرغره کنند هیچ یابد و اگر پای سرطانات بیاویزند
از درختی میوه دار مجموع آن بیفتد بی علتی و اگر بسوزانند و طلا
کنند بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و صفت
غسل وی چنانست که پاهای وی بیندازند و شکم وی بشکافند
و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد از آن بپزند با ماش یا جو مسلول
را سود دهد و صفت سوختن وی چنانست که دیگی مسین سرخ
بر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و آتش برافروزند تا سوخته
گردد مانند خاکستر و باید که در تابستان بود بعد از طلوع شعری عبور
آفتاب در اسد بود و قمر هژده شب گذشته بود سرطان البحری
نوعی از خرچنگ دریایی حجری بود همه اعضای وی و محرق وی الطف
محرقات بود و صفت سوختن وی آنست که در کوزه نو کنند و در گل
حکمت گیرند و یک شبانروز در تنور نهند و بردارند و آن مردو خشک
بود در سیم سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون کنند دندان را جلا
دهد و کلف و [illegible] زایل کند و [illegible] های چشم زایل کند و نشف رطوبات
از طبقات وی بکند و تقویت طبقات آن و عضلات و اعصاب چشم
بکند و روشنایی بیفزاید و در کحلها مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه
آن و نوعی از سرطان هست در دیار چین که چون از بحر می آید سنگ

و هوا بوی می رسد صلب می گردد مانند سنگ سرطان هندی
سرد و تر بود و گویند خشک بود مسلول را نافع بود و باه را زیاده
کند و سرطان بشیرازی کلنجک خوانند [illegible] شطرنج است و کفر
شد [illegible] و سراج القطرب نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن جزء ماست — ست
و آن نباتیست نزدیک زوفا و مستعمل وی تخم وی بود و بهترین آن
تخم آن بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک در دوم قابض
بود و [illegible] قطع خون زمینی بکند و ریش روده را سود دهد چون
بدان احتقان کنند و صاحب جامع گوید سراج القطرب یبروج الوفا — دان
و شجرة الصنم نیز گویند و عوام گویند شجره سلیمان بن داود علیهما السلام
و اقوال دیگر بسیار آورده است و خود نیز گفته است که آن را افیونی — ست
گیاه صدقی گویند و قول رازی آورده است که آن نباتیست که بیونانی
بوسیاحوس گویند و دیگر گفته است که آن را بیونانی [illegible] گویند و قول
غافقی آورده است که آن نباتیست که در میان کتان روید و شکوفه
وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول شریف آورده — ست
که نباتیست که در شب مانند شعله آتش بود چون تر بود و چون خشک
شود فعل وی باطل گردد و قول دیگر آورده است که بیخ سرو در خانه
نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شد مانند نونی پیدا بود و
چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده
و تحقیق نکرده است که چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته است و آن
جزء است و صفت یبروج دریا گفته شود انشاء الله [illegible] در طبع وی
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] بود و طبیعت وی معتدل

۵

بود اندر گرمی و خشک بود در دوم و گویند سرد است و ورق وی قابض و
محلل بود خون را قطع کند و چون بکوبند و بار دیگر بیامیزند موی را سیاه
کند و چون ضماد کنند تنها یا با سویق چون بر حمره و نمله و دنبلهای گرم
که در جسم بود نافع بود و چون با موم و زیت بسرشند بیامیزند و
بر موضع ضعیف مقوی بود و طبیخ وی با آب گرم در دهان نگاه دارند سود دهد
و خاکستر وی چون بر سوختگی آتش افشانند تجمیع و التیام سود مند بود
و ورق وی و چوب وی و جوز وی چون دود کنند پشه بگریزد و
ورق آن بر رفق ضماد کنند سود دهد و مضغ جوز وی در چشم کور
شود و از آن علل وی در عین گفته شود و بول وی نیز و زن وی بچه
انار بود و بوزن آن از درخت سرخ مرجیل بجز عراقات و
در عین گفته شود سرنج اسرنج گویند و آن اسفیداج سوخته بود
و قوت وی نزدیک بش در نزدیکه بقوت تر از وی و طبیعت آن
سرد و خشک و قابض بود و چون با پیه با آب لسان الحمل کنند
قرحهای اعمار سود دهد و اگر با زیت بپزند تا چون مرهم شود گوشت
در جراحتها برویاند و پاک کرداند از گوشت زیاده و خوراباز دارد
و در مرهم جهت سوختگی آتش استعمال کردن نافع بود سالیوس سالی
گویند و سا سالیوس و شیسالیوس خوانند و طرو بیلون نیز گویند و آن
انجدان رومی است و کاشم رومی نیز گویند و مانند انجدان بود لکن
دراز تر از وی بود و اندکی و شکوفهٔ سفید بود و آنچه رومی بود بهتر
وی آن بود که ورق آن کوچک بود و بیخ آن خوشبوی بود و صمغ
آن حلتیث طیب بود و تخم آنرا کاشم خوانند و سیسالیوس هم گویند

وطبیعت آن گرم و خشک بود در دوم محلل و ملطف بود و دردهای
اندرونی ساکن کرداند و طمث بسته بگدازد و گویند چهار پایان بپاشند عنند
نتایج ایشان زیاده شود و چون با شراب بیاشامند منع حرارتها
بکند در سفرها و درد پشت را سود دهد و مصروع را نفحات مفید بود
و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و ربو و ضیق النفس و سعال
مزمن را نافع بود خاصه تخم وی و بیخ وی چون بعسل بسرشند و لعوق
کنند معده را نیکو بود و حصی کلیه را نیکو بود و سده بکشاید و حیوانات را
و عسر البول و اختناق رحم و درد گرده و مثانه را نافع بود و ریاح غلیظه
و حالبین سود دهد و گویند بدل وی خردل سفید بود و گویند انجدان
الطیب مثل آن و بسیار از وی مستعمل کردن مضعف جگر بود و مصلح
وی عصارهٔ رزنک سطوریون ذو فرا است و گفته شد سنغند عود
بلسان است و گفته شود سطرومون گویند کندر شامت و مولف
گوید آن نوعی از کندر است و آنرا در بو گویند و گفته شد در الف
و اگر از آب بیخ وی دو نقطه در بینی چکانند درد دندان را سود مند
بود و چون با جاوشیر و بیخ کبر بیاشامند سنگ بریزاند و با بول
بیرون آورد و دودم بکدازاند و چون زن بخود بر گیرد بول
براند و بچه بکشد بحکم و چون با سویق و سرکه ضماد کنند بر جرب ریش
شده نافع بود و وی محرک عطسه بود و چون سحق کنند و با عسل
بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از سر بکشد تا بدهان و طبیعت وی
گرم و خشک بود نزدیک بدرجهٔ چهارم و بغایت معطر بود و در سفید
کردن کتان و صوف بغایت نیکو بود و بپارسی آنرا کلیم سای گویند

وقصب شود و در صفت عرطنیثا نیز گفته شود و بعضی اوی آنرا جو بک
اشنان گویند و بدل آن در الف گفته شد سطراطیوطس نباتی است
که دیواخ یفت و بر روی آب پیدا شود و دو برگ وی مانند ورق
بادرنبویه است کوچکتر و از نعناع بزرگتر و طبیعت وی سرد و تر
بود و چون پاشانند خونی که از کرده آید ببندد و چون ضماد
کنند منع آماس کند و در اول از جراحات بکند و حمره و ورمهای بلغمی را
نافع بود سطراکس سطراکس نیز گویند و آن در میعه دانست و گفته شد
سطاح هر نباتی که بر روی زمین گسترده بود آنرا سطاح گویند چون حنا
و امثال آن سطرکا اصطرک است و اسطرک نیز گویند سطاریون
قوسطاریون گویند پیادی برابران خوانند و آن گیاهی است
که طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و دیگر اذان چون بکوبند و
بران نهند و بر گزیدگی عقرب ضماد کنند سود دهد سقالطیس نباتی
که در سنگستانها و کوهها و زمینهای خشک روید و مانند فراسیون بود
و بسیار بود و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی بود و قضبان
وی سپید بود و قضبان و ورق وی فراسیون زرد بود و طبیعت
وی گرم بود در سیم بول براند و حیض و بچه فاسد کند و مشیمه بیرون آورد
و مره سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سودا وی را سود دهد
و مقوی قلب و نفس بود و مجاری را اصلاح کند و گزیدگی سگ دیوانه
را سود دهد و چون در زیت بجوشانند درد دندان را نافع بود
و درد اذنی علاجه خوانند سطرون جلنار است و گفته شد سعد
انواع است بهترین آن کوفی بود فربه خوشبوی بستانی سپید و

بعد از ان

بعد از ان هندی اگر سفید بود و باید که چون بسایی از وی بر آید
سعد و فربه بود و درشت از یک نوع هست که آنرا السعد الکوفی خوانند
و در میان رنگ و در میان گل زرد در کی و دو دخانها و بود و آن
نوع اگرچه کوچک بود اما نقابت ما بود و ان وی سپید و خوشبوی
بود و آن نوع دیگر از هندی بود که را نوده ان وی سپید بود و
سعد اتری که سلاق خوانند و قرقد و ان هم سعدات و طبیعت
وی گرم است در اول و خشک در دوم سحق و مجفف بود بی انکه
بگزد و در وی قبضی بود و لون را نیکو گرداند و بوی دهان
خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند آکله را زایل کند و دملها
که مشکل بود علاج سود دهد و ریش دهن زایل کند و دلیل سعد
و سنگ بریزاند و بول و حیض براند و کند شی و دهن و قلاع و
استخاره کرد را نافع بود و حفظ سفر اید و مسخن معده بود و حکم التقطیر
البول و ضعف مثانه و گرده و سردی رحم و بیماری کهن و بواسیر اعظم
نافع دارد و درد دندان را سود دهد و حقنه او مستعمل از وی یک درم
بود و در وی قوت مسهله بود و کرمهای درازه حب القرع برون
آورد و چون با شراب بیزند مقدار ده درم از ان شراب بیاشامند
و وی مضر بود به سرفه و حلق و مصلح وی آن بود که با قند یا صندل
بیامیزند و انجر گویند مضر بود به شش و مصلح وی انیسون بود و
سعد سوزنده حون بود و بسیار خوردن وی جذام آورد و بدل وی
از سعد هست که بر نخیل نانند و چون بخایند رنگ زعفران بود و
چون بر پوست بطلوح کنند در زمان موی بسترد سعتر سرخ است

وگفته شد سقیلوس و بعضی نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شود سفرجل
بپارسی آبی گویند و بهی گویند و یونانی قودونیا خوانند و بهترین
وی بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد بود در آخر درجه اول و
گویند در آخر درجه دوم و گویند در سیم و ترش وی سرد و تر بود و گویند
معتدل بود در گرمی و سردی و ترش قابض‌تر بود که شیرین و شیرین
بول براند و ترش مقوی و قابض‌تر بود و گل وی مجفف و سفرجل
منع سیلان فضول از احشا بکند و عصاره وی نافع بود جهت انصباب
و ربو و منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود و تسکین عطش بود و
مقوی معده بود و آب وی فاضل‌تر از جرم وی بود در تقویت
معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند ادرار در وی زیاده
تر بود و در شراب یار انسو دهد و خون لعنی باز دارد و دهن
حوف بول چون عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر بر سر
طعام خورند شکم براند بقوت عصر و اگر بسیار خورده باشند طعام
هضم ناشده بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم ببندد و طبیخ
وی حقنه کردن شقاق مقعد و رحم را سودمند بود و بوئیدن وی قوی
دل و دماغ و قطع غثیان و قی بکند و اگر بسیار خورند درد اعصاب و
قولنج و حصر تولد کند و آنچه نارسیده بود دشخوار هضم شود و مصلح
وی رطب العسل بود سفرجل هندی و دل السعدان و گفته آمد سفرجل
نوعی از بادرنجان است و طبیعت آن گرم و خشک است و مسهل بود
و خام خورند و پخته خورند اسقیل بپارسی سیلان گویند و آن عسل
رطل است و بعربی بصل گویند اسقولوقندریون اسقولوقندریون

گویند و گفته شد در الف صفت آن و اما منفعت آن اینجا گفته شود و یونانی
اسقلیلس گویند و سقلیبوس خوانند و المنول نیز گویند و قطا
هم خوانند و دولعی گویند بشیرازی زنگل دار و خوانند و بالی صحرایی
بود مشابه کزبره البر و طبیعت آن گرم است در اول و خشک
در دوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و وی محلل و لطیف بود
و عظم جهت سپرز نافع بود چون با کرنب نیز با سکنجبین و حل و و بالی
بیاشامند و فواق و بر عارض سود دهد چون سحق کنند و با شراب
بیاشامند و قطر البول را نیز سود دهد و سنگ گرده و خنازیر را
و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و اسقوردیون کوبیسان و
فالج و لقوه و سوال سود دهد وی و صرع را نافع بود و فولی کوبیسلا
سبز و غلط آن سودمند بود و با روغن بنفشه سعوط کردن فالج و
لقوه و سکته نافع بود و گویند از خود بیاویزند منع آبستنی بکند و
اگر با سرایت بود بکوبد تر بود و وی مضر بود بدل و معده و مصلح وی
مصطکی بود و مضر بود بطبیعت و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن
آن کاه در بوی است و گویند بوزن آن پوست بیخ کبر و نیم وزن تخم
کرفس است اسقوربیا محمودیات و آن عصاره گیاهی است که برگ آن
به لبلاب ماند و درازی نبات وی مرکز یا چهار گز بود و شاخهای
بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید بود و بهترین آن صافی و سبک
و متخلخل بود و برنگ از ریشم بود و چون در دست بمالند زود سفید شود و
سفید بود و از آب زود حل شود و چون حل شود مانند شیر بود
آن انطاکی بود و آنچه سیاه بود یا زرد که سخت بود و بر انگشت زود

نشود آن ممنوع بود و تا در میان سیب و به مشوی نکنند نشاید که استعمال
کنند و مولف گوید مشوی کردن وی چنان است که در کیر کتان کنند
و به یا سیب خالی کنند و در میان آن نهند و سر آن باز جای نهند
و به جوبی محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود
نهند و رها کنند تا پخته شود بعد از آن بیرون آورند و در سایه
خشک کنند بعد از آن استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیم و گویند در دوم و حرارت وی زیاده از پوست بود و بهق
و برص و کلف طلا کردن و محلل جراحات بود چون با عسل بر آن
طلا کنند و جهت درد سر کهن شده با سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود
و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی از طسوجی تا دو دانگ
بود بر حسب مزاج و هوا و باد و بر از طسوجی تا دانگی بود و بر
گزیدگی عقرب طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضر بود
باحشا و معده و جگر و دل و کرب و غشیان و تشنگی آورد و اشتهای
طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا و انیسون و دو و قوه فستق(?)
و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن و چون بیاشامند از
وی مقدار بسیار و آن یک درم اول امساک کند بعد از آن کرب و
غشیان آورد و عرق سرد و اسهال با فراط آورد و باشد که بکشد
و اگر زن بخورد بر کبر دیجه بکشد و دو درم از وی کشنده بود و در تحفه
گوید یک جزو از وی با دو جزو تربد با شیر تازه بیاشامند بنا(?)
کرم بزرگ و خرد بیرون آورد و مجرب و اصل نبات وی چون
بار گیر نبود و یک نگویند و با آرد جو ضماد کنند بر عرق النسا نافع

بود و رطوبت بیخ وی چون به رشته باره بخورد بر کرد بچه بکشد و چون با عسل
و زیت بیامیزند و بر جراحات بگذارند بگدازاند و چون با سرکه بیامیزند
و بر جرب ریش شده بمالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن
عظیم نافع بود و مداوای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد مدوع و
سویق تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند و صاحب
منهاج گوید بدل وی خربق بود و گویند بوزن آن و مولف
هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی نبود در مسهل صفرا چندانکه امتحان
کنند و قوت سقمونیا تا سی سال باقی بود **شقاقل** اشقاقل است و گفته
شد **سقولوقندریون** [illegible] بری بود و آن را سقولوقندریون گویند و گفته شد
و سقولوقیون نیز گویند و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
چهارم و ملطف و مفتح بود و جراحتهای عظیم خبیث با صلاح آورد و
تنقیح عصب و ... بود و باقی منفعت آن در [illegible] گفته شود **سقنقور**
و دیگر ماهی است و سقنقس نیز گویند و گویند از نسل تمساح است و
آنجا است که نهنگ [illegible] رود نیل جای می‌نهد و بچه می‌آورد هر چه
در آب می‌افتد بود و آنچه در خشکی و ریگ می‌ماند سقنقور بود و
وی هم در آب و هم در خشکی تواند زیست و وی از نر و ماده نیز
متولد می‌شود و صاحب جامع گوید که مثل وی بیشتر در جاهای دشتستان
بود و در شدت سرما از آب بیرون آید و در بیابان بهند و صیاد
برود و صید کند و این قول خاص صاحب جامع است و منقول
از این جمیع می‌کنند که سقنقور در رمل کنار نیل باشد و نزدیک آن بود
و دل در بیابانها در [illegible] دل [illegible] بود و در سقنقور بادیه کشنده و دیگر

ودل زرد بود و گر سرخی و تری زند و پوست وی املس بود و محمد بن احمد
التمیمی در کتاب مرشد گوید که نر سقنقور دو قضیب داشته باشد و ماده‌ی
آن دو فرج و مولف گوید که سقنقور دیدم نر که قضیب وی را
دو شاخ بود اما بن آن یک بود و نر آن دو خصیه دارد مانند خصیه خروس
و طبع او آن بود و هم از آن موضع بود که از آن خروس و ماده‌ی وی
بالای بیضه در رمل دفن کند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه
بیرون آید و غذای وی در آب ماهی بود و در بیابان عظایات و غیر
آن و صاحب جامع گوید که از اهل صعید شنیدم و در بعضی کتب خواص
یافتم که سقنقور صیاد را بیند و عضوی از آن صیاد که بوی طلب آب
کند اگر آب یافت در آب رفت و اگر نیافت و در بول خود غلطید
صیاد در حال سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رفت
یا در بول خود غلطید سقنقور بر قفا افتاد و مرد در حال و صیاد سالم
ماند و این از خواص عجب است و اختیار و اجود وی نر بود که در وقت
بهار صید کرده باشند در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضای وی
ناف و گرده بود که در آن و گرده و بن دم و بعد آن بود و گوشت که بر
شانه بود هم نیک بود و بهترین آن بود که از مواضع ناف بر گیرند و
گرده و بعد با وی بود و نیک وی باید که سیاه بود و به سرخی مایل بود و
بر هم چسبیده بود و آنچه سفید و زرد و لاغر بود نیک نبود و سقنقور
چون تازه بود گرم و تر بود در دوم و چون نمک سود کنند و خشک
گردد حرارت وی زیاده شود و رطوبت کم و صاحب منهاج گوید
گرم بود در دوم و خشک بود در اول و موافق کسانی بود که مزاج

ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق
نبود و گوید مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند فعل وی اقوی بود از آنچه در
مرکبات مستعمل کنند و شربتی از گوشت وی یک مثقال تا سه مثقال بود
بحسب مزاج کسی که مستعمل کند و نمک وی و بهترین وی و وقت استعمال بالد
افضل بود و اولی آن بود که اگر تنها استعمال خواهد کرد سحق کنند و بر سر
شراب گلنگبین یا ماء العسل یا لخته یا مقنع ذهب یا بر سر زرده تخم مرغ نیم برشت
جوان کنند و بیاشامند و همچنین نمک وی در اطعمه باهی از یک درم تا دو درم
بود بحسب مزاج کسی که استعمال می‌کند اگر بر سر زرده تخم مرغ نیم برشت کنند تنها
یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن این مستعمل را فایت مفید بود و سقنقور
سوده مفید بود جهت مرضهای عصبانی سرد و گیرا اگر از مجامعت منعی
و تقصیری بود و منی بیفزاید و قوت شهوت بود هر خاصه که کرده‌ی وی
و گویند چون یک درم با شراب بیاشامند از حوالی گرده وی شهوت
باه بجنبش برانگیزد که ساکن نشود مگر چون مرق عدس یا عسل یا تخم کاهو
با آب بیاشامند ساکن گردد و بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است
و مولف گوید از ادویه باهی چند که امتحان کرده شد هیچ ادویه خصی
الثعلب نرسد خاصه چون با شراب بیاشامند و گویند سقنقور در هندوستان
می‌باشد و در بحر قلزم نیز گویند و در بلاد حبشه نیز می‌باشد اما این
نوع جانوری است و گویند بدل وی خصی الثعلب است با [illegible] و مولف
گوید اولی آن بود که بدل وی در معاجین و تراکیب بوزن آن خصی الثعلب
کنند و نیم وزن آن قضیب گاو جوان خشک سوده و نیم وزن آن
تخم ترب کنند سکر بادی سنگ گویند و در منهاج مراد از سنگ البوح است

وبهترین وی آن است که سفید و شفاف بود و از طرف هندوستان آورند
و چینی و آن را قند خام خوانند و طبیعت وی گرم است در آخر اول
یا در اول دوم و تر است در میانه اول و چون کهنه گردد میل بخشکی داشته
بود و وی ملین بود و نافع بود معده را بجای که در وی است و در حلاوت نزدیک
بعسل بود و شکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود که از عسل کل و تلیین وی
کمتر از تلیین عسل قصب بود و شکر مصلح ریاحی بود که حادث شود در
امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی جگر و معده بود و مفتح سده جگر
و مقدار شربت از وی ده درم باشد و اگر با روغن بادام شیرین
بیاشامند منع قولنج بکند و کهنه وی سودمند بود جهت بلغم که در معده بود
الا تشنگی آورد و خونی زردی آمیز از وی متولد شود و صفرا انگیزد
و مصلح وی رمان حر بود و شریف گوید چون با روغن گاو تازه گرم
بیاشامند درد ناخن و اندرون را سود دهد و زنان که زاینده
باشند پاک گرداند از مواد و مجرب است و با آب گرم آشامیدن و
ادمان آن کردن سرفه زایل کند و آواز بگشاید و نزله را سود دهد
و سینه و شش را نیکو بود و نرم گرداند و خشونت مثانه را زایل
کند و موافق بود و محرور و مبرود را باعتدال گرداند و محتاج مصلح
نبود و سده بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام کند
و سودمند بود جهت جرب حیوان چون بر پاره شکر حل کنند تا خون
آلوده گردد و اگر احتیاج بود دیگر بار بکار کنند و اگر در دارو
چشم کنند سفیدی رقیق از وی ببرد و کف از وی بگیرد و بیاشامند و اولی
آن بود که کسی که در طبیعت لینتی داشته باشد و بیخ اعا بسیار خوردن

شکر تیغال

وی حذر کنند و گویند بدل وی آب انگور سیاه است و گویند مصلح آن
بر آب است و طباشیر و بدل آن میویزج خراسانی **شکر العشر** صاحب منهاج
گوید صمغی است که از درخت عشر بیرون می آید و در موضع گل وی
که خشک گردد و جمع می شود آن را شکر العشر خوانند و محمد گوید طلی است
که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع می شود و چون ترنجبین با پای افتد
بر عاری باشد پاره نمک و در وی حلاوتی بود و انواع نیکوی جمی و سفید بود
و آنچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد و مولف گوید بپارسی تیغال
خوانند و طبیعت وی معتدل است و میل بحرارت داشته باشد و نزدیک
بمزاج شکر بود و وی لطیف تر بود از وی و در وی رطوبتی بود و طعم نرم
دارد و چون در چشم کنند سفیدی که در چشم بود زایل کند و روشنی زیاده
کند و شریف گوید چهار روز متواتر از وی بیاشامند هر روز ده درم باب
نیم گرم انبوه و دشواری نفس را سودمند بود و مجرب است و بالس مفاح
جوک بیاشامند استسقا را نافع بود و معطش بود ماسد انواع شکر از
بهر انک حلاوت وی انوک و وی معده و جگر و گرده و مثانه را نیکو بود
سکبینج صمغ نباتی است که بکنگر ماند قثا بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین
وی آن بود که بیرون وی بسفیدی زند و اندرون وی سرخ و تیز
بوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع
گوید نیکوترین وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون
وی سفید و رایحه وی متوسط بود میان رایحه حلتیت و قنه و خوب بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم محلل و ملطف بود فالج را نافع بود
چون بیاشامند یا در حقنه کنند و اوجاع بواسیر را سود دهد چون بها

باشند و سنگ گرده بگدازانند و سردی که در معده بود و درد رحم و امعا را
نافع بود و حیض و بول برانند و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و لنفع
تری معده بکنند و گزندگی عقرب و مار طلا کردن سود دهد و چون
سعوط کنند صرع را سود دهد و آنچه اصفهانی بود باه را زیاده کند
و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل صداع بارده و ریح بود
و استسقا و مغص را سود دهد خوردن و طلا کردن بار گر چون بگدازند
بر خنازیر و صلابت مفاصل و سلع بگدازانند و ضماد کردن جذب
سلی و شوک بکند و کرم کدو را از دیگر جاهای دیگر بکشد چون بیاشامند
و گویند نقرس که سبب آن از سردی بود سود دهد و درد مفاصل را
سود دهد و سینه پاک کند و نفث و مسهل بلغم لزج و رطوبات
غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم بود و دردی که از بادهای
غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان را نافع
بود و وی را خاصیتی است و آن آنست که جهت دفع نزول آب استعمال کنند
و چون در سرکه بگدازانند و بر شعره که بر مژه چشم بر آید بمالند زایل کند
و شربتی از وی یک درم تا یک مثقال بود و شاید که بغیر از سرد مزاجان یا رطبها
سرد استعمال کنند و عظیم سرد مزاج و علتهای سرد را سود دهد و گرم
مزاجان را مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزندگی جانوران و
زهرهای کشنده نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون بود
و صاحب تقویم گوید معده و امعا را مضر بود و مصلح آن مصطکی و انیسون
بود و بدل وی قند سفید و گویند نیم وزن آن جاوشیر و گویند بدل آن
مقل و صبر و اشق و جاوشیر از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج

آورده

آورده است که نوعی از آن مستحیل می‌شود به سکبینج سک اصل وی صمغی
بود و آن عصاره آمله بود و نوع دیگر مرکب بود از عفص و بلح مانند آنکه
ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی نیکو و خوش بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم و قابض بود و مقوی احشا و منع قی بکند که از
رطوبات بود و شکم ببندد و چون بر شکم ضماد کنند قوت اعضای اندرونی
بدهد و باه را زیاده کند و سده بگشاید و درد مفاصل را نیکو بود و درد
اعصاب و منع ترف بکند و درد ... را سود دهد و مقدار مستعمل ازو درم بود
و بوییدن وی مر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود سک
مرکب بود از مازو و فاغره و بلیله و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب
و عسل و در مرکبات شود صفت آن سکبینج جر غاغیطوس است و غاغاطیس
هم گویند و گفته شود سکل علاء و سغی علا نیز گویند و معنی آن بسربالی گیرا
الارجل بود و آن شبغاج است و گفته شد سکنجبین سکسبعه بیانست
و سجسویه نیز گویند و آن تخم سپستان خوانند و حب النقدم گویند و
گفته شد بگو صفت آن سلق بپارسی دو نوع است یک نوع پارسی
هم سلق گویند و مشهور است و آنرا اسود خوانند و یک نوع دیگر چغندر
خوانند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک در اول و گویند
مرکب القوی بود و گویند تر است در اول و در او قوت بوره بود و محلل
و مفتح بود و در سیاه قبضی بود و در سفید جلا و تحلیل بود و کلف و داء الثعلب
و جرب و ثالیل را نافع بود و برق و با چون آب وی طلا کنند و دق
بجهت وی سوختگی آتش را نافع بود و برق و با با عسل طلا کردن نافع بود
و اگر سر را بآب وی بمالند شپش بکشد و اگر آب وی در موم دو غن کنند و بر ورم

تهنید ساکن کند و ریش مجی زایل کند و بر داء الثعلب طلا کردن موی برویاند
و قولنج را سود دهد بادی و ثوابل و رعشه را سود دهد و قطع بلغم کند
و آب بیخ وی اگر در بینی مصروع چکانند و ادمان کنند اگر سبب آن از
جمع اخلاط لزج بود دماغ بغایت نافع بود و زایل کند و گویند چون
آب ورق وی بر خمره ریزند بعد از دو ساعت سرکه گردد و نافع بود و
اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر آب وی با ادویه
مسهله بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد
و چون در ده درم آب وی و نیم درم غاریقون حل کنند خلطهای غلیظ
لزج بیرون آورد و وی مخوف دم بود و مولد نفخ و کیموس وی بد بود و
مصلح وی سرکه بود و خردل و اصل وی معده را بد بود و مقنی و مصلح آن
رب غوره یا شراب ترش بود سلق جبار النهرات و گفته شد سلق [illegible]
سلق جبلی است و آن نوعی از حماض است و گفته شد در باب حا سلق [illegible]
سلق بری است و به تازی آن را بنج حلبو خوانند و آن را احلبا قا است
بپارسی آن را دار و خوانند و هلوت نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود
بر نقرس و مفاصل ضماد کردن عظیم نافع بود و جهت سرفه بلغمی با نبات مطبوخ
ساختن بغایت مجرب بود و در عطسه ها که وقت حزره باشد [illegible]
با کلاب بغایت مفید بود و صفت آن در باب حا در صفت حاض گفته
شد سلت بپارسی جو برهنه گویند و به یونانی طراغیس و آن مانند
گندم بود بی پوست و در صفت شعیر گفته شود سلیخه قسیا خوانند و پوست
درختی است که آن را درخت سلیخه سلیخ خوانند و سلیخه جوال سبب گویند
و آن انواع است نیکوترین وی آن است که سرخ رنگ بود و سیر بود

و در طعم وی اندک تلخی بود و عفوصتی تام و چون بشکنند مانند پوده لحمی
بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ و مانند قرفه مجوف بود
و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه رقیق بود کسلا بود که بغلط سلیخه
فروشند و صفت آن در کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه
هست که تلخی بود بسیار صینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه گرم و خشک
در درجه سیم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته بگشاید
و بول براند و اگر با داروهای چشم خلط کنند جرب چشم زیاده کند و در
سینه و حلقها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاح غلیظ سود دهد و
و مسهل نفث دم بود و شراب وی جهت معده و جگر سود دهد و چون
دود کنند بدان رحم را پاک گرداند از رطوبات فاسد عفن و بوی
آن نیکو گرداند و چون با عسل بیامیزند و بر رطوبتهای لحمی که در وی
باشد بپاشند زایل کند و گویند افعی را نافع بود چون بیاشامند و
مجموع ورمهای گرم که عارض شود در اندرون و درد گرده را بغایت
سود دهد و سده بگشاید و بچه زنده و مرده بیندازد و حیض بیرون ن
آورد و مقدار مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند مضرات با معا
و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی ماسویه گوید بدل آن نیم وزن آن دارچینی
بود سلیط زیت است و گفته شد سلجم شلجم است و گفته شود
سلخ الحیه پوست مار بود و نیکوترین آن پوست ماری بود که نو بود
آن سفید بود و ماسرجویه گوید سرد و خشک بود و بغایت مجفف بود
اگر با شراب بپزند و در گوش چکانند درد گوش را عظیم سود دهد و اگر
بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در داروهای چشم خلط

کردن سود دهد و اگر بدان مضمضه کنند دندانها را نافع بود و چون
خشک کنند و سحق کنند با عسل یا شراب و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند
و اگر در ریش ریزند و بدان مضمضه کنند همین کند و اگر بسوزانند و بدان الثه
طوخ کنند موی برویاند و اگر مقدار یک درم از وی با [illegible] شند
و در زیر آتش دفن کنند تا پخته گردد و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه
ظاهری و خواه باطنی بغایت غایت سود دهد و اگر در زیت بپزند
و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهت لبان و مقعد و چون
در آتش بخور کنند مار بگریزد از آن موضع و چون بدود کند زن حامل
بند بند آسان بزاید یا بچه که در شکم وی مرده باشد باز نهد هر کدام
که باشد بیندازد و بخور نشد و چون در زیت بجوشانند و در گوش
چکانند درد گوش که از سردی بود و ریش آن و ماده که از وی دوان
بود سود دهد و اگر در زیت بگدازند و چند روز در آفتاب گرم
بیاویزند سودمند بود جهت غلظ اجفان و ریش و ریشها که در چون
پیدا شود و کحل کردن نافع بود سلوقیا سماناست و کفر شود سلوقیا
حری خوانند و آن ماهی است در نیل مصر و صفت آن در این باب
گفته در صفت سمک گفته شود سلفاه یا دیگر سنگ پشت چون هر
بیخ مصروع بچکانند گویند بشر از وی لاگرفت چون سنگ پشت
دریایی چون بیاشامند شراب و بهر بابویه و گوش و کول سودمند
بود جهت گزندگی جانوران و کسی که ضفدع اجامی خورده باشد و هر
نوع که خورده باشد و زهره سنگ پشت چون در بیخ مصروع بچکانند
نافع باشد و چون لطوخ کنند خناق را نافع بود و سنگ پشت دریایی

را اگر بسوزانند تا سپید گردد و با روغن گاو سحق کنند و بر جربی
طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند جرک آن پاک کند و زبون
گویند سنگ پشت بر نوعست بحری و نهری و بری چون سنگ
پشت بحری را بکشند و هرچه در شکم وی بود بیرون آورند و
وی را بسوزانند و خاکستر آن با اندکی فلفل بیامیزند و با عسل سرشند
معلول را بامداد و شبانگاه مقدار ملعقه بدهند و ملعقه از معجون
چهار مثقال باشد و از او بر دو درم و نیم سودمند بود ابو و
لهث را و چون خون سنگ پشت بحری با آرد جو و عسل بسرشند
و با اندک فلفل حبها سازند و مصروع را دهند و از آن بیاشامد هر
شبانگاه بخورد جایب نافع بود و چون خون سنگ پشت در دست
و پای مالند درد مفاصل و نقرس را سود دهد خاصه چون بپای مالند
و چون به وی در تشنج و کزاز بمالند سود دهد و گوشت وی چون
بخورند صبی عمل کند و خون وی صاحب تشنج چون بیاشامد همین
عمل کند و چون با حیض بیدست حقنه کنند تشنج را بغایت کال مفید بود
چون سنگ پشت دریایی بسوزانند و خاکستر آن با سفیده تخم مرغ
طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها شفا بخشد و زایل کند و گویند
چون سوخته وی بر دیگی که جوشان بود بنهند باز جوش پاک شود
و گویند چون بیاویزند بر مصروع صرع وی پاک شود و صاحب
فالج گوید اگر در موضعی که گیاه بسیار آید و زیان دهد بهر سنگ پشت
و دانگ گویند بر دو میان بدارند و دمبها و پایهای وی بر هوا کنند
و بجان رها کنند که در آن موضع بماند و این زهر گوید زهره

وی چون خشک کنند و بعسل کرده و مدید بیاشد نحو کنند و در چشم
کشند سودمند بود جهت سفیدی چشم و نزول آب و گویند چون
بیزند با آب و کوه کازا کر عتیق بوده آن آب بشنند سود دهد
سلد ابشوان درختی است که بالای وی از زمین جدا و سرکه بر آمده
باشد و گل سرخ دارد و جعدا از ان داد کند مقدار کشد ک و آن با ست
باجب وی جهت گزندگی مار و مجموع گزندگان زهردار سود دهد
و چون بیاشامند سینه و حلق را از خشونت پاک کند و آواز را
نیکو کند سلاجه بول بز کوهی است که بهنگام تمتع بر سنگ کرده باشد
و سنگ سیاه شده باشد مانند قیر بود سنگ و در دارو به استعمال کنند
که جذام را سود دهد سلد سوکر فیطا است و گفته شود سماق
تخم خوانند و ططم گویند و عرب سماق الدباغین خوانند نیکوترین وی
تازه سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در دوم و گویند در اول خشک
بود در سیم و بغایت قابض بود منع نزف بکند تا بحدی که بعضی گویند که
اگر از خود بیاویزند همین عمل کند و قوت ورق پای قابض بود مانند
اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه کند و بدان حقنه کردن قرحه
امعا را سود دهد و خوردن و دران نشستن و دکره گوش بکاهند
جرکی که از گوش روانه بود ببندد و دود خشک وی چون با ب
بیزند با قوام عسل آید باشد خفیف بود در عمل و فعل و مرهم وی اگر
همچنین کنند همین سبیل بود و موافق بود چون در طعام اندازند جهت
کسی که اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد و چون با آب ضماد کنند
منع جمره و ورم از ظفر بکند و چون با عسل بیامیزند خشونت

اجارا

اجارا نافع بود و قطع سیلان رطوبات سفید از رحم بکند و بواسیر را
زایل کند چون با تخم چوب بلوط بر بواسیر نهند و تخم تر وی چون بیزند
تا غلیظ شود و فعل وی نیکوتر از فعل تر وی بود و تخم وی چون بر
سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و چون بیزند و آب وی
بر دو پی ریزند تورم بکند و رازی گوید چون سماق شامی قابض
باشد قطع اسهال و نزف دم بکند و کثرت بول را نافع بود و بعضی
گویند اگر ببندند بر صوف سرخ رنگ و بر کسی که خون از وی روان
بود از هر موضع که بود ببندد و قطع خون بکند و ابن ماسویه گوید
اشتهای طعام باز دید کند محو حبی که دارد و طبیخ بنهند و بعضی گویند
که دارد و اسهال صفراوی که مزمن شده باشد سود دهد چون
بخورند یا بدان حقنه کنند و اگر با گوشت دراج یا مرغ بیزند شکم ببندد
دارد و اگر بر معده و شکم ضماد کنند همین سبیل و چون بریان کنند
نکو زیاده تر ببندد و چون آن در گلاب خیسانند و از ان گلاب در
چشم کشند سودمند بود در ابتدای درد چشم که از گرمی بود یا ماده
معده قه را قوت دهد و سوق وی نیک ببندد و معده را سود دهد
و هیجان صفرا و اسهال آن و اسحق بن عمران گوید اگر در چشم کشند از تخم
وی سلاق و سوزش چشم و خارش آن زایل کند و اگر کسی که قی دایم
کند و هیچ در معده قرار نگیرد نه از طعام و نه از شراب سماق و کمون جوان
بکوبند و با آب سرد بیاشامند قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و
منفعت آن و تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی ساکن کند و بیخ وی سود
دهد و و سفادیار را بدان حقنه کردن و سیلان رحم و بواسیر را نافع

نافع بود و شریف گویند اگر بسرشنده درم از هفاده درم آب تا قوت وی
با آب دهد بعد از آن خرقه پاک در آن چوب فرو برند و بر چشمی که
جرب و آکله داشته باشد سماق بنهاکند کند نافع بود و مجرب است
و چون بکوبند بنهاد با آب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد
بکند و اگر در چشم کنند و رحکانند چون سرخ شده باشد اولی باشد
از آنکه آبله در چشم وی بر آید و چون گرد سماق با گلاب مخمر کنند
قلاع را زایل کند و دق وی مجفف و چون ضماد کنند بر شکم کودکان
طبیعت ایشان ببندد و چون ورق وی بپزند و عصاره وی بگیرند
چنانکه غلیظ بود قوت اعضا بدهد و در منع ماده از چشمها غایت
کمال نافع بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند بر ریشهای
پلید هر چه بود خشک گرداند و چون ضماد کنند بر ناف و بر قضیب
سودمند بود جهة سلس البول که سبب آن استرخا بود و سماق مضر بود
بجگر سرد و گویند مصلح آن مصطکی بود سمسق مرزنجوش است و در
اذان الفار گفته شد صفت آن سمور جرمی گوشت نیکوتر آن بود
که از حیوان مستعمل گیرند و طبیعت وی گرم و تر بود شکم براند و زود
هضم شود و باه را زیاده کند و غذایی بد بود و بطیء [illegible] الطعام بود زود
مستحیل شود بدخانی و حرارتی اولی آن بود که اندک خورند بعد از آنکه
لذتی بدهد و مصلح وی لیمو نمک بود و زنجبیل و دارفلفل سمسم بپارسی
کنجد گویند و بهترین وی آن بود که تازه و بزرگ حب بود و جرم و
اقوی بود از روغن وی و طبیعت وی گرم است در میان درجه
اول و تر است در آخر و گویند در دوم ملین بود و محلل خون بسته بود و

ازگیودی که از ضربه حادث شود نافع بود جهة شقاق پایها و خشونتی
که در بدن بود و بر اعصاب ضماد کردن محلل غلظ آن بود و بر ورمها
و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد و نفع [illegible] حیض براند و بچه
بیندازد و چون مقشور کرده بریان کنند غذای صالح بدهد و فربهی
آورد و چون هضم شود در معده فربهی آورد نیکو و حسا و لعوق
وی ورمهای سینه و شش و سرفه و خونی که از وی متولد شود از عکی و
بوی وی مسکن حرقی و خوی بود که در معده عارض شود از خلطی
تیز یا از شراب و وی منی را بیفزاید و باه را زیاده کند و کوفتگی
ماده را سود دهد و اگر با نخود کتان بخورند قوت باه بیفزاید
نهایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را بد بود
و مولد خلطی غلیظ باشد و بطیء الهضم بود و اولی آن بود که بریان
کنند بریان کرده فی سبک و با عسل بخورند و جالینوس گوید حول وی
نکیس خاصه بزرکتان بود و اگر وی با نخلیس جام بخورند و غذوی
تری بر سر آن جاشا سنده زود مکدر زود و اگر طبخ ورق وی موی الزبد
نرم گرداند و دراز کند سموریون سم بپوشد بزر گویند و آن کرفس
بری است و گفته شود صفت انواع کرفس در کاف عفسیون
تحسوات و گفته شد سمسیری جلهنک است و گفته شد ساقیل سماق
و گفته شد سمیر در حاگفته شد صفت لعب آن سم الحمار دقلی است و
گفته شد سم الفار اهل عراق تراب الهالک خوانند و اهل اندلس رهج
الفار گویند و آن سنگ است و گفته شود سم السمک ماهیزهره است و
گفته شود سمن بپارسی روغن گاو و گوسفند خوانند و فعل وی مانند

ازگیودی

زند بوده ورا انضاج و ارخا و تلیین قوی بود از وی و طبیعت وی گرم
و تر بود در اول و حرارت وی بیش بود از زبد و چون وی گویند روغن
گاو منع کی بکنند و رنا مکنند که تیول رسد و داری گویند که بخشی از بادیه
انقی و برانگیز بود و روغن گاو کهن بیان مبدد هیچ ضرر بوی نرسید
و روغن گاو چندانکه کهن گردد حرارت وی زیاده گردد و قوت
جلاء وی محکم تر بود و شیخ الرئیس گوید منضج و محلل بود و چون فعل وی
در ورمهای نیکو بود و [...] بود در اجهای محکم و منضج و در دمها بود خاصه
در دم بن گوش خاصه از آن کودکان و زبان و سینه را از دم [...]
و منضج فضولی بود که در وی باشد خاصه با شکر و بادام تلخ و هم شکم
نرم بکند و هم برانداز وی زبان زهر آبی بود که خورده باشند
و شریف گوید چون با آب و خاک حنا کنند [...] اعضا را نافع
بود و چون بر جهت [...] وضماد کند بر قرحه خشک بی زایل کند
و اگر بر بنه نهند و بود بال جراحتی نهند که خواهند که آن باز هم بماند
منع گوشت رستن بکند و سر آن جراحت فراخ کند و چون جبار روغن
کهن بریشند و چرب کهن طلا کنند زایل کند و چون بیاشامند از وی
مقدار ده درم یا پنج درم مسکن قولنج بود از حال وای تجربت و چون
بفرزجه بخود برگیرند زنی که رحم او [...] دهد و چون خلط کنند ده درم
از وی با شصت درم در آب انار دو سطار یا را نافع بود [...]
و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون بر چشم طلا کنند جلا
آن زایل کند و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون با زیت
بیامیزند و طلا کنند بر اعضای که جرب داشته باشد سود مند بود و چون

در خم کند با آب عنب الثعلب نافع بود جهت ورمهای خشم و درد آن
و درد دیگر نها را سود مند بود و چون بیاشامند لعق کنند [...] خشک [...]
و نافع بود و اولی آن بود که کسی که علتی باطنی داشته باشد اجتناب نماید
از وی و چون بر روغن بر روی طلا کنند هفت شب و بران خسبند
روی وی را پاک کند و حسن وی زیاده کند و جلای تمام بدهد و [...]
پس عرق گل کند در طلای روی **سمحون** بجزایر و گفته شده هر
رنگی که جان را فربه کند این الحمد گویند **سمن** و شیر خوانند و آن
ورد الابیض است بپارسی گل سفید گویند و از صنف گل سود **سماروغ**
نظرات و گفته شود **سمک** بپارسی ماهی خوانند و بعضی بیونانی [...]
گرم بود بجون توبیح و مارماهی و مارماهی نی [...] و چه کرده تر نیکو
ترین ماهی حیوانی بود که پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود
در حوزانی و بزرگی و فربهی و لاغری و [...] باشند و مختلف
انواع آن مشروط بود و [...] و مشروط در قوات ورد در [...]
عدد بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان جایی بود که در نه سنگ
بود و آبهای شیرین و اگر آب بحری بود افضل آن بود که در لجه بود
و افضل آنچه خورند جهت ترطیب با شوربا [...] مشوی بر طبق
و آنچه با نمک بریان کرده باشند سبک تر بود بر معده و آنچه در روغن
بریان کنند و آنچه در آب طوت کرده باشند و بر روغن بریان کنند
بد بود و تشنگی بسیار آورد و معده را بکند و طبیعت های [...]
بود و رده و بیم بادها را زیاده کند خاصه [...] و چون که عرق کنند فربه کند
و عرق وی نافع بود جهت زهرهای که خورده باشند و گزندگی [...]

چون دوام کند بیان کرده شود ماهی شاخ دار و سنگ پشت ماهی موجود و هد
وحوتی که آنرا اسقولو خوانند و آن در نیل مصر بود و برا فیوص دراز بود
و طویل و املس بود و سر وی بر رازی مایل بود و دهن وی کشیده بود ماهی
خرطومی و دیگر حیوان نیز گویند و بیا اسقولوری خوانده اند و وی فربه
تر بود و از گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و چون آنرا بخورند
و در وی برا اسوای خوانند و چون تازه بود غذا دهد و قضیب را
پاک کند و آواز صافی کند و اگر گوشت نمک سود وی کوفته ضماد کنند از
بیرون بر سلی آنرا بیرون آورد و از عمق گوشت و طبیخ نمک سود وی چون
در آن نشینند در ابتدای علت ورم اعضا را موافق بود بسبب جذب
مواد که بظاهر بدن آورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل
کند و اگر عجان ترکیب شده ضماد کنند بر فصول و زجاج از بدن بیرون
آورد بقوت جاذبه و خوردن وی مولد بلغم غلیظ لزج بود و چون
تازه بخورند غذای فاسد بود و اگر ادمان خوردن آن کنند برص آورد
بسبب بسیاری رطوبت و لزوجتی که در وی بود مگر اینکه نمک سود کنند و
بر کر خورند که بقوت نمک قطع فضول وی بکند و پاک کرده اند و انواع
ماهی مولد بلغم ماهی بود و مرخی اعصاب و موافق نبود الا معده گرم و بکوفتگی
آورد و مصلح آن مثلث بود با عسل بسیار که عسل وی را گرم کند و لطیف
و در وی بیرون آورد و جالینوس گوید دشوار هضم شود چون از وی
متولد شود و چون متولد شود حمل از لزوجات بکند و بلغمهای غلیظ
بعد از وی حاصل شود و از آن بلغم خامهای غلیظ از وی متولد شود
و ماهی که سرد شده باشد و در موضعی نمناک نهاده باشند از خوردن وی

غثیان عارض شود که از خوردن غذوهای آنچه نمک سود بود نیکوترین
آن بود که کهنه نباشد و فربه و سفید بود که نمک سود کرده باشند و اولی بود
که بجوشانند و بعد از آن در آن اسوار نهند و بریان کنند و خاصیت ماهی شور
گرم و خشک بود سر وی نافع بود جهت ورم ملازه و شقاق معده و
زنهای شود که آنرا حمادی گویند چون بسوزانند و بر گزیدگی سگ دیوانه
و گزیدگی عقرب ضماد کنند سود دهد و گوشت وی چون بخورند تحلیل معده
و معده های شود بلغم تولید کنند و دهن بیاه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی
تازه آورد و مصلح ماهی آن بود که سرکه و سعتر و کرویا معمول کرده باشند
و بعد از آن حلوا و روغن خورند و بر در اجزاش بید کماهی تازه خورد
و معده بلغمی را مضر بود بغایت و ادمان خوردن آن رعشهای بود در
اعصاب و دماغ پیدا کند و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی
خواهد روغن گردکان و روغن زیت بریان کنند و فلفل و خردل در آن
بران افشانند و بخورند و بعد از آن زنجبیل مربا و شراب صرف محکم و آب
بخورند چندانکه تواند و اگر اتفاق آب افشند نخورد در معده پیدا کند
قی آورد و نیکوتر آن بود که آب بخورد مگر چیزی که عوام قی کرده
داشته باشند و اگر بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد از آن داروی مسهل
بیاشامند تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج لطاخی از وی
متولد شود بسیار و آن سبب قولنج ریحی و فالج و سکته گردد و مصلح وی
عسل بود که از عقب وی بخورند بلغم برزداید و تغییر در مزاج آن پیدا کند و
سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن و نمک ملوح ممسود نیکوترین آن بود
که تره و فربه بود و وی نمک سود کنند و در سرکه و کشنیز خشک اضافه کنند و

طبیعت آن سرد و خشک بود و اشتهای غذا بیاورد و تشنگی کمتر از ملکو کرند
واز تازه بریان کرده وی مغز معرق النسا و سودا وی مزاج و مصلح
مطالب ترج ربا بود و نمک مسلح نیکوتر آن بود که بهار با بود و وآن از
سرکات داه لی آن بود در خم که بجوشانند با سداب و کرفس و زعفران
و بعد از آن مانچه از شره کنند و از آن اندازند و بیزند تا بجد انکه مهرا
شود و قوت وی باقی بود و باید که بعد از آن که صید کرده باشند
زمانی رها کنند تا بجد انکه منتفر شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود
و معتدل بود در رطوبت جگر گرم را نافع بود و یرقان و بهای جفراوی
و باصره را مضر بود و مصلح وی فالوج بود **سمکه صیدا** و در شام کمر
افزر خوانند شریف گوید در حجاز بود نزدیک بدیه صیدا از زمین شام
و وی مانند و لی کوچک بود و وی را در زمان بهار صید کنند و در هیچ
فصل دیگر نتوانند کردن و وی در بهار که وقت هیجان ایشان بود دیگر
و بسیار دیده که ایشان و نیکوترین نر بود با دام که زنده باشد فرق
توان کرد نر و ماده و چون تر و خشک شد علامات آن پنهان شد
و چون صید کرده نمکسود کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند بیم در ماز
وی سحق کنند و بر سر شراب سعید کنند و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید
و بخسبند و شهوت مجامعت را برانگیزد و منعوظ بود وی آورد و بعضی
گویند فرق میان نر و ماده آن بود که نر آن سر کوچک و بدن دراز
بود و ابن جمع گوید در کتاب ارشاد نیکوترین آن بود که منتصف
نهر نشاط صید کنند و نر آن مهیج باه بود و ماده وی زنان را مهیج باه بود
و در بر بعضی نیم رشت کنند و بخورند **سمانی** شریف گوید مرغی است

کواز دریا

کواز دریا خیزد و وی را قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز رعد
بشنود بمیرد و زهره وی چون لعق کنند صرع را سود دهد و خون
وی چون در گوش چکانند درد گوش زایل کند و چون بخورند و ادمان
اکل وی کنند دل سخت را نرم گرداند و گویند این خاصیت در دل وی است
و ابن زهر گوید سرگین وی مطلق سرگین گنجشک ماند بشکل و مزاج و در
مزاج میان کبک و دراج بود و وی بجوان مرغ کوچک نزدیک بود
و لطیف تر از وی و میل بگرمی داشته باشد و کیموس نیکو دهد و خون
بود و نافع بود جهت تن درستان و ناقهان و گوشت وی ممسک
و بول برانگیزد و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که مخالف وی
گرم و خشک بود مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس گوید که خوردن
گوشت وی باشد که غده و تشنج پیدا کند و چون کسی که خربق خورده باشد
بکه در جوهر وی این قوت نیست و ظن آن بود که خربق خورده باشد
مشاکلی که میان ایشانست و مصلح وی آنست که بکشند و سرکه بریزند
بیش از ذبح وی را اردنی خوانند **سمور** جانوری است که در ترکستان بسیار
بود و گرم و خشک باشد و بخونت وی زیاده از همه حیوان سبعی بود
پوست وی زود تغیر پذیرد از بهر آنکه دباغت وی زمستان کرده نیکو
بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک یکدیگر باشند سخن و
مخفف بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاجان را سود دهد و غیر
وی گویند پوشیدن محمود نیست و گرده را نیکو بود **سنا** نیکوترین
حجازی بود که برگ وی بطریقه برگ مورد بود طبیعت وی گرم و خشک
بود در اول مسهل صفرا بود و مسهل سودا و بلغم بود و عوض در مفاصل

کند تا عمق بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حادث شود از اخلاط
ره صفرا و بلغم سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم
تا هفت درم بود و اگر کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس
گوید سودمند بود هیجان سودا و تسهیل آن بود و سهلی محکم و قوت
بدن بدهد و جنون و وسواس سوداوی و خفقان که از درد پیدا شود
و تشنج عضلات را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه و شبش که در بدن پیدا شود
و صداع کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صداع را سودمند
بود و شریف گوید چون با زبد البحر الفاق بپزند و بر اذان پیان بمالند
درد بت و نورکین را سود دارد و خلط خام بیرون آورد و گویند
مصلح وی بنفشه است و اسحق گوید مضر است بکلیه و مصلح وی هلیله زرد
بود و مطبوخ صالح تر بود که بوقوق و ورق وی چون با حنا بپزند
موی را سیاه کند و ورق وی مستعمل کنند سنبل صاحب جامع گوید سه
نوع است هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصافیر
نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و از نوع کفر شود و
نیکوترین آن سوری بود تازه سنگ خوشبوی همچون سعد و اشقر بود
و خورده وی کوچک بود و نهف زبان بود و بوی خوش وی از دهان
درنگ کند چون بخایند و آن از کوهی خیزد که از آن طرف سوریاست
و از طرف دیگر هند و آنچه هندی بود آنرا اعنقطس گویند و این
اسم مشتق است از اسم نهری که بجانب کوه قیقطس میرود و رنگ
آن زرد بود و وی در قوت ضعیف تر از سوری بود و سبب رطوبتی که در
موضع رستن وی است و خوشه وی درازتر و بزرگتر بود و جالینوس

گوید سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند اسهم و لطیف
و مفتح و محلل بود و دواء وی آن بود که چون مستعمل خواهند کرد در بیخ وی
ماسه گل خیری بود آن خاک وی بکبرند و آن خاک حمیرش نیکو بود
و خوشبوی و بعد از آن مستعمل کنند و در دوی منع عرق بکند و وی
جگر را نافع بود و فم معده چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد کنند
و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ و اگر در کحلها کنند موی مژه برویاند
و نافع بود جهت خفقان و چون با آب سرد بیاشامند غثیان را ساکن کند
و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی بسازند و زنان بجوند
برگیرد قطع نزف بکند و رطوبات کرد و اندوه از رشها خشک گرداند
و چون بپزند با آب و زنان نطول کنند و در آن آب نشینند ورم گرم که
حادث شده باشد در رحم زایل کند و سینه و شش را پاک گرداند و بر فالج
نافع بود و سده جگر و معده بگشاید و قوت هر دو بدهد و محسن الشان
بود و جمله اعضا را لون نیکو گرداند و ضیق النفس زایل کند و استسقای
لحمی را نافع بود و بدهد و ممسک طبیعت بود و فی لطیف باز دارد و محلل
ریاحی بود که متولد شود در معده و مقوی فعل قوت ماسکه بود و در بیرون
بدن مجموع و سده گرده که در سر بود بگشاید و بوی دهان خوش کند و درد
سپرز را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و گویند مضر بود
بگرده و مصلح وی کثیرا بود و جالینوس گوید بدل آن از خوشبوی
بود دو وزن وی و گویند بدل وی ساذج بود سنبل هندی صاحب
منهاج گوید بدرگی که آن وا رشیشعال است و خلاف سنبل هندی
سنبل الطیب است و کفر شده و او شیشعان نیز هم کفر شده ورد اول

سنوب گونه است وگفته شود سنبل الکلب صاحب جامع گوید
شجر بخور داد است که معروفست بانس العصافیر و بغو کرده است که
دو دستیشعان بزعم گفته شد بپارسی سعیدار گویند وبعربی نجوة الکبی
والسن العصافیر و سموی دیاست که در صحی است که آن را ابن جز اند
وسنبل الکلب جارو بی است سندروس صمغی زرد است مانند کهربا
لکن سست تر از وی بود و در وی اندک تلخی بود وطبیعت وی صاحب
منهاج گوید گرم است وخشک در دوم و در وی تبقیی بود و صاحب
جامع گوید از قول ابن ماسویه که گرم وخشک بود در اول خون را
ببندد و بواسیر را سودمند بود چون بیاشامند و قطع فضول بلغم
از معده و امعا بکند و کرم حب القرع بکشد و سودمند بود جهت
استرخای عصب که حادث شود از افراط برودت و رطوبت و امتلا
و اگر روغن وی در ناصور بمالند خشک گرداند و دخان وی تعین کند
خاصه از جراحتها که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر ذرور کرده بر
جراحت افشانند خشک گرداند و چون بیامیزند با روغن گل جهت آنکه
غلیظ شود و شقاق قدیم که در گوشت دست و پای پیدا شده باشد
بمالند بغایت نافع بود و خفقان و وسواس و ربو که از تری بود و
بثرها و اسهال مزمن عظیم نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند حیض
و بول براند و چون در چشم اکتحال کنند جلای تمام بدهد عجب و چون با (بیاشامند)
خون از هر موضع که آید ببندد و دخان وی نزله و زکام را بغایت
سودمند بود و جهت درد دندان بغایت نافع بود و معده را از وی
بود در این و مانند کهربا بود در قوت و در ربودن کاه و ربودی

قوتی بود که بدن را بغایت لاغر کند چون هر روز از وی مقداری
با سکنجبین بیاشامند سندروس مرخ است وگفته شد سندروس دلخواه است
وگفته شد سندرج ارسطوطالیس گوید صمغ شجری بود سرد بود در دوم
و خشک بود در سیم و معدن وی در جزایر دریای چین بود و در وی
جلای تمام بود دندانها را از چرک پاک گرداند و جلایی عجب بدهد و چون
با سرکه بسوزند و سحق کنند و بر ریشها و نشانها که عفن کرده از کشیده باشد و
کهن شده بران کنند زایل کند و سودمند بود جهت آن حادثه و نقاشان
در جلای نقشها و طراحها استعمال کنند سیداب که وی مکرر از کور بود و
گویند خاصیت سرد تر بود و بوسیدن وی محرودی مزاج را و جوانان را
نیکو بود و کسی که شرب دایم کند سندیان درخت بلوط است نزدیک
اهل شام بی خلاف سریان الاحمر فراسیون است وگفته شود سندعان
عود هندی است و طبیعت وی گرم و خشک بغایت در سوم نقوی را
سودمند چون بیاشامند و بران ضماد کنند سنجود عود وی اگر
هندی بود گرم و خشک بود و بغایت مسخن بود و قایم مقام عود بلسان
بود و شریف گوید که چون دیوانگان بسوزند و در ... بکل کرده تا
همچون خاکستر گردد و با سرکه بیامیزند و طلا کنند بر مرغ و بر شقاق که
بر میان انگشتان دست و پاها بود زود زایل کند و غافقی گوید گوشت
که به گرم و تر بود و سودمند بود جهت درد بواسیر و سحق کرده بود و
درد پشت را نافع بود سنکنفو سکبینه است وگفته شد سموقان
در مصر عسکر خوانند و در عراق لعبت بربری و بیونانی طبعی خوانند
و بعضی لبوسا و بعضی افمادون گویند و بهترین وی مصری بود که انو

و بیرون سفید بود و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد
و حنین بن الحسن گوید طبیعت وی گرم است در اول درجه سوم و
خشک است در اول درجه دوم و بعضی گویند خشک در سوم و گویند
سرد است در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد و غذا همچنین گرم
در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس و صداع دوران میکند نافع بود
جهت جراحتهای کهنه و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن کند در زمان
و اگر بسیار ضماد کنند از وی ورم را حلب کرد اند و وی تریاق جمیع
مفاصل بود و ... گوید وی را خاصیتی عجب است در بواسیر باطن چون
بحق کنند و نیم درم از وی با روغن گوسفند کهن سرشته و بر پاره بخود
بر گیرند در مقعد ... نافع بود و محتاج تب سوم نبود و در درد مفاصل
مطبوخ کردن در بعضی آبها در بیان کرده اند و مسیح ... گوید حبی
بغذا ابید و مجهول گوید سورنجان سفید باه را زیادت کند و صاحب
منهاج گوید با زنجبیل و فلفل گرم و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال
بود با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهت مفاصل خورند اولی آن بود
که با کمون و فلفل بیامیزند و ابن ابی صلب گوید مسهل بلغم خام بود و
سودا نیز بود جهت درد مفاصل و نقرس و مادهء که در ایشان بود نیز
و پاک کرداند و شربتی تمام از وی یک مثقال بود با قند و اند کی
زعفران و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال با یک درم شاید و بعضی
گویند مضر بود با ... و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا بود یا
قند و زعفران و آنچه سیاه بود و سرخ بغایت مضر بود و اگر با ادویه
مسهلها بیامیزند ادویه مسهل را در معده بیند و آفتی عظیم پیدا کنند و آن

جز دو نوع نشاید که استعمال کنند که در ایشان [illegible] هست و چون بود
سفید بود زن آن ترنجبین بود دو دانگ و زن آن افیتمون بود
و ده یک آن خربق سفید و گویند در مفاصل بدل آن بوزن آن ورق
حنا بود و نیم وزن آن حنظل الیهود و گویند بدل آن بوزیدان و ترنجبین
سورنجان یعنی الثعلب است و گفته شد سورنجان نوعی از زراج است و گفته شد
سوس مشک خوانند و بپارسی مهک خوانند و جالینوس گوید صمغ
بیخ وی است و عصاره وی گفته شود در عین و اصل آن گفته شد در الف
و طبیعت سوسن گرم و خشک و گویند معتدل است و گویند سرد است و
صاحب منهاج گوید درد جگر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک
مثقال بود و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی ورق گل سرخ بود و جهت
بوی نیل و عرق آن و از آن داهای نیکو بود چون استعمال کنند بجای آن
تازه. سوسن چهار نوعست یکی سفید و آنرا آزاد خوانند و
یکی ازرق و آنرا کبود خوانند و یکی صحرایی بود و آن الوان رنگ بود
از ازرق و زرد و آنرا آسمانگونی خوانند و بیخ ویرا ایرسا خوانند
و یکی زرد بود و آنرا خطایی بود و قد شاخ وی بغایت بلند بود
و سوسن بری بود و بستانی بود نیکوترین آن آسمانگونی بود و
طبیعت آن گرم است در اول و معتدل است در خشکی و در وی تحلیل و
تلطیف بود و گویند معتدل است و سوسن بری گرمی و خشکی وی زیاده
بود و جلای دهد و کلف و نمش را سود دهد و روی را چون
بدان بشویند پاک کرداند و جرب رطب شده و خشک و بثرات را سود
دهد و بستانی فاضلتر از ادویه بود که جهت سوختگی آب گرم استعمال

کند و درد سر را که از سردی بود نافع بود و خاصه عقرب و بوییدن
وی محلل فضلهای دماغ بود و بیخ مسهل آب زرد بود و چون با آب عسل
بیاشامند و شربتی از یک مثقال تا سه مثقال بود و بوییدن وی مضر بود
به درد سری که از گرمی بود و مصلح وی کافور بود و شیخ الرئیس گوید
سوسن آزاد طبع وی نزدیک زعفران و حکم آن نزدیک حکم
آن لیکن در گرمی و خشکی کمتر از او بود و از ادویه قلبی بود و تفریح
دهد وی بود سواد الغنم عفص است و گفته شود سواد الهند نوعی از
سلیخه است و آن را سلیخة السواد خوانند و از ادویه تریاق بود و صفت
آن در سلیخه گفته شد سولان شیخ الرئیس گوید دوائی دومی است گرم و
خشک بود در چهارم پوست را بسوزانند و چون یک حبه از وی با آب
سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود سواد الطیر صاحب جامع گوید گوشت
بود گوشت است و گفته شود سوادانات ریغات که بپارسی دارپر گویند
و لیل از وی دار نمک و طبیعت وی گرم بود و خشک باه را زیاده کند
و مضر بود به دماغ و در گوشت وی حدتی بود از بهر آنکه حشیش میخورد او
بوی بد دارد و وی بد بود و خاصه چون لاغر بود سوذج نوعی
از کف دریا است و در موضعها که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در
قوت مانند نمک بود و مانند زهر الملح و لطیف تر از نمک بود و بسیار
و لطیف و محلل بود سویق الشعیر بپارسی پست جو گویند و نیکوتر
آن بود که معتدل بریان کرده باشند و تازه وی اندک بود و وی
سرد تر از پست گندم بود و بسیار شکم ببندد و چون با آب انار ترش
بسرشند یا سعوط کنند ایمان تری معده را خشک گرداند و تب صفراوی

بازدارد و درد سر را سود دهد و غثیان ساکن گرداند و قوت
معده بدهد و اگر از وی حسو یا عصیده سازند با قندی شربتی
و غذای اطفال کنند بدن ایشان را فربه کند و وی مولد نفخ بود و مصلح
وی قند بود سویق الحنطه نیکوترین آن بود که معتدل بریان باشند
و طبیعت وی سرد کرده و چون بیاشامند حرارت بنشانند و قوت
حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که
با آب گرم بشویند و قند اضافه کنند سویق النبق بپارسی پست
کنار گویند معده را سود دهد و شکم ببندد سویق التفاح قی و
غثیان ساکن کند که از صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم ببندد
و تشنگی بنشاند سویق القرع طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و
درد سینه که از گرمی بود سویق الرمان سرد و خشک بود و تسکین صفرا بود
و معده را سود دهد و طبیعت سخت دارد و اشتهای طعام باز دهد کند
سویق الخرنوب و الجبرا طبیعت ببندد سیسنبر بپارسی سیسنبل
گویند و نام تیز گویند و نمامه و نام الملک و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و وی حشیشی است میان نعناع و بادرنجبویه و بوی تیز دارد و
تخم وی نیز سخن بود و مرد و لطیف و محلل باشند و ابن ... گوید آن حشیشی
میان نعناع و بود نیز زیرا اگر بود نه را در کرده دست نشان کنند
سیسنبل شود و چون باز در کرده دیگر نشانند نعناع شود و فواق و مغص را
نافع بود و تخم وی بیاشامند با شراب تقطیر البول و سنگ گرده و
مثانه را سود دارد و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد کنند درد
سر را سود دهد و بر گزندگی زنبور ضماد کردن نافع بود و چون با شراب

پاشاند غثیان و قی ساکن کند و منفعت وی در تمام گفته
شود ان شاء الله و بدل وی در تحلیل و تلطیف بادرنجبویه بود سیاب
بلغه وادی قرن حلال است و گفته شد و گویند بلخ است سپارون
صاحب منهاج آورده است و رازی نیز در حاوی که چنین گفته
است که سیارون خشب شونیز است و در وی مرارتی و قبضی
بود طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در وی تحلیلی بود و
طبیخ وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب منهاج گفت
که از سخن دیسقوریدوس و جالینوس روشن میشود که سیارون
ملتماس است و همو گوید روشن نیست که علت و جای بحث آست
سیبان صاحب منهاج گفت حب المقداد است و گفته شد
سیا صبا است و گفته شود ان شاء الله سیبیا ماهی است
معروف در ناحیه بیت المقدس و جزیره ای که در اندرون وی
بود آنرا لسان البحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب به قباطه
خوانند چون بپزند و حوصله وی بخورند و شحم ازو حشم شود و
شکم براند و چون بسوزانند و حق کنند بهق و کلف و نمش و
جرب را نافع بود و وی از اجلاد بدو لعابی سیاه که از وی بیرون
آید موی بر دارد الثعلب بر وبانند و مانند مداد سیاه بود و اگر کتابه
کنند بدان توانند کرد سیف الغراب نوعی از سوسن
است و آنرا دلبوث خوانند و گفته شد سیهزن حرف
الماست و گفته شد سکران بعربی بنج است و گفته شد
سکران الحوت ماهیزهره است و گفته شود ان شاء الله سیر

حرف الماست و کرفس الما و قرة العین و نهق نیز گویند
و وی در آبها ایستاده بود و عطریتی در وی باشد و سخن
محلل باشد حیض براند و بول و سنگ گرده را نافع بود خواه
پخته و خواه خام و ذوسنطاریا را نافع بود و مولف گوید در
آبهار روان می باشد و باقی منفعت آن در قرة العین گفته
شود ان شاء الله سیال یاسمین است و گفته شود ان شاء الله

باب الشین

شاهلوج
نوعی از اجاص است و آنرا آلو کرده گویند و آنرا اجاص
ابیض و اصفر گویند و شاهلوک و اسحق بن سلیمان گوید نیکوترین
وی آن بود که فراخ بود و بغایت رسیده و اسهال وی کمتر
از نوع سیاه بود بسبب غلظ و قلت رطوبت و آنچه
نارسیده بود بد باشد و اجاص خشک کرده اشتهاء
طعام ببرد و صفرا را نافع بود و تب پیران و اگر بخورند باید که مصطکی
یا کندر و قدری استعمال کنند تا از معده بگذرد که آن بر معده
اندوه میشود و اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد
و خشک بود و گرم مزاجرا موافق بود و قطع قی بکند و حکه ببرد
و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه بود و آنچه پخته بود
طبیخ وی در انواع سرفه نافع بود همچنانکه سرکه در انواع آن
مضراست و آب وی حیض براند و طبیخ خشک وی چون با قندی
تند باشند تبهای صفراوی را نافع بود و شکم براند
شاهنجیر نوعی از انجیر است و نیکوترین انجیرات انجیر

وزیری گویند و در تین گفته شد شاهتره و دسقوریدوس که آنرا
قنیص خوانده و جالینوس ورا قالیلوس خوانده و آنرا یونانی قاپنوس
خوانند و معنی آن دخانی بود و حنین در کتاب خود آنرا بقسیاح خوانده
اند و وی گونی بری بود و بری اکزبرة الحمام گویند و بقلة الملک و شترجی
شاتره گویند و نیکوترین وی آن بود که سبز و تازه بود و بطعم تلخ
بود و آن نیکوتر از قضبان آن بود و طبیعت آن معتدلست در
حرارت و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک است در سیوم سرداست
در اول خون را صافی کند و چون بپاشند جرب و حکه را نافع بود و سوده
و بن دندان سخت کند و مقوی معده بود و دافع آن و سده جگر
بگشاید و بول براند و مزه بخورند و طبع نرم دارد و چون آب تر وی بجای
بپاشند خلطهای سوخته جرب و حکه که سبب آن از عفونت
خون عفن و صفرا سوخته و بلغم عفن بود حمی را نافع بود و این خاصیت
در آب تر وی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بود با قندیل اکر
و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم تا ده درم و از جرم وی
کوفته و بیخته شیاف از سه درم تا هفت بود و اگر روغن آن چکانند زرد و
کشند شاید و اگر بسرکه بپرورند و بخورند قی را ساکن کند و غثیان زایل کند
که سبب آن بلغم بود در معده و امعا را از فضول الحبس پاک کند
اگر حشیش وی در آب خیسانند و سر و ریش بدان بشویند شپش کشد
و چون بضماد وی حاضر شوند و در حمام در اعضا بمالند جرب و حکه زایل
کند و چون با آب طبیخ وی مضمضه بکنند بن دندانرا سخت کند
دندان زایل کند و چون با آب تازه وی قرسندی بمالند و بپاشند حکه و جرب

زایل کند و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید و رازی گوید بدل وی در جرب
و حیات کهن نیم وزن آن سنا مکی و چهار دانگ وزن آن هلیله
زرد و گویند مضرست بسپرز و هلیله زرد بود شاه‌بلوط قسطل
خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشکی کمتر بود و نیکوترین
آن بود که سپید و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و
سردی و خشک بود در اول و گویند در دوم و گویند در وی اندکی
حرارت بود و گویند گرم است در اول و گویند سرد است در دوم
غذا بیشتر از جوز دهد و در وی جلای بود و سموم را نافع بود
و ترجیر و اسهال که از رطوبات معده بود و مثانه را نیکو بود و پاک
کند از اخلاط بد و وی منفخ بود و چون بخورند در آب بجای
کمتر بود و طعم آن لذیذ شود و او حریص گرد فربهی آورد و گویند
در شهرها ابطی الهضم بود و غذای وی محمود بود و آدمی را حرکت را
نافع بود و مصلح وی قند بود و گویند بدل وی بلوط بود و گویند خرنوب
شاه‌صینی گویند عصاره گیاهیست صینی و گویند بحقیقت حنا الجا
سحق میکنند و بسرکه سرشته و لوح میسازند و طبیعت آن سرد
بود و صداع گرم و دردهای گرم را سود دارد طلا کردن شاهسپرم
حبق کرمانی است و نیکوترین آن سعتری بود و آنرا شاهسپرم کرمانی
خوانند و ریحان گویند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و گویند سرد است محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بر وی
زنند و ببویند محرورمزاج را نافع بود و در ورق وی قبضی لطیف بود
سده دماغ بگشاید و بلغم سرد را از آنجا مستلی گرداند و قلاع را نافعة

سپید و بد و مقوی امعا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند
و برد ا الفیل طلا کردن نافع بود و چون با آب بپزد و بنوشند
و بو بیند خواب آورد و گویند مصلح وی نیلوفر بود و مامیرج ... بود و بشد
بود جهت حرارت و سوختگی و صداع و خواب آورد شادنج بپارسی
شادنه گویند و بعربی حجر الدم و آن انواع است عدسی و جاورسی
و هندی و عدسی باید که از عدس سهمی تر بود و بغایت سرخ بود
چنانچه بسیاهی مایل بود مانند گل مخری و چون بشکنند اندرون آن
سرخ بود و زود شکن باشد و آنچه کوچکتر باشد و گرد تر و چون
در آب مالند سرخی وی زایل شود و سپید گردد و صلب بود مانند
سپنک آن نوع بد بود و آنرا شادنه علی خوانند و شادنه ختی ...
مانند سنگی سرخ است و نقطها بران و شادنه هندی حجری صلب
است یک رنگ و شادنه چون شبه باشد گرم است در اول
و خشک در دوم و آنچه شبه باشد سرد است در اول در جه دوم
و منفعت وی چنان بود که بستاند شاذنه خوب و بکوبد و بغایت سحق
کند و با آب در کاسه حل کند و آب از سر وی بریزد در کاسه
دیگر و آنچه با آب روان شد باشد نگاه دارد و دیگر بار آنچه مانده
باشد با آب سحق کند و چندان مکرر کند که آنچه شاذنه بود با آب روان
شود و دیگ بماند پس آن آبها بنهد تا شاذنه در آن آب نشیند آب
از روی وی بریزد و شاذنه را خشک کند و در وی قبضی سخت بود
و تجفیفی و چون بر گوشت زیاده افشانند بکدازاند و ریشها چشم را
نافع بود و خاصه چون با سپیدهٔ تخم مرغ یا آب کرفس درهم جوشیده.

باشد و چون با شیر زنان خلط کند درد چشم و اشک که روان
بود و سوزش آن سود دهد و چون طلا کند و چون با خمر پاشانند
عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود و منع گوشت زیاده
بکند در ریشها و خون ابند و صحت چشم نگاه دارد و چون با آب
انار دبن بپاشانند نفث دم را نافع بود و چون شاذنه سازند با
اقاقیا بیامیزد و در چشم کشند و بجا چشم و جرب آنرا نافع بود و وی
مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصارهٔ زرشک بود و بدل آن
نیم وزن آن روی سوخته و چهار دانگ آن توتیا و شابور که بدل
وی حجر مغناطیس است و گویند چون مغناطیس بسوزند شاذنج
بود و علی ماهیان شالج و غابانک نیز گویند و شاهانک و شاهیانج
و آن بنفج الکلاب بپارسی و بعربی خیو الکلاب گویند و صاحب جامع
بر آن رفته است و هو که شجرهٔ ابرهیم گویند و هو از قول عاقی گویند
از قیصوم است و از قول صاحب حاوی که حب شبرم بری است
سلف که ابن ... اقرا الهاخلاف ... آنچه محقق است بنفج الکلاب
بشیرازی آنرا اتش سگ خوانند گرم و خشک در دوم صرع را سود
دارد و قطع آب دهن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و علل
دماغ سکر بود و زخمها و قایم مقام مرزنجوش بود شاطل و شاتل
نیز خوانند و آن دوای هندی است مانند کاه خشک و گویند عروقیست
خشن بر گره مانند سفایج و بقدر مقدار با قلای بود و مولف گوید قول اول
صحیح است که آن مانند کاه خشک بود و از هندوستان و ترکستان
نیز آرند بشیرازی آنرا روشنک خوانند تیمی که طبیعت وی گرم و خشک

بود و در آخر درجهٔ سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و فالج و لقوه و صرع
و ارتعاش و تشنج مفاصل و علتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد
و گویند مسهل کیموسات محترقه باشد و شربتی از وی نیم درم بود با وزن
آن نبات که با آب گرم بیاشامند شابرمی فلفل سفید است
و گفته شود ان شاء الله شاهدانق شاهدانه است و شهدانج گویند و گفته شود
ان شاء الله شبرم نباتیست که در پستانها و در بدو کنار جویها روید
بشیرازی وی را گاوشلوسک گویند و گاوشلوسک نیز از آن سبب
که اگر گاو وی را بخورد بمیرد و گوسفند هرچند که بخورد هیچ مضرت بوی نرسد
و بهترین آن سبک بود که لون آن بسرخی مایل بود و بدترین انواع آن
پارسی بود و صاحب منهاج گوید گرم است در اول درجهٔ دوم و خشک
در آخر سیوم و حبیش بن الحسن گوید گرم است در درجهٔ سیوم و خشک در
آخر درجهٔ دوم و وی از جمله مسهلات بود ولیکن وی گرم و خشک بود
در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی قلع دندان بکند و باید که
شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح وی چنان کنند که شبرم تازه
ناکوفته همچنان در شیر خر بیاشامند یک شبانروز و هر روز دو نوبت یا سه نوبت شیر
را تازه کنند که مصلح وی بود و بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری
ناکوفته بیامیزد با ادویهٔ مسهل که ملایم وی بود مانند انیسون و رازیانه و کرفس
کرمانی و زنجبیل و هلیله پس اگر در آن ادویه در بعضی تریاق بود و بدرستی که
خلاف حدت شبرم بود از بهر آنکه درین ادویه مزاجهای صالح است
در نضج طبایع و ابدان خلاف آنکه در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند
و حدت وی را زایل کنند و اگر در معالجهٔ قولنج که سبب آن ریاح غلیظ بود و بلغم مستعمل

کنند خلط کنند با مقل و سکبینج و اشق و سرگین کرک حب سازند
و اگر در معالجهٔ اورام و سده و آب زرد و بلغم و سودا مستعمل کنند چون از شیر
بیرون آورند و خشک کنند در آب کاسنی و آب رازیانه و آب
عنب الثعلب صافی کرده خوب سازند یک شبانروز پس خشک کنند و قرص
سازند با اندکی نمک هندی و صبر و زنجبیل و هلیله بعد از آن دوای نیکو
بود ولیکن وی نشاید که قطعا بیاشامند که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود
و مقدار شربتی از اصلاح کرده وی با ادویهٔ که گفته شد از دانگی تا دو دانگ
بود و حبیش گوید و صاحب جامع گوید که از چهار دانگ تا دو دانگ و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی دانگی بود و بی‌اعتدال مضر بود خاصه مزاجهای گرم و مضر بود
معده و جگر و باه و منی و در حق ستمل منجر کرده اند ولیکن وی دو درم کشنده
بود و معالجهٔ وی مسکه و روغن گاو گویند و مولف گوید اگر لبن وی بر ثوبا
تر و خشک طلا کنند البته زایل کند ولیکن مجموع مسهلات این خاصیت دارد
و مسهل وی ما دون لبن است شبث بشیرازی شود گویند بهترین آن
سبز تازه بود و گل وی شکفته بود و بیخ وی میان درجهٔ دوم تا سیوم
بود و جفاف وی میان اول و دوم و اسحق گوید گرم و خشک بود در درجهٔ دوم و وی
منضج اخلاط سرد بود و مسکن اوجاع و چون تر بود چیزی از وی کمتر بود
در رطوبتی در وی بود و انضاج وی بیشتر بود و چون خشک بود تحلیل
وی زیاده بود و شبث منضج ورمها بود و اگر در زیت بپزند آن روغن
محلل و مسکن وجع بود و منضج ورمی که نضج نیابد و خراب آورد و چون
شبث بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم خاکستر آن ریشها که حادث
شود در سفل و ذکر و ریشهای کهن چون بر آن افشانند نیکو بود و اگر بسر

بواسیر که بسته باشد ضماد کند سوده بود و مقدار ماخوذ از وی شش درم
بود بلغم لزج که در معده بود و درد سینه و شش را نافع بود و فواق امتلائی و
مغص را هم و شیر براند و عصاره وی درد گوش سرد او را سوده دارد
و رطوبتی که در وی بود خشک کرده اند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا را پاک کند
وچون سحق کنند و با عسل بیزند تا منعقد شود و بر مقعد مالند شکم آسان براند
و طبیخ وی در درد پشت و باد بادرا نافع بود ولیکن مسحر بود و محرور برا موافق
نبود و اگر پخته بخورند و بعد از آن سکنجبین ساده بیاشامند اگر محروری بود و طبیخ
جلد وی در گرده و مثانه چون از سنگ بود یا ریاحی غلیظ نافع بود و سنگ مثانه
بریزاند و اوامان خوردن وی مضعف چشم بود و مضر بود معده و گرده و مثانه
و مصلح وی لیمو بود و گویند مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گاه مصلح وی
دارصینی یا مرزنجوش بود و بدل وی تخم وی است **شب** انواع است
و آنرا زاج طور خوانند از کوه روز و جکد و بصره و اندیخ و آنچه از کوهها ین خیزد
و لون وی سفید بود و بزردی مایل بود و قابض بود و در وی چرمیت بود و دیگر
انواع شب بود و انواع آن یمانی مشهور است و [illegible]
شب بسیار است اما آنچه مستعملست در معالجه طبی یک نوع است **مشقق**
و رطب و مدحرج مشقق یمانی بود و طبیعت وی خشک بود در دوم
و سرد بود و گویند گرم و خشک بود در سوم و گویند گرمی وی در دوم بود و چون
با دردی سرکه بود نافع بود جهت نزف دم از هر موضع که بود و چون با سرکه
و عسل مضمضه کنند دندان متحرک را محکم گرداند و چون با عسل بیامیزند قلاع را
زایل کند و اگر با عصی الراعی بیامیزند سحق را سوده بود و سیلان ماده که از
گوش آید نافع بود و چون با ورق انگور یا با آب عسل جرب و ریش [illegible] را نافع بود

وچون با آب بیامیزند جهت حکه و برص باخن و داخس و شقاق که از سرما
بود سوده بود و چون یک جزو از وی با یک جزو نمک بیامیزند نافع
بود جهت ریشهای بد که منتشر شده باشد در اعضا و چون با آب
زفت بر بیرسام مالند سبوس زایل کند و چون با آب مالند شپش بکشد
و سوختگی آتش را سوده بود و کند بغل زایل کند و چون اندکی از وی
بپشم باده بفم رحم نهند پیش از جماع نیکو بود جهت قطع خون و منع آبستنی
کند و مجب [illegible] و [illegible] لثه و لهات و وجع اذن و وجع قرحها
[illegible] نافع بود و رازی گوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند
صافی کند و اندک زمان [illegible] و گویند چون شب در شب جامه خواب
کسی نهند که در خواب بانگ و فریاد کند دیگر نکند و خوردن وی مضر بود
جگر [illegible] کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و باشد که سبل [illegible] و
مداوای وی بشیر تازه و قند و عسل کنند و بدل وی نمک تلخ بود و نمک
سیاه بوزن آن **شب الاساکفه و شب العصفر** شب قلی است و در قاف
گفته شود انشاالله   عصی الراعی است و گفته شود انشاالله
شبرقه خمان بزرگ است و گفته شد **شعرجا** نوعی از مای آب
و در [illegible] بسیار بود و زمره وی در داروهای چشم
استعمال کنند و منفعت وی در سمک گفته شد **شجر مریم**
درخت [illegible] است و گفته شود انشاالله **شباب** آزاد درخت
است و گفته شد **شجر ابراهیم** اهل هندی است بپارسی دیودار
خوانند و گویند صنوبر هندی است و در دال گفته شد
[illegible] است و گفته شد   **شجرة** [illegible] است و گفته شد

شجرة الحيات درخت بسیار است وگفته شد در سین
وبدین سبب بدین اسم خوانند که جایگاه مار است
لبلابست وگفته شود ان شاء الله شجرة مریم بنام بخور مریم است
وگفته شد شجرة الکلب علیق الکلب است وگفته شود ان شاء الله
لوف الکبیر است وگفته شود ان شاء الله
عروق الصفر است وگفته شود ان شاء الله
صرعة الحدی است وآن نباتیست که بر سر درختی که نزدیک وی بود پیچیده
شود وآن نوعی از عاشراست وگفته شود ان شاء الله
کبیکج است وگفته شود ان شاء الله سجارات وگفته
شود ان شاء الله غافث گویند علکست وبعضی گویند
شاهبانج است وصاحب منهاج گوید درختی برم است که آن خلاف
اصابع الصفر است وگفته شد
فنا بری است وگفته شده ان شاء الله شجرة ابی مالک در دمشق صابون
القاق گویند وآن نباتیست که در موضعهای نمناک روید ودر میان نخود
ودر جامه پاک کردن بیخ آن مانند صابون است ومولف گوید آن نوعی از کلیم
شویست ودر اصل الوطلیث گفته شد وبیخ آن مسهل مره سودا بود واسهال
برفق شود ونیکو بود جهت مجموع زحمتها حتی الجذام شجرة الدب درخت
زعرور است وباقی اقوالها گفته اند اختلاف شجرة الدبق درخت
سبستان است شجرة التیس طرالیون است وگفته شود ان شاء الله شجرة
البراغیث طباق است وگفته شود ان شاء الله شجرة مریم صاحب منهاج
اقوال مخالف یکدیگر بسیار آورده محقق نکرد وصاحب منهاج محقق گفته

که آن بخور مریم است وآن سه نوع است یک نوع برگی دارد ودو نوع
برگ ندارد وبیخ آن عرطنیثا است وگفته شد در بخور مریم شجرة الفار
درخت است وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم ودو غار گفته شود
ان شاء الله شحم ودر صاحب منهاج گوید بهترین وی کرجک بود وگوشت
وی گرم وخشک بود ودشخوار هضم شود وبصلبی که دارد وغذای بد بود و
خونی گرم وخشک از وی متولد شود ودرعن بسیار مضرة وی کم کند
وصاحب جامع از قول رازی گوید گوشت وی تر بود ونیکو بس می بود و بود
زود هضم شود وفراطیس وجالینوس گوید درستی که فاضلترین غذای اصحاب
ما الحول لابود سارسی وبرادر خوانده واز مرغان خوش آواز بود شحم
نیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه مستکمل گیرند وطبیعت آن
گرم وتر بود ومختلف بسبب حیوان که از وی حاصل شود ورطوبت
وی کمتر از پیه بود واز بهر آنکه چون بگداز ند وی تر از وی بسته شود
وگوید خشک است نافع بود جهت خشونت حلق لیکن مرخی ومغثی بود
ودفع مضرة وی بلیمو ونمک وزنجبیل وداسن محلل کند شحم البط
گوشت از پیه مرغ بود وبغایت لطیف بود وچون بموم ودغن بسرشند
وبر وی مالند وی را جلا دهد نیکو شحم الدجاج گرمی وی کمتر از پیه
بط بود وپیه خروس بیشتر بود وپیه مرغ خشونت زبان ودرد رحم را نافع
بود شحم الاوز داء الثعلب را سود دهد وشقاق لب وروی را نافع بود
شحم الارض صاحب منهاج گوید قطن است وگفته شود ان شاء الله وصاحب
جامع گوید خراطین است ومولف گوید خراطین را امعاء الارض گویند وآن گفته شد
شحم الضبع گرم بود وچون در خوره الذکر وکان بگیرند شحم الایل

بغایت گرم بود و تشنج را سود دارد و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم الاسد گرمترین شحمها بود و در رطوبت وی کمتر بود و خشکی وی زیادتر و جوهر وی [illegible] بود جهت تحلیل اورام غلیظ صلب شحم الحمل نافع بود جهت اثرهای که در پوست بود و سوختگی آتش شحم الحمار الوحشی با روغن قسط درد پشت را نافع بود و کزاز را [illegible] بود شحم المعز غلیظترین شحمها بود و شحم بز تحلیل در وی زیاده بود و نافع بود جهت لذع معاء و بیش آن شحم [illegible] بود از شحم خنزیر از بهر آنکه زود بسته شود و چون گرم کنند تا آنچ [illegible] و زهر را نافع بود و کسی که ذراریح خورده باشد شحم الخنزیر نیکوترین آن بود که از خنزیر نر جوان گیرند و در رطوبت وی زیاده از جمیع شحمها بود و فعل وی نزدیک بزیت بود و لیکن تلیین و نضج در وی زیاده بود که در زیت و گرمی وی کمتر از آنکه گرمی شحم بط بیش بود و نافع بود جهت ورمها و زخمها اعضا و گزندگی جانوران و مقدار ماخوذ از وی تا سه درم بود و اولی آن بود که عوض وی پیه بز کنند که تمام مقام وی بود در این زخمها و آن حرام بود و تصرف کردن در آن اولی بود و گویند بدل وی شحم کلب الماء بود گرم و خشک از پیه بیش و بز بود و متوسط بود میان پیه شیر و بز و بدل وی گویند پیه بط بود و شحم العجل گرمی وی کمتر از شحم بز بود شحم الدب لطیف بود داء الثعلب را سود دارد و شقاق که از سرما بود و جهت خلع [illegible] و نقرس مزمن و برص نافع بود و بشره نیک [illegible] چون در پوست انار گرم کنند و با چندان زیت برابر طلا کنند موی بسیار برویاند و چون بناصور مالند زایل کند و اگر بر مفاصل مقعد طلا کنند سود دهد و چون در آفتاب در عصب غلیظ مالند [illegible] نرم تا اعضا را بجوید

لطیف کرده اند و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم الکلب بود و این زهره چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده برکنده باشند دیگر نروید و چون در گوش کسی مالند که زاینده باشد از جمله آفتها ایمن باشد و حرزی باشد وی را شحم الکلب البحری تری چشم زیاده کند و نزول آب را سود دهد با عسل کشیدن شحم الافعی گرم و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند که دفع نزول آب بکند از چشم و علی بن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم بود بکند و تیز کند و بدان مالند جایی که مقدار دانگی از وی تا ده دانگ [illegible] را سود دارد و بعضی گویند بدل وی مطلق پیه اصل الفار بود شحم [illegible] گویند و در قاف گفته شود شحم الفیل درد گوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بگدازند و بر چند بار در گوش نهند و درد را سود دارد و گویند چون یکدرم [illegible] سود دهد و اگر طلا کنند بر خاری یا چوبی در گوشه خانه بیاکنند براغیث بر وی جمع شوند و در لغت پارسی کیک خوانند شحم [illegible] که چون پیه وی بر برگزندگی وی نهند در ساعت درد زایل کند شحم الحنظل چون از حنظل برون آورند بعد از چند ماه قوت وی ضعیف شود و حنظل گفته شد شحم المرج خطمی بری است و گفته شد شحم [illegible] قلی است و در قاف گفته شود ان شاء الله شرهت فراسیون است و گفته شود ان شاء الله شری شجره حنظل است و در حنظل گفته شد شربین درخت قطران است و آن از جنس صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود و لیکن کوچکتر بود و وی خارناک بود و آن دو نوع است دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک در درجه سیوم چون در [illegible] سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان زایل کند



وتمر هندی سرفه را زایل کند وجگر را و تنقیه البول اشمه برون آورد و بول براند
با عسل استعمال کردن وشکم بند وتمر هندی چون با شراب پاشانند کسی که ارنب
بحری خورده باشد وچون شحم الحنظل باید نوشید یا بدان مسح کند هیچ گزند نرسد
وی نکرده وتمر هندی حدت را ببرد ولذاع بود وجرد سپرآورد وصداع
اصلاح وی بعصاره لسان الحمل وجلاب کند **سناقور** اشنا قول است
وگفته شد **شیشبندان** فاشرستین است وگفته شود انشاء الله **ششتره**
قوا است وگفته شود انشاء الله **طریب** نوعی از صعترات ودو رقعه ی دراز بود
وبستانی بود وبتر زبان آزا مرزه خوانند ودر صعتر گفته شود انشاء الله **شقایق**
النعمان نعمان است وگفته شد **شوالجن** شوالجبال وشوالارض و
شعرالخنازیر وکزبرة البیر ای جلاء الم پرسیاوشان است وزبانان وی را کو...
گویند وزنان شیرازو را کین بری خوانند **شعایر** قسم صعترات وگفته
شود انشاء الله **شجره مریم** ... وکس است وگفته شد **شعیر** نوعی از وی
بی پوست بود وآن سلت خوانند بارسی جو برهنه گویند وفعل وی نزدیک
بفعل جو باپوست وبهترین جو آن بود که تازه وسفید وبزرگ دانه بود وطبیعت
وی سرد وخشک بود در اول وگویند در دوم وخشکی وی بیشتر از باقلا مقشر بود
مانند جیزی آنا در همه خصلتها مانند وی بود وجون از پیره ان استعمال کنند
وجون بخته خورند فاضلتر از باقلا بود ووی قلیل جلا بود وغذای وی کمتر
از غذای گندم بود وبر کلف گرم کرده طلا کنند وبر جرب در ریش شده با سرکه گرم
کرده وبا سرکه وبر بو ...س گرم طلا کردن جرب بود ومنع سیلان فضول
از مفاصل کند وازوی با پوست خشخاش واکلیل الملک ضماد کردن جرب
بود ومنع سیلان وضماد کردن بر ذات الجنب نافع بود وبا انجیر چون بسرشند

تنهای بلغمی را نافع بود وچون در صوص کنند وبه آتش گرم کنند وبر وجعی که
از حرارت بود تکمید کنند ودرد ورمها گرم همین عمل کند وکذا انداز نافع بود ووی
بادانگیز بود وبعض آورد واز بهر آن وی را بجو شانند وگویند مضر بود بمثانه
ومصلح وی انیسون است وآرد جو چون با انجیر بپزند وبر ورم بلغمی ودر دمهای گرم
نهند وکذا انداز وجون با رامح وزفت وسرگین کبوتر بر ورمهای صلب نهند
فضج دهد وچون با زفت تر وموم بر بول کودکان که محتلم نشده باشند
وزیت برخنازیر نهند نضج دهد وچون با عصاره سپر دانه کا هو
وتوت وگل وآب رومانر وگل بر چشم ضماد کنند ودم گرم ساکن گرداند
وهمچنین بر همه ورمها گرم چون حمره وجمره وفلغمونی واشال آن وچون با
سرکه بر جشانی طلا کنند ودرد سر گرم زایل کند وهمچنین تنهایا با ادویه که
موافق بود وقلاع را نافع بود **شعر** جالینوس گوید اگر موی با بسوزانند
درخوة مانند بشم سوخته بود ولعنی گرم وخشک بود در سیوم واگر موی آدمی تو
کنند با سرکه وبر گزندگی سگ دیوانه نهند در ساعت درد زایل کند
واگر با شراب صرف وزیت ترکنند وبر جراحتها بر نهند منع تو رم آن بکند
واگر بدان دخان کنند خاف رحم وسیلان اسود دید وموی سوخته چون سحق
کنند با سرکه وبر بثر ها نهند زایل کند وچون سحق کنند با عسل وبا قلاع که
عارض شود دردهان کودکان بمالند نافع بود وچون باکنند وسحق کنند
وبر جراحتهای سر افشانند نافع بود وخاصه با زیت وچون با مرداسنگ
سحق کنند وبر حشی که حرب ودحکه داشته باشد طلا کنند ساکن کند وچون با دهن
گل در گوش چکانند وگوش چکانند درد را زایل کند واین نهر که اگر با دو بزند
موی باقل بس از آنکه حلق شود در کسی که نقرس داشته باشد با عرب

گزیده بود نافع بود و اگر موی گاوی بخور کنند بجزی زده گریزند و آب منقع
وی چون بروا التغلب مالند موی برویاند و صفت سوختن وی چنان بود
که یکی گاو را بر کنند از موی و طلی بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن بود و بر سر
آتش نهند تا بسوزد شوك الجمال شوك الجمل است و گفته شد شقیلج
ثمر اللصف است و شقاقل گویند و در تا گفته شد شقیقی مرغیست که ویرا
یام خوانند بپارسی بوتیمار صاحب منهاج گوید که گوشت وی لوچک بود و طبع وی
گرم و خشک بود و خشکی وی بیشتر بود و حلق و جراحت سد بود و بجای آورند و مصلح آن
سرکه و کشنیز بود و نشاید که اگر از یک سال گذشته باشد خورند که بغایت
مضر بود و اولی آن بود که بعد از کشتن یک روز رها کنند و بعد از آن بپزند و در اوی
کنند سرا او ناهار انکو بود و ارسطو گوید قوی و حاصلی تمام دارد در قوت باه که
و درین باب از کنجشک بالغ تر بود و این زهر و گوشت بام حفظ را زیاده گرداند
و وهمن را تیز کند و قوه هم اسن به سمندر جانوری دریایی است بشکل
خفاش و دو بال دارد مانند بالهای خفاش و بطون بر باشند دری و شب وی مانند
گوشتی بود و در بن آن خاری بود به مقدار نیشی و بدان بگزد و درد وی سخت پیدا
شود از گزندگی وی و صاحب جامع گوید در مدینه مالقه از بلاد اندلس ویرا ابرق خوانند
و شرط آنکه اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی یا بر جحری و بر خرگوش کرده باشند
سوزشی تمام بود و درد وی سخت پیدا شود مادام که خاره وی در آنجا باشد و مهار رسن وی گر
چون بنهند در شب جامه خواب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده بود بخواب
نرود و اگر دفن کنند در بن درختی بار وی نشود و خشک کند و اگر دفن کنند در خانه
قومی تفرقه کرده اند آن قوم و اگر بسوزند و آن خاکستر بر دو کس افشانند از یکدیگر
پراکنده شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی آنرا حوت الشر خوانند شقایق

النعمان شقر خوانند و بونانی ارغمونی بری بود و بستانی بود و گل
وی بزرگ بود و بپارسی لاله گویند و نوعی دیگر هست از شقایق که آنرا
ادریون خوانند و گفته شد و طبیعت هر دو نوع صاحب منهاج گوید گرم
و خشک بود در اول و گویند گرمست در دوم و تر و بعضی بصری گوید گرم و خشک
بود در دوم و وی محلل منضج و جلای و جذب دروی بود و اگر گل شقایق
با پوست جوز و ترمانیز موی را بغایت سیاه کند و خضابی نیکو بود و اگر
ورق شقایق بکوبند و در شب و بالای وی کمال روی سوخته بنهند و در
سرگین تر حاصل روز دفن کنند چون بیرون آورند در ساعت موی را
خضاب کند تنها و بعضی از وی سپیدی چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان
و چون بکلها مرکب با وی بر باکنند قوت چشم بدهد و شریف که چون آب
وی در چشم کشند حدقه را بسیار کرده اند و منع نزول آب در ابتدا
بکند و قوه وی بد بود و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل پوست گردکان
تر در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم ده هفته و موی را بدان خضاب
کرده اند موی را سیاه کند و چون ظرفی آبگینه پر کنند و در شب آن چهار درم
روی سوخته بنهند و در بالای آن بچینند و سر آن بگیرند و در سرگین دفن
کنند سه هفته بعد از آن بیرون آورند آبی سیاه غلیظ باشد موی را وی
سیاه کند سیاه کرده اند و اگر دست زنان بدان رنگ کنند خضابی
نیکو بود و حب رضوان که تخم وی چند روز متواتر هر روز نیکو با آب
سرد ماشا شند از مرض شفا یابد باذن الله تعالی و دیسقوریدوس گوید
چون صمغ آن بگیرند و آب آن بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون
بخایند قطع بلغم کند و چون بپزند بشراب و بر ورم گرم چشم ضماد کنند زایل

کنند و آثار و زخم که در روی بود و بهاگی که مانند [illegible] چون با آن بخور کند حیض براند و چون
ورق و قضبان وی با حلتیت بر غذا بخورند شیر براند و شقاق نافع
بود و جهت غشی و جرب و ریش شده و قوبا **شقاقل** اشقاقل است
و شقاقل نیز گویند و گفته شد و بعضی از آن و اینجا نیز گفته شده و مصری که
مربا وی قوی گرم بود و مسخن معده و جگر بود و منی زیاده کند بسیار و چون اچار
آن کنند و این دافد بود گرم و تر بود در اول و رطوبت وی بیشتر از حرارت بود
مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نعوظ آورد و خاصه مربا بعسل و جالینوس
گوید گرم و تر بود در سیوم شیر بیفزاید و قوت باه بدهد و حیض براند و مقوی
اعضا بارده بود و دیسقوریدوس گوید ابتدا استسقا نافع بود و مقوی
امعاء و بدن و منی بیفزاید و نعوظ تمام آورد و روفس گوید [illegible]
صلب بود و ذکر و منی بیفزاید و لذت زیاده کند [illegible] و اختناق رحم
را نافع بود و گزندگی سگ دیوانه و سباع که زهر ایشان سرد بود و مقدار [illegible]
از وی ده درم بود و شیخ الرئیس گوید آنکه سخن وی لطیف بود و قوت وی
ترطیب در روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن وزن آن بوزیدان بود و گویند
بدل وی دار صینی و بوزیدان [illegible] بسیار خوردن وی مضر بود بشش و مصلح آن
[illegible] شقیق شقایق است و گفته
شد **شغراف** [illegible] رازی [illegible]
گرم بود [illegible] قوی بود اما محلل ریاح غلیظ بود [illegible] شد
خوردن وی [illegible] **[illegible]** [illegible] آن [illegible]
است و گفته شد و تمامی اینجا گفته شود ان شاء الله و آن [illegible] بود و حافظ
الاجساد و حافظ الموتی خوانند بغایت گرم بود و بول براند و چون تر بود بگوسفند

و چون خشک بزند با شراب و بپاشند گزندگی جانوران را و دیگر کشنده
را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک کند و مقدار ده درم با ماء العسل
بیاشامند قرحه امعاء و عسر البول و لذع معده را نافع بود و چون با [illegible]
و عسل [illegible] بیامیزند و چون خشک کنند و لعوق کنند [illegible] را نافع بود
و چون با سرکه بر نقرس نهند درد ساکن کند و اگر به آب ضماد کنند همچنین و چون
[illegible] بخور کنند حیض براند **شکرمیخ** شکرمیخ نیز گویند و آن حسک است
و گفته شد **شکاعی** صاحب منهاج گوید حشیشه [illegible]
[illegible] گویند و طبیعت وی گرم و خشک در سیوم
و گویند گرم است در اول و خشک در دوم محلل لطیف بود و گویند چون در شب
[illegible] کودکان نهند نافع بود جهت آب رفتن دهان ایشان [illegible]
[illegible] طلا کردن و سعوط کردن با شراب آشامیدن نافع بود و رطوبت
معده و باه که در رحم بود [illegible] بود و مستعمل از وی دو درم بود و جالینوس گوید
[illegible] نافع بود و مقوی بدن بود و معده و امعا را پاک کند از
[illegible] بدن و جذام را نافع بود و روفس گوید جذام و برص و بهق
را نافع بود و چون [illegible] روی بپاشند [illegible] بود و صاحب تقویم
مستعمل از وی پنج درم بود و گویند مضر است بشش و مصلح وی [illegible]
بود [illegible] نافع بود [illegible] سیلان رطوبت [illegible] رحم
بیرون آورد و خون رفتن از سینه [illegible] سیلان رطوبات از بدن
[illegible] و شیخ الرئیس گوید نافع بود [illegible] خاصه صبیانرا [illegible]
آنرا خار [illegible] گویند [illegible] و در زمینی که سنگستان باشد
و جهت تب ربع و تب [illegible] خوردن بغایت نافع بود **کشوثا**

اکشوث است وگفته شد **شک** تراب الهالک خوانند اهل عراق
و اهل مغرب رهج الفار و بعربی سم الفار خوانند و بشیرازی مرگ موش گاهی
و صاحب منهاج گوید و ترابست که از خراسان می آورند و گویند و نوره است که در
خراسان از معدن نقره حاصل میشود و مولف گوید عمیق است از طرف دریای آید
از کوه لکوت و میگویند وی کانی است و اکسیر ان و برا زرنیخ سفید خوانند وی سم قاتل
بود و معالجه کسی که آن خورده باشد همان کند که کسی که زیبق مصعد خورده بود و مشکل خلاص
یابند از بهر آنکه بغایت مهلک بود و اگر در میان چیزی کنند تا موش بخورد هر موش که
آن بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد و چنانکه خانه از موش پاک
گردد **شلجم** و سلجم نیز گویند و این لغت است فارسی شلغم گویند بهتری بود بوستانی
بود و طبیعت وی گرم است در دوم و تر است در اول غذا بسیار دهد
و لازم کند باد برانگیزد و بول براند و اشتها طعام پیدا کند و چون بسیار کرده خورد
مقوی معده بود و آب وی بصر را نافع بود و آن تخمی است که بشیرازی آن را
خوانند و وی غلیظ و نفخ بود و محرک شهوت جماع بود و چون بخورند احساس
خود کنند جوارشی مفید تناول کنند **شل** اسحق بن عمران گوید شل در هندوستان
سفرجل هندی خوانند و آن ثمری است مانند زرد آلو و قوت وی مانند نخل بود و طبیعت
وی گرم بود در سوم و تر بود در اول الطاف گوید غلیظ بود و صلابت اعصاب را
نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم او تلخ بود و تیز و قابض باد را بشکند و در وی تحلیل
بود و اعصاب و عرق النسا را نافع بود و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و گویند
مضر بود به شش و مصلح وی عسل است و صاحب تقویم گوید صداع آورد و مصلح وی
شکر بود و صاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وی خفقان عارض شود
که از زیبق مقتول و حق بر طرف صاحب جامع است که او از شک شل سهو کرده است

شمع بپارسی موم گویند و بهترین وی سرخ رنگ
بود خوشبوی که بوی عسل از وی آید بی خلط بود و طبیعت وی معتدل
بود و گویند گرم بود و لین و ماده مرهمها سرد و در وی انضاجی اندک
بود و لین اعصاب بود و خشکی بها و خشونت سینه را نافع بود طلا
کردن و با روغن بنفشه لعوق کردن منع شیر بستن در پستان زنان
بکند و چون ده حب هر یک بمقدار حاورسی بیاشامند و همین مقدار
چون در حسائی از جاورس یا از برنج کنند و بخورند قرحه امعا را نافع بود
و دفع سموم بکند و جراحتهای که از پیکان دار بود طلا کردن نافع بود
و شیخ گوید که چون با روغن سوسن یا زنبق مرد وی طلا کنند موی را
صافی کرده اند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استنشاق رایحه وی
جهت زنان و با نافع بود و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف کرداند
شمشار مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد **شماد**
را بانج است نزدیک اهل مصر و شام و گفته شد **شماد**
تبن است و گفته شد **شمشیر** شو شیر گویند و آن قاقله
صغار است و گفته شود ان شاء الله **شمام** دستنبویه است
و گفته شد **شجار** بپارسی شنکار گویند و آن ابو خلسا است
و گفته شد و انقلیا نیز گویند و دقیق وی چون با شراب بیاشامند
شکم ببندد و دو درم وی بود در کاسه مانند اما خشن بود و آن
کاه زبان است و در کوههای سرد سیر روید خاصه در کیلان
سندل نودری است و گفته شد **شنبلید** صاحب جامع از
قول تمیمی که شنبلید فقاح سورنجان است و صاحب منهاج گوید ورق

سورنجان است و قول اول صحیح است و نیکوترین آن سپید تازه
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بوییدن آن صداع سرد را نافع
بود و بادها غلیظ که در دماغ بود بشکند و سده دماغ و منی بگشاید و
چون اول باران بود که هنوز آفتاب بجدی نرفته باشد بشکفد
مانند بهار نارنج شکفته بود به شکل تند و بوی تیز دارد **شبح**
نوعی از خرزون است پارسی پچک گویند و بشیرازی عصبک و آن
کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع گوید ستبر و بزرگ و سپید بود
و لون ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و عطاران شیراز آن را
توتیاء اکبر گویند و آن ودع است و در داو گفته شود ان شاء الله و بهترین
شبح تازه سفید املس بود و چون بسوزند در او بار چشم نگاه دارد
و صفت سوختن وی چنان بود که شبح را در گل گیرند گلی که سرگین با وی
سرشته بود و در تنوری نهند که آتش تافته باشد تا بسوزد و علامت
سوخته وی آن بود که سفید گشته باشد و اگر سپید نشده باشد دیگر بار
در گل گیرند و در آتش برند تا تمام سفید شود پس به آب سحق کنند و بسوزند
و خشک کنند و دیگر سحق کنند و نگاه دارند و طبیعت آن سرد و خشک
بود و گویند توسفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبت از چشم بکند
و آب رفتن باز دارد و جلای تمام بدهد و اگر سوخته در چشم کشند جلا زیاده
دهد و اگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت بیشتر کند و تجفیف در وی
زیاده بود و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند نشف بی لذع کند
و سنون کردن دندان را جلا دهد و سکن و جهان گرم بود مقدار نیم درم
اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن ودع **شقاقل**

شجار است و گفته شد **شلل** فراسیون است و گفته شود
ان شاء الله **شونیز** شونیز است و حبة السودا گویند پارسی سونیز
گویند نیکوترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
قطع بلغم بکند و جلا بدهد و محلل ریاح و نفخ بود و درد و رمد بلغمی که کهن شده
و ورمهای صلب چون بکوبند و با کبر کودکان که بالغ نشده
باشند ضماد کنند بگدازاند و چون با سرکه و چوب صنوبر
بدان مضمضه کنند درد دندان را سود دهد و چون بکوبند و با آب
تر کنند و بر ناف ضماد کنند کرم دراز بیرون آورد و اگر به آب حنظل
بر ناف طلا کنند حب القرع بیرون آورد و چون بریان کرده سحق
کنند و دایم ببویند زکام سپید را نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری
روغن حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره در گوش چکانند جهت سردی
و باد و سده که در گوش بود نافع بود و اگر در زیت خیسانند و سه
چهار قطره در بینی چکانند زکامی را که عطسه بسیار آید سود دهد
و اگر سوخته و با روغن سوسن و یا روغن حنا که موم در آن گداخته
بود بر سر کل طلا کنند موی برویاند و روغن وی سعوط کنند
فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و سرده مقدار نیم درم به آب
گرم بیاشامند گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و چون سحق
کرده با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه
بر بهق و برص طلا کنند سود دهد و اگر با عسل و آب گرم
بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و با عسل و روغن
گاو درد رحم و درد گرده و دردی که از فساد بود دور زبان امساک

خون نفاس نافع بود و چون سحق کنند با بول و بر ریشهای سر نهند
وبدان ادمان کنند پاک گرداند و موی برویاند و چون در کحلها کنند
در ابتدا نزول آب بکشند یا بدان سعوط کنند منع آن بکند و قطع
ثآلیل و خیلان و بهق و برص چون بر ریش شده بکند و چون
طلا کردن درد سر که از سردی بود و سپید دیده و سدهٔ مصفاة
بگشاید و چون پگیب در سر که خیسانند و سحق کنند و بدان طلا
کنند درد سر کهن و لقوه را زایل کند و اگر ادمان خوردن می کنند
حلاوت شیر و بول و حیض براند و چون با نطرون سازند
عسر البول را نافع بود و چون ورم انثیین را به آب گرم سازند
گزندگی رتیلا را نافع بود و چون در خانه دود کنند گزندگان بگریزند
و بخاصیت بثهای بلغمی و سوداوی را زایل کند و چون بروغن ری
سعوط کنند فالج و کزاز و تری و سردی قطع کند و چون سحق کنند
با خون ماهی یا خون پرستوک و طلا کنند بر سپیدی که بر ظاهر اعضا باشد
لون آن بگرداند و چون بریان کنند با آتش آهسته و بگلاب بسرشند
و طلا کنند بر ریشی که بر ساق بود بعد از آنکه ریش اسرکه شسته باشند
زایل کند و چون ضماد کنند درد مفاصل را سود دهد و چون بخور کنند
حیض براند و بچه زنده و مرده بیرون آورد و بیشتر بیدا زدوزن
چون سنت اندازد بسیرد نان خوبیاند یک ساعت و سعوط
کنند در بینی کسی که ریحان دارد و چشمهاش زرد شده باشد بغایت
نافع بود و بشدهٔ تیغ سده و گویند مضر بود به گرده و مصلح وی کثیرا
بود و بدل وی صمغ زیتون و گویند بسیار خوردن وی کشنده بود

و نوعی از وی که خناق و غثیان آورد و داوی آن بود که قی کنند و شیر
بیاشامند و مداوای وی چون مداوای کسی کنند که کنف خورده باشد
خراصر نوعی از بنجاسف است و آنرا اسکن الجن خوانند طبع
آن گرم و خشک است در حقنهای تیز کنند جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل
سپرده از بهر آنکه مسهل اخلاط غلیظ لزج بود **شوخط** خوشهٔ ارزن
است **شو بلا** بنجاسف است و گفته شد **شوع** درخت
بان است و درخت البان گفته شد **شو شمیر** خیر والست
و یال والست و ملیل والست و آن عاقرقرحا است و گفته شود ان شاء الله
شوکة الدراج شیطرج است و گفته شد **شوکة الراعی** است و یونانی حیناقوس گویند و گفته شد
شوکة الدراج شیطرج است و گفته شد
شوکة الزرنب عکوب است و گفته شود ان شاء الله **شوکة الملک**
اشخیص است و گفته شد **شوکة عربیة** شکاعا است و گفته شد
شوکة نبطیه موظ است و گفته شود ان شاء الله **شوکة نهیا** ینبوت
است و گفته شود ان شاء الله **شوکة منتنة** حینی که طباق است و گفته
شود ان شاء الله و طباق نارناکی که آنرا شوکه خوانند **شوکة بیضا**
بادآورد است و گفته شد **شوکران** حعطوط گویند و یونانی قونیون
و سیقوریون و بادیعون و طنسیقوریون و آن طیما است و گویند
تخم بیخ روحی است و گویند دستفرینه درختی که ساق آن مانند ساق
رازیانه بود و ورق آن مانند ورق خیار زه و گل وی سفید بود و تخم
وی مانند انیسون زردی بود اما سفیدتر و درختی که ورق آن
مانند ورق سیروج سبزی بغایت بود و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند
نانخواه بود و شکل نه بطم و لعابی را شستن باشد و مولف گوید آن بیخ کبیکج است

۲۹۰

پارسی دودرس گویند بهترین آن بزرای بود که از ولایت بوده از قوت
خنبیر بود و آنرا دودرس قمی خوانند و تخم آن شوکران است
و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم تا چهارم و کشنده بود و اگر
عصارهٔ وی بگیرند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب نهند
تا منعقد شود بسیار منفعت دارد در اطلیه و در شیافها جهت چشم
و چون ضماد کنند بر حمره و نمله ساکن گرداند و اگر بناشتی بجای [illegible]
بکوبند و بر انثیین ضماد کنند بغایت نافع بود جهت کثرهٔ احتلام و چون
ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پیدا کند و چون بر پستان دختران
بکر ضماد کنند رها نکند که بزرگ گردد و اگر بر پستان شیرده ضماد کنند قطع
سیلان شیر بکند و اگر بر موضعی که موی ستره بود ضماد کنند منع موی رستن
بکند و اگر بر خصیهٔ کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود و اگر کسی بخورد
علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی تاریک گردد و [illegible]
گرسیه بچسبد و فواق آورد و اعضای وی سرد شود و در آخر کار تشنج
آورد و خناق آنچنانکه در قصبهٔ شش و حنجره پیدا کرده بسبب [illegible] و مضرت
وی پیشتر بدل رسد تا بحدی که بکشد و مداوای وی قی فرمودن است بآب گرم
صرف و فلفل و شیر خر و افسنتین و تخم انجره با شراب و ورق غار و انجدان
و حلتیت با روغن و مداوا بعد از [illegible] و اگر از تخم وی اندکی در شراب کنند
بغایت منوم بود و بدل آن دو وزن آن بزرالبنج بود و این [illegible] که از زیر
تخم وی خورند و زنان بخور ادد شوغار زاج سفید است و گفته شد
شوذانیز [illegible] اینجا است و گفته شد و غذا اندک دهد و
کیموس [illegible] بود شهدانج بزرالقنب است و آن بری بود و بستانی

۲۹۱

بود و در قنب گفته شود ان شاء الله شیطرج عضاب خوانند بزبان بربری
و یونانی لیندیون و آن انواع است بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی بود
یا بحری و مولف گوید که چند آنکه امتحان کرده شد بهتر از پارسی نیست که در خطه
آبله میزند در اطلیه و در هندی آبله نمی زند پس محقق شد که حدهٔ وی زیادت
از هندی است و این نوع نیکوتر است بدو وجه یکی آنکه تازه بود دوم آنکه
منتشر بود فی الخلط طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجهٔ دوم و جالینوس گوید
گرم بود در درجهٔ چهارم و شیخ الرئیس گوید بهق سفید و جرب و برص و تقشر
با سرکه طلا کردن بغایت نافع بود و چون بپاشند مفاصل را سود دهد
و بر سپرز طلا کردن بگدازاند و ورق وی چون نیک بکوبند با [illegible] و آن
برعرق النسا ضماد کنند و در انگیم ساعتی رها کنند نافع بود و بر سپرز نهادن
وجرب ریش شده بغایت مفید بود و چون از خود بپاوند درد دندان زایل
کند و مولف گوید از خواص وی آنست که اگر کسی را درد دندان کند
شیطرج را در کف دست مخالف نهند و بر پشت روی نهند درد دندان
ساکن شود و با قوبا با سرکه کهن طلا کردن نافع بود و مقدار شربتی از
وی یک مثقال بود و گویند مضر است بشش و مصلح آن مصطکی بود و بدل وی
فوه و گویند بیخ کبر شیح بهترین آن ارمنی بود و آنرا ترکی خوانند و
شیح جبلی را افیلون خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در اول محلل ریاح بود
و مقطع و در وی تبخی بود در دهن قبض افتیمون و چون بسوزانند و خاکستر
آن با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و منع اکله بکند و عرق النفس
و اسوره دید و کرمها و حب القرع را بکشد و بول براند و حیض و کرمکی

عقرب و رتیلا و زنبور را سود و بقدر مقدار دو مثقال و چون بیوزانند و بر
داء الثعلب که آن ناسور بود و یا بر موضعی که در پیشتر باشد طلا کنند موی برویاند و وی
مضر باعصاب و مصدع بود و معده را بد بود و مصلح وی ترشی بود و گویند مصلح
وی شراب ریباس بود و یا شراب اترج و بدل آن در قاقلات دو و درنگ
کابلی بود و در علتهای دیگر غیر از منی بدل وی کاسنی شیلم زوان است
و بهترین وی آن بود که آدکن و فربه بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و گرم
در اول گویند در دوم و وی ملطف و محلل بود و چنانکه با کوکره بر بهق
طلا کردن و محلل ورم خنازیر بود با بزر کتان یا با سرگین کبوتر با گندم
بر تر باد و دبیها فزو کردن نافع بود و بخور کردن بدان آبستنی را یاری دهد
خاصه چون با سعد و زعفران و کندر بود و چون بکوبند و بپزند و بر
عضوی که خار باشد برون آورد و وی سکر و سدر بود و شیرازی
وی را شلمک خوانند و اگر در میان گندم بود آن نان بغایت سدر و سکر
آورد و بدل آن جند فوق بود و اگر در میان شراب خوی بیاندپاشند
بغایت سوم بود و مستی و خواب گران آورد و روغن وی جهت قوباء از روغن
گندم نیکوتر بود و چون بر صدغین مالند خواب عجب آورد و رازی گفته
بدل آن نوا است و این مولف گوید شیلم در میان گندم آن وقت بسیار شود
که گندم تباه خواهد شد **شیرج** دهن الحل است بپارسی روغن کنجد
گویند و شیره گویند طبیعت وی گرم و تر بود و شقاق و خشونت سودا وی خوردن
و طلا کردن نافع بود و چون بوره در وی بپزند و برانگاه دارد و قوت دهد
و خوردن وی با آب بهوش حکه و موی و بلغمی را زایل کند و ضیق النفس و معدل الطبیعت
بود و سموم را نافع بود و خشونت حلق و سرفه بپرد و چون در طبیخ کنند و در وی

خاطر بود و وی مرخی معده بود و مصلح وی آن بود که بریان کنند و بعضی گویند
که سودا را پیدا هیچ نفع نکند **شبا العجوز** اشنه است و گفته شد **شیان**
دم الاخوین است و گفته شد **شیر ذق** و شیر روح نیز گویند صاحب
جامع گوید سرگین خفاش است و گویند بول او و صاحب منهاج گوید بول خفاش
است و گویند شیر او است و مولف گوید محقق است شیر خفاش آن
که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش و شیر مرغ که مردمان با فواه گویند
شیر ذق است و این مولف گوید مرغی هست دیم او را خفاش گویند طلا
گوسفندی و پستان دارد و گوشش و دهن و دندان دارد
واز پستان وی شیر آید و بچه را شیر دهد و آن شیر را شیر ذق خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک بغایت سنگ مثانه بریزاند و ناخنه و سپیدی
که بر چشم بود چون در چشم کشند زایل کند **شیرابه** خشخاش است گفته
شد **شینیز** شونیز است و گفته شد **شیخ حبشی**
فلفل سیاه است و گفته شود ان شاء الله **شیخ البحر** حیوانی دریایی
است که سر و صورت وی ماند که بسا لر بود و گویند روز شنبه البحر از دریا
بیرون آید **شیاف خوارزمی** بوششی در هندی است و گفته شد **شیرالملح**
الملح چون در شیر خرب ساخته آید شیر الملح گویند و بعضی گویند کثیر الملح بود و
اولی آن بود که چند روز در شیر خرب ساخته طبیعت آن سرد و خشک
در سیوم و گویند گرم و تر بود بلغم لزج را پاک کند و قوت شهوت بدهد و قطع
نی بکند و آب دهن از دهان باز دارد و حرارت خون را بنشاند و مستعمل از وی
یک مثقال بود و گویند مضر بود مثانه را و مصلح وی شیر تازه و عسل بود **شیراز**
بپارسی ریچال خوانند **شیرخشت** صمغی است زرد رنگ که از هند و ایران

می‌آورد طبیعت آن سرد و خشک سهل مرهٔ سودا بود و بلغم غلیظ (خلطهای) سوخته
بیرون آورد و بادهای فاسد و شربتی از وی دو درم بود **شیر خشک**
شادی شیر خشت گویند و طبیعت وی گرم بود با اعتدال و بعضی وی اقوی بود
از ترنجبین و مانند وی و بهترین آن بود که شفاف بود مانند صمغ والله اعلم و حکیم

باب الصاد صابون

گرم و خشک بود در چهارم و مضر اعصاب بود و محکم و قولنج بگشاید و سهل خلط خام
بود چون شیاف از آن بخود برگیرند و بهار را فتح دهد و شریف که چون
در میان خرقه صوف نهند و خارش و قوبا را بدان مالند محکم زایل کند و اگر با محلب
نمک با هم بزنند و در حمام مالند حکه و جرب ریش شده را نافع بود و اگر با
حنا بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند داء الثعلب زایل کند و برص طلا کردن زایل کند
و بر ریشها نهند ... روز رها کنند بعد از آن به آب گرم بشویند هیچ
دوا بهتر از آن نبود و چون ده درم از وی با ده درم بلیغون ده درم بوره
آب دیده بر ریش خضاب کند در حمام بعد از آنکه شسته باشد پاک ...
صبر کند موی را سیاه کرداند و غریب که اگر سر را بدان بشویند در حمام
شپش را بکشد و سبوسه سر ببرد و گویند اگر با ادویه بسرشند کلف و بهق را نافع
بود بهق و کلف ببرد و چون بر اورام بلغمی ... نهند تنها یا با ادویه ...
فتح دهد و چون بسرشند با ادویه که گشاینده اورام بود مانند خرف و کبریت
کبوتر و اصل ... افعال وی قوی کرداند و گویند چون سر را بدان
بشویند موی را جعد کند و بر سر جراحتها طلا کردن بگشاید و آبله
اگر بخورند کشنده بود نزدیک بخوردن ... بود و مداوا وی قی با آب گرم
کنند و روغن کنجد و آب گوشت از مرغ بر روغن بادام **صابون الفاف**

طحونهٔ ابی مالک است و گفته شد **صاب** گویند قثاء الحمار است و گویند
بتحقیق نوعی از یتوعات است و این مولف که بزبان اصفهانی تفاح را
صاب گویند **صاده** لون الصفرا است و گفته شود ان شاء الله
صاحب حزر است و گفته شد **صباد** ترجمه‌ی است
و گفته شد **صبی** گویند عصارهٔ سنا است و گویند سنا است
و گویند عصارهٔ زرد رنگ طبیعت آن سرد است نقرس گرم را نافع بود
صبر سه نوع بود اسقوطری و عربی و سمخانی بهترین آن
سقوطری بود و سقوطره جزیره است نزدیک ساحل یمن و آن جزیره
جمله از سنگ است و اهل آن جزیره بی دینان اند و ساحران محکم و اصل
ایشان از یونان است اسکندر ایشان را از یونان بدین جزیره فرستاد
بجهت ساختن صبر زنان ایشان مجموع ساحر باشند تا بحدی که اگر
خصمی با کسی دارند اگر آن شخص حاضر بود والا شکل آن شخص در صفحه
دارند و قدحی پر آب پیش خود نهند و آغاز سخن کنند تا آن زمان که
نقطهٔ خون میان قدح پیدا شود بعد از آن آن قدح پر دل و جگر
و شش گردد آن شخص در حال بمیرد و چون شکمش بشکافند جگر بند
در شکمش نبود تا بدین حد مبالغه در ساحری ایشان میکنند و نیکوترین
صبر سقوطری آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی آن مانند
مر بود و براق نزدیک صمغ عربی و چون در دست مالند زود خرد
شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن گوسفند
آید و قطعا سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و سمخانی
گویند و بوی میانه بود و سمخانی بد بود و آنرا صبر بردکی گویند و طبیعت صبر گرم

و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در اول بود و گویند در سیوم و جالینوس گفت
خشکی وی در سیوم بود و گرمی در اول جهت معده از همه دواها نافع تر بود و ریشهای
سر مشکل خوش شود خاصه در وی که بود و چون به آب بگدازند و طلا کنند و دردهای
که در دهان و بینی و چشمها حادث شود فی الجملة خواص وی آنست که منع ماده بکند
و اگر جمع شده باشد بگدازاند و تحلیل معده بود و دماغ را و باه را بشکند و مسهل
صفرا بود و رطوبت و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سده جگر بگشاید
با وجود آنکه مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب و درد و سوزش آن زایل کند
و رطوبت آن خشک گرداند و ابتدا نزول آب و سپرز و معده و مجموع بدن را
از فضول که جمع شده باشد پاک کرده اند عروق و اعصاب را از اوساخ
پاک کرده اند و ذهن صافی کند و حبیش بن الحسن گفته نشاید که صبر در سرما
سرد و گرم مستعمل کند الا در زمانی معتدل که اگر در سرما سرد مستعمل
کنند مضر بود بمقعد و باشد که اسهال دمی آورد از بهر آنکه رگهای عروق
بر آمدن مقعد بود پس از آن بکشاید و خون روان شود و صمغ عربی
کرب و خشخاش و رزد و فقه وی رطبعات معده یک درم زیادتی ویلاه
و سقوطری ضد آن بود و چون بیاشامند بخاری لطیف از وی
متصاعد شود پس قوة باصره بدین سبب اگر چون متصاعد شود
بر او وی جزوی لطیف لعصب اجوف رسید و از فضول
پاک کند و شنای چشم زیاده کند و بدین سبب است که صبر در ایارجات
و معاجین میکنند و صبر چون نشسته باشد زیاده اسهال کند و چون مغسول
کنند قوة دوائی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوائی بیرون رود و صفت
شستن وی صاحب جامع حسنی آورده است بگیرد صبر سقوطری یک رطل

و سحق کنند و منخلی صفیق بیزند پس افتیمون ربع رطلی و ازاد و مهاء
ایارج مصطکی حب بلسان دارصینی سلیخه عود بلسان سنبل اسارون
از هر یک سه درم این داروها در دو رطل آب شیرین بپزند تا بنیمه بازآید
فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در آن ریزند و این
آب بر آن ریزند و بشویند تا آن آب که از صبر صافی شود دیگر باره فرو
کنند و دوم بار بشویند تا آن زمان هیچ باقی نماند تا آن زمان که الا مانند
خاک کرده و بعد از آن آب از وی بریزند پس سه درم زعفران با وی
بیامیزند و بوقت حاجت استعمال کنند شربتی از وی مابین یک درم تا دو
درم بود و صبر چون کهن گردد سیاه شود و شربت وی زیاده تر از
ناشسته ضعیف شود و گویند مسهل سودا بود و اینچه مغسول بود
صاحب منهاج گفته شربتی از وی مابین نیم درم تا دو درم بود با آب گرم مسهل
بلغم و صفرا بود و اگر با ادویه بود شربتی از وی از ده دانگ تا نیم درم
بود و مضر بود بمعا مقعد بل آن بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح آن
مصطکی و ورق گل سرخ مقل بود و منصوری گفت شربتی از وی یکمثقال
... بود و نوع سیاه بد بود و صبر تنها مستعمل کردن مضر بود
بمقعد از بهر آنکه خشکی وی در درجه سیوم است و مقعد عصبی است و مزاج
وی سرد و خشک بود چون بدان بگذرد بشکافد و شریف گفت چون
به آب گندنا سحق کنند و طلا کنند چند نوبت بر بواسیر که از مقعد
در پیسته باشند ببرد از ده و عن کل که در ظرفی ... یا قلعی حک کرده
باشند بمالد از پی آن و اگر در آب لسان الحمل حل کنند و بر
ریش بینی و گوش طلا کنند زایل کند و چون بسرکه حل کنند و بر موضع

سشري طلا كند نافع بود و بدل صبر بوزن آن حضض بود و در نفع معده
بوزن آن افسنتين و گويند بوزن آن حضض و افسنتين بود صحناة
بپارسي ماهيابه گويند و طبيعت آن گرم و خشك بود در دوم و گويند
گرم بود در اول خشك بود در دوم و آنرا از ماهي سپازند كه آنرا
ماهي اسنه خوانند و در كبير سشير از و خلطي بد از وي حاصل شود
و نشف رطوبت معده بكند و وجع مدكل بلغمي را نافع بود و كند دهان كه
از فساد معده بود زايل كند و قطع بلغم بكند و جرب و حكه آورد و
تشنگي و صداع و مصلح وي مغز كاهو بود صدف بهترين آن سپيد
باشد كه در آب شيرين بود و طبيعت آن خشك بود و صدف
فرق كو صدف فرقو بوا نا خته نشايد كه استعمال كند از بهر
آنكه الجايت خبيث بود و چون بسوزانند قوة وي در غايت تجفيف
بود و اولي آن بود كه بغايت سحق كنند و اين بابي عام است هر
چيزي كه جوهر وي حجري بود پس چون تنها استعمال كنند نافع
بود جهت جراحتها خبيث از بهر آنكه مجفف بود بغير لذع و چون
با سركه بسرشند و عسل با شراب نافع بود جهت جراحتها عفن خبيث
و گوشت صدف بري چون سحق كنند و طلا كنند بدنرا خشك گرداند
بقوت و صدف جذب سل و عظام بكند و سكن وجع نقرس بود
چون ضماد كنند و چون با سركه سحق كنند منع رعاف كند و وي
مسكن وجع معده بود و چون بر سر ضماد كنند و [illegible] كند تا
خود [illegible] كند نافع بود و چون زن بخورد بكسر [illegible] حيض براند
و گوشت وي گزندگي سگ ديوانه را نافع بود و مرف صدف كوچك

سنگ براند و بدان اختناق رحم را نافع بود و مشيمه بيرون آورد و صدف
چون در تحليل و جلا دندان و در كحلها چشم استعمال كنند و ريش چشم را
و غلظ اجفانرا زايل كند چون طلا كنند و منع موي زيادتي كه در چشم بود بكند
بعد از آنكه بر كنده باشند و ديگر نوعي بود سوختگي آتش را سود دهد و درد
دل و صداع مستعمل از وي شالي بود و از آب وي پيه درم و صدف
سوخته بهق را زايل كند و اصحاح خوردن وي مضر بود به شانه و مصلح وي
عسل [illegible] بود صدف البواسير نوعي از صدف است كه در ساحل
دريا قلزم بسيار باشد و در حجاز نيز باشد چون در شيب خورده
درد كند بواسير را سود دهد و بعد از آن چون بسوزانند و بعسل
بسرشند قطع ثآليل بكند و [illegible] را سود دهد و شكل وي مانند
حلزون بزرگ بود الا وي طبقات داشته باشد و بوي وي كريه
بود و لون وي زرد بود و كاسياهي زند و در قلزم بسيار معروف بود
صدأ الحديد زعفران الحديد است و گفته شد صريمة الجدي
شجرة الطحال است و گفته شد صرو سشوكران است و گفته شد
صراب صمغ است و گفته شود ان شاء الله تعالي صرب باد روج آ
و گفته شد صرصر نيز گويند و آن حيوانيست كوچك مانند
ملخ كه شب آواز كند و بشيرازي جر واسك گويند و بيضو [illegible]
چون بريان كنند و بخورند درد مثانه را سود دهد و جالينوس گفت بعد از
آنكه خشك كنند كسي كه قولنج داشته باشد سه عدد از اين حيوان با پيه
و از طفل پنج عدد يا هفت عدد يا مثل وي بطفل در وقت هيجان
درد و صاحب منهاج گفت چون در زيت بپزند و در گوش چكانند درد گو

ساکن کند **صرفان** اسرب را صرفان گویند و نوعی از خرما سرخ
فربه است و آنرا صرفان گویند سادی کمفوم و در تمر گفته شد **صعتر**
بتازی میاوست گویند و بیونانی اوریغانس و آن دو نوع است دراز ورق
و پهن کرده و بری را ندع خوانند و در قوت باشد حاشا بود و دراز ورق
اقوی بود از کرد ورق و نیکوترین آن کوچک ورق بری بود و طبع آن
گرم و خشک بود در سیوم ملطف و محلل بود و درد و درکین را نیکو بود و درد
دندان که از سردی بود و باد چون بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون با
شراب بیاشامند کرمهای نرم را بکشد و بیرون آورد و چون با سکنجبین بیاشامند
کرمهای دراز را دفع مضرت شوکران و افیون بکند و چون با سکنجبین
بیاشامند دفع مضرت جبین بکند و با خیار زه بخورند کوفتگی فضل
را نافع بود و معده و جگر را بغایت سود دهد و اگر با روغن ایرسا
سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد و با سرکه مطبوخ را نافع بود
و حیض و بول براند و طبیخ وی شکم براند و فضول مراری بیرون آورد
و اگر با عسل لعوق کنند و دم بلادر و شش گرم را نافع بود و خوردن وی
غثیان را سود دهد و چون بپزند و آب وی بیاشامند کرم بکشد و حب
القرع بیرون آورد و اشتهاء طعام بازدید کند و باد و بار التحلیل
دهد و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبت حاصل شود زایل
کند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و روغن وی سینه و شش را
نیکو بود و اگر با سویق بخورد بهار بلغمی صاد کند بلد از و خوردن وی
هضم طعام بکند و معده و امعا از بلغم پاک کند و غذا های غلیظ لطیف
گرداند و سردی جگر و معده را نافع بود و سده و جگر بگشاید و چون

قضیب وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند خون
غلیظ را رقیق کرده اند و این خاصیت در وی موجود است و اگر با انجیر
خشک بخورند عرق برانگیزد و لون را نیکو گرداند فقاح وی اسهال
مره سودا بود و بلغم و شربتی یک مثقال با نمک و سرکه بود و صعتر
درد قولنج و رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و سکر بپزد و
و شربت یک مثقال از آن بخورند و بران بخسپند منع نزول آب بکند
و از نزول آب ایمن باشد و دهن را نیکو گرداند و گزندگی عقرب را
نیکو بود و چون صعتر نزدیک بیول کم ضعف چشم بود بهند
ضرر آن زایل کند و نوعی از صعتر بستانی هست که آنرا بکارند
آن صعتر از بری بود در قوت و در تیزی بسیار کارند و آنرا
هرزه خوانند و این مؤلف که در شیراز نیز بکارند و صعتر مضر
بود با سپر و مصلح وی سرکه انگوری بود **صعفبین** سعفین نیز
گویند و آن سکبینج است و گذشت **صعفمان** خلاف است
و گذشت **صعفب** درخت اهل است و آن ع٦ است
و گفته شود انشاء الله **صعو الغزال** مرعشک آنا طرغلو سین گویند
و گذشت و انشاء الله **صعقر** مرغیست که گنجشک را صید کند
و بیادسی باشه خوانند و ببربری تابنا و او عاده نیز خوانند گوشت وی
گرم و خشک بود و چون بپزند و خشک کنند و سحق کنند و درم از وی
بیاشامند به آب بلشا سه روز سرفه سرد و دبور را
نافع بود و زهره وی ابتدای نزول آب را نافع بود و چون در چشم کشند
قوت باصره بدهد و سرگین وی چون در کلف مالند و زایل شود

صلوان خرنوب نبطی است و ترو یدر مصر حب الکلی خوانند
واما غوسس نیز گویند و خرنوب گفته شد و سوف گفته شود
ان شاء الله صلصل سادجی عکر خوانند و آن عفص است و گفته شود
ان شاء الله صمغ جالسوس که مجموع صمغها گرم و خشک بود لیکن
بعضی از بعضی فاضلتر بود و صمغ شیرازی از وی گویند و بارسی زد صمغ
عربی بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود که صافی زرد و چوب
اندک داشته باشد و سفید و شفاف بود و چون در آب
نهند زود بگدازد و طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم بود و گویند
سرد و خشک بود و در وی قبضی بود و صافی باعتدال و سرفه
گرم را نافع بود و آواز صافی کند و قوت معده بدید و اسهال
صفراوی را نافع بود و تشنجی از وی و سعال بود و سینه خشن
و خشونت حلق را نافع بود و حدت ادویه بشکند و اسحق گفته مضر است
بسفل و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الآس
و گویند مصلح آن شراب صندل و کلاب صمغ اللوز
بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت جوان
گیرند و طبیعت وی مایل بسردی بود و گویند گرم و تر بود و
گویند صمغ بادام شیرین در درد حلق و سینه و تب دق را نافع
بود و عسر بول آورد و صمغ بادام تلخ قابض و مسخن بود و چون
باشامند نفث دم را نافع بود و با سرکه برقوبا مالند
زایل کرداند و چون با شراب بیاشامند سرفه کهن را نافع
بود و سنگ گرده بریزاند و گویند صمغ بادام مضر بود بسپرز و مصلح

آن قند و خشخاش بود و بدل آن صمغ عربی و کثیرا صمغ الاجاص
بهترین صمغ الوان بود که از درخت کهن گیرند و در وی گرمی و خشکی بود
و گویند گرم و تر بود و درد و تشنج سینه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند
سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با سرکه برقوبا کودکان مالند زایل
کند و جراحتها را باصلاح آورد و چون در چشم کشند روشنای زیاده
کند و چون با سرکه حل کنند و بر ریش مالند خراز و حسری و حصف
طلا کنند سود دهد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی قند است
صمغ البطم چون در دندان کسیر نهند درد را ساکن کند و جراحتها را نافع
بود و چون در شیافات کنند روشنای چشم زیادت کند
صمغ الجوز حلتیت است و گفته شد صمغ الدامیشا نیکوترین آن
بود که صافی بود و سرخی مایل بود و بغایت حدت و حرافت باشد و
تلخی تمام و مولف گوید آنرا بشیرازی ادوکل خوانند و از حد و شبانکاره
خیزد و در هیچ جای دیگر نبود و ملطف بود و بادها غلیظ که در
معده و امعا بود بگشاید و تلخی که در معده بود لطیف کرده اند و
در قوت گویند مانند حلتیت بود و مولف گوید چند روز در دندان معتاد
بم شقال استعمال کردن بغایت نافع بود اگر از فتح باشد صمغ
السداب گرم است در سیوم و خشک در دوم بادها را بشکند و دیگها
صلب را بگدازاند و ریش چشم را نافع بود چون بران افشانند
و خنازیر که در حلق و شیف بغل بود بگدازاند چون دانکی سعوط کنند
و بدل آن وزن آن حلتیت است صمغ الخطمی
سرد و تر بود و تشنگی ساکن کند و شکم ببندد و حرقه صفرا را نافع بود

صمغ الجوز الرومي کهرباست وگفته شود ان شاء الله صمغ الطراثیث
اشق است و در الف گفته شد صمغ القتاد کثیرا است و گفته
شود ان شاء الله صمغ السداب البري تاقسیا است و گفته شد
صمغ الکمثري گویند نیکوترین صمغ امرود آن بود که از درخت
کهن گیرند طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و ریشهای آنرا
سود دهد و مستعمل از وی دو مثقال بود و گویند مضر بود به سپرز
و مصلح آن گل ارمني بود صمغ البطم علک است بپارسی بنات گویند
و بشیرازی کند طبیعت آن گرم و محلل و ملطف بود و در خواص منفعت
نزدیک به مصطکی بود صمغ الشرد گرم و خشک بود و در قوت نزدیک صمغ
سداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ
را پاک گرداند و چون با کحل بر ریشها سر افشانند نافع بود و پاک
گرداند مجموع ریشها اعضا صمغ الصنوبر راتنج است و گفته شد
صمغ الشرغ کنگرزد خوانند و بشیرازی کنکري و آن تراب الفي
بود و در کنگرزد گفته شود ان شاء الله صمغ الزیتون اصطرک
است و گفته شد و صمغ بري وی از آن وی قتال بود و چون
در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و زایل گرداند
و بول و حیض براند و چون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند و قوب
و ریش شده را نافع بود و سود دهد و بجهت چند از وی بدل آن
عصاره طراثیث است و گویند بدل آن سنبر است صمغ اللاط
صاحب جامع گوید یوناني کیتوملا خوانند و معنی آن بپارسي از سنگ ساختن
و آن چیزیست که از رخام و سنگي سازند و صاحب منهاج گوید معدني

بود و مرکب بود و آنچه مرکب بود از صبر و قرو خون سیاوشان و علک
و انزروت و صمغ عربي از هر یک جزوی اصل مرجان و زاج از هر یک
نیم جزو کوفته و بیخته به آب صمغ تر سرشته و بر دیواری که بگچ سفید
کرده باشند بزنند و رها کنند تا خشک گردد و هر چند که کهن شود
نیکوتر بود و وی مجفف بود جراحتها را نافع بود و منع خون و ریم کند
و ریشها را بصلاح آورد صندل الابیض نیکوترین آن مقاصري بود
زرد رنگ و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و خشک بود
در دوم و صاحب منهاج گوید سرد بود در آخر درجه دوم و خشک
بود در سیوم درد سر و خفقان و جگر گرم و محرور ذي مزاج را بغایت
نافع بود و ضعف معده و چون به آب حل کنند و گلاب و اندکی کافور
بر سرشته و بر پیشانی طلا کنند سر که از گرمی بود پاک کند
و چون در حمام با نوره در خود مالند بوی آن زایل کند و چون به آب
عنب الثعلب یا حي العالم یا آب پرپهن یا الطحلب بسرشتند و بر
نقرس گرم و ورم گرم طلا کنند سود دهد و مفرح و مقوي قلب بود
و چون محکوک کنند اندکی حرارت در وی پیدا شود و محلل گرداند
طحن و مضر بود به آواز و مصلح آن جلاب نبات است و بدل آن اشنه
صندل الاحمر سرد و خشک در دوم گویند سردتر از سفید
و گویند سفید سردتر است از سرخ لیکن سرخ خشکتر است از
سفید محلل اورام گرم بود و منع ماده کند و بر حمره طلا کردن و درد
داء الفیل مناسب بود و شریف که چون با روغن زنبق بر اعضا مالند
تب ورزه زایل کند و محو که صندل سرخ بغایت سرد تر از صندلها

بود و بدل آن نوفل است **صنوبر** شیرازی کاج خوانند و صفت
حب آن در حا گذشت و در پوست بیخ صنوبر کبار قبضی و قوتی تام بود
بیخ را نافع بود چون بروی نهند مانند ضماد و چون ساشامند شکم
ببندد و اگر دزد و در کنند بر سوختگی آب گرم نافع بود و وی معتدل بود
در حرارت و گویند گرم است در دوم و خشک در سیوم و گویند
در اول و ورق آن تر تر از لحاء آن بود و جبر اجتهار اینکو کرده اند
و غرغره بطبیخ قشر صنوبر کردن بلغم را جذب کند و بیرون آورد
و دخان وی نافع بود جهه کسی که در قرحه وی اسپرخانی بود و مرعلی و حتی
که بود زایل کند و قشور و ورق وی چون بیاشامند درد جگر
و ریش شش را نافع بود و کرمی سبز هست در درخت صنوبر و آن
بقوت دراریح بود و قشور سرد و اصفو بر چون زنان در شیب خود
دود کنند بچه و مشیمه بیرون آورد و ورق وی چون بکوبند و ضماد
کنند بر و دمهاء گرم درد بپا کن کند و جراحتها تازه که خون
از وی روان بود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بود بدان نهند
درد ساکن کند و چون با آب یا با ماء العسل بیاشامند نافع بود جهه
کسی که در جگر وی علتی بود و پوست و ورق وی همین عمل کنند
و چون چوب وی در سرکه بپزند و در دهن نگاه دارند درد دندان را زایل
کند و اگر بسوزانند و دخان وی در دارو ها چشم کشند قوه نیکو
بود و موی برویاند و آب رفتن باز دارد و **شریف** که ثمر صنوبر
کبار چون با عسل لیسند و سر با بدارد پس درم بخورند از افلاج خلاص
یابند و چوب وی چون به آب بپزند و اعضای کسی که زحمت کشیده

باشد بدان بشویند نافع بود و بدل آن زفت است **صنار**
دلب است و گفته شد **صنوبر** اسمی عربی است صمغی که از
یمن می آورند بلون مربود و در جراحتها استعمال میکنند و قطع اسهال
بکند و از این صمغ بشکل حصص قرص می باشد و آنرا بول الابل
خوانند و جراحتها خبیث با صلاح آورد **صوف الارض**
فراسیون است و گفته شود ان شاء الله **صوف** بپارسی پشم
گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن نرم بود و پشم
سوخته خشک بود در سیوم و مجفف بود و صفت سوختن آن
مانند ابریشم بود بگیرند و دیگ آهنی یا کوادی نو که اری بهتر بود
و پشم را بشویند و بشانه کنند و در دیگ نهند و بر آتش نهند
و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ داشته باشد تا آن زمان که
سوخته گردد و ریشها را نافع بود و گوشت زیاده در ریشها بخورد و پشم
ناسوخته که چرکن باشد چون با زیت و سرکه تر کنند یا بشراب
و ضماد کنند بر جراحتها چرکن در ابتدا موافق بود و بر جای که ضربی
زده باشند یا استخوانی شکسته و چون با سرکه و روغن گل تر کنند
صداع و درد چشم و جمیع اعضا را نافع بود بدان ضماد کنند و شریف که
خرد صوف چون بر گردن رونده کان بندند خستگی بر ایشان کار
نکند و چون پشم زده پاک کند میان انگشتان دست و پای
که شق کرده باشد شقاق زایل کند و باید که یکشبانروز در جا
رها کند پس بیرون آورده و دیگر بار نکرده کنند و رازی گوید چون بپوشند
صوفی که گوشت آن گوسفند که گرگ خورده باشد حکه در بدن انگیزد

پیدا کرده و بقراطیس گوید صابونی شی در کردن کاوی بلند شد و بیرون کرده
و عاجب. صوطلید نوعی از سلق است زرد رنگ والله اعلم بالصواب

باب الضاد

ضبع را گویند بپارسی کفتار گویند و در بعض کتب شود انشاء الله صبح و با
حیوانیست مانند گرگ و چون براه رود لنگ نماید و از بهر آن ضبعه عرجا
نام آن کرده اند بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک بود و در قوم
مانند گوشت سگ و چون آدمی در دست گوشت آن بود کفتار از وی
بگریزد و چون یک دندان وی با خود دارند هیچ سگ بگذارد سگ بروی
بانگ نزند و چون موی سر شان خون وی بخورند سود دهد و چون
زهره وی بگدازند با هم چندان روغن اقحوان و در ظرفی مسی کنند و بعد از
دو ماه کنند بعد از آن طلا کنند بر چشمی که داغ داشته باشد در مراهم سود دهد
سعدی بود از بهر دو هر چند که آن عرق کهن کرده دیگر نبود و چون زهره وی
با پیه شیر بروی طلا کنند کلف ببرد و رو را صافی کند و چون زهره وی تنها
در چشم کشند تیزی چشم زیاده کرده اند و اگر طبیخ وی که با پشت و نخود پخته
باشند جهت درد مفاصل دران نشستن بغایت نافع بود و باد غلیظ بر...
و جمیع عللها مفاصل و نقرس ساق وی چون با زیت عتیق بگدازند و بر نقرس
طلا کنند بغایت نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه
بیفتد و اگر از جلد وی کیسه سازند و بدان کیل تخم جهت زرع پیمایند آن
زرع از همه آفتها ایمن باشد و اگر این پوست در قدحی گیرند و در آن قدح
آب کنند و بکسی دهند که سگ او را گزیده باشد و با شاریح
زحمت بوی نرسد و صاحب جامع گوید صاحب مزه او است که پوست

پیرامون خاصره وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و مخنث در دبر
خود بمالد ابنه از وی زایل شود و صاحب جامع اللذات گوید اگر موی
که پیرامون دبر وی بود و خصیه انجه بود و بدین نوع که گذشته استعمال
کنند این عمل کند و اگر از ضبعه ماده بود سحق کند بزیت و طلا کنند
بر دبر مردی که این زحمت نداشته باشد ابنه بروی غالب شود
و این از خواص است و گویند کفتار نقای همه حیوانات است الا
بجهت آن گویند که هر حیوان هم جنس وی که بروی بگذرد البته در شب
وی رود و در خواص حیوانات آورده اند که وی یک سالی نر است
و یک سالی ماده و سبب آنست که در شب دنبه وی خطی است که باندام
نری و ماده نرسیده باشد و بشب شکافته شود و وی موافق
خر گوشی بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی
آنست که سگ در بالای استاده باشد در ماهتاب و سایه سگ
بر زمین افتاده گفتار در شب سایه سگ رود چنانچه سایه
در سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا بشیب اندازد و کفتار
وی را بخورد و اگر ذره وی در چشمی کشند که موی زیاده بر کنده باشد
دیگر نروید و گفتار در شب هیچ حیوان با وی بر نیاید و این مولف گوید
از ثقات شنیدم که گفت چون آدمی ظفر یابد بر وی زنا کند ضب
عضایا است و عضا نیز گویند و آن نزدیک بود بپارسی سوسمار
خوانند سر گین وی بر کلف و نقش طلا کردن زایل کند و سفیدی که
در چشم بود ببرد ضجاع بکسر ضاد اسم جمع درخت مانند
درخت آن و نبات وی در کوه قهوان از زمین عمان باشد و آن

صمغی سفید بود که چون جامه بدان بشویند پاک کرداند با کزاز صابون
و مردم پیر بدان شویند و از وی آرد ماسند کم بود و سیاه و در بازار کرده
و صحاح بنوع صاد اسم سرو درخت کرده و دوام بوید مانند جوز و غیره و تب
والب **ضرد** درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بزرگ
الا آنکه وی نیکوتر بود و ورق وی بسرخی مایل بود و ثمره وی مانند خوشه
بطم بود لیکن حب وی بزرگتر بود و ورق وی چون بسوزند و صافی
کنند و بیزند تا نزدیک انعقاد جهة خشونت سینه و سرفه که از سردی
بود و گویند قلاع را ساکن کند در حال و صمغ وی می آورند و بمکه
و در قوة مانند لادن بود و بوبهای خوش زنان مستعمل کنند و خوشبوی
بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود در اول و گویند
خشک در اول و بعضی گویند کمکام ورق شجر ضرو است و گویند
کمکام لحا است یعنی پوست بیخ آن و بصری که صمغ ضرو معروفست
بجکام و طبیعت آن گرم است در دوم و خشک در اول محلل و جذاب
بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان که خاصیت روغن حب وی آنست
که ریاح بلغمی ساکن کند و رازی که ضرو جهة قلاع و استطلاق بطن
در غایت نیکوی بود و شریف که روغنی بسیار از حب وی بیرون
می آید بادها بشکند و مغص را نافع بود و چون بیاشامند یا بمالند
آن روغن محلل و مجفف بود و چون ورق وی با روغن بیزند و در
گوش چکانند درد گوش زایل کند و چون به آب بیزند و بطبیخ آن
مضمضه کنند بن دندان محکم کند و بلغم زایل کرداند و چون ورق وی را
بسوزند و خاکستر وی با آب بیزند و صافی کنند و پاشند [illegible]

از ان درد خاصره زایل کند و فم جرب وی جهة جراحتها نیکو بود
و قطع خون بکند خاصه جراحت خنزکوه کان و ابن مولف که آنچه
بمکه می آورند آنرا دبق الضرو گویند و وی دهانرا در حال خوش کند چون
در دهن گیرند و اسحق بن عمران که بدل ضرو بیخ ضرو اندلسی است
و بعضی گویند ضرو درخت الخضرا است **ضرب** صاحب منهاج که عسل
است و صاحب جامع از قول شریف که آن حیوانیست بلغة همدان
وی را اشیهم خوانند و بلغتی دیگر قنفذ بزرگ است و خار دراز دارد و تا نیم
تیر می اندازد و چون خواید که بیندازد گرد کرده و چون راست شود
تیر بیندازد که ماه باشد که سه چهار بیندازد و اگر بر اعضای آدمی آید
مجروح شود گوشت وی گرم و خشک بود و وی مقدار سگی کوچک
بود و گوشت وی چون بخورند نقرس را نافع بود و خون وی بر قدمین
ضماد کردن نقرس را زایل کرداند و چون خون وی در اندام مالند جرب
را زایل کند و کلف را جلا دهد **ضرع** بهترین پستان آن بود
که از حیوانی گیرند که گوشت آن نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود و اولی آن بود که با ابازیر خورند تا زود از معده
بگذرد و شریف که زن شیردار که شیر وی اندک بود و چون بخورد
شیر وی زیاده گردد **ضرم** اسطوخودوس است و گفته
شد **ضریع** نباتیست دریای که در ساحل دریا باید و طبیعت
وی گرم و خشک بود چون با آب بپزند و در ان نشینند درد مفاصل
را نافع بود و چون خشک بود و بدان بخور کنند زکام زایل کند و چون
در حمام بدن را بوی بشویند حکه و جرب زایل کند و ابن ترکی

ضرع بانیت کو چون سبز و بخورده گزند رسد نشود ضروع الکلب
اسمی لمی عربی است درختی که در کوهستان ها بود و آن در روم است و شکل
ان بشکل درخت صبر بود اما وی مجوع سپید بود ضرس العجوز
حسک است و گفته شد صفابیس نبات الصفار است و گفته
شد و اثنا اقدر بنائی بگوید که ساق نبات می بافند حلیون بود
آنرا نیز ضغبوس خوانند ضغبوس حضف است و گفته شد ضفیرو
الجن گویند پر سیاوشان است و گفته شد ضفدع بپارسی غوک
خوانند و وزغ گویند بشیرازی بک گویند و بیونانی بطرخا گوشت آنچه
نهری بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود گزندگی جانوران را و باد زهر
جذام و مجموع گزندگان بود و صورتی چون بدان روغن بپزند و با موم
و روغن گل موم روغن سازند جهت مرضهای مزمن که از اثر دیثها
عارض شده باشد و دمها بدان گذشته و خاکستر وی بر موضعی که
خون آید افشانند ببندد و چون با زفت چاه برند و بود الثعلب
با المذ زایل کند و چون خون بک سبز بر موضع موی زیاده که در چشم
بود حکانند بعد از انکه موی بر کنده باشند دیگر نروید و چون آب
و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون ویرا
مرضوض کنند و بر گزندگی عقرب و مار نهند نافع بود و چون برده آن
نهند بی درد بیفتد و بری می کشند بود و چون چهارپایی در سامان
علف ویرا خورد دندانها ی بخند و گوشت ی گزندگی جانوران را نافع
بود و در خواص آورده اند که زبان وی چون بر ناف خفته نهند هر چه گوید
باشد بگوید بی انکه ویرا خبر بود و خون وی با خایه موره و قدری کوشادره

چون بر موضعی که موی ستره باشد طلا کنند دیگر نروید و اسحق گوید شخصی را
پیکانی در استخوان روی مانده بود مدتی دراز و علاج بسیار کرد و ضفدعی را
پوست باز کردند و بر سر جراحت و پیرامون آن نهادند در یک شبانروز
پیکان بیرون آمد از سر جراحت و وی را قوة جاذبه بود از بهر آنکه
قلع دندان بکند و خوردن وی بدن را متورم کند و لون تیره کرده و قذف
منی حادث کند و بدترین ضفدعها در آنچه گفته شد بری است که در بیشه
بود یا سرخ لون یا زرد و مداوای کسی که آن خورده باشد قی بود با آب گرم
و عسل و نمک تا معده وی پاک شود پس بحکم رود و سکنجبین خورد و آنچه
با دار صینی و شراب یا مثلث و هرچه نافع بود جهت استسقا و چون خلاص
یابد دندانهای وی همه بیفتد و اگر ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوت
طعام بکند و لون را تباه کند و غثیان و قی و درد دل و ورم شکم و ساقین پیدا
کند و علاج وی نزدیک بود بعلاج آنچه پیش از این گفته شد و گویند دل وی
چون بیاویزند بر کسی که تب عتیقه دارد نافع بود و این مؤلف گوید چون پیه وی
بگدازند و بر اعضا مالند در زمستان هیچ ضرر از سرما بوی نرسد ضوم
حرک خوانند و آن باذروج است و گفته شد ضومران صاحب جامع
سهو کرده است که آن ضیمران است و قول صاحب منهاج معتبر است
که آن بید مشک است و آنرا بهرامج گویند و گفته شد و بدل آن مرزنجوش
یا بلخیه بود زن آن ضیمران ضیمران نیز گویند و آنرا شاهسپرغم شیرازی
خوانند و آن سپرغم کرانی بود و صاحب جامع گوید نوعی حوجی است و سهو
کرده است و طبیعت وی خشک بود در دوم و گویند سرد بود و بمجرد مزاج را
نافع بود و ضماد چون با گلاب بروی زنند بر جایی که بر خیزد ضماد کنند نافع بود و علاج را سود دارد

باب الطاطالیغر

یونانی او کویند خواستد ما قرنبر کویند صاحب منهاج کوید ورق زیتون هندی بود و آن
مشهور هندی است و صاحب جامع اقوال بسیار آورده اول آنکه از رسالهٔ آ
ورده که قول ابن جلجل آورده که لسان العصافیر است و دیگر کفته که عرق بخور هندی است
و دیگر کفته عرق درخت توث که کرم ابریشم برکهای وی خورند و این قولها خلاف است
و قول مجوسی آورده که ورق زیتون هندی است و این موافق قول صاحب منهاج است
و صاحب منهاج و صاحب جامع تحقیق نکرده اند که چیست مولف کوید بر صحیح
زیتون هندی است باقی همه قولها خلافست و آن پوستی سطبرتر از
دارصینی است و صلبتر و میل بسیاهی زند و طعم آن بغایت عفص بود
و قابض و اندک عطریتی دارد و ماسرجویه کوید در سیم کرمی و سردی بود و کویند
خشک بود در سیم و ابن عمران کوید کرم و خشک بود در دوم و مجوسی کوید معتدل
بود در کرمی و سردی و خشک بود در دوم قریب را نافع بود و قرحه امعا و نفث
دم و بواسیر را بغایت نافع بود و فالج و لقوه و شربتی از وی یک مثقال بود و
چون بسرکه بزند و بدان مضمضه کند درد دندان زایل کند و قلاع سپید چون
آب وی در دهن نکاه دارند و کویند مضر است بشش و مصلح وی عسل بود
و بدل وی کویند بدل طالیغر چهار دانگ وزن آن نکمون بود و نیم وزن آن
اهل و رازی و ابن عمران بحسن کویند و کویند بدل وی وزن آن سنبل و نیم وزن
آن ساذج و کویند بدل آن سنبل و اهل بود ساوی طاحک تره آزاد درخت
است و کفته شد طاووس مرغیست مشهور و ابن مولف کوید طاوس مرغی زیبا
بود جلوه کری کند و دنبال بکشاید چون دایره بر سر خود دارد و بدان
نقشهای بدیع بود اما آوازی ناخوش دارد و شریف که بعد از چهل سال تمام

بمرغ برآورده و مریک سال بکار بجه کند و کوشت و پیه وی چون به اسفیداج
بپزند و مرق آن بیاشامند ذات الجنب را نافع بود و چون پیه وی
بکدازند و با آب سداب و عسل بیامیزند درد معده و قولنج را نافع بود
و کوشت و پیه وی مجامعت را قوت دهد و زهرهٔ وی با سرکه کزندکی
جانوران را سوده بود و جالینوس کوید کوشت وی صلبتر از کوشت شان و ورشان
و بط و غلیظ بود و دیرتر هضم شود و ابن ماسه کوید کوشت طاوس بد بود
مزاج را و صاحب جامع نقل صاحب منهاج آورده است که نیکوترین
آن جوان باشد و طبیعت آن کرم و مصلح معده کرم بود که با ضعف
وی بقوت بود و اولی آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز
رها کنند و سنکی در پای وی بندند و بیاویزند و بعد از آن با سرکه بپزند و
ابن زهر کوید اطبا متقدم مرغها که کوشت ایشان صلب بود یک ساعت
پیش از پختن کشته اند و همچنان به پا بر آویخته اند و این از بهر آن کرده اند
که زود هضم شود که چون زمانی درنک کنند مانند همه کرده آید بود و زود هضم آن
نیکوتر کرده و این بجهت آنست و رازی کوید طعامی که متی وی بود چون طاوس
بچند روز کند و بیاویزند و کویند چون طرف کاسه در آن بود بشکند
و ابن زهر کوید اکر مبطون زهرهٔ وی با سکنجبین و آب کرم بیاشامند شفا
یابد و اکر خون وی با انزروت بر ریشها آید تر کند و بپسندد که آکله کرده شد
طلا کنند زایل کند و سرکین وی بر ثآلیل طلا کنند نافع بود و استخوان وی چون
بسوزند و سحق کنند و بر کلف طلا کنند شفا یابد و اکر بر برص طلا کنند لون آن
بکرداند طاریقن مذ است و کفته شد طاطرقی ما مود از است
و کفته شود ان شاء الله طالقون علی بن محمد کوید طالیقون نحاسی بود که مدبر

کرده باشند بتوبال نحاس که در کلیز کاو خوبسایده باشند و مرجان که در آب
اشنان تر خوبسایده باشند پس در وی جمیعی تمام وحذاقی قوی بود
و دیگری که آن نوعی از مس زرد است و فرق میان وی وانواع
مس زردی بود و چون از آتش بیرون آورند عقدی در وی پیدا
شود و زرد گردد و شکسته نگردد تا نکوفته شود و در کتاب احجار
گوید طالیقون از جنس نحاس است غیر از آنکه گوید ادویه گرم
مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کند و اگر طالیقون متفاشی باشد
و موی زیادت که در چشم بود وی بر کشند دیگر نروید خاصه چون
مکرر کشند و اگر کسی را لقوه بود در خانه تاریک رود که روشنایی
در وی نبود و آینه از وی برابر نظر خود دارد و بدان ادمان کند
لقوه زایل کند اگر طالیقون در آتش نهند تا سرخ کرده و در آب
فشرده و بر ندمیم جارپای که در آن آب نکرده و اگر قلابی از وی
سازند و در آب آویزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص یابد
و طبری گوید طالیقون نحاس مدبر بود بتوبال النحاس و آنچه در زمان
ریختن مرتفع شود بقیه در موضع سبکه و دیوال کاو خوب سایند و
مولف گوید اکبریان طالیقون را مس رست خوانند و گویند در کان
مس روید و ابن مولف گوید جراحتی که از طالیقون بر بدن آید هرگز
به نشود و اگر از آن سکانی سازند جراحت آن بر سر حیوان که رسد
التیام نپذیرد **طباشیر** نیکوترین آن سپید سبک بود که زود
خرد شود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
و مسیح دمشقی گوید سرد است در دوم و خشک در سیوم و شیخ الرئیس گوید

مرکب القوی بود مانند گل و در وی قبضی بود و قوت معده بدهد
و قلاع را نافع بود و سوختگی آتش و شکم ببندد و بهار حاده و
تشنگی را سود دهد و قی که از مره صفرا بود و گرمی جگر بنشاند
و ریشها و بثرها و قلاع که در دهان کودکان بود و چون تنها یا با ورق
گل سرخ را بیان باشند و دندان متحرک را محکم گرداند و تنها
سنون ساختن و بواسیر را سود دهد و ورم چشم گرم و دوت
دل بدهد و خفقان که از حرارت بود ساکن کند و توحش و غم
و ضعف معده و التهاب آن و منع خلفه صفراوی و تسکین الجوع
بود و غشی و کرب را نافع بود و مفرح و مقوی قلب بود و نزیف
خون از معده نشف کند و قوت اعضایی که از حرارت ضعیف
شده باشد بدهد و سرد مزاج را بزعفران معتدل کنند
و تفریح و تقویت وی بغایت بود و گویند خوردن وی باه را
مضر بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح آن جلاب بود و گویند
مصطکی و انیسون و بدل آن عصاره لحیة التیس است و گویند بدل
آن به وزن آن مغز تخم خیار زه و چهار وزن آن بزرقطونا
و گویند بدل آن نیم وزن آن کافور است و گویند بدل آن کاغذ
مصری سوخته بود و گویند وزن آن تخم کاسنی و نیم وزن آن
صندل **طباشیر** نوعی از انجیر است سرخ بزرگ **طباق**
گویند غرغاف است اما قول اکثر آنست که غاف است و در غین
گفته شود ان شاء الله **طبغا** نوعی از گندم است باریکتر بود
و خوشه وی بالا بیک مرد بود و در سپرده سر ها کارند و آنرا کاکل

خوانند ومزاج وی مانند مزاج گندم بود لیکن نفاخ بود ونان وی چون
گرم بود نیکو بود اما چون سرد شود بد بود و دیر از معده بگذرد
واگر از آرد وی حسو سازند سینه و سرفه را نافع بود و بول براند و
گرده و مثانه را پاک کند اما مضر بود بمعده و نفخ و قرقره پیدا کند واگر
اسب بخورد هیچ مضرت بوی نرسد حالگوا از گندم مضرة میرسید
طبرزد اسمی پارسی معرب است و اصل آن تبرزد است از بهر آنکه
صلب بود و تبر است از بهر آنکه و نه نرم آنکه طبرزد از بهر آن گویند
که صلب بود طبیخ بطبیخ است و گفته شد طسوج مور کوچک
بود و در نمل گفته شود ان شاء الله طحلب خزو الضفادع است
پارسی جامه خواب بک گویند طبیعت آن سرد بود در سیوم و گویند در
دوم و تر بود در دوم خونها چند د و طلا کردن بر ورم گرم و نقرس گرم
و حمره و درد مفاصل گرم بغایت نافع بود و چون در زیت کهن عصب را
نرم کند و اگر ضماد کند بر فتق اطفال کودکان بغایت نافع بود طحال
نیکوترین سپرز آن بود که از حیوانی فربه بود از بهر آنکه بدی آن کمتر
از آن لاغر بود و شیخ الرئیس گوید بهترین سپرزها سپرز خوک بود و مع ذلک
کیموس وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند سرد و در وی
قبضی بود و خون سوداوی از وی متولد شود و دیر هضم گردد و سبب
عفونتی گردد و اولی آن بود که با روغن بسیار و با پیه پخته کنند و بر پی
وی شراب صافی دعتق خورند یا کبر برکر طحما شوکران است و گفته
شد طخشیقون وطخشیقون نیز گویند و تاویل آن خوشی بود از بهر
آن که آن روایت که اهل ارمن پیکانها از زهر آلود کنند و در

جنگها بکار برند و حلیتیت بادزهر وی است طرنوقون برطانیقی است
و گفته شد طرخمانس شوالخی است و گفته شد طرسوج
نرستوج نیز گویند و آن ماهی دریایی بود یونانی طریفلا خوانند و اهل
اندلس بل گویند و دیسقوریدوس گوید که ادمان وی خوردن گردن شبکوری
و تاریکی چشم آورد و چون بشکافند و بر گزندگی تنین بحری و عقرب
و عنکبوت نهند شفا یابد طرابیث طرثوث نیز گویند بشیرازی ال
شیرین سرخ بود و سفید بود و بهترین وی سفید بود و طبیعت وی
سرد و خشک و قابض بود و رازی گوید سرد و خشک بود در سیوم
قطع خون رفتن بکند از سینه و معده و مجموع اعضا و رحم و شکم ببندد و
قوت مفاصل سست بدهد و معده و جگر و چون با دوغ گاو یا شیر
بز تازه بپزند و بیاشامند و استرخاء معده را نافع بود و مقدار ماخوذ از
وی یک مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح آن کلا راست و بدل
آن نیم وزن آن پوست تخم مرغ سوخته شسته و چهار دانگ وزن
آن قرط و شش یک آن عفص و دانگ آن صمغ عربی طراغوریغابیش
فودنج است جبلی و گفته شود ان شاء الله طرخون بشیرازی
زخونی گویند و نیکوترین آن بستانی تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در دوم و در وی قوتی مخدره بود و ابن ماسویه گوید گرم و خشک
بود در وسط درجه سیوم و گوید سیر را است مجفف رطوبات
بود و لطف تری بکند و قلاع را نافع بود و چون بخایند و زمانی نیک
در دهان نگاه دارند و چون بخایند پیش از دادوی مسهل کریه طعم
احساس طعم آن نکند بسبب تخدیر و معده را قوت دهد و در حلق آورد

ودخنخزاد مضر بود وقطع شهوت باه بکند وتشنگی آورد ومصلح وی کرفس
بود از بهر آنکه منع ضرر آن بکند ودود بکند دانه مضم کند وقمحی کر آب
وی با آب دارد یا نه تو در شراب هندی کنند که آنرا شراب کادی خوانند
وکدو نیز ومنع آکله وحصبه بکند وتفیس ترین اشربه ملوک هند و
خراسان بود خاصه آب طرخون این فعل میکند ومنع حدوث علل
وبا نیز میکند **طریفلن** معنی آن یونانی دو ثلاثة اوراق بود واین اسم
مشترکست بر چند نوع وکفته شد و بر نبات خصی الثعلب وآن نیز
کفته شده دیکر دوائی که مخصوصست بدین اسم وآن جوانا
ویونانی نام بسیار دارد بعضی آنرا سواسی خوانند وبعضی اسفلیطس
وبعضی فیتقن وبعضی اکسوفیلن وآن نباتست که درازی قد وی یک کز
بود یا بیشتر وقضبان وی باریک بود وسیاه مانند او خود در ابتدای وی
سذاب کند وبآخر بوی قیر وکل وی زفری بود وطبیعت وی کرم و
خشک بود در سیوم مانند قیر الیهود وتخم وورق وی چون بر آب پاشند
نافع بود بشوصه وعسر البول را نافع بود وصرع وابتداء استسقا و
درد رحم وحیض وبول براند وباید که از تخم وی سه درم واز ورق چهار
درم بخورند وورق وی چون با سکنجبین بپاشند نافع بود جهة
کزندکی جانوران وبعضی کویند طبیخ نبات وی چون بانج بود بر موضع
کزندکی جانوران بریزند درد ساکن کند وبعضی در تب مثلثه سه ورق
وسه حب از وی با شراب بیاشامند ودر تب ربع چهار ورق
وچهار حب بیاشامند زایل کند وبیخ وی از ادویه ساحیین بود **طرفا**
صادسی درخت که خوانند وآن انواع است یکنوع ثمری که مازج خوانند

وآن اثل است وثمر وی را حب الاثل کویند وثمرة الطرفا نیز کویند و
طبیعت وی سرد وخشک بود ودر وی قبضی وتجفیفی بود وثمر
وی بغایت قابض بود وکویند کرم بود وطبیخ وی چون اطول
کشتند بر پشتش بکشد وچون ورق وبیخ وقضبان وی با سرکه
یا با شراب بپزند بپزد را نافع بود ودرد دندان نیز بدان مضمضه
کردن وورق وی به آب بپزند وبا شراب ممزوج کنند وپاشند
سبز کلفا الله وموافق زنان باشد که رطوبات از رحم ایشان
روانه بود وزنان درد از بران کذشته چون در طبیخ آن نشینند نافع
بود وخاکستر چوب وی چون زن بخورد بر کیسه همین عمل کند
وخاکستر وی چون بر ریشهای تر افشانند خشک کرداند وبجای صبیه
وریشهایی که از سوختکی آتش بود نافع بود ودخان وی زکام وجدری
را بغایت نافع بود واین واقعه که زنی بروی جذام ظاهر شد وا طبیخ
بیخ وی با میویز چند نوبت بیاشامید شفا یافت وکویند تجربه کردیم
زنی دیکر را هم صحت یافت وخودی که چون دخان کنند ودم
سپرد را سوده بود وپشتو ودهاو رازی که بخورد وی سپر بت
بواسیر را خشک کرداند وشریف که چون بخور کنند درد دندان کی
لعلق در حلق وی سفیده بود وغنچه وثمر وی که زندکی زنبلاء اسود دهد
ودیسقوریدوس که بدل ثمرة الطرفا در داروی چشم عفص کنند
طرغلودلسس طرعلود قطس است وکفته شود بعد از این **طرابغون**
شغنین است وکفته شد **طراحشوق** وطرسقوق نیز کویند وآن
هند بآبری بود وکفته شود ان شاء الله **طرخ** نوعی از ماهی که حکت

را از طرف آذربایجان می‌آورند از طرف تبریز و ابن مولف گفت آنرا از بحیرهٔ
دریا قلزم گیرند و در آنجا نبات ماهی مشهور بود و بشمار فروشند بهترین آن
تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک طبع براند و اندکی از وی ملطف
سودا بود و در بیماریهای ربع و وی مضر بود به سپرز و معده و مصلح وی روغن
بسیار بود **طراغیون** نباتیست که در جزیرهٔ اقریطش روید و صمغ وی
مانند صمغ عربی بود و حرارهٔ ورق و صمغ وی در اول درجهٔ سیوم بود و سنگ
گرده بریزاند و حیض براند چون کشمال از وی بیاشامند و آن نبات
بغیر از جزیرهٔ اقریطش نروید و درخت وی مانند درخت مصطکی بود **طراغیوس**
سیالیوس است و گفته شد **طرسیله** طرفیلن است و گفته
شد **طرقوقون** طریقوقن گویند و سقلن وا ونیا نیز و آن زعرور است
و گفته شد **طرغلودیطس** عصفور الشوک است و عصفور السیاح نیز
گویند و مولف گفت که آن مرغیست بمقدار گنجشکی و در بال وی بوی زرد بود و
نقطی سفید بر دنبال وی بود و بر لب آن نشیند و دنبی دراز دارد
و دایم ذنب وی در حرکت بود و بشیرازی وی را دمتک باکیک گویند
سنگ مثانه بریزاند و رها نکند که دیگر جمع شود در مثانه و دیسقوریدوس
گفت چون از جوف وی اندکی بخورند سنگ بریزاند و آنرا
صفراعون و طرغودیس نیز گویند **طرخاطیقون** نوعی از سیسنبر
است **طرفیان** نباتیست که در بهار روید و گل آن مانند
گل خشخاش بود زرد و گرد بر گرد گل خار دراشته باشد و بیخ وی
انگریزخ خوانند و آن در طعم بری بود و گفته شود ان شاء الله اگر طبیخ وی
بر گزندگی افعی ریزند درد ساکن کند و اگر بر عضوی سلیم دریزند همان

درد و حدّت پیدا کند که از گزندگی افعی **طفشیل** عدس مقشر است
که با سبزی پخته باشند **طلق** کوکب الارض گویند و عرق العروس
و بیونانی اسطراای و تفسیر آن کوکب الارض بود و وی انواع
بود بحری و یمانی و جبلی و علی بن محمد گفت سه نوع است
یمانی و هندی و اندلسی یمانی نیکو بود تنک و براق و هندی بشکل یمانی بود الا
آنکه وی تکدر و اندلسی صحیح وی سفید بود و غافقی گفته نوعی از جبسین است
و آن معروف بود بعرق العروس و ارسطو گفت خاصیت طلق گفته است
که اگر به آتش یا آهن یا بچیزی بر چیزی که حیز باشد آن توان کوفت بکوبند
کوفته نشود الا آنکه بحجر الماس شکسته و قطعات وی بحث توان کرد الا آنکه سنگی چند
کوچک بوی اضافه کنند و در خرقهٔ خشن یا موی ببندند و در آب بجنبانند تا جسم
وی خرد شود و یکی ازو و علی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه ببندند
با سنگی چند خرد و در آب نیم گرم اندازند و بآهستگی بجنبانند تا حل شود و از
خرقه بیرون آید بعد از آن آب از وی بریزند و در آفتاب رها کنند تا خشک
شود پس در ظرفی بماند مانند آرد خرد جالینوس گفته خوردن وی خطر
بود طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم قابض بود خون
را ببندد و آب لسان الحمل و ورم پذیرد و ذکر و حلق از وی در
بجوع کوشتی که سست بود در ابتدا نافع بود و خون رحم و سعده ببندد
چون مغسول کنند و آب لسان الحمل بیاشامند طلا کرده و سقطرا
نافع بود و غافقی گفته نافع بود و جهت ریشهای که بر اعضا حدث بود سیدا
کرده و پاک کرداند و پاک گرداند و صاحب منهاج از قول اسحق
نیم مثقال از وی سنگ گرده بریزاند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح

وی کثیر بود و وی سوخته نشود الا بحیله طلع او صنفه که
اول ثمر نخل طلع خوانند و قشر وی کفری و جفری و آنچه در اندرون
قشر بود و لیع خوانند بپارسی بهار خرما گویند طبیعت آن سرد است
در اول و خشک در دوم و گویند قبض در وی ممکن نیست و وی تر بود و بعضی
گفته قبوض نخل ذکر که بپارسی کش خرما خوانند باه را نافع بود و ابن ماسویه گوید
خشکی وی غالب بود بر خشکی جمار و سردی وی مانند سردی جمار بود
و دیر از معده بگذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا
کند و قولنج و این فعل خاصیت وی است و صاحب منهاج گوید مصلح وی شهد
است و رازی گوید طلع مقوی معده بود و خشک کننده و محرور مزاج را
سود مند بود و دفع مضرت وی و دیر از معده گذشتن به زنجبیل
مربا کنند یا بگوارشات گرم و ابن ماسویه گوید که مسلوق خورند باید که با خردل
و مری و زیت و فلفل و زیت و کرویا و سداب و کرفس و نعناع
و سعتر خورند و اگر خام خورند با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و غاله
فربه و مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن خورند طلح
میوه ایست در طرف دریا که آنرا موز خوانند و گفته شود انشاء الله
طلینا نوعی از صدف است کوچک و اهل شام وی را طلینس خوانند
و اهل مصر لینس و تمکسو دبانان خورند و در صدف گفته شد طلو
خراست و گفته شد و بعضی گویند مثلث است و این بحوران که
نوعی از قطران است و مولف گفته آنچه محقق است و مشهور شراب
کهنه خوب را طلا گویند ططم سماق است و گفته شد
طمرا خروع است و گفته شد طمواره بش است و گفته شد

طوفریوس نوعی از کادریوس یعنی ایت و گفته شود انشاء الله
طوط قطن است و گفته شود انشاء الله طوبیدون عنب
الثعلب است و گفته شود در عین انشاء الله طوطاق اغریون
حماض جبلی است و آن نوعی از سلق بری بود و گفته شد طیف
غافقی که ذره است و گویند طعامیست که از ذره سازند طیلافیون
نوعی از حی العالم است و گفته شد جالینوس گوید طبیعت آن
گرم بود در اول و خشک بود در دوم تا سیوم جراحتهای عفن را
نافع بود و بر بهق و برص بجا سرکه طلا کردن نافع بود و بستوریدس
گفته وزن وی چون ضماد کنند بر برص و شش ساعت رها کنند
برص را نافع بود و باید که بعد از آن آرد جو را ضماد کنند و بهق را
هم نافع بود طیقی و طیفی نیز گویند و آن وادی است و گفته شد
طیهوج بپارسی تیهو خوانند و بزبان اندلس فرنیس خوانند و نیکوترین
فربه بود که در زمان خریف گیرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی شکم
ببندد و ناشتها را نافع بود و نشاید که اصحاء ادمان اکل وی کنند خصوصا
اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند هریسه بپزند از بهر آنکه غذای
وی غلیظ بود طیب العرب اذخر است و گفته شد طیطان
کراث بری است و گفته شود انشاء الله طیوث حیوانیست مانند
ذراریح اما کوچکتر بود و گرد تر و جناحان سرخ بود و نقط سیاه بر آن
و همان فعل ذراریح میکند و مولف گوید بشیرازی آنرا وسپک خوانند
و بدل آن ذراریح است و گویند کرم درخت صنوبر طیسا
نوشادر است و گفته شود انشاء الله طین مجموع کلها مبرد

و مجفف بود **طین الحکمة** پارسی گل حکمه گویند صنعت آن بسیار است
مولف گوید بهترین این نوع است بگیرد گل زرد پاک چهار من و برزد
و یکمن کاغذ و یکمن نمک در آب کند و بدست بمالد تا حل شود و بعد از آن
گل برسر آن کند و چهار یکی موی سر آدمی بمقراض چیده و چهار یکی سرگین
اسب بکوبد و بیخته بر سر آن کند و نیک بمالد چندانک بمالند نیکوتر
بود آنگاه غنده غنده ببندد تا خشک شود و هر ساعت که خواهد بکوبد
و به آب صافی خمیر کند و استعمال کند که بهترین انواع گل حکمه است که
گفته شد **طین مختوم** گلی سرخ رنگ بغایت املس و از تل بحیره آرند
و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و حشیش نیست و هیچ سنگ در آن
زمین نبود و طین الکاهنی گویند از بهر آنکه زنی ساحر آن گل یافته است
و مغره لیمیه و خواتیم نیز خوانند و صورت ارطامس بران بود استاده
و دیسقوریدوس گوید گلی است از جزیره لیموس که بخون بز کوهی
بسرشند و این صورت بدان می نهند و خواتم الملک و ختم الملک
از بهر آن گویند که صورت ارطامس بران بود و این مولف گوید بعضی آنرا
خواتیم بحیره خوانند اقوال بسیار درین گل آورده اند و جالینوس گوید بهترین
این گل آن بود که از وی بوی بشت آید و چون در دهان گیرند زبان را
بچسبد و مولف گوید امتحان اول بر لب کند اگر بر لب بچسبد دیگر بار
بر زبان نهند و باید که بچسبد و بغایت نرم و املس و براق بود و گویند
آن زمین که گل مختوم از وی می آورند از زمین یونان بود و این زمان
آب گرفته است و شیخ الرئیس گوید است طبیعت وی معتدل بود در
گرمی و سردی یا میل مزاج او بحرارت پیوسته وی بیشتر از رطوبت بود و در وی

رطوبتی که ممتزج بیبوست بود باشد و در وی خاصیتی عجب باشد در تقویه
دل و تفریح آن و تریاق مطلق بود و نفع دهد و منع مجموع زهرها بکند و مولف گوید
کودکی یک اوقیه و دو مثقال دیگ بر دیگ که از سموم قتاله بود خورده
بود و در زمان قدری از طین مختوم با شیر بادرنجبویه وی دادند آغاز
قی کرد چنانچه هرچیز که خورده بود مجموع قی کرد دیگر بار قدحی هم شیر
بادرنبویه دادند دیگر قی کرد و یک دو مجلس طبیعت هم دکرد و از آن
زهر گشته خلاص یافت و مجموع ریشها که خون دمانه بود چون بران
پاشند خون ببندد و چون بدان حقنه کنند قوسنطاریا را نافع
را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود و گزندگی جانوران
کشنده مانند افعی و سگ دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه طلا
کنند نافع بود و کسی که ذراریح خورده باشد و ارنب بحری و طین مختوم
بیاشامد در حال قی کند و در ساعت دفع سم آن بکند و حب الغار نیز
همین عمل کند در دفع سموم و شیخ گوید اسحق گوید بیاشامند و نفع
وی در زمان وبا دفع وبا بکند و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی
کلابی و ... در قبض چون طین رومی بود یا طین ارمنی که بخون بز
کوهی سرشته باشند و گویند بدل آن مغره است اما در تریاق
بدل وی نیست **طین ارمنی** گلی است سرخ رنگ که بزردی زند و اسحق
بن عمران گوید سرخ است که بسیاهی زند و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بچسبد
و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و صاحب منهاج گوید نیکوترین
آن زردی بود که هیچ ریگی در وی نبود چون سحق کنند و چون بر زبان نهند
بچسبد طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم خونرا ببندد و

خوردن و طلا کردن جراحتها را و قلاع را زایل کند و نزله که از سر بیند
ریزد و از آن ضیق النفس پیدا شود منع دوا به از وی نبود و مقدار مستعمل
مستعمل کند و سل را نافع بود بسبب آنکه ریش شش را خشک گرداند
و تب وبائی را نیکو بود و گویند در زمین ارمن وقتی وبائی بود چنانکه گویند
چندکس چنین یافتند و آن چندکس را چون تحقیق کردند همه این گل اندک
خورده بودند و این خواص از آنجا معلوم شد و از بهر آنست که اطبا بشراب و گلاب
فرمایند و اگر تب بود بگلاب و آب سرد و تشنگی استخوان را سود دهد [illegible]
طلا کردن بر پوست و ابرا از معده بیرون آورد و گویند مضر بسپرز بود و مصلح وی
گلاب بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف است
بود و گویند بدل آن مرزه است و گویند طین لالکی طین رومی مجفف
و منقبض بود منع دمی که در جفون پیدا شود بکند چون با آب کاسنی
طلا کنند و خون که از چشم آید باز دارد طین شاموس طین ساموس خوانند
و کوکب ساموس نیز بهترین وی آن بود که سفید و سبک بود و بغایت بر زبان
بچسبد مانند دبق و چون در آب نهند زود حل شود و از بلاد یونان از
جزیره قبرس خیزد و وی خشکتر از طین مختوم بود و در اغلب حاجات نیست و در
بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و ورم ثدیین طلا کردن ساکن گرداند و در
ابتدا آنرا بر طلا کردن و در [illegible] ورمها و اوجاع اعضا چون از آن متعفن شده باشد
حقنه کنند بماء العسل بی نمک آب یا به آب لسان الحمل حقنه کنند سود دهد و اگر با سرکه
ممزوج کنند و به آب پاشاند ورمهای گرم را نافع بود خاصه چون در آن عضو رطوبت
غالب بود و سست باشد مانند ثدیین و خصیتین و مجموع گوشتها است که [illegible]
[illegible] و قطع خون و بسیاری طمث بکند چون با گل ارمنی بخورند و چون

با آب و روغن گل بمالند بر [illegible] که وی گرم بود و ورم آن ساکن کند
و قطع عرق بکند و با شراب آشامیدن گزندگی جانوران و زهرهای کشنده
را مفید بود طین قبرسی گلیست سرخ گلگون و چون در دست بمالند
سرخی در دست بماند و چون بشکنند در اندرون وی رگها دارد چون
و چون بر زبان نهند بچسبد بغایة چنانکه [illegible] و طبیعت وی سرد و خشک
بود و در وی قبضی معتدل بود جمیع جوارح و ورمها را طلا کردن و شکستگی
اعضا و کوفتگی و در زمان افتادن از جای کند طلا کردن سود دهد و مقدار
مأخوذ از وی پنج درم از قول اسحق و پنج [illegible] و کبد را نفث دم قرحه
امعا آشامیدن و حقنه کردن نافع بود و دفع ادویه قتاله را نیکو بود با آب
سرد و مطبوخ سود دهد و بدل آن طین مختوم بود حجر [illegible]
حجر الرخام خوانند و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق و خوشبوی
و گویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود مانند جبین
و آن نوعی از رخام است و [illegible] آن دو نوع است یکی سفید
و دیگر [illegible] وی دسم بود و جالینوس گفته وی مرکب بود و در وی
تبرید و تحلیلی بود و از بهر آنست که چون [illegible] کنند [illegible] و محلل از وی
[illegible] شود و طبیعت وی سرد و خشک کرده چون با قدری سرکه و
آب طلا کنند و سوختگی آتش را نافع بود و آنچه خالص بود و بسیار نفعه
دارد چون با سرکه طلا کنند بر مجموع و ورمهای گرم و ورم [illegible] معده و پستانهای
و [illegible] از زخم چون بسوزانند و بشویند زود بحال اصلاح آورد و مؤلف
در کوهستان یزد می باشد و این مؤلف که در کازرون نیز هست و زنان جهة
جلا روی استعمال کنند و [illegible] که بدل وی طین مصر است [illegible]

اهل بصره طین قیمولیا طین الحر خوانند و اصناف وی بسیار است ارمنی و
جبلی و اندلسی و ارمنی نیکوترین همه بود و بس کلامی و روی فاضلتر از اندلسی بود
در معالجه و آن بغایت سفید بود و جرم وی صلب بود و زود شکسته نگردد و در
آب حل نشود تا دیر زمانی و چون حل شود در وی لزوجت بیشتر بود و گرد و غبار وی و اندلسی
دو نوع بود یکی سفید و یکی سیاه آنچه بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند
و سیاه بد بود و تصرف در آن نشاید کرد و محمد بن عبدون گ
طین الحر طینی خالص است از سنگ و ریگ و علی بن عیسی گ طین الحر خالص
از ریگ بود و مؤلف گوید که گلی هست در نزدیکی شیراز و شیرازی گل کرمی خوانند و طبیعت
نزدیک بوی بود و او را هم بدین اسم خوانند و آن گلی بغایت سبز رنگ بود و چون
بپوست بادام دخان کنند از بهر خوردن لولها سرخ کرده اند و طعم آن خوش بود
و اکثر مردمان آن را خورند و علی بن محمد گ طین الحر سرد و خشک بود با اعتدال
همه جراحتها را نیکو بود و اگر با سرکه بر گزندگی زنبور طلا کنند نافع بود طین فارسی
بهترین وی سرخ بود و شیرازی وی را گل شوری خوانند و طبیعت وی گرم در د
شستن را نافع بود و چون در شیافها مستعمل کنند و گویند مضر بود و مثانه و مصلح
وی آب سرطانات بود طین مختوم طین الصنم خوانند و آن از موضعی که نزدیک
قسطنطنیه است میان دو کوه بود آرند و لون آن زرد بتیره رنگ بود
و در آنجا رهبانان اند که بر آن گل مهر می نهند و آن طلسم کسی بر اندر خوانند و
ندانند که چیست بغیر از ایشان و اگر کسی دیگر بسازد از طلسم کسی نکو نشناسد
و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و بر ورمهای گرم طلا کردن سود دهد
و خون رفتن باز دارد و خوردن وی در نیش خون از همه طینها بهتر و فاضلتر بود
طین الحمر جمعت او در طین قیمولیا گفته شد طین جزیرة المصطکی گل جزیره مصطکی

طین چیا خوانند و جالینوس هم در نسخه دیسقوریدوس گ نیکوترین آن بود که سفید بود
و طین خاکستر نالی و این گل رقیق بود و صفایح داده و بار با مختلف شکل بود
و چون در حمام مجموع بدن را بدان بشویند بدن را جلا دهد و فاضلترین ادویه
بود که جهت سوختگی آتش مستعمل کنند طین ارتیطی مضعفترین طینها بود
که گفته شد و مضعف حواس بود و ریشهای چشم را نیکو بود و چون زنان
آبستن از خوردن آن پرهیز نکنند بچه نگاه دارد و جلا دهد بغیر لذع طین
کرمی یونانی امپلیطس خوانند و معنی آن اسم کرمی بود و بعضی فرامیطس
خوانند و این اسم مشتق از قرمان بود و معنی آن دوا بود و این گل از
مدینه سلوقیا یا بلاد سوریا آورند و نیکوترین وی آن بود که سیاه بود مانند
فحم که از چوب صنوبر گیرند و آنچه خاکستر رنگ بود بد بود و جالینوس گ
بدین سبب طین کرمی خوانند که در اول که درخت کرم ورق بیرون کند این
گل بر درخت می مالند کرمی که در ورق انگور می خورد و چشمهای آن درخت
تباه می کند بکشد و دیسقوریدوس گ قوت وی قابض و ملین و مبرد
بود و در کحلها مستعمل کنند موی مژه برویاند و جالینوس گ جوهر وی نزدیک
بحجر بود طین مصری اطیر خوانند و جالینوس گ مطلوان و ستیان
بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردند و نافع بود و بر ورمهای کهن و دردهای
مزمن و بواسیر طلا کردن سود دهد طین نیشابوری طین ماکول
خوانند و طین خراسانی و آن گلیست که خام و بریان کرده خورند و نقل
کنند و وی نرمتر از طین الحر بود و لون وی بغایت سفید بود مانند
اسفیداج و شیرازی گل سفید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک
بود و گویند گرم بود و بسیار اندک شود که داده قوت فم معده بدهد و قی

را نافع بود و منع قی بکند و تری معده زایل کند و مقدار ماخوذ از وی تا یکم و

یک مثقال بود و اگر زیاده کند مفسد مزاج بود و سده آورد و سنگ گرده و مصلح

وی لیمون و تخم کرفس بود و جواب آن بود که ترک کند از بهر آنکه فساد وی

زیاده از صلاح است و آب رفتن دهان در وقت خواب و شهوة گلی

را بغایت نافع بود و غثیان و کرب و هیضه را بغایت سود دهد طین

الصنم طین اصفرات و گفته شد طین خراسانی طین نیشابوری

است و گفته شد طین الاحمر مغرات و در باب میم گفته شود ان شاء الله

باب الطاء

و طلیفره نوعی بری است و گفته شود ان شاء الله طریقا المجوز تمر حنکات

و گفته شد طلیم ذکر النعام است و در زاء گفته شود ان شاء الله طلق الحجر

سپید سرد و خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود و چون خاکستر آن با سرکه

طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب و بر گزندگی جمیع جانوران و سباع نهند نافع

بود و اگر سحق کنند با عسل و بر نقرس و مفاصل طلا کنند سود دهد و اگر بیول کودکان

بیامیزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود زایل کند و مسهل آب

زرد بود طلق الکبس سم دیگر چون بسوزانند و با عسل بسرشند و بر ابنه

سامه مند نافع بود جهة تکبیر کردن در جای محراب و اگر در خانه دود کنند مار

بگریزد و اگر طلق مر بسوزانند و سحق کنند و بر ریشهای کهنه اعضاء بایس

مزاج بود انشامند نافع بود طرثوث اسم ترکی است نزد اهل عرب

بعضی از ایشان طحلب یا سمین بری است و به بربری ایزیزان خوانند و ملفقلی

بیرود فودو معنی آن عشبة الذئب بود و نبات وی چیزی چون ایلهای بلها باشد

مانند لبلاب یعنی بر بعضی پیچیده بود و گل وی یاسمین شکل بود و کوچک و بر

ست خانه وی خار بود مانند خار گل و بیشتر نباتات وی با علیق بود

جبیشه و از وی چند آخوان که در بیخ وی سیاه و دراز بود و در فصل

مانند جزو سیاه بود بلکه حرارة وی زیادت بود در گرم و خشک

در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزانند و مانند شیطرج و چون

با سرکه بر بهق سپید و سیاه طلا کنند نافع بود و لیکن دیر بود تا کند

و چون ضماد کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند و نافع بود و چون بیاشامند

از وی چهار دانگ درمی با مجموع صفاح و به جدا از وی غل از رق و از

مجلس خلط سوداوی را براند و ربو و عسر النفس را نافع بود و گل وی صداع سرد

و ریاح غلیظ از سر بکشد و چون بپزند و روغن گل وی گرم و لطیف بود

و محلل قوی نافع بود جهة لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه و همه دردهای سرد

باب العین عاقرقرحا

در دمشق عود القرح خوانند و یونانی فوریون و بیشتر از وی اکر اکر خوانند

آن بود که تیز و محرق بود و زبان را بغایت بسوزاند و قوی بود و غلیظ

چون بسوزاند اندرون وی سفید بود و آن نیخ طرخون رومی است

گویند جبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم چون سحق کنند و با زیت

بر بدن مسح کنند عرق بر آرد و استرخاء اعصاب مزمن را نافع بود و منع تولد

کزاز بکند و سده مصفاة بگشاید و بلغم که در معده بود زایل کند و چون در

دندان گیرند درد دندان که از سردی بود زایل کند و چون با سرکه بپزند

و بدان مضمضه کنند درد دندان ببرد و چون بخایند بلغم بزداید و مداوی مزاجی

بود که سردی بر وی غلبه کرده باشد و حس آن باطل شده و مفلوج و

مصروع را نافع بود و چون به عسل معجون کنند و لعوق کنند بلغم معده جدا از اند

ومجامعت بیفزاید و مزاجهای سرد و تر و وشق که گرم و خشک بود در
چهارم و اسحق بن عمران گوید چون با سرکه بزند و بدان مضمضه کنند ورم لثه
و استرخاء آن که سبب آن بلغم بود ببرد و ابوصلت گوید چون دو درم
از وی بیاشامند مسهل بلغم بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخا
و فالج را نافع بود و چون بعسل معجون کنند و بر قضیب بمالند جماع
باه را برانگیزد و غافقی گوید چون با عسل بیاشامند صرع را نافع بود و اسحق گوید
مضر بود بشش و مصلح آن میویزج بود و بدل آن در غرغره مرزنجوش بود و در مری صفای
معده دارصینی و گویند بدل آن دار فلفل است و عسل [illegible]
سشجارات و گفته شد عاقول گویند نوعی از خرنوب است و خلاف
عاقول درخت حاج است و گفته شد عبب و عبب بیز گویند
و آن ثمر کاکنج است و گفته شد عبهر نرجس است و گفته شود
ان شاء الله عتم زیتون کوهی است و گفته شد عجم
حب البلان است و گفته شد عجم الزبیب فضله خوانند بتازی و دانه
مویز گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم
شکم ببندد عدس بلسن خوانند و یونانی فاقس و وی فاخر بود
و مرکب از قوت قابضه و جالیه و پوست وی جای قابض بود
و بهترین وی سفید رنگ بود و بهتر که زود پخته شود و چون در آب کنند
سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در
دوم و گویند پوست وی گرم بود در اول و مغز وی سرد بود در دوم و گویند
در اول و خشک بود در سوم و مسعودی گوید ادمان اکل وی کردن تاریکی
چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کردن نافع بود و با اکلیل الملک و روغن

گل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی بود و ورم پستان ضماد کنند سود دهد
و جوشانیدهٔ عدس شکم ببندد و آن آب که عدس در وی پخته باشند شکم براند
و خناق را نافع بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوابهای آشفته آرد
و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود و معده
و امعا و اعصاب و شش و سر را بد بود و چون با سنبل یا لسان الحمل
یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشر رمان یا ورق گل خشک یا زعرور یا
سفرجل بپزند قوت قبض وی زیادت گردد و شکم ببندد و حدت دم
ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند وی را از وی قوت بشود
استرخا معده را نیکو بود و بعسل دیهاه عمیق را اصلاح آورد و شیخ الرئیس گوید
خون را غلیظ کند و دماغ را کند کند و روانه گردد و خلطی سوداوی و امراض
سوداوی تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد و ورمهای صلب و
سرطان و نشاید که عدس را شربتی بسیار خورند که سده در جگر پیدا
و مضر بود با صحاب عسر البول و منع ادرار بول و حیض بکند و بدترین وی
نمکسود بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب جدری و ورمهای
گرم چون با سرکه یا با غوره بپزند و دفع مضرت وی آن بود که با گوشت
بره فربه بپزند یا با روغن گاو یا با روغن بادام و بدل وی طبیخ ماش بود عدس
مشش بشیرازی بوخلة گویند و آن نوعی از عدس بری بود و وی
گرم بود و بول و حیض براند و مسهل دم بود و گویند در وی تریاقیت هست و
بدل وی خوتنج بری بود و گویند بدل وی تخم وزن وی دانه حنظل بود
و وزن آن عدس عدس بریا گفته شد است و گفته شود ان شاء الله
عدس الماء صاحب منهاج گوید بوسادشان است و صاحب جامع گوید طحلب است

وگفته شد عذب جوزانج است وگفته شد عرف بلغت اهل
نجد قصب است وگفته شود انشا الله عرق انجبار در انجبار گفته شد
عرعر سرو کوهی است کوچک بود و بزرگ بود و بشیرازی آزاد و اهل
خوانند وگویند درخت وی گرم بود در سیم و خشک بود در اول سخن ولطف
بود و از دخان وی گزندگان بگریزند و اختناق رحم وسده بگشاید و بول
وحیض براند ودفع گزندگی جانوران بکند عرار بهار است وگفته شد
عرطنیثا مستعمل از وی بیخ است واهل شام آنرا بهد خوانند واهل مشرق
قلیقی وبعضی عنبج خوانند بشیرازی چوبک واشنان ودر اذربو گفته شد
وبدل آن رزاوند طویل است بوزن آن ودو ثلث وزن آن ترنج بوزن آن
عروق الصفر بپارسی بیخ گز گویند وبهترین وی باریک بود وطبیعت وی گرم
وخشک است مسهل بلغم بود ومقوی معده ونیم مثقال مستعمل بود ومضر است بمثانه
ومصلح وی عسل است عروق الصفر عروق الزعفران وعروق الصباغین نیز گویند
وآن دو نوع است کوچک وبزرگ وبزرگ را بپارسی زرد چوبه گویند وبوی
سرو وکوچک وی گویند مامیران است وگفته شود انشا الله وطبیعت وی
گرم وخشک بود در سیم وگویند در دوم در وی جلای قوی بود وخاییدن
وی درد دندان را نافع بود وعصاره وی روشنایی چشم را بیفزاید وسپیدی چشم
ببرد وبا شراب سفید وافسنتین بیاشامند یرقان را که از سده جگر بود سود
دهد واگر بکوبند وبر ریشها افشانند خشک گرداند واگر در چشم کشند قوت
باصره بیفزاید وبدل وی نیم وزن وی مامیران بود وگویند نیم وزن آن عاقرقرحا
عروق حمر فوة است وگفته شود انشا الله عروق صبغ
مستعمل است وگفته شود انشا الله عروق الصباغین عروق الصفر است

وگفته شد عرق البحر علک است وگفته شود انشا الله عرق الکافور
زرنباد است وگفته شد عرق ابیض قلقطیا است وگفته شود عرن
آن چیزیست که زیادت میشود وظاهر میگردد نزدیک زانوی است
وسمهای وی وعرب از اعظم البیق خوانند ودستور بهدوس که چون بکوبند
وبا سرکه بیاشامند صرع را زایل کند وبر گزندگی جانوران مستعمل کنند وگویند
بخم درم اندوی چون بخور کنند کسی را که تب ربع بود از وی زایل شود
عرسیثم اسمی است بادنجان بری را وبعضی حدق خوانند وگفته شد
عسم ماهیئت که اهل مغرب سردین خوانند وبیونانی حماد بیس
عرسف کافیطوس است وگفته شود انشا الله عرمض نوعی از کنار را
وآنرا کنار دیو خوانند وبر تنی ده هرو خارهای دراز دارد مانند منقار
مرغ وبعضی مانند قلاب کج بود عرف نزدیک اهل مغرب خوص
خوانند ودوم گویند بلغت اهل نجد قصب خوانند عرطب
خشک است وگفته شد عرعر بری بلوط است وگفته شد
عزیز الکبیر حطوریون غلیظ است وگفته شود انشا الله عزیز
الصغیر حطوریون دقیق است وگفته شود انشا الله عسالیج
الکرم است وگفته شود انشا الله بپارسی بچه رز گویند عسل بلخ
سپید سایل است وگفته شود انشا الله عسل النحل بهترین وی آن بود
که صادق الحلاوه بود وخوشبوی وسپید وگویند فاضلترین عسل آن بود
که بر خزانی بود ودر ربیعی بود بعد از آن صیفی وشتایی بد بود ونوعی از عسل
هرقلی بود که چون ببویند عطسه آورد وآن نیز بد که خورند وگویند
بوییدن آن غشی آورد وعرق سرد وعقل زایل کند وچون بخور کنند الخ

عقل زایل کند و عرق سرد آورد و مداوای وی قی کند بعد از آنکه ماهی مکسود
و سداب چند نوبت خورده باشد تا معده پاک کند بعد از آن شراب مزوّر کمی
بخورد و حکم نوع دیگر عسل بود که حکم وی حکم شوکران بود و آن علامتها
حادث شود و معالجه آن چون معالجه شوکران کنند و انجره عسل نیکو بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید بقوت جالیه رطوبات
از قعر بدن بکشد و منع عفونت بکند و چون بدان شپش تربیت کنند و ابزار قوبا
مالند زایل شود و اگر با قطران کلف مالند زایل کند و چون شبها مالند شپش
بکشد و اگر با نمک اندرانی نیم گرم در گوش چکانند درد گوش و دوی آن ببرد
و چون بدان تحنک کنند یا غرغره ورم حلق یا ورم عضله که در جانب زبان
و دهن و لوزتین که بشیر از کوشک خوانند و خناق بلغمی را نافع بود
و بول براند و چون گرم کرده با روغن گلاب دام بپاشند سرمه را موافق
بود و گزندگی جانوران را و کسی که افیون خورده باشد و قطره چون لعق
کنند نافع باشد و گزندگی سگ دیوانه و اگر با نمک بر سیاهی که از ضربه
بر اعضا پیدا شده باشد مالند زایل کند و معده ای که زود مستحیل
بصفرا شود و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان را نافع بود و در یاقفان
مزاجهای گرم را بد بود و رازی گوید هیچ معالجه جهت لثه و دندان بهتر
از وی نبود و حسم درد را نگاه دارد و شریف که چون با روغن گل بر ورمهای
شهدی و ریشهای بلغمی شود مالند زایل کند و چون با ادویه خلط کنند
که در وی جلای بود قوت باصره بدهد و چون با آرد جو بسرشند و بر سر ورمهای
که نضج بود نهند بگشاید و چون با زراوند طویل یا کرسنه بسرشند گوشت
بر جراحتهای عمیق برویاند و اگر حب محلب و بادام تلخ و آرد جو اضافه کنند

و بر بدن طلا کنند عرق براند و چون با آب بجوشانند سینه را از
فضله که بود پاک کند و مجامعت برانگیزد و مفلوج را بغایت نافع
بود و چون کف گرفته با آب بیاشامند شکم براند و چون ادویه
بهق و برص بوی بسرشند جلای آن زیادت کند و چون با آب
بیاشامند ریش روده را پاک گرداند و مطبوخ وی سموم را نافع
بود و چون نیک از وی متولد شود خاصه بزمستان و جوانانرا اثر
بود و کسی که بر وی مرار غلبه کرده باشد و تشنگی و چون بسیار خورند
قی آورد و مصلح وی رمان مز بود و عاض افنج و رد و ب فواکه و بدل آن
میفنج شیرین بود عسل الطبرزد القصب گرم و تر بود در اول و عسل
قصب شکم براند و عسل طبرزد شکم نراند و عسل طبرزد بپارسی شیرهٔ
نبات گویند ما از آن قصب انجاد الا انک شکر گیرند عسل البلادر
منفعت آن در بلادر گفته شد عسل داود داود بالی است و گفته شد
عشق ق بوار المرادات و گفته شد عشر صاحب منهاج گوید
درختی اعرابی یمانی بود و آن یکی از نیوعات است و ثمر وی را خریع خوانند و شاخ
وی مانند شاخ دفلی بود و گویند نوعی از وی هست که اگر در سایه وی نشینند
کشته بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم
و در وی قبضی باعتدال بود و لبن وی جرب و باد سعفه طلا کردن نافع بود
و با عسل قلاع و ثان کودکان را مفید بود و شکم براند و سعف احتا بود
و لبن وی سه درم کشنده بود و سکر وی در سین گفته شد عشقد
رحمی از لیلابت و گفته شود انشاء الله عصاب شیطرج است
و گفته شد عصفر بزبان بغدادی و موصلی حبری رزواست

و گفته شد عصفر بپارسی خسک خوانند و باصفهانی گل کاوشه
و رنگ زعفران نیز گویند و آن دو نوع است بستانی و بری و طبیعت
بستانی گرم است در اول و خشک است در دوم و بری گرم و خشک بود
در سیوم و وی معتدل بود با انضاج خلط و زایل کند و با مرکو قوبا و بهق
گرم و با عسل ملایم کرده دهان گردکان برد خاصه بری وی و خاکستر
بدل وی زهرة الملح است عصب صاحب منهاج گوید جسمی است
و گفته شد و صاحب جامع گوید لبلاب بیونانی و برافسوس خوانند
و گفته شود ان شاء الله عصی الراعی بطباط خوانند و بیونانی سیاطما رودم بزرازی
گفته خوانند و بلغطی بکرسرخ مرد و آن دو نوع بود نر و ماده و بری
آن بستانی بود سرخ رنگ که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد است
در دوم و گویند خشک در سیوم و گویند تر است و وی قابض
بود منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و برای ورام اعضای و جرب و اکله
ضماد کردن نافع بود و جراحتهای تر را صلاح آورد و عصاره وی چون
در گوش بچکانند کرم گوش بکشد و ریش آنرا خشک کرده اند و اگر زنان فرزجه
وی بخود برگیرد قطع سیلان رحم از رحم بکند و آب وی آشامیدن نفث
دم که از سینه بود نافع بود و قطر البول را سود دهد و قولنج را و مقدار
مستعمل از وی ده درم بود چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را
نافع بود و چون پیش از آمدن تب بیک ساعت بیاشامند نافع بود
جهت تب ادوار و آنچه مضر بود بشش و مصلح آن صندل بود و بدل
آن عنب الثعلب عصب بیونانی فارس خوانند و گفته شود ان شاء الله
عصفر بپارسی کبخشک بود و نیکوترین آن فربه بود و آنچه در خانها فربه

کند بد بود و خوردنی بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در سیوم گوشت وی صلبتر از گوشت دراج بود و باه را
زیادت کند خاصه دماغ وی و ابو العلا بن زهر گوید نافع بود جهت
و فالج و لقوه و انواع استسقا و مجامعت زیادت کند و محرور
مزاج را موافق نبود و وی مضر بود برطوبت اصلی و خلطی صفراوی
از وی متولد شود و اولی آن بود که با روغن بادام بریان
کنند و چون با هری مطبخ کنند زود تر بیشکند و باید که مطبوخ
استخوان وی خورند که هیچ در وی را اصلاح کند عصارة الماميثا
ششماف ماميثا خوانند و بهترین وی آن بود که زود بسود
و سبک حل ربهامان که در حال موصل سازد و طبیعت آن سرد
و خشک بود و ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارت آن بنشاند
و درد چشم کهن و نو را نافع بود و صفت وی آنست که آب آنرا بگیرند
و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حضض
یا بوسش و بدل وی عصارة خشخاش سیاه افیون است و گفته شد
عصارة الثلث عصارة السوس است و رب السوس خوانند
و طبیعت وی معتدل بود در حرارة و رطوبة و در وی قبضی اندک بود
و خشونت قصبه شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنگی دفع کند و سرفت
اورام حاده حارة بشکند و بدل آن دو وزن اصل السوس بود
عصارة الورد اقاقیا است و گفته شد عصارة الغافث بگیرند
غافث تره بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب بنهند تا منجمد گردد
و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود

و ملطف و منضج جرب و حکه را نافع بود و چون با آب شاهترج و سکنجبین
بیاشامند و بثورهای کهن و درد جگر را نافع بود و بدل آن سه وزن آن
دوقو سماق و گویند مضر بود باسعین(?) و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن
سه وزن آن غافث عصارة لحية التيس بهترین آن تازه بود
صفت آن مانند غافث است که گفته شد طبیعت آن سرد و خشک
بود در دویم و نفث دم و بیج(?) را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال
بود و اگر ضماد کنند بر اعضا مسترخی قوت آن بدهد و اسهالی که مضر بود بگیرد و
مصلح آن ما العسل بود و بدل آن اقاقیا عصارة قثاء کرم بود در سیوم غثیان
بیارد و اکثر تا بجدی که انجاق کشد و غشی و افتادن آورد و مداوا(?)
وی قی کنند و انچه در مداوا گذشت گفته شد و صفت آن در اقاقیا گفته
شده و انشا الله عصارة الليمون صفت آن مانند غافث است که گفته شد
و طبیعت آن گرم و خشک بود سخن(?) و مقبض بود و تبهای کهن را نافع بود و
سده جگر بگشاید و تشنگی از وی تا بلغم(?) شاید مره صفرا از معده
پاک کند و مصلح وی ربوند بود و گویند ورق آن سه وزن آن بدل وی بود
عصارة امیرباریس سرد و قابض بود حرارت جگر و معده و ورمهای آن را نافع
بود و قوت سرد و بد و صفت آن بگیرند زرشک خوب رسیده و آب
آن بگیرد و صافی کند و بجوشاند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کند تا روی
کرباس(?) نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام شود و اگر زرشک تر نبود
زرشک خشک بجوشانند و بمالند و صافی کنند و به آفتاب نهند
تا تمام شود یا چنان کند که گفته شد و بدل آن دو وزن آن آب زرشک بی دانه
بود عصارة الاذخر(?) گرم بود در درجه دوم عصارة آذان الجدی که گرم بود در دوم

گرم بود در دوم عصارة آذان الفار گرم بود در دوم عصارة بخور مریم
سرد بود در سیوم عصارة شقائق النعمان گرم بود در سیوم
بدل آن عصارة بخور مریم بود عصارة البنج بدل آن عصارة عوسج است
عصارة شجر الجوز بدل آن مرزنگوش است عصارة الطراثیث
سرد و خشک و قابض بود و بدل آن عصارة قرظ بود که آن اقاقیا
عصارة الشوکة و عصارة الباح(?) نیز گویند و آن طرحقول(?) و قطن است
و گفته شد عصفر بری خطمی بری بود و گفته شد عضایب
عضایر(?) و آن چوب است و گفته شد عضاة در لغت اسپیدی(?) واقع
شده است بر هر درختی از درختها خارناک مانند عوسج و قتاد و قرظ
و امثال آن عضل فاضلترین گوشت مواشی و نیکوترین عضلات
و بیشتر از وی منکر(?) خوانده زودتر هضم شود بواسطه اعتدال رطوبت
که عصب با وی آمیخته است عطفل صنوبران است و گفته شد
عطاب قطن است و گفته شود انشا الله عطار و سنبل رومی
و گفته شد عطشا نباتیست که یونانی دیصافوس(?) گویند و گفته شد
عظام سوخته وی محلل و مجفف بود و گویند استخوان آدمی صرع را
نافع بود و جالینوس که خلق که ان استخوان سوخته از درد مفاصل
و از صرع شفا یافته اند استخوان کهن چون بسوزند جهة ریشهایی
که در اعضای که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثیین نافع بود سفیدی(?)
چون بسوزند استخوانها و سیده(?) ریز بیخ کرده و در بوا(?) بود و بگلاب شسته
بر ریشها ضماد کنند و چون سحق کنند و با ما العسل طلا کنند بر آثار ابلاء و غیران(?)
زایل کند و کعب بقر چون بسوزانند و خاکستر آن با سکنجبین بیاشامند

ورم سپرز بگدازاند و چون با عسل بپاشانند باه را برانگیزد و چون استخوان
ران گاو بسوزانند و خاکستر آن با عصارهٔ عصا الراعی بپاشانند قطع رفتن
دم بکند و شکم رفتن را سود دارد و اگر استخوان مرده سحق کنند و بخورد صاحب
تب دهند چنانچه نداند نافع بود و علاج خاکستر استخوان چون با سرکه سحق کنند
و بر استخوان سوختگی آتش ضماد کنند سود دهد و در خواص آورده اند که کعب این
عرس چون زنده بود بیرون آورند و بر زن آویزند آبستن نشود و در خواص این
زهر آورده که دندان کودک آنجا اول بیفتد پیش از آنکه بر زمین رسد در
صحیفهٔ نقره گیرند و بر زن آویزند منع آبستنی کند و اگر استخوان آدمی مرده بر
اب آویزد دردی که دارد از وی زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع
آویزند نافع بود و اگر چیده ناخن دیگرا چون بسوزانند و آن خاکستر بخورد
کسی دهد الفت و محبت در دل آنکس پیدا شود و اگر دندان آدمی در زیر
بالش راست بچه در شب خفته نهند مادام که نهاده باشد بیدار نشود
و اگر از دندانها که از جانب راست نهنگ گیرند و بر بازوی راست
مرد بندند قوت جماعت زیادت کند اگر دندان پیش روباه بر مصروع
آویزند صرع از وی زایل شود و اگر دفن کنند کله سر آدمی کهن شده
در برج کبوتر کبوتر زیادت شود و اگر استخوان پهلوی کفتار بر سر
صاحب شقیقه آویزند راحت یابد و جب رجب و ناب بر
ناب مضرس بر ضرس نافع بود و گویند در طرف بال خروس
دو استخوان هست با سوراخ اندک اگر از آن راست بر صاحب تب دایم
آویزند شفا یابد و هر دو استخوان چون بر آدمی با هم آویزند منع شهوت
بکند در خواص اجزاء باب کلب یعنی سگ چون آدمی بگزد سگ را گرفته و بر

پاره پوست بندند و بر بازو بندند ایمن باشند از سگ دیوانه
و در خواص آورده اند که ناب سگ چون بر کسی بندند که در خواب سخن
گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی بندند دندان وی بی زحمت برآید و اگر بر
صاحب یرقان بندند شفا یابد فی الحال چون با خود دارد سگ بر ایشان
بانگ نزند عقعق درخت نیل است و نیل عصارهٔ وی است و
برگ آن وسمه خوانند و کم تر گویند و گفته شد دانسته اند عفص پارسی مازو
گویند و بهترین آن قسم آن بود که سبز بود و سوراخ نداشته باشد
و آنرا اقاقیا خوانند و آن عفص بود و آنچه رسیده بود سرخ رنگ
و سرخ و بزرگ بود و این نوع ضعیف تر از سبز بود و سوختن به آتش یا پوست
بسوزانند به سیاهی خضاب نیکو بود و طبعت وی سرد بود
در درجهٔ سیم و گویند در اول و خشک بود در سیم و گویند در دوم و بغایت قابض
بود و چون تنها بیزند و سحق کنند و مانند ضماد بنهند بر هر ورمی که بود در دبر
و بیرون آمدن مقعد نافع بود و چون بسوزند قطع خون رفتن بکند
و بهتر آن بود که بر روی آتش تشویر کنند و در شراب اندازند یا سرکه
خرماده بندد و چون با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و آب وی خضاب
بود موی را و چون بسایند و بر گوشت زیاده افشانند بخورد و منع رطوبت
که در رحم بود بکند و لثه و لهاة و قلاع را نافع و خاصه کودکان را و چون سحق کنند
در غذا یا آب کنند اسهال کهن باز دارد و قوت معدهٔ ضعیف بدهد و آنچه
در اندرون بازو بود که در سوراخ دندان نهند درد زایل کند و طبیخ وی
و در آن نشستن بیرون آمدن مقعد و رحم و سیلان رطوبات که از رحم
روان بود و کهن شده سود دهد و اگر سحق کرده در منی دهند خون رفتن باز دارد

واگر با سرکه بپزند و بر جمره طلا کنند در ابتدا سوده و بهره منع نمله بکند و واجب
آن بود که چون خواهند که پاشامند جهت امساک سیلان بخصوص حیض عشرت
ا بصبح عربی را ست حل کرده تا حضرت بحلق نرساند و بدل آن ثمرة الطرفا
بود و آن آن و گویند عفص و جفت و بلوط و قرظ و جالاس و قشور رمان
و اهلیلج زرد و ثمرة الطرفا دادی باشد مکرر کرده در طبعت عصا آدم
گویند معاث است و گفته شود ان شاء الله عقیق ارسطاطالیس گفت
اجناس وی بسیار است و معدن وی بسیار در بلاد یمن و ساحل بحر روم
و نیکوترین آن بود که بغایت سرخ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند سرد و خشک
بود و قوت چشم دهد و دندان متحرک را محکم گرداند و اگر انگشترین عقیق در انگشت
کنند و برابر خصم روند خشم وی فرو نشیند و قطع خون رفتن بکند از هر عضوی که باشد
خاصه زنانی که دایم خون از ایشان روان بود و اگر خرده کرده بسنون سازند خون
رفتن بن دندان باز دارد و زنگ ببرد و دندان را جلا دهد خاصه با وارد برود
عقربان اسقولوقندریون است و گفته شد عقرب بپارسی گژدم خوانند
و یونانی سقوربیوس ... بهترین وی نر بود و نشان نر آن بود که ضعیف و لاغر
بود و نیش وی ستبر بود و ماده فربه و بزرگ بود و نیش وی باریک بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و آن زیت در گوش چکانند
درد ساکن کند و اگر خورد کرده بر گزندگی وی بندند درد زایل کند و اگر بریان کرده
بخورند همین عمل کند و [illegible] و اگر خاکستر وی در چشم کنند تاریکی چشم را نافع بود
و اگر سوخته وی با نمک و زن آن سرکین موش در چشم کنند تیزی چشم را نافع بود
و جرب آن را زایل کند و اگر عقرب بزرگ [illegible] کرده با سرکه بر برص طلا
کنند نافع بود و چون در زیت بسوزند و آن زیت در ریشها دشوار دیا نشد

و عقرب بحری کرده بر آن افشانند بحال علاج آورد و عبد الرحمن
بن حکیم گفته چون بگیرند یک عقرب و باید که سه روز یا چهار روز
ازیشان باقی باشد و بر شیشه کنند و زیت بر سر آن کنند و سر آن
محکم ببندند و رها کنند تا زیت قوت وی اخذ کند درد پشت را
نافع بود و گویند آن روغن سنگ مثانه را [illegible] خشک گرداند
و بیندازد و اگر عقربی مرده بر خرقه بندند و بر زنی کرد ابا بچه
[illegible] آورند دیگر بچه بیندازد باذن الله تعالی و ابن ماسویه
گوید اولی آن بود که عقرب را بسوزانند با اندکی کبریت و شیخ الرئیس
صنعت سوختن وی چنانست که شیشه [illegible] در گل حکمت گیرند و عقرب
را در آن کنند و در تنوری گرم نهند یک شب یا کمتر و آنگه از حرف که
آن ناشف بود و نشف قوت بکند خاکستر وی سنگ گرده و مثانه
بریزاند و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و اگر [illegible] از وی باشامند
گزندگی مار را نافع بود و صاحب جامع گوید چون در زیت بسوزانند
و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته موی بر وی باشد
و اسحق گوید خوردن وی مضر بود دیش و مصلح وی تخم کرفس و گل رمنی بود
عقرب بحری [illegible] ماهی است کوچک تیره رنگ
که بسرخی زند و در سر وی خاری سفید بود و [illegible] چشم وی خارناک
بود و سر وی بزرگتر از بدن وی بود و از گزندگی وی همان الم [illegible] که
از عقرب حاصل میشود بلکه سخت تر از آن و دیسقوریدوس گوید
سقوربیوس [illegible] حیوانی بحری است باسم عقرب بخوانند زهره وی جهت
نزول آب در چشم کشیدن نافع بود و [illegible] چشم حادث میشود

وآنرا قوبا خوانند عقار کوهان عفر کوهان عاقرقرحا است و گفته
شد عقار حمرات و گفته شد عقد الضب مستعجل گویند و رب
العنبر گویند و عقد الضب بشیرازی دوشاب گویند و شبت نوعی
از آنست عقعق صلصل گویند و عکرمه خوانند بشیرازی قالنجه و بپارسی
کالنجه گویند سرگین وی بر بو را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود و گیرس
بد و بد عقاب بپارسی اله گویند گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند
بمرکه گوشت کاو لو ده زهره وی چون در چشم کشند ابتدای نزول آب را نافع
بود و درد و روشنائی بیفزاید و چون بیرون وی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین
وی بر کلف و بثرهای که در روی پیدا شود لطوخ کنند نافع بود و گویند محلل
خنازیر است عکوب حرشف است و گفته شد عکف لعبه بربریه خوانند
و آن سورنجانست و گفته شد و در مصر عکنه خوانند و در اندلس سورنجان و در
عراق لعبة بربری عکنبر ابن جزله گوید بیخ الکور است و مولف گوید بیخ الکور
بپارسی مرسای تلخی خوانند و بشیرازی بومو گویند و بغایت گرم بود و گرفته
بسیار امتحان کردیم جهت سستی اعضا را و ارخای اعصاب و دفع خوف همان
علل بوییا می سکند و شربتی یک مثقال با دو مثقال عسل با قند بشربت بغایت گرم ما شا
نافع بود و گویند عکر حجریست که در میان عسل بود و بشیرازی آزاد اردو خوانند
و مولف گوید عکر عسل را از جهت حریش جوشانند و بمکان می آورد و از مجموع طبها آن الرنا
باشد و زود رسند و سیخ و بنفش و بغایت لخ بود و اگر در میان عسل بود
عسل را تباه کند و صفت بیخ الکور گفته شود ان شاء الله عکر الزیت
بپارسی درد زیت خوانند بهترین آن کهن بود و طبعت آن گرم و خشک
بود در دوم نافع بود جهت بادی سخت که نزدیک سبز بود و در چشم کشیدن

جلاء آب نزول بود و مجموع جراحتها و ریشها ناصور که در بدن پیدا
شود نافع بود و سنگ و ... که چون در ظرفی مسی قرصی بپزند تا غلیظ
شود مثل عسل و بر دندان خورده مالند جیداً از وی و اگر با خاما الاولی
با نیم نرمس و مواشی لطوخ کنند جرب ایشان زایل کند اما آنجا تازه
بود چون گرم کنند و بر نقرس و درد مفاصل طلا کنند نافع بود عکر دهن
السوسن درد روغن سوسن چون در چشم کشند محلل آب
نزول بود علیق بپارسی ورد گویند و مرغان با طرح و بشیرازی توت
و ما توت سگل خوانند و نوعی از آن علیق الکلب خوانند و گفته
شد ان شاء الله و عوسج نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن
باشد که در آفتاب خشک کرده باشند طبعت آن سرد و خشک
بود و ورق آن و اطراف آن چون بپزند خضابی نیکو بود مو را و چون
حاشا مند شکم را ببندد و قطع سیلان رطوبت کهن از رحم بکند و
گزندگی رتیلا را نافع بود و آن بادیست که شاخ دارد و ورق وی
چون تر بود بخایند قلاع و ریشهای که در دهان بود زایل کند و چون
خشک کرده خشکی وی زیادت شود و در کل وی حاق قوت که
در شجر موجود است در کل موجود است بعضی میخ وی سنگ گرده بریزاند
و چون ورق وی ضماد کنند نمله و ریشها که در سر بود زایل کند
و ناخنه که در چشم بود و بواسیر منعقد و بواسیر که خون از وی روانه
بود نافع بود و چون ورق وی بخوبند نیک و بر معده علیل نهند که
ضعیف شده باشد و ماده از وی روانه بود موافق بود و عصاره
ثمر وی چون بغایت رسیده بود درد دهن را سود بود و چون ثمر وی

بخورند تا بچه شکم بفکند و گل وی چون با شراب بیاشامند شکم ببندد
و شرنف چون بکوبند مدق و اطراف آن تازه و ضماد کنند سیح را سوده
و از وی شیاف سازند نافع بود جهت همه علتها که در چشم پیدا شود و صفت
ساختن وی آنست که تازه وی را با آب بکوبند و صافی کنند و صلایه کنند تا غلیظ
شود و صمغ عربی اندکی با آب حل کنند و ممزوج کنند با آن و شیاف سازند علیق
علیق القدس خوانند نیز از وی درخت سه گل و ثمر در اسه گل
خوانند و ابن جلجل گوید موسی علیه الصلوة آتش ازین درخت دید و بعضی
گویند از درخت عناب و در اندرون ثمر وی مانند پشم بود و گل وی را ورد السیاح
خوانند و ضرس السیاح و سریانی (?) ... خوانند و ثمر وی چون رسیده
گردد سرخ شود و جالینوس گفت ثمر وی بغایت قابض بود و ورق وی قبضی اندک
اندک اشد باشد و اولی آن بود که از ثمر وی حذر کنند بسبب آنچه در اندرون
وی است مانند پشم که مضر بود به قصبه شش و دیسقوریدوس گفت ثمر وی چون خشک
کنند و آنچه در اندرون وی است بیرون آورند جمیع مضرت قصبه شش بنشاند
و اگر با شراب بخورند شکم ببندد و بول براند (?) ... و بدل آن شوکة المصریة است
علف ... و گفته شد علیسی تمر خوانند و بپارسی صبر گویند
علق عرب چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم مقام حجامت شود
خاصه گردگان زنان و بر ریشها بد و بر سعفه و قوبا نهند خون فاسد بمکد
و چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بر موی زیاده که در چشم بود طلا کنند
بعد از آنکه برکنده باشند دیگر نروید و علی بن ... در ان خوانند و اصفهانی
ذو الوجه و بلفظی دیگر ... و در خواص آورده اند که چون بخور کنند در دکان آبگینه گر
هر چند آبگینه باشد شکسته گردد علک صمغی که آن را بزبان خایند علک

خوانند و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک
بود در آخر درجه دوم و گویند تر است و بهترین آن سفید بود که بزردی زند
در طبیعت نزدیک مصطکی بود و علک رومی مصطکی است و گفته شود
انشاء الله صمغ البطم در گوشت رویانیدن در ریشها مانند راتینج بود
و در مرهمها بدل وی کنند و اسحق گفت مضر بود بعصب و اصلاح وی بعسل کنند
علک ... قلونیا خوانند و آن نوعی از راتینج است و گفته شد علقم
گویند قثاء الحمار است و گویند حنظل و هر چه تلخ بود آن را علقم خوانند علف
... گویند و گفته شد علیق نباتست که آن را اقراح خوانند
و گفته شود انشاء الله تعالی عمرو کرفس است و گفته شود انشاء الله
عسلج نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ بود و سبز بود
همچنان با تخم خورند و آن را خربزه زمستان گویند و در بطیخ گفته شد
عبادر زعد است و گفته شد عنب بپارسی انگور گویند و سفید وی
نیکوتر از سیاه بود و نیکوترین آن رازقی و شمالی بود و پوست انگور
سرد و خشک است و گوشت وی گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک در دوم
و انگور غذای نیکو دهد و قوت بدن بدهد و آنچه رسیده بود ضرر
وی کمتر بود و غذا انگور بیشتر از غذاء عصیر وی بود و زود فربهی آورد
و خون نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود و پوست وی
دیر هضم شود و انگور همه مضر بود بمثانه و تشنگی آرد و مضر بود بجگر و
سپرز که علیل بود و دفع آن تشنگی وی به رمان مز کند و صاحب منهاج
آورده است که انگور آنچه دو روز چیده باشند بهتر از آن باشد
که هم در روز چیده باشند عنب الثعلب ... خوانند و ... ثعلبان نیز

سارسی و روباه تُرک و سگ انگور خوانند و بلفظی دیگر طولیدون ورو یا بیز گویند
بهترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد بود در درجهٔ اول و گویند در دوم
و گویند گرم و تر بود و ورمهای گرم را در آخر ضماد کردن نافع بود و با اسفیداج
و روغن گل بر نمله و حمره طلا کردن سود دهد و به آب وی غرغره کردن
ورم زبان را نافع بود و سعالی از پوست بیخ وی با شراب خواب آورد و چون
بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و چون عصارهٔ وی در چشم کشند قوت
چشم بدهد و چون زنان بخود برگیرند منع خون رفتن بکند و استسقا و ورم معده
را نافع بود و اسحق گفته مضر بود به مثانه و مصلح وی قند بود و خوردن و ضماد کردن
تشنگی بنشاند و چون آب وی با اسفیداج و سوختگی آتش و حمره ریش
شده طلا کنند خشک کرداند و چون بکوبند و بر سرطان ریش شده
نهند ساکن کرداند و چون بدان ادمان کنند بصلاح آورد و خوردن تخم
وی قطع احتلام بکند و آنچه سیاه بود و بد باشد و مخدر و چون آورده
نوعیست که چهار درم از وی کشنده بود و مداوای وی قی کنند پس شیر تازه
و انیسون یا یا ماء العسل و سینهٔ مرغ و خوردن بادام تلخ سفید و بد الحی
گویند بطباط است و گویند سیاه اوران عناب نیکوترین آن تازه
بود و جانی که خورده نبود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی
و مسیح گوید گرم و تر بود در میانهٔ درجهٔ اول و حرارت وی غالب بود و رطوبت و گویند
سرد است در اول حدت دم را نیکو بود و خلطی نیکو از وی حاصل شود
چون بخورند یا آب آن بیاشامند و سرفه و ربو و درد گرده و مثانه
و سینه و حلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند نیکوتر بود و غذای وی
اندک بود و هضم آن دشوار و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کشمش

بود یا مویز منقی و شریف گوید ورق خشک وی چون با سرکه سحق کنند و بر اکله
افشانند مفید بود و اولی آن بود که پیش از آن سر مرغ عسل بدان طلا کنند
و چون پوست ساق درخت وی بکوبند و با همچندان اسفیداج بر
ریشهای بالند پاک کرداند و چون ورق وی بپزند و صافی کنند و بر
ده نیم رطل بغداد با قند بیاشامند حکه از بدن زایل کند و چون
وی با استخوان مطحون کنند و سویق سازند و به آب سرد بیاشامند
طبیعت محکم داده و شکم ببندد و اگر صمغ آن با استخوان مطحون کنند و حب
امعا را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه برق با طلا کنند و دو سه نوبت
تکرار کنند البته زایل کند و ورقهای چون بخایند نیکوتر از طحون بود
کسی را که داروی مسهل خواهد خوردن و عناب ضعف باه و مقلل منی بود
و بسیار ازین شیلانه خوانند عنب الدب درختی کوهیست و آنرا غاتی خوانند
و ثمر وی مقدار کنار کوچک بود و سرخ رنگ و در اندرون وی دانه
کوچک چهار پخی بود و طعم وی قابض بود و ثمر وی شیرینی بود که اندک
تلخی داشته باشد و لزوجت و قبضی نیز و از خشک وی سویق سازند نافع
بود جهت اسهال کهن و گل وی شبیه بگل خشخاش سرخ بود و الا کوچکتر بود و لون
آن میان زردی و سبزی بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود عنب الحیه
ثمر هزار چشان است و آن کرمة البیضا است و گفته شود ان شاء الله
و یونانی ثمر کرمه بدین اسم خوانند عنبر ابن حسان گوید روث دابه بحری
است و گویند چیزیست که در قعر دریا بیرون بود و حیوانات دریا بخورند
و بسیار گویند در شکم ماهی یابند که بخورد و می میرد و شیخ الرئیس گوید
از چشمه دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده اند و مولف گوید اجود آن

موی است و نیکوترین آن اشهب بود که آنرا اسفید گویند و دیگر ازرق
که آنرا فستقی خوانند و دیگر زرد که آنرا خشخاشی گویند و عنبر باید که چرب
بود و هرچند سفیدتر و سبکتر و سست‌تر نیکوتر بود و طبیعت آن
گرم است در دوم و خشک در اول مر آنرا نافع بود دماغ و جوهر
دل را سود دهد و مقوی جوهر همه روحها بود در اعضاء رئیسه و درد
معده سرد را سود دهد و بادها غلیظ که در امعا بود بشکند و او چون
بیاشامند یا از بیرون طلا کنند نافع بود و درد شقیقه و صداع که
از خلطهای سرد بود و چون بدان بخور کنند نافع بود و بر مفاصل که از رطوبات
و ریاح بلغمی بود ضماد کردن سود بود و اگر در روغن گرم شل و روغن مرزنگوش
یا بابونه یا اقحوان بدان حل کنند و سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود
در دماغ پیدا آن تحلیل دهد و اگر از وی شمامه سازند و شاک ببوی و بوئید
فالج و لقوه و کزاز را نافع بود و چون در روغن بان حل کنند انواع درد
اعصاب و خدر را نافع بود و فی الجمله مقوی اعضاء عصبانی بود
همه و گویند اگر اندکی از وی در قدحی شراب کنند و بیاشامند مستی زود
آورد و صاحب جامع گوید قوت دل و دماغ و حواس بدهد تقویتی عجیب و روح
را بیفزاید و شربتی از وی دانگی بود و مضر بود باصحاب ماشرا و مصلح وی
بوئیدن کافور بود و خیار و آنچه مضر بود بمعاء و مصلح وی صمغ عربی بود
و بدل آن دو وزن آنک وزن آن مشک و دانگی مرو دانگی زعفران و
گویند بوزن آن مشک و مرو زعفران بدل آن کند **عنصل**
اسقیل است و گفته شد **عندم** بقم است و گفته شد **عنقز**
مرزنجوش است و در آذان الفار گفته شد **عنکبوت** در ابر کاکنا که

عنصل پیاز دشتی

شد **عشر** گویند جلنار است و گفته شد **عود الصلیب**
فاوانیا است و گفته شود ان شاء الله **عوسج** نوعی از علیق است و
نوعی از عوسج امغیلان خوانند و در بیابانها بود و نیکوترین آن بیابانی سبز
ورق بود و طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک بود
در سیوم و ورق وی بونمله و حمره ضماد کردن نافع بود و شریف گوید اغصان
و ورقهای وی چون بیاشامند جرب و التهاب صفراوی را نافع بود و
چون آب آن بگیرند و حنا بدان بسرشند و در حمام خود را بدان بشویند جرب
و حکه را زایل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زایل کند و چون باغصان
وی دود کنند کژدمکان بگریزند و چون آب وی بگیرند و سخت روان
بنابی در چشم چکانند سبلی را زایل کند خواه کهن و خواه نو و آب ثمر عوسج
چون بگیرند و خشک کنند و مقدار دانگی با سفیده تخم مرغ یا شیر زنان حل کنند
و در گوش چکانند بغایت نافع بود در جمیع دردهای چشم خاصه سفیدی آن و
صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند نافع بود فضلاتی که در چشم آید
واسطه تبعی که در وی هست مسهل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل آن در دردهای گرم بوزن آن آشنه
و بوزن آن فوفل بود **عود الوج** وج است و گفته شود ان شاء الله تعالی
عود البلسان نیکوترین عیدان وی املس اسمر بود و خوشبوی طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم سده بگشاید و عرق النسا و صرع و دوار
و تاریکی چشم را سود دهد و ضیق النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبت
از رحم بکند و حتم را نافع بود و با زهر زهرها بود و گزندگی افعی و سردی معده
و جگر را نافع بود و رطوبات از دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ از وی تا یک مثقال

بود و مضر بود بعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی جب وی بود عود القاقوج
سنجار است وگفته شد عود الدرقه اصل الابخان است
وگفته شد عود العطاس کندش است وگفته شود ان شاء الله عود
الجج و یلنجوج نیز گویند و آن انواع است و شیخ الرئیس گوید نیکوترین آن
عود مندلی بود که از وسط بلاد هندی آورند و بعد از آن عود هندی که آن
جبلی بود و فاضلتر از مندلی بود از بهر آنکه شپش در جامه رها نکند و بعضی
از مردمان فرق میان مندلی و هندی نکنند و یک نوع سمندوری بود
و از سفاله هند خیزد و آن فاضلترین بود بعد از آن قماری و آن نوعی از
سفالی بود و بعد از آن قاقلی و بری و قطعی و صینی و آنرا قمیری خوانند
و آن تر و شیرین بود و مندلی مجموع آن نیکو بود و بعد از آن سمندوری
ازرق فربه صلب بسیار آب ستبر که قطعا سفیدی در وی نبود و در آتش
بماند نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از ازرق می نهند و نیکوترین قماری سیاه
که قطعا سفیدی در وی نبود و فربه بود و بر آتش بماند و بسیار آب باشد
فاضلترین عود آن بود که سیاه و سخت و گران وزن بود و در بن آب
نشیند و چون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود و زود کوفته شود و آنچه بر سر
آب افتد بد بود و عود دیگر درخت که بشکنند و در بیخ زمین دفن کنند
تا خشبیه از وی بتعفن زایل شود و عود خالص شود و طبیعت وی گرم
و خشک است در دوم و لطیف بود و سده بگشاید و بادها بشکند و بوی بدن
و بوی دهان خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و حواس و دل
و مفرح بود و رطوبت عفن از معده دفع کند و چون نیم درم از وی بپاشند
تا نیکو و نیز قوت معده و جگر بدهد و شکم ببندد و دو مثقال از آن نافع بود

خاصه سودا وی و مضر بود به بدن وی و مفیدهای گرم را که در دماغ عارض
شود و اسحق بن عمران گوید چون بخور کند بلغم از سر فرود آورد و وی منع
ادرار بول که از سردی بود و ضعف مثانه بکند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود
بسفل و مصلح وی ورق گل سرخ بود و گویند بدل وی در شکم بستن صندل
سرخ بود و اگر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران دو دانگ صینی بود و
دارچینی نیم درم و اسارون یک دو دانگ وزن آن و بدل عود هندی در گرمی
قسط و زرنباد یک کند عود الحیه سرغ که نبات وی در سهر سودا
بود و مشهور نبود و مانند عود سوس بود و صلب بود و طعم وی تلخ بود
و چون نیم درم از وی بپاشند از زهری که بود شفا یابد خواه
گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد آنکس نگردد و گویند
چون در دست گیرند و چشم آنکس بر مار افتد مار حرکت نکند و بیخود
شود و چون بخایند و ثفل آن در دهان افعی اندازند زود بمیرد عود
الریح اسم مشترک در شام فاوانیا بدین اسم خوانند و اهل مصر
با میران و هم اهل مصر قشر اثبر باریس که آنرا الامیرباریس گویند عود الریح
بدین اسم خوانند و صنوبر نیکی که فی نفسه گفته شد و شود ان شاء الله
السوسن در لغت صوف است و گفته شد عین الدیک
حبیست سرخ مدور که از طرف هند آورند و مولف گوید ثمر درخت
بقم است و آنرا بپارسی چشم خروس خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و باه
را قوت دهد و منی زیادت کند بسیار و چون یک درم از وی بپاشند
غیر دوا ان زعفران است و گفته شد عین الدیک گویند جزو است
و گویند مخصوص تخم آنست عین الهدهد اسم نباتیست با قریه که معروف است

باذان الفار و وی و نزدیک ایشان مجرب بود جهت عرق النسا چون
بادیه کلیش بجوشند عیون البقر اهل مغرب و اندلس اجاص را عیون
البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون البقر نوعی از انگور است سیاه بزرگ
بود و دیگر صادق الحلاوه نبود عیشام نخود لب است و گفته شد
عیسوب مرزنگوش است و اذان الفار گفته شد عبدان
البطباط چوب عصی الراعی است و گفته شد عیون الارنب
شریف که چشمها خرین چون بر خرقه بندند و بر چشم صاحب تب
ربع بیاویزند تب از وی زایل شود و این بخاصیت است

باب الغین جا ثبت

بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و ورق وی
نیز نیکو بود و آن گلیست لاجوردی رنگ دراز شکل و ساقهای وی باریک
بود و بدرازی یک وجب بود و کوتاه تر بود و گل و شاخ و ورق
وی همه تلخ بود و تلخ تر از صبر و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک
بود در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند سرد است
و وی لطیف بود و در ابتداء ارمد الفعل بغایت نیکو بود و با پیه گیهی
بر دیشها نهند که دشخوار بود و با صلاح آورد و درد جگر و سده آن
و صلابت سپرز و قرحه امعاء بتنهایی مزمن و صفراء محترقه زایل کند
و شربتی از وی نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند مضر بود به شش و سپرز
و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن افسنتین بابلی و وزن وی اسارون
بود غاغت بلغه عمان نوعی است و گفته شود ان شاء الله غار
درختی بزرگست و ورق وی دراز تر از ورق بید بود و حب وی از بندق کوچکتر

بود بمقدار فستق و صفت آن گفته شد و یونانی دافنی گویند و بعضی بود که
ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو نوع در زمین سکستان روید
و بهترین آن بری بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن گرم و خشک
در سیوم و وی طلا کردن بر بهق با شراب نافع بود و با سویق بر ورمها و درد
اعصاب و ضیق النفس و انتصاب را طلی کردن نیکو بود و صاحب منهاج گوید چون
بر معده مریخ کند قی را حرکت دهد و درد رحم و مثانه را نافع بود حتی در آن نشیند
و سنگ برراند و شربتی از وی نیم مثقال بود و ورم از وی مسهل بود
و صاحب جامع گوید چون بیاشامند مرقی معده بود و قی را حرکت دهد و ورق
وی چون تر بکوبند و بر گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند نافع بود و پوست بیخ وی چون
جهار دانگ وزن با شراب بیاشامند سنگ برراند و علت جگر زایل کند
و صاحب فلاحه گوید اگر یک ورق از وی بچینند و رها کنند که بر زمین افتد
در خلف اذن خود نگاه دارد چندانکه شراب خورد مست نشود و گویند
چوب درخت وی چون بیاویزند در محلی که طفل در آنجا خسبیده نترسد
دیگر نترسد و ورق وی چون بجوشند با سرکه و بدان مضمضه کنند درد دندان را
سود دهد و بدل آن غار سپیدار است وزن آن غافاملی حجر حاغیطوس
است و گفته شد غاریقون دو نوع است نر و ماده و بهترین آن ماده
بود که بغایت سپید و املس بود و زود متفتت شود و مولف گوید غاریقون
باید که سپید و سبک و سست بود و آنچه نر بود بد بود و طبیعت آن گرم
بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم وی محلل و مقطع اخلاط
غلیظ و منقی معده بود و در تبهای کهنه سود دهد و عرق النسا و درد سپرز را
سکنجبین نافع بود و وی بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از

وی از دانکشت تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از سینه و قرحه شش
و یرقان و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا
و بلغم و اختناق رحم را سود دهد و تبهای کهن چون مثلث از نوبت نوبت آ
بیاشامند نافع بود و ضماد کردن برکندگی جانوران که زهر ایشان سرد
بود و شیخ الرئیس گوید که وی بخاصیت تریاق جمله زهرها بود و کزندگی افعی و مقوی
قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر بود و اگر با وزن وی زراوند استعمال کنند
سنگ گرده بریزاند و درد پشت که از خلطی خام بود سود دهد و چون
با انیسون بخورند دردهای اندرونی که سبب آن سردی بود مجموع را نیکو بود و
اگر با اندکی جند بیدستر بود قولنج ثقلی و بلغمی را نافع بود و گویند چون با خود
دارد عقرب آنرا نزند و در استعمال کردن باید که بغربال بروی بمالند تا زود
رود و نکوبند و آنچه سیاه بود زیان کشنده بود و خناق آورد و مداوای
که آن خورده باشد قی کند با آب گرم و شیر تازه و مداواتی که در کندس گفته
شد و مسهل وی در بلغم و سودا بود وزن آن تریدرهم و دانگ افتیمون و
ده یک آن خربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن فرفیون
بود **غالالوطا** بالاقیطی است و گفته شد **غالب** شیخ الرئیس
گفته اورام صلب را نرم کند اندوا گر در روغن خیری یا روغن بان طلا کنند
و در گوش چکانند درد زایل کند و بوئیدن آن صرع را نافع بود و صداع سرد
ساکن کند و چون در شراب بخورد کسی زود بخندد و بوئیدن وی
مفرح دل بود و درد رحم سرد بخور برگرفتن نافع بود و ورمهای بلغمی صلب نرم کند
و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و آبستنی را یاری دهد **غبیراء**
اشنان است و گفته شد **غبیرا** بپارسی سنجد گویند نیکوترین آن

وشت عنزور بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و خشک
بود در آخر درجه دوم یا اول سیوم غذا اندک دهد و معده را دباغت
کند و شکم ببندد و قی ساکن کند و مجموع سیلانها باز دارد و صفرا بنشاند
چون بدان تنقل کنند مستی برآورد و سرفه گرم را نافع بود و بول بسیار
و سحج صفراوی را سود دهد و صداع و موافق اطفال بود چون با شیر
با نان دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی
مضر بود بمعده و مصلح وی فانید بود و عنبی که نور نجز غیر انفی تمام
دارد در شهوت زنان الحق **غبار الرحا** بپارسی گرد آسیاب
خوانند مجفف بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند
غبار عنب الدباست و گفته شد **غاجلود** بپارسی سریشم
خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند
قایم مقام توتیا بود و اگر با جوز سرو بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر سعفه
طلا کردن و سوختگی آتش و سریشم دوست کاه و کاه بعض چون با سرکه
طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده نافع بود **غراالسمک** بپارسی سریشم
ماهی خوانند و آن اسفنجی است که در شکم ماهی دریایی می باشد طبیعت
وی خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی
اندک خشونتی بود و بول سرخ موافق بود و داء و برص و در شقاق روی
و در مرهمها کنند و اگر در حساء کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه
حل کنند بقوام لعاب دهان داده و بر فتق بدان ابر شسته و ضماد کنند
بغایت نافع بود و شراب که سریشم ماهی چون بر ناخن سفید کشته
طلا کنند نافع بود **غرب** درختیست که آنرا اطاخواند و شیرازی

وذک وآن درختی بزرگ بود وصمغ آن نیکوترین بوده بود وتا زخمی بر
پای وی نرسد که شکافته کرده آن صمغ از وی بیرون نیاید و وی
هیچ ثمری که شاید خورد ندهد وطبیعت وی سرد وخشک بود
وثمره وورق وقشر وی وعصارهٔ وی قابض بود ومجفف خیر لذع بود
خاکستر قشر وی چون بر ثالیل که بر دست وپای بود ضماد کند قلع
کند وپوست بیخ وی در خضابات موی مستعمل کنند وطبیخ وی
چون نرم بپزند آن بشویند وتطول کنند نافع بود درد جراحت وسمع
وگل وی تاریکی چشم را سود دهد و پوست وی نفث دم را نافع بود
ونبودرس که عصارهٔ وی علق از حلق بیرون آورد وعصارهٔ ورق وی
وپوست تر وی حق کند وبا دهن گل وپوست انار بیزند در گوش را
نافع بود وثمر وی نفث دم را و ورق وگل وی در مرهمها مجفف استعمال کنند
وخاکستر پوست بیخ وی با سرکه در قلع کردن ثالیل بود. وشکوفه که در جلد بود
نعوت واز خاکستر پوست ساق وی بوده است سوی برگ و دق وزیب چون بیاشامند
عقم آورده وقذف دم را نافع بود وگویند عصیر ورق وی نیکوترین معالج مادة
بود که از گوش روان بود وسدهٔ جگر را سود دهد غرقد نوعی از عوسج
است وگفته شد غوزه اسم فرخ عصا الراعی گویند که معروف بطبایه
وگفته شد غبیرا راسن است وگفته شد غربیب نوعی از انگور
سیاه است غزال پارسی آهو گویند ومنفعت گوشت وی
در لام گفته شود ان شاء الله اما شکنبی چون با سرکه بپزند و بر درجهای
بلغمی نهند تا بگدازاند غسل خطمی است وگفته شد غسیج عرطنیثا
وگفته شد غاج عاج است وگفته شد غلجس فوتنج بری است

وگفته شود ان شاء الله غلیجن الزنیب شطرا شیخ است وگفته شود
ان شاء الله غلدیریا اصل السوس است ومعنی آن سو مانی اصول
الحلو بود غلول تملول است وآن قنابری بود وگفته شود
ان شاء الله غمام اسفنج البحر است وگفته شد عنقلی
بضم غین شیلم است وگفته شد غورته وغوریه نوعی از گاه وقطرات
وصاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس بسیار بود وانجا بگریه شیرخوانند
وچون خشک بود بدان جامه شویند ودر حوضات خورند وطبیعت آن
سرد وتر بود در درجهٔ اول وچنان سرد بود که گاه وآن خلط
بد که از گاه حاصل شود از وی نشود غوک ضفدع است
وگفته شود غیم غمام است وگفته شد والله اعلم

باب الفاء

اسفنت سریانی پارسی هزارجشان وهزارفشان گویند ویونانی
ابنالیس لوقی ومعنی آن کرمة البیضا خوانند ومعنی هزارجشان هزار کز
بود وهر دو وی را دعالون گویند وپارسی کرم وحشی وبیشتر از وی نخوش از
مرا کند بنا بستان وزمستان خشک نمیشود وفاشرستین نوعی از وی
ونبات وی بر درختی که نزدیک وی بود دمیده شود وخوشهٔ وی حب
دارد اندک اشته بود ودر اول سبز بود وآخر بغایت سرخ شود و
گل وی لاجوردی بود وبشیرازی ویرا سیاه دارو خوانند ومنفعت
وی نزدیک فاشرا الیکن ضعیف تر از وی بود وفاشرا المطلی بکربروانیا
وحالق الشعر گویند وثمر وی مانند فاشرستین بود وبیخ وی گرم وخشک
در درجهٔ دوم وسوم گشته بود وجلای تمام دهد وملطف بود وسپید

سخت شده بگدازاند چون بیاشامند یا انجیر از بیرون ضماد کنند
وجرب و سعفه که در ظاهر بدن بود نیکو بود و ثؤلول که مانند خوشه بود
گویند دباغان مستعمل کنند جهت حلق شود و بیخ وی چون پاک کنند و جلد
مدتها بدان بشویند پاک کرده اند و کلف ببرد و ثالیل و اثر سیاهی که از
ریشی مانده بود ببرد و چون با شراب بود اخس ضماد کنند ببرد و ورمهای
گرم را تحلیل دهد و دملها بگشاید و اگر با روغن بزنند تا چون مرهم شود
بواسیر که بر مقعد بود و حصف و ماده آن سود دهد و اگر با شراب
ضماد کنند ورم را سرد کند و ورمهای گرم را بگشاید و شکستگی استخوانرا
نافع بود و اگر به روغن زیت سازند صرع و فالج و سدد را نافع
بود و اگر دو درم بیاشامند کرمهای شکم را سود دهد و مجرب کرده اند
و بیخ وی چون زن بخود برگیرد بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و چون
اول آن بود که نبات وی بروید چون بخورند پخته بول و شکم براند و بلغم
و چون با عسل لعوق کنند سرفه و ذات الجنب را نیکو بود و عصاره وی
چون تر بود بیاشامند تخلیط در عقل پیدا کند و با صبر بر ورم سرد
ضماد کردن نافع بود و اگر زن در طبیخ آن بنشیند رحم پاک کند و بچه
بیرون آورد و بدل آن بوزن آن در و بیخ وی وزن آن [illegible] بود
فاشرستین سارسی شفشندان گویند و بیونانی [illegible] و معنی آن
کرم الاسود گویند و در اندلس معروف بود و بعربی [illegible]
و بشیرازی سیاه دار گویند و ورق وی [illegible] ورق لبلاب بود
اما مانند لبلاب پیچیده شود بر درخت و آن نوعی از فاشرا است و گفته شد
و بیخ آنرا بیرون سیاه بود و اندرون زرد [illegible] بود و وی گرم بود باعتدال

و در فعل مانند فاشرا بود لیکن ضعیفتر از وی بود و اندکی و اول که نبات وی
بروید بپزند و بخورند بول و حیض براند و [illegible] دو درم سبز بود و صرع را نافع
بود و معنی فاشرستین بسریانی داغ [illegible] بود فاجت جند بیدستر
است و گفته شد فانیذ بهترین آن بود که از قند سفید سازند
و وی [illegible] از سکر بود و طبیعت گرم و تر بود در اول و گویند حرارت
وی در سیوم بود و آنچه سنجری بود گرم و خشک بود در دوم سرفه را نافع
بود و شکم براند و نرم دارد و خونی معتدل از وی متولد شود و سینه را
نیکو بود و مولف گوید این فانید که صفت او گفته شد بشیرازی کعب الغزال
خوانند و باید که قطعا آرد در آن نبود و فانیدهای که این زمان مستعمل میکنند
مجموع [illegible] دلیل اولی آن بود که در هر ترکیبی که فانید بود قندهای وی
خرج کنند یا کعب الغزال که آن فانید اصل است و صنعت وی چنانست که
قند صافی بقوام آورند و بکشند تا تمام سفید شود و بعد از آن پاره کنند
و [illegible] بر روی غربال یا در آفتاب نهند تا درست کنند
فانید الغزال بالملاءست و گفته شد فانید الفیلی [illegible] بود
و آن [illegible] است و گفته شد الغیب صاحب منهاج گوید که حناست
در [illegible] که خوشبوی بود و آنرا فاغیه خوانند و آن معتدل بود در گرمی
و سردی [illegible] حنا چون در میان جامه صوف نهند و در [illegible] خوشبوی
کنند و [illegible] که [illegible] آنرا تباه کند فالیرا [illegible] است و گفته شد
[illegible] بهندی است و آنرا [illegible] خوانند و گفته شود بعد از این ان شاء الله
[illegible] نوعی از [illegible] است فاقس جرمنس نوعی از [illegible]
و گفته شد [illegible] یونانی درخت جاوشیر بود و جاوشیر

گفته شد فاغیره بپارسی ناخوه گویند و به شیرازی بکابه شکافته و از
سفال هند خیزد طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و در وی قبضی و تحلیلی بود مصلح معده و جگر سرد بود و سوال الاستمرا
که از سردی بود و شکم ببندد و فالوسش شیطرج هندی است و گفته
شد فاسطاریون اعنی الحمام است و گفته شد فالوغوسن بلاریح حوا
و آن قلق است مرغی مشهور بود و در خواص ابن زهر آورده است که
استخوان وی چون با خود دارد از عشق زایل کند و صاحب منهاج گوید بیضه وی
غذایی نیکو بود مر برا فاخته گوشت وی گرم و خشک بود فالج را نیکو
بود و معتبر بود مدلع و سهر آورد و بسیار و کثیر حزن وی کم کند و مجهول که
سرگین وی چون بر کودکی بندند که بیت مصروع شود نافع بود فالنجیقون
نام وی یونانی رتیلا بود از بهر آنکه گزندگی وی را نافع بود و فالنجیطس و
فالانجقون نیز خوانند و لوفاقیس هم و آن نباتیست که گل وی مانند گل
سوسن بود و تخم وی سیاه بود مانند نیم عدسی کوچکتر و بیخ وی باریک
و کوچک بود و اول که از زمین بر کنند زرد بود و بعد از آن سفید گردد
در تلهای خاک روید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب بیاشامند
گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود و محلل مغص بود و قوت وی
ملطف و مجفف بود از بهر آنست که مغص را نافع بود فاطـ
صاحب منهاج و صاحب جامع گویند آن دوای ترکی است که دفع مجموع زهرها
میکند و گزندگیها چون با آب سرد بیاشامند و دردهای سخت ساکن کند
و مولف گوید ظن آنست که چه ولوا که از طرف خطای می آورند
فادزج مولف گوید سنگی است زرد که بسفیدی زند و سبزی و مردگی

دیگر بود وی ظاهر بود و این سنگ از آخر هندوستان می آورند و از
قوچین نیز آرند و نیکوترین آن صینی بود و شربتی از وی کسی را که زهر داده
باشند ده دانه جو باشد که با آب سرد بیاشامد و این سنگ در آتش
بسوزد و چون با زهر جو بر سنگ بسایند مانند بسته نماید و با زهر
جد زهرها بود و خاصه در طلا کردن و بعضی گویند که وی فاطاست که گفته
شد و این مولف گوید که آن بادزهر کانی است محقق و دیگر اقوال اختلاف است
فاراتیا فادینا نیز گویند و کهیانا و آن عود الصلیب است و زرباد
بود و آنچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ وی ستبر بود و سفید
مانند انگشتی و در طعم وی قبضی بود و آنچه ماده بود کثیر الشعب بود و بیخ وی
مانند بلوط بود و هفت یا هشت عدد بود و نیکوترین آن ستبرتر وی
بود و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و گویند معتدل بود در حرارت و در وی حسنی و قبضی با تحلیلی بود و مفتح و ملطف
بود و وی آثار سیاهی از بشره ببرد و چون از طفلان بیاویزند مادام
با ایشان بود صرع زحمت ندهد و چون با شراب بیاشامند درد شکم
و یرقان و درد گرده و مثانه را نافع بود و چون با شراب ببرند و بیاشامند
شکم ببندد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف بادام
و چون شکافته شود حبهای سرخ بسیار بود مانند خون و شکل انار بود
و در میان آن حبی سیاه رنگ بود و چون از این حب بزرگ پانزده حب
بشراب سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع نزف الدم از رحم بکند و چون بخورند
نافع بود از حرقت و درد معده و لذع که عارض شود در آن و چون کودکان بخورند
یا بیاشامند در ابتدای سنگ مثانه نافع بود و آنچه حب سیاه بود چون از وی

مازره حب با شراب بیاشامند اختناق رحم و کابوس نافع بود خاصه باده
وی و بعضی گویند چون بر آهن پاره کنند این خاصیت از وی زایل شود
و نقرس و حصبه و سقط و صرع را بغایت نافع بود و چون بخور کنند مصروع و
مجنون را بغایت نافع بود و اگر تعویذ کردن بندی سازند و بر گردن
کودک مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر عود وی سحق کنند و
بر صره بندند و مصروع دایم بوید نافع بود و دو [illegible] و [illegible] نافع
بود جهت هر مرضی که باشد ضماد کردن و چون با [illegible] در بیابان بعد
از همه آفتها ایمن بود و آنچ گویند عود الصلیب معرب بود بعد و صمغ آن کثیرا
بود و گویند بدل آن زفت بود و گویند بدل آن غاریقون و زراوند مدحرج
است و بعد مقدونس که [illegible] نارمار و [illegible] آن و [illegible] و سوق [illegible]
چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا بود فار فارسی موش خوانند خون
آن قطع ثالیل بکند و چون بشکافند و بر خنازیر نهند یا بر گزندگی عقرب
بغایت سود دهد و چون بریان کنند و بر گزندگی عقرب نهند نافع
بود و چون بریان کنند و بکودکی دهند که لعاب بسیار از دهان وی
روان بود باز دارد و اگر در آب پزند و صاحب سلس البول دهند تا
در آن نشیند نافع بود و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غثیان و فساد
معده بود و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود
بیرون آورد و منفعت سرگین وی در حرف الفا گفته شد و سرگین وی در
داء الفار گفته شد فارة البیش پیش در شین گفته شد فادزهر
هر دوائی که حافظ روح بود و دفع مضرت سم بکند آنرا پادزهر گویند و آنچه
مخصوص است اسم حجر التیس است و حجر الحیه و گفته شد فلفل بپارسی [illegible]

گویند و بشیرازی تربزه و تخم وی اقوی بود و بعد از آن پوست [illegible]
و بعد از آن گوشت و نیکوترین آن بستانی بود سبز تازه و طبیعت
آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود و گویند خشک بود در دوم
و جالینوس گوید گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و موی بر داء الثعلب
و حیه بر ویاند و وی مولد ریاح بود و معده را نیکو بود و سخن [illegible] و بول
براند و این سود که پیش از طعام بخورند شکم نرم دارد و غذا [illegible] در
گذشتن از معده و اگر بعد از طعام خورند هضم طعام بکند خاصه ورق وی
و به آسانی [illegible] آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم
چکانند جلا بدهد و گویند ورق وی جلاء چشم بدهد و شیر زیادت
کنند و چون بخورند نافع بود سرفه کهن را و کیموس غلیظ که در سینه
بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و مار [illegible]
و اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر خورده باشند و عقرب بگزد
هیچ مضرت بوی نرسد و چون با سکنجبین بدان غرغره کنند
چون گرم بود خناق را نافع بود و محلل بود و در همه حالی اقوی بود و اگر بستانی
و [illegible] که محلل [illegible] را نافع بود و مضر بود بدندان و چشم و سر و معده و مفسد طعام
بود و علتهای بسیار آورد و تشنج در بدن پیدا کند و صاحب طحال [illegible]
کرده و مثانه و [illegible] را نافع بود و باه برانگیزد و چون آب وی بر بدن طلا کنند
[illegible] در گزندگی جانوران دفع [illegible] بمنزله تریاق
بود و [illegible] بر روی بود [illegible] طلا کردن نافع بود و داء الثعلب [illegible]
موی بر داء الثعلب برویاند و شیر بیفزاید و گویند آب [illegible] ورق [illegible]
و ناشتا [illegible] سنگ [illegible] کرده بود [illegible] درین فصل

بخاصیت بیکند مطبری که آب و ورق وی یرقان را زایل کند و سنگ مثانه بریزاند
وگویند منی زیادت کند و انعاظ آورد و اگر تخم وی پاک کند وی بکوبند و با سرکه در حمام
بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و شریف که چون سردی بود اندر وی اندرون
وی خالی کنند و روغن گل در وی گرم کنند و در گوش چکانند درد زایل کند و این از جمله
خواص او بوده است که اگر آب وی با روغن گل جوشانیده در گوش چکانند گرانی گوش
ببرد و اگر اندرون آن خالی کنند و چهار درم تخم شلغم در آن نهند و در خمیر گیرند و
در میان آتش نرم بپزند و سه روز از آن بخورد سنگ بریزاند و جرم وی
مفتح بود و قشر و ورق وی با سکنجبین قی آسانی آورد فرنجیون افرنجمون و فرنجیون
گویند و تا کوب خوانند و باید که چون فرنجیون از درخت گیرند و ظاهر بر چینند
تا غبار آن بدیشان نرسد که حلق و منخرها بریزاند و چون می‌گیرند باید که با قلا
منتشر در میان وی بریزند تا قوت او بشکند و ادویه‌ای که باقی تازه بود زیره
بود و نوده و دوزیت نگاه دارد و آنچه کهن بود بخلاف آن سرخ حال بود و گویند
قوت آن بعد از سه سال تا چهار سال تغیر شود و تا هفت سال و ده سال
باطل گردد و نیکوترین آن صافی زرد بود که زجاجی در غایت حدت و حرارت
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند خشکی وی در سیوم بود
و بر اقوه لطف و محرق بود و بغایت غرق‌النسا را نافع بود و چون با ادویه موافق بیامیزند
و گزندگی جانوران و سگ دیوانه طلا کردن نافع بود و لقوه و فالج و سردی گرده را
نافع بود و فضله‌های لزج از مفاصل و اعصاب پاک کند و مسهل آب زرد بود و بلغم
لزج کند و در کسی و پشت بود و کرم فراخ ابد بود و کسی که خون بر وی غلبه کرده باشد
و شاید که شیرها باشد و مضر بانثیین و چون بر روغن گل چرب کند حدت
وی شکسته گردد و مقل و رب‌السوس و کثیرا و صمغ اضافه کند و شربتی از وی قیراطی

تا دانگی بود و وی بغایت رحم را بد بود و اضطراب پیدا کند تا بجدی که منع ادویه
مسقط بکند از اسقاط جنین و چون در روغن بگدازند و بدان مرغ کنند فالج
و خدر را نافع بود و چون با عسل در چشم کشند چشم را جلا دهد لیکن سوزش آن
بود و زیانی بود و قطع آب نزول کند و سبب ورم از وی کشنده بود در سه روز
ریش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن وی کربی سخت و لهیبی عظیم و لذع
در شکم و خناق پیدا کند و باشد که اطلاق و فنا ط آورد و هلاک ...
مانند هاداوای کی بود که خوردن سنبل خورد بشد شل دوغ و آب انار
و سبب مزکافور و گویند بدل آن وزن آن دو دانگ آن با دبریک آن
بود و گویند وی صمغ با زرپون است و گویند بدل آن وزن آن با زیرون و دو دانگ
چند پیدستر و گویند وزن آن چند پیدستر درم و وزن آن با زیرون
فراسیون فراسیون گویند و خبثة الکلب و صوف الارض نیز گویند و آن
گیاهی است جبلی است بپارسی کندنا کوهی گویند نیکوترین آن رومی سرخ رنگ بود
تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتح سده جگر و سپرز
بود و سینه و شش پاک کند و حیض براند و عصاره وی درد گوش کهن را
نافع بود و بدان سعوط کردن یرقان را سود دهد و با عسل چشم را قوت دهد کحل
کردن و با نمک برگزیدگی سگ دیوانه ضماد کردن و کل وی چون خشک بود با تخم
به آب بپزند و چون تر بود آب آن بگیرند و با عسل قرحه شش را نافع بود و ربو
و سرفه و با ایرسا خشک فضول غلیظ از سینه پاک کند و حیض براند و مشیمه
بیرون آورد و دشخواری زادن را سود دهد و چون ضماد کنند بورق وی و عسل
ریشهای چرکن و داحس و گوشت خوره قطع کند و درد پهلو ساکن کند و عصاره
وی درد اذن و ناچشم و جرب قدیم و جدید و اصناف جرب سبل کانه چشم زایل

کنند چون آب انار ترش حل کنند و برگ چشم باز کرده اند و طلا کنند و در کحلها
همه آثار ریشها و سپیدی قدیم که در چشم بود و جدید نافع بود و بریشها و
جلا دهد و جرب و غشاوه و عین و سبوت و در باصره مستعمل کنند و اگر نیم مثقال با یک
در طبیخ زوفا و روغن کلبادام شیرین بیاشامند سرفه و سینه را پاک کند
و قرحه که بسل را ابدا بخاید بحال صحت باز آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه
یا در جلاب بیاشامند سرفه تر و ریش سینه زایل کند و رطوبتها بیرون آورد
و چون عصاره وی با قدری آب و عسل بر جراحتها متعفن ضماد کنند بصلاح
آورد و دمامیل نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و پی درد بگشاید و جمیع بادها
غلیظ را نافع بود خوردن و ضماد کردن و چون بر سینه ضماد کنند ضیق
النفس را نافع بود و چون ورق وی بخایند و فرو برند جهت وجعی که در معده
متولد شده باشد نافع بود و چون به آب و زیت یا با آب تنها بزنند و بکوبند
کنند بر زهار نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد از اسر البول و ریاح
و از جمیع اصناف اوراق ورق وی چون تر بود با کرده بپزند و بکوبند و برو [illegible]
نهند بگدازاند و چون ورق وی با عسل بپزند سودمندترین معالجه سرفه
و ربو و ضیق النفس بود و اگر آب نخاله بگیرند و حسوی سازند و در پختن نیم
درم ورق وی اضافه کنند و بیاشامند سرفه مزمن و غلیظی نفث را سود دهد
و باید که شش روز پیاپی بیاشامند و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند
بر تعفن اعضا [illegible] نافع بود و اسحق بن عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه
تا بحدی که خون بعوض بول جدا شود و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب
منهاج گوید مضر بود بعصب و گرده و مثانه و مصلحش سنبل الطیب بود و بدل
آن اسارون و نیم چندان [illegible] وزن آن [illegible] و گویند بدل آن افیثمون

افیثمون

افیثمون است و گویند بدل آن بوزن آن لاغیه گویند و صاحب منهاج گوید
شربتی از وی نیم درم بود و سده جگر و سپرز بگشاید و حیض براند
فرنجمشک افرنجمشک خوانند و گفته شد و وی بواسیر را نافع بود و در [illegible]
و تخم وی چون بیاشامند مجفف منی بود و وی جهت لثه از هر گوشت [illegible]
بود و منفعتهاء وی در الف گفته شد و بدل آن گویند قرنفل است و گویند
قرنفل رومی بدرستی بوزن آن فرصاد توت است و گفته شد
فرفیون بعد الحفا است و گفته شد فرفیر [illegible] بنفشج است و گفته شد
[illegible] حلبه است و گفته شد [illegible] [illegible] است و گفته شود
[illegible] شاهترج است و گفته شد [illegible] بقلة الحمقا است
و گفته شد فراخ الحمام سارى كوتر بچه گويند و در وى حرارت و رطوبتى
فضلی بود و غلظی و ابن ماسویه گوید بهتر از جمیع گوشت مرغان بود و زود
هضم بود و چون بسیار از وی متولد شود رطوبت و صاحب منهاج گوید
مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع
العفونت بود تا بحدی که سهر آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محرور
مزاج اولی آن بود که به آب غوره و کشنیز و مغز خیار بادرنگ خورد و دراز کند
گوشت وی گرم و خشک بود و بیضه وی را حرارت ظاهر بود و موافق محرور
نبود الا سطبره از گوشت مرغ از شکم بیرون آید خاصه چون با آب برگ کدو
بسرشند و نمک بزنند و [illegible] وی نافع بود سرد مزاج را و کسی که شکم وی
قبضی دارد و درد پشت که سبب آن خلطی غلیظ مزمن بود و گرده را
فربه کند و باه را زیادت اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و
اولی آن بود که بر سر وی [illegible] بیاشامند که منع صعود بخار از سر بکند

و خود آب وی چون پیه در وی بسیار بود موافق کرده بود و باه را زیادت
کند و شریف گوید ادمان اکل بریان کرده وی کردن خوره را بسود زاید و باشد
که جذام کشد خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاجان گرم و گفته که
چون کبوتر بچه در دیگ با نان زند و روغن بجوشد بر پستان آن کنند چندانکه اثر آن اشانه
و نمک و هیچ توابل در آن نکنند و بپزند و کسی که سنگ داشته باشد چون بخورد
از وی زایل شود بفرمان حق تعالی **فندق** گرمتر از پسته باشد پستین و باه
بود بعد از آن همه رسس فنک و قاقم پس برم و هر یک بجای خود گفته شد
فسوة الضبع قعبل است و گفته شود انشاء الله **فستق** پارسی پسته گویند
گرمتر از بادام و گردکان بود و نیکوترین وی تازه بزرگ بود و طبیعت
وی گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر درجه دوم
بود و گویند خشک بود در سیوم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند
نزاست در سیوم سده جگر بگشاید و منع غثیان بکند و قوت معده و فم معده
بدهد و شکم براند و نه بندد و گزندگی جانوران را سود دهد و باه را
زیادت کند و سرفه بلغمی را نافع بود و غذا اندک دهد و شری آورد
و مصلح وی زرد آلو خشک بود و شریف گوید وی دهان خوش کند و عفص
زایل کند و گویند پوست بیرونی وی سبز چون در آب خیسانند و حالت
تشنگی بنشاند و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مضر بود بمعده
بجای صمغی که در وی است و بدل آن هموزن آن مغز بادام و مصلحش انجیر بود
فستق الهند حب البان است و گفته شد **فشاغ** بلفظ اندلسی دبوسه
خوانند و صاحب جامع صفت و منفعت آن کرده صفت فاشرا
با فاشرستین و صاحب منهاج صفت وی گفته که نبات وی چون برشاخهای

انگور پخته شود مقوی وی بود و مولف گوید بشیرازی آنرا سرم خوانند
فصفصه پارسی اسبست خوانند چون تر بود فصفصه و رطبه گویند
و چون خشک کرده قت و علف خوانند و نیکوترین آن سبز املس ورق
بود در وی نمی بود و تخم وی منی و شیر بیفزاید و رازی گوید چون ورا بزند و بکوبند
تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه دارد و هر روز دو نوبت
رعشه زایل کند و روغن وی نیز رعشه ببرد خوردن و مرخ کردن و عاقبی که
دواب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک آن شکم ببندد و سرفه و خشونت
سینه را نافع بود **فضا** بجم الزنب است و گفته شد **فضه**
نقره است که حکاکه وی سرد و خشک بود باعتدال و گویند معتدل بود
در گرمی و سردی و گویند بغایت قابض بود و شیخ الرئیس گوید حکاکه وی چون
با ادویه سایر خفقان را نافع بود و بخور رطوبت لزج را سود دهد و جرب و حکه
زایل کند و عسر البول را ... و مقدار ماخوذ از وی چندانک بود و فعل وی حکم فعل
یاقوت بود ولیکن بحل ضعیفتر از وی بود و گویند شراب از نقره خوردن مستی
زود آورد و نقره چون بوی گوگرد رسد سیاه گردد و چون بنمک بشویند
سیاهی از وی برود و حکاکه وی چون با زیبق مرداسنج طلا کنند نافع بود
و وی مضر بود و بشانه و مصلح وی عسل بود **فطر** سماروغ گویند و آن انواع
است یکنوع قنع و یک نوع فرمشته خوانند و قنع را پارسی حکل خوانند
و یک نوع قنبل و جمیع انواع را کلاه غراب خوانند و بدترین همه فطر بود و یکنوع
هوایی بود و یکنوع در شیب سرگین بروید و نوعی در شیب خم شراب روید
و است با زنگ کند و خشک کند سرگیجه سرگرانی بد هضم بیهوشی شود و پوست
وی زهر بود و هر گیاه که سماروغ گفته شد بسیار منقطع شود و دیگر فرزند از وی

حاصل شود و خلطی غلیظ بد ازوی متولد شود و خشک کرده و بد المزاجی بود
وطبیعت فطر سرد و تر بود در آخر سیوم و گویند در دوم حلد و سکته آورد و گاه
باشد که بکشد و اگر بکشد هیضه و عسر البول احداث کند چون بسیار خورده
بود و وی دشخوار هضم بود و فزع کشد و غشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد
و باشد که در درون بکشد و آن در موضعهای غش یا در موضعی که مقام کرمکان
بود یا در شیب درخت زیتون روید و مصلح آنست که مسلوق کرده با کمی
تر و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرتش بکند و شراب صرف بر سر آن
خورد و معالجه کنند بمطفیات کند مانند سکنجبین و دوغ فطراسالیون
تخم کرفس کوهی بود و آن دانه سیاه طولانی شکل است و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و قوت وی زیادت از بستانی بود و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس
بود و جالینوس گوید بدل آن [illegible] افسنتین بود فطراسالیوس فطراسیوس گویند
و آن بخور مریم است و گفته شد [illegible] خطاطیف است و گفته شد [illegible] نوعی از
گیاه است بپارسی [illegible] خوانند و آن در لب جاها و اندرون چاه و کنارها
روید و آن [illegible] بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ [illegible]
تخم [illegible] و گفته شد فقاح الاذخر سر نوری و زهری که بود و آنرا فقاح گویند بهترین
آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم خون حیض
بگشاید و [illegible] نافع بود و طبیخ وی سنگ [illegible]
و بزاقها که در درد رحم و کرده و [illegible] سرد که در جگر بود و معده [illegible]
دهد و [illegible] سر را گران کند و خواب آورد و [illegible]
معقل خون بود و مصلح وی [illegible] است و بدل وی قصب الذریره فقاح
السورنجان اصابع [illegible] است و گفته شد فقاح الکرم بپارسی [illegible] خوانند

و آن شکوفه [illegible] بود و طبیعت آن سرد است فقاح المسلح
زهر [illegible] است و گفته شد فقلامیون فیلاموس است و گفته شد
فقلامیون آخر ضربة الهندی است و گفته شد الفلجه افلنجه خوانند و آن حبیست
مانند [illegible] بود و سرخ بود و نیکوترین آن بود که چون در دست بمالند
بوی خوش کند و طبیعت آن گرم و خشک بود و آن در عطریات بکار برند
مقوی معده و جگر سرد بود و [illegible] که در سر بود بگشاید و قوت دماغ
بدهد و [illegible] یا سیاه [illegible] و چون سحق کنند و با زیت [illegible]
طلا کنند نافع بود فقل صاحب منهاج گوید [illegible] و آن [illegible]
و قوت آن مانند [illegible] بود و گویند گرم و خشک بود صداع را ضماد کردن
نافع بود و اسحق گوید [illegible] سحق کرده درد مثانه را نافع بود و مضر بود [illegible]
و مصلح وی عسل بود و بدل وی [illegible] و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران
که فقل ثمری هندی بود [illegible] و لون [illegible] بلون فندق [illegible]
وی [illegible] بود مانند [illegible] و طبیعت وی گرم
و خشک در سیوم [illegible] فلفلمویه
اصل الفلفل است بپارسی بیخ درخت فلفل گویند و آن [illegible] بود
بشکل [illegible] و طبیعت آن گرم و خشک در [illegible] و [illegible]
و نقرس و قولنج و بادها [illegible] سود دهد [illegible] طلا کردن عرق النسا
را نافع بود و [illegible] آورد
[illegible] کند و چون [illegible]
[illegible] تحلیل کند و چون با [illegible] غرغره کند
[illegible] کند و بدل آن [illegible] فلفل بود و گویند بدل آن [illegible]

بوده آنکه آن سورنجان و نیم وزن آن مغز خشکدانه فلفل درخت
فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس گوید اول ثمرهٔ فلفل دار فلفل بود و از بهر آن
که دار فلفل تر تر از فلفل بود و صفت دار فلفل کرده شد و همچو که ثمرهٔ فلفل
چون نارسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده سیاه گردد و مولف گوید
چنانکه تحقیق کردیم از بازرگانان که از طرف هند آمدند این خلاف است
دار فلفل درخت دیگر غیر فلفل است و بیشتر در بنگاله می باشد و آنکه میگویند
که فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه است این نیز هم خلاف است
و صاحب منهاج گوید از قول دیسقوریدوس بهترین وی آن بود که سبک بود
و گرمی وی ضعیفتر از سیاه بود و مولف گوید فلفل سفید نوعی دیگر از فلفل
سیاه بود و لون وی بزردی مایل بود و بعضا نخودی کوچک بود مدور
پی تشنج الملی و طبیعت آن گرم بود در سوم و خشک بود در چهارم چون در حلواها
کنند جلا تمام بدهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد و ورم سپرز را
نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت را نرم کند اندک و بسیار در
مستعمل بود و بلغم و سودا پاک کند و شربتی تا نیم مثقال بود و وی مجفف منی
بود و مجفف ... و مضر بود ... و مصلح وی عسل بود و ابن ماسویه گوید بدل وی
زنجبیل بود فلفل آبی یونانی با باری خوانند و وی کمتر از سفید بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم و درد دندان را تحلیل بود و جلا بدهد و بلغم
لزج را دفع کند و سختی اعصاب بود و مسکن آن و چون با زفت بیامیزند
محلل خنازیر بود و با نطرون بهق را زایل کند و غذای غلیظ را لطیف گرداند
و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن نشود و جهت تاریکی
چشم و آب رفتن آن نیکو بود و سرد مزاج را نیکو بود و سختی معده و جگر

بود و همه اعضا و سختی خون بود و با پیاز و نمک بود از ثعلب ضماد کنند
نافع بود بعد از آنکه سنگ مالیده باشند آن موضع موی برویاند و چون
کوفته در زیت بجوشانند و مالند فالج و خدر را نافع بود و اعضایی که سردی
بر وی غالب بود و چون با ادویه که در وی حصی بود بیامیزند قطر البول
که از سردی بود سود دهد و خدر و رعشه را مفید بود و فی الجمله نافع بود
جهت هر علتی سرد که در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن نیم وزن
وی فلفل سفید بود فلفل الماء سوبانی او ذرو ماری گویند و آن نبات
که در آبها ایستاده روید و آبها که آهسته رود از بود و ترکان ویرا مرغینی
خوانند و گویند چون کرک ویرا بخورد ... و بغایت آزاد و ست دارد
و ساق وی گره دارد و درازی وی یک گز بود و ورق وی مانند ورق
بود دیگر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش بود و ثمر وی کوچک
بود و رسته بر شاخهای کوچک که از بن ورق مجتمع بود بعضی بر بعضی و
مانند خوشه بطعم بغایت حریف بود و چون ضماد کنند ورق و ثمر وی
ورمهای بلغمی و مزمن را تحلیل دهد و سیاهی که در زیر چشم بود زایل کند و بر
کلف و نمش طلا بر روی بود ضماد کنند نافع بود و بیخ وی دراز بود و هیچ
منفعت ندارد و مولف گوید آن زنجبیل الکلاب است و گفته شد فلفل
السودان چیست مانند جلبان و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان
آرند و درد دندان را نافع بود و جنبیدن آن فلفل الصقالیه بزر بنجنکشت
است و گفته شد فلفل القرود حب الکتم است و در کتم گفته شود
ان شاء الله فلفل الخواص ... است و گفته شود ان شاء الله فلیفلة
اسم بزری است که آن ثمر ... گفته شود ان شاء الله و در اغذیه ...

بدین اسم خوانند و بعضی تخم بنگ را بدین اسم خوانند فلنفلمون جبن جبلی بود سارکی
بود نه گوی گویند و آن نوعی از بودنه است و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین
آن صنعی بود و نیم مثقال از وی شیمه سردن آورد و مضر بود بمعده و مصلح
آن بوده بری بود فلفل مشک نوعی از جنگل است و گفته شد فلفلمون
دوخته او را ق است و گفته شد فنک گرمتر از سنجاب بود و سرد تر از
سمور و راز ی که فنک و قاقم و در اصل معتدل بوند در حرارة قوم
حفظ است و گفته شد فوجل غلول و غندل گویند و گفته شد فول
جرجر گویند و آن باقلاست و گفته شد فولیون عوسجه گویند و آن نوعی
از فطر است و گفته شد فسو بخیت که ورق نبات آن مانند ورق
کرفس بود و بزرگتر و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر و ساق وی یک گز بود و
زیاده و املس بود و لون وی مایل به زردی بود و بیخ وی اعلا وی مانند خنصر
بود و در اصل وی عطریتی بود و گویند قوت وی مانند سنبل بود و در بسیار
چیز نیکوتر از وی بود و ادرار بول بیشتر از سنبل کند و طبیعت وی گرم
و خشک بود در دوم سپرز را نافع بود و بول و حیض براند خشک وی و مطبوخ
وی داء الثعلب را نافع بود و شربتی از وی نیم مثقال بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح
آن تخم را زیانه بود و حالیون کج کیابه در قوت مانند وی بود و الاطیفتر از وی بود و بدل آن بدل
آن سنبل کبابه بود و گویند بدل آن فلفل سیاه است فوفل غریب که در قدماند
صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی بتر دبود حبوب و بس
و قابض بود [illegible] گرم غلیظ [illegible] نافع بود و اعصاب مسترخی را محکم گرداند
و بوی دهان خوش کند و قوت دل بدهد و منع التهاب چشم و جرب آن بکند و گوشت
دندان بدهد و حرارة دهان باز دارد و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ و نیم

جده واست وکونه شد

وزن آن کشنیز تر فودنج جبلی فودنج نهر گویند و آن سه نوع بود جبلی و بری
نهری مولف گوید جبلی دو نوع بود یک نوع را شکر الشیخ گویند و گفته شد و انانه
و یک نوع دیگر فودنه صحرای خوانند و آن مطلق فودنه خوانند و نهری یک نوع بیش
نبود و نیکوترین جبلی آن بود که خوشبوی بود و تازه و سبز و ورق آن کوچک
بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم مطلقی نهایت قوت دهد و عرق براند
و ابر اثار سیاهی که بر بدن بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون بشراب
پخته باشند و طبیخ وی در حمام جرب [illegible] زایل کند و جذام را نافع بود
و ریش [illegible] و فواق زایل کند و چون [illegible] سرکه بپاشاند خضوع
در معده بود ببرون آورد و چون [illegible] بول و حیض براند و مشیمه
و بچه ببرون آورد و چون بسوزانند و خشک کرده مانند استرخا لثه را
نافع بود و یرقان و استسقا را مفید بود و مسهل سودا بود و شربتی یک درم
و اندک بود با گلاب و گزندگی عقرب را سود دهد و لادغ سباع و چون بکوبند
و بپاشانند [illegible] واسحق گوید مضر بود با معا و مصلح آن کتیرا بود و بدل
وی یک وزن و نیم فودنج بری بود فودنج نهری فودنه آب وی مانند شراب
ماشا بود و نیکوترین بود که بوی سبز دوده [illegible] بارسی او قوی بود از
مجموع بود چهار طبیعت آن گرم و خشک در سوم چون بخورند بعد از نان یا عجز
بیاشامند چند روز پیاپی داء الفیل را مفید بود و دوالی و طبیخ وی احتقان
نفس را سود دهد و چون با سرکه نزدیک بینی کسی برند که غشی کرده باشد
نافع بود و منع احتلام بکند و طبیخ وی ناخن را نافع بود و روغن وی تریخ کردن
بمیس سپل و خوردن و ضماد کردن گزندگی جانوران را سود دهد و اگر با شراب
بیاشامند دفع سموم قتاله بکند خاصه که پیش از آن خورده بود و از دخان [illegible]

وی گزندگان نیکو بود و خاییدن وی بوی دهن را زایل کند شربتی از وی
یکی بود و چون با شراب بیاشامند و بر صاحب جذام ضماد کنند نافع بود
و وی مقطع باه بود از بهر ضرر وی بکرده و گویند مصلح وی کثیرا بود
و بدل آن نعناع است **فوه** معروف بود و بقوة الصباغین و
پارسی روناس گویند و آن بیخ سرخ که صباغان مستعمل کنند
و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند و آن
معروف بود به ربندی و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند در وی بعضی
سردی بود و جلایی باعتدال ... سفید و قوبا با سرکه طلا کردن
نافع بود و بول را از بهر ... پاک کند و یکی تا دو درم جهت سقطه و ضربه
نافع بود و چون با قدری شراب بیاشامند و ثمره وی با سکنجبین بیاشامند
و درم سپرز بکاهاند و دق وی چون بیاشامند کسی که علتی را از اسود
دیده و صحیح وی چون زن بخورد بر کرد حیض براند و بچه و وی بغایت مدر بود و
تا بحدی که خون پاید و جگر و سپرز پاک کند و سده آن بگشاید و چون
با ماء العسل بیاشامند عرق النسا و وجع ورک و استرخا اعضا را نافع بود
و اولی آن بود که کسی که آن بیاشامد هر روز بحمام رود و گویند مضر بود به سپرز
و مصلح آن انیسون بود و مقدار شربتی یک مثقال وی در سده جگر و سپرز و ارذال
بود و حیض بطهور و زن آن ... و دانگ و زن آن ... و ...
بدل وی در برص و بهق شیطرج بود **فلنجمشک** پارسی پلنگ مشک خوانند آن
گفته شود ان شاء الله **فیجن** سداب است و گفته شد **فیلزهرج**
درخت حضض است و ثمره وی باشد فلفل بود و حضض عصاره وی است و معتدل
بود در حرارت و برودت و بر موی طلا کردن موی آن سیه کند و چون ساییده

و در سپرز و یرقان را نافع بود و طبیخ فروع وی حیض براند و بدل آن
حضض بود **فیروزج** نوعی از احجار است ازرق نیکوترین آن نیشابوری
بود که بن و طبیعت آن سرد و خشک بود و چون سحق کنند و بیاشامند گزیدگی
عقرب را نافع بود و بیش اندرونی و چون در دارو چشم کنند شبکوری
و تاریکی چشم را نافع بود و گویند چون روغن بوی رسید خراب شود و
عرق مجنین و لون آن با کلیه خراب شود و ارسطو طالیس گوید هر جوهری
از احجار که از لون خود بگردد و پوشیده ... آن بد بود **فیل** حیوانی معروف
و دندان وی را عاج خوانند و ... که براده عاج قابض بود و چون
بر ... ضماد کنند زایل کند و شربتی ... براده عاج هر روز دو درم
با ماء العسل بیاشامند بعد از آن جماع دهد آبستن گردد بفرمان خدای تعالی
و مؤلف گوید امتحان نوعی دیگر کردیم سه شب هر شب یک مثقال براده
عاج با یک مثقال نبات مصری ساییده زن سفوف ساخت و شب سیوم
و چهارم مرد با وی جمع شد آبستن گردید بفرمان الله تعالی اما بشرط آنکه بعد از
طهر بود و اگر براده وی با ... زن آن براده آهن بیامیزند و
بغایت سحق کنند ... بغایت نافع بود و ظبری که
چون از دندان فیل چیزی بر گردن طفل آویزند از وبا اطفال ایمن
باشند و سرگین وی چون با عسل فرزجه سازند و زن بخود بر گیرد هرگز آبستن
نشود و بخور وی صاحب تب کهن را نافع بود و اگر بسوزانند و با ...
طلا کنند زایل کند و اگر در موضعی که پشه باشد بخور کنند همه بگریزند
و ابن زهر در خواص آورده است که اگر درخت انگور و زرع و درختهای دیگر
با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم آن نگزد و اگر پاره از دندان وی در حوقه

سیاه بند و بر کلو بند از و بار بی شند و اگر از نشاره وی
ده درم با آب بود و لوی حبذ و و زبالی مالش مند مجذوم را نافع بود
و اگر باره از عاج بر عصفری منند که استخوان در وی شکسته باشد جذب
کند و باسانی بیرون آورد **فیطل** بال اندلس طیطل خوانند و آن گون
بری بود و سعید لیدان گویند و دریکون گفته شود ان شاء الله **فنک**
پنج گویند و آن قیشو راست و گفته شود ان شاء الله تعالی

باب القاف قاقله

دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ از جوز بزرگتر بود و حب آن
مانند پنبه دانه بود بزرگی پوست آن صلب بود و رنگ وی سرخی بود که
بسیاهی زند و قاقله کوچک شوشیر خوانند و هیل بوا و ثالی بوا و جیل بوا
گویند و آن سه نوع است یک نوع بمقدار استخوان طیطل بود و یک نوع بمقدار
حول بوا لیکن مثلث شکل بود و از ایشان نزدیک بیکدیگر بود و گویند
وی لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ را بزخوانند و کوچک را ... و طبیعت آن گرم
و خشک بود در آخر درجه دوم تا اول سیوم و گویند باعتدال نزدیک بود
و در وی منفعت تحلیلی و تقویتی بود و قی و غثیان را نافع بود و با آب انار و هضم
را یاری دهد و معده را معا پاک کند مستعمل از وی نیکو بود و درد جگر سرد
و سده آن چون با سکنجبین بکهنه پیاشامند سنگ گرده بریزاند و کوچک
وی نشف رطوبة از سینه و حلق و معده کند و هضم را قوت دهد زیادت از
نوع بزرگ و لطیفتر از وی بود و قبض وی کمتر بود و در اقرب بیشتر و گویند قاقله
مضر بود بشش و مصلح آن قند بود و بدل قاقله کبار یک وزن و نیم صغار
بود و گویند نیم وزن آن کبار و نیم وزن آن صغار و بدل قاقله صغار زرنباد

آن قرنفل بود **قاقلی** نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری بود
با قبض و اسحق بن عمران گوید اشنان سوخته بود در فعل و طبیعت وی گرم و خشک
بود در اول مسهل آب زرد بود و خاصه تر وی و آب وی و مسهل بلغمی بود
و مسهل صفرا و ضعف جگر را سود دهد و در گرمی وی نیکو بود و در معده ثقلی
پیدا کند و بسبب ذلک از وی حبی کرده و وی هست و شربتی از آب وی و او کنکر
ماطلی آب ... بود باده درم شکر سرخ و صاحب منهاج گوید با شکر العشر و جیش
بن حسن گوید شکر سرخ با قاقلی ... نیکوتر بود و قوی تر از شکر
سفید **قاتل الذئب** خانق النمر است و گفته شد **قاتل النحل** نیلوفر است
و گفته شود ان شاء الله **قاتل ابیه** ... اسفان و بدکشان گویند
و گفته شد **قاتل الذئب** نوعی از اشق است و گفته شد **قاتل الکلب**
اذاراقی گویند و آن خانق الکلب است و گفته شد **قاره** بیونانی
سطاخیقس گویند و گفته شد **قاتل العلق** نوعی از آنا غالس است انثی
که زهره وی ازرق بود و آن اذان الفار است و گفته شد **قاتل
الذئب** خانق الذئب است و گفته شد **قاطون** ارنبیا است
و گفته شد در الف **قاوند** فیتو بند خوانند سارسی بیه قاوندی و در و سیاهان
شیرا ذو پراشیر چل خوانند و آن از هندوستان آورند مانند بیسه
بسته بود و طبیعت آن گرم بود و درد ها که از سردی بود مالیدن آن
سود دهد و سرفه بلغمی و درد خاصره و پشت که از سردی بود چون یک
درم از آن در حسو کنند و بیاشامند نافع بود و مالیدن نیز و صاحب منهاج
وی از نزه گیرند که مانند فندق بود تا سیاب برند و خود کنند و در عرق
وی بکیرند و رها کنند تا منجمد گردد **قاقیا** اقاقیا است و گفته شد

قاتل اخیه خصی الکلب است وگفته شد و از بهر آن این اسم
بوی نهاده اند که ایشان دو بیخ اند مانند دو بیضه که در سالی یکی فربه بود و
دیگری لاغر و در سالی دیگر آنکه فربه بود لاغر گردد و آنکه لاغر بود فربه شود
قاقصه پارسی سنگدان گویند و در قوابض معا از آن گفته شود ان شاء الله
قاولیا قراسیا است و گفته شود ان شاء الله قبج حجل خوانند بپارسی
کبک گویند صاحب منهاج گفته که نزدیک طیهوج بود و لحم وی لطیف تر از دیگر لحوم بود
و گرم و تر بود و چون بریان کنند شکم ببندد و منی بیفزاید و باه را زیادت کند
و دل را روشن کند و غذا بسیار دهد و از بهر آنکه زود هضم شود و دماغ وی چون
با شراب صرف بیاشامند صاحب یرقان را نافع بود و جگر وی چون گرم بود
بشمال زنند بر منصرع را سود دهد و زهره وی سکوری و تاریکی چشم را نافع بود
و چون بر بهره وی سعوط کنند در بیرون ذهن زیادت کند و نسیان کم کند
و قوت باصره بدهد و اگر زهره وی با مرو ارید ناسفته و شل ان سکاعج اسلوی
سحق کنند و کحل کنند سفیدی چشم و غشاوه جرب را نافع بود و بیضه وی چون
با سرکه عضل بزنند و بجوشانند در شکم سفید را سود دهد قت رطبه خشک
و آن فصفصه است و گفته شد قثاء خیارست که صنع وی کبیرا است
و بیشتر آن را کم گویند و خیار و بر ابیوزند و چوب و بر اسکاو شتر دهند
غذای نیکو بود ایشان را و طبیعت آن گرم و تر بود و سرفه را سود دهد و وجه
سستی و کثیر ادرکاف گفته شود ان شاء الله قشا قثو خوانند و کو جکان
سشعا و بپارسی خیار زه خوانند و شنکار و خیار و دراز هم خوانند و ضعیف آنس
و نیکوتر آن نیشابوری بجزه بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سوم سکی و اگر
وصف کند و دل براند و سکی نشاند و شانه را موافق بود و بوسیده ن

قثاء قد بخوردی که از حرارت بود انتعاشش بخشد و ورق وی با عسل بر شری
بلغمی طلا کردن نافع بود و خوردن وی گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و تخم وی
مدر بول بود و مستعد عفونت بود و تبهای صعب آورد و درد معده و مصلح
وی عسل یا مویز یا نانخواه بود و مازی که سکنجبین از خیار دبود و بود و تخم
بالنگ بود و خیار زه وکدو و مجدد مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح بود
اما اگر بسیار بخورد نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح آن گوارش کمونی و جلنجبین
بود اما سرد مزاج را مضر بود و اولی آن بود که بسیار نخورد و شراب
بعوض ان پی آن باشد و خیار شاست گرم قثاء هندی
خیار چنبرست و گفته شد قثاء هندی بل است و گفته شد قثاء الحمار
بپارسی خیار زه سبیل گویند و آن خیار بری بود و اهل اندلس علقم خوانند و اورقیاسی
هم گویند و بیونانی اسیرا و اغریوس و عصاره وی اطریون کنند و نبات وی
بر ماند اما خار ندارد و لون وی سبزی باشد که بسیاهی مایل بود و عصاره
چنان گیرند که ثمره وی در آخر تابستان که زرد شود بگیرند و در عرق کنند
و بمالند تا آب از وی بیرون آید و صافی کنند و خشک کنند بر روی خاکستر
و لوح سازند و خشک و کرباس پر کنند و بر روی خاکستر بنهند تا زند
و عصاره غلیظ بر روی کرباس بریزند تا کرباس آب فرو خورد و بعد از آن
بر صلابه اندازند و سحق کنند و قرص سازند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و در اول درجه سیوم و گویند حرارتش در دوم بود ملطف و محلل
بود و بیخ وی چون بیمار و محتاج دفع کند باید جو هر مرضی بلغمی کهن که بود
تحلیل دهد و چون با صمغ البطم بر خراجات نهند از دمل و جرب بود
بگشاید و چون با سرکه بپزند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی

حقنه عرق النسا نیکو بود و مضمضه بدان کردن درد دندان را سود دارد و
چون خشک کند و سحق کنند و بر جرب و ریش شده و قوباء و آثار سیاهی
که از دمل و ریش بر روی پیدا شده باشد زایل کند و عصاره تر وی بول و
حیض براند و اگر زن بخود بر گیرد بچه تباه کند و اگر با شیر سعوط کنند یرقان
سیاه را نافع بود و صداع کهن و عصاره وی چون در گوش چکانند درد
ببرد و صداع کهن و چون با زیت کهن یا عسل یا زهره گاو بدان تحنک کنند
یا طلا ورم حنجره و خناق را نافع بود و وی مسهل خام غلیظ و مره صفرا و بلغم
بود و باید که با او وی موافق خلط کنند مانند صبر و قنطوریون باریک و سورنجان
و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل و دارچینی و سلیخه
و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج
و مقل و تربد و نمک هندی و حب البلسان و چون با بعضی ازین ادویه با
سامیزند نافع بود جهت بسیار دردها چون مفاصل و نقرس و قولنج و لقوه و خدر
دست و پای و دردهای که از مره سودا بود و نشاید که با او و بیها جاوشیر
سقمونیا و شحم حنظل سامیزند و شربتی از وی دانگی بود تا نیم دانگ و مصلح
و مضر بود به شش و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته بود و اگر
قثاء الحمار یا روغن کنجد بپزند یا روغن چراغ و بر بواسیر که ظاهر بود طلا کنند
خشک گرداند و اسحق بن عمران گوید روغن وی که از آب وی و زیت گیرند
یا با آب یا با آتش نافع بود جهت سردی اعضا چون بمالند و کلف و دوی و طنین
و گرانی گوش که از ریاح غلیظ بود و شربتی که چون طبیخ وی و بیخ وی بپاشانند
مجذوم را نافع بود و اگر بیخ وی سحق کنند و در بن گوش و در پیها بلغمی که در
گردن بود بکار آید و روغن وی در مفاصل کهن در مالیدن نافع بود

و خوردن تخم وی شربتی مقوه و درم بود که با آرد جو بپزند و وی خلط خام
لزج بیرون آورد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و عصاره وی در حقنه درد پا
نافع بود ولیکن پیچ آورد و مسهل خون بود و تنها در حقنه کردن خطر بود الا بادویه
موافق و از نیکو تا اکتحال کند عجب مزاج و باشد که قی بافراط آورد و مداوای
وی به پست جو بشراب یا برگ کنف بازدارد و قثاء النعام حنظل است
و گفته شد قثاء الحمیر از قول صاحب جامع زراوند طویل است و از قول
صاحب منهاج حنظل کوچک بود و مر و گفته شد قند ساری چبار
گویند و گفته شد در خا قندسیا قلیبا است و گفته شود انشاالله
قداح رطبه است و گفته شد قنح مریم نباتست که چون نابی
قوطولیدون گویند و گفته شود انشاالله قدید گوشت خشک بود
و نیکوترین آن بود که از حیوانی فربه بود و حرارت وی کمتر از نمکسود بود و خوش
بدن مستسقی را نافع بود و خاصه چون در سرکه خوابانند تشنگی کم کند
و گرسنگی که از مستی بود باطل کند و قلیل الغذا بود و اولی آن بود که با روغن و
شیر بپزند قرع و با خوانند بپارسی کدو و نیکوترین آن تر سبز بود و طبیعت
آن سرد و تر بود در سیوم غذای که از وی متولد شود مانند مصاحب وی بود
اگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلطی مالح
و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون ساکن کند و مولد
بلغم بود و محرور و صفراوی مزاج را نافع بود و حرارت بنشاند و تشنگی و خشونت
سینه و سرفه و کسی را که جگر گرم باشد و تب گرم چون با جلاب یا ماش مقشر
و روغن بادام بپزند و سرد مزاج و بلغمی و اصحاب سودا نشاید که خورند که قولنج
غلیظ آورد و اگر خواهند با زیت مطبوخ کنند و مطیب بفلفل و خردل و سداب

کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بر سر آن خورند و حرارت نشاند و جوز دل
و مری مصلح وی بود و چون مسلوق کنند و به آب غوره یا آب انار یا سرکه و دوغ یا او
و زیت باتفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سلاق وی سرفه و درد سینه
که از حرارت بود نافع بود و تشنگی نشاند و کرب که از صفرا بود و درد حلق را
سود دهد و درازی که روغن وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود سهر
و حرارت را سود دهد و آب وی صداع زایل کند چون بیاشامند یا لعاب وی
بر سر بشویند و با روغن گل درد گوش زایل کند و ورم دماغ و چون در خمیر
گیرند و در آتش بریان کنند و آب آن بگیرند و با قند بیاشامند تبهای گرم
سوزان ساکن کند و تشنگی نشاند و غذای نیکو دهد و چون بیاشامند
لعاب آن که در آب طلوس خیار چنبر و ترنجبین و شیرخشت حل کرده باشند
صفرا محض براند و شریف کوبیده که کدوی کوچک که اول به بیرون آید چون در خمیر
گیرند و بریان کنند و آب آن کحل سازند درد چشم گرم زایل کند و پوست کدو
خشک چون بسوزانند و بر موضعی که خون روان بود بیفشانند باز دارد و اگر سوخته
و با سرکه بر برص طلا کنند نافع بود و اگر دانه وی را در روغن بگیرند درد گوش و تندی
امعا گرم سود دارد و کدو چون به آخر رسد بن آن بشکافند و سوراخ کنند
و میان آن کنند و بخث الحدید بیندایند تا عقلی شود و بن آن باز جای نهند و حمل
و روز رها کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در اندرون وی بود بیرون آورند
و نقش رنگ آبی سیاه از وی بیرون آید در شیشه نگاه دارند که به بود و چون
استعمال کنند خضاب بدان بر سر شوند و بر موی خضاب کنند موی سیاه گرداند و
خضابی نیکو بود و جراده کدو چون ضماد کنند در ابتدا درد چشم که از حرارت
بود نافع بود خاصه چون با آرد جو بسرشند و صداع گرم چون لطوخ کنند خواه

در تب و عرق تب و چون ضماد کنند بر جمره وجع آن باز دارد و کند و پوست کدو
خشک بر ریش ذکر را نافع بود و قشای کبر اعضا یابس المزاج بود و سوختگی
آتش چون با روغن گاو بسرشند و مغز دانه وی سرفه گرم را نافع بود و درد
سینه بود و منقطع تشنگی و سوزش شاید که از خلطی تیز بود و دوی مولد بلغم معده
بود و اولی آن بود که با سرکه حل یا مری بمزد در مسلوق کردن بعد از آن با مری و جعتر
و فلفل و خردل و روغن بخورند **قرنفل** بپارسی میخک گویند و آن مانند استخوان
زیتون بود و دراز وی بغایت سیاه بود و علک رومی در قوت علک
البطم بود و نیکوترین آن تیز بوی شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک بود که چوب
وی باریک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم بوی دهان خوش
کند و چشم روشن و شبکوری ببرد و کحل کردن و قوت جگر بدهد و قی و غثیان
و سلس البول چون از سردی بود و تخم رحم زنان بود و اگر از وی بحق
کنند و با شیر تازه بیاشامند باه را قوت دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد
بود و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده باشد و مقوی دل و مفرح بود و سودای
مزاج را نافع بود و مقوی معده و جگر و جمیع اعضا باطن بود و تخم آن و
استسقا لحمی را نافع بود و مقوی اعضاء رئیسه بود و هضم را یاری دهد و بادها
که متولد شود در معده از فضول غذا و جمیع شکم بشکند و لثه را قوت دهد و
گویند مضر بود به امعا و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل آن نیم وزن
آن جدوار و نیم وزن آن دارچینی بود و گویند بدل آن قرفه است
قرفه بیضا بپارسی ... است و گفته شد **قرنفل بستانی** فرنجمشک است
و گفته شد **قرفة القرنفل** قرفة الطیب خوانند و پوست درختی که آن را
قرفه خوانند و قوت وی نزدیک به قرنفل بود و آن پوستی تیز بود بلون

قرفه وطعم قرنفل دارد و غیر حلاوة دارصینی و اگر شیرین تر بود و از قرنفل
ضعیف‌تر و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفل بود قسروبا
کرویا بری بود و کرویا جبلی نیز گویند نیکوترین آن تازه و فربه بود و طبیعت وی
گرم بود در سیوم و خشک و مولف گوید بشیرازی تخم زرنجو خوانند و در طعم وی تلخی بود
سینه را پاک کند و چون به آب بیاشامند صرع را نافع بود و سرفه که از
سردی بود و عرق النسا و فالج و استرخا و مفاصل و کرم‌ها را بکشد و حب القرع
بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد گرده و عسر البول و قولنج را نافع
بود و گزندگی عقرب و مجموع گزندگان زهردار و چون بیاشامند از وی یکم
با دوست پنج غار سنگ بریزاند و چون با سرکه بر سعفه و جرب طلا کنند زایل
گرداند و دخان وی بچه بکشد در شکم و شربتی از وی یک مثقال بود و گویند مضر
بود به سپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل آن اذخر و حرمل گویند بدل آن سنبل الطیب
است قرقسرون سعداست وگفته شد قراصیا جراسیا نیز گویند
و مولف گوید بپارسی آلوبالو گویند و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص
آنچه شیرین بود گرم و تر بود در دوم و زود از معده بگذرد و حرقت وی بود و
مستحیل شود به هر طبعی که غالب بود و شکم براند و طبع نرم دارد و منع ذلک
لغوط زیادت کند اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند
و شکم ببندد و معده بلغمی که مملو فضول بود بپسود و دهد از بهر آنکه لطیف تر
وی بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود چند بیشتر بود و دیسقوریدوس گوید
چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد و صمغ وی چون با شراب
و آب بیاشامند سرفه زایل کند و لو زاینکی گرداند و چشم را روشن کرده اند

و منغص شود بود و چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند قسطوس
زعفران است و گفته شد قردقومعا قردقومعا نیز گویند و آن ثفل روغن زعفران
بود یونانی و بهترین آن خوشبوی فربه سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود
و چون در آب بگدازاند چون زعفران بود و چون بخایند دندان از رنگ
رنگی سخت که باقی بود و وی مسخن و منضج بود و خشک بود در سیوم بول براند
و تاریکی چشم زایل کند قرة العین کرفس الما و جرجیر الما خوانند و یونانی سیلیون
گویند و آن بیشتر در آبهای استاده روید و در آب روان نیز روید و ساق
و شاخهای وی رطوبتی لزج دارد چنانکه بر دست بچسبد و در وی عطریتی
بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود مانند کرفس و مسخن بود و محلل بول
و حیض براند و سنگ گرده بریزاند خواه خام خورده و خواه پخته و بچه بیرون
آورد و خوردن وی قرحه امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج گرم کند
تا بحدی که روی و بدن را سرخ کند و لون برص نیکو کند و درد پهلو را سود
دهد و محلل و منضج سده بود و مسخن معده قرانیا در حقیقت بزرگ در کوکی
سپید و سبز روید و ورق وی مانند ورق آزاد درخت بود و ثمره وی مانند
زیتونی دراز بود و چون نارسیده بود سبز بود و چون رسید سرخ شود مانند
خون آنرا خورند و در وی عفوصتی تمام بود و طبیعت وی گرم و قابض بود
و موافق اسهال شکم و قرحه امعا بود و چون در طبیخ کنند و در آب نمک نهند
مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی چون تر بود حاصل کرده بسوزانند
و مرهم ها را لذت نافع بود و ورق و قضبان وی بغایت عفص بود و مجفف
بود قرصعنه در اندلس بشوکه ابراهیم خوانند و آن انواع است و نبات وی
در شکستگیها و زمینهای خشن و ریگ بود و بهار روید و آن نوعی از خارات

اول که برون آید و برگ وی بر روی زمین پهن بود و سبز و خوش و چون
بزرگ شود خار کرد و سفید و نزدیک وجب زیادت تر بود و نبات وی
اندوده بود و گل وی سفید بود و سر گل وی سرخی زند و گرد بر گرد گل
وی شش خار بود و بیخ وی مانند سنان رمح صلب بود و بیخ وی سبزی کشتی آن
بود و بدرازی یک گز بلکه زیادت و مولف گوید بزبان آن قوم کرکس
عسل میدارند آنرا خار خشک خوانند و بیشتر از وی شیره و در صحراها شیراز
بسیار بود و مگس نحل از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد سینه و پهلو و
گزیدگی جانوران را نافع بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر
درجه اول محلل ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند درد جگر و گزیدگی
جانوران و زهرها کشنده را نافع بود و اگر با سکو تخم گز بپاشامند حیض براند
و محلل نفخ بود و بعضی گویند چون ضماد کنند تحلیل ورم و عاجی که ملطف بود
و سریع الانحدار و مولد خلطی محمود بود و طعم وی اندکی از معده بگذارد
و ازاله ادرار بول براند و بیخ وی چون تر بخورند با عسل مربا کنند احشا را
نیکو بود و اگر یک جزو از آرد جو و یک جزو آب کاسنی طلا کنند بر
ورمهای گرم ساق بود که آب از وی روانه بود نیکو باشد و در ابتدا
داء الفیل همچنین و این رسید که طبیخ وی بیاشامند ایمن شد از ورم پهلو
زالقتریس نباتی است که ورق آن مانند ورق گندم بود و شاخهای بسیار
بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر در موضعهایی
که سایه بود روید و بغایت حریف بود و تمر وی در مذاق حدتی و حرافتی
تمام دهد و گویند چون زن مهبل و روزها ششنا بیاشامند با آب بعد از
طهر و پیش از آنکه مرد نزدیکی با وی کند مرد نرینه حمل کند پس با زن جمع شود

فرزند نرینه آورد **قرقسان** حوت که در میان نحل یکی بود و صیدی
و طبیعت آن کرم و خشک بود و در سوزنات کند جهة گوشت بن دندان
و دندانها پاک کند و سعد **قرمز** دود الصباغین گویند و آن
حیوانیست کوچک سرخ حادی می باشد و نباتی که آنرا سوزا شد
و خاصیة این حیوان آنست که رنگ ابریشم و صوف بدان میکنند
و کتان و پنبه نتوان کرد و جی دیگر هست مانند عدس سرخ رنگ و آنرا
نیز قرمزی میگویند و قبض خوانند و **شریف** گوید طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیوم و از خاصیة وی آنست که چون حوت ره زبان شکند
مد روز دو درم العسل قطع حیض بکند و چون با سرکه استعمال کنند قطع نسل
بکند و اگر بر ابریشم سرخ کشند و بر محموم آویزند شفا یابد **قرسطاریون**
سطاریون است و گفته شد **قرط** اسم شجاریست که ویرا حنظ خوانند
و از ان ثمره عصاره گیرند و آنرا اقاقیا گویند و گفته شد و آن ثمره را بار ج
کره گویند و شکل جز زرشک شامی بود اما سفید و ضعیف تر از وی بود **قراص**
ماموبخ است و گویند افران دم و گفته شد **قرن الجسر** کهربا است
و گفته شود ان شاء الله **قرول** و قرولیون نیز گویند و آن بید است گفته
شد **قرداموس** یونانی حرف است و گفته شد **قرنیا د** کرویا است
و گفته شود ان شاء الله **قرنقال** هم کرویا است **قرداموس** یونانی قرد ماما است
و گفته شد **قرطم** حب العصفرات پارسی جسک از گویند و یونانی قنقس
و طبیعت آن گرم بود در دوم شکم نرم کند و اگر پنج درم از وی کوفته در شیر
حالنده بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب را نافع بود و با سر قوبا
دفع ریاح بکند و منی بیفزاید و **شیخ الرئیس** گوید سینه را پاک کند و آواز صافی و قولنج را

نافع بود و مسهل اخلاط سوخته بود و باه را زیادت کند چون با شیر یا عسل یا با انجیر
خلط کنند و ابن ماسویه گفته آواز را نیکو گرداند و خاصیت وی آنست که مسهل بلغم بود و شربتی
از وی نیم درم بود و صداع را که از بلغم بود و ده درم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و بپالایند و صافی
کنند و ده درم شکر سرخ بنهند و بیاشامند و او صلب که همچنین نافع
بود جهت استسقاء لحمی و زقی و ابن سرابیون گفته که شربتی از مقشر وی پنج
مثقال با اندکی نمک هندی بود جهت مسهل بلغم و ماء الجبن که مغز وی بسته
باشد چون بیاشامند با لحوم جذام را نافع بود و چون مغز حب وی
بدان با لذت بلغمی را نافع بود و باید که شیر دو رطل بود و چندانکه
کوفته پوست وی بالند و بپزند تا نیم گردد و آب آن بگیرند و استعمال
کنند و گویند بدل آن حبة الخضراء است **قرطم هندی** حب النیل است
و گفته شد **قرطم بری** یونانی اطرطلس گویند و بعضی فیقن اغرون
و آن خاریست مانند خار قرطم بستانی و مولف گوید که شیرازی آنرا
انگریز خوانند و گل وی زرد بود و جالینوس گفته سخن بود و با اعتدال
مجفف [illegible] و چون سحق کنند و ورق با قرمی و بیاشامند
و با فلفل و شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند
چون شموع استعمال کنند درد زایل شود و چون بگزیده باشند مستعمل
کنند همان وجع پیدا کند که از گزندگی و مولف گوید آنرا طریفان گویند و گفته شد
قرحان نوعی از گیاه است سپید کوچک **قرطان** سرطان است و گفته
شود انشاالله **قرطاس** پارسی کاغذ گویند و آنچه نیکوترین آن
مصری بود و پاک سپید از بهر آنکه از بردی سازند و وی مضر نبود بکرده
و کاغذها دیگر مضر بود بکوده و سوخته وی سعفه را نافع بود و منع نزف دم

و رعاف بکند و ریشهای معده را پاک کند چون بکوبند و وی بیاشامند
و قرحه [illegible] با آب سرطان نهری بپخته نافع بود **قرون** جمع قرن
بود و قرن پارسی شاخ گویند و سرو گویند **قرن الغزال** [illegible] نیکوترین
آن بود که از ایل پرکنند و باید که بسوزانند تا سپید گردد و طبعت آن
سرد و خشک بود و سوخته آن دندان را جلا دهد و لثه را محکم کند
و منفعت وی در صفت ایل گفته شد و مضر بود به [illegible] و مصلح وی کثیرا
بود و بدل آن اسارون و خولنجان و مستعمل از وی نیکو بود و [illegible]
و یرقان را نافع بود **قرن البقر** مراد شاخ گاو و چون به آب بیاشامند
رعاف را ببندد و چون بسوزانند و بیاشامند نفث دم را ببندد.
قرون السنبل بعضی گویند نوعی از سنبل سپید است کشنده بود
سنبلها مانند و گویند بیخ خانق النمر است و صاحب منهاج گفته دوایی است
کشنده نزدیک به بیش و چون بخورند خون عوض بول آید و زبان سیاه
گردد و ذهن مختلط شود و مداوای وی قی کنند بعد از آن دو مثقال کافور
با گلاب و آب انار و شیر تخم خرفه که برف سرد کرده باشند یا جلاب
یا دوغ گاو یا قرص کافور بدهند و شیر تازه و سبوس شعیر به آب
برف و جلاب و خیار کنند و جواب بدهند و جگر و دل وی سرد کرده نیز
بضمادات سپید مانند صندل و کافور و گلاب **قسوط** نوعی از رطبه
است که در مصر بکارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه بود و
چهارپایان بخورند و فربه شوند و طبعت آن گرم و تر بود و چون
تر بود شکم براند و چون خشک کرده شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه
را نافع بود و آنرا پارسی شیداد خوانند و اصفهانی [illegible]

خوانند و جوت خوا از نبات مى بود و در وى مثقل بود و شکم جنبد ه
اسم نوعی از کراث است که معروف بود بکراث المائده و کراث البقول
و گفته شود انشاء الله انواع آن قردمانا الجبلی بپارسی دارصینی گویند
و آن باریکتر از قرنفل بود و شیرین تر از وی و طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیوم قوة اعضاء باطن بدهد و جرب و قوبا را نافع بود طلا
کردن و مرضهاء عصبانی و وجع ورک که از بلغم بود و مصروع و مفلوج
را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از دارصینی و در تقویت جگر و معده
و سده محکم تر بود و بدل آن نیم وزن آن قرنفل و نیم وزن آن
دارصینی بود قرصاع اسم نباتی است مانند درانه یا نه که شتر و گوسفند
و دواب بخورند و مولف گوید آنرا ابشرازی کنکر خوانند طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم بول براند و دردهای سرد اندرون را ساکن کند و محلل ریاح بود
و وی در منفعتها بقوة بود و چون بجوشند و آب آن بیاشامند سکره
و این مولف گوید چون از وی کا سازند و گرم کرده بر دنبار رحم نهند
حیض بقوة براند و آنرا علیجان نیز خوانند قسطوریون جند بیدستر است
و گفته شد و قسطوریون نیز گویند قنطوریون کاکنج است و گفته شد و اما
قسطس کما گویند و آن رصاص است و گفته شد قسط بیونانی
قسطس خوانند و آن انواع است و طلح خوانند و یک نوع عربی بود
و آنرا قسط بحری خوانند و آن سفید رنگ بود و یک نوع هندی بود
و آن سیاه رنگ بود و آنرا قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ و غایت تلخ
بود و سبک وزن و صاحب جامع گوید قسط هندی سیاه و شیرین بود
و قسط بحری سفید و تلخ و سهو کرده است قسط سفید شیرین بود و آن

روی است و قسط سیاه تلخ بود و آن هندی است و یک نوع دیگر
هست که بلون سیاهی مایل بود و بوی صبر کند و بهترین آن تازه
سفید فربه بود و بعد از آن هندی سیاه سبک و طبیعت آن گرم
است در دوم و گویند در چهارم و خشک بود در سیوم نافع بود جهة
هر عضوی که محتاج بسخونتر بود و جذب خلط از عمق بدن بکند اگر با عسل
و آب بر کلف لطوخ کنند زایل کند و استرخاء عصب و عرق النسا
ضماد کردن و لیثرغس سود دهد و بول براند و حیض خوردن
و بخور کردن در شب و این و درد رحم را نافع بود و چون در فرزجات
یا حمیه یا فطول کنند و چون بیاشامند با شراب و افسنتین بکو که کرمی
افعی و مجموع گزندگان را نافع بود و درد سینه و کوفتگی عضلات و پهلو
و نفخ سود دهد و چون با شراب و عسل بیاشامند محرک شهوت
جماع بود و چون با آب بیاشامند حب القرع و کرمها بیرون آورد
و با زیت لطوخ کنند ناقص و فالج و استرخاء را نافع بود و نافض
از وقت نوبت لطوخ کنند و درد پهلوها را نافع بود و از وی که کام
واسود دهد و چون در شب مى بخور کنند و حیض براند و بچه بکشد و بطرح
کفنه چون بیاشامند منفع سدة جگر بود و مسیح گوید چون سحق کنند و بر ریشهای
تر افشانند خشک گرداند و علیجان گوید چون در شب این بخور کنند حیض
براند و گویند چون بدان بخور کنند نزلات را نافع بود و وبا که حادث
شود از عفونت و چون سحق کنند و با عسل بیاشامند درد معده و
مغص و درد گرده را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند
تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و نمش و کلف طلا کنند بعسل یا بسرکه

یا بقطران زایل کند و مدر بول بود و ام الصبیان بود و باه و قطع اخلاط لزج
بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی رب کاکنج و قند بود و گویند
مضر بود بشش و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا
بود و گویند بدل آن وج بود و مصلح آن خطمی و مولف گوید قسط رومی قسط شیرین
است و آن نوعی از بیخ سوسن اسمانجونی بود که در میان بنفشه می پرورند و بولایت
می برند و معروف بود به بیخ بنفشه و شکر بوره هم گویند **قسط شامی**
راسن است و گفته شد **قسط بحری** صاحب جامع سهو کرده است که آن قسط
شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن قسط مر است و گفته
شد **قسوس** قیسوس گویند و آن معروف بحبل المساکین و آن لبلاب
بزرگ است و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب بشیرازی عشقه
گویند و آن اصناف است نوعی سفید گویند و یکی سیاه و دیگر قسمی خوانند و آن
سه جنس بود آنچه سفید بود ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه
بود و بعضی با سیاهی مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان آنرا ابوبسیول
خوانند و جنس سوم که آنرا قسمی خوانند آن شبیه بود و هیچ ثمر ندارد و شاخهای
باریک بود و ورق کوچک و مجموع اصناف قسوس حریف و قابض بود و یک
نوع از آن لادن از آن حاصل میشود و آن نوع را ... و باقی اصناف
آن سرد بود و عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بیاشامند قرحه امعاء
نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روز دو نوبت بیاشامند و چون
با موم و روغن زیت بهم روغنی سازند سوختگی آتش ... و ورق وی چون
تر بود با سرکه بپزند و بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و چون آب ورق و سر بار وی
بگیرند و سر را بدان ترکنند درد سر کهن زایل کند و چون آب وی در گوش چکانند

درد گوش ببرد و دیم آن کم کند و نوع سیاه وی چون آب وی بیاشامند
بسیار بدن را ضعیف کند و ذهن را مشوش و چون بگیرند از سرهای آن پنج عدد
و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند با روغن گل و در گوش مخالف
دندان بچکانند که درد کند درد زایل کند و وی موی را سیاه کند و چون ورق
وی بشراب بپزند و از وی ضماد سازند و کلف ببرد و اگر وی را قسی خوانند
سه بار وی چون بیاشامند حیض براند و چون قضبان و ورق وی در
عسل نرم بپزند و در زن بخور کنند حیض براند و بچه باسانی بیرون آید و چون
آب آن بگیرند و در بینی بچکانند گند بینی ببرد و اصول آنرا چون آب بگیرند
و با سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و صمغ وی که آنرا صمغ وی خوانند
و دمعة الشجر گویند چون بر موی بطلی کنند شپش بکشد و موی بسترد **قثاء**
خیار چنبر خوانند و آن نوعی است از خیار خشک و اهل مغرب قطیطل خوانند
و اهل نجد عرف و رشوم گویند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی بود و در
وی چیزی بود و گویند گرم بود در درجه دوم و طبع را نرم کند و قوت معده بدهد **قثا**
سنجات و گفته شد **قشمش** پارسی کشمش گویند و وی لطیفتر از کوشت
مویز شیرین بود و مکور و بدل آن مویز منقی **قشر الجوز الاخضر** پوست بیرونی
سبز گردکان چون بپزند و ربی از وی بگیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت
بود نافع بود و **قشر الجوز السلب** چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افشانند خشک
گرداند و بعضی شکوفه بغیر لذع **قشر الاترج** پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم
چون بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخورند قوت احشا سرد بدهد و مقدار
ماخوذ از وی نیم درم بود و وی محلل ریاح بود و چون اندکی از وی بخورند و بسیار
وی مضر بود دیگر معده و مصلح وی عسل بود **قشار الکندر** طبیعت آن گرم و خشک

ورد دوم در وی قبضی قوی بود و چون بر جراحتها باشند گوشت برویاند
و ریشهای دشوار باصلاح آورد و چون زن بخود برگیرد رطوبتی که از رحم
روان بود و مزمن شده باز دارد و نفع دم و رحم امعا چون بپاشند
نافع بود و در داروهای چشم مستعمل کنند ریشها آنرا نافع بود و اگر بریان کرده
بود حکهٔ چشم را نافع بود و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد و بدل
آن دو وزن آن کندر بود و بوزن آن دقاق آن **قشر اصل الکرفس**
گرم و خشک بود در دوم ملطف و منضج سده بود و بول براند و باقی منفعت
وی در کرفس گفته شود ان شاء الله **قشر اصل الرازیانج** گرم و خشک
بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس بود و در رازیانج گفته شد
قشر اصل الکبر در اصل الکبر گفته شد **قشر اصل الجا...** در ... گفته
شود ان شاء الله **قشر اصل الرمان** پوست بیخ انار سرد و خشک بود
کرمها و حب القرع بکشد **قشر الرمان** انچه پوست انار ترش بود سرد
و خشک بود در دوم و انچه شیرین بود سرد و تر بود ... گرم
و درد بیخ ضماد کردن نافع بود و چون بپزند با برنج و جو سفید کرده بر آب
آن حقنه کنند نافع بود در پیچ امعا و اسهال و چون آب وی مضمضه کنند ...
لثه بود و چون بدان استنجا کنند مقعد ... و قطع خون بواسیر
بکند و اگر ده درم از آن سفوف سازند و آب گرم از پی آن
باشامند کرمها را بقوت بیرون آورد **قشر البیض** ... سرد بود
در دوم و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود چون بسوزانند و سحق کرده
کحل سازند و اگر غسل کنند و سحق کنند و کحل سازند سفیدی که در چشم
بود زایل کند و قوت چشم بدهد و نشف اشک بکند و منع مادهٔ آن

بکند و قرحه و بثره که در چشم بود زایل کند و چون با تخم خربزه بر کلف
طلا کنند قلع کند و مکلس وی چون به آب گشنیز تر حل کنند و در بینی چکانند
قطع رعاف بکند **قشر الاترج** پوست ترنج از جملهٔ سمومات بود و چون بخورند
درد دهان و ورم زبان آورد و باشد که ورم در مری و معده و امعا والتهاب
مجموع بدن پیدا کند و مداوای وی مانند مداوای کسی بود که ذراریح خورده باشد
قشر القصب الفارسی پوست نی پارسی سوخته گرم و خشک بود در سیوم داء الثعلب را
نافع بود و سفیدی چشم زایل کند **قشعریر** قثا است و ... گفته
شد **قصب السکر** نی شکر در طبعت مانند شکر بود و در وی قبض زیاده بود
و سکرترین آن شیرین آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند
معتدل بود در حرارت و گویند در وی قبضی بود و مانند صمغی از قصب گیرند سفیدی
که در چشم بود زایل کند و نی شکر قی آورد و سینه و سرفه را و مثانه را نافع بود
و خونی معتدل از وی حاصل شود و بول براند و رطوبت سینه بزداید و مولد
نفخ و ریاح بود و مداوای آن بود که به آب گرم بشویند بعد از آن مضغ کنند تا نفخ از
وی زایل شود **قصب الذریره** نی باریک باشد مانند نی قلم و باریکتر و آن دو نوع
است یک نوع چوب ... خشک ماند و آن نوع کوتاه قد بود مقدار یک وجب
اندکی زیادت و یک نوع دیگر املس بود و بقد دراز بود و از یک گز دراز تر
و طعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکنند مانند نسج عنکبوت چیزی در
اندرون وی بود و این نوع از ... و طرف هند آورند و آنرا برگزیده
خوانند و نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع نباتی است مانند بر سر شاخهای وی تخم بود
مانند ... که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و هم از هند خیزد ولیکن
بد بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک بود تا سیوم ملطف بود با اندکی

حیض محلل او رام بود و کوفتگی عضله را نافع بود و جلای چشم بدهد و چون دود وی
تنها یا با صمغ البطم یا بخور در حلق رود سپرز را نافع بود و ورم معده و جگر
با عسل سود دهد خاصه چون با تخم کرفس یاشامند و تقطیر البول و استسقا را
نافع بود و چون زن در طبیخ آن نشیند و یا شاف در رحم نهد نیکو بود و درد دل
و مفاصل را جذاذ وی نیکو بود و بدل آن اظفار الطیب است یا صندل و عدس
و گویند بدل آن عدس مر است. قصب فی عبری محکم بود و خاکستر وی گرم و خشک
بود در آخر درجه اول تا اول دوم و در اصل وی جلای اندک بود بی حده و محلل
ورق و اصل وی با پیاز جذب سلی بکند و وی بول و حیض براند و گویند که عرق النسا را
نافع بود و کل وی چون در گوش اندک کری آورد و بیرون نتوان آورد. قصب الجعد
نوعی است و گفته شد. قصب عریض است و گفته شد. قصب الذریره
است و گفته شد. قطن قطن عتیق است و گفته شود اشنه. قصب
مصفصه است و گفته شد. قضم قریش و قم قریش نیز گویند و آن تخم تجره است
که آن را [illegible] خوانند و آن ینبوت است و گفته شود اشناه و خرنوب نیز گویند
و گفته شد و صاحب جامع گفته صنوبر صغار است و این جای بحث است. قضاب
مصری اسم نوعی از عصی الراعی است که آن را ذکر خوانند و گفته شد.
قطران روغنی است که از درخت عرعر و ثالب و [illegible] و شربین گیرند و بهترین آن بود که از عرعر گیرند و بدترین آنکه از ثالب و طبیعت آن گرم
و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم شپش و رشک را بکشد تا حدی که از آن
مواشی و مقری گوشت سست بود و جرب را نافع بود و حمی جرب و ذوات
الاربع مانند شتر و دراز گوش و سگ و غیر آن و والی و آن البیل و استسقا
را نیکو بود و مالیدن و صداع سرد را نافع بود و دندان متحرک محکم کند و چشم را روشن

کند و اثر ریشهای چشم و مژه ببرد و کرمها بکشد و چون به قضیب مالند پیش
از مجامعت منع آبستنی بکند و گزندگی مار و شاخ داد را با نمک ضماد کردن سود
دهد و چون با شراب یاشامند دفع زهر ارنب بحری بکند و چون در چه ایل
بکند از اندرون مسح کند بر اعضا هیچ گزنده گرد وی نگردد و اگر بر گوشت مرده مالند
نگاه دارد از عفونت و اگر بخور بر کبر ند [illegible] زنده بکشد و مرده بیرون
آورد و قوت دخان وی مانند دخان زیت بود و چون قطران در حلق مالند
خناق و ورم لوزتین که بشرا نیز گویند نافع بود و اگر بر دندان خورده
نهند بریزاند و درد ساکن کند و چون با سرکه مضمضه کنند همین فعل کند و با سرکه
در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون بپزند با آب گرد و فادر وی بخته باشند
در گوش چکانند درد وی و طنین و دوی زایل کند و وی حفظ ابدان زنده بود و حافظ
ابدان مرده و بدین سبب است که وی را حیوان الموتی خوانند و غر بجره وی معده
را بد بود و مفسد منی بود و گویند بدل آن در وزن آن نفط است و وزن آن غلا
یا دو ثلث آن و گویند بدل آن نفط سیاه است و جاوشیر. قطف [illegible]
است و شیرازی اسفاناخ رومی گویند بری بود و بستانی بود و طبیعت آن سرد
و تر بود در دوم و گویند سرد بود در اول و وی قبض بود و از حکم بگذرد
و درد جهار گرم و جره را نافع بود و تخم وی یرقان را سود دهد و وی چون بپزند اندکی
و بخورند شکم براند و چون بخته ضماد کند درد و رمهای گرم تحلیل دهد و وی غذای نیکو
بود و جگر گرم را نافع بود و محرور را احتیاج باصلاح آن نبود زیرا که موافق است
بود و خاصه چون با زیت بپزند و سرد مزاج را باید که بعد از آنکه بپزند با زیت
بریان کنند و یا با زیره و کرم و مری مطیب کرده اند بخورند و گویند معده را بد بود
و مولد ریاح غلیظ بود و شیخ و اسحق بن عمران گفته تخم وی درد ورمهای گرم را نافع بود

واگر دو درم از وی بعسل و آب گرم بیاشامند قی مره صفرا آورد و نیز اگر
چون تخم وی با همچندان نبات سحق کنند و کحل سازند جرب چشم را نافع بود
و وی محلل ورمهای حلق بود و ملین سینه و تخم وی در غایت نهایت بود و در
شفا ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود گویند و باب قطعف ترک کنند
و طلا کنند و آنچه باطن بود سحق کرده بیاشامند مانند سکنجبین و آب وی
دوای نیکو بود جهة استسقا چون سه هفته از وی بیاشامند در هر روز
ده درم و چون ورق وی در حمام نرم کوفته بمالند حکه را نافع بود و چون جامه
ابریشم و حریر که به آب طبیخ وی بشویند پاک گرداند و لون نگرداند
اما نوع بری وی چون پنج درم در نه مثقال آب بجوشانند تا بار سیم
آید و صافی کنند و ذلک را که [illegible] در شکم مانده باشد بیاشامد و اگر چند روز
بود البته بیاشامد **قطف بحری** ملوخ است و در میم گفته شود ان شاء الله
قطن گرشف و پنبه و طوط و عطب خوانند [illegible] گویند و کهن
آنرا قصم [illegible] نیکوترین آن بود [illegible] که جامه وی سختی محکم بود و بخورند و بیش
گرمتر از ابریشم بود و گرم و تر بود پوشیدن وی و گویند معتدل بود در [illegible]
ولینه و عصاره ورق وی اسهال کرد کاتن [illegible] نافع بود و چون ویرا بسوزانند
و بر جراحت نهند خون باز دارد و کهن وی بر گوشت مرده نهند
بخورد و دود آن زکام را سود دارد و چون ورق وی تازه کوچک
بگیرند و با آب بجوشانند بقدری که چندانکه قوت به آب دهد
و زن در آن نشیند اختناق رحم و درد آنرا نافع بود و اگر با ورق [illegible]
ضماد کنند بر مفاصل گرم و سرد سود دهد و بخاصیة تسکین نقرس و
ضربان دائم آن بکند خاصه چون با قدری روغن گل بیامیزند و تخم وی

قاطری آورده وجب وی گفته شد **قطاة** مرغیست کوچک پارسی
اسفرود گویند و مانند کبک گلی بود و بر سر وی نقطهای [illegible] بود و گوشت
وی با حرارت ضعیف بود و پوست محکم نافع بود جهة کسی که سده
و ضعف جگر و استسقا و تباهی مزاج دارد و مولد سودا بود و صاحب
منهاج گوید دشوار هضم بود و غذای بد دهد و مصلح وی روغن بسیار
بود و رازی گوید قطا و آنچه بدان ماند از مرغان که گوشت ایشان
سرخ بود سرکه مصلح آن بود و در خواص ابن زهر آورده که استخوان
قطا چون بسوزانند و خاکستر آن با زیت مخلوط سازند و بر سر اقرع طلا
کنند داء الثعلب موی برویاند **قطر** نحاس است و گفته شود
ان شاء الله **قعبل** بیونانی سقراطیون گویند و سقلادیون و آن
نباتیست که بیخ وی مانند بصل الزیز بود و لون آن سرخی زند و بطعم
تلخ بود و ورق وی بورق سوسن ماند و بیخ وی در قوة و طعم
مانند بصل الفار بود و بعضی بدل وی کنند لیکن ضعیفتر از وی بود
و دیسقوریدوس گوید در قوة مانند بصل الفار بود و چون آب وی بگیرند
و آرد کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند و مطحول و مجنون را چون
با ماء العسل بدهند نافع بود و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و تر
بود و آن نوعی از کاه است و مولف گوید نبات وی کودکان شیراز
کبند [illegible] خوانند **قعفر** نبات الکشوث و گفته شد و مولف گوید بشر از وی
آنرا [illegible] گویند و مرخاد ترنجبین [illegible] گفته شود **قفر الیهود** انواع است
یک نوع عرق الحال گویند و بیشتر از وی مومیائی باشد و یک نوع از
آب حاصل میشود و آنرا مومیای آبی گویند و آن نوع که کوهی بود [illegible]

کوجهت محوت شده وی بالاید و وی باشد زفت بود و بوی تیز کند
وسکوترین آن قویتری بصیص دارد بود و سیاه جرکن بد بود و غش
وی بزفت کنند و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی
در دوم بود و مقوی اعضا بود و خون بسته بگدازد و درشکم و سفیدی ناخن
ببرد و چون بمالند و منفعت خارش بود و حبس که انجه خالص بود نافع
بود جهت کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا چون ضماد کنند از بیرون و بارت
محوت شده وباشامند و مولف گوید در شکستگی اعضا و کوفتگی عمل مومیای
میکند چنانچه امتحان کرده شد و آنرا مومیای کوفی خوانند و یونانی اسفلطس
وابرطامون نیز گویند و کفر الیهود هم و بر قوبا لطوخ کردن و بر نقرس و عرق
النسا ضماد کردن نافع بود و اگر بخور کنند یا دخان وی نافع بود جهت
اختناق رحم و اخراج آن وجون با خمر یکسیر و شراب بیاشامند حیض
براند و ... و عسر النفس و گزندگی جمیع جانوران و عرق النسا و درد
پهلو و چون بگدازند و گلاب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود و استسقا
و وی نزله را سود دارد و چون بر دندان نهند درد ساکن کند و چون
با آرد جو و موم و نطرون ضماد کنند بر نقرس و مفاصل نافع بود و چون در چشم
کشند سفیدی زایل کند و مجفف رطوبات بود و ریشهای تر و ... مرهم گوشت
برویاند و وی بادهای غلیظ که در معده بود بشکند و چون در جای کاسی دود
کنند از عقرب و جمیع گزندگان بگریزند و صداع آورد و برا اسبر طم خوانند
و شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و در حد کشش نافع بود و دفث
ماده از سینه بیرون آورد و مرضهای خناق و لوزتین و صلابة رحم را
نافع بود و بدل آن گویند زفت است و وی صداع آورد و مصلح وی

گلاب و کافور بود و شربتی از وی دو درم بود قفصورا نباتیست
که قطابذان جراکنداس ناسویه که تخم وی گرم و خشک بود و مجفف رطوبات
بود که در سر بود و محلل آن قفلوط نوعی از کرات است و در کاف
گفته شود ان شاء الله قلقل و قلاقل و قلقلان اسم درخت حب
قلقل است و در جا گفته شد قلقاس نباتیست که در آب روید
و در قان بود ق کدو ماند و ساق و تخم ندارد و اصل وی ماننده ترنجه
بود بیرون سرخی مایل بود و اندرون سپید و در طعم وی قبضی با حرافت
بود چون آب بپزند حرافت از وی زایل شود و طبیعت آن گرم و تر
بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود در دوم و گویند
خشک بود در دوم باه را زیادت کند و ادمان اکل وی کردن مولد
سودا بود قلت باندلس بجل افرامیه خوانند و معنی آن کاسر الحجر
خوانند و یونانی لیتی فرس خوانند و معنی آن بزر الحجری بود و سیمان
بن حسان که از بهران این اسم بوی نهاده اند که این اسمیست از اسمهای
فضة که آن تخمیست صلب سپید ماند نقره در سفیدی و صلابت و نبات
وی در اندلس بسیار بود و عقد او کرسنه بود و این مولف گوید که از کرسنه
کوچکتر بود و در مرضهای خشن روید و قوت این تخم آنست که چون
با شراب سفید بیاشامند سنگ بریزاند و بول و حیض براند و دبو و واق
زایل کند و شکم ببندد و بول اسیر را سود دارد و مجفف منی بود و شربتی
از وی دو درم بود قلقطار نوعی از زاج است مادسی زاج شتر
دندان خوانند و آن مصری بود و جالینوس گوید قلقدیس مستحیل بقلقطار
میشود و وی معتدلترین زاجات بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم حاد و قابض و محرق بود و سوخته وی بحسب در آن
زیادت بود و لذع کمتر و در وی قبضی تمام با حرارتی زیادت بود

محرق گوشت زیاده بود و رعاف را نافع بود و در کحلها جهة جلا و غلظ جفون
استعمال کنند و جالینوس گفته مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند و مجموع در
زا گفته شد قلقطار هم نوعی از زاج است گرم بود در چهارم لطف
و محرق بود و وی اقوی ترین زاجات بود و الطف و در زا گفته شد
قلقند هم نوعی از زاج است لون آن فیروزجی بود و گرم و خشک
بود تا چهارم و گویند حرارت وی در سیوم بود مجفف و اکال
بود با قبض و احراق مجفف لحم بود قوی و ناصور که در بینی بود سود
دهد و منع رعاف بکند و کرم گوش بکشد و شکم و دفع مضرت وی [illegible]
بکند اما خوردن وی منشف رطوبات اصلی بود و مصلح وی شیر و
شکر بود قلیت ماش هندی است و آنرا حب الغلت خوانند
و رنگ وی عودی تیره رنگ بود و بغایت تیره و املس بود و بقدر مانند
گندمی کوچک بود مطلق مانند شیافانی که کحالان سازند خاصه شیاف
اغبر که بعینه غلت است و طبیعت وی سرد است در دوم و خشک است
در اول و گویند گرم و خشک فواق زایل کند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و حیض و بول براند قلوب نیکوترین دل آن بود که از
حیوانی کوچک دندان گیرنده وی گرم بود و صلب انجاب کند را
نافع بود و چون مستحکم شود هضم آن غذای بسیار دهد و مضر بود
با آلات هضم بسبب عسر انهضامی که دارد و اولی آن بود که برگ مرزی
و انجدان و فلفل و زیره و صعتر بزنند بعد از آن [illegible]
قلی نیکوترین آن بود که از اشنان گیرند و قلی الصباغین
و شب العصفر نیز گویند بشیرازی قلیه گویند طبیعت آن گرم بود در
چهارم و خشک محرق و اکال بود و بقوت تر از نمک بود و بهق و جرب
را نافع بود قلقونیا نوعی از صمغ صنوبر است یونانی قوفا گویند

و در رابنج گفته شد و آن علک البطم است و شجره نیز گویند بپارسی زنگاری
خوانند قلفطاریون یعنی آن سریانی عود سنبل بود و گویند دار شیشعان
است و گفته شد قلیمیا اقلیما گویند و آن انواعست فضی و
ذهبی و نحاسی معدنی بود و عملی باشد و عملی از زر و نقره و مس
گیرند و نیکوترین آن بود که از جزیرهٔ قبرس آرند و آنرا در آب مانند
بعد از آن معدنی و باید که لاجوردی رنگ بود و طبیعت آن معتدل است
در حرارت و برودت و خشکی در سیوم و آنچه عملی بود از دود زر
و نقره و ثقل آنست و اولی آنست که بسوزانند چون در داروهای
چشم کنند و صفت سوختن وی آنست که آنرا در کوزهٔ گواری نو
کنند و سر آن گل بگیرند و در تنور نهند و اقلیما نقره سرد تر از
اقلیما زر بود و در تجفیف و جلا باعتدال بود و فعل وی تحلیل
ورمها معتدل کند و در گوشتها صلب جرب و در ریشهای
تر که در بدن و چشم بود در زود رکردن سود دهد و در مرهمها استعمال
کنند گوشت در جراحت برویاند و اقلیما زر لطیف تر از اقلیما نقره
بود و تحلیل معمول وی و صفت سوختن وی مانند سوختن اقلیما
نقره بود نافع بود جهة ابتداء نزول آب و سفیدی و ریش چشم
زایل کند و جراحتها را پاک کند از چرک و گوشت زیاده بخورد و قروح
چشم بدهد و مجفف بغیر لذع بود و بدل اقلیما زر و نقره مرداسنگ
سفید بود و صفت غسل وی آنست که به آب سحق کنند و آب از وی
میریزند تا آن زمان که بر سر آب هیچ چرک نماند قلقدیس
نوعی از زاج است سفید که سر آن زرد بود و در بعضی صفت آن گفته شد

قاشیر کاشیر گویند و گفته شود انشاء الله قسمل و بشیر
قمل قریش است و تخم قریص و آن تخم قریش است و گفته شد قسیح
حنظل است و گفته شد قحف سقوف و ذریره را قحه خوانند
و قصب الذریره را قحه خوانند و گفته شد قنابری قنول و غلول
و فوبل گویند بپارسی برغست و شیرازی سوزه گویند و طبیعت
وی گرم و خشک در اول و گویند معتدل بود در گرمی و قوی لطیف
و مقطع بود کلف و بهق زایل کند و سودمندترین چیزها بود جهت
برص خوردن و ضماد کردن و روغن وی مالیدن در اندک
روزی نافع بود و بر ریش بستان و ورق وی ضماد کردن
سینه و شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سپرز
بگشاید و آب وی شکم براند و ضماد کردن بر بواسیر سود دهد و بر
گزندگی مجموع جانوران و درازی گوجسکر و معده را نافع بود و ملایم
محرور و مبرود بود و از بهر اطلاق طبیعت و قولنج مرار
سوداوی خاصه با نجم بکار برند و مصلح وی روغن بسیار بود و صاحب
سوم گوید مصلح وی اهلیلج کابلی و سکر بود و سعوط کردن به آب بیخ ان
دماغ را از رطوبات غلیظ پاک کند قنطوریون کبیر قنطوریون
غلیظ گویند و یونانی طوماعا و تفسیر آن قنطوریون کبیر بود و بعضی بوقی
خوانند ورق وی بورق گردکان سبز ماند نزدیک بورق کرنب
و ساق وی بساق حماض ماند و درازی آن دو گز یا سه گز و گل وی بکحلی
رنگ بود و ثمره وی مانند خشکدانه بود در اندرون گل وی باشد
ابریشم بود و بیخ وی سطبر و صلب بود و ثقیل و به درازی دو گز

بود و از رطوبت پر بود و بطعم عفص بود با اندک قبضی و بول
حیض بود و در وی اندک حلاوتی بود و جالینوس گوید بیخ وی حیض
براند و بچه مرده بیرون آورد و زنده تباه کند و نفث دم را نافع
بود و شربتی از وی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید اگر شرب
بیخ وی تب داره به آب بدهند و اگر نه بشراب و شربتی از وی
دو درم بود نافع بود جهت درد پهلو و ربو و سرفه کهنه و نفث دم
از سینه و مغص و درد رحم را نیکو بود و اگر در رحم بخور بر گیرند
حیض براند و بچه بیرون آورد و مصلح آن آب لسان الحمل و طین
قبرسی بود قنطوریون صغیر قنطوریون دقیق خوانند و یونانی طولیطون
صغیر بود و بعضی مردمان علیسینون گویند و ساق وی باریک
بود و به درازی یک وجب بود و گل وی سرخی بود که بجز فیری
مایل بود و ورق وی بورق مشکطرامشیع ماند و بیخ وی کوچک
بود و هیچ منفعت نداده و طعم قنطوریون باریک بنبات تلخ
بود و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر بود منفعی بسیار
قولنج را سبب آن بلغم بود سود دهد و بچه مرده بیرون آورد و گزاز را نافع بود و
اعصاب و دماغ را پاک کند تنقیه تام و مصروع را سود دهد و مسهل آب
زرد بود و خام مسهل بقوه و مره صفرا که با بلغم مخالطی آمیخته بود براند و درد
مفاصل و عرق النسا و قولنج چون پاشا مند یا بدان حقنه کنند و شربتی
از آن دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصاره وی در دسری که از حرارت
آفتاب و شراب صرف خیزد چون تر کرده اند و بر صدغین و پیشانی ضماد
کنند و ریش سر را زایل کند بعد از آنکه سر را بجوشیده بالند و موی سترند و باک شود

مشکطرامشیع قودنج جبلی

بر این عصاره بر کر بکدازند و طلا کنند و چون به آب و اندکی عسل حل کنند و بر وی
مالند تشبث و رشک بکشد و اگر این عصاره به آب مالند در روی سنگ پاره
و بر پیشانی لطوخ کند آب رفتن از چشم باز دارد و اگر بشیر دختران حل کنند و بر
برگ چشم طلا کنند درد و ورم آن را نافع بود و مجموع دردها و دردها که کهن که در
چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و شیره و شبکوری و ریش که در طبقه قرنیه
بود نافع بود و اگر با روغن خیری یا سوسن بکدازند و نیم گرم در گوش چکانند
ضربان زایل کند و اگر از حرارت بود و روغن گل سرخ کنند درد گوش و اگر کرم
در گوش تولد کرده باشد آب برگ شمار حل کنند و بچکانند و مجموع علتها
گوش مثل دوی و طنین و قرحه و اگر به آب خربزه در گوش چکانند گرانی گوش
زایل کند و وی که عصب سخت را بود بکدازد و مجموع ریشهای بینی را نافع بود و رعاف
ببندد و ریش که در دهان بود و بیم آن بود روان بود و بوی دهان کنده شده
باشد چون با شراب کهن تا بعضی حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه
دارند نافع بود و کسی را که بوی دهان کنده شده باشد بی سی بگلاب حل کنند
و مضمضه کنند و زمانی دیر در دهان نگاه دارد شفا یابد و جهت ملازه و ورم آن
و لوزتین و شقاق لبها و خناق و دندان متحرک را نافع بود و چون با شراب و سکه
سبز حل کنند و بر گزندگی زنبور و نحل مالند و عرق النسا و وجع ورکین و
گزندگی مجموع جانوران زهردار را نافع بود و چون بکو ازوی در بیست درم آب
که باد آورد خشک در آن جوشانیده باشند و صاحب منهاج گوید اطراف کردن مطبوخ آن
مسهل خزان بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا و داحی که مضر دست و مصلح وی
عسل بود و گویند بدل آن هم وزن وی ورق حنا و ده و دانک آن سوسکان و
وزن آن لبنی بود قنبیط نوعی از کرنب است بسیار ری کرنب رومی

گویند صمغ آن تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن سرد بود با اعتدال و گویند
گرم بود در اول و خشک بود در دوم سده را بگشاید و خارش را نافع بود و صمغ مستی
بکند همانکه کرنب و طبیخ وی قطرانی کردن بر درد مفاصل سود دهد و وی غلیظ بود
و خون را غلیظ کرده اند و تیغ در خیال بهلر احداث کند و اولی آن بود که با روغن
بسیار دبا گوشت فربه و سرکه و مری و داروهای گرم بخورند قنب بارود آب
بشیرازی چوزد گویند طبیعت آن گرم است در دوم و گویند در سیوم
و خشک در دوم و گویند در سیوم عمل وی مثل حنا زیره جو دعد سیه و صداع
و گرانی را سود دهد و مصروع چون بوی وی بشنود با خود آید و سدد و کلف
را نافع بود و اگر ری دندان خورده منی سود دهد و خناق رحم چون با شراب
حاصل شده وی تریاق پیکان زهردار بود و ازوی مجموع گزندگان
زهردار دیگر بزند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند نزدیک شیخ و چون بخود
برگیرند بچه بیندازد و از خواص وی آنست که مصدع بود و باقی منفعت وی
در بارزد گفته شد و صاحب منهاج که مصلح وی اشق است و گویند بدل وی
در ضعف معده و جگر یک وزن و تخم دو وزن صفی و باقی در بارزد گفته شد
قنبیل صاحب منهاج گوید بذر وی رملی است و صاحب جامع که از قول
تمیمی که آن کلی دمنات که از آسمان می افتد در باد بربین و از قول رازی که مجمع
و صاحب تقویم محسن که و از قول دیگری که خالیت سرخ چون بریان کنند
زرسد کرده وی الجمله طبیعت وی گرم و خشک در درجه سیوم و تمیمی که گرم و خشک
در درجه اول و دوم و تجنی قوی بود و رازی و مسیح گوید سرد است و خشک و
شیخ الرئیس که گرم و خشک در دوم و ابن ماسویه که در وی تنقیه تمام بود و وی
حب القرع و مجموع کرمها بکشد و بیرون آورد و منشف رطوبة ریشها و بثرها

بود که بر پیسه وروی طفلان پیدا شود که مردمان آنرا بر خوانند واطبا سعفه گویند
چون بروغن گل چرب کنند وفتیل بران پاشند وجرب را نافع بود وسرگین
از وی ده درم بود و گویند مضر بود بامعا ومصلح وی شیح ارمنی بود وبدل وی
مازریون گویند مصلح وی انیسون است وبدل وی ترمس ورنگ کابلی و گویند مضر
بود بفم معده ومصلح آن مصطکی وانیسون بود، قنفذ بپارسی خارپشت گویند
وآن بری بود وجبلی بود وبحری بود وآن نوعی از بری بود وجبلی بزرگ بود
وآنرا دلدل خوانند وطبیعت آن گرم وخشک بود وبغایت محلل بود وبعضی گویند
گوشت وی تر بود ومجذوم را بغایت نافع بود خاصه گوشت بری خشک کرده
وجهت کودکان که در خواب کمیز کنند وگویند که جاوزارا نافع بود ومقدار ماخوذ از
وی پنج درم نمکسود خشک کرده بود وبا سکنجبین جهت استسقا ومفاصل وداء الفیل
ودره کرده سود دهد وادمان خوردن وی عسر البول احداث کند از بهر آنکه مضر
بود بمثانه وگویند اصلاح آن عسل کند وگویند بتخم کرفس وسکر وشیخ الرئیس گه
گوشت بری وی جذام را نافع بود ودر صفهای عصبانی مجرب وسل وبنها ر نزین
وکزاز کی جاوزان وعادی که ادمان اکل وی کردن معید معده وجگر بود ومرمه
وی نیخ الضباب هوا از احشا بکند وخاکستر پوست وی داء الثعلب را نافع بود
چون با زفت تر مالند ودیسقوریدوس گه نوع بحری معده را نیکو بود وطعم وی خوش
بود وملین شکم بود ومدر بول بود وپوست سوخته وی با ادویه موافق
جرب زایل کند وبا ادویه موافق ریش سر چون پیه رابدان بشویند
ریش پاک کند وگوشت زیاده بخورد وجگر بری چون خشک در جزوبا سه
گرم موافق استسقا بحی بود وصرع حیتی که گوشت وی بدان مناسب بود ودر عرق
وچون با موم سرشته وکم برنجه مرده بیرون آورد وچون در چشم کشند

زهره وی سعندی چشم زایل کند وتراطر گوید گوشت وی چون بسرکه مقلی
بهند مجذوم را نافع بود وتشنج امتلائی دور کرده ومفاصل را سود دهد
قنب سه نوع است بری وبستانی وهندی بری قضبان وی مانند
خطمی بود لیکن بغایت سیاه بود وورق وی مانند ورق بستانی بود اما
خشن بود وزهر وی سرخ بود وبهر وی مانند فلفلی بود نزدیک حب
السمنه وبیخ وی چون بپزند وبر دردها ضماد کنند ورم واعضای که کهوسات
در روی بیخ شده باشد ورم ساکن کند وکهوسات بگدازاند وعصاره وی
درد گوش را ساکن گرداند واز آن بستانی تخم آنرا شهدانج خوانند چون بسیار
بخورند قطع منی بکند چون تخم وی تر بکوبند وآب آن در گوش چکانند
درد گوش ساکن کند وجالینوس گه تخم وی باد بشکند ومحلل بخ بود ومجفف
محکم وشیخ الرئیس گه خلط وی بد بود ومحلل الغذا بود ودمشقی گه طبیعت وی
گرم بود در دوم وخشک بود در اول منشف رطوبة معده بود وقاتل
دیدان وچون به آب آن سعوط کنند دماغ را پاک کند واسحق بن عمران گه
عسر الهضم بود ومعده را بد بود وصداع آورد وشکم ببندد وبول براند
ومصلح وی شراب لیمو بود واسحق بن سلیمان گه تخم وی چون بریان کنند
مضرت وی کمتر بود ودفع مضرت وی سکنجبین قندی کند اما ورق
وی چون بکوبند وبه آب آن سر بشویند سر موها پاک کند از
خشکی ورازی گه مصدع ومظلم چشم بود ودفع مضرت وی بآب
سرد وبرف یا ربب فواکه ترش کند ونوع سیوم که آنرا قنب
هندی خوانند بشیرازی بنگ گویند وسبز گویند وبپارسی حشیش
وبعضی ورا جزو اعظم گویند وبعضی شرنک وبعضی ف الکره وبعضی ابراد

دوی نوعی بود که مجنون بود و اگر زیاده استعمال کند کشنده بود و
نوعی مفرح بود و طرب آورد و نشاط دانشها کاذب و نوعی بود
که حزن آورد و خیالهای فاسد بد و نوعی بود که مقوی باه بود و آنچه
نیکو بود مقدار ماخوذ از وی یک درم تا دو درم بود عجب
مزاج و آن بود که اگر زیادت ازین مقدار بود کشنده بود و
دفع مضرت وی قی کند با روغن گاو و آب گرم تا هیچ در معده
نماند و شراب حماض نافع بود قندس گندش گویند و گفته شود
ان شاء الله و قندس لیر اسم حیوانیست معروف قند عصیر
نی شکر چون منجمد کرده اند قند خام خوانند و چون دیگر بریزند
ابلوج خوانند و بعربی سکر قنبهر صفت ناخوش طعم که از بلاد
عرب خیزد و گویند سندروس است و گویند سنگیست که از بلاد
مغرب خیزد و مولف گوید آنچه محقق است صمغیست شفاف مانند
سندروس و آنرا لعل مصری خوانند و وی اثر ریشها برد و درد
دندان زایل کند و چشم را روشن کند و با ماء العسل و بول را نافع بود
و چون قدری از وی با سکنجبین و آب بپاشامند بلغم را دفع کند
و چون سه روز بیاشامند بدن را ضعیف کند و با ماء العسل حیض براند
و گویند نوعی از سندروس نارسیده است قنطار ساده [illegible]
است و گفته شد قنطا دم الاخوین است و گفته شد قنابر
یونانی بریولوس خوانند و آن نوعی از عصافیر خواند که بشیرازی
آنرا چو خوانند و بعضی [illegible] که قبره چون بریان کنند و بخورند
درد قولنج را نافع بود و جالینوس گفت چون با سفیداج بپزند و با ورق

وی بخورند قولنج را سود دارد و رازی گوید مرق وی شکم براند
و گوشت وی شکم ببندد و صاحب منهاج گوید گوشت وی فربه
بود بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک بود و شکم ببندد و مرق
وی قولنج را نافع بود و غذای وی مانند عصافیر بد بود با آنکه مجفف
بود و مضر بود به رطوبات و اولی آن بود که با روغن بادام استعمال
کنند قوقالس دو قواعزناوه و قوناری خوانند و دوایا اغریا
گویند و آن نوعی از وقیاست بادها را بشکند و علت
سپرز را نافع بود و مغص را ساکن کند و شکم براند و عصاره
وی در بن دندان با گشت مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق
از بدن بیرون کند و بول براند و بشیرازی آنرا تره حو خوانند
آنچه بری بود و آنچه جبلی بود آنرا البشرا ازی بدران خوانند
و آنرا دوایا اغریا خوانند قوممتی مرزکوینند و گفته شود
ان شاء الله قوسیا قسطاست و گفته شد قوشیا بیونانی
آب خاکستر گویند قوطلیدون اذان القسیس گویند و زلاف
الملوک اهل مغرب و گویند نوعی از حی العالم است و گویند
نباتیست که منفعت وی مانند حی العالم بود و ورق و بیخ وی
سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند ورم و بهار
والتهاب گرم و حمره و خنازیر و شقاق که از سرما بود والتهاب [illegible]
نافع بود قوشیرا گویند طباق است و گفته شد و گویند [illegible]
است و گفته شود ان شاء الله قوقی صاحب منهاج گوید حیوانیست
بحری در قوت نزدیک بجند بیدستر گوشت وی صرع و خفقان

رحم را نافع بود و بعد از این اسم را قضم قریش خوانند که آن ینبوت
است و گفته شود ان شاء الله قرطوسا اذربون بری آن
و گفته شد لنسور قطن است و گفته شد قوانص سنگدان
آن بود که از او دانه ها برگیرند و وی غلیظ بود و غذا بسیار
دهد و پوست اندرون وی چون خشک کنند و سحق کنند
و با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود خاصه پوست
سنگدان خروس و وی غذاء اصحاب کد بود و چون هضم شود
خون نیک از وی متولد شود و اجزاء آن مرغ خاکی بود و زود
هضم شود و مولد قولنج بود و اولی آن بود که نیک بجوش کنند
و نمک و مری اضافه کنند قسور درخت مُخ است و گفته
شود ان شاء الله قورساما عود بلسان است و گفته شد قیرلیبا
طین مهول است و گفته شد و خل طیطی خوانند قیقبن فیقی خوانند
و آن قنفر است و گفته شد قینا نوعی از جمله الحجا است
قیصوم نوعی از برنجاسف جبلی است و بستر آن تازه برد
و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیم یا دوم و خشک
در دوم و گویند در سیوم و گویند تر است در اول و گویند تر است در اول و گویند گرم است
در دوم و خشک در اول و وی مسهل صفرا و کرمها بود و حب
کل وی بکوتر از افسنتین بود و وی مفتح بود و چون
داء الثعلب را نافع بود با روغن و حب موی رشن کند که دیر براید
چون مالند دود برآید و حیض براند و سنگ گرده بریزاند
و عرق النسا و حرمن را نافع بود و روغن وی القضام رحم ر

عسر البول را نافع بود و چون در خانه بگسترند گزندگان بگریزند
و چون با شراب بیاشامند زهر مار را نافع بود و گزندگی عقرب
و رتیلا و شربتی از وی یک مثقال بود تا دو درم و موافق جراحتها
تر بود و ملکه آنرا بگزد و وی بچه بیرون آورد و اسحق گوید مضرات
بشش و مصلح وی شیح ارمنی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
کتیرا و خشخاش بود و بدل وی در درد سر که از سردی بود گویند
بابونج است قیطارن ترمس است و گفته شد قطس
اسی است و گفته شد قیسور حجر القیسور خوانند و حجر الشر
و فینک نیز گویند و آن نوعی از کف دریا است و مولف گوید آن مانند
سنگیست سپید و مجوف بسیار دوران بود و در میان کف دریا
و مرجان سپید بسیار بود و در حمام دست و پای بدان مالند و صلبی
ندارد و اولی آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن
گرم و خشک بود و لطیف و دندان را جلا دهد و سپید سازد و چون
سنون سازند و موی را بسترد و گوشت در ریشها عمیق برویاند
و گوشت زیاده بخورد و اگر در خم شراب اندازند که جوشان
بود از جوش باز ایستد در زمان و صفت سوختن وی چنان بود
که در شیب آتش کنند تا گرم شود و بیرون آورند و نمک کنند تا
سرد شود و مستعمل کنند و دندان را محکم کند و تاریکی و شبکوری
زایل گرداند قیروس یونانی شمع را گویند و گفته شد قیر
قار است و پارسی قیل گویند قیل زفت تر است و گفته شد
قیرس قنوس گویند و گفته شد و آن سه نوع است سیاه

وسپید وسرخ ومجموع حریف وقابض باشند ویک نوع از آن
نبات لادن است وآن گرم بود وباقی انواع آن سرد بود
مربع آن چون با شراب بیاشامند کزندگی رتیلا را سود دارد
وصمغ وی شپش را بکشد وبا شراب ومرهم تساقط موی بکند وبخور
کردن منع آبستنی بکند وبخور بر گرفتن بچه بیرون آورد وبر
سپر ضماد کردن نافع بود وبخور بر گرفتن حیض براند قیموری
تخم قاوندی گویند وتخم قیدونی وگفته شد قیلوط ورق
کندنا شامی است وگفته شود ان شاء الله قیروطی موم روغن بود
ومرهمی که از موم وروغن گل وصندلین وورق گل سرخ
واکلیل الملک وزعفران وکافور سازند آنرا قیروطی گویند

باب الکاف کادی

کادی گیاهی است که در نواحی عرب وعمان وعمن بود و
گویند طلع انجاست وابن تحون گوید بیشتر در زمین هند بود
ودرخت وی مانند درخت خرما بود لیکن دراز بود مانند
نخل وطلع وی مانند طلع خرما بود وپیش از آنکه از پوست طلع
بیرون آید بگیرند واز اندرون پوست بیرون می آورند
در روغن می اندازند وبر آفتاب می پرورند ومولف گوید وکرکر
سفیر از جبا ربود وبا وی گل کیستی خوانند وبوی عظیم خوش
دارد تا بحدی که حامه که بوی وی بگیرد تا دیر بود شود بوی از
وی زایل نشود ورازی گوید جذام را قطع کند ومری وشرب
وی صبه وجدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که آبله بیرون آید

بعد چون شراب کادی بیاشامند به عدد نرسد وبدل
آن بوزن آن صندل سرخ وبوزن آن تخم بود کادجم
بهار است وگفته شد کافور چند نوع بود وشیخ الرئیس گوید
قیصوری وریاحی سپید وازاد واسفرک واذرق ونیکوترین
آن قیصوری وریاحی سپید بود مانند برف وطبیعت آن
سرد وخشک بود در سیوم منع ورمهای گرم بکند ومحرورئ
مزاج واصحاب صداع صفراوی بوییدن وی تنها یا با صندل
وگلاب یا با گل فارسی نافع بود ومقوی حواس واعضای
ایشان بود وچون ادمان بوییدن وی کنند قطع
شهوت باه بکند وچون بیاشامند فعل وی اقوی بود واگر
مقدار دو جو با آب کاهو سرد وز سعوط سازند قطع حرارت
دماغ بکند وخواب آورد وصداع زایل کند وخون بینی
باز دارد وبا آب بادروج وعصیر بلح یا با آب کشنیز تر
یا عصیر پرسند همین عمل کند ورازی گوید سرد ولطیف بود
صداع گرم وورمهای حاد که در سر وجمیع بدن بود سود دارد
واگر بیاشامند سردی کرد ومثانه واعین احداث کند
ومنی ببرد ومرضهای سرد در نواحی کرده ومثانه واعین پیدا
کند ودود وی شکم صفراوی ببندد ودانکی از وی ورمهای گرم
را نافع بود وقلاع وباد ورمهای حاره در چشم که از گرمی بود نافع
بود ویکسوا از وی خلاص دهد از سم عقرب با آب سیب ترش
مربع مثقال یا چشترجه کسی که قرون سنبل خورده باشد

با آب انار و شیر تخم خرفه با برف وپیا و وی پیری زود آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و مصلح وی
معجون گل بود و بوییدن وی درد تنها سهر آورد و مصلح وی
بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران و ماسرجویه که شخصی شش
مثقال کافور بخورد معده وی فاسد شد و قطعا طعام
هضم نمی شد و شهوت وی منقطع شد و دیگر هیچ زحمت بروی
عارض نشد و گویند چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند
سو المزاج گرم که از ماده بود که در دماغ و چشم متولد شده
باشد و علامت وی آن بود که در طلوع آفتاب تا نیم روز
زیاده میشود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن
میشود و چون شب رسید مرتفع شده بود و سبب وی آن
بود که بسیار در آفتاب در زمان گرم درنگ کرده باشد
و مسام وی بسته شده و چون با روغن گل و سرکه بر سر طلا کنند صداع
گرم را نافع بود و بدل وی مشک و عنبر کند و مقوی و مفرح بود و کهربا شریک
وی بود در این معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل وی و وزن وی
طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید بود
گاو زبان گیاهیست که عربی آذان الثور خوانند نافع بود جهت
ربو و بلغم زایل کند و مفرح بود و غم ببرد و منفعت وی در لام گفته شود ان شاء الله
گاو چشم بزر القلب است و در قاف گفته شد گاو دل
کراث الکرم است و گفته شود ان شاء الله گاوشم انجدان رومی بود و یونانی
سلیقون گویند و آن سفالوس است و نیکوترین آن بود که زرد و بزرگ
ورق بوده باشد و ورق انجدان و در قوت مانند کمون بود و طبیعت وی
ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهاج گوید گرم بود در وسط
درجه سیوم باد ها را بشکند و منفخ و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی
معده بود و بیک وزن وی با شراب سهل دیدان بود و حب القرع و بول
و حیض براند و کزندگی جانوران را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و رطوبت معده
کم کند و قولنج زایل کند و ورم ازوی با سرکه گرم سعفه را نافع بود
و گویند مضر بود بشش و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل آن
دو وزن آن تخم انجره بود یا تخم کرفس و بسا ... گوید بدل کاشم بستانی دو وزن آن
و ربع وزن آن ذریره سفید بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن
ذریره بود گاوگیج بپارسی جز ... گویند و یک نوع بیشتر ازوی
بجوشن ... قوت وی نزدیک بقوت عنب الثعلب بود و خاصه قوت
ورق وی و نیکوترین آن گویند کوهی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین
ورق آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا درجه دوم و گویند
در سیوم تر بود و ... النفس را نافع بود و شریف که اگر از حب وی
... نزدیک مثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند با درار بول و اگر آن
بعد از طهر سه روز هر روز ... فرو برد منع آبستنی بکند و وی جگر
و گرده و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه که در مجاری بول بود سود
دهد و جالینوس گوید که حب القرع بیرون آورد و چون جزو وی از ... وی
با جزو وی ... دهند ... از وی ... ورم بود و مضر ... بود
و مصلح آن ... گل بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود و گویند
عنب الثعلب ... گاو دنبال کهرباست و گفته شود ان شاء الله گاو دانه

جاوزبرج گویند و آن حجر البقر است و گفته شد کبر یونانی قبارس
خوانند و بشیرازی کورک و وی ثمره بود مانند جبی و ثمره دیگر دارد مانند قثا
و آنرا قثاء الکبر خوانند و وی چوبی بود بغایت و گرم و چون در خم شراب اندازند
شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود
و سودمندترین پوست بیخ وی و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند
در سیوم و وی محلل بود و اصل وی مقطع و ملطف و در پوست بیخ وی حرارت
و حرافت و قبض بود و خنازیر و صلابات بگدازاند و درد پشت [illegible] و عرق النسا
و درد ورکین و سستی عصب را نافع بود و پوست بیخ وی درد دندان را مفید بود
و نیکوترین چیزها بود جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیار
از وی باد غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند
و کرمها بکشد و باه زیادت کند و وی تریاق سمها بود و آنچه در سرکه نهند سده سپرز
بگشاید و بلغم از معده پاک کند و [illegible] گوید که تره وی و ثمره وی چون با نمک بود
شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از ثمره وی سی روز
هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول براند
و مسهل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند
و چون بخایند قلع بلغم بکند و دوای وی چون با سرکه بپزند و طبیخ آن مضمضه کنند
درد دندان را ساکن کند و چون پوست بیخ وی سحق کرده با سرکه کهن بر بهق
سپید طلا کنند زایل کند و ورق و بیخ وی چون بر خنازیر و ورمهای
صلب استعمال کنند بگدازاند و چون تر بود آب وی بگیرند و در گوش چکانند
کرم بکشد و بصری گوید که ورق و ثمره وی در قوت مساوی باشند لیکن قوت ثمره
از ورق و بیخ وی اقوی بود از ثمره و پوست در اصل وی بیشتر [illegible]

و طبیعت کبر گرم و خشک بود در سیوم معده را بد بود و چون با سرکه بپزند
دفع ضرر وی بکند و فارسی گوید کبر نافع است بوی دهان خوش کند
و باد بشکند و باه را زیادت کند و قوذی گوید کبر ناصوری که در ماق
بود شفا دهد و بیخ وی چون دود کنند [illegible] آن سوددار و
و طبری گوید بیخ وی ریشهای تر چون بر وی نهند از بیرون و چون
بپزند و سپری که ریش شده باشد به آب آن بشویند نافع بود
و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود سده که در جگر بود و از بیرون
و اسحق بن عمران گوید که وی غذای بد بود و متعفن شود و بیرون سودا
مستحیل گردد و تره وی نیکوتر از وی بود و ابن سمجون گوید قفاح و
قضبان وی نافع بود جهت سپرز و اولی آن بود که در نمک آب
خوابانند بعد از آن به آب شیر بشویند دو نوبت یا سه نوبت
و در سرکه نهند و چهل روز بخورند سپرز بگدازاند و باید که زیت شسته
بدان در زنند و گویند مضر بود به مثانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و
گویند مضر بود دیگر را و مصلح آن خولنجان و عسل بود و بشابور گوید بدل
تره وی حب ورق وی بود کبیکج کف السبع خوانند یونانی بطراخیون
و آن نوعی از کرفس بود و بعضی سالیس اغریون گویند و وی انواع بسیار
نوع اول ورق آن مانند ورق کشنیز بود اما از وی پهن تر بود و
لون وی سپیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و
ساق وی سبز بود و مقدار درازی یک گز بود و دراز تر و بیخ وی کوچک
بود و سپید و بغایت تلخ و گره داشته بود مانند خربق و این نوع
نزدیک آبهای روان روید و نوع دوم تیره رنگ بود و بغایت حریف بود

و نوع سیوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و از اسفیراذی کس بران
خوانند و باصفهانی ورسک و نوع چهارم هم نوع سیوم بود ولیکن گل وی باشد
سفید بود و طبیعت هر چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم و گویند
سموم و بغایت حلق ولذع بود و از بیرون بر عضو که نهند ریش کند
و جالینوس گوید شاید که طبیعت آنرا استعمال کنند که بخاصیت محرق حرارة قلب
است و از سموم قتاله است برص بدن و برص ناخن و جرب و
داء الثعلب و داء الحیه و مانند طلا کردن بسرکه نافع بود و چون بپزند بسرکه
و آب آن بر سعفه نطول کنند نافع بود و چون سحق کنند و بر دندان نهند
بریزاند و بیخ وی از معطسات قوی بود و وی مقرح احشا بود و اصلاح
آن انیسون و نشا کند و صاحب منهاج گوید مداوا آنکس که آن خورده باشد
کنند مداوا کسی که بلادر خورده باشد کنند کبابه حب العروس خوانند
و در قوت مانند فلفل بود ولیکن از وی لطیفتر بود و نیکوترین آن خوشبوی
بود که زبان را بگزد و طبیعت آن گرم و خشک بود تا درجه دوم و اسحق گوید
ماسرجویه و مسیح بن حکم گوید در وی قوة متضاده بود از حرارت و برودت
و حرارت بر وی غالب بود و وی مفتح و ملطف بود و درد حلق را نیکو بود
و شکم ببندد و سدهٔ جگر بگشاید و از کرده و مجاری بول پاک کند
از ریگ و حلق را صافی کند و ریش عفن که در لثه بود و طلاع کردن هم
سود دهد و چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند نزال لذتی عظیم
پیدا شود و وی قوت معده و اعضاء باطنی دهد چون بیاشامند و
چون در دهان نگاه دارند لثه را نیکو کند و بوی دهان خوش کند
و آواز صافی کند و نفس معطر کرداند و سنگ کرده و مثانه بریزاند و سری

کبابه کویند حب العروس
[illegible]

اورشض را نافع بود و چون دو دانگ از وی با سکنجبین بیاشامند و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع بود و مصلح آن جلاب
و گلاب بود و گویند بدل آن هلیل بود و گویند هلیل و دارصینی کبریت
پارسی گوگرد گویند و آن معدنی بود و صاحب منهاج گوید زرد بود و سفید
بود و صاحب جامع گوید از قول ماسرجویه که آن سه نوع بود سرخ و سفید
و زرد و از قول اسحق بن عمران که چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه
و ابن سمحون گوید کبریت چند نوع است و او را چون منجمد کرده کبریت شود
و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن وی در آن
وادی است که موران اند که سلیمان علیه السلام بر ایشان بگذشت
و آن موران مانند چهارپایان اند در بزرگی و ارسطوطالیس گوید که گوگرد سرخ
در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانکه روشنایی
آن چند فرسنگ بدید آید پیرامون آن و چون از معدن بیرون آورند
این خاصیت ندارد و در اکسیر مستعمل کنند سفید را سرخ کرداند و پیچ
نکو و طبیعت کبریت دمشقی گوید گرم و خشک در چهارم و حنین گوید در سیوم
و وی ملطف و جاذب بود برص زایل کند و چون سحق کنند و بر موضع
گزیدگی جانوران زهردار باشند یا با آب و دهن یا بکلیز بسرشند
و بران نهند یا با عسل یا با علک البطم غایت نافع بود و با سرکه
بر بهق مالیدن سود دهد و دفع مضرت تنین بحری بکند چون با سرکه
مالند و جرب ریش شده و قوبا با صمغ البطم نافع بود و با نطرون
بر نقرس ضماد کردن نافع بود و آب وی حیض براند و بخور کردن
زکام و نزله را نافع بود و چون سحق کرده بر بدن بشتند قطع عرق بکند

وچون دود کند در شب زن آبستن بچه بیندازد و دود وی مورا سفید
کرداند و ارسطاطالیس گوید که سرخ دار الصرع و سکته و سعفه را نافع بود
چون سعوط کنند و چون ذیت کنند که در ان زیت اسقیل جوشیده باشند
و قدری موم اضافه کنند و موم روغن سازند جرب تر و خارش بدن
بغایت نافع بود و چون بجای بر شند و بر قوبا نهند نافع بود و دوکرت
مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی بخت سکر بود و صاحب تقویم گوید
سرشتی از وی دو درم بود و جالینوس گوید بدل وی در آتش افروختن ادان
گوگرد زرد زرنیخ زرد بود و از ان گوگرد و سعد زرنیخ سرخ کبد
طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از او زفربه گیرند و چون بهضم
شود غذا بسیار دهد و صاحب منهاج گوید خون محمود از وی متولد شود
و صاحب منهاج گوید انواع سوی بطی الهضم بود و خون غلیظ از وی متولد شود
مهنان که از سیرز و خصیه و جالینوس گوید جگر بوانی و حیوانات مالوفه
متولد خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از امعا و فاضل ترین
جگرها در جمیع احوال جگرهای بود که آنرا ببینند خواهند از هر آنکه او را کاه
خشک داده باشند و رازی گوید جگر غذای نیکو بسیار دهد خاصه جگر مرغان
فربه مانند جیش و بره و نیکوترین آن جگر خروس و مرغ فربه بود اما
ثقیل و دشخوار هضم بود و اولی آن بود که با مری و زیت بپزند و با نمک
و دارچینی بخورند و محرور مزاج با سرکه و کرویا و کشنیز خشک
و جگر هوائی باید که بعضی حرارات ازلی آن خورند کبد الطیر
نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود یا مرغ فربه خاصه چون علف وی
فراکه بخته شیرین داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و خون محمود از

وی متولد شود و مصلح آن زیت و نمک بود کبد المعز جگر بز
شبکوری را نافع بود خوردن و برطوبة آن کحل کردن و چون بریان
کنند سر عادان داشتن کبد الحمار جگر خر چون بریان کنند
و مصروع بخورد نافع بود کبد الضأن جگر میش گوسفند چون
بریان کنند و بخورند نافع بود جهة کسی که لینتی در طبیعت وی بود
حبس کند کبد الوزغه جگر وزغ چون بر دندان دره نهند
درد ساکن کند کبد الکلب الکلب جگر سگ دیوانه نافع بود جهة
کسی که گزیده باشد چون بریان کرده بخورد و منع ترسیدن از آب
خوردن بکند و صحت یابد انشاالله کبد الخنزیر البری
جگر خوک صحرایی چون بو بسرکه نهند و بخورند گزندگی جانوران را نافع بود
کبد الحجل جگر کبک چون خشک کنند و بکوبند و یک مثقال
از وی بیاشامند مصروع را نافع بود کبد الذیب درد جگر
را سود دهد و در اثنا نا سیا بدل آن نیم وزن آن ریوند و نیم
وزن آن دار فلفل بود کبد الایل جگر گاو کوهی و بز کوهی
چون شرحه کنند و دار فلفل و فلفل سفید خرد کرده بران پاشند
و بر آتش بریان کنند و رطوبة آن در چشم کنند شبکوری زایل
کند و آب در آمدن آب بغایت نافع بود و چون بریان
کرده خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند شبکوری و تاریکی
چشم زایل کند کباب نیکوترین از گوشت بره رسیده تر
بود و باید که اجتناب کند از انکه از هیزمی که از چوب انجیر و دفلی
و بید انجیر و مانند آن بر کباب کرده باشند و طبیعت آن گرم

وتر بود غذاء وی بیشتر از غذاء مشوی بود و سوده سند بود کسی را که دک
زده باشد یا مجامعت کرده بود اما معده ضعیف را مضر بود و از
بهر آنکه دیرتر از مشوی هضم شود و مصلح آن اطریفل بود کبث
حنظل است و گفته شد کتان سرد و خشک بود و معتدل
حرارت بدن بود و چون بپوشند و ماسرجویه که جامه کتان معتدل
بود در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و پوشیدن وی نشف
تری و عرق از بدن بکند و شپش پیدا کند و سبج که اگر خواهند
که بدن انسان لاغر شود در زمستان جامه کتان نو بپوشند و
در تابستان جامه کتان شسته و اگر برعکس خواهند برعکس بپوشند
و بولس که چون بسوزانند دود وی لطیف بود و سده زکام
بگشاید و مصلح رحم باشد کستم صاحب منهاج گوید وسمه
است و گفته شود ان شاء الله کشر جمار النخل است و گفته
شد کثیرا صمغ القتاد است و قوه وی مانند قوه صمغ بود
و نیکوترین آن سفید پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در
حرارت بود و نیروتر از صمغ عربی بود و فولس که گرم و تر بود در اول و صمغ
بن الحکم که سرد بود در دوم و گویند سرد و خشک بود و گویند تر بود در
داروهای چشم کار ای صمغ کند و در ادویه مسهل هر دو اسهال کند مقدار [illegible]
تا یکسو و کرجده ادویه بکند و سرفه و خشونت سینه و حلق و در [illegible]
سش و مثانه را نافع بود و چون در صحیح حو [illegible] ند و با مقدار [illegible]
یا مقدار شب جانی چاپ زند در وکرده و سوزش مثانه را نافع بود [illegible]
مقوی معا بود و مسهل مره سودا و بلغم لزج و مقوی بدن بود و دهن آن

و چون کثیرا بر موی طلا کنند موی شکافته نگردد و اگر بدان ادمان کنند
این زحمت زایل کند و ابحی که مضر بود بسفل و مصلح آن انیسون بود و گویند
بدل وی مغز بادام که و بود و بیاد و قیل بدل وی صمغ عربی بود و گویند صمغ عربی
و مغز بادام کتاه صاحب جامع گوید بزر جرجیر است و گفته شد
کثیرا الرجل [illegible] است و گفته شد کثیر الاقطاع لسان الحمل است
و گفته شود ان شاء الله کثیر المرووس [illegible] است و گفته شد [illegible]
بزر [illegible] خوانند کثیر الورق [illegible] است و گفته شود ان شاء الله کحل
[illegible] است و گفته شد کحلا لسان الثور است و گفته شود ان شاء
کحلا این اسم مشترک بر چند چیز اول بر لسان الثور دوم بر بانی
که آنرا السان گویند سوم بر شحار چهارم بر بنانی که آنرا عیون خوانند
کحل فارسی سرمه گویند و کحل مطلق و اوان سرمه اصفهانی بود
که آنرا اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلمان و کحل جلا خوانند کحل فارس
انزروت است و گفته شد کحل خراسان حضض هانی است و حضض گفته شد
کحل السودان شیرنج است و بتمه نیز گویند و گفته شد کدر [illegible] کادی است
و گفته شد کرفس بستانی بود و اجامی و جبلی و صحری و بری و قرنبیت
و مشرقی و زرعی از آن در آب روید و آنرا کرفس الماء و جرجیر الماء خوانند
و قرة العین و سیسبر نیز گویند و گفته شد و کرفس جبلی و اطراسالیون خوانند
هر کرفس جبلی بلکه صحری را اطراسالیون گویند و گفته شد و بری را [illegible]
خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول و خشک بود در دوم و ابن [illegible] گوید
گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود در وسط دوم و [illegible] کرفس که بستانی
تر بود و اصل وی خشک بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند [illegible]

سیوم و جالینوس گوید کرفس بستانی نیکوتر از انواع کرفس بود جهة معده
از بهر آنکه لذیذتر است بول براند و حیض و محلل ریاح بود و خاصه تخم وی
و مفتح سده جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد را نافع بود و بوی دهان
خوش کند و عرق النسا و ربو و ضیق النفس را سود دهد و چون با نان یا سرکه
ضماد کنند بر ورم پستان که از حرارت بود و ورم گرم چشم را نافع بود
و چون با بیخ بزند و طبیخ آن بیاشامند منع ادویه کشنده بکند و محرک
قی بود و شکم ببندد و تخم وی ادرار بول زیادت کند و گزندگی جانوران
و خوردن مرداسنگ را نافع بود و قسطس در کتاب فلاحة گفته مردان و زنان
برانگیزد و از این سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس
خوردن کنند از بهر آنکه باه کم کند و شیر با اندکی آید و این بجوان از قول
جالینوس که زن حامله چون کرفس بسیار خورد چون بزاید ریشهای
عفن و بثرهای بد بر اعضاء داشته باشد و نشاید که چون زن شیر دهد
کرفس که بچه وی احمق و ضعیف العقل بود و فعل ورق وی اقوی بود از تخم و
بیخ وی بیشتر اطلاق کند که ورق و اقوی بود از ورق و تخم و نشاید که
پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام خورند موافق بود و اندکی
و عیسی بن ماسه گوید جگر و گرده و مثانه را پاک کند و سده آن بگشاید و
محلل ریاح و نفخ معده بود و مصروع را بغایت مضر بود و مشرف [illegible]
در وی است که چون بکوبند و با عسل بخورند و رکس را بغایت سودمند
بود و چون تخم وی با بجدان نبات بکوبند و با روغن گاو چرب کنند
و سه روز بیاشامند مجامعت را قوة دهد و [illegible] اما باید که غذا وی
گوشت خروس و خاگینه آن بود و اگر عصیر وی با روغن گل و سرکه در حمام

بر اعضا مالند دخت و زیبانی حکه و جرب را نافع بود و اگر با کاهو بخورند قطع قیل
پیدا کند و معدل سردی کاهو بود و روغنی که از تخم کرفس رحم را از رطوبه حریف بکند
و طری که ورق وی تر چون بخورند معده و جگر سرد را سود دهد و سنگ بریزاند خاصه
جبلی و شیره برون آورده و آب ورق وی چون بیاشامند تنها یا با آب ورق رازیانه
نیشلبی را نافع بود و گویند تخم وی اقوی بود از ورق و رازی گوید اولی آن بود که کس
از گزندگی عقرب نترسد کرفس نخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود و زود و سپس بدل رسید
و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود و شقوق اظفار و شقاق که از سرما بود و کرفس
رومی معده را نیکوتر بود و کرفس مصروع را بغایت مضر بود و گویند مصروع چون اصل وی
از گردن بیاویزد ایمن باشد از مضرت وی و زنان آبستن را مضر بود و صداع آورد
و مصلح وی کاهو بود و بدل وی رازیانه و مصلح وی بجون کل مصطکی بود **کراث**
پارسی گندنا گویند و آن شامی و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی را فراسیون گویند و گفته
شد و بری را کراث الکرم خوانند و وی بقوة میان ثوم و کراث بود و طبیعت وی
گرم و خشکتر از انواع کراث بود گرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کراث
نبطی که آنرا کراث المائده خوانند حرارت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک قبضی
و کراث شامی بود غلیظ خوانند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد از پیاز
و گرمی وی کمتر از پیاز بود و گرم وی غلیظتر بود و دیر هضم شود و نیکوترین آن نبطی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کراث شامی
اصل وی خورند نه فرع و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون با سماق بر بواسیر ضماد کنند
نافع بود و با نمک جهة ریشهای بد و اصل وی قولنج را نافع بود و بول براند و منفخ بود و گویند
بد بود و شکم وی آورد و حیض براند و مضر بود بثانه ریش شده و گرده و ورق وی
نیکو بود جهة رطوبه رحم چون بپزند تا آب در یابد و سر له زن در آن نشیند انضمام رحم و صلابة

آنرا بغایت سود دهد و چون بجواب بزند فضول از سینه و شش بیرون آورد و کراث
نبطی چون آب وی با سرکه و دقاق کندر بیامیزند قطع دم بکند خاصه رعاف و وی محرک
شهوة باه بود و چون با عسل لعوق کنند نیکو بود جهت سردی که عارض شود در سینه و قرحهٔ شش
و چون بخورند قصبهٔ شش را پاک کند و ادمان خوردن وی تاریکی چشم آورد و معده
را بد بود و مصدع بود و مولد بخاری بد و مصلح وی آن بود که بجوشانند و آب بعد از آن
در آب سرد خیسانند و در سرکه و روغن و مری بزنند و بخورند بواسیر را بغایت نیکو بود
و طبیخ وی چون بر آن نشینند همین سبیل و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزندگی افعی و جانوران
نافع بود و آب وی چون با سرکه و کندر و شیر و روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش
و دوی آن زایل کند و اگر بر بواسیر که بی آن رطوبة بود ضماد کنند نافع بود و سده جگر
بگشاید و از بلغم بود و اشتها طعام بازدید کند و باه را قوة بدهد و گرم مزاج را موافق بود و بلیله
درد چشم پیدا کند و احتلام بسیار پیدا کند و خنده لثه و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن
خشکاشه یا کنجد بزنند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن وی آب آن حقنه کردن و ضماد
کراث خشک سهل خون بود و کراث بری مفرح جان بود و ادرار بول و حیض
کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوة بیشتر بدهد و باه را زیادت
کند تا حدی که عنین را مجال صحبت باز آورد **کرنب** پارسی کرنب
گویند و بشیرازی کلم و آن بستانی بود و رومی بود و آنرا قنبیط گویند
و گفته شد و بحری بود و بری بود و کرنب الما و بهترین آن کرنب
نبطی بود که بستانی معروفست و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک
بود در دوم و گویند در اول و گویند سرد است و صاحب فلاحه گوید
کرنب دو نوع است نبطی و خوزی و نبطی مشهور است و خوزی ورق
وی غلیظ بود و خشونتی دارد و کرنب نبطی منفخ و ملین بود و خاکستر
قضبان وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود و چون
با سفیدهٔ تخم مرغ بر سوختگی آتش کنند سود دهد و کرنب سرفهٔ کهن را

نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل و نقرس بریزند نافع بود و عصیر وی
چون با شراب بیاشامند چند روز سپرز زایل کند و چون با برنج
و سرکه بر جرب و برص طلا کنند نافع بود و خوردن کرنب آواز را صافی کند
و لون نیکو گرداند و رعشه را نیکو بود و بر سپرز ضماد کردن و مرق
وی سرفه و درد پشت کهن و درد زانو را نافع بود و شکم براند خاصه چون
دو نوبت بجوشانند عصارهٔ وی با شراب گزندگی جانوران و سگ دیوانه
را نافع بود و چون بعصارهٔ وی سعوط کنند سر را پاک کند و خوردن وی
در شراب دیر مستی آورد و وی مولد سودا بود و دفع وی عکر و اگر با گوشت
فربه بپزند یا روغن بادام یا کنجد بسیار بغایت آن کمتر بود و وی مضر بود بحدقه
و تاریکی چشم آورد با وجود آنکه در داروهای چشم استعمال کنند و وی مضر
بود بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضرت
نکند بلکه سود دهد و کرنب سوداوی مزاج و صاحب دوالی و داء الفیل و سرطان
و بواسیر نشاید که خورد و فی الجمله محرور نشاید که خورد و اگر خورد بعد از آن
بر سر آن شراب خورد و سرد مزاج با خردل و سیر خورد و مرق آن از پی آن
بیاشامد و اگر ورق وی بکوبند و تنها یا با سویق ضماد کنند مجموع ورمها را نافع بود
از بلغمی و حمره و شری و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت
وی گرمتر از بستانی بود و چون خشک کنند و سحق کنند و درهم با شراب بیاشامند
از گزندگی افعی خلاص یابند و تخم وی عمدا و فلفلی سپید بود و وی نیز جهة گزندگی
افعی نیکو بود و کرنب بحری بیشتر از خارج بدن مستعمل کنند در اطلیه و تخم وی
کرم را بکشد و حب القرع را بیرون آورد و در طعم وی شوری بود با اندک
تلخی **کرنب الما** نیلوفر است و گفته شود **کراث جبلی** فراسیون آ

وگفته شد کرمه بیضا قاشر است وگفته شد کرمه سودا قاشر سنین آب
وگفته شد کرمه شایکه قطاع است وگفته شد کرم پارسی درخت انگور
گویند وبشیرازی رزه وازی که طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق و خیوط
وی چون ضماد کنند صداع زایل کند و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق
الشعیر ورم گرم معده والتهاب آن نافع بود و عصارهٔ ورق وی زحیر
امعا را نافع بود و کسی که خون قی کند و زنان آبستن را نافع بود و خیوط وی
چون در آب خیسانند و بیاشامند همین عمل کند و در زمان بهار چون شاخهای
وی ببرند آبی از وی چکد قطره قطره چون بر قضبان منجمد شود مانند صمغی بود
چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر قوبا و جرب متقرح و غیر
متقرح مالند نافع بود و چون احتیاج مالیدن وی بود باید که پیش از آن عضو
را بنطرون بشویند و اگر با روغن زیت بمالند و ادمان آن کنند موی برویاند
خاصه معد که از قضبان تر وی گیرند و خاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند
بر مقعدی که بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع باشد و بواسیر همین سبیل
و چون با روغن گل و سداب و سرکه ضماد کنند ورم گرم که در سپرز بود سود
دهد کرد ناج پارسی کره ایده گویند و فاضلترین آن از مرغ فربه
تر بود و باید که بر آتش سوخته کرده باشند و روغن بادام بخورانند همچنین متصل
و طبیعت آن گرم و تر بود و معدهٔ گرم را نافع بود و ابدان معتدل و کسی که ریاضت
بسیار کشیده باشد و خواهد که زود قوه گیرد و مضر بود معدهٔ ضعیف
و مصلح وی مسحج بود کرسنه یونانی اروخس گویند و بشیرازی کشنگ گویند
و آن حبیست که طعم وی میان ماش و عدس بود و رنگ وی بسرخی زند و چون
مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود و هیچ چیز گاو را مانند وی فربه نکند و در

ولایت بیضا و کاهیره و بسیار کارند و نیکوترین وی آن بود که لون
وی بسپیدی زند و دمشقی و مصری بود و طبیعت آن گرم است در اول
تا دوم و گویند تا سیوم و خشک است در دوم سینه و شش را از رطوبت
غلیظ پاک کند و بر بهق و کلف و آثار طلا کردن نافع بود و لوزا
نیکو کرده اند و چون با شراب بپزند گزندگی افعی و انسان صایم و سگ
دیوانه ضماد کنند نافع بود و با سرکه و انجبین گزندگی عقرب را نیکو بود
و وی گوشت در جراحات برویاند و چون با عسل و زراوند مدحرج
استعمال کنند گوشت بن دندان که خورده بود برویاند و مولف گ
اگر ایرسا و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین با وی اضافه کنند
و با سکنجبین عنصلی بر گوشت بن دندان که خورده باشد بکار نهند
البته زایل کرده اند و گوشت برویاند و طبیخ کرسنه چون از شقاق
که از سرما بود و حکه که در بدن حادث شود و بریزند نافع بود و چون
بریان کنند و بکوبند و با عسل بیامیزند و مقدار چهار درم از آن تناول
کنند لاغر را موافق بود و چون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجه
چرب کرده و عسر البول را نافع بود و زحیر و مغص را ساکن کند و قی
وی طین او دام صلب بود که در پستان و اعضا عارض شود و سعفه
و نار فارسی را نافع بود و اطلاق طبع کند و ادرار بول و صفت طحن
کردن وی چنانست که بگیرد کرسنه سپید فربه و آب بر سر آن ریزد
و دمائی یک شبانه روز بگذارد تا آب بخورد و بعد از آن از آب بیرون
آورد و بریان کند تا مقشر شود پس آسیا خرد کنند و بعضی نمک بپزند
و مقدار ما خود از وی دو درم بود تا سه درم و ضابطی بد از وی حاصل شود

وغذای خشک بود و خوردن وی بسیار بعوض بول خون براند بقوت ادرار و سهل خزن بود بلغض و کویند مصلح وی کلاب وجو بود و کویند مصلح وی کل ارمنی وکاکنج بود **کرشت** قطن است وکفته شد **کرویا** کراویا نیز کویند و قرنیاد و قرصابر و سوانی اقاره و ابلغطی دیکر نقرة و آن زیره رومی است بشیرازی کرویه خوانند و بقوت نزدیک انیسون بود و بمعده نیکوتر از زیره بود و طبیعت آن کرم وخشک در دوم و کویند در سیوم و بیشتر رسد و کی کرم وخشک بود در اول و نیکوترین آن بستانی تازه بود و باد ها را بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوة معده بدهد و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط لزج بود سود دهد و مضمض را بغایت نیکو بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و اکر هر روز بناشتا دو درم در دهن کند و رها کند تا نرم کرده و بخاید و فرو برد ضیق النفس را نافع بود و فم معده را اعتاد کرده و شانه را سود دهد و درد معده زایل کند و چون بدان ادمان کند بلغم که در معده بود و بلغ از اند و حالیوس کسته امعا را نافع بود و چون با غذا استعمال کند سمن بدن بود و مقوی آن و کویند مضر بود بشش و مصلح آن صعتر بری بود و بدل آن نیم وزن آن کمون نبطی بود و نیم وزن آن انیسون **کرویا رومیه** وشاییره و رومیه و کروبا جبلیه قره ما است وکفته شد **کرکمان** جند قوقی است وکفته شد **کرد بلت** طرذیلن کویند و آن نوعی از ساساليوس است وکفته شد **کرکم** عاقرقرحا است وکفته شد **کریوت** قطوریون دقیق است وکفته شد **کرکر** صنوبر کوچک که معروفست بتم قریش و بشیرازی آزاکاج خوانند وکفته شد **کرکم** صاحب منهاج کوید زعفران است وکفته شد و صاحب جامع قولی چند آورده که بدعروق صغر است و هم که اصول ریو است و کرده و سی نوعی

ازانت **کرمدانه** کرمدانه نیز کویند و جرمدانق وجرو دانق و عامی که تخم درخت شان است و در جیم کفته شود ان شاء الله و بعضی کویند ابجزه است و خلاف و مولف که تحقیق آن تخم نوعی از ماز ریون است بغایت کرم بود و مسهل بود و از بود و سخت قبل بود بغایت و سهل با اصفر و مره بود و دو درم از وی کشنده بود و از خوردن وی حکه و ورم عارض شود و بکشد و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی کند که فرفیون خورده باشد **کرکرودهن** سک الملک آ وکفته شد **کرسکا** پارسی کالک کویند و نیکوترین وی آن باشد که باز صید کرده باشد و باید که چون بکشند بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیکر آب نمک بپزند و صاحب منهاج کوید با بازیر کرم بپزند بعد از آن حلوا، قند یا عسل بخورند و طبیعت وی کرم وخشک بود و کویند سرد بود و شریف کوید داغ و زهره وی چون با روغن زنبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و چون مغز وی در چشم کشند شبکوری ببرد و چون زهره وی با آب ورق سلق سعوط کنند سه روز پیاپی لقوه را زایل کند و داغ وی چون با آب جلبه طلا کنند بر ورم دست و پای زایل کند و چون سرکین وی بکوبد و خشک کنند با هم بعد از آن سرکین سوسمار و کف دریا و نبات اجزا مساوی سا بزند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود که سبب آن آبله بود و یا نا خ زایل کند و چون پیه وی بلک از اند باسر که عضل و مطول باشد چند روز بغایت نافع بود و چون زهره وی با عصاره مرزنکوش صاحب لقوه سعوط کند مخالف جانبی که لقوه باشد هفت روز و باید که روشنایی نبیند و دو دغن کرده کان در لقوه میماند نکلی زایل کند و زهره وی کویند بر جرب متقرح و بر برص اطلاق کردن نافع بود **کرونج لعم** حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز کویند و آن مزمن آن وکفته شد **کرمز** کویند قنا را الکرا است و خلاف آنچه محقق است قنا اکار آ

وگفته شد **کرش** بپارسی شکنبه گویند و بهترین آن بود که از شکم مرغ
با حوالی بیش بیرون آورند و طبیعت آن سرد بود عصبانی و کرش باید که سکباج
بپزند و خولنجان و فلفل با سداب و کرفس و ناچار هرکس که او مدمن خوردن وی کند
بلغم بسیار پیدا کند که دشخوار از شکم بیرون آید و باید که بعد از وی جوارشات
مسهل خورد و وی دشخوار هضم شود و غذا اندک دهد و بد کیموس وی بلغمی بود و
دوالی در ساقین احداث کند و اولی آن بود که در سرکه بپزند و خولنجان و فلفل
کرکدن بپارسی کرگدن گویند و آن حیوانی است که یونانی ربا خوانند
و میان هر دو چشم سروی دارد بزرگ و قوة وی بغایت بود تا بحدی که فیل
بر سر آن سرو برد او در شهر نوبه و گویند زهرهٔ وی چون بخور کنند باد ها بشکند
و هر سحر که باشد زایل کند **کزبره** و کسبره نیز گویند و قفده و یونانی قوریون
و بپارسی کشنیز گویند و نیکوترین آن بستانی بود تازه فربه و طبیعت آن که تر
بود سرد بود در آخر درجهٔ اول تا دوم و آنچه خشک بود که سرد بود در دوم و خشک
بود در سیوم و بقراط گوید در وی حرارت و برودت بود و نزدیک بجوزه جالینوس
میل بجزو دارد و مرکب بود از قوة متضاد و دیسقوریدوس و روفس و غیر
ایشان گویند سرد است که اگر نه سرد بودی عصارهٔ وی کشنده نبودی چنبرید
و جالینوس گوید که اگر نه گرم بودی خنازیر را تحلیل نکردی و بدرستی که آن فعل بخاصیت
میکند یا از بهر آنکه جوهر وی لطیف و غواص در رود بقوة و غوص میکند
و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارت بود بزودی و فعل
سردی وی باقی ماند و اگر نه سرد بودی حمره را شافی نبودی و در وی قبضی
بودی و چون تر وی یا خشک بخایند بوی سیر و پیاز زایل کند و عصارهٔ وی
با شیر زنان مسکن هر ضربانی سخت بود و چون با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند

نافع بود و چون با عسل یا مویز یا با دقیق گل سرخ یا عسل ضماد کنند بر
بشری و ورم خصیه که از گرمی بود و نار فارسی نافع بود و چون با آرد
باقلا با خنازیر ضماد کنند بگدازاند و چون با سرکه و اسفیداج و روغن گل با مرد
جهت ورمهاء گرم نافع بود و خشک وی جهت دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی و
مقوی معده بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد اما اختفا را نافع بود و بخاصیت
منع بخار از سر بکند و از بهر اینست که در طعام مصروعان کنند جهت منع
بخار معده و آب تر وی چون در بینی چکانند منع رعاف بکند خاصه چون
دو حبه کافور در یک اوقیه آب وی حل کنند و چون آب وی با شیر زنان در
چشم کشند ضربان سخت را زایل کند و خشک وی چون با نبات
بیاشامند درد سر و پشت که از گرمی بود سود دهد و دفع صداع کند
و چون بخشک وی گرفته یا بعصارهٔ تر وی مضمضه کنند جوشش دهانها که در
زبان و دهان بود زایل کند و کشنیز خشک بخاصیت مقوی دل و مفرح
بود خاصه در مزاجهاء گرم و دو درم از وی با سی درم آب لسان الحمل
قطع خون رفتن بکند و منع قی و خشاء حامض که بعد از طعام بود و خشک
وی بریان کرده شکم ببندد و چون با سکنجبین بیاشامند کرم دراز بیرون
آورد و چون هر روز یکدرم با یکو نبات بیاشامند شری زایل کند
و بسیار خوردن وی ذهن مخلط کند و چشم را تاریک و نیز خشک کرداند
و باه را بشکند و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و جودی که چون کشنیز خشک
بسایند و با نبات مقوف سازند قطع نعوظ بکند و منی خشک کرداند
و تر وی چون با مرغ فربه بپزند مرق آن جهت سوزش مثانه سود دهد
و خشک وی و سوداوی گرم را نافع بود که سبب آن از شرب بود

وچهل درم از آب وی کشنده بود وبتبرید واکر مضرت وی بدل رسد وسدر
ودعشا وجنون آورد وحال وی مانند حال مستان بود وچون از تر وی بخورند
مقدار نیم رطل اختلاط عقل وغلظ آواز وسبات آورد وماند مستان کلام
وی فاحش بود واز مجموع بدن وی بوی کشنیز آید ومداوای وی قی کند بطبیخ
شبث وروغن زیت وبوره ارمنی وبعد از آن زنند لحم مرغ فربه
بنمک خورده وفلفل ومرق مرغ فربه یا بطخ نمک بسیار وشراب صرف محکم اندکی با شاهم
با سکنجبین وحبیش بن الحسن کوید کشنیز تر چون آب وی بسیار خورند زهر بود واکر با
سبزه دیکر بود از بقول منع آن بکند واکر با سموم بود سمی بود واکر با بقول
بود بقلی بود کزده بزر الانجره است وکفته شد کزوان بادرنجبویه است
وکفته شد کزمازک ثمرة الطرفاست وکفته شد وجز مازج نیز کویند کزبرة البیر
سوالحن کویند وآن پرسیاوشان است وکفته شد کزانکبین جزیست مانند
ترنجبین وآن ظلیست که بر ورق طرفای افتد ونیکوترین آن نانی بود سپید
بزرک دانه مانند مصطکی مرطوبی مزاج را نافع بود وسرفه وخشونت سینه که از طوبت
بود سود دهد ومستعمل از وی از نیم درم تا شش درم کسره کزبره است
وکفته شد کزبره الحام نوعی از شاهترج است وکفته شد کسیوش
نوعی از سوسن بری است وآنرا سیف الغراب کویند ودو وحوالی کویند وآن
دلبوث است وکفته شد کسبد زفت خشک است یونانی وکفته شد
کسیلا قشوری بود مانند سلیخه سودا وآن دو نوعست یک نوع سطبر
بود وآنرا کسیلا خوانند ویک نوع تنک وباریک بود مانند شیطرج و
آنرا کهیلا خوانند نیکوترین آن باریک بود که میل بسرخی زند طبیعت
آن کرم بود در حدود درجه اول وخشک بود وحوزی که معتدل بود

در حرارة ورطوبت استرخاء معده را نیکو بود وفربهی آورد وهم عدد وی
وجه وی مانند خوف بود ومستعمل از وی سه درم بود واصحاب بلغم را نافع بود
وسده کره ورحم بکشاید وحیض وبول براند وشانه را جلاده وکرم را
بکشد وفلوس که چون دو درم از وی بعسل سرشته وبر دندان که درد
کند وجنبد طلا کند محکم کند ودرد ببرد واسحق که مضر بود بمعاده مصلح وی
کثیرا بود وبدل وی بخاست کب الیسم سارسی جره کنجد کویند وکب الخروع
حزه بید انجیر ومرده را از سموم شمرده اند شاید که خورده ومعالجه آن قی کنند
تا معده از آن پاک شود کنکر الثعلب پارسی شیر جو کویند طبیعت آن
سرد وتر بود وغلظتر از جواب ودر تبرید وترطیب کمتر از وی بود و
مزاجهای کرم وخشک را نیکو بود ودفع تب بکند وتشنگی که از کرمی وخشکی بود
بنشاند کشوث اکشوث است وکفته شد وکشوثا وشکوثا نیز کویند
بوکشنده وی افسنتین است وکفته شد کشخ نوعی از کاه است
وکلیکان وشجر بز خوانند وآن در زیر دو بید واکثر در ماوراء النهر وخراسان
باشد ودر پارس نیز باشد ومولف که شیرازی آنرا کل کنده خوانند
وآن محذر بود وزنان جهة فربهی در حلوا کنند وخورند ودست کنده بود
وچون تر بود بعد از کرده تر بود کوچک وچون خشک شود از کردکان
بزرکتر بود واندرون وی مجوف بود وطبیعت آن سرد بجون انواع
فطر وکاه وخالی بود از رطوبة غریبه ما بوسته جوهر وی حرارت بنشانید
ودیر هضم شود وغلیظ بود ومصلح وی مری وزیت ودارچینی وفلفل
وسعتر ونمک بود کسنی کرسنه است وکفته شد کف برکف
نباتیست برهم پیچیده مانند ریمان تا قعده آن بیخ بود ومولف که
شیرازی آنرا پیچک خوانند واز طرف هندآورند وطبیعت آن سنج اسی کا

گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید اول جرب و قوبا را نافع بود و
مسهل بلغم غلیظ و رطوبات فاسد بود و ابن ماسویه گوید محلل و ملطف بود نافع بود جهت
اصحاب بلغم و رطوبت و درد مهره و سرد مزاج و ضماد کردن نافع بود و ابن سرافیون گوید
بخاصیت مقطع شهوة باه بود و مقلل منی و شیر و مصلح آن حب صنوبر و ربا بود و
و در قوت مانند ترکشان بود و بدل آن بوزن آن کافور و سه وزن آن
صبر بود و مولف گوید خواص وی آنست که زنان شیراز اگر بچه کوچک شیرخواره
بسیار گریه کند و در گهواره آرام نگیرد در شب سر ایشان یک عدد بچک بنهند
قرار گیرد و دیگر نگرید **کسط** و کسط نیز گویند و اقسط است
و گفته شد **کشه** اسطوخودوس است و گفته شد **کشمش**
تمخش است و گفته شد و منافع وی نزدیک بیو بزمینی **کشنون**
بادنجان بری خوانند و مرقاعی نیز گویند از بهر آنکه بر جامه می چسبد و ساق
آن مانند یک گز بود و بر وی رطوبتی بود که بر دست بچسبد و در باغهای
شیراز بسیار بود و تخم وی مانند جو رجراوه و گوجک خارناک و بر جامه بچسبد
و تخم آن محلل بود و ورق آن چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم
کشند سعدی چشم زایل کند **کعب الخنزیر** کعب خوک چون بسوزانند
و سحق کنند و سنون سازند سنونی قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند
قتنکی بنشاند و نفخ که در شکم بود سود دارد **کعب البقر**
کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک را محکم گرداند
و چون با سکنجبین بیاشامند سنگ گرده را بریزاند و محرک شهوة باه بود و بر برص
طلا کردن نافع بود و اگر با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدو فزاید و جگر
را قوت دهد و تشنگی ازوی ساکن بود و چون در چشم کشند روشنایی
چشم بیفزاید **کف** ملازمت است و گفته شد **کف الکلاب**

صاحب منهاج گوید اشنان است و گفته شد **کف الاسد**
بیونانی لارنطوطالون گویند و آن عرطنیثا است و گفته شد **کف الذئب**
حنطیانا است و گفته شد **کف الضبع** کف السبع خوانند و آن
لبلاب است و گفته شد **کف مریم** کف مریم است و آن اصابع الصفرا
و گفته شد **کفوک** بیونانی فیقفس گویند و آن پوست بهار
خرما بود و آنچه از نخل نر بود آنرا کافور گویند و ... و آنچه
ماده بود کذی و کفراه خوانند و نیکوترین آن خوشبوی
عفص بود و لطیف که اندرون وی جرب بود و وی قابض بود
و چون در ضمادات و در مرهمها کنند منع ریشها بکند و استرخا
مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم کنند و معده ضعیف
و درد جگر را موافق بود و چون موی بطبیخ آن بشویند چند نوبت
موی را سیاه کرده اند و چون طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب
نافع بود و درد گرده و مثانه و احشا و قطع سیلان فضول از شکم
و رحم بکند **کف الیهود** حجر الیهود است و گفته شد **کلس**
سنات جندی است و در شکستگی اعضا و کوفت آن نبات نافع بود
کلکلانج لغت اهل خراسان مقل است و گفته شود ان شاء الله
کلس بوره است و گفته شود ان شاء الله **کلب** پارسی سگ گویند
و وی معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید سپرد و خشک سوار آید
سپرد و تر بود و خلطی بد از وی متولد شود و عسر الهضم بود و دیر
از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محمودترین گرده بره بود و خاصه چون کرم
بخورند و صاحب منهاج گوید محمودترین گرده خشی بود و دوای آن بود

کو بار کرده می بزند یا با نمک و فلفل و دار چینی مرکبان با پیه وی بخورند
کله قنا است و گذشته شد کلبتان القنوات و گذشته شد
کلوچ داس است و گذشته شد کلیدون طرخون است و گذشته شد
کما انواع است یک نوع غوشنه گویند و گذشته شد و یک نوع
کشنج هم گذشته شد در صفت قطر کاکنج مار چوبه که صمغیست
مانند جاوشیر و گویند وی ظلیت و گویند محقق صمغ کرفس کوهی است
کرفطراسالیون تخم آنست و وی در درجه اول اقوی بود از جاوشیر
و گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در چهارم بود بول
براند و حیض فرود آورد و بچه بیفکند و لغزشی تمام وی فطیر بود
در اسهال آب زرد کمثری نا شپاتی امرود گویند آن انواع است
و خاصترین انواع آن نرگیست در خراسان که آنرا شاه امرود
گویند و آن مانند آب نبات بسته بود و خوشبوی خوش رنگ بود
تنک پوست بزرگ و بعد از وی بجستانی بود و رسیده بود و آن معتدل
بود و گویند سرد و تر بود و یک نوع که آنرا صینی خوانند سرد
بود در اول و خشک بود در سیوم و طبری که کمثری سرد بود در
اول و خشک بود در دوم و بعضی سرد و تر بود در اول و آن نوع
که شاه امرود خوانند شکم براند و کثیر الغذا بود و کمثری بیشتر
از فواکه دیگر غذا دهد خاصه آنچه بزرگ و شیرین بود و آنچه
ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده وی و قوت معده و
تشنگی بنشاند و مسکن صفرا بود و خلطها صفراوی و رباد انگیز و قابض
بود و علاج کسی بود که قطر خورده باشد و اگر قطر با کمثری بپزند ضرر

کلیلکرون … و گفته شد

آن کمتر شود و خوردن وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر کند و
بخاصیتی که در وی هست قولنج آورد و پیران را مضر بود و مصلح وی آب العسل
بود و زنجبیل مربا و حب وی کرم بکشد و افراط کمثری چون صلب بود مبرد
و مجفف بود و شکم ببندد و آنچه رسیده و نرم و شیرین بود سخن و مرطب
بود و شکم براند و شیخ الرئیس گوید که حل جوده روفی که آنچه متولد شود در
بدن از وی محمود تر از آن بود که از سیب متولد شود و دشخوار هضم بود و رازی
گفته شاید که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از آن طعام بخورند و اگر کمثری
که صادق بود بخورند باید که خواب کنند و بعد از آن شراب کهن بیاشامند
یا زنجبیل مربا و ابن ماسویه گوید رب کمثری طبیعت ببندد و درد معده و قطع اسهال
مرة صفرا بود کمافیطوس یونانی خامانیطس گویند و معنی آن صنوبر الارض
بود و صاحب منهاج گوید تخم کرفس رومی بود و صاحب کامل گوید طرخون رومی یا کاشنی
رومی است و بعضی گویند برگ و شاخ قنا است و همه خلاف مؤلف که چیزی
است که گل منقش رنگ دارد و با تخم گرد و شیرازی آنرا ماش دارو خوانند
و تلخی وی زیاده از تری بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت آن
گرم و خشک در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی
در سیوم بود و مفتح و جلا دهنده اعضاء باطن بود و در وی قوت مسهله بود و چون
بر صلابتها و ریشها عفن نهند با عسل سود دهد و چون با عسل بیاشامند عرق النسا
را نافع بود و سده جگر بگشاید و یرقان سوداوی را نافع بود و چون هفت روز
پیاپی بیاشامند خاصه با شراب حیض و بول براند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال
بود و گویند مضر بود به شش و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب
و انکیم آن سلیخه و دیقور ریده نوع کامکو چون ماء العسل چهل روز پیاپی بیاشامند

آن

عرق النسا زایل کند و علت جگر و درد گرده و مغص را نافع بود و طبیخ وی چون
بیاشامند دفع ضرر رحم حاق الرحم بکند وان سراسون که مسهل بلغم غلیظ
بود و شربتی از وی یکو و نیم تا یک مثقال و نیم بود و اسحق بن عمران گه چون
بیاشامند دو مثقال از وی با آب انجیر پخته امعاء بالایی را پاک گرداند
و بدیعوورس گه بدل آن بوزن آن سیسالیوس بود و حکیم آن سلیخه و
ابن ماسویه گه بدل آن بوزن آن زیره کرمانی بود و گویند بدل آن کادریوس
است کادریوس یونانی خاما دریوس گویند و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی
طوخودوس گویند و گویند برگ و شاخ اشق است و خلافت و مولف گوید
گیاهیست سبز رنگ بغایت تلخ و آن ورق و قضبانی و اندک تخمی بود مرو را
بیشتر ورق بود دبیرازی آنرا ازنام دار و تلخ خوانند و شکوفه آن تازه
بری بود که بعد از ادراک تخم گیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
و گویند در دوم و وی مفتح و ملطف بود و چون با عسل بر ریشهای عفن نهند
پاک گرداند و چون بیاشامند تا ده روی یا با آب عسل بیاشامند نافع
بود جهت سپرز کهن و ابتدا استسقا و حیض و بول براند و حبر زبکدا ازاند
و بچه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانور را نافع بود
و چون سحق کنند و با شراب بیاشامند و در چشم کشند در چشم که ناصور
شده باشد نافع بود و زایل گرداند و چون بکوبند و بر سر ریش نهند
بگدازاند و اگر بیاشامند یرقان زایل کند و شریف گه چون باندک
آبی بپزند و بپالایند و سه روز یا هر روز سی درم بیاشامند با زیت
تب گرم سنگ بریزاند البته و وی سودمند بود جهت درد و ناف و تن که در نواحی
سینه و شکم بود و چون سحق کنند و با جلاب یا عسل سرشند سه روز

مقدار شربتی از وی تا سه درم بود و کافیطوس نیز همین عمل کند
و شراب کادریوس سحق و محلل بود و تشنج و یرقان و قرح که در رحم بود و سوء الهضم
و ابتدا استسقا را بغایت نافع بود و بدل آن عود غافث بود و
بدیعوورس گه بدل آن اسقولوقندریون بود بوزن آن و ساذوج گه
بدل آن بوزن آن سلیخه بود و گویند بدل آن تخم حماض بری است یا
تخم شلغم بری کمون سادسی زیره گویند و کرمانی و فارسی و شامی و نبطی
بود کرمانی سیاه بود و فارسی انجره سیده بود و جبلی بزردی زند و اقوی
بود از شامی و نبطی و کرمانی اقوی بود از فارسی و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم بود گرم را بکشد و باد را بشکند و هضم
طعام بکند و چون با آب آن روی بشویند لون را صافی گرداند و دولس گه کرمانی
شکم ببندد و نبطی براند و ابن ماسویه گه چون بریان کنند و در سرکه
خوابانند شکم ببندد و بادهای غلیظ دفع کند و مخفف معده بود و جرب
را نافع بود و اگر زن با زیت کهن بخود برگیرد قطع کثرت حیض بکند و چون
در سرکه خوابانند و خشک و سحق کنند و سفوف سازند و بدان ادمان
کنند قطع شهوة طین بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان
لعاب بکند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و چون بخایند تنها و
آب آن در چشم چکانند خون را ببندد و طرفه را نافع بود و عصاره بری
وی چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیادت که در چشم بود طلا کنند
بعد از آن که موی برکنده باشند دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند
و بری وی سیاه رنگ بود مانند شونیز و نوعی هست از بری که تخم وی
مانند تخم سوسن بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانور را نافع

بود و تقطیر البول و سنگ بریزاند و چون با سرکه بپاشند فواق را
ساکن کرداند و چون با زیت و عسل ضماد کنند بر اثر سیاهی که در شیب
چشم بود زایل کند و همچنین ورم انثیین که از گرمی بود و شربتی از وی
دو درم بود و مضر بود به شکم و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خوردن وی
لون را زرد کرداند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و شابورکان بلکه
یک وزن و سادق که بدل آن بوزن آن فارسی بود و بدل آن کرویا
بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و گویند بدل آن تخم کرفس بود
کمون حلو انیسون است و گفته شد کمون حبشی کمون بری است
و در کمون گفته شد کمون ارمنی کرویا است و گفته شد کمون بری اخر
فانیوس خوانند و آن شاهترج است و گفته شد کمون اسود
کمون بری است و شونیز را کمون اسود خوانند و گفته شد کمکام
گویند درخت ضرو است و گویند پوست بیخ آنست و صمغ ضرو گفته
شد و بصری گفته صمغ آنست کالبون خامالیون است و گفته شد
و آن نوعی از مازریون سیاه است کندر یعنی لبان گویند و سا
کندر دریایی و اصمعی گوید چیزیست که از زمین خیزد و در هیچ جای
دیگر نبود لبان دو رس و عصب یعنی بردیمی و ابوحنیفه گوید لبان نبود
الا در درختهاء عمان و درخت آن خارناک بود و قد آن دو گز زیاده
بود و نبود بید الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمر آن هم
مانند ثمر مورد بود و علک وی را کندر خوانند و شیخ گوید سونانی لیبانوا
و نیکوترین آن سفید مدحرج بود یعنی جدا کرده بود و چون کهن کرده
سرخ شود و غش وی بصمغ و راتینج کنند و جالینوس گوید طبیعت کندر

گرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند در سیوم قوت حافظه بدهد
و خون بیند از هر موضع که بود و نزف دم که از تجیب دماغ بود و آن نوعی
از رعاف است و منع ریشها بد که در مقعد بود بکند و با عسل بر داحس
نهند نافع بود و چون با پیه بط یا پیه خوک برقی با مالند زایل کند و ریشها که از
سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود و سود دهد و چون با نطرون سر را
بدان بشویند ریشها ترا زایل کند و چون با خمر شیرین در گوش چکانند
انواع دردها آن زایل کند و ما وجع که محرق خون و بلغم بود و نشف رطوبات
از سینه کند و مقوی معده ضعیف و مسخن آن بود و جگر سرد و اگر مثقالی
در آب خیسانند و هر روز از آن آب خورند بلغم را نافع بود و حفظ را زیادت
کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان بکند و اگر بسیار بپاشند صداع
آورد و کندر هضم طعام بکند و باد را بشکند و قی ببندد و ریشهای چشم را
نافع بود و خفقان سوداوی را و شیخ الرئیس گفت منقی روح و دل و دماغ بود و قوت
تریاقیه در وی هست بسبب آن دخان وی در زمان وبا سودمند است
و گویند سرفه را نافع بود و خاییدن وی دندان و لثه را محکم کرداند و مصلح آن
بود و بسیار خاییدن وی باشد که جذام و بهق و برص سیاه پیدا کند و دخان
وی چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر کندر بسیار
با شراب یا سرکه بپاشند بکشد و قشور وی قبضی تمام دارد و گفته شد
در دقاق الکندر و فاضلتر از کندر بود و در قوة مانند کندر بود و دقاق
کندر آن بود که کندر کوفته در منخل کنند و بیزند آن خرده که از منخل بیرون آید
آن دقاق الکندر گویند و نیکوترین آن سفید بود و شربتی از کندر نیم درم
بود و نافع بود دبه‌ها بلغمی و زحیر بلغمی چون قدری کندر با اندکی مر و زعفران

بخور برکرده ومجان اگر قدری با اندکی زعفران بخور برگیرد ومحبس اگر باقدری
ناخواه بخور برگیرند وبیاشامند ودخان کنند جهت علتهای چشم نافع بود وگفته
شد صمت دخانها وکند ومضر بود بشش ومصلح وی ارزبادیی بود وبدل
وی مصطکی واسحق بن عمران گوید بدل آن یک وزن ونیم اکلیم آن وحاق وی بود
کندش بپارسی کندش گویند ومسهل ازوی بیخ بود وبیرون آن سیاه
بود واندرون سفیدی که بزردی مایل بود وطبیعت آن گرم بود در اول درجه چهارم
وخشک بود در آخر درجه سیوم وخوردن وی در غایت خطر بود ووی مقطع بلغم
وسودا او بهق سیاه وبرص وجرب را نافع بود وطلا کردن وبر زنگ ازاله وبول
وحیض براند وسنگ بریزاند ومسهل بلغم لزج بود از مفاصل وشربتی از وی انگیم
بود واگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد ونشاید که در تابستان سعوط کنند
از بهر آنکه استفراغ رطوبت بکند واگر در خزان وزمستان وبهار سعوط کنند شاید
واگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد آنرا سحق کنند وبا عسل بسرشند
وفتیله سازند وزن بخود برگیرد بچه بیرون آورد ومضر بود بشش ومصلح وی کتیرا
بود وکندش از ادویه قتاله بود وقی بسیار آورد وغثیان وباشد که بخناق انجامد
ومداوای کسی که آن خورده باشد بقی وحقنه قوی که در آن شحم حنظل بود کنند
واگر تشنج پیدا کند معالجه تشنج کنند که از پوست بود وبدل آن درسق بوزن آن چرالقی
باد ودو دانگ وزن آن فلفل ورازی گوید کسی که در شب ماه وستاره نبیند مقدار عدسی
با روغن بنفشه سعوط کند دو سه نوبت شبکوری را بغایت نافع بود **کنکر**
حرشفا است وگفته شد وطبیعت آن گرم وتر بود وباه را زیادت کند
وعرق را خوشبوی کند **کنکرزد** بپارسی کنگری خوانند وآن صمغ حرشفا است
وطبعت آن گرم وتر بود در اول وگویند سرد بود ووی قی آورد با آب یانی

چون به آب گرم وسکنجبین بیاشامند یا با عسل وبدل آن دارشیشعان است
وگویند ورق بدل وی جوزالبی بود **کوز** مقل است وگفته شود انشاالله
کوزگندم جوز جندم است وگفته شد وصاحب منهاج در خواص وی آورده
است که چون یک کیلا از وی بگیرند وده رطل عسل وسی رطل آب ویک
باهم بپزند وسر ظرف بنهند ودر ساعت شراب رسیده گردد وآن
شراب فربهی آورد ومنی بیفزاید **کوالف** باذاورد است
وگفته شد **کوشاد** حطانا است وگفته شد **کوکب شاموس**
طین شاموس است وگفته شد **کوکب الارض** گویند کوکب صمغیا
ورازی گفته طلق است وابن سمحون گوید چیزی است که بشب روشن
بود وگویند که آن سنگیست که بشب روشن بود وآن طلق است
وگفته شد **کاهیو** خس است وگفته شد **کوکم وکومر**
فلفل است وگفته شد **کوارع** بشیرازی دشبند گویند گیبوس
وی لزج بود لیکن غلیظ بود ودر هضم صالح بود وزود هضم شود
وعدیم الفضول بود وحسن الکیموس وخونی سرد لزج از وی متولد شود
واگر با سرکه وابازار استعمال کنند لزوجت وبرودت آن کمتر شود ووی نجح اعضا
وخشونت حلق را نافع بود وشقاق زبان ولبها که از گرمی بود وسود دهد
کهیانا ناوانیا است وگفته شد **کهربا** صمغ جوز رومی است
نیکوترین آن صمغ رنگ بود وصافی سرخی که بزردی زند وطبیعت وی
سرد وخشک بود وخشکی وی در دوم بود وگویند در وی حرارتی اندک
بود وگویند گرم بود در سیوم خون را ببندد از هر موضع که باشد وخفقان را نافع
بود ومقوی دل ومفرح بود وخوردن نیم مثقال از وی با آب سرد بیاشامند

قی بندد و با مصطکی قوت معده بدهد و درد معده را نافع بود و عسر البول
را سود دارد و حرزی گفته قطع رعاف بکند و چون بر و رجها گرم مالند
نافع بود و شاه و قطس گوید اگر با چون بر زن حامله بندد بچه نگاه دارد و اگر بر صاحب
یرقان بندد بغایت نافع بود و اگر سحق کرده بر سوختگی آتش لطوخ کنند
نافع بود و رازی گوید خون حیض ببندد و بواسیر و گویند مضر بود بسر و مصلح
وی ازبارس بود و بدل وی طباشیر و نیم وزن وی گل و بدل وی دو وزن وی طین
رومی بود و چهار دانگ وزن آن سلیخه نیم وزن آن بزرقطونا بریان
کرده و گویند بدل آن بوزن آن طباشیر است و دو دانگ وزن
آن سندروس است **کهلم** بادنجان است و گفته شد **کیه**
مصطکی است و گفته شود ان شاء الله **کیلادو** سپرخس است و
گفته شد **کیلم کرته** و کیسر نیز گویند و آن جعده است و گفته شد
کیل ثمر عوو است و گفته شد **کیخرس** جاورس است
و گفته شد **کیلکان** نوعی از کراث است و گفته شد والله اعلم

باب اللام لادن

نیکوترین آن چرب خوشبوی بود که لون آن بزردی زند و هیچ
دغل در وی نبود و در روغن حل شود و هیچ ثفل نداشته باشد طبیعت آن
گرم بود در اول درجه اول و گویند در آخر درجه دوم و وی تر بود و گویند
سرد و قابض بود و این قول دور است و گویند خشک بود و جوهر
وی بغایت لطیف بود و در وی تفتیح اندکی بود و منضج رطوبات غلیظ بود
و ملین معتدل و قوت موی بدهد و برویاند و با روغن مورد موی را
نگاه دارد از ابتداء الشیب و داء الحیه و کل ثعلب که برویاند معالجه آن

داروهای دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و چندان لادن و اگر
لادن در شیب دامن بخور کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و چون با شراب
بیاشامند شکم ببندد و بول براند و بلغم پاک کند و مقدار ماخوذ از وی تا
نیم مثقال بود و لین صلابت معده و جگر بود و قوت ایشان چون ضعیفی و سردی
در ایشان بود و اگر در روغن گل حل کنند و در گوش چکانند درد گوش زایل کند
و اگر با روغن گل حل کنند و مالند بر یافوخ کودکان یعنی میان سر که شیرازی
چاند الخوانند نزله و سرفه را نافع بود و چون با پیه خوک حل کنند و بر ورم
مقعد نهند درد ساکن کند و چون با روغن گل سحق کرده حقنه کنند سحج را
نافع بود و گویند مفتح سده بود و گویند مضر بود بسفل و گویند مصلح آن سنبل
الطیب بود **لاژورد** بپارسی لاجورد گویند و نیکوترین آن بدخشی بود
و مولف گوید خاصیت تفریح و تقویه در وی بیشتر بود که در نوع دیگر سبب
همسایگی لعل و نوع دیگر ارمنی بود و سبب همسایگی اسرب و طبیعت آن گرم
بود در دوم و خشک بود در سیوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قوت
وی مانند حجر ارمنی بود و لیکن لاجورد ضعیفتر از وی بود در مسهل سودا و گویند
قوتی مانند لزاق الذهب بود اندکی ضعیفتر و لاجورد مسهل سودا بود و
خلط غلیظ که با خون آمیخته بود و مالیخولیا را نافع بود و ربو و چون زنان
نیم درم از وی در فرزجه کنند با پیکو روغن زیت بچه را نگاه دارد در رحم
تا بثبوت رسد و شربتی زیاده از وی یکو درم کرده و مثانه را سود دارد
و ثالیل را قطع کند و چون با سرکه سحق کرده بر برص طلا کنند زایل کند و موی
مژه برویاند و چون زن بخورد دیگر حیض براند و لاجورد مضر بود بمعده و مصلح
وی مصطکی یا حاما بود و بدل آن حجر ارمنی و گویند لزاق الذهب کافی بود

لاعیه نوعی از یتوعات است و گل زرد دارد مانند گل بشت و
ورق وی بزردی زند و ورق اندک دارد و در دامن کوهها بسیار بود و چون
بشکنند شیر بسیار دارد و زنبور عسل بر گل وی چرا کند و بعضی گویند نبات شبرم
است فی الجمله طبیعت وی گرم و خشک است در سیم و گویند در چهارم و از خواص وی
آنست که اگر در جایی که ماهی بود در آن آب اندازند ماهیان بیرون آب
افتند و لبن وی مسهل آب زرد بود و استسقاء و ورق وی چون بپزند و بخورند
همین عمل کند و اگر عصیره ورق وی باشند مسهل تر بود و فعل وی اقوی
بود از لبن لیکن لبن وی مغثی بود و بدل آن قراسیون بود لالا کیاجیت
که از طرف کدی آورند جهة بو و سیر بخورد کردن بغایت نافع بود خاصه
آن و درد مقعد ساکن کند و چون بپاشند خون را ببندد و طبیعت وی گرم
بود و در وی قبضی بود و بسیار از وی مضر بود و مصلح وی حب الآس بود
لبلاب ترپیله خوانند و آن نوعی از عشقه است و معروف بود
بعشقه و حلبوب نیز گویند پارسی پیچه گویند و نبات وی بر هر نبات که
نزدیک وی بود بپیچد و آن را حبل المساکین گویند طبیعت وی معتدل بود
در حرارت و یبوست و گویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل بود و عصیره وی
با روغن گل بر جبهه در گوش چکانند درد ساکن کند و درد سر کهن شده
را نافع بود و سینه و شش را سود دهد و در بول و سده جگر و ورق آن
با سرکه سپرز را سود دهد و آب وی مسهل صفرا سوخته بود و صاحب منهاج
گفته شربتی از وی سی درم بود بی آنکه بجوشانند و عامی که شربتی از وی بنبات
نیم رطل کباب بره حابخه چهل و پنج مثقال و نیم باشد باستو نبات
و اگر بجوشانند قوت وی ضعیف شود و قولنج که بسبب آن خلطی

گرم بود و محلل ورمی بود که در مفاصل و احشا باشد چون مافلوس
خیار چنبر مستعمل کنند و قرحه امعا را نافع بود و چون با روغن بادام سازند
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب بزرگ
موی بسترد و شپش بکشد و ضعف آورد و مسهل خون بود و بدل
لبلاب آب ورق خطمی و خبازی بود لباب البح لباب الحنطه
است و آن نشا است و گفته شود ان شاء الله لبسان خردل بری
خوانند و آن در صفت مانند خردل است نه طبیعت و آن حرارة که خردل
دارد او ندارد و بطبیبا اخسیه خوانند و مولف گوید آن را بترکی قچی خوانند
و آن تره بود از خواص غذا بیشتر دهد و دیگر تره ازوی بود معده چون بپزند
و بخورند و مشرف که چون بپزند و بطبخ آن طفلانی که از ضعف اعصاب
و برودت هوا براه نتوانند رفت چون در آن نشانند نافع بود و تخم وی چون
سحق کنند و با شیر در روی مالند کلف را ببرد و لوزنا انگور و اندر و اگر بدان
ادمان کنند کلف و نمش ببرد و بثر زایل کند و اگر تخم وی لعوق سازند و بناشتا
بخورند سرفه کهن را نافع بود و چون با شراب صرف بیاشامند یا با سپنج
سنگ بریزاند لبن پارسی شیر خوانند و بهترین حلیب بود و ابن ماسویه
گفته گرم و تر بود و گرمی وی کمتر بود و دلیل حرارت وی حلاوت است و بعضی گویند
قوت وی در حرارت در وسط درجه اول بود و در رطوبت در اول درجه دوم
و رازی که از قول جالینوس که حرارت وی زیاده نبود بر برودت و برودت
وی زیاده نبود بر حرارت و در حرارت میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیک
بود و از بلغم دور بود ما سرچه که گرم و تر بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب منهاج
گفته لبن سپید و سرد و تر بود و حلیب برابر وی کمتر بود و هر که معتدل بود و مقوی بدن

وچنین گوید که باید که نظر کنند به پیوند اعضای که هضم میکند چه طبیعت دارد و
عضو که این هضم وی میکند بس سرد و تر باشند از بهر آنکه طبیعت وی سرد
است و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که بغایت سپید بود و معتدل القوام
بود و چون بر روی ناخن بچکانند بایستد و صالح ترین شیر آدمی را شیر زنان بود بعد از آن
شیر حیوان که نزدیک بطبیعت آدمی بود و رواج گوشت حیوانات
دلالت کند و امثال آن و در آنچه آن که اکثر از حیوانی مثل سگ و گرگ و شیر
و یوز و دیگر سباع و امثال آن که گوشت ایشان کریه الرایحه بود بد بود اما گوشت
حیوانی که خوشبوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و خرگ و اسب و خرگور و آهو
و امثال آن نیکو بود و موافق و شیر حیوانی که لون وی سپید بود قوت وی ضعیف
بود و آنچه سیاه بود اقوی بود و سکونتر و دیرتر تباه کند و آنچه سپید بود زودتر تباه کند و
و در بهار رطوبت وی زیادت بود و در تابستان و خزان و جز آن و نیکوتر آن بود
از بهر آنکه ذرعی که آن زمان خورد از سم و اغلظ بود و آنچه در بیشه چرا کرده باشند
ارطب بود و شکم براند و آنچه در کوه چرا کرده باشند اخف و الطف بود و دیگر
شیر با شیر جوان سن بود و کوچک سن شیر وی تر بود و بزرگ سن شیر وی
خشک و شیر مرکب از سه جوهر بود چنین و مایه و زبد و چون از یکدیگر جدا شوند
مرکب فعل خاصه و گشته باشند و شیر چون با عسل باشاشند رشتهای به اطراف از
اخلاط پاک کند و غذای نیکو دهد و دماغ بپرورد خصوص شیر زنان و زود هضم
شود و چون اخلاط متولد شود که در غایت انهضام بود و اولی آن بود که چون شیر
باشاشند نخست هیچ غذای بر سر وی نخورند تا وی هضم شود و وی سودمند بود جهة
مزاج گرم و خشک را چون در معده وی صفرا بود و با عسل یا نبات بر هضم یاری دهد
و نیکوترین اوقات خوردن وی بهار بود که آن زمان معتدل بود در غلظ و لطافت

وچنین

وچنینست وی بیشتر از زاید بود و در زمستان نشاید که خورند و نشاید که
تا چهل روز که زاییده باشد شیر وی خورند بسبب آنکه نیز از وی زنگ گوشت
و شیر با نبات باشاشند تو را نیکو کرده اند خاصه زنان و فربهی آورد تا بحدی که
صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب چیز نشیند فربه شود و جرب و حکه را
نافع بود و باه برانگیزد و شیر پخته که سنگ با آتش تافته یا آهن داغ کرده باشند
شکم ببندد و شیر هیچ نافع بود و کسی که او را زهر کشنده خورده باشد خاصه
ذراریح و ارنب بحری و خانق الذئب و بیخ شوکران وی تریاق زهرها بود و حمی
افعی و وی در معده صفراوی مستحیل بصفرا شود و تبخیر کند و سده در جگر پیدا کند
و مضر بود باصحاب سیلان دم و هیچ چیز چون انسان بود از شیری که حامض
شده باشد و شیر مضر بود باورام باطنی و اعصاب و اورام حلقی و دوام
بسیار خوردن برص آورد و شیش در بدن پیدا کند الا شیر شتر که وی برص کمتر
آورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود بلثه و دندان و تاریکی چشم
آورد و شکم ... که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود و مضر بود
و سنگ گرده و سده جگر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کند
بشراب و عسل یا پیش از خوردن وی ماء العسل مضمضه کنند بعد از آنکه خورده باشند
بشراب صرف و چون چون شاید باشند و بعد از آن کشمش بخورند فتح آن زایل کند
و اگر در شکم جمع شود بسبب ... یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و تب
و آنچه با ... بسته بود ... بجانق کشد و باید که از ملحات اجتناب
نماید که جبن زیاده کند و باید که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند یا
پنج درم که در ساعت تحلیل کند یا ... یک مثقال باشاشند که رقیق کرده اند
و قی و اسهال بیرون آورد لبن حامض نیکوترین آن بود که بیکه وی بسیار

بود و چون سکر از وی بگیرند و ترش شود آنرا مخیض خوانند بپارسی
دوغ گویند و چون سکر از وی گرفته باشند بپارسی آنرا ماست گویند
طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود گرم مزاج را موافق بود و
شیخ الرئیس گفته است در مزاجهای گرم مهیج باه بود و از بهر آنکه مرطب و منفخ بود
و وی و منفعت از زبان مند بود لیکن خلط را خام کرداند و بطی الهضم و استمرا
بود و لثه را و زبان و بدن و دوغ معده گرم را نافع بود و حشاء و بیخ خالی
بود از بهر آنکه سکر از وی گرفته اند اسهال صفراوی را و قی را ببندد و
و تشنگی زایل کند و باید که ماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستعمل
شود لعوقت با خوصنه و او و غثی و مغص در فم معده زایل کند و با نچه کراهیت
کشند و کشد باید که قی کنند و معده از وی پاک کند بماء العسل بعد از آن شراب
صرف یا مثلث یا فلافلی بیاشامد و روغن ناردین بر معده تکمید کند **لبن البقر**
روغنی است شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود
آدمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملایم بود و از بهر این است شیر گاو نیکوتر
و مناسب تر از شیرهای دیگر حیوان بود و دسومت و غلظ وی زیاده بود
و غذا بیشتر دهد از همه شیرها و فربهی آورد و دیر تر بگذرد و در بواسیر و
نفث الدم و بیماری کهن را نافع بود **لبن المعز** شیر بز معتدل بود میان شیر
گاو و شیر خر نزله را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا را از خشکی بود و غم
و وسواس و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن
خناق و ورم لهاة را نافع بود و ریش مثانه و [illegible] و شیر بز
ضرر وی بشکم کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر آنکه چرا کردن وی بیشتر چیزهای
قابض بود مثل درخت مصطکی و درخت بلوط و زیتون و حبة الخضرا و امثال

آن و از بهر این است که معده را نیکو بود و روغنی که شیر بز اسهال وی
ضعیفتر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی بود و طبری گفت
تبهای کهن را و استطلاق بطن را نافع بود و از بهر آنکه بسیار دود و اندک
خورد و بر چیزهای تلخ چرا کند و گویند بول براند و گویند مضر بود
با حشا و بدل آن شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل است بپارسی
شیر شتر گویند وی دسومت و جبنیت کمتر داشته باشد و [illegible]
رقیق مایی بود و سده احداث نکند چنانکه شیرهای دیگر بلکه سده
بگشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس و ربو و ماء اصفر را نافع بود
و قوت بدهد و مرضهای سپرز را نیکو بود و با بول وی چون بیاشامند
استسقا را بغایت نافع بود و اگر با پنج درم سکر العشر بیاشامند
استسقاء گرم را سود دهد و چنین که استسقاء طبلی و زقی را نافع بود
و غلظی که در جگر بود بگدازاند و درد صلب [illegible] و بواسیر و دبیله
را نافع بود و شهوة غذا و جماع برانگیزد و اگر زنان با نبات
بیاشامند لون را صافی کرداند و حرارت جگر و خشکی آنرا نافع بود
و یک رطل تا [illegible] رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد و غذای کمتر
از البان دیگر دهد و بدل آن شیر بز [illegible] بود که در ساعت
دوشیده باشند **لبن النعاج** و لبن الضان نیز گویند بپارسی
شیر میش خوانند دسم و غلیظ بود و جبنیت و زبدیت بسیار داشته باشد
نفث دم و قرحه شش را نافع بود و تدارک ضرر جماع بکند و قوت باه
بدهد و ادویه کشنده را نافع بود و زحیر و قرحه امعاء و بواسیر را
سود دهد و لون را صافی کند و دماغ را بیفزاید و نخاع و [illegible] شیر بز

محمود بود و وی گرم بود و ملین بدن بود و وی قراقر و مرار و بلغم
آورد و قولنج **لبن الاتن** یعنی شیر خر گویند سود وی کمتر بود
و رقیق بود و چون بدان مضمضه کنند لثه و دندانها را محکم کند بخلاف
شیرهای دیگر و سرفه و سل و نفث دم و عسر النفس و جمیع ورمهای
سینه و ریش مثانه و مجاری بول بغایت نافع بود و چون از پستان
وی بیاشامند هر روز بامداد یا کمتر یا بیشتر ماده را یکشنده و درزع
و قرحه امعا را نافع بود و موافق بود اصحاب صداع و طنین را و در بدل
آن شیر بز بود و گویند شیر میش **لبن الخیل** لبن الرماک خوانند
بیادی شراب حده وی کمتر بود و زود نیز و زود بگذرد و خون حیض که
منقطع شده باشد براند و چون زن بشیر وی حقنه کند چون گرم بود
رحم را پاک کند از قرحه و چون بیاشامند حبل کند و ترکان آن را قمص
خوانند **لبن الناس** شیر زنان بول براند و تریاق ارنب بحری بود و
درد چشم را نافع بود و چون در چشم دوشند و خشکی چشم زایل کند خاصه
چون با سفیده تخم مرغ بود و سل را نافع بود و چون بیاشامند دهان صاحب
که از پستان بیرون آید یا بمکند از پستان لیکن از زنی صحیح البدن
معتدل المزاج و ورم گوش گرم و قرحه آن را نافع بود **لبا**
شیر اول زایش را گویند طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج گرم و خشک
بود و دیر نافذ گردد و وی بطی الهضم بود و خلط غلیظ از وی متولد
شود و دیر از معده بگذرد و امعا و نفخ در معده و درد پیدا کند و خناق
می دهانی بود و مصلح وی ... بود و چون با عسل بود غذای بسیار
دهد و مصلح وی بود **لبن السودا** صفت که از طرف مغرب آورند

وطبیعت آن گرم و تر بود و مفسد بدن باشد و
بوی بدن آن عطر و رعاف آورد و بیم هلاک بود
و چون بر وجعهای صلب مالند نافع بود **لبن اللاغیه**
صفت آن در لاغیه گفته شد و جالینوس گفت در قوت
مانند فراسیون بود و بدل وی بود **لبان** گفته شد
و گفته شد **لبن الیتوعات** شیر یتوعات مانند مازریون
و حلتیت و انجیر و شبرم و عرطنیثا و انواع آن حار
و محرق بود و بد و مفسد خون بود اگر بر اعضا چکد
بسوزاند. مداوای آن در آب بغایت سرد نشستن
بود و چیزهای سرد و مولف گوید شیر یتوعات چون
شبرم و لاغیه چون در ثوبا مالند زایل کند **لباب**
القرطم مغز خسکدانه گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و
قولنج بگشاید و استسقاء زقی و لحمی را نافع بود و شربتی
از وی پنج مثقال بود با سکنجبین **لبنی** میعه است آنچه
سایل بود آن را عسل لبنی گویند و میعه سایله خوانند
و آن مانند عسل بود و در وی حلاوت بود و آن صمغ
درختی رومیست و نیکوترین آن بود که سایل بود و بنفس
خود خوشبوی و زرد رنگ بود و سیاه نبود و طبیعت
آن گرمست در اول و خشک در دوم و گویند تر است
و وی مسهل بلغم بود و جرب تر و خشک را نافع بود
و سرفه مزمن بلغمی و آواز صافی کند و طبع نرم دارد

وچون زن بخورد بر گیرد یا پاشاند حیض و بول براند
و مسهل بلغم بود بی زحمت چون یک مثقال از وی مستعمل کند
و وی سبب بود تزلزل را آید و مصلح وی صمغ با دام بود
که اضافه وی کنند و بدل وی حب پسته و روغن یاسمین
بود و گویند بدل آن بجاو شیر بود لحم مجموع گوشتها
گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر
بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی و لاغری
و وسط عضلانی معتدلتر بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی
ناکرده لحم الحملان فاضلترین گوشتها گوشت بره
بود و نیکوترین آن گوشت حولی بود و طبیعت آن
گرم بود در اول و نیکو بود جسته بدنهای معتدل و معده
معتدل و مولد غذا بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند
و بر بهق و برص و قوبا طلا کنند سود دهد و خاکستر سعدی
گوشت سعدی چشم را نافع بود و گوشت سوخته گزندگی را
و عقرب و حرارت را سود دهد و با شراب گزندگی سگ
دیوانه را نافع بود و خوردن وی مولد بلغم بود و مصلح وی
شلث با حلوا شکر بود و مضر بود کسی که غثیان داشته
باشد و مصلح وی آن بود که با آشهای قابض بپزند
لحم النعاج گوشت میش حرارت آن کمتر از گوشت بره
بود و خونی بد از وی حاصل شود لحم الخنازیر
ترسایان گویند گوشت خوک بهترین گوشتها بود و گوشت

بری وی بهترین گوشت وحوش بود و آنچه صحیح است
بهترین گوشت وحوش گوشت آهو بود و گوشت حمر
بری زود هضم شود و بگذرد و غذای اندک دهد
اما بقوت بود و جالینوس گفته موافق انسان معتدل
المزاج بود و گویند قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت
خوک خورند فرق نتوان کردن لون و طعم و بوی و
این دلیل ملاومه و مشابهت است و وی غلیظ و لزج
بود و قطع لزوجت آن بشراب یا بحلوای قندی کنند
لحم الجدا گوشت جیش فضول آن کمتر از گوشت
بره بود و بزغاله شیرخواره که شیری نیکو خورده
باشد نیکو بود و اگر شیری بد خورده باشد بد بود
و نیکوترین آن سیاه رنگ بود که سبکتر و لذیذتر بود
و گویند گوشت آنچه سرخ بود و چشم ازرق بود حرارت
آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت
و یبوست زود هضم شود نافع بود کسی را که دمل و بثرهای
بد بر اعضای وی بر می آید و خونی معتدل نیکو میان
لطافت و غلظ از وی متولد شود و چون بریان کنند
مضر بود بقولنج و مصلح آن حلوا قند یا عسل بود لحم
المعز الاناث والتیوس گوشت بز ماده و نر بد
بود و دشخوار هضم بود و غذای بد دهد و مولد خونی بود که
میل بسیاهی دارد باشد لحم البقر گوشت گاو بهترین

آن بود که جوان سن بود و نیکوترین اوقات خوردن
آن بهار بود و وی خشکتر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر
از وی و گویند گرم و خشک در چهارم و وی کثیر الغذا بود
و چون سکباج بزند منع سیلان ماده از معده بکند و وی از
اغذیهٔ اصحاب کد بود و دشوار هضم و غذای غلیظ آنچه سیاه
بود مرضهای سوداوی تولد کند بهق و جرب و سرطان و
قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع
و سپرز پدید آکند آنچه ضرر آن کم کند و مصلح آن بود دارچینی
و فلفل و زنجبیل است و در پختن اگر پوست خربزه در دیگ
اندازند گوشت را زود مهرا کند و پخته **لحم العجل**
گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاومیش بود و نیکوتر
آن بود که نزدیک زاییده باشد و طبیعت آن گرم و تر بود
غذایی معتدل بود و خون صالح از وی متولد شود و مصلح
اصحاب ریاضت بود و مطول را مضر بود و مصلح آن ریاضت و
استحمام بود **لحم الجاموس** گوشت گاومیش غلیظترین گوشتها بود
و کیموس بد دهد و دیر هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت
سرد و خشک بود و در جنب گوشتها گرم و وی در طبع مانند
گوشت گاو و گوشت ... بود **لحم الخصی
من الحیوان** گوشت خصی کرده بهتر از خصی ناکرده بود چون
چون حیوان مزاج وی بخشکی مایل بود و نیکوترین آن حملی ضأن
و معز بود و فاضلترین آن بود که ضأن فربهی و لاغری بود ملکه

وی فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی وی کمتر از خاید ار بود
و زود هضم شود و خونی معتدل از وی متولد شود و فربهی
آن مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغر آن لاغری آورد
و مجفف طبع بود و وی مرخی معده بود و آن آب فواکه
قابض بود **لحم الغزال** صالحترین گوشتهای صید گوشت
آهو بره بود با وجود آنکه مجموع گوشتهای صید بد بود و خونی
غلیظ سوداوی از آن متولد شود آهو بره بدی کمتر داشته
باشد و نیکوترین آن خشف بود و طبیعت آن گرم و
خشک و تولنج را سود دهد و فالج و مصلح بدنی بود که فضول
بسیار داشته باشد و وی مجفف و مسخن بود و مصلح وی ادهان
و حموضات بود **لحم الارنب** گوشت خرگوش بعد از
گوشت آهو بهترین گوشتهای صید بود و نیکوتر آن بود که
سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود
و در مرق گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل نشستن
نزدیک منفعت مرق ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی
قرحهٔ امعا را نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فربهی را نافع
بود و مصلح وی ابازیر ملطف بود **لحم الایل**
گوشت گاو کوهی بد بود و زود ببندد و بول براند و وی
غلیظ بود و تب ربع آورد **لحم الکباش الجبلیة والحمار
الوحشیة** گوشت گوسفند کوهی و خر گور طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم غذای بد دهد و عسر الهضم بود

و لحم کبابش سود مند بود بکسی که زدارع خورده باشد
لحم القنافذ در صفت قنفذ گفته شد لحم الخیل
گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضت قوی بود
و مسام متخلخل و وی مانند گوشت شتر بود در غلظ و حرارت
و تولید سودا لحم الذئب گوشت گرگ لزج و مخاطی
و عسر الهضم بود و غذای بغایت بد بود لحم السباع و ذوات
المخالب گوشت ددو دام بواسیر و چشم را بغایت
سود دهد و قوت آن بدهد لحم الحمار الاهلی گوشت خر
ضرر آن کمتر بود با صحاب کد سخت و ابدان متخلخل و وی بدتر
از گوشت شتر بود و غلیظتر و تولید سودا در وی بیشتر بود
و وی بدترین گوشتها بود لحم ابن عرس در صفت ابن عرس
گفته شد لحم السنور گوشت گربه گرم و تر بود و گویند سود مند
بود درد بواسیر را نافع بود و سخن کرده بود و درد پشت را نافع
بود لحم القنفذ در صفت قنفذ گفته شد لحم الجزور
گوشت شتر بچه بغایت گرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت
بود و گویند مصلح اصحاب عرق النسا بود و در آخر ربیع
نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظتر از مجموع گوشت و حوش
و سخت تر تولید سودا کند و مصلح آن زنجبیل مربا بود لحیة
التیس نباتیست که برومی آنرا ابوفسطیداس خوانند و بتازی
اسلیخ گویند و بعربی اذناب الخیل و باصفهانی ششنک قابض
و یابس بود و خون منی بندد و ازان رحم و مجموع اعضا نیکوترین

آن تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و خشک بود
در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در اول اعضا
را سخت کند و آن بهرایت که در تریاق مستعمل است و در
وی قبضی بود مانند تخم گل و ورق خشک آن ریشهای کهن
را نافع بود و اصل وی چرک گوش را پاک کند و وی ریش
ششی را نافع بود و عصارهٔ وی نفث دم و نزف آنرا
سود دهد و مقوی معده بود و سود مند ترین چیزها بود
جهت قرحه امعا و شکم ببندد و جراحتهای عظیم با صلاح آورد
چون بران نهند و اگرچه عصب منقطع شده باشد و بدل
آن تخم گل و گلنار است بوزن آن لحاب
دیناقوس است و گفته شد لحیة الحمار پرسیاوشان
است و گفته شد لحام الذهب و لحام الصاغه لزاق الذهب گویند
و بهترین آن معدنی ارمنی بود و آنچه مجعول بود از بول کودکان
بود و سرکه که در هاون مس چندان بسایند که منعقد
شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حاد و قابض و
مسخن و متعفن بود و لذاع بود و سخت گوشت زیاده بکداز اند
و در جراحتها و دشخوار بغایت نیکو بود و پاک کرداند
و لحام الذهب را شنکار الصاغه خوانند و تنکار آن در
صفت سنجار گفته شد لحیس الاکلیل نوعی از
خیری حلی است و آن جرانی است و گفته شد لکلمی سلیمانیه
ثفل روغن زعفران است و آنرا قرقومعا خوانند و گویند

لزاق الذهب اشق را الذاق الذهب خوانند
ولذاق الذهب لجام الذهبات وگذشت لزاق الرخام
ولزاق الحجر نیز گویند و آن صمغ بلاطات وگفته شد
لسان الحمل نباتیست ماننده زبان بره بشیرازی آنرا
ورق بارتنگ خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک
و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر وی مرکب بود از مائیه
و ارضیه بمائیه مبرد بود و بارضیه قابض بود و منفعت بزرگ
تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ورق
آن قابض و رادع بود منع سیلان خون بکند و خشکی وی
نه لذاع بود و اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر
بیاویزند وی ورمهای گرم و شری و خنازیر
و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و غشی و سوختگی آتش را
سود دهد و آب ورق وی قلاع را سود دهد و شیافات
چشم را چون وی بکار برند نافع بود و گویند تب غب را
سود دهد چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در چهل و پنج
درم شراب ممزوج کرده و گویند در تب ربع چهار اصل وی
و برگ زند که سکه نیز از نافع بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی مصطکی و سلیخه بود و بدل ورق آن ورق حماض بستانی بود
لسان الثور حشیشیست که پارسی گاوزبان گویند و گویند
که نوعی از مرواست و بهترین آن شامی یا خراسانی بود
غلیظ ورق و بر روی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود

وگویند

و گویند نزدیک باعتدال بود و در وی سردی اندک بود
و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود رطوبت آن
کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیوم و سوخته وی قلاع کودکان را
زایل کند و التهاب دهن و وی مفرح دل و مقوی آن بود و
خفقان و علت سوداوی را نافع بود و شربتی از وی دو درم
بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود چون با نبات بپزند
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن
بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج
و گویند بدل آن بادرنجبویه بود و سند با و گویند مصلح آن هلیله
پرورده است و بدل آن دو وزن آن پوست اترج لسان
العصافیر ثمر درختیست که آنرا بپارسی ثمرامر خوانند و بشیرازی
این ثمر را تخم امر گویند و پارسی گنجشک زبان و زبان گنجشک
نیز گویند و طبیعت آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق
درخت آن قبضی بود و ابن ماسویه گوید لسان العصافیر فرزه خاصه را
نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیادت کند و بعضی گفته
خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر
و بوزن آن تودری سرخ و گویند بدل آن بهمن وزن آن بهمن سرخ
بود لسان البحر در سپیا گفته شد لسان الکلب لسان الحمل
و حماض را بدین اسم خوانند اصف کبرست و گفته شد اصبعی
نباتیست که معروفست باذان و اذان الغزال و آن نوع کوچک
لسان الحمل است و گفته شد لعبه بربریه بعضی گویند

جزیت ماند سورنجان ونخش سورنجان وانچه محقق است که آن
است ودر مصر بعلکه خوانند وطبیعت آن گرم است در سیوم
ومحرک شهوت باه بود ومنفعت آن در سین گفته شد وبعضی
گویند نوعی از بیروح است وخلافست وبدل آن در تحریک
باه بوزن آن جوز مقشر بوزن آن تودری سرخ باشد وگویند
بدل آن نیم وزن آن فلفل است لعبه مطلقه اصل بیروح
است ودر یا گفته شود ان شاء الله لعاب مختلف بود بسبب
انواع وبحسب مزاج شخص وقوت وی منضج ومحلل بود کلف و
نمش را زایل کند ومحلل خون مرده بود لف شلجم است وگفته
شد لفاح ثمر بیروح است پارسی سابزج خوانند ومقد
ومعد اسم بادنجان بود ونیکوترین آن بزرگ تیز بوی رسیده
سبز بود وطبیعت سرد وتر بود تا سیوم وگویند در وی حرارت
بود وگویند خشک بود در سیوم لیکن وی نمش وکلف قلع کند
بی لذع وتخم وی چون با عسل وزیت برگ زنبق جانوران نهند
نافع بود وورق کوچک وی باد رز عنب الثعلب کشنده بود وبو
وی صداع را سودمند بود ووی منوم بود وبسیار از وی و
بوییدن وی سکته آورد وخاصه آنچه ورق وی سپید بود
وباید که با برم بوییدن وچون طفلی خلط از وی بخورد قی واسهال
پیدا کند تا بحدی که کشنده بود وکشنده وی اول خناق
رحم پیدا کند وسرخی چشم وانتفاخ مانند مستان ومداوای وی
قی وروغن گاو وعسل کند بعد از آن انیسون وبعضی اطبا گویند

٥٧٥

در آب سرد نشینند وبدل آن نیم وزن آن جوز ماثل است
ونیم وزن آن بزر البنج ودو دانگ آن خشخاش وگویند
بدل آن بوزن آن بزر البنج است وگویند بوزن جوز القی
لف الکرم عالج الکرم خوانند ودر کرم گفته شد
وآنرا بپارسی استه یا لک خوانند لک صمغیست
که از طرف دریا آرند ومولف گفته آنرا بپارسی رنگ لاک
خوانند ورنگ لکا گویند واز وی کناوس سازند جهت سرخی
زنان وبعضی گویند ثفل است وخلاف ثفل آنرا بپارسی
دوس خوانند ولک باید که مغسول کنند وغیر مغسول استعمال
نکنند وصفت غسل وی چنانست که بکوبد لک منقی از چوب
وریک وآبی که ریوند چینی وبیخ اذخر در ان جوشانیده باشند
اندک اندک بدان می ریزد وبدسته هاون تحریک میکند
بعد از ان بحریری تنک صافی کند وآنچه در منخل بماند دوم بار
سحق کند مانند اول وصافی کند ودرهم ریزد ودوم بار
رها کند تا در بن آب نشیند آهسته آهسته آب از سر وی
بریزد تا لک بماند وخشک گرداند دیگر سحق کنند واستعمال
کنند طبیعت آن گرم وخشک بود در اول واسحق بن عمران گوید
گرم وخشک بود در دوم خفقان ویرقان واستسقا را
نافع بود ودرد جگر را بغایت سود دهد وقوت آن بر
وسده آن بگشاید وجگر را نیکو بود ومقدار ماخوذ از وی
یک مثقال بود وچون با سرکه بپاشند چند روز
بیابد

بناشتا از یک درم تا یک مثقال بدن را لاغر کند و وی مضر بود به بدنهای
لاغر بغوت وگویند مضر است بسر و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی
مازی کند در تفتیح سده و ضعف جگر چهار دانگ وزن آن
دیوند و نیم وزن آن اسپارون و چهار دانگ وزن آن
طباشیر سفید **لسان** عب الثعلب است و گذشت **لوقیون**
فیلزهره است و گفته شد **لوز حلو** مادی بادام شیرین
گویند و نیکوترین آن بزرگ فربه بود و طبیعت آن معتدل
در سردی و گرمی بود و تر بود در دوم و گویند گرم و تر بود
در اول غذای متوسط دهد میان کثرت و قلت و سمن بود
و شیرین وی سرفه خشک و نفث دم را نافع بود و سینه را
پاک کند و حرقت بول ساکن کند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید
و شش و مثانه و امعا را نافع بود و شکم براند خاصه چون با انجیر
بود و کرندکی سکه بواسیر را نافع بود و بریان کرده معده را سود
دهد و وی دشخوار هضم بود و صحیح صفرا و مصلح وی شکر بود و بادی که
از بادام حاصل شود غثیان و غشی و کرب آورد و مداوای وی
بقی کنند بعد از آن بر بوست فواکه ترش مانند غوره و سیب و
ریباس و مجموع انجه در مداوای عسل گذشت و بادام تر چون با بوست
بخورند وقتی که صلب نشده باشد لثه و دهان را نافع بود و حرارت
آن ساکن کرداند ببرودتی و عفوصتی و حموضتی که در بوست وی
است **لوز مر** نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ
و روغن دار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و صحیح

گفته گرم بود در سیوم و در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی
آنست که کرم شکم را بکشد و برکلف روی طلا کردن زایل
کند و بشری و قوبا را نافع بود و با شراب و عسل طلا کردن
غله را سود دهد و روغن وی درد گوش را نافع بود و چون سر
بدان بشویند با شراب حزاز زایل کند و اگر پیش از شراب
خوردن پنج دانه بادام تلخ بخورد مستی نکند و گویند پنجاه
عدد و آن روباه با طعام بخورد بمیرد و وی قوت باصره
بدهد و با نشاسته نفث دم را نافع بود و سده جگر و سپرز
کرده بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و یاری دهد بر نفث
اخلاط غلیظ از سینه و شش و بول براند و عسر البول را نافع
بود و سنگ بریزاند و مضر بود بمعا و مصلح وی بادام شیرین
و نبات و خشخاش بود و جلا درخت وی در قوت مانند وی بود
لوز البربر لوز جبلی است و آن جلوز است و در بیت
المهرجان و بیت السودان هم گذشت **لوبیا** و لوبیا نیز
گویند و نامروان سهلتر از ماش هضم شود و بیرون آید و نفخ
وی کمتر از باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که نخورده
بود و طبیعت وی گرم بود در اول و معتدل بود در تری
و خشکی و گویند سرد و خشک بود و سرخ وی گرمتر از غیر
وی بود و آبی که آنرا در وی بپخته باشند حیض براند
خاصه سرخ وی و دم نفاس پاک کند و بول براند و بدن را
فربه کند و سینه و شش را پاک کند و نافع بود و مشیمه بیرون

آورده و بچه مرده و وی مولد خلط غلیظ بلغمی بود و مفتّح و مولد
اخلاط بد و نفخ بود و مضرّت آن کم شود چون با زیت و مری و
سرکه با خردل و نمک و فلفل و دارچینی و سعتر مستعمل کنند
و شراب بر سر آن بخورند **لوقا بسین** حرف ابیض است
و اسفیدا اسفید نیز گویند و گفته شد **لوف** بپارسی
پلکوش گویند و آن سه نوعست یک نوع یونانی ارن
خوانند و بعربی ابو فی و بزبان اهل اندلس صاره و آن لوف
الصغرات و آنرا لوف الجعد گویند و یک نوع را یونانیان
دراقیطن گویند و معنی آن لوف الحیه بود و لوف السبط گویند
و آن لوف الکبرات و نوع سیوم یونانی اریصارن خوانند
و آن صرس است و اهل مصر آنرا دوره خوانند و لوف الجعد
اسخن بود از سبط و لوف السبط ارطب و در وی پیشتر بود
و مقطع اخلاط غلیظ لزج بود مقطّی معتدل و بیخ وی کلف
و بهق و نمش زایل کند چون با عسل طلا کنند و با شراب شافی
از سرما بود سود دهد و ورق وی جراحتهای بد را نیکو بود
و دبوکهن و چون با شراب بیاشامند محرّک باه بود و اگر
بیخ وی در بدن بمالند افعی نگزد و بیخ وی چون بسی جا سرکه
بیاشامند بچه بیندازد و از خوردن وی خلطی غلیظ متولد
شود **لوبیا** صاحب منهاج گوید قسطوریون باریک است
و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم است که آنرا آذان القیس
خوانند و گفته شد **لوطوس** چند قوقا بستانی را بدین اسم خواند

و گفته شد و بشنین را هم بدین اسم خوانند و بشنین نوعی
از نیلوفر است که در مصر و دیار اختر بری خوانند و آن نیلوفر
دیگر را اعرابی و گویند لوطوس نوعی از سدر است این
بعید است **لوفودیس** حجر قبطی است و گفته شد **لولو**
بپارسی مروارید گویند و نیکوترین آن سپید پاک بزرگ
شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف
درد دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم را سود دهد
و مقدار ماخوذ از وی دو دانگ بود و ریشهای چشم را نافع بود
و منشف و مقوّی آن بود و صحت چشم نگاه دارد و گویند
مضر بود مثانه را و مصلح آن ... بود و بدل آن ... وزن
وی نیم آن صدف صافی و این زمرد که چون در دهان نگاه
دارند قوت دل بدهد **لیموضیون** نوعی از حماض
بزرگ است که در بستانها و پشتها روید و در حماض گفته
شد **لیمو** صاحب منهاج گوید مانند اترج بود بوی و فعل
و بوی و ورق وی گرم و خشک بود در اول و حماض وی
چون مانند حماض اترج بود در منفعت و قوت بلکه اقوی بود
و نشاید که با پوست آب از وی بگیرند لیکن مقشر باید
کرد بعد از آن آب از وی بگیرند تا عصاره قشر وی با وی
نیامیزد که برودت وی کم کند **لینوفر** نیلوفر است و گفته
شود ان شاء الله **لینوفر هندی** او سپید است و گفته شد
لیلج نیل است بپارسی نیله گویند و گفته شود ان شاء الله

لیسیخ نوعی از اقلیمیا است که در جزیره قبرس در
معدن نحاس یابند و گفته شد والله اعلم واحکم

باب الميم ماميثا

میثا گویند و آن نوع است یک نوع گل وی سرخ بود و
آنرا ارغاموني خوانند و گفته شد و یک نوع گل وی زرد بود
و نیکوترین زرد بود و از وی شیاف سازند و آنرا
عصارهٔ ماميثا و شياف ماميثا خوانند و طبیعت آن سرد
و خشک بود در اول و قابض بود و ورمهای گرم را نافع بود
و ابتداء ورم و مقوی چشم بود و درد نيخ را سود دهد ماهوبدانه
و ماهوبدانه نیز گویند بپارسی حبة الملوک و آن از ماش بزرگتر
بود و لون آن تیره بود که بسرخی زند و چون در غلاف بود
مانند لوبیای بود کوچک مانند و رنگ غلاف وی کوچک سفید بود
و چون بشکند تخم وی هم سفید بود و صاحب جامع ماهیه اسم وی
و تفسیر آنکه گفته سهو کرده از بهر آنکه وی تفسیر آن ماهوبدانه
گفته و آورده که أي قائم بنفسه أي يقوم مقامه في الاسهال
و حال آنکه آنرا ماهوبدانه خوانند نه ماهوبذانه و بعضی دیگر آ
حب الملوک خوانند و نه غیر حب الملوک است و گفته شد و
طبیعت حب الملوک گرم و خشک است در دوم استسقا و مفاصل
و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود چون ورق وی بر زمر
با خروس پیر و مرق آن بیاشامند وی لینی تمام دارد مانند
یتوعات و اگر از حب وی شش حبه دانه سازند و فرو برند

مسهل بلغم زرد و کیموس خامی بود لکن آب سرد از پی وی بیاشامند
و بشربت زیادت از وی هژده حب بود و اگر بخایند مسهل
قوی بود بافراط و اگر بجان فرو برند مسهلی باعتدال بود و مهیج
بود بقوت و موافق معده بود و مسهل بود مانند یتوعات لبن
وی چون بیاشامند فعل لبن یتوع کند و مصلح وی انیسون و
کتیرا بود و بدل وی نیم وزن وی دند است و گویند بدل آن
حب الخروع است و گویند بدل آن یک وزن و نیم حب النیل
است ماهی زهرج یعنی آن سمک السمک بود و آن پوست
بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت
شبرم بود و درازتر و درازن وی عرقی بود که بصفرة
مایل بود و مؤلف گوید درخت ماهی زهره مدرا ازیک گز و نیم
بود و درازتر و کوتاه تر بود و گل وی زردی خوش رنگ بود
و میانه گل وی سرخ بود اندکی و گل بی حد داشته باشد
و برگ وی بیرگی زند چنانکه صاحب منهاج گوید و اصل وی یکی بود
و شاخهای بسیار دارد و گویند از یتوعات است و طبیعت
وی گرم و خشک است در سیوم نقرس و درد مفاصل و پشت و
رانها را نافع بود چون با ادویه مسهله مستعمل کنند و از خواص
وی آنست که چون در آبی اندازند که ماهی بود ماهیان مست
کردند و بر روی آب افتند و شربتی از وی چون بانبات
بود دیمثال بود و اگر در مطبوخ کند با ادویهای دیگر از دو درم
تا سه درم و اگر در حب کند با ادویهای دیگر نیم درم بود و مضر بود

بعاد باید که بروغن بادام چرب کند و کثرا وقت ستر و لطیفان
اضافه کند و آنرا اسکران الحوت خوانند و سه نوع بود یکی
نوع کوهی بود و یک نوع صحرای و کوهی بقوت تر بود و آنرا
بوصیر خوانند و فلومس و نوع صحرای معروف بود دعا هیر تخ

مازریون خامالاوکویند و آن دو نوع است یک نوع انخیص
خوانند و آن مازریون سپیدا است و گفته شد و یک نوع دیگر
کفته بشیرازی ست رو خوانند و ماریحت برک و ورق
آن از ورق موید بزرگتر و سبزتر و لون آن بزردی زند
و نیکوترین این نوع بود و قوت مانند شبرم بود و نوع سیاه
وی گویند از شبرم بقوت تر بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در چهارم بر برص و بهق و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل
بر خشکریشات و جرب طلا کردن سود دارد و مسهل اصفر
بود خاصه چون تر بود در موسم کل آن و مسهل کرمها و حب
القرع و سودا با ادویهای مناسب و چون با شراب سائلند
کرندکی جانورانرا سود دارد و شربتی زیادت از وی دو
دانک بود و باید که نخجه کرده مستعمل کنند که سرکه غایله وی بشکند
و صفت مدبر کردن وی چنان بود که بگیرند مازریون بزرگ
و ورق تازه در سرکه خیسانند دو شبانروز و بعد از آن سرکه
تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سرکه بریزند و
سه نوبت با آب شیرین بشویند و در سایه خشک کنند و اگر
تعجیل بود در آفتاب مستعمل کنند و اگر در سرکه خیسانند و بجوشانند

بگدازاند و وی جگر را مضر بود بغایت و رطوبت جگر
بخورد و جمیع جسد و مازریون مدبر چون بکوبند بغایت
خرد و کثیرا اضافت کنند و روغن بادام شیرین چرب کنند
و اگر خواهند که باد و بر کرم مصلح وی بود بیامیزند مثل تربد
وافتیمون و هلیله زرد و ورق کل سرخ و رب السوس
و کمون کرمانی و نمک هندی دوای موافق بود جهت علل مرة
سودا اگر با اسهال بیرون آورد و دردهای بلغمی را و اگر
خواهند که آب زرد براند مدبر وی با ایرسا و زنجبیل
و اسارون و مرصافی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و
تخم کرفس بستانی و عصاره غافت و عصاره افسنتین و
سنبل و مصطکی بیامیزند و به آب عنب الثعلب و رازیانه
تربیت شاند و صافی کنند و ساشامند و اگر طبیعت محکم
بود مغز خیارچنبر با آب بقول که گفته شد زیادت کنند
مسهل آب زرد بود و اگر در حب یا قرص کنند شاید از
بهر آنکه در غایت قوت بود و ضعفا را تحمل نبود و محروری
مزاج و در زمان گرم و در کرمسیرها استعمال کردن بد
بود و نوع سیاه آن کشنده بود و دوم بکشد بکرب
و قی و اسهال و معالجه وی شیر تازه کنند پالی با جلاب
و بزرکترین معالجه آن شرد و بطوس بود یا تریاق طین مختوم
و چون با آرد و زیت و آب بیامیزند موش و سگ و
خوک را بکشد و بدل مازریون سه وزن آن ایرسا بود

و دو دانگ وزن آن مثقالی بود ماهیشان ساذج هندیست
و گفته شد مادجوبه ماذکنا خوانند و آن هلیون است و
گفته شود ان شاء الله ماسفرون ماسقوذ نیز گویند و آن
هندی بود و آن ورق و قضبانی بود مانند سوسن و
روغن از وی گیرند مانند یاسمین و طبع آن گرم و لطیف بود
و بوی آن بسنبل ماند ماشیا حشیش ارغاموتی است و
گفته شد در الف و آنرا ماشیا سرخ خوانند ماش مج خوانند
بشیرازی خوماش و بتو سیاه خوانند جوهر وی نزدیک
بباقلا بود و نفخ وی کمتر و فاضلترین استعمال کردن وی
تابستان بود و نیکوترین آن سبز بزرگ فربه بود و
طبیعت آن سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت
و یبوست چون مقشر بود و گویند خشک بود در اول کیموس
وی محمود بود و نفخ او کمتر از باقلا بگذرد و خاصه مقشر
وی و جهة درد اعضا ضماد کردن نافع بود و اگر خواهند
که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود بشیر خشکانه و روغن بادام
شیرین بپزند اما باید که ورم و تب صفراوی نبود و اگر تب
حاد باشد با بقلة الحمقا و کافور و اسفاناج و مغز کوفته بپزند
و اگر خواهند که شکم ببندد همچنان با پوست بپزند در آب و
آب از وی بریزد و بعد از آن با ورق حماض بستانی
بپزند و آب سماق و آب انار و از و زیت اضافه کنند و بخورد
حرارت ساکن کند و شکم ببندد و اگر زیت نخواهد روغن بادام

سرفه را نافع بود چون با زیت بود و چون بکوبند
و با آب مورد بسرشند و ضماد کنند بر اعضای کوفته قوت
دهد و وی طلاژه را نیکو بود و مضعف دندان بود و مضر
باه و دیر بگذرد و در وی نفخی اندک بود و در وی جلا
نبود و باید که با روغن بادام بپزند و در ضرر باه مصلح وی شیر
خشکانه بود و بدل آن باقلا مقشر ماش هندی
قلب است و گفته شد ماس پارسی الماس خوانند و آن
چهار نوع است اول سندی است که لون آن سعدی مایل
بود و بزرگی آن بمقدار باقلایی بود و بمقدار تخم خیار
و لجید بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود لیکن نادر افتد
و لون آن نزدیک بلون نوشادر صافی بود و نوع دوم
مافذونی بود و لون وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر بود
و سیوم معروف بود بحدیدی از بهر آنکه لون وی مانند
آهن بود و وی بوزن ثقیلتر بود و آنرا در زمین
یمنی و بلاد سوقه یابند و چهارم قبرسی بود موجود در معادن
قبرس و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک
بود و گویند گرم و خشک بقوت و گویند چون بر دندان
گیرند دندانرا بشکند و بغایت محرق و معفن بود و وی
سم قاتل بود و مداوای کسی که آب خورده باشد قی باب گرم
و روغن کردن بعد از آن شیر تازه آشامیدن و الماس
با سرب یا بتیشه توان شکست و چون شکسته شد بیشتر

سر باشد و آتش بوی کار بکند **مامیران** گویند
نوعی از عروق الصفرات و از وی گرمتر بود و آن صینی
بود و خراسانی بود صینی رنگ بود و خراسانی تیره رنگ
که بسبزی زند و آن عروقی باریک بود و گره داشته
باشد و طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و گویند چهارم
و گویند گرمست در اول و خشک در سیوم سعدی ناخن
و سعدی چشم زایل کند و روشنایی بفزاید و اصل وی
یرقان را نافع بود و معض و درد وی ادرار بود و مقدار ماخوذ
از وی نیم درم بود و چون با سرکه بر کلف طلا کند زایل کند
و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن
وی عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود **ماذون** حنین گفته
مرباحوزات و گفته شود انثا آس **ماهون** حاشات
و گفته شد **ما** نیکوترین آب چشمه آبی بود که از طرف مشرق
آید و نیکوترین آن بود که بشدت بیرون آید و متمایل
شمال و بر سنگ روانه بود و براق و صافی بود و سبک
وزن و رایحه بد نداشته باشد و چون آفتاب بروی
افتد زود گرم شود و چون از وی زایل شود زود سرد
شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام خشک گرداند
و طبیعت آن سرد و تر بود تری آن در چهارم بود و آب
معتدل از وی آن قدر بود که غذا را یاری دهد و با عضا
رساند و رطوبات آن را نگاه دارد و بدن کسب نضاره

و بغوطه از وی بکند و وی ریشها را بد بود و بسیار
خوردن وی کزاز و رعشه و سبات و نسیان آورد
و تشنگی برند شهوه و قوت را نقصان دهد و مجفف چشم
و مظلم بصر بود و بقراط گفته نیکوترین آبها آب باران
بود خاصه که از زمین نیکو گیرند و قطره وی الماکل الکد
بود در ماه کانون و وی شیرین تر و سبک وزن تر
بود و سردی وی بکرت از آب چشمه بود و وی سرفه را
نافع بود خاصه چون استر برجه سرفه از وی بسیزند
و آب برف سرد بود بطبع و بکبار که با عتدال باشد
مبرد جگر و معده بود و بر هضم قوت دهد و مضر بود بدندان
و حنجره و سینه و نقرس و امراض حشار بارد و عصب
و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که بناشتا
آب خورند که کزاز آورد و ناقض معده و بدن ضعیف
که گوشت اندک داشته باشد و ناتوانان و صاحب سپرز
و یرقان و استسقا و بواسیر و نشاید که آب سرد
خورند و بعد از مجامعت و حرکات محکم نشاید که خورند
که مضعف حرارت غریزی بود و نشاید که بتشنگی
سخت که حادث شود آب خورند که حرارت غریزی بنشاند
و استسقا آورد الا اگر سبب آن چیزی گرم و خشک
یا شور خورده باشند اگر اندکی باز خورند شاید و آب
گرم نیکوترین هم گرم بود که حرارتی لذید بود و وی گرم

نشاید کرم

بود بوضع طبیعت براند خاصه چون با نبات یا عسل بود
وچون با آب سرد ممزوج کند مصروع را نافع بود و ورم
حلق و ملاذه و سینه و اگر با آب سرد ممزوج نکند مصروع
را مضر بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند مضرج
بود و مرخی معده بود و دماغ را از بخار پر کند و هضم
را فاسد کند و سبب فساد هضم لون را زرد گرداند
و سپرز و جگر تورم کند و مهیج رعاف بود و باید که با گلاب
بیامیزند تا مضعف معده نبود **ماء اللحم** باید که از گوشتی
محمود بود مانند بره و حولی و جیش و سودمندترین چیزها
بود جهت ضعف دل و صفت آن نوع این گیرند
و آن ماء عرق بود در غایت قوت **ماء الشعیر**
جواب گویند و فعل وی مانند کشک الشعیر بود که آن آش شیر
جو گویند و در کاف گذشته و وی سرد و مرطب بود و حدت
اخلاط بشکند و بول براند و تبهای حاده را نافع بود
و اگر بلغمی بود با کرفس و رازیانه را نافع بود و وی جگر
گرم را سود دهد و چون صالح معتدل از وی متولد شود
تشنگی بنشاند و زود بگذراند و از معده و معا زود بیرون
رود و اخلاط سوخته با وی مستفرغ شود و مضر بود با حشا
و نفخ بود و معده سرد را بد بود و دفع ضرر وی گلقند بکند
ماء الجبن پارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را
نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل صفرا بود و یرقان را

سود دهد و با افتیمون مسهل سودا سوخته بود و حرارت
جگر بنشاند و حدت صفرا و فاضلتر خوردن آن
بهار بود و شربتی از وی بهر روز سه نوبت یک رطل
بغدادی بود میان هر نوبتی دو ساعت بود با دانگی
نمک هندی و نیکوتر آن بود که از بره سرخ جوان
گیرند ازرق چشم که علف خورده باشد نه گیاه و اگر
احتیاج بود بعلف آرد جو و کاشنی و خیار و رازیانه
بدهند صفت آن بستانند شیر تازه ده رطل و در دیگ
کنند و آتش آهسته در شیب آن کنند و چون شیر جوشیدن
و بر آمد چهل درم سکنجبین قندی و یک درم سرکه
بدان ریزد شیر بریده شود و پنیر جمع گردد پس
بپالایش بپالایند پس از آن بکرباس و دیگر بار بپالایند
و باز بر سر آتش نهند و کفش بگیرند و مستعمل کنند **ماء الورد**
پارسی گلاب گویند نیکوترین آن تیز بوی که بطعم
تلخ بود و طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود و این
سرد و قول جالینوس است و گویند سرد بود در اول و معتدل
بود در رطوبت و یبوست مایل برطوبت بود و مقوی دماغ
مسکن صداع گرم بود بوییدن و طلا کردن و قوت
دل و معده بدهد بوییدن و خوردن و طلا کردن و لثه را
سخت کند و درد چشم ساکن کند و حرارت آن بنشاند
وچون پاشامند غشی را نافع بود و خفقان گرم و مقوی چشم

بود وعطایت وقبضی که در وی هست وچون بر سر در بر نهد
خمار را تحلیل دهد وصداع را ساکن وبسیار در موی ریختن
موی را سپید کند وکلاب مقوی معده ومحشی سینه بود و
مصلح وی جلاب نبات بود آب الکافور نیکوترین آن
بود که مانند روغن بلسان بود وطبیعت آن گرم وخشک
بود در سیوم منفعت وی آنست که دفن بیرون آورد ومحرور
مزاج را درد سر آورد ودفع مضرت وی بروغن بنفشه کند
که با وی خلط کند وسرد مزاج وپیران را ودر زمستان وشهرهای
سرد بسیر موافق بود ومانند حوبه وبرنجا ورازی که درخت
کافور چون بشکافند این آب از وی بیرون آید وگویند
کافور راست که با پوست درخت مخلوط شده باشد چون نه
وصافی کند وآن آب ذهبی رنگ از وی بگیرند وخاصیت
وی آنست که چون در طعامی کنند بکس کرده ی بگرد آب الزون
آبهای عکود را مانون خوانند وآن مانند مری بود در کل
حالات وگرمی وخشکی وی کمتر از مری شعیری بود وچون
بدان حقنه کنند درد ورکل وعرق النسا وقرحه امعا را نافع
بود وریشهای متعفن که در امعا بود خشک گرداند ومقطع بلغم
بود آب الملح دسقوریدوس گفت قوت وی وفعل وی مانند
نمک بود وقایم مقام آب دریا بود وطبیعت آب العسل
گرم بود قوت معده سپرد بدهد واشتها بیاورد وبول براند
ومرضهای سرد را نافع بود ومسهل طبیعت بود چون خلطی باشد

که مستعد دفع باشد وشکم ببندد وچون در معده قوت نفوذ
غذا بدن بود واگر زن پاشاند وقراقر نزدیک ناف
پیدا کند آبستن بود واگر آبستن نبود مضر بود باصحاب مزاج
وورم گرم ومصلح آن ربوب فواکه حامض بود وصنعت
آن یک جزو عسل ودو جزو آب شیرین بجوشانند
تا ثلثی برود ودو ثلث بماند وکیرد وبپالاید واگر خواهم
که گرمی وی زیادت بود مصطکی زعفران وزنجبیل
وعسل ودارفلفل از هر یک قدری در صره بسته بجوشانند
آب الحدید در حمی است وگذشت آب الواطن شرابی
است که آنرا خذ بوتن گویند وصاحب منهاج که از خمر مثلث
وعسل وداروهای گرم سازند وصاحب جامع گوید ماء العسل
است وگذشت ماء الجمه بپارسی آب کمه گویند صاحب
جامع گوید از جماعت بازرگانان شنیدم که بطرف هند
متردد بودند واز غرایب آن که آن آبیست خاکستری
رنگ بغایت ناخوش بوی وچون کهن گردد سیاه شود
ومولف گوید آن از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جه خوانند
ودر بحر چین بود واگر آن ماهی را چیزی مثل جوال دوزی
بزنند در حال درست گردد وزود زاید رون وی مانند کیه
بود بجای این آب واز خواص وی آنست که هر عضوی که
شکسته گردد مقدار دو مثقال بپاشاند ورها نکنند که بدان
رسد که دیدار آن مضر بود در زمان آن عضو درست گردد

آما باید کی باز جای بسته باشد و در حال باشامد و نشان
این آب آنست کی چون خورند این آب در حال بکشوراند
کی آب رسید تا موضع سکسته مجربست **مالی** عسل است
گفته شد **مالسوفلن** بادرنبویه است وگفته شد **ماریانیج**
ماهی دراز است مانند مار و آنرا مار ماهی خوانند **ماطونیون**
درخت قثا است وگفته شد **منک** اترج است
وگفته شد **مثک** سوسن است وگفته شد **مثنان** درخت
کرمدانه است وآن نوعی از مازریون است و کرمدانه تخم وی
بود وگفته شد **مثلث** آب انگور بود کی بجوشانند وگفت
وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند ومنافع وی
نزدیک بمنافع خمر بود و خونی صالح دوشن از وی متولد شود
و هضم غذا بکند و چون با آب بیامیزند مجرور وی را نیکو بود **مخینه**
نوعی از یاسمین است بپارسی خوش نظر گویند طبیعت آن سرد
و خشک است در دوم و گویند تر است و وی قابض بود منع
خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و جراحتهای تر را اصلاح
آورد و ریش را خشک کند و چون عصارهٔ وی در گوش چکانند
کرم گوش بکشد و ریش آنرا خشک کرداند **مج** ماش است
وگفته شد **محروث** اصل الانجدان است و وی بتوت و منفعت
حلتیت بود و بهترین آن سفید سبک بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود و هضم یاری دهد و معده را پاک کند و مصلح
ریاح و نفخ بود و مستعمل از وی نیم مثقال بود و اسحق کی مضر بود

خوش نظر

و مصلح وی عسل بود **مخلب** درختیست مانند درخت بید
وگل وی سفید بود و ثمر وی را حب المحلب خوانند وگفته شد
محمود سقمونیا است وگفته شد **محاجم** اهل اندلس مخلصه
را بدین اسم خوانند **مخلصه** محاجم گویند والوج خوانند و آن سه
نوع است و مولف گوید یک نوع بیشتر از وی کازدیک خوانند
و سارسی طلسل شامی و یک نوع کشنیز کوهی گویند و یک نوع نزدیک
کوهی و برگ و تخم ایشان شابه یکدیگر بود اما در نبات
بر جای رستن ایشان اندک تفاوتی بود نبات
کازدیک خشن بود و تخم وی بغایت تنک وگل وی
ازرق بود و در کوه و سنگستان نهاد روید و نبات کشنیز
کوهی املس بود و بعضی بزرکتر بود و تخم وی هم بزرکتر بود
و هم تلخ بود و در مرغزارها روید کی در دامن کوه بود وگل وی
سرخی زند و نوع سیوم در دل روید و نبات وی
کوچکتر بود وگل وی سفید بود کی در وی زردی و سیاهی
بود و مولف گوید نیکوترین وی شبانکاره بود و از خواص
وی آنست کی هر کی یک شربت از وی بیاشامد از گزیدگی
مار و عقرب و افعی و مجموع گزندها یک سال ایمن بود و اگر
گزیده باشد و یک شربت بیاشامد البته خلاص یابد از مضرت
سم وی و شربتی از وی از دیگو تا یک مثقال بود با روغن
زیت و مجربست و مولف گوید شخصی در نزول آفتاب
بحمل سه روز یک مثقال مخلصه با شراب تجرع کرد در آن

نوع م

سال و یا چند نوبت زمرد اذ مثلث دو دانگ الماس
و یک نوبت زمرد افعی و چند سمیات دیگر و بودی هیچ
عمل نکرد و چون تفحص کردند داول سال مخلصه خورده بود
جائی یاد کرده شد و این تجربت و مخلصه از بهر آن نام
نهاده اند که از همه زهری خلاص دید و مولف که جرالبس
پارسی پادزهر خوانند و از ایل کوهستان شلمکار خیزد و
چون بسودن با آخر رسید درمیان آن دانه یا عذری چوب
بود و آن دانه یا چوب از آن مخلصه بود و بدان دانه
پادزهر جو شود و بمرور ایام می بندد و بزرگ میشود و غذاء
آن گوسفند گویند غیر از مار و مخلصه نیست و تریاقیه دروی
هست مخاطه مخیطا گویند و دبق نیز و بلبیرو آن سپستان
است و گفته شد مغ پارسی مغز گویند و وی لذیذتر از همه
بود و سلیم تر و موافق ترین مغز ساق گوسفند و ایل بود و بعد از
آن گاو و پس گوسفند و طبیعت آن گرم و تر بود و مسخن و ملین و
کثیر الغذا و بهترین آن بود که در آخر تابستان باشد و وی
محلل و ملین صلابات بود و چون زن بخود برگیرد فرزجه
از مغز با محمود صلابت رحم را نافع بود و اعضای صلب را
نرم گرداند مجموع و شقاق دست و پا را نافع بود و ملطف بود
و شهوة و مغثی چون بسیار بخورند و مصلح وی بازیر گرم بود و سعتر
و نمک و انجدان مخیض بشیرازی دوغ خوانند سلیم ترین آن
بود که از شیر گاو جوان بود و در لبن حامض گفته شد و آن

مسلاه نیکوترین مداد آن بود که سبک وزن
و سیاهی بغایت و طبیعت همه انواع گرم بود و مجفف
الا هندی که بو لس گوی را از مبردات شمرده است و چون
بر ورم گرم طلا کنند نافع بود مرجان بسدات و انواع
آن گفته شد مرزنجوش مردقوش گویند پارسی مرزنگوش
و بعربی اذان الفار گویند و گفته شد در الف و طبخ وی
استسقا را نافع بود و بیخ وی درم از وی سدد طحال را سود
دهد و عسر البول و مغص را سود گفته مضر بود به مثانه و مصلح وی
تخم خرفه بود و بدل آن افسنتین رومی و گویند دو وزن
آن مرباجوزه و گویند بدل آن ورق یاسمین بود و گویند
بدل آن شاه بابک است و گویند نیم وزن آن قلقل
مسران مامیران خوانند و آن درختی باریک دراز و از
چوب وی نیزه سازند و از ملک شام آورند و در آنجا
بسیار بود و ورق وی زرد بود و دروی قبضی بود و
تجفیف عصاره ورق آن چون پاشیده شد یا ورق آن
با شراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود و چون پوست
درخت وی بسوزانند و با آب بر جرب مالند طلی کنند
و نشاره چوب وی کشنده بود و چون پاشیده شد مصر
صمغیست که یونانی سرنا خوانند و وی خالص بود و مغشوش
بود و غش آن بعضی از نبوعات کنند که آنرا انار باریکی
خوانند و فارفاپس گویند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین

مرآن بود که بهر خرما بل بود و خوشبوی و زرین و صافی
بود و بغایت تلخ مزه باشد و طبیعت آن گرمست در سیوم
و خشکست در دوم و وی مفتح و محلل ریاح بود و در وی
قبض و ازلاق بود و در داروهای بزرگ استعمال کنند
از بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت کند تا بجدی
که میت را نگاه دارد از تغیر و نتن و اثر ریشها زایل کند
و چون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند
و ورمهای لثه را نافع بود و اگر با افسنتین یا ترمس
یا عصاره سداب حقنه سازند حیض براند و بچه بیرون
آورد بهبودی و اگر مقدار باقلایی که آن بوزن دوازده
قیراط بود بیاشامند سرفه مزمن و عسر النفس و درد پهلو
و سینه و اسهال و قرحه امعا را نافع بود و اگر زیر زبان نهند
و آنچه حل میشود فرو می برند خشونت قصبه شش را
نرم گردانند و آواز صافی کند و کرم بکشد و چون با شراب
بیامیزند و در شب بغل مالند گند بغل زایل کند و چون با شراب
و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم کند و چون بر خراشهای
سپر باشند نیکو گرداند و چون با افیون و جند بیدستر
و مایشا بیامیزند ریم که از گوش آید و ورم آن را نافع بود و
با سلیخه و عسل بر ثالیل مالند سود دهد و چون با سرکه بر قوبا
مالند نافع بود و اگر با لادن و خمر و روغن مورد بر موی مالند
از تناقط منع کند و وی ریش چشم و تاریکی و سپیدی آن را زایل

کند و ابن جزار گفت چون سحق کنند و با آب مورد بسرشند و زن
بخود برگیرد بوی منی که از فرج دمد زایل کند و اگر مر
بزیت فلسطینی حل کنند و مرد طلا کند بر انگشت ابهام
پای راست قوت مجامعت تمام بدید آید ما دام که بر ابهام
وی بود و چون با سرکه سحق کنند تا مانند مرهم شود و بر سر مالند
درد سر و صداع که سبب آن شاید زایل شود و مرازی کند
درد گرده و مثانه را نافع بود و وجع معده و مغص و درد رحم
و مفاصل زایل کند و زهرها را نافع بود و کرمها بیرون آورد
و ورم سپرز را بغایت نافع بود و چون با شراب بیاشامند
و گزندگی عقرب و استرخاء معده و مسهل آب زرد بود و اگر
زن نیم درم با زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامد منع خون
رفتن با فراط بکند و اگر با سداب فرزجه سازند و زن بخود
برگیرد بچه بیندازد و اگر با آب تربیزه حل کنند و بر جوئی که در
شکنج چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر
کلف طلا کنند و بر آن ادمان کنند زایل کند و با آب نارنج
بر سعفه کنند و بدان مداومت نمایند زایل شود و چون با کر
و روغن گل و زعفران بر بثره طلا کنند خشک گرداند و چون
با کندر و زعفران بخود برگیرد تنزح را نافع بود که از رطوبت
بود و مجرب وی صرع و سدر و محموم بود و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی صبر با دام
تلخ یا قصب الذریره و قسط تلخ و فقاح اذخر مرو اسفرم آس بری

و در قوت مانند باذاورد بود و بهترین آن رومی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم صرع را نافع بود و مقوی معده و جگر
بود و چون بخورد برکرند کرم معده بکشد مرباطل معنی آن دوای لقب
ودقه و صاحب جامع گوید خیل است و گفته شد و طرخان
آنرا احد مانند گویند مرانیه موم المجوس است و موم اندرابده
خوانند و گویند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در
وی تجفیفی نهایت بود و مجوسی گفته سنگ مثانه بریزاند
و بول براند و صاحب منهاج گفته نیکوترین آن کلوی بود و آنچه
تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود با اعتدال چون
را ببند دار جراحتها چون بکوبند و بر آن نهند و طبیخ آن
بیاشامند بول براند و فضول بگدازد و موفقی در
ما گفته شود انشاء الله مرو انواعست نوع خوشبوی
وی مرباحوذ گویند شیرازی مرو خوش و گفته شود انشاء الله
و نوعی دیگر که بوی آن کمتر بود آنرا اشموسا خوانند و طبیعت
آن گرم و تر بود و تخم آنرا شیرازی مرو رشک خوانند
و نوعی دیگر دارما و دار بیک بیز خوانند و آن مرو سفید بود
و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی تفریح
بود و گویند درستی که آن لسان الثورات و گفته شد
و یک نوع دیگر ادشیردار و واد شیران گویند و آن شیرازی
مرو تلخ خوانند و لعطی نکرم باقان و مرماصوس گویند و طبیعت آن
گرم و خشک در دوم مجفف و محلل بود و سده بگشاید و صداع سرد

و درد معده که از بلغم بود سود دهد و اسحق بن عمران گفته
دارمار و سفیدست و حب وی هم سفید بود و مولف گوید
انواع مرو را نیج کدام حب سفیدیست الا مرو تلخ که خورد
و حب مرو سفید اند و این نوع مشهور بود به مرو سفید پس
بدین تقدیر مرو سفید غیر لسان الثور باشد و نوعی دیگر
ست که آنرا میشهار گویند و آن کاوچشم است و گفته شد
مرقشیثا ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی بود
و مرجنبی مشابه بود بجوهری که بوی منسوب بود در لون
و آنرا حجر النور و حجر الروشنایی خوانند از بهر روشنایی
چشم و طبیعت آن گرم و خشک در سوم و دیسقوریدس
گفت قوت وی سوخته یا ناسوخته مسخن و محلل بود چشم را
جلا دهد و منضج اورام جاسیه بود و چون با راتینج خلط کند
و گوشت زیاده محو کند و دیبهاو رازی گفته چون از کرد
کودک بیاو بزند سود کند و اگر حق کند سرا و برص طلا کنند
زایل کند و گویند محلل ماده بود که در شبیه چشم بود و قوت چشم
بدهد و برغش با سرکه طلا کردن نافع بود و در جهاکردن
محلل بود و قاطع دم و بدل آن مغنیسا بود مرداسنج و ترک
گویند و پارسی مرداسنگ و یونانی لیذرخورس خوانند و نیکوترین
آن اصفهانی بود براق که بسرخی زند و طبیعت وی سردی
مایل بود و منقول وی بی محال سرد بود و قابض و مجفف و از
خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین شود

واگر در روزه بود بدنرا سیاه کرداند وی باده مرهمها
بود و بوی بدن خوش کند خاصه شیب بغل و کلف را ببرد
و اثر سیاهی و خون مرده و اثر آبله زایل کند و منع عرق بکند
و گوشت در ریشها بر و یاند و معمول وی چشم را جلا دهد
و خوردن وی نشاید از بهر آنکه کشنده بود و بول بند دو نفخ
در شکم و حالبین پیدا کند و قبض زبان بکند و باشد که
قولنج آورد و ایلاوس و باشد که اطلاق بول و غایط کند و خناق
آورد و مداوای وی قی کند بعد از ان شراب و زنجبیل مربی
و اسفیدباج و چون طلا کند در شیب ان زد صفها سوی دل کند
بس اولی آن بود که مار روغن گل با میزند و رازی گوید کسی که آن
خورده باشد معالجه وی قی کند با آبی که در وی شبت و انجیر پخته باشد
و بعد از ان سه درم مرباب هم گرم باشد و لحوم الحقان و سرکه
خمیر سیاه از عنب بدهند **مسوی** بپارسی آبکامه بخاری خوانند
و آبکامه رقیق خوانند و اجزا از جو سازند گرم و خشک بود در سیوم و گویند
گرم است در اول و خشک در دوم اخلاط غلیظ را ببرد اید و نشف
بلغم کند و بوی دهان خوش کند و در شهای عفن را نافع بود و درد
ورک و عرق النسا و رطوبت معده را بغایت مفید بود و در حقنها
و قولنج مستعمل کنند و گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و رازی گوید مری عمل
نمک کند الا ازوی الطف و اقوی بود و شکم براند و قطع لزوجات
بکند و ملطف ادویه غلیظ بود و معطش و مسخن معده بود و جگر و مجفف
آن بود و چون بنا شتا اندکی بیاشامند کرمها بکشد و اگر در چشم

کسی کشند که وی را آبله بیاد کرده باشد هیچ در چشم وی بر نیاید و اگر
بر آمده باشد بگدازاند و چون بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار کند
مساد نوعی از سکاعات است و باد او رد و در نخل نزدیک
باشان **مرطبس** سنگیست که در روی خشونت صخری بود و
بلون لاجورد بود و چون سحق کنند بوی خمر کند و اگر بوزن سه جو
از وی بیاشامند درد دل را نافع بود **مردقوس** مرزنجوش
است و گفته شد **مسریح** جوز هندی است و آن جیست
هندی مانند و قوت و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم حیض براند
و سده جگر و سپرز بگشاید **مرباحوز** نوعی از مرواست پارسی
مروخوش خوانند و نیکوترین آن بستانی بود سبز و طبیعت آن
گرم و خشک در سیوم و گویند در دوم و گویند خشکی وی در چهارم
بوم و گویند گرم بود در اول و وی لطیف بود و محلل و مسکن ریاح
و سده بلغمی بگشاید و چون سر بجار آن دارند صداع سرد را
نافع بود و وی منشف رطوبت معده بود و مضر آن و مقدار مستعمل
از وی یک درم بود و منع قی بکند و خوزی گوید چون در شراب خوبیاند
و بیاشامند مستی سخت کند و بوییدن آن مصدع بود و مصلح آن
ریاحین سرد بود و بدل آن مرزنگوش و مرباحوز و جمسوم و قرنجنک
و باد رنجبویه همه قایم مقام یکدیگر اند در ابدال **مرعزی** جامه مرعز
گرم و نرم بود حرارت وی از صوف کمتر بود ملایم طبع انسان بود
و بدترین آنکه دارد از وی بسیار که در وی هست و سخن کرده و سوزی
پشت بود **مرمر** نوعی از رخام سپیدست و نیکوترین آن بود که

از معدن جزع آورند و بیونانی اسطرطیس خوانند و بعضی گویند سطرطیس
جزع است تر و سطس کند اسطرس چون بسوزانند و با نمک اندرانی
دندان و لثه را بدان بمالند محکم کند و سوختگی آتش را سود دهد چون سحق
کرده بدان افشانند و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و با داتبیخ
و زفت بیامیزند و در مهار صلب بگدازاند و چون در رحم زنی
کنند درد معده را ساکن کند مرارات سباع الطیر زهرهای مرغان
زهره مرغ و دراج و کبک بود اما مرارة جوارح بغایت قوت
لذاع بود خاصه کجا از بیشان و اختیار آن بود که لون وی
زردی طبیعی بود و اگر زنگاری و لاجوردی بود بد باشد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم و تیز و چون با نطرون و فیولیا
بیامیزند جرب و ریش شده را نافع بود و زهرها مجموع تاریکی چشم را
نیکو بود خاصه مرارات جوارح خصوص خشک کرده و ابتداء نزول
آب را سود دهد و مجموع مرارات طبع را براند و هیچ که نیکوترین
زهرها و چهارپایان زهره شیر بود و بعد از آن کفتار پس گاو پس گرگ
پس خرس پس بز پس آهو پس میش و هر یک بجای خود گفته شود ان شاء الله
مرارة الظبا سودمندترین زهرها بچشم زهره آهو بود مرارة الحمار و
زهره خر گور داء الثعلب و دوالی را سود دهد مالیدن و برانژو رها
طلا کردن مرارة الذئب زهره خرس تشنج و کزاز که از جراحت عصب
بود و سردی نافع بود و شریف که زهره وی چون با عسل و فلفل
طلا کنند نازل کند و موی نیکو برویاند خاصه چون پنج شش نوبت
تکرار کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و دیسقوریدوس گ

زهره خرس بزهره گاو نزدیک بود چون لعق کند صرع را نافع
بود و در خواص این زهر آورده است که چون در چشم کشند با عسل
و مازیاه چشم را روشن کند مرارة البقر بقوة ترین زهرهای
چهارپایان زهره گاو بود پس کفتار و خرس پس بز و گوسفند
و نیکوترین آن زهره گاو نر بود و آن در مرهمها کنند جهت جراحتها
و درد دندان سخت و با نطرون و قیرلیا چون سر را بدان بشویند
حزاز زایل کند و با عسل چون بدان تحنک کند خناق را نافع بود
و منع ابواه بواسیر بود و تریاق گزندگیها و مقدار ماخوذ از وی
تا دانگی بود و دوی و طنین و درد گوش که از سردی بود چون با
روغن گل در گوش چکانند نافع بود و با عسل ریشها بد که در
فرج و ذکر و پوست خصیه بود نافع بود و وی مضر بود بجگر
و زهره و مصلح وی کثیرا بود یا عسل مرارة التیس نیکوترین آن زهره
دکر جوان بود که بشیرازی آزاد بزی خوانند و هنوز گشن نکرده
باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و دوالی و داء الفیل را نافع
بود و داء ابتهای ترک بر گوشت بود و زهره بز کوهی تریاق گزندگی
بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو دانگ بود و مضر بود بگرده و زهره
و مصلح وی انیسون بود و عسل مرارة الخنزیر ریش گوش را نافع
بود و چون طلا کنند بعسل و فلفل بر سر کل موی برویاند مرارة الکلب
الماء زهره سگ آبی گویند چون آدمی مقدار عدسی بخورد
بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی بروغن گاو و حلتیت ما دوچ
و داراصینی و مرابه خوش کند و بروغنها خوش بوی و مذیر لطیف

مرارة الضبع زهرهٔ کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار
بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود و مسهل طبعی بود که در سر باشد
و مسهل از وی تا دانگی بود و مضر بود بزهره و اصلاح کند مصلح وی عسل
و صبر بود **مرارة الاسد** زهرهٔ شیر نیکوتر آن بود که از شیر جوان گیرند
و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتداء نزول و [illegible]
خاصه زهرهٔ کبک که آن نیکوترین زهرها بود و در این زهرت
مرارة الشبوط شبوط ماهی است که در دجله بغداد باشد و آنرا
یونانی طلوبوس گویند زهرهٔ وی تاریکی چشم و ابتداء نزول آب و
انتشار را سود دهد و گویند چون بگیرند از وی مقدار دانگی معده
را پاک کند و قوت دل بدهد و گویند خوردن آن مضر بود و مصلح وی
کتیرا و شکر بود **مرارة الکرکی** زهرهٔ کلنگ گرم و لطیف بود چون
با آب عرزنگوش سعوط کند لقوه را نافع بود **مرارة الکبش** زهرهٔ کبش
که بشیرازی غوج خوانند درد گوش که از سردی بود با روغن گل
بچکانند نافع بود **مرارة القنفذ** زهرهٔ خارپشت که بپارسی
زهرهٔ ججکاسه خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و مجذوم را
نافع بود چون بپاشاند **مرارة الارنب** زهرهٔ خرگوش چون با آرد
جواری و کندر و سداب بیامیزند و در میان شراب بپاشانند
بخواب نروند همیشه و اگر خواهند که از آن خلاص سرکه بخورد
و بدل وی زهرهٔ تیس بود **مرارة التیز الافعی والارنب
البحری** گرم و کشنده و مهلک بود کسی که آن خورده باشد
تلخی دهان و زردی چشم عارض شود و زود باشد که بکشد و اگر

باقی ماند بیشتر از چهار ساعت نشان خلاص است و مرجه
زهرهٔ افعی بود عجب بود اگر از آن خلاص یابند و مداوای وی شیر
تازه و معجون طین مختوم بود و تریاق فاروق و رب بهی و سیب
و شیر تخم ترک کدو جاب و اگر غثی متواتر افتد ما اللحم قوابض و چند
و شراب با اندکی مشک و دوا المسک نیز مناسب بود **مرارة الرخمه**
زهرهٔ رخمه که بپارسی مردارخوار خوانند و بشیرازی خرجر و بعضی
و پراموش گیر گویند نافع بود و با زیت جهت گرانی گوش و با روغن
بنفشه چون در گوش مخالف چکانند درد شقیقه را نیکو بود
و به آب سرد چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و این بطریق
کحل چون زهرهٔ وی در ظرف آبگینه خشک کنند و در چشم الموع کشند
در جانب گزیده سود دهد و الرجه افعی گزیده بود و دیگری گفته کین آب
و بعضی گویند مجرب است جهة سم کژدم و مار و زنبور و صاحب منهاج گوید
ظن من آنت کالطوخ کند **مرنیق** عصوابست و گفته شد **مرقد**
جوز ماثل و ابنون را بدین اسم خوانند **مرار العجوز** و مرار العجوز
نیز گویند و آن حنظل است و گفته شد **مرودبه** بعضیدست و
آن نوعی از هندبای بری بود و بغایت تلخ بود و رازی گفته مرودبه
نوعی از کامه تلخ است که شیرازی روانه بود **مزر** قومی خوانند
و آن نبیذیست که از گندم و جو و گاورس و غیر آن سازند و زنگان
آنرا بوزه و اکثر وحوش جو نیز خوانند و مست و کشنده بود **مرارة
الراعی** زادة الراعی خوانند و گویند عصی الراعی است و گفته شد
مسنح درخت بادام تلخ است و در لوزمر گفته شد **مسک**

بادسی مشک خوانند و نیکوترین آن تبتی بود و گویند صینی و این
در کتاب مروج الذهب ومعادن الجواهر آورده است که فضیلت
مشک تبتی و صینی بر دو وجه است یکی آنکه آهوی تبت بر سنبل و همین
چرا کند و آهوی چین بر حشایش دیگر و دوم آنکه اهل تبت مطلقا از
نافه بیرون نیاورند و اهل چین از نافه بیرون آورند و غش بجای
وی کنند مثل خون و غیر آن و نیز صینی را راه دور است و در دریا
گذشتن و بسبب اختلاف هوا بوی و قوت آن ضعیف گردد
نیکوترین مشک آن بود که لون وی زرد بود و رایحه وی تمام
بود و از آهوی گیرند که جوان بود و فضله از غایت نضج بود چون گیرند و
فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در شکل و صورت
هیچ نیست الا آنکه این آهو را دو دندان پیش بود بشکل دندان خوک
و فیل باشند یک وجب زیادت و کمتر بود و گویند قوم انجا بشکار
روند اگر بگیرند بوسند نافه ببرند و خون که در نافه بود خام بود و بوی
وی سهوکتی داشته باشد چند زمان رها کنند تا بوی سهوکت از وی زایل
شود و از ماده هوا استحیل مشک گردد و این چنان است که میوه که بر درخت
نارسیده بود و نتوان خورد چون از درخت فرو گیرند و چند روز رها
کنند رسیده گردد و بالجمله نیکوترین مشک آن بود که در مرعای خود
نضج یافته باشد و در سره خود مستحکم شده و از جوانی بود که مستحکم
و تمام المواد بود و طبیعت مشک گرم و خشک بود در دوم و گویند
در سیوم و قلهمان گوید مشک گرم است در دوم و خشک است در سیوم
ابن ماسه گوید عرق خوشبوی کند و قوت دل بدهد و شجاعت زیاده

کند و مره سودا ازایل کند و چون با ادویه بود که مصلح وی بود دران
رحمت مسخن اعضا و مقوی اعضای خارجی بود چون بر وی نهند
و اعضای باطنی بیاشامند و جماعتی از اطباء فارس و اهواز ذکر
کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را
یاری دهد و اگر قدری از وی با روغن خیری بگدازند و بر سر
قضیب و سوراخ طلا کنند یاری دهد بر مجامعت بسیار کردن
و سرعت انزال و رازی گفته چون در طبیخ حل کنند و بیاشامند
دمن را گشاده کند و نیکو بود علتهای سرد را که در سر بود و
غشی و سقوط قوت را نیکو بود و طبری گفته ملطف و مقوی
اعضا بود بسبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند مقدار
نیم عدس از وی با مجندان زعفران صداع سرد را ازایل
کند و قوت دماغ بدهد و حکیم بن حنین گوید دادو بهل جسم کند
قوت چشم بدهد و سفیدی که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبت
بکند و اسحق بن عمران گوید مرطوب مزاج را و پیر را موافق بود خاصه
در زمان سرد و سردسیرها و مصدع جوانان و محروری بود
خاصه در زمان گرم و گرمسیرها و بالجمله مجموع علتهای سرد که در سر
بود و سده بگشاید و نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم
و در جمله جسد و شکم ببندد و زردی روی زایل کند و عمل سموم باطل
کند خفقان را نافع بود و شیخ الرئیس گوید اصل تریاق پیش اهل بود
و قرون سنبل و معرج بود و تعدیل گرمی وی بکافور کنند و از ان
خشکی بروغن بنفشه و روغن گل کنند و گویند چون بدان سعوط کنند

مفلوج را و اصحاب سکته سرد را نافع بود و دماغ را پاک کند با دوي
کرباوي سعوط کند و جون در درد عنها کرم سخن بود حل کند و بر قفا
و پشت مالند حذر و فالج را سود دهد و اکر بدان مداومت نماید
افلاج زایل کند و ابن رضوان کفته بر بواسیر ظاهر طلا کردن
نافع بود و ابن رشد کفته ریاح غلیظ که در امعا متولد شود دفع نماید
نافع بود و صاحب منهاج که مقدار ماخوذ از وي قیراطي بود و شرب
وي مضر بود بدماغ کرم و مصلح وي کافور بود و کویند بدل آن جندبیدستر
در درد عصب و از جمله فعلها الا در بوي خوش نیست و باقي در جمله
فعلها بدل مسک بود و کویند بدل وي مرزنکوش است سوال الرعي
کویند نوزا است و کویند بحقیق شیطرج است و کفته شد سمعو...
و سمقار و سمعزان اسمها بربري است زراوند طویل را سکرابج
بزبان اندلسي جده کوچک را بدین اسم خوانند و شواصرا نیز سکرابج
خوانند و کفته شد سواک الوود اشنه است و کفته شد
سوال العباس کویند رعي الایل است و کفته شد و نوارس نیز
بدین اسم خوانند مسنطاون شراب بداست افسرده زود مست
کننده بود مستعجل بوزیدان است و کفته شد سحقونیا
سحوقینا و سحرقونیا نیز کویند و آن زبد القواریر است بپارسي
کف آبکینه کویند و ما الزجاج کویند و آن آبي بود که بر روي آبکینه
مانند کف پیدا کرده و بعضي کویند آب غمر با بزاست هنکام
ساختن و بعضي کویند ریم آبکینه است آنچه محقق است کف
آبکینه است و بغایت حار و حاد بود و سپیدي چشم زایل کند و مجفف

رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود و چون در حمام بر اعضا
طلا کند و بدل آن آبکینه سفید است و قلیه کاذران
سقاطون عود هندي است و کفته شد مسن
سنکیست الوان که کارد بدان تیز کند حکاکان جون بر
پستان لطوخ کند و خصیه کودکان را نکند که بزرک کردد
و اکر برداء الثعلب لطوخ کند موي بر روياند و اکر بسر کپاشامند
ورم سپرز بکدازاند و صرع را نافع بود امامن رعي سبز
جون بکند و بریان کنند باتش و سحق کند با سرکه و نظرون
حکه و قوبا و خنازیر و سرطان و آکله را نافع بود و جون سحق
کند شما و در چشم کشند سپیدي چشم زایل کند و از بهر آنت
کرشیافات که جمله چشم سازند و اکر وي را بسوزند و سحق کند
در بوسو خشکي آنتها شند نافع بود مشمش بپارسي زرد آلو
کویند و قیصي خوانند و بیوناني ارمیناقن و نیکوترین آن ارمني
بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و دیسقوریدوس
کفته خوش طعم تر از شفتالو بود و بمعده نیکوتر از وي و خوردن
کفته مسهل صفرا و مولد خلط غلیظ بود و خشک کرده وي جون
بخورانند و نفع آن پاشامند مسکن تشنکي بود و حرارت معده و تبهاي
حاده را نافع بود و اکر در معده طعامي بود فاسد کند و نکذرد
و اولی آن بود که اکر در معده بقیتي طعام بود نخورند و از پي آن
سکنجبین بخورند و کوشم دو درم مصطکي و نیم درم انیسون با شراب صبر
ممسک بخورند و اکر مغز استخوان وي بخورند غثیان و غشي آورد و

وشیرم

مداوای وی تقی کند پس ربوب فواکه ترش مانند غوره و اترج
ولیمو و روغن استخوان وی بواسیر را نافع بود **مشک هندی**
سعد هندی است و گذشته شد **مشط الراعی** دیساموس است و گفته
شد **مشکطرامشیع** مشکطرامشیر نیز گویند و آن فودنج بری
بود شیرازی ریک خوانند و از خواص وی آنست که چون گرسنه
بوی جا کند بعوض شیر خون از پستان وی بیاید و طبیعت آن
گرم و خشک بود تا سیوم و گویند خشکی وی تا چهارم برد رطوبات
لزج از سینه و شش بیرون آورد و شراب وی بغایت نافع بود
غشی و کرب را و وی حیض و بول و دم نفاس را براند و سنگ
گرده بریزاند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و وی از غایت
افراط ادرار بعوض بول خون براند و مصلح آن رب مورد بود
یا بلوط و جهت درد رحم نافع بود و جالینوس گفت چون دانگی از
وی سحق کند و با روغن بلسان زن بخود برگیرد درد زایل کند
واسحق گوید قولنج را زایل کند چون دانگی سقمونیا و دانگی از وی و یک
کثیرا با ده درم خیره بنفشه آب گرم بیاشامند و اریباسیوس گفت
کسی که شهوتش منقطع شده باشد در سه روز هر روز یک درم
از وی سحق کرده با سه درم تخم خربزه و یک درم سکر بیش و بیست
درم عسل بخورد شهوتش زیادت گردد و چون بیاشامند بچه
بیفکند بچه را از وی مضر بود بسپرز و گویند اصلاح وی بسرکه
خمری کند و بدل وی گویند فودنج نانا است و جالینوس گوید بدل
آن در وزن بادرنجبویه است دو وزن آن وشابورک بدل

آن اکلیل الملک است و گویند بدل آن شقایق است
مصطکی پارسی کندر رومی خوانند و بسریانی کیا و برومیه
مسطخی و بیونانی مصطخیس گویند و آن علک رومی و کیه نیز گویند
و آن دو نوع است سفید بود و سیاه بود آنچه رومی بود سفید باشد
و آنچه سیاه بود معروف نبطی بود تجفیف در وی بیشتر از
مصطکی سفید بود و قوت قبض در وی کمتر بود و وی لطیف تر
از کندر بود و گویند حدت وی کمتر از مجموع صمغها بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و گویند تر است و قبض در اجزای
وی یکسان بود یعنی در عروق و در ورق و قضبان و اغصان
و اطراف و ثمره و لحاء آن و عصاره ورق آن و قشر بیخ آن
قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس بود جهة نزف الدم و اطلاق
بطن و نفث دم و زنان که خون از رحم ایشان گشوده بود
و رحم و مقعد که بیرون آید و دیسقوریدوس گوید قوت مجموع درخت
وی قابض بود و اگر طبیخ ورق وی بر ریشهای کهن و بر استخوان
شکسته و بر اعضای مسترخی ریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات
مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان
متحرک محکم گرداند و جرب را نافع بود تا بحدی که جرب مواشی
و سکته و اگر از شاخهای وی مسواک سازند دندانها را جلا دهد
و جالینوس گفته مرکب بود از قوی متضاده یعنی از قوت قبض
و تسخین و تلیین و بدین سبب است که اورام معده و مقعد
و امعا و جگر را نافع بود و خاییدن وی بلغم از سر بکشد و سرفه بلغمی

راسود دهد و نفث دم و مقوی جگر و معده بود و محلل رطوبات
معده و مسکن مغص که از رطوبت بود و چون با روغن زنبق سعوط
کنند صداع سرد را نافع بود و چون با زیت بکار برند شقاق
بهارا نافع بود و چون در ضمادات کنند ورد امعا را سود دهد
و چون آب سرد با شاسند رطوبت معده زایل کند و اشتها
پیاده دو بلغم بکاه زد و در دم جگر و نزف دم را نافع بود و گویند مضر
بود بمثانه و مصلح وی آن بود که بسرکه خیسانند و خشک کنند و باز آرا
مستعمل کنند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مستعمل کردن شش را
بد بود و مصلح آن صمغ عربی و قند بود و بدل آن یک وزن و نیم صمغ
البطم است و گویند بوزن آن لبان **مصغ** ترعوج است
قابض بود و شکم ببندد و اگر زیاده خورند قولنج آورد **مصل**
طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسه گوید در سیوم
سوداوی مزاج را بد بود و مضر بود بمعده و سعال و کیموس بد دهد
و اگر با گوشت فربه بود ضرر آن کم بود **مصباح الروم** کهربا است
و گفته شد **مطبوخ** عیدالبیخ خوانند و صحیح گوید و گفته شود
انشاء الله **مطجنا** لعوق مطجنا خوانند و آن لعوق لوز است و در
مرکبات گفته شود انشاء الله **مطجن** نیکوترین آن بود که رسیده
و تر بود و آن خشکتر از نجنه بود و آنچه با سرکه و کرویا بود گرم و خشک
بود و آنچه عربی بود بسرکه بغایت گرم و خشک بود و وی لطیف بلغم
بود و منشف رطوبات معده و آنچه با بازیر بود دستخار مضر بود
و تشنگی آورد و اگر بسرکه بجوشانند بعد از آن بریان کنند تشنگی

نیاورد و آنچه بی سرکه تاب بجوشانند بعد از آن مطجن کنند
و مری و دار صینی بریان کنند تشنگی آورد **مسط** جلنار است
و گفته شد **معشوق** از اجاص آن را حبت گویند و گفته شد و از
نبات ماسو داند و آن نیز گفته شد **معضار** صمغ اجاص است و آن
نیز گفته شد **معد** خصی الثعلب است و گفته شد **معین**
مازریون است و گفته شد **معا** نیکوترین روده آن
بود که از حولی گوسفند گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود
مضر مصلح کی بود که غذای وی دخانی بود و وی دوالی در
ساقین احداث کند از جهت آنکه خون که از وی متولد شود بد بود
و میل بسردی داشته باشد و باید که پاک بشویند و بکباج برند و ابازیر
معده و چون معا بود در احوالها و وی صالحتر از معا
بود و سرد و خشک بود **مغاث** بهترین آن بغدادی
بود و سفیدی بود که میل بزردی داشته بود و طبیعت آن گرم و
تر بود در دوم و گویند خشک بود و مقوی اعضا بود و سمن و ضماد
کردن شکستگی و کوفت و الم و نقرس و صلابت مفاصل و تشنج را
نافع بود و ملین صلابت حلق و شش بود و باه را برانگیزد خاصه تخم
وی و مقدار ماخوذ از وی یکو بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی عسل بود و در ضمادات بدل وی قلت کنند **مغرة** نوعی
از طین است سرخ رنگ و یونانی میلطوس گویند و برطیون
نیز گویند بشیرازی گل سرخ و بخاران مستعمل کنند و نیکوترین آن
بود که سرخی روشن بود و نه تاریک و گویند نیکوترین آن مصری بود

وطبیعت آن شیخ الرئیس گفته سرد بود در اول وخشک بود
در دوم و فولس گفته در قبض وتجفیف نیکوتر از طین مختوم بود
جهت احتیاج باصلاح آرد وکرم بکشد وچون در سر کهل در جمره
وبر جمره ومجموع ودر جهار کرم طلا کند نافع بود خواه ریش شده وخواه
ریش نشده واکر بر سوختکی آتش کند ردع ماده کند وورم بلدارد
وریش خشک کند وچون حقنه کند وبا تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند
خونرا ببندد واکر با آب لسان الحمل بود قرحه امعا ومثانه را سود
دهد وطبیعت ببندد ودرد جکر را نافع بود واکر با آب لسان الحمل
حقنه کند قطع افراط خون حیض بکند وهمچنین اکر حقنه کند قرحه امعا وقرحه
که از معا سفلی رحم بود قطع کند مغره قلیل باد نجان است
مغنیسا صاحب منهاج کوید مانند مرقشیثا بود ونیکوتر وکویند
کلیست سیاه رنک که از کوه کاشان بیرون آورند ومولف کوید آنچه
محقق است سنکی است الوان بغایت سست واکثر سیاه
رنکی بود که بسرخی زند ونقطهای سفید بران باشد وابکینه کران
استعمال کنند جهت آنکه آبکینه را سفید کند وابکینه کران آنرا سنک
مغنی خوانند ورنک بر کان کویند ودر ولایت شیراز در قریه
فاروق دهیست که آنرا برکان خوانند وازان دیه خیزد وآنرا
سنک برکان از برای این کویند وی قابض وسرد ومجفف بود
مقوی معده بود وسنک بریزاند ودر داروهای چشم مستعمل کنند ومقدار
ماخوذ از وی نیم درم بود ومضر بود بدل ومصلح وی عسل است وبدل
مرقشیثا است مغناطیس حجر المغناطیس خوانند وکفته شد مغاث

کلنار است وکفته شد مغد لفاح بری است وکویند باد نجان
وکویند نوعی از کیاه کوهیست لیکن قول اول ودوم صحیح است
وصاحب منهاج کفته باد نجان است وکفته شد مغرود
نوعی از کیاه کوهیست بد بود خوردن وی مفرح چون مفرح
مطلق کویند لسان الثور بود وکفته شد مفرح قلب المحزون
ترنجان است وباد رنبویه نیز کویند وکفته شد مقل
صمغیست که آنرا کور اخوانند ومعروف بود مقل ازرق ومقل
مکی ومقل الیهود وعربی بود وصقلی بود غیر مقل مکی که آن ثمر
دوم است وکفته شود ونیکوترین وی آنست که صافی بود ولون
اسرب بود وازرقی که بسرخی مایل بود وزود حل شود وهیچ چرک
وچوبی در وی نبود وچون بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب
ورایحه غار کند وطبیعت آن کرم بود در سیوم وکویند در آخر
درجه اول وکویند سرد بود وکویند تر بود ورازی کفته کرم وتر بود
در دوم طاعون را نافع بود ودیسقوریدوس کفته چون بلعاب
دهان روزه دار حل کند تا چون مرهم کردد وبر ورم حجره نهند
نافع بود وچون بخور بکیرند وبخور کنند انضمام رحم بکشاید وبچه
بیرون آورد ودوم رطوبت که باشد پاک کند وچون بیاشامند
سنک کرده ومثانه بریزاند وبول وحیض براند واکر در مسهلات
کنند منع سحج بکند واکر بیاشامند کزندکی جانوران وسرفه کهن را
نافع بود وقوت جماع بدهد وفربهی آورد ومنفخ سده کرده
ومثانه بود ومسهل بلغم وسودا بود وشربتی از وی یک بود ووی

خنازیر را نافع بود و با سرکه بر سعفه طلا کردن و فتح عضله و صلابت
اعصاب و تقعد و کزاز و درد پهلو و ریاح را نافع بود و چون بپاشند
و بخور کنند بخور بر گیرند بواسیر را نافع بود و چون آن بنهند و محلل
اورام سفل و انثیین و خون بسته بود و عرق النسا و نقرس را
سود دهد و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح آن زعفران بود و گوید
مضر است بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم
و نیم وزن آن کندر رومی بود **مقل مکی** ثمر مقل دوم است
و صاحب منهاج گوید ثمر درخت مقل هش خوانند چون تر بود و چون
خشک کرده مقل خوانند و چون دانه اندرون وی استخوانی بود
و آنچه پخته بود خارج آن در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس نا
رسیده خورند عفوصتی تمام دارد و آبی اندک و بغایت خشن بود
و قابض و بارد بود و شکم ببندد و قوت معده بدهد و پوست می بخت
تقطیر البول را نافع بود و این ثمر را مقل مکی خوانند و ابن مولف گفته
استخوان اندرون وی نجاران بر سر هشته کنند و آنرا مقل خوانند
مقلونیا ملونیا گویند و گفته شود ان شاء الله تعالی **مقلیاثا** بسریانی
حرف گویند و گفته شد **مقر** نبات صبر است و علی خوانند
و گفته شد **مقدونس** و مقدونیس نیز گویند و آن کرفس ماقدونیست
و منسوب بماقدونیا رومی بود و آن فطراسالیون است و گفته شد
مکنسة الاندر سپکران لحت است و گفته شد و علوس و بوصیر
نیز گویند و آن یامیرج است و گفته شد **مکنسة قرشیه** مخلصه است
و گفته شد **ملح** بپارسی نمک گویند و آن انواع است سبخین و ملح

اندرانی و سیاه و نفطی و سیاه غیر نفطی و ملح هندی سرخ
رنگ و ملح مر آنچه تلخ بود نزدیک بوره بود و نیکوترین آن
دریایی بود سفید نمک بادی آنرا نمک طبرزد خوانند طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و بعضی در سیوم و قوت وی
قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود گوشت زیاده از ریشها
بخورد و در داروهای جرب مستعمل کنند و اورام بلغمی و حکه و گر
و جذام و قوبا را نیکو بود و نمک بادها را بشکند و منع عفونت
بکند و غلیظی اخلاط را نافع بود و چون با زیت و سرکه غسل
حکه کنند خنازیر را نافع بود و با عسل ورم لهاة و نغانغ را نیکو
بود و اگر با جو سوخته و عسل ضماد کنند آکله و قلاع و استرخاء
لثه را مفید بود و با بزرکتان گزندگی عقرب را ضماد کردن
و با پودنه کوهی و زوفا گزندگی افعی را سود دهد و با زفت و قطران
با عسل گزندگی مار شاخدار و با سرکه و عسل دفع سم هزارپای گزندگان
زنبور بکند و با مویز و عسل بر داحس ضماد کنند نفع دهد و با فوتنج
و حمر با عسل منضج اورام بلغمی بود که در انثیین عارض شود و گزیدن
نهنگ را نافع بود و چون نحو کنند و در خرقه کتان کنند و در
سرکه تیز فرو برند و بر عضو گزیده نهند نافع بود و چون با
سکنجبین بیاشامند دفع مضرت افیون بکند و ابو جریج گوید چون و فطر کشنده ص
با غذای که سرد بود مانند بیرونهای و کوامخ خلط کنند از طبیعت خود
بگردانند تا بحدی که گرم و خشک گردد و بر اسهال و قی یاری دهد
و بلغم لزج از معده و سینه نافع بود و معا را بشوید و هضم طعام را یاری دهد

و مرطوبی مزاج بود و بخار را مضر بود و چون با سرکه مضمضه کند قطع
خون که از بن دندان آید و خونی که بسبب دندان برکندن بود
ببندد و اگر کرم کنده در دندان نگاه دارند درد دندان را نافع بود
و چون بدان غرغره کند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک کند و چون خرقه
پاره بدان ترکنند و بر جراحتهای که تازه بود و خون روان بود
نهند خون ببندد و نمک اندرانی چشم را اثر کند و ناخنه و سپیدی
چشم را ضعیف گرداند و سبل را سود دهد و معده سرد را نافع
بود و مسهل بلغم غلیظ و سودا بود و شربتی نیم درم بود و نمک سوخته
دندان را جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر آن بود که نمک را
بشویند یکبار [illegible] کنند تا خشک گردد پس در دیگی کنند و سر دیگ
بنهند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته گرد بر گرد دیگ کنند و ها
کنند تا از حرکت باز ایستد آن زمان سوخته بود و نمک سهل بودا
بود بقوت و رازی گفته بسیار خوردن نمک محرق دم بود و
مضعف بصر و مقلل منی بود و حکه و جرب آورد و صاحب منهاج
گوید مضر دماغ و بصر و شش بود و مصلح وی آن بود که بشویند و سکر
اضافه وی کنند و گویند بدل آن نیم وزن آن نوشادر است
و گویند هم وزن آن بوره ملح الدباغین سوروج است و گفته
شد ملح الصاغة تنکار است و گفته شد ملح بورقیه نوشادر است
و گفته شود انشاء الله ملح سبخی ملح عجین است و گفته شد
ملح الذوب بوره درخت عرب خوانند و وی اقوی ترین بورها
بود و گفته شد ملح هندی نمک هندی گرم و خشک بود و وی

موافق م

گرمتر و لطیف تر از انواع ملح بود ملح النفطی نیکوترین آن
بود که منتن الرایحه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود دق را یاری
دهد و مسهل سودا بود و شربتی تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و مصلح
وی هلیله زرد بود ملاخ تاقلالات و گفته شد ملوخیا
ملوکیه گویند و آن نوعی از خبازی است و آن بستانی بود و شیرازی
خطمی کوچک گویند و درختی مانند درخت خطمی بود اما گل وی
سرخی کوچک بود و نیکوترین آن ملوخیا آن بود که سبزه بزرگ برگ بود
و قضبان وی بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد بود در
اول و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود در سیوم التهاب
را نافع بود و چون بر سینه و معده ضماد کنند و سیلان حیض را
نافع بود و اختلاف دم و صداع و درد چشم گرم را سود دهد و برگ
با آرد جو ضماد کنند و اسحق گفته جگر و زهره بگشاید و چون از
آب وی سی درم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی گل بود
یا گلاب ملطاه مشط الراعی است و گفته شد ملوبیا
مقلونیا خوانند و آن خربزه دراز بود و شیرازی آنرا خیار دراز
گویند و آن مانند خیار زه بود و طبیعت آن سرد و تر بود
و زود منهضم شود ممسک الارواح موقف الارواح خوانند
و آن اسطوخودوس است و گفته شد مسنج سنج است و
بپارسی مشک گویند و در ما گفته شد من ترطلی که بر درختی
افتد یا سنگی آنرا من خوانند مانند ترنجبین و گزنگبین و شیرخشت
و بیدانگبین و امثال آن و طبیعت آن با سر چوبه که گرم بود در اول

ومعتدل بود و بیوست و رطوبت سینه و شش را نیکو بود
و رطوبت آن ببرد و خشونت آن نرم کند و سرفه که از
رطوبت بود زایل کند حبیش بن الحسن گوید گرم بود در آخر درجهٔ
دوم و خشکی وی نزدیک بگرمی وی بود و نیکوترین آن
بود که لون وی صافی بود و هیچ چوب درخت با وی آمیخته نبود
استرخاء معده را نیکو بود و طبیعت محکم دارد و ماء اصول را
سود دهد چون بپاشند و ضماد کنند بر شکم و چون سعوط کنند
مقدار دانگی دماغ را پاک کند و بادهای غلیظ از وی بیرون
آورد و مقوی ادویه بود چون با وی خلط کنند در شربت و سعوط
و وی خلط کنند با ادویها بزرگ از بسیاری منفعت آن در نیم
منسم در حب المنتن گفته شد مسیح برود کافور است
و در مرکبات گفته شود ان شاء الله منجوشه منج سنبل رومی است
و گفته شد منذعوره پیروج است و گفته شود ان شاء الله و
بروی منذ را عودس گویند منثور خیری را بدین اسم خوانند
و گفته شد و نوعی از خشخاش است که آنرا منثور خوانند
مندلی عود است و گفته شد منبج منج است
و گفته شد منج زراوندان تخم خیری است و گفته شد موز درختیست
مانند نخل و ثمر وی را موز خوانند و در طرف دریا بسیار باشد
و بطعم شیرین بود و مانند خشخاش با پوست بود و طبیعت وی
ابن ماسویه گوید گرم بود در وسط درجهٔ اول و تر بود در آخر آن
غذا اندک دهد و ریش حلق و سینه و شش و مثانه و سپرز خشک

را نافع بود و باه را بر انگیزد و بیرون کرده را نیکو بود و بول را
و شکم و بسیار خوردن وی تولد سده بود و صفرا و بلغم زیادت
کند بحسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود و مصلح وی نبات
بود که با وی بخورند یا عسل و پیش از طعام باید خورد و بعد از
وی سکنجبین بزوری و بعد از غذا شاید که خورند تا آن
زمان که غذا بگذرد و بخاصیت سم کلابست مورد اسفرم
مورد بوی است و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن
گرم و خشکست در دوم صرع را نیکو بود و مقوی جگر و معده
بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود و چون بخود در
گیرد کرم بکشد مو بیونانی میون خوانند و بعضی نا میطیقون
گویند و ساق نبات و ورق وی مانند شبث بود
لیکن ساق وی غلیظتر بود و بدرازی دو گز بود و بیخ وی را
مو خوانند و لونش و لون غاریقون بود لیکن بسبزی
مایل بود و اندک تلخی داشته باشد و خوشبوی بود و این
بیخ مستعملست و طبیعت آن صاحب منهاج گفته گرم و خشک
در سیوم و در وی رطوبتی نافع غیر نضج بود و جالینوس
گفته گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم نیکوترین آن سپیدی
روشن پاک بود بول و حیض براند و لطیف بود و گرمتر از
سنبل بود و قابضتر در مفاصل را نافع بود و جگر سرد را
خوردن و طلا کردن و عسر البول را نیکو بود و آشامیدن و
طلا کردن درد مثانه و گرده چون بجوشانند یا بجوشانند و بیاشامند

واکر بکوبند و با عسل لعق کنند بادی که در معده بود و درد رحم
و درد مفاصل و سینه را سود دهد و چون بجوشانند و زنان
در آب آن نشینند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار ادرار
بول براند و اکر زیاد مستعمل کنند صداع آورد و اسحق گفته مضر
بود بسپرز و مصلح وی تخم کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن
جوزبوا و نیم وزن آن سنبل و کویند بدل آن نیم وزن
آن فلفل سیاه بود و کویند نیم وزن آن جوزبوا **مومیای**
نیکوترین معدنی بود که از ولایت دارابجرد خیزد و مسعودی
کفته مومیای بقوت زفت و قفر بود چون با هم بیامیزند
بطبیعت آن بود الا مومیای منفعتی تمام دارد و طبیعت وی
کرم بود در سیوم و لطیف و محلل و شیخ الرئیس گفته کرم بود در
آخر درجه دوم و خشک بود در اول و مقوی روح بود بخاصیت
و دردهای بلغمی و خلع و کسر و سقطه و ضربه و لقوه و فالج نافع بود
خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و صداع سرد و درد گوش
را سود دهد و چون حبه با آب مرزنجوش سعوط کنند و کرانی زبان
قیراطی بطبیخ سعتر فارسی بیاشامند و منع نفث دم از شش
بکند و خناق و درد حلق قیراطی بسکنجبین یا رب توت و
قیراطی از وی با آب کمون خفقان را نافع بود و حبه از وی
فواق زایل کند چون بطبیخ کرفس و قیراطی از وی بشیر تازه ریش
مثانه را نافع بود و حبه یا قیراطی گزندگی عقرب با شراب یا مثلث
و بحذاء آن با روغن کاو بر موضع گزندگی مالند و حبه کسر خون بیاشامند

زود فرود کند تا موضع کرو چندانک در آبی که افیمون
جوشیده باشد حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و
بجهت ابتدا جذام و برص و داء الفیل جهت روز سالی
بطبیخ افیمون هر روز چندانک بیاشامند و درد معده
که از سردی بود و سوء الهضم هر روز دو حبه بشراب صافی
بیاشامند و گزندگی مار و عقرب و کلب که زهر خورده باشد
هر روز دو حبه با آبی که افیمون و ورق در وی جوشیده وی
در وی بجوشانند باشند و رعشه که بسبب برودت
بود هر روز دو حبه با آبی که سعتر فارسی و راسن جبلی در وی
بجوشانند باشد و جهة اختناق رحم و مجموع علتها که از نازا باز
دید شود از سردی دو حبه با آب ساذج هندی بیاشامند
دو حبه جهت تب ربع در ابتدا که تب دوم باز آید و در آن
بجوشانند باشد بیاشامند و این خاصیتها و زیادت تر از این
دارد اینجا کوتاه کردیم اما انچه از ولایت دارابجرد آرند
و معروف بشبانکاره بود غیر فرنکی که آن محمول از آدمی است
و غیر انواع دیگر که آن از کوهها یا از آب خیزد و آن قفر
الیهود بود و منافع آن نزدیک بمومیای بود و گفته شد
مولوبذانا نیکوترین آن بود که بلون مرداسنگ بود
و جالینوس گفته بقوت مرداسنگ بود و در مرهمها کوشت
زیاده برویاند و شیرازی آنرا کرماله کویند و چون به آب
بسایند و بر شب بغل طلا کنند بغل ببرد **مسوم** شح است

وگفته شد موش دبه بوش دبه‌ی است وگفته شد موبی
خرنبل است وگفته شد مورامول گز[illegible]ست وگفته شد
مومیون نوعی از سموم است نزدیک بیش و مداوای وی
که آن خورده باشد مانند مداوای بیش کند مها صاحب
منهاج گفته سنگیست بجنس بلور و گویند بلوریست صاحب جامع گفته
نوعی از املیس است که در معدن با مغنیسیا جمع میشود و وی بیشتر
و در بحر اخضر یابند و در صعید مصر و آن سنگیست سفید یک
رنگ و نوعی دیگر هست که لون وی سرخی وی کمتر باشد و صلبتر
که چون نگاه کنند کمان برند که ملح اندرانی است و نوع اول
که گفته شد آن بلوریست بتحقیق و ابوطالب بن سلیمن گفته وی
بخاصیت چون زن در زمان زائیدن از خود بیاویزد زاییدن آن
بر وی سهل کند و هرمس گفته که اگر زبانزاد کسی که سخن بتاه کند
چون سحق کند بشکر و نمک و مر و زعفران و نوشادر و با عسل
زبانزا بدان بخایند پس چند نوبت آن زحمت زایل شود
وکسوفراطیس گفته وی نافع بود از ارتعاش و سل که عارض شود
کودکان را و زنی را که شیر بسیار از پستان آید چون بر پستان
مسح کنند شیر آسان بیاید و هم گفته چون با آب سحق کنند سفیدی
چشم زایل کند مها نوعی از عوطیناست که معروف
براحة الاسد و اهل مشرق قیلقی خوانند میس درختیست
بزرگ و بیونانی لوطوس خوانند و ثمر وی بزرگتر از فلفل بود و سیاه
رنگ و مغز وی سفید و شیرین بود معده را نیکو بود و شکم ببندد روی

لطیف و مجفف بود و نشارهٔ چوب وی نزف دم زنان را
نافع بود و قرحهٔ [illegible] و ذرب و دیسقوریدوس گفته طبیخ نشارهٔ
چوب وی چون پاشیده باشند یا حقنه کند جهت قرحهٔ امعاء
زنانی که رطوبات مزمن از رحم ایشان روان بود و موی را سرخ
گرداند و شکم ببندد میعه بیونانی میعه سائله را اصطرک
خوانند و عسل لبنی گویند و قشل و برامیه یا بر خوانند و نیکوترین
آن خوشبوی بود و بشیرازی آن را بخور خوانند و در وی قبضی
و تلیینی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند تر بود
مسخن و ملین و منضج بود و گویند دماغ را پاک کند و جذام را
نافع بود و طبیعت ببندد و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت
بود سود دهد و چون بپاشند یا بخور برگیرد حیض فرود
آورد و از خواص وی آنست که بخور کردن وی قطع رایحهٔ عفن
میکند و وبا را سود دهد لیکن صداع آورد و اسحق گفته مضر است
بشش و مصلح وی مصطکی بود و صفت میعه سائله در لبنی گفته شد
میشبهار کاو چشم است و گفته شد و صاحب جامع گفته میشبادر و
میشهار طیلانیون است که آن نوعی از حی العالم است و گفته
شد ملیم منسم است و در حب الفلقم گفته شد میخبج
پارسی بختوش خوانند میویزج زبیب جبلی خوانند و صاحب جامع
گفته حب راس است و آن خلاف حب راس غیر آنست و میویزج
پارسی میویز بزرگ خوانند و نیکوترین آن مصری بود سیاه و سیده
و معروف بود و میویزج جبری و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم

محرق واکال وجریف بود وبخاصیت شپش را بکشد خاصه چون
با زرنیخ بود وشها بر جرب وریش شده کرد [illegible] نافع بود وچون یکدرم
حب از وی بیاشامند قی کم وسس لزج آورد ووی مضر بود بسپرز
ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن کویند عاقرقرحا بود ودر خوردن وی خطر بود

باب النون نارجیل

نارجیل کویند ورانج نیز وآن جوز هندی است بپارسی نارکیل کویند
وبشیرازی کردوی هندی وبهترین آن تازه بود که بغایت سفید
بود وآبی که دران بود شیرین باشد وطبیعت آن کرم بود در اول
درجه دوم وتر بود در اول باه را زیادت کند وغذا بسیار دهد
ومنی بیفزاید وسخن کرده بود وتقطیر البول را نافع بود ودهن وی بواسیر
را سود دهد وکهن وی کرم را بکشد وحب القرع را بیرون آورد وطبع
ببندد ووی بر معده ثقیل بود وپوست مغز وی هضم نشود واز بهر
اینست که پوست وی البته باید خراشید وباشکر بخورند وکر بشد ووی
غثیان وغشی وکرب آورد ومداوای وی قی کند بعد از ان رب
خوا کنز رش **نانخواه** نانخه ونانوخیه ونانخواه کویند بشیرازی نینا
ونانخواه اسمی پارسی است معنی آن طالب الخبز بود یعنی طلب کننده
نان وبهترین آن زرد تازه خوشبوی بود که مایل بسرخی بود
وطبیعت آن کرم وخشک بود در سیوم وکویند کرمی وی در دوم بود
سده بکشاید ودر ادویه بهق وبرص استعمال کنند ودیسقوریدوس کفته
چون باشراب بیاشامند مغص وعسر البول وکزندکی جانوران را نافع بود
وحیض براند وابن جریح کفته طبیخ وی نفخ را بکشاید ووی تنها بکهن نافع

بود وچون طبیخ وی بر کزندکی عقرب ریزند در حال درد ساکن
کند وفارسی کوید قطع فیج کرد در سینه ومعده بود وبکند وسکن ریاح بود وطعام
را هضم کند ودرد دل وغثیان را بغایت نافع بود وکسی که طعم طعام نداند
ودولسن کفته سخت بمعده وجکر بود وآشامیدن وی وابن ماسویه کفته
کرده ومثانه را پاک کند وطبری کفته سنک را بکدازاند وکرم وحب القرع
را بیرون آورد وصاحب منهاج کوید باسداد بول براند وآب وی
چون بچشم چکانند چون بسته بکدازاند ومقدار ماخوذ از وی یکمثقال
بود واسحق کفته مثقال لبن بود ومصلح وی ترمس بود وکویند چون سحق
کنند وباعسل بسرشند وطلا کنند بر سر دردی که باشد بر هر موضع که بود
ودرم آنرا تحلیل دهد وچون زن بدان حقنه کند رحم را پاک کند
وچون بر روی طلا کنند بثور لبنی را نافع بود وزایل کند وچون بکوبند
با کردکان وبخورند تزحر را سود مند بود **نارنج** صاحب
منهاج کفته کوشت وی کرم بود در دوم وحامض وی سرد
وخشک بود در اول محلل ریاح سرد بود واز دماغ وی
لطیفتر از اترج بود وماننده وی بود در فعل وشرف وی
ودرخت وی مشهور است وثمر وی مرکب از قوی مختلف
بود پوست زرد وی کرم ولطیف بود وحامض وی سرد
وخشک بود در سیوم وتخم وای ومغز وی کرم وخشک بود
پوست وی سحق کنند وباب کرم بیاشامند محلل مغص بود
در زمان واکر ادمان شرب آن کنند با زیت کرم دراز
از روده بیرون آورد وپوست نارنج چون تر بود در روغن

خشک کرده

خوب باشد و سرشته و در آفتاب نهند در منفعت مانند
روغن ناردین بود و چون از وی دو مثقال بیاشامند
گزندگی عقرب و مجموع گزندگان که زهر ایشان سرد بود
نافع بود و از وی چون بیاشامند سمهای که از گزندگیها
بود سود دهد و حاضی وی بیاشامیدن خوردن جگر را ضعیف
کند و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معدهٔ گرم را نافع
بود و اثر سیاهی از جامهٔ سفید ببرد و اگر سنگ در وی
خوب باشد بگدازد و اگر عود قماری با وی جمع کنند و خشک
کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سود دهند ترین دوایی
بود جهت دفع زهرها کشنده که سبب آن سردی بود
ناردشک ناغیت خوانند و آن اقماع رمان هندی است
و تاویل آن بپارسی سک الرمان بود صاحب منهاج گفته قفاعی
و قشوری و اقماعی است مانند سماسه اما مولف گوید قماعی است
مانند تخمی سرخ رنگ و اندکی برگ سبز در میان آن بود
و اسحق بن عمران گوید از خراسان خیزد بالجمله در منفعت مانند
سنبل بود و نیکوترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود
در اول و خشک بود در دوم و گویند گرم و خشک بود در سوم لطیف
بود و معده و جگر سرد را نیکو بود و ملطف اخلاط غلیظ بود و محلل آن
و شیخ الرئیس گفته بدل آن در اقلیم آن زنجبیل و نیم وزن آن پوست سیسه
و دانکی آن سنبل بود و ابن عمران گفته بدل آن بوزن آن انگوان
کرمانی بود و دو دانگ آن قسط بحری ناردنا رسین نوعی از مرات

مغشوش کرده اند ببعضی از نبوعات و آن کشنده بود ناردین
سنبل رومی است و مولف گوید آن نخی است بطون مشابه
بادیان و عود قال الصوف بشکل بادیان ریشه بسیار داشته
باشد لیکن ریشهٔ وی باریکتر از ریشهٔ اسارون بود
و نیکوترین آن فربه تازه خوشبوی بود و آنچه بسفیدی مایل
بود بد باشد و طبیعت ناردین گرم بود در دوم و خشک
بود در سیوم چون در طلاها کنند موی مژه برویاند و بول و حیض
براند و درد رحم را نافع بود در طبیخ وی نشستن و یک درم از وی
فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گفته مضر است بشش و مصلح آن عسل یا
کثیرا بود و بدل آن سنبل هندی بود ناقوخ دلبوث است و
گفته شد ناوکیسوا رمان السعال خوانند و آن خشخاش است
و گفته شد ناروکیو خشخاش سیاه است ناب الکلب
دندان پیش سگ بود و غیر دیوانه در عظام گفته شد
ناغیت ناردشک است و گفته شد ناطف بپارسی قبیط
گویند آنچه از شکر بود معتدل بود موافق جوانان و کهلان و
پیران و مزاجهای سرد و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه
بخشخاش بود اصحاب نزله و حرقة بول را نافع بود و آنچه
از عسل بود موافق مزاجهای سرد و پیران بود لیکن صداع
آورد و مولد صفرا بود خاصه جوانان را و آنچه بفستق بود نافع
بود کسی را که در سینه درشتی و سده و خلطی بلغمی باشد و آنچه
بکنجد بود کثیر الغذا بود و نافع بود سرفه و سینه را لیکن ثقیل بود

ومرخی معده، وانچه بکرد کان بود در غایت گرمی بود معده بلغمی را نافع
بود وکرده لیکن صداع آورد وتعدیل آن بخشخاش وکاهو کنند وانچه
بباداممام بود اندک گرمی داشته باشد سرفه که از رطوبت بود نافع بود
تمر رطب بیاری کنار ترخوانند وعرب نبق دوباکویند طبیعت آن
سرد بود در اول وتر بود وگویند خشک بود در اول وآنچه
شیرین بود سردی وی کمتر بود وآنچه مایل بحموضت بود سخت سرد
بود ووی طبیعت ببندد وگویند حکم وی حکم سیب وامرود مساوی بود
وانچه معتدل بود از وی شکم ببندد وغیر معتدل دافع قوت بود
از بهر آنکه هضم نشود وهیچ هضم نبود ووی مولد بلغم بود واز بهر
اینست که محرور مزاج بعد از وی سکنجبین خورد وسرد مزاج گلنگبین
تمر یابس کنار خشک سرد وخشک بود قوت معده بدهد
وشکم ببندد وسردی وی کمتر از سردی تر بود ودر وی تجفیف
وتلطیف بود وقابض بود ومنع نزف واسهال که از ضعف معده
بود بکند خاصه چون بریان کنند وبا استخوان بکوبند وغذا اندک
دهد **بنت الارز** حب صنوبر است وگذشت **نبید التمر**
شراب خرمای نیکوتر آن بود که از رطب سازند طبیعت آن
گرم وتر بود وبدتر از وی کند وسهل بود وغذا بسیار دهد وسخن
بود ووی غلیظ ترین نبیدها بود بغیر از دوشابی وسده آورد
ومولد خونی تیره سوداوی بود ومضر بود باعصاب وحواس و
انار ترش مضرت وی کم کند **نبید دوشابی** نیکوترین آن بود
که از سیلان رطب سازند وآن گرم وتر بود وحرارت آن کمتر

از خرمای بود وسهل طبیعت بود وچون کند وغذا بسیار
دهد وغلیظ از خرمای بود ودیرتر بگذرد وباد انگیزتر بود
ومولد سده بود وخاصه چون تازه بود **نبید العسل**
گرم بود وبغایت گرمتر از خمر بود وخشک باشد رطوبت معده وسرد
مزاج ومرضهای سرد بلغمی را نافع بود خاصه چون با افاویه
سازند ووی خمار آورد بیشتر از خمر ومضر بود محرور مزاج
را ومولد صفرا بود وصداع آورد واولی آن بود که ثفل بانار
وبرکشند وثفل آن جدا سازند واگر خمار عارض شود رب
فواکه ترش مانند غوره وانبرج ومثل آن خورند **نبید الفانید
والنین** سهل طبیعت بود وصفراوی مزاج را موافق بود وکسی
که علت گرده ومثانه داشته باشد وسینه وشش را نیکو بود
وسمن وسمین بدن بود وجرب وحکه آورد وفی الجمله مجموع نبیدها
مضر باشند از شراب انگوری **نبید الزبیب** گرم وتر بود
وحرارت وی دون حرارت خمر سیاه غلیظ بود وچون
افاویه در وی کنند بس لطیف وی باشد ورطوبت معده را نافع
بود لیکن منافع وی نزدیک بود بخمر وسهل بود واگر عسل
با وی بود گرم وخشک بود سرد مزاجان ومرضهای بلغمی را نافع
بود ومادر ادرار بول کند وسمین کرده ومثانه بود وسنگ وحصاة
بود که بیرون آورد وشکم ببندد وآنچه از میویز بی عجم بود غذا
بیشتر دهد وخونی که از وی متولد شود متین وغلیظتر از خونی
بود که از شراب ورد متخیل شود بخلطی سیاه که آنرا دردی

خون خواند بعد از آن مستعمل شود اگر ده و سوداوی مزاج باید
که اجتناب نماید از وی **نبید النارجیل** مسکری نیکو بود مسخن
و ملین بود و درد پشت و معده را نیکو بود و اگر از خلطی سرد بود
نبات بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود و طبیعت
وی معتدل بود حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و درد
سینه و شش و قصبه آن بود و اگر لاجورد اضافت کند
سودا را نافع بود و مضر بود بمعده مراری و مصلح آن بادام
مقشر بود **نبات الرعد** کماه است و گفته شد **نجب** پوست
سلیخه بود و مخصوص بود بسلیخه طیب **نجم** و نجیل و نجیر این
هر سه اسم ثیل است و گفته شد **نحاس** پارسی مس گویند
و آن انواع است یک نوع سرخ بود که بزردی زند و معدن
آن قبرس بود و فاضلترین انواع مس بود و یک نوع سرخ
روشن بود و یک نوع سیاه مایل و نصفت زرد کند و یک
نوع طالیقون است و آن گفته شد و مس چون بسوزند روسختج گویند
و وی حریف بود و وی قبض بود و چون بشویند نافع بود و نیکوترین
مس شبیه رقیق املس سرخ بود از زرد و ظرف و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم و وی جذب و قبض بود و شرب
کردن از ظرفهای مس مهلک بود و باید که حذر کنند که چیزی در وی
نهاکنند از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و چربی و گوشت
و اولی آن بود که چون چیزی در وی بپزند چون گرم بود از وی
بیرون کنند و رها نکنند تا در آن سرد شود که مضر بود و زنگار دی

سر است و درد ذا گفته شد **نحاس محرق** روسختج خوانند و گفته
شد **نحام** مرغ آبی است با سوسکه گوشت وی کمترین لحوم طیور
بود و قوت چشم بدیدن و بینی بیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج
گفته صحیح آنست که دیر هضم شود و از بهر آنست که با بالا زیر مستعمل
کنند و از پی آن مثلث خورند یا بعضی از جوارشات **نخاع**
بپارسی پشت ماز گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود **نخاله**
بپارسی سبوس گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و در وی
جلا و تلیین بود و تنقیه بسیار سینه را لازم کند خاصه حسوی که از آن
سازند و سکر و وی محلل ریاح و بلغم بود و چون در موضعی که
گزیدگی بود در گیسه کنند و تکمید کنند بدان موضع نفخ را تحلیل دهد
و با سرکه گرم کرده بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود و چون با شراب
بپزند و ضماد کنند بر پستانی که شیر در وی بسته بود شیر روان کند
و اگر با ورق ترپزه بپزند و بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و اگر
در سرکه خیسانند و در آتش نهند زکام را نافع بود **ند** بپارسی
کشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر و مشک بود بخور وی مقوی
قلب بود و دافع سموم **ندغ** سعتر بری است و گفته شد **نرجس**
جهر خوانند بپارسی نرگس گویند نیکوترین آن مضاعف بود و بیخ وی
آنرا صفت زرد گویند و طبیعت وی گرمی و خشکی و لطیف بود
و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم شده دماغ و زکام سرد
را نافع بود و در وی تحلیلی قوی بود و صداع که از رطوبت بود
سود دارد و مصدع سرهای گرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود

معتدل بود در دوم

طلائیست مرکب از صندل [illegible] و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض
و اسفیداج و مرداسنگ ورمهای گرم را نافع بود **برنگ** مولف گوید
صاحب منهاج و صاحب جامع صفت نگفته اند آن گیاهیست که وی
کوه روید آن بود [illegible] مانند بنج دیرادوالنمر گویند گویند پلنگ را
زاییدن دشوارست چون یکبار زاید بقدرت حق تعالی میداند
که چون این بنج بخورد دیگر آبستن نشود آن گیاه را طلب کند و بخورد
دیگر آبستن نگردد و بقدرت حق تعالی بچه در بدن وی پیدا شود گویند
در بن سر وی باشد و گویند در بن دنب و گویند در شیردان بود و در
میان سرگین وی باشد مولف گوید آنچه محقق است در بن دنب وی بود
بی خلاف و آنرا خرء النمر خوانند پارسی زرک پلنگ گویند خاصیت آن
بسیار بود هر جراحتی که ناصور شده باشد آنرا بسایند با آب و بر جراحت
طلا کنند نافع بود و هر زنی که صلایه وی لعوق کند دیگر آبستن نشود و هر
مردی که با خود دارد هیچ زن از وی بار نگیرد و علامت وی آنست که چون
بر شیر گوسفند اندازند شیر بریده شود و اگر کسی با خود دارد و بر اندرون
دکان خباز رود نانها در تنور افتد و زرک از یک دانه سیر کوچکتر
بود و بسیار زور کها بسیار داشته باشد و لوریان عمل سازند و عمل
را بکار دوران تراشیده و زرک نتوان تراشید و مطلق رنگ زرک
برنگ پوست پلنگ باشد سیاه و سفید **نسرین** در وصیتی خوانند
و آن دو نوعست یک نوع پارسی گل کبن خوانند و یک نوع نسرین
و قت وی نزدیک یاسمین بود و روغن وی مانند روغن نرگس
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گفته در دوم

و گویند در سیوم و وی منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع
بود و کرم گوش را بکشد و طنین و دوی را سود دهد و سدها
بگشاید و درد دندان را نافع بود و مسکن قی و فواق بود و چون چهار درم
از وی بیاشامند خاصه بری وی و اصحاب مره سودا که سبب
آن از عفونت بلغم بود سود دهد و مسخن دماغ و مقوی دل و دماغ
بود و چون ادمان بوییدن وی کنند و محلل ریاحی بود که در سر
و سینه بود و لعطه بیرون آورد و چون سحق کرده در حمام در
خود مالند بوی بدن و عرق خوش کند و چون بکوبند و برکلف روی
مالند زایل کند و اگر از خشک وی هر روز نیم مثقال بیاشامند
چند روز پیاپی جوانی را نگاه دارد **نسر** مرغیست بغایت
بزرگ و ثقیل الطیران بود پارسی آنرا کرکس گویند و در طیران چون
بلند گردد از مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن روز باز گردد و
و این از عجایبات گوشت وی گرم و خشک بود تشنج را نافع بود
و غلیظتر از گوشت مرغان بود و دیر هضم شود و ردی کیموس بود و
و مولد سودا بود و نزدیک بگوشت کلنگ بود و گویند چون زهره
وی در چشم کنند با آب سرد و طلا کنند بر اموی چشم جهه نزول
آب نافع بود و پیه وی چون بگدازند و در گوش چکانند کرم و کری
را نافع بود خاصه چون مکرر کنند **نشا** بیونانی امولن
گویند و پارسی نشاسته نیکوترین وی سفید بود و که آنرا اسراب
خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند سرد
بود در دوم و تر بود و چون با زعفران برکلف روی مالند زایل

وگویند

کند و چون بپزند با سه چندان آب و قند و روغن بادام اضافه
کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و وی
ریش چشم را سود دهد و چون بریان کنند شکم ببندد و با شراب گزندگی
افعی را نافع بود و گویند نشاسته غذا اکثر دهد از هر چه از گندم سازند
و دیرتر بگذرد و دیر هضم شود و سده آورد و گویند مولد سودا بود و
مصلح آن شیرینی بود و بدل آن کره آسیاب بود و گویند از مغول
نشاره طبع وی طبع درخت بود و نشاره چوب کهن جوزه مانند
آرد و چون ضماد کنند بر ریش تن بصلاح آورد و چون با محذان الحرق
بشراب سیاه سرکه سرشته و در خرقه کتان کنند و بسوزند و بر قرحه
نمله افشانند نافع بود و شریف گفته نشاره چوب ارز گرم و خشک
بود چون با حنا بر جرب تر مالند زایل کند و چون دود کنند گزندگان
بگریزند و بیت بکشد و نشاره عاج در فیل گفته شد **نضار** درخت
گز چون در کوزه روید نضار خوانند و چون در زمین روید اثل گویند
و گفته شد **نطرون** بوره ارمنی است و گفته شد **نعنع**
یونانی منتی خوانند و بهزار ما گویند و شیرازی دا قوته گویند و نیکوترین
آن بستانی تازه بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه خشک کرده
باشند و طبیعت وی معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی است
و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در سوم و خشک بود
در اول و محلل و قابض بود و وی لطیف بقول خورنده بود و وی بیشتر
کند عصارهٔ وی چون با سرکه بیاشامند قطع نفث دم بکند و کرم دراز
بکشد و محرک باه بود و چون دو سه شاخ با آب انار ترش بیاشامند فواق و قی

و سیفه ساکن کند و اگر با سویق ضماد کنند بر دبیلات بگدازد
و اگر بر پیشانی نهند با پیت چو صداع را ساکن کند و اگر بر
پستانی که شیر بسته بود ضماد کنند ساکن کند ورم آن و با نمک
بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند نیکو بود و چون بر زبان مالند
خشونت زبان زایل کند و چون زن بخورد برگ وی پیش از
مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ از وی در شیر مالند
و رها کنند شیر را باز دارد از خرابی و وی معده را بغایت نیکو
بود و شریف گفته چون بخایند درد دندان را نافع بود و چون بر
موضع گزندگی عقرب نهند مفید بود و چون سعوط کنند صاحب خنازیر
که ظاهر بود بو کردن سه نوبت هر نوبتی رانکی از عصارهٔ ورق
وی با روغن بغایت مفید بود و صاحب بواسیر را نیکو بود ورق
وی ضماد کردن و نیکوترین معالجهٔ وی بود و درد معده زایل کند
و اشتها پادید آورد و قطع قی بکند که از بلغم و ضعف معده بود و چون
با قدری عود و با مصطکی بخایند فواق و خفقان زایل کند و مقوی دل
بود و مفرح و یرقان را نافع بود و بسیار خوردن وی حکه در حلق
پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسفل و مصلح وی کرفس بود
و گویند بدل وی پودنه جویی بود **نعام** بپارسی اشترمرغ گویند
و جالینوس گفته گوشت وی بغایت عسر الهضم و کثیر الفضول بود و رازی
گفته گوشت وی غلیظ بود بغایت باید که اصلاح آن مانند گوشت
بط کنند و ابن رضوان گفته پیه وی چون بگیرند در اول تابستان
و آخر بهار و در موضع کهنه نهند مادام افعی بگریزد و چون بوی وی شود

غشی آورد و گویند پیه وی محلل اورام حاسیه بود و بر گزیدن عقرب ضماد
کردن و آشامیدن نافع بود و درد ها که از سردی بود سود دهد
نفط سیاه بود و سپید بود و نیکوترین آن سپید بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم و جالینوس گوید رقیق تر است و وی لطیف
و محلل بود و سده بگشاید و درد ورکین و مفاصل و لقوه و فالج و سپیدی
که در چشم بود دفع نزول آب و ربو و سرفه کهن را نافع بود و چون نیم
مثقال از وی با آب گرم بیاشامند مغص را ساکن کند و باد را بشکند
و درد مثانه را سود دهد و بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و بر گزندگیها
طلا کردن نافع بود و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اسحق گوید مضر
بود بشش و مصلح وی سکنجبین و کثیرا بود و بدل نفط سیاه قطران بود
نقد عصفرات و گفته شد نبق شجر زعرور است و گفته شد
نمام نمام الملک خوانند و نمام و آن سیسنبر است و نیکوترین آن
سبز تیز بوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم و گویند در
دوم و جالینوس گفته دفع عفونات بکند و کرم شکم بکشد و ورمهای سرد را
نافع بود و طبیخ وی بحسب صلب و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد
و بچه مرده و سنگ بریزاند و گویند چون با سرکه بپزند و با روغن گل بیامیزند
و بر سر طلا کنند نسیان و اختلاط ذهن و صداع زایل کند و چون با
شراب بیاشامند فواق امتلائی را نافع بود و بخور تخم وی بر گزندگی
زنبور ضماد کردن و یک مثقال با سکنجبین آشامیدن بغایت نافع بود
و بوییدن وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از
دماغ و بدل آن بادرنجبویه بود نمل بپارسی مور گویند شریف گفته از و ل

یاد وی کرم و ریزه گرده و گوشت انها بود چون سحق کنند و بر
برص لطوخ کنند بعد از آنکه تنقیه کرده باشند زود زایل کند
و چون صد عدد از وی بگیرند و در یخ دوم روغن زنبق اندازند
و پس هفته رها کنند و بعد از آن در قضیب بمالند نعوظ آورد و اعصاب
قضیب را قوت دهد و چون سحق کنند با آب و بر شیب نعل طلا
کنند بعد از آنکه موی بر کشیده باشند دیگر نروید و اگر بروید
ضعیف بود دیگر نروید نمر بپارسی پلنگ گویند ارسطو طالیس
گفته چربی وی چون در ظلف مالند و رها کنند تا خشک گردد
زایل کند و مغز وی چون بگدازند بر روغن زنبق و بخود بر گیرد درد
رحم را نافع بود و پیه وی گرم و خشک بود چون بیزان دخان کنند
فالج را نافع بود و صحیح معالجه نیکوترین آن بود و زهره وی سم قاتل بود و
گفته شد نیتق گرسنه است و گفته شد نوادر نوعی از
قثا د بزرگ است و آن را شجر القدس خوانند و سواک العباس و سواک المسیح نیز
گویند و گفته شد قثا در حرف قاف نوره کلس است بشیرازی آهک
خوانند نیکوترین آن سپید است بود و آب ندیده و وی بغایت گرم
بود و لطیف و محرق بود و آب رسیده وی چون دو روز یا سه روز
برو بگذرد نه محرق بود بلکه سحق بود و مغسول وی خفیف بود و وی لدغ
گوشت زیاده بخورد و سوختگی آتش را بغایت نافع بود و مغسول
وی مندمل بود و خشک و نوره بر موضع گرم کردن روا نبود چون بران
نهند قطع خون بکند و وی مضر بود بحیف چون در حمام طلا کنند
و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و گلاب و ثفل عصفر و تخم خرفه

وآرد برنج با لند واگر اعضا بسوزاند و واز بیرون کند روغن گل و
آرد عدس و سرکه وگلاب طلا کند وخوردن وی کشنده بود علامت
وی دهن خوشش بود ودرد معده وسوزش آن وعسر البول ومغص وسیلان
خون بسبب قرحه امعا و بوده با بول بیرون آید وسردی اعضا
وغشی احداث کند وخفقان ومداوای وی قی کند تا آب گرم وروغن
پس بشیر تازه وروغن گل وجلاب وآشهای چرب از مرغ وروغن
بادام ولعابات نافع بود **نوشادر** معدنی بود وعملی باشد وابن
تلمید گفته نیکوترین آن طبرخزی خراسانی صافی بود مانند بلور واعاقی
گوید گرم وخشک بود در آخر سیوم ملطف ومذیب بود سپیدی
چشم را نافع بود و بلا ثره افتاد. وابن الحکم گفته چون در حلق دمند
با دیگر دیگر و خناق و لغی را سود دهد ملطف حواس بود وچون
در آب حل کند و درخانه بپاشاند مار از آنجا بگریزد واگر در
سوراخ ایشان ریزد بمیرند وچون سحق کند تا آب سداب
وبپاشاند علق از حلق بیرون آورد وشریف گوید چون
بروغن بپرورند وبر جرب سوداوی طلا کند در حمام زایل کند
وچون بخایند و در دهان افعی اندازند بکشد وچون با روغن
گل برسر حل کند بعد از تنقیه زایل کند خاصه چون بدان دماغ
کنده وازی گوید بدل آن بوزن آن شبث وبوزن آن
بوده وبوزن آن نمک اندرانی بود **نوالم** پارسی انخوان
خوانا گویند گرم وخشک بود ودروی تلخی وجلاوت بود چون
بسوزانند دیشهای بد را نافع بود واگر سوخته وی غسل کند

وسحق کند وبمیل بر مژه چشم کشند موی برویاند واگر خلط
کند با سنبل الطیب نیکوتر بود ومژه رویانیدن وطبیخ وی
سنگ بیرون آورد **نوالاهلیلج الکابلی** استخوان اهلیلج
کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود وآن سرد وخشک
بود در دوم عسر البول را سود دهد وشربتی از وی یک مثقال
بود وگویند مضر بود به سپرز ومصلح وی شراب بود
لبلابت وگفته شد **نهق** صاحب منهاج گفته
جرجیر الماست وصاحب جامع گوید جرجیر البراست وهردو
گفته شد **نهشل** جوز بری است وگفته شد **نیلوفر**
لینوفر خوانند وبسریانی کرنب الماء ویونانی نمفا گویند وحب
وبراجب العروس خوانند وگویند خلاف است ونیکوترین
نیلوفر بغدادی بود که گل وی آسمانگون بود وطبیعت
آن سرد وتر است در دوم سردی وی زیاده بود واز
سردی خفته وگویند سردی وی در سیوم بود وبیخ وی آب
برص کند نافع بود ونیلوفر ورمهای گرم را نافع بود وگل
وی منوم بود وصداع گرم را سود دهد ومنع احتلام بکند وشهوت
باه بشکند چون بلدرم از وی با شراب خشخاش بپاشامند و
بی بندد بخاصیتی که در وی است وبیخ وتخم وی درد مثانه
را نافع بود وضماد کردن وتخم وی نزف دم را سود دهد وچون
در آب بجوشانند ودر سر ریزند حرارت ساکن کند وچون
نیلوفر مضر بود بمعده که بنفشه وخوردن وی مضر بود بمثانه ومصلح

دی

وی نبات بود و بدل وی بنفشه بود یا خطمی سفید و اصل نیلوفر
هندی حکم بروح دارد و نیلوفر از ادویه قلبی بود وقتی که تعدیل
آن به عزاران و دارصینی کنند **نیلج** عصاره نیل است **نیلفا**
نیلوفر است و گفته شد **غیسوق** ادرک است و گفته شد
نیل حشیشت عصاره وی را نیلج خوانند و شجره وی را
عظلم خوانند و نیکوترین ورق وی سبز بود که بسرخی مایل بود
و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند
سرد است در دوم و متوسط میان تری و خشکی و قابض
بود منع نفث دم بکند و کلف و بهق و داء الثعلب و سوختگی
آتش و خراجات که در اعضا صلب بود و ریشها عفن و سرفه
سخت کودکان را که کند نافع بود و عصاره وی بر مجلس
و اسحق گفته چون مسحق ماء ... سود دهد با فلوس خیار چنبر
و اگر عصاره وی بسرکه حل کنند و بر ریش سر بمالند نافع بود
و اگر ادمان کنند بر خنازیر منفجر ضماد کردن باقی صلابت آن
بگدازد و اسحق بن عمران گفته بدل نیلج بوزن آن آرد جو بود و دا
آن ماميثا بود والله اعلم بالصواب و اليه المرجع والمآب

باب الواو واحد

بلغت اهل یمن لبلاب است و گفته شد **وبر** قرد است و گفته
شد **وبر الارنب** پشم خرگوش چون بر شریان در بریده نهند با
صبر و اقاقیا کنند و سفیده تخم مرغ منع خون رفتن بکند **وبر اللقاح**
پشم شتر سوخته چون سحق کرده در بینی دمند خون باز بندد **وج** عود الوج

خوانند یونانی اقرون و بپارسی اگر خوانند و قوت وی
نزدیک به بوسا بود و زراوند و نیکوترین وی فربه سبز
سفید بر کره بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول
درجه دوم و گویند در سیوم لون را صافی کند و مجفف رطوبات
مفاصل بود و باه را زیادت کند و گرانی زبان را سود دهد
و بهق و برص را و تشنج و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت
سپرز و مغص و فتق را نافع بود و بول و حیض براند
و گزندگی جانوران را سود دهد و سفیدی چشم زایل کند و تاریکی
و رطوبت آن و اسحق گفته صفرا و بلغم را سود دهد و شربتی
از وی یک درم بود و گویند مضر بود بسر و اصلاح وی تخم
رازیانه کند و بدیغورس گفته در شکستن بادها و تقویت جگر
بدل آن بوزن آن کمون کرمانی بود و دو دانگ وزن آن
دیوند صینی و اسحق بن عمران گفته بدل آن بوزن و ربع
وزن آن عود و قرنفل بود و گویند بدل آن بوزن آن
کمون بود و دانگ آن زراوند **وخشرق** درمنه خراسانی
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود که کرم و حب القرع بیرون
آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل آن شیح ارمنی
بود **ودع** بپارسی کلک گویند بزرگ وی سفید مهره و
کوچک وی بپارسی ... ذی کوش ماهی خوانند و آن نوعی از
حلزون است و حلزون شیخ بود و وی آهن و بیجاده بود
ودع دو گونه بود و بیجاده بود در قوت مانند صدف باشد

وبخاصیت مانند شیح **وردح** رنو خار طب است وگفته شد
ورل شیخ الرییس گفته بشکل وزغ وسام ابرص بود
ودنب وي دراز بود وسر وي کوچک و وي غیر سوسمار است
ومخالف وي در شکل سر وبدن وگوشت وي بغایت گرم
بود وسمین بود گوشت وپیه وي خاصه چون طلا کنند در روغن
قوت جاذبه بود وسرگین وي مانند سرگین سوسمار است
سپیدي چشم زایل کند وموي بر داء الثعلب بر ویاند وسرگین
ورل کلف وکوبا را نافع بود وشریف گفته چون لاغر شوند
وسمجان باخون در دیگ اندازند وبا روغن بزند تا مهرا
شود جهت فربهي که در سرگین ان بود جهت معالجه
نیکوتر ازین نبود ورازي گفته پیه وي چون در قضیب
مالند مالیدنی بغایت قضیب را بغایت بزرگ کند وبدل
پیه وي پیه سقنقور بود **ورل الماء** سقنقور است وگفته شد
وراجالو کرنته الیضا است وگفته شد در طوري سطاخیس آن
وگفته شد **ورس** نباتي یمني بود ونبات وي مانند نبات
کنجد بود وگویند یک سال بکارند وده سال باقي بود ودانه بدهد
وبهترین آن تازه سرخ رنگ بود که بزردي زند مانند لون
عصفر بود وبشکل گل ماش بود وخرد وطبیعت آن گرم وخشک
بود در دوم قابض ولطیف بود کلف وبهق را نافع بود
ضماد کردن وآشامیدن سنگ بریزاند وذکر کرده‌اند
واسود دید کشریني ازوي نیکو بود واسحق گفته مضر است

بشش

بشش وصلح وي عسل بود وگویند جامه که بوي رنگ
کرده باشند مقوي باه بود بپوشیدن آن **ورد** جل گویند
بپارسي گل وسرخوري وزمري که باشد آنرا ورد خوانند
وگل سرخ را احمر خوانند وگل سپید را ویثر ونیکوترین
آن تازه فارسي بود که هنوز تمام نشگفیده باشد ونیکوترین
وي قوي بود وبغایت سرخ بود وطبیعت آن مسیح بن
الحکم گفته سرد بود در اول وخشک بود در اول در درجه دوم
وگویند در سوم ومتوسط بود در غلظ ولطافت بتحقیق
وي اقوي بود از قبض ووي مقوي اعضاي باطن بود
ولثه واسنان ومصلح تن عرق بود در حکم چون بجوشد
بمالند وقطع ثآلیل کند چون قطع کرده مستعمل کنند وبیخ بن
ران وبغل را نافع بود وگوشت در ریشهاي عمیق
برویاند وصداع را ساکن کند واقماع وي نفث دم را
نافع بود ووي معده وجگر را نیکو بود وسده که در جگر
بود از حرارت بگشاید وحلق را نیکو بود چون با
عسل بپزند وغرغره کنند ومسکن وجع منعقد بود چون
بر مرغ طلا کنند وبطبیخ وي حقنه کردن قرحه امعا را نافع
بود ووي مسهل بود ده درم از وي در مجلس براند و
سه درم از وي حرارت تب ربع را نافع بود وخشک
وي نه مسهل بود چون با عسل بپزند وبر معده ضماد کردن
قرحه آنرا نافع بود وچون در دهان نگاه دارند بثره وقلاع

زایل کند خاصه چون عدس و کافور بود و بوییدن تازه
وی صداع گرم را زایل کند و قوت دل دهد و نافع بود و در
بعضی مردمان زکام آورد و در بعضی عطسه آرد و مصلح وی
بوییدن کافور بود و چون بر روی وی خسبند قطع شهوت
باه بکند و دفع مضرت وی بجب الزلم کند و شیخ الرئیس
گفته جوهر وی مرکب بود از گرم و سرد و موجود سردی وی
در دوم و گرمی در اول و در وی تلخی بود و پیوسته بود
و بعطریت ملایم جوهر روح بود و غشی و خفقان گرم را
نافع بود چون با آب وی اندکی تجرع کنند ورد الحمار
ورد الحمار گویند و ابن ماسویه گفته آن کلیست که اندرون
وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت وی سرد در
خشک بود و بشیرازی آنرا گل قحبه خوانند و در روبا
نیز گویند و آن بهار است ورد حسن کلیست بدبوی بلون مانند
گل سرخ و آنرا البعون خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود
و بوی وی محرق بود مانند عاقرقرحا ورد الحمیر نوعی از
عود الصلیب است که آنرا ذکر خوانند و گفته شد ورد الزنبیر
گل خطمی است و ورد الزوالی است و گفته شد ورد خفرا
شقایق النعمان است و گفته شد ورد الحب کیکج است و گفته
شد ورد صینی نسرین است و گفته شد ورد حسان ماریسی
مرغ آلهی خوانند گفته شد ورد نخوار معض بود باید که برگ سبز زند
ورق الخوخ برگ شفتالو چون بر بدن طلا کنند قطع بوی بوزه

بکند

بکند و اگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش بکشد
و اگر بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد ورق الغار برگ
گر یابس و قابض بود چون بسایند و بر سر زخم نهند یا آب
آن بر وی می ریزند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود
ورق الطرفا برگ حنار نیکوترین آن تازه بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود و ورمهای گرم که در زانو بود
نافع بود ضماد کردن و چون بکوبند و بر ریشهای تر افشانند
خشک کرداند و سوختگی آتش را نافع بود و اما بد بود حلق
و بینی و چشم و گوش و از خواص وی آنست که خفاش
از وی بمیرد ورق الغرب برگ و ذکل چون بکوبند و بر
جراحت افشانند گوشت برویاند و آب وی علق از
حلق بیرون آورد ورق الکرم برگ رز چون ضماد
کنند صداع که از گرمی بود زایل کند و ما رانک بر تهی گاه
ضماد کردن قطع اسهال بکند و خاییدن وی مقوی لثه
مسترخی بود ورق التزد نیکوترین آن بود که از سرو
کهن گیرند طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و
گویند گرم و خشک بود و قابض محکم پی لذع ورق الاجاص
برگ آلو سیاه چون بکوبند و بدان غرغره کنند قطع سیلان
مواد از لهاة و حلق بکند و چون مضمضه کنند منع سیلان مواد
از لثه بکند ورق العلیق در علیق گفته شد ورق البلوط
سرد و قابض بود و اندک تخفیف دارد چون بکوبند

و بر جراحت باشند گوشت برویاند و ریشها را
دشخوار باصلاح آورد ورق الزيتون معتدل بود در
گرمی و سردی و خشک بود در دوم چون بسوزند قایم
مقام توتیا بود در داروهای چشم و چون سبز کوبند
و در دهن دارند ناخنه را نافع بود و آب پخته وی چون در دهان نگاه
دارند قلاع زایل کند و ورق زیتون بری چون برداحس
طلا کنند سود دهد و چون به آب عوزه بزند چندانک
مانند عسل گردد و بر دندان خورده طلا کنند قلع کند ورق
شوکة المغربة برگ درخت امغیلان است و گفته شد ورق السمسم
برگ کنجد سرد و تر بود چون موی را بدان بشویند
دراز و نرم گرداند و خشکی ببرد ورق الکبر در کبر گفته شد
ورق الحنظل در حنظل گفته شد صفت آن ورق
السورنجان در شنبلید گفته شد ورق الاترج در اترج
گفته شد صفت آن ورق التوث در توث گفته شد
ورق الجوز مجفف بود و در وی قبض بود چون بخایند
و بر ریش نهند نافع بود و بثرها که در دهن بود ورق الزرنب
الهندی طالیسفر است و گفته شد ورق الغار در غار
گفته شد صفت آن ورق النبق برگ کنار معتدل
و مجفف و قابض و لطیف بود مقوی شعر بود و منضج اورام
و در وی تحلیل بود شجرة البق در دردار گفته شد ورق
المصطکی در صفت مصطکی گفته شد ورق حبة الخضرا در

حبة الخضرا گفته شد صفت آن ورق السوسن معتدل
بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول مجفف
قرحها و بثرها بود چون بکوبند و بران پاشند پی اكله
بگزد و ورق سوسن سپید صلابة رحم را نافع بود ورق
الخلاف برگ بید در وی حرارت و اندک قبضی بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود عصاره وی در درد
سپرز و صلابت و سده آنرا نافع بود و مسهل صفرا
محترق و سودا و بلغم بود و گزیدن عقرب را نافع بود
و وی بول براند با انگبین و اختناق رحم را نافع بود
و مفاصل و نقرس و ادویهای کشنده را سود دهد ورق
المازریون در مازریون گفته شد ورق البرمسق
در سپرمق گفته شد ورد العلیق گل سکل سرد
و خشک و قابض و مجفف بود اختلاف دم و نفث آن
و ذرب و ضعف معده را نافع بود ورد اللوز بهار بادام
سرد بود و مقوی دل و دماغ ورد السفرجل هم سرد
بود و مقوی دل و دماغ ورد التفاح سرد بود
و مقوی دماغ و دل بود ورد الکمثری طبیعت و منفعت
بهار بادام و سیب و به و امرود مانند یکدیگر است
ورد الخیری در خیری گفته شد ورد الباقلا گل باقلا
سرد و تر بود و تسکین حرارت دماغ بود و چون سحق
کنند در هاون رصاصی در آفتاب خضابی نیکو بود

موی را و ورد الحمار سرد و تر بود و مسکن گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر ضماد کنند سهر را نافع بود و سوم بود و مسکن صداع گرم و وزغ نوعی از سام ابرص است و بخیلی گوید که از وی بود و گوشت وی مهلک است و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب سم قاتل بود و گفته اند وزغ حربا است بتحقیق و گفته شد وسخ نباتیست کوهی و در سنگ روید در بهار و بوی لیمو کند مولف گوید بشیرازی آن لیمو دار خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود وسمه ورق النیل است و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و در وی قبض و جلا بود موی را خضاب کند خاصه با حنا خضابی آب ... وسخ الاذن چرک گوش چون بر داخس طلا کند نافع بود و شقاق لب و گزندگی افعی را بغایت وسخ کوایر النحل این چون گفته عکبر است و گفته شد و صاحب جامع گفته خطاست و مولف گفته بتحقیق آنرا مومیای نحلی گویند و بزبان بلس داران آنرا بر مو خوانند و دیسقوریدوس صفت آن گفته که آن علکی بود بوی بود مانند میعه و آن بتحقیق مومیای نحلی است و منفعت وی در صفت عکبر گفته شد و طبیعت وسخ الکوار گرم بود در دوم نزدیک بسیوم و جذب بلیغ کند از بهر آنکه جوهر وی لطیف بود و اگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و چون بر قوبا مالند زایل کند و مولف گفته در دفع خون و کرم و افتادن از

جای عمل مومیای میکند و بکرات امتحان رفته و شج اشق است و گفته شد وشق فرو وی گرم و خشک بود بغایت قوی باشد و در وی اعانه باه بود و گرده و پشت را نیکو بود و محروری مزاج را مضر بود و ادمان بر سدن وی ایمن باشد از بواسیر وعد بادنجان است و گفته شد وقل مقل خشک است و گفته شد ولع جدال است و گفته شد وبین انگور سیاه است و در عنب گفته شد وبر گل سیندست طبیعت آن سرد و تر بود

باب الهاء

هامه صغرات و گفته شد هاکول گویند جنیل است و گویند بتحقیق تراب الهالک است و گفته شد هبید حب حنظل است و در حنظل گفته شد هدبه حمار قبان خوانند و عتر قبان و آن جانوریست کوچک بسیار پای که در شیب خنبهای آب بسیار بود و چون با شراب بیاشامند عسر البول و یرقان را نافع بود و چون بدان تحنک کنند یعنی یا طلا کنند بر مرغ خناق را نافع بود و چون نحو کنند و در وی انار یا روغن گل گرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اطهورس گفته اگر در خرقه بیچند و بر صاحب تب بندند زایل کند هدهد بپارسی مرغ سلیمان گویند غافقی گفته چون گوشت وی بپزند با آب و شبث و صاحب قولنج گوشت وی بخورد و مرق آن بیاشامد نافع بود و در خواص

آورده اند که چشم وی بر کسی بندند که نسیان بر وی غالب بود
دفع آن بکند و اگر بر کسی بندند که از وی جذام نرسد مادام که
با وی باشد ایمن بود و اگر نیز ابتدا کرده باشد موافق باشد
و اگر بروی در خانه بخور کنند گزندگان بگریزند و اگر آدمی با خود
در برابر خصم دارد بر وی ظفر یابد و حاجتهای وی گزارده کرده
و خون وی چون در سپیدی چشم چکانند زایل کند و اگر پر
وی بخور کنند در برج کبوتر هیچ نوع حیوان موذی گرد آن نگردد
و اگر پر وی کشته بچهار درست از در خانه بیاویزند بر گرد
آن خانه بود از چشم بد ایمن بود و اگر مغاکه وی خشک کنند
و سحق کنند با سوسن و با روغن کنجد بیامیزند و بعد از یک ساعت
بیفشارند و بر موی مالند جعد کرد اند و اگر لحیه شیب وی
با خود نگاه دارند مردمان او را دوست دارند و اگر بال
وی نزدیک موران بخور کنند بگریزند و گوشت وی چون
بخور کنند مسحور را نافع بود یا کسی که بر زن بسته باشد بگشاید
و دل وی چون خشک کنند و بکوبند و با طلا بیاشامند قوت
باه بدهد و لحیه شیب و زبان و درازترین پری که در بال
وی بود بر پوست بندند و مرد بر ران راست بندد چون
خواهد که مجامعت کند قوت دهد **برنوه** قرنوه خوانند
و آن ثمر درختی است ببغداد مثل بلوط اندکی کوچکتر و به زردی
مایل بود و از وی بوی عود آید و طبیعت وی معتدل بود
و گویند گرم و تر بود صاحب منهاج گفته مقوی معده و مضر بود

و طبیخ وی بول براند و سنگ بریزاند و اسحق بن عمران گفته
درد حلق را نافع بود و شکم براند و بدل وی بوزن وی قاقله
صغار بود **بسرز** عود الصفرات و گفته شد **بوقلوس**
بقلة اليهودیه گویند و آن نوعی از هندبا بری است و بعضی
گویند نوعی از اسفاناخ است و شریف گفته بقلة یهودیه قرصعنه
است و از محققی آنرا مرقلوه خوانند و بپارسی تره دشتی
و آن از انواع کاشنی بری بود و در هندبا گفته شود انشاء الله
برالحبوب تمام است و گفته شد **برطان** قرطان گویند
و آن حبی است میان گندم و جو طبیعت وی معتدل بود
میان گرمی و سردی و میل تری دارد و گویند سرد بود و
گویند بغایت گرم بود و خشک وی مجفف بود بغیر لذع و در
وی قبض و تحلیل بود **بزارخشان** و بزارقشان بزر گویند
و معنی آن بپارسی بزر کتان بود و بسریانی ماشرا گویند و گفته شد
بزر اسفند حرمل است و گفته شد **بشغیتل** حشغیل آ
و گفته شد **[illegible]** عود هندی است و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم بخاصیت نقرس را نافع بود و بدل
وی قسط رومی باریک بود **بخت برج** ماذریون آ
و گفته شد **بطیون** طیخ است و گفته شد **بطنیفا** هندبا آ
و گفته شود انشاء الله **بطموت** جلبوات و آن سلق جبلی آ
و در حماض گفته شد **بطیانه** شاهترج است و گفته شد
بطیون بپارسی بارجوبه گویند و مارکیا و اهل مغرب و اندلس

اسفراج خوانند نيكوترين آن بستاني بود تازه و طبيعت وي
گرم و تر بود و گويند معتدل و گويي گرم بود و ورق آن مانند
ورق رازيانه بود و صفت تخم وي گفته شده و وي مفتح سده
احشاء و محلل آن بود و طبخ وي عرق النسا و يرقان و درد مفاصل
را نافع بود و خاصه طبخ اصل وي و چون با شراب بخورند و اصل
آن بسايشند گزندگي رتيلا را نافع بود و چون بطبخ آن مضمضه
كنند درد دندان ساكن گرداند و تخم وي همين عمل كند و گويند
وي شكم ببندد و گويند قولنج بلغمي و ريحي و عسر البول را نافع
بود و باه را زيادت كند و دشواري زادن را نافع بود و سخن گرده
و مثانه بود سخني معتدل و تقطير البول كه از برودت و تري بود و
درد پشت و درد كهن شده را نيكو بود و سينه و شش هم و طبخ
وي چون سنگ پاشند بگشايد و گويند آب و تخم وي سنگ گرده
و مثانه بريزاند چون با عسل و قدري روغن بلسان پاشند
و وي معده را مضر بود و دواي آن بود كه بجوشانند و بعد از آن با كو
بخورند و مري و زيت اضافت كنند و طبري گفته اگر بيخ وي خشك بر
دندان نهند قلع كند بي وجع و ملاحه گفته اگر بيخ وي سحق كند و بر
دندان نهند اگر خايسته شده باشد قلع كند و اگر درد مند بود درد
ساكن كند و محول گفته طبخ اصل وي باه را زيادت كند و بدل
آن حنظل بود هنك بزبان هندي حليلت است و گفته شد
هندبا بادي كاشني خوانند بري بود و بستاني بود و بري
را يوناني ثولس و قحوريون نيز گويند و ورق وي همچون تره از بستاني

طبخ م
حيض ؟

بود و بعد نيكوتر و بستاني را يوناني اندبيا خوانند
و آن دو نوع بود يك نوع ورق وي پهن بود نزديك بكاهو
و يك نوع ورق وي باريكتر بود و در طعم وي تلخي بود و نيكوترين
آن بستاني بود بوشيرين و فاضلترين آن شامي بود
و آنرا انطوبيا خوانند و طبيعت آن سرد و تر بود در آخر
درجه اول و گويند سرد و خشك بود در اول و گويند خشكي
وي در دوم بود و بري را طرخشقوق خوانند و بپارسي
تلخ و رازي گفته اقوي بود از بستاني در جميع افعال و عصاره
وي استسقا را نافع بود و سده جگر بگشايد و دفع سمها بكند
چون بپاشند خاصه عقرب و زنبور و تب ربع را زايل
كند و چون آب وي با زيت بپاشند باد زهر ادويه هاي
كشنده بود و مقوي قلب و لبن وي سفيدي چشم زايل
كند و هندبا بستاني برودت در وي بيشتر بود كه بري
مقوي معده بود و سده جگر بگشايد و تسكين حرارت خون
چون صفرا باشد بنشاند و آب وي چون با سكنجبين بجوشانند
و كف بگيرند و بپاشند سده بگشايد و رطوبات
عفن پاك كند و تبهاي دراز را سود دهد و كاشني كيموس
نيكو دهد و فاضلتر از كاهو بود در تفتيح سده و در تابستان
تلخي وي زيادت گردد و سبب گرما بس اندك ميلي بحرارت
داشته باشد نه ديگر اعتدال و ضماد كردن بر نقرس و درد چشم
را سود دهد هندبا سكن غثيان و همچنان صفرا و حرارت

معده بود و شکم ببندد و تب صفرا را نیکو بود و چون با آب
کاشنی خیار چنبر حل کنند و بدان غرغره کنند ورم حلق را نافع
بود و هندبا بقلی الخضر بود و مصلح وی کشاد بود و نوعی از
کاشنی بری ست که آنرا حندقیل خوانند و گفته شد و کاشنی
شامی که آنرا انطونیا خوانند معتدل ترین کاشنیها بود و گویند
وی نیکوتر بود و مسیح گفته میان کاشنی و کاهو بود و طری
گفته لطیفتر از کاهو بود و غذا اندک دهد و چون ورق وی
بکوبند و بر ورم گرم نهند بگدازند و آب وی با آب رازیانه
نیز یرقان را نافع بود و بیخ وی از تخم وی بقوت تر بود و بوت
بیخ وی مستعمل بود **هوم المجوس** هرانیا ست وگفته شد **هوفاریقون**
هیوفاریقون خوانند و اوفاریقون و اندروسامن نیز
گویند و قودیون و آن دادی رومی است و آن قضبان
و ذمری و حبی است سرخ رنگ برنگ سماق بغدادی اگر
چه صاحب منهاج آورده که سرخی وی کمتر از سرخی سماق بود
و همو آورده که حب بلسان است و هر دو سهو است و طبیعت
آن گرمست در سیوم و خشکست در آخر آن لطیف و محلل
اورام بود ضماد کردن و ورق آن سوختگی آتش را نافع
بود و چون بسرشند با شراب بپاشانند حمل بود و زسایی
عرق النسا را نافع بود و حیض و بول را براند و کزاز را سود
دهد و ثمرهٔ وی مسهل مره بود و بچه بیندازد و بدل وی
بدل وی بوزن وی بیخ ادخر بود و نیم وزن وی بیخ کبر

هوجره هوقسیداس نیز گویند و آن عصی الراعی است
وگفته شد **هوفسطیلیاس** صاحب منهاج گوید عصاره لحیة
التیس است وگفته شد **هوفیلوس** حب الحمار است وگفته
شد **هیضان** فجل بری است وگفته شد **هل بوا**
هال بوا است و آن قاقله کوچک بود وگفته شد **هیشر**
کنگر بری است و درازی قد آن از یک گز زیاده بود
و میان آن تهی بود و شکوفه آن بهمن بود و بلون بنفش
و باخر سفید شود و میان آن شکوفه مانند پنبه بود و اگر
از آن پنبه در گوش کسی افتد کری آورد **هیل** هال است
وگفته شد **هیرون** قصب است وگفته شد **هیرانا**
نعنع است وگفته شد والله اعلم بالصواب

باب الیا یاسمون

یاسمین است و سجلاط نیز گویند بشیرازی گل یاسم خوانند
و آن سفید بود و زرد بود و گویند ازرق نیز بود و عیسی بن
ماسه گفته دو نوعست زرد و سفید و سفید بقوت تر بود
در حرارت و یبوست و خوشبوی تر بود و مسیح بن الحکم گفته طبیعت
وی گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و آخر سیوم ملطف رطوبات
بود و کلف و صداع بلغمی زایل کند و ریاح غلیظ که در دماغ بود
محلل و مقوی وی بود و اصحاب لقوه و فالج را نافع بود و عرق
النسا و فتح سدد بود و نوع زرد وی محلل و مسخن هر عضو سرد بود
و محرور مزاج را صداع آورد و مصلح وی روغن گل و سرکه بود

و دیسقوریدوس گفته کرم که در روده بود و حب القرع و حیات
بیرون آورد و چون سحق کرده خشک و با عسل بپاشند و تریف
گفته چون یاسمین سفید بگیرند و آب آن بگیرند سه روز هر روز
ده درم از آب وی بپاشند قطع نزف ارحام بکند و چون
خشک کرده سحق کنند و بر موی سیاه پاشند سفید کرداند **یاقوت**
نیکوترین آن سرخ رمانی بود و سواس سوداوی و خفقان
و ضعف دل را بغایت نافع بود و گویند چون از خود بیاویزند
منع جمود دم بکند و بغایت مفرح بود تا بجای که در دهان نگاه
دارند تفریح بخشد **یبروح** دو نوعست یکی بیخ لفاح خوانند و یکی را
یبروح الصنم از بهر آن که بصورت انسان بود و مولف گفته
در حدود کرمسیر از نزدیک قلعه شهریاری حی باشد و قد آن
از یک وجب کوتاه تر بود و دست و پای دارد و چون سفید بود
و بعضی گویند و یا اسک میکند از زمین و آنرا اسکند خوانند و این
معقول نیست و نیکوتر آن بود که فربه بود و طبیعت آن سرد
و خشک بود در اول سیوم مخدر و مسبت بود و اگر برگ وی
برشش بمالند یک هفته زایل شود بی آنکه ریش کند و بر ورمهای
صلب و دبیلات و خنازیر طلا کردن نافع بود و یبروح چون
بکوبند و بر مفاصل ضماد کنند نافع بود و اگر کسی را احتیاج بود
بقطع عضوی در شراب بپاشند بیخود شود و از خوردن
وی همان عارض شود که از خوردن افیون و وی مسبت
و سم بود و بدترین آن پوست وی بود و بوییدن آنچه ورق

شاه تره است

وی سفید بود و آنرا ساق نبود و ذکر خوانند مسبت بود و
مداوای وی بقی کند با آب گرم و عسل و شبث و مصطکی و سعتر
و مرو سفید و شیر تازه آشامیدن و یبروح را در محبت خواص
بسیار بود و گویند اگر کسی باسم شخصی که خواهد چون یبروح
برکند هم در ساعت هر عضو یبروح که بشکند از آن شخص را
همان عضو جدا کند و خیلی خواص دیگر دارد که غیر طبی است
بدین سبب اینجا نیاوردیم **یتوع** هر نباتی که وی را لبنی
محرق مسهل مقطع بود آنرا یتوع خوانند مانند شبرم و عشر
و لاغیه و مازریون و عرطنیثا و ماهودانه و علفقا و اصناف
آن بسیار است و همه بد باشد و اقوی ترین آن یتوعات
لبن وی بود پس تخم پس بیخ بعد از آن ورق و طبیعت آن
گرم و خشک بود در چهارم و آن بود که در دوم تا سیوم و از
خواص وی آنست که در هر برکه آب اندازند که ماهی در آن بود
ماهی در روی افتد و لبن وی موی سبز کند چون بدان طبخ
کنند خاصه در آفتاب و آنچه بعد از آن بیرون آید ضعیف
بود و اگر بکوبد کند دیگر نروید و اگر بر دندان خورده
چکانند قلع کند و بواسیر را قطع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ
بود و منفعت هر یک از یتوعات در باب خود گفته شد
یحصص نوعی از کرفس بزرگست و آنرا مشرقی خوانند
و انواع کرفس در کاف گفته شد **یدره** قسوس است و
گفته شد **یذف** خاما اقطی است و گفته شد **یربوع** باری

مرش دشتی گویند گوشت وی غذای بسیار دهد و شکم
براند یراغ قصب است بپارسی نیی گویند و گفته شد
یرامیغ هلیون است و گفته شد یرتا حنا است و
گفته شد یشف یشب خوانند و در جرالیب خوانده
شد یعقوب کبک نر است و گفته شد در فتح یعضید
خندریلی است و گفته شد یعیصا ریباس است و گفته شد
یقطین نزدیک عام کدو بود و در لغت هر درختی که ویرا
ساق افراشته نبود مانند کدو و خربزه و حنظل و امثال
آن یلنجوج عود هندی است و گفته شد یمام
شفنین است و گفته شد ینبوت خرنوب نبطی است و
صفت خرنوب نبطی و شامی گفته شد و طبیعت وی سرد و
خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند
گرم بود و آن در صحراها در بن دیوار بستانها روید و ثمر وی مانند
کرده گوسفند کوچکتر بود و بلون سرخی بود که بسیاهی زند
و در مصر تحت الکلی خوانند و دانه وی و دانه خرنوب شامی
مانند یکدیگر بود و بطبیخ وی مضمضه کردن درد دندان را نافع
بود و در طبیخ وی نشستن ستری بسفل بود و وی نافع بود جهة
سیلان حیض مفرد خوردن و بخور برگرفتن و منع اسهال
را نافع بود و بر ثالیل الیدین بخت زایل کند و خلط وی بد و
ثقیل بود خاصه چون تر بخورند و بشیرازی کوره خوانند
ینتون تافسیا است و گفته شد ینق بلغة اهل اندلس

الیحرا است و گفته شد ینبه نباتیست که بشیرازی سبل
دارو خوانند و در جراحتها مستعمل کنند و زخمهای تازه

والله اعلم بالصواب

تمت الکتاب

الموسوم باختیارات البدیعی فی یوم الاحد سادس شهر
ربیع الاول سنه ثمان وستین
وثمانمایه

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین وعلیه التکلان
اما بعد بدانک این رساله دوم است از کتاب
اختیارات بدیعی در مرکبات مستعمل والله الموفق والمعین

باب الاول فی المفرحات مفرح یاقوتی معتدل

خفقان و وسواس را سودمند بود و دل را قوت دهد
و نشاط آورد **اجزاء آن** مروارید ناسفته هشت درم
بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول و نقره
محلول از هر یک یک مثقال حجر لاجورد یک مثقال و نیم لعل
و عقیق و حجر یشب از هر یک سه درم طباشیر سفید و
صندل مقاصری از هر یک پنج درم کهربا گل نیلوفر و زرشک
بی دانه از هر یک سه درم صندل سرخ و طین ارمنی از هر یک
دو درم کشنیز و تخم گل از هر یک سه درم و در بعضی نسخها
افتیمون شش درم میگیند سادج هندی و زرنباد و درونج
عقربی از هر یک یکو نیم عود هندی و پوست اترج و گاوزبان
از هر یک سه درم بهمنین از هر یک دو درم بادرنجبویه دو درم
ریوند صینی دو درم تخم کاشنی و گاوزبان قیصوری و عنبر اشهب
از هر یک سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم
شیر آمله هلیله کابلی از هر یک پنج درم گلاب و نبات
مصری از هر یک یک من شراب سیب و آب انار شیرین از
هر یک ده مثقال اگرچه در نسخها شراب سیب یک من و آب انار
چهل درم گفته اند اما این نسخه مستعمل است شراب به پنج درم

داروها کوفته و بیخته مجموع بگلاب بسرشند و شراب سیب
و به و آب انار اضافت کنند و در ظرف چینی کنند و چهل روز
در میان جو نهند و بعد از ان استعمال کنند شربتی نیم مثقال
تا یکو **یاقوتی معتدل** خفقان و وسواس و ضعف دل
زایل کند و نشاط آورد **اخلاط آن** لولو ناسفته و بسد
از هر یک پنج درم کهربا دو درم و نیم صندلین آمله مقشر و طباشیر
از هر یک چهار درم گاوزبان پنج درم تخم کاشنی دو درم و نیم
درونج عقربی یک درم سادج دو درم افتیمون و ورق گل
سرخ از هر یک سه درم زرنباد دو درم تخم بالنگو و تخم
فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم و در بعضی نسخها سنبل
دو درم میگیند زعفران عنبر اشهب از هر یک یک درم کافور نیم
درم مشک ترکی دانگی عود پنج درم کشنیز خشک دو درم
خشخاش سفید بخشه گل ارمنی از هر یک دو درم زر ورق و
نقره ورق از هر یک یک درم و اگر یک مثقال بود شاید لعل
نیم مثقال داروها کوفته و بیخته بشراب سیب خالص یا شراب حماض
بسرشند شربتی یکو تا یک مثقال اگر شراب سیب خواهد
صد و هشتاد مثقال و اگر شراب حماض خواهد صد و هشتاد
و پنج مثقال باید و اگر شاهصفه خواهد بهتر بود **یاقوتی گرم**
خفقان گرم را سود دهد و قوت دل دهد **اجزاء آن**
و ورق گل سرخ طباشیر از هر یک دو درم کشنیز خشک بریان
کرده صندل مقاصری از هر یک یک درم تخم خیارین مغز دانه

کدو از هر یک چهار درم تخم توذری بوزن آن بهمن سفید گاوزبان
از هر یک ده درم بزر بنگ بی دانه شش درم مروارید ناسفته کهربا
بسد از هر یک نیم درم در بعضی نسخها کافور نیم درم و زعفران
دانگی میکند مجموع کوفته و بیخته نبات بورق سپید مشک بقوام
آورند و دارو ها بدان بسرشند شربتی یک درم تا مثقال
نوعی دیگر یاقوتی خفقان و ضعف دل را سود دهد **صنعة آن**
گاوزبان بالنگو بهمنین از هر یک هشت درم آملج در ثلث
خوشاند خشک کرده بریان کرده هشت درم تخم فرنجمشک
هشت درم عود قماری ده درم مروارید ناسفته گل مختوم
از هر یک یک مثقال زعفران یک درم قرنفل بسد کهربا زرنب
کشنیز خشک از هر یک دو درم کبابه سه درم گل سرخ صندل
مقاصری از هر یک پنج درم عسل اهلیلج چهار یکی یاقوت زرد
محلول نقره محلول از هر یک نیم درم دارصینی دو درم زرنباد
سه درم درونج عقربی یک درم و نیم مشک نیم قند سفید یکمن و نیم
کهربا و بسد باید که سوخته بود دارو ها کوفته و بیخته قند صافی کرده بقوام
آورند و عسل اهلیلج بر سر آن کند و دارو ها بدان بسرشند شربتی
یک درم **مفرح جواهر** نسخه خواجه رشید خفقان و وسواس
و ضعف دل را سودمند بود و جگر و قوت و مغز را قوت دهد و
لون بغایت صافی کند و نشاط تمام آورد و بادهای سوداوی
دفع کند و قوت دل بغایت دهد و خواص این بسیار است
اینجا کوتاه کردیم **صنعة آن** یاقوت سرخ ده مثقال یاقوت

زرد چهار مثقال یاقوت کبود چهار مثقال یاقوت سفید
چهار مثقال لعل سه مثقال فیروزج سه مثقال زمرد یک
مثقال و نیم عقیق چهار مثقال یشب سه مثقال لولو ناسفته
چهار مثقال بسد دو مثقال کهربا دو مثقال حجر لاجورد دو مثقال
تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق قرنفل
سه مثقال پوست بیرون پسته چهار مثقال آمله مقشر
ده مثقال پوست هلیله کابلی ده مثقال بادرنجبویه چهار مثقال
گل نیلوفر سه مثقال صندلین تخم بادرنجبویه قرنفل دارصینی
کبابه چینی از هر یک سه مثقال گاوزبان پنج مثقال عصاره بادرنگ
انجده سه مثقال عود قماری چهار مثقال بادروج دو مثقال
درونج عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین مختوم چهار
مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار مثقال مشک
ترکی یک مثقال و نیم زر ورق و نقره ورق و کل دارصینی از
هر یک چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار سه
مثقال سنبل الطیب ساذج بهمن سرخ از هر یک دو مثقال بهمن
سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی یکمن آب به اصفهانی
یک آب حماض یمن گلاب یکمن عرق بید مشک دو درم نبات
مصری نبات با عرقها و آب سیب و به بقوام آورد و چون
فرو گیرد آب حماض بران ریزد و دارو ها بدان بسرشند
شربتی نیم درم تا یک مثقال مناسب باشد **مفرح دلگشا**
ضعف دل و وسواس سوداوی و خفقان زایل کند و نشاط دهد

تمام فزا آورد صنعت آن لولو ناسفته سه درم بسد یکدرم و نیم
کهربا یک درم لعل یک مثقال یاقوت زرد نیم مثقال یشب یک درم
قرنفل یک درم بهمن سفید دو درم کبابه چینی بهمن سرخ از هر یک
یک درم زرنباد نیم مثقال تخم بادرنجبویه سه درم ساذج یک درم
درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم پوست
اترج سه درم گاوزبان پنج درم صندل سرخ و سفید از
هر یک سه درم کشنیز دو درم گل سرخ سه درم دارصینی
آمله مقشر پنج درم عصاره زرشک ده درم طین ارمنی دو درم
تخم فرنجمشک سه درم طباشیر سفید دو درم عود خام نیم مثقال کافور
قیصوری نیم درم زعفران دانگی عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی
دانگی و نیم زر ورق و نقره ورق از هر یک نیم مثقال شراب حماض
مصری نیمن شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی
بیست مثقال داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکی نافع بود
دواء المسک معتدل ضعف دل و مرضهای سوداوی را سود دهد
و بادی کر زنان آبستن را بود سود دهد صنعت آن
مروارید ناسفته بسد کهربا ابریشم مقرض زرنباد درونج عقربی
از هر یک مثقال بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی
اشنه از هر یک دو درم جندبیدستر یک درم و نیم مجموع کوفته و بیخته
بغیر ابریشم را بجوشانند و بکدازند و صاف آید و بر سر آن کنند و با
چندان عسل مصفی بسرشند شربتی نیم درم تا یکدرم و قوت این تا
سال می باشد مفرح مسیحی مستعمل نسخه مولف قوت دل

و دماغ و جگر بدهد و پشت و گرده را نافع بود و معده
را نیز قوت دهد و لعوظ تمام آورد و منی بیفزاید و اشتهای
طعام باز دید کند و هاضمه را قوت دهد صنعت آن
قرنفل پنج درم خولنجان کبابه چینی قرنفل جوز الطیب قاقله
کبار و صغار تخم فرنجمشک ورق قرنفل از هر یک سه درم
گاوزبان بادرنجبویه از هر یک پنج درم سنبل الطیب اشنه
از هر یک چهار درم زعفران سه درم مصطکی سه درم بهمنین
از هر یک چهار درم ساذج هندی دو درم زنجبیل دارفلفل
از هر یک یک درم پوست اترج سه درم ورق گل سرخ
پنج درم سعد هندی یکو نیم خصی الثعلب ده درم لسان العصافیر
بسباسه از هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی
نیم درم لعل یک درم لولو ناسفته دو درم کهربا یک درم
بسد یک درم زر ورق نقره ورق از هر یک نیم مثقال جزو
خوب سی مثقال اگر بعسل خواهد دو وزن ادویه عسل و اگر بقند
خواهند سه وزن ادویه قند و اگر بعسل کند روغن بادام بسته
ادویه کوفته و بیخته بدان چرب کنند و اگر بقند کنند ده درم خشخاش
با ادویه بکوبند و باز شربتی بقدر حاجت

باب الثانی فی المعاجین معجون

الملا المولی الاعظم بقراط الزمان جالینوس العهد معین الملة و الدین
طبیب علیه الرحمة و المغفرة صنعت آن شقاقل مصری
بهمنین بوزیدان سورنجان مصری بسباسه از هر یک پنج درم

تودریین از هریک چهار درم ستره سقنقور پانجده مثقال خصی
الثعلب پانجده درم کبابه صینی سه درم قرنفل قضیب گاو
خشک کرده سوده مغز حب زلم مغز جلغوزه مغز حبة الخضرا مغز
نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله کبار تخم شلغم دارفلفل از
هریک پنج درم زنجبیل سه درم نارمشک فرنجمشک صندل سفید
خشخاش سفید گاوزبان ورق گل سرخ بادرنجبویه تخم
هلیون اسارون قرفه درونج عقربی حب بواکل قرفه
ورق قرنفل جوزبوا اشنه سفید از هریک پنج درم زعفران
پانجده درم سعد هندی زرنب تخم بادرنجبویه زرنباد مصطکی
تخم گزر تخم اسبست از هریک سه درم عود خام پنج درم عنبر اشهب
ده درم مشک ترکی یک مثقال و نیم سنبل الطیب ده درم
ساذج هندی سه درم لعل یک درم یاقوت کبود سه درم
لولو ناسفته پنج درم کهربا سه درم بسد سه درم زر محلول سه
درم نقره محلول سه درم [illegible] صد مثقال عسل بقدر الحاجة

معجون لبوب این نسخه املاء مولانا معین الدین علیه
الرحمة والغفران است منی بیفزاید و گرده و پشت را قوت
دهد و مثانه را از ریگ و بلغم پاک کند و نعوظ تمام آورد و دل
و دماغ را قوت دهد و نشاط تمام آورد **صنعت آن**
مغز پسته مغز فندق و بادام جلغوزه مغز حب الزلم و مغز
کردکان مغز حب قلقل کنجد مقشر از هریک پنج مثقال مغز
نارجیل ده مثقال خصی الثعلب ده مثقال خشخاش سفید سه درم

خولنجان سه مثقال دارصینی پنج مثقال شقاقل مصری
پنج مثقال بهمن سرخ پنج مثقال بهمن سفید ده مثقال تودریین
از هریک پنج مثقال گاوزبان پنج درم لسان العصافیر پنج مثقال
مغز دماغ گنجشک پنج مثقال قضیب گاو سوده سه مثقال زرنباد
سه مثقال بالنگو پنج مثقال فرنجمشک پنج درم خسک حربی پنج
مثقال زرنباد زرنب قرنفل بسباسه تخم بادرنجبویه از هریک
سه درم عنبر اشهب پنج مثقال مشک ترکی نیم مثقال عود
خام ده درم زعفران یک درم مصطکی ده مثقال مروارید پنج
درم لعل دو درم یاقوت کبود یک مثقال زر محلول دو مثقال
نقره محلول سه مثقال قند کن واگر عسل خواهند همین سبیل **معجون**

اسرار الاطبا این نسخه از ان مولف کتابست
باه را بیفزاید و قضیب را قوت دهد و منی بیفزاید و نعوظ تمام
آورد **صنعت ان** مغز بادام پسته فندق حب قلقل حبة
الخضرا کردکان نارجیل مغز انگلک و جلغوزه مغز تخم خربزه
مغز حب زلم کنجد مقشر خشخاش سفید از هریک ده درم
کبابه زرنباد خولنجان قرنفل شقاقل مصری از هریک پنج
درم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب از هریک
سه درم بهمنین تخم هلیون تودریین بوزیدان مغاث
تخم جرجیر تخم شلغم تخم اسبست و پیاز از هریک شش درم خصی
الثعلب فربه خوب ده مثقال کشمش خرما قضیب گاو خشک
کرده سوده از هریک چهار درم مغز دماغ گنجشک نر که در وقت

بپچان کرفته باشند ده درم زعفران زنجبیل نارمشک و بجنگل
دارفلفل از هریک سه درم عسل بقدر حاجت شربتی دو مثقال
وغذا نخوداب یا قلیه با زرده تخم مرغ نیم برشت یا کباب با پیاز خام
یا ابکوشت مناسب باشد و ازماست و ترشی و سبزی احتراز
کند نوعی دیکر است و این نسخه ازان مولانا
مرحوم مسیح الوقت شمس الدین ابن هلال است نور الله
قبره خاصیت این معجون بسیارست باه را زیادت کند
ومجامعت و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و قضیب
را قوت دهد و کونه روی را نیکو کرداند و استعمال کند بعد از
مجامعت تا از عرق النسا و نقرس و نقصان مجامعت نقصان
منی و از جمله مرضهای عصبانی ایمن کردد صفت آن
شقاقل خولنجان خصی الثعلب بهمنین و ج تودری سرخ
وسفید ولسان العصافیر از هریک سه درم بیره شقنقور سه مثقال
حب البان حب بلسان حب فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار
تخم جرجیر تخم جزر تخم کندنا تخم سپاناخ تخم شلغم تخم اسبست خشخاش
سفید مغز حب کلدانه تخم تربیزه تخم شبث تخم جزر شامی کرماد
ازان دو قرات تخم هلیون حسک عربی از هریک دو درم
دارصینی قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه چینی
سعد کوفی دارفلفل قرفه جوزبوا نارمشک عود خام عنبر اشهب
زعفران از هریک یک مثقال مشک ترکی دانکی مغز بادام و ...
وبسته حب الصنوبر کبار و حبة الخضرا و حب القطن بکیرند ...

از هریک ده درم ادویه‌ها بهم بکوبد و مغز بادام و عنبر و مشک
و زعفران با هم و باسه چندان عسل کف کرفته بسرشند
و در ظرفی چینی یا کاشی کنند شربتی از سه درم تا سه مثقال
معجون لولوی مستعمل این نسخه ازان جالینوس است
و این معجون را منفعت است قضیب را سخت کند
و اوعیه را بکشاید و اعصاب دماغی را قوت دهد
و شهوت زیادت کند و در زن تغیری عظیم پیدا کند
چنانچه منی بلذت بدرجه تمام‌تر بیرون آید و نعوظ بسیار
آورد و دوستی مرد در دل زن پیدا کند اخلاط آن
لولو ناسفته بسد از هریک یک مثقال افیون بهمن سفید از
هریک یک درم کابلی اصل اللبلاب از هریک پنج مثقال
تفاح اذخر سعد کزمازک از هریک نیم مثقال اسلیخه دارچینی
اسارون مصطکی از هریک دانکی و نیم صمغ عربی و کثیرا
از هریک دانکی با چندان عسل کف کرفته بسرشند و در ظرفی
آبکینه کنند و در وقت خواب و هنکام مجامعت یک مثقال
با آب فاتر بخورد معجون عطائی مستعمل مولف کتاب
جهت دفع سرعت انزال نیکوست صفت آن بلوط و کلنار
و شونیز و لبان ذکر از هریک ده درم کمون کرمانی ناخواه
کروبا از هریک پنج درم پوست بلیله و پوست هلیله
زرد و آمله مقشر هلیله سیاه از هریک سه درم کشنیز خشک
ده درم کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف کرفته بسرشند

شربتی دو مثقال بامداد و شبانگاه همچنین غذا و قوت
غذایی مناسب **معجون فلاسفه** بلغم را دفع کند و مقوی
نفس بود و مفرح و قوت باضمه بدهد و اشتها را زیاده کند
و حفظ بیفزاید و ذهن را تیز کند و سردی و چکیدن کمیز
دفع کند و بادها بشکند و منی بیفزاید و قضیب محکم دارد
و این را مادة الحیوة خوانند و این معجون منسوب بفیلسوفان
و خاصیت این بسیار است چنانچه اگر نفسه شود در یک دو روز
نکند و مخصوص است بلغمی مزاج **اخلاط آن** فلفل دار فلفل زنجبیل
دارصینی پوست بلیله آمله مقشر شیطرج هندی زراوند
مدحرج عاقرقرحا بابونج خصی الثعلب مغز جلغوزه مغز نارگیل
از هر یک ده درم بابونج پنج درم فستق سه درم عسل کف
گرفته سه وزن ادویه و در بعضی نسخها رازیانج پنج درم
میکنند **معجون انوشدارو** که آنرا جوارش مفرح خوانند و مفرح
کندی نیز گویند و از معاجین هندی است پیش از طعام و
بعد از طعام شاید خورد معده را قوت دهد و غذا را هضم کند
و رنگ روی سرخ دارد و بوی دهان خوش کند و جگر را قوت
دهد و از معاجین بزرگست **صنعت آن** ورق گل سرخ سی درم
سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی اسارون از هر یک سه درم
هیل قاقله بسباسه جوز الطیب قرفه زعفران سنبل الطیب زرنب
از هر یک دو درم شیر آمله یک رطل در نه رطل آب بجوشانند
تا با سه رطل آید فرو گیرد و دو دست بمالد و صافی کند و لیکن

فانید که آنرا مراد کعب الغزال است بقوام آورده و داروها
بدان بسرشد و اگر بعسل کند یا قند شاید و مقداری مشک
اضافه کند و بعضی قرنجشک و مروارید ناسفته و ساذج هندی
از هر یک دو درم اضافه میکنند شربتی دو مثقال و نیم
که آنرا بلادری بزرگ گویند سودمند
بود فالج و لقوه و صرع و تریاق همه رنجها بود که از سردی
باشد و باه را قوت دهد تمام چنانچه بلغمی مزاج را هیچ معجونی را
در امر باه بهتر ازین نبود عاقرقرحا شونیز قسط فلفل
دار فلفل وج از هر یک دو درم ورق سداب جنطیانا رومی
حلتیت زراوند مدحرج حب الغار جندبیدستر شیطرج هندی
خردل از هر یک پنج درم عسل بلادر چهار مثقال و نیم داروها کوفته و بیخته
بروغن گردکان چرب کند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کند شربتی یک درم تا یک مثقال هر چند
کهن شود بهتر بود و مولف کتاب گفته جهة قوت باه کسانی
که بلغمی مزاج بود این معجون بغایت پسندیده داشتند و در
حفظ و ذهن و دفع نسیان و فالج و لقوه و همه رنجها که از سردی
بود سودمندست خواص آن نزدیک
بخواص کبریت هلیله سیاه و پوست بلیله آمله مقشر
از هر یک ده درم سعد کوفی سنبل الطیب کندر و کروج
فلفل سیاه و سپید زنجبیل عسل بلادر از هر یک پنج درم
داروها کوفته و بیخته بروغن گردکان چرب کند و با سه چندان

عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم تا یک مثقال
سود مند بود قولنج را و عسر البول و سبل و تنج
و درد احشا ساکن گرداند و سرفه و خناق زایل کند
و درد جگر و درد دندان چون بر وی نهند
زعفران پنج درم فلفل سفید بزرالنج از هر یک هفت درم افیون
ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل
الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان
فرفیون از هر یک یک درم داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب
کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال کنند شربتی مقدار یک نخود از بهر قولنج و درد کرده . بایه
کرفس و بعضی از اطبا بدل تخم کرفس ... و قوت این معجون
بعد از سه ماه تا سه سال می ماند   این نسخه
بیشتر مستعمل است که نسخه حکیم ابو البرکات و این نسخه منسوبست
بشیخ الرئیس علیه الرحمة والغفران جهة درد دندان چون بروی نهند
و جهة قولنج نیم درم چون فرو برند اثری تمام داده و درد جهها ساکن
کند و قطع خون بکند   فلفل سفید بزرالبنج از هر یک
بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب
عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال مجموع کوفته و بیخته باد و چندان
عسل کف گرفته بسرشند و بعضی سه وزن ادویه عسل میکنند
و بعد از شش ماه که در میان جو نهاده باشند استعمال کنند
این معجون از جمله مفرحاتست و از معاجین کبار

و فواید بسیار بدین مرتب است بدین واسطه ایجاد نمود
و بعضی اطبا این معجون را از تریاقات شمرده اند
قرنفل زنجبیل فوفل سنبل الطیب دارفلفل
خیربوا جوزبوا قاقله کبار شیطرج هندی دارصینی ساذج
هندی لسان العصافیر درونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور
مصطکی خولنجان فرنجمشک لولو ناسفته صندل رزاوند دحرج
سلیخه یاقوت رمانی ورق گل سرخ از هر یک ده درم بسباسه
شش درم پوست اترنج سه درم زعفران پوست بلیله از هر
یک درم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب مسک ترکی نیم درم کوفته
و بیخته بغایت سحق کرد بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال
این معجون خاصیت
بسیار دارد خاصه جهت باه و قوت کرده بلغم را پاک کند
و منی را منوط بسیار آورد و دل و جگر و مغز را قوت دهد
تخم کرفس تخم گزر تخم شبث را زیانه مغز تخم خربزه
مغز تخم خیار بادرنگ پنج کرفس از هر یک پنج مثقال بسباسه قرنفل
کبابه عاقرقرحا از هر یک سه درم قرفه زعفران کندر مصطکی
عود از هر یک چهار درم تخم هلیون شقاقل بوزیدان بهمن
تودری لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل تخم شلغم
تخم اسپست تخم جرجیر تخم تربزه تخم پیاز حب الرشاد تخم گندنا
خولنجان جوزالطیب گل قرنفل دارفلفل از هر یک سه درم حصی
الفار مشوی یک درم و نیم مغز حب فلفل مغز حب الزلم مغز چلغوزه

مغز نارگیل از هر یک پنج درم خصی الثعلب ذکر گاو خشک کرده
سوده مغز بادام کنجک نیز خشک کرده که در وقت هیجان گرفته باشند
و حسک بری و کشتن خرما از هر یک ده مثقال عنبر اشهب دو درم
مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته و بیخته خایند که آنرا کعب الغزال
خوانند بوزن ادویه و عسل بوزن جمیع معجون سازند شربتی گرم
مزاج را دو درم و سرد مزاج را پنج درم و باید که یک کاسه شیر تازه
و ده درم شکر سفید اگر گرم مزاج بود پیش از آنکه معجون بخورد شیر
و شکر بیاشامد و بعد از ان معجون فرو برد و اگر سرد مزاج
بود اول معجون فرو برد و در عقب آن یک کاسه ماء العسل
بیاشامد که مفید است و در قوت باه و امر مجامعت بهتر از این
نیست و آزموده است
مغز تخم خیار بالنگ
ریگ گرده و مثانه را دفع کند
مغز تخم خربزه مغز تخم کدو حب کاکنج از هر یک پنج درم حجر الیهود
پنجاه درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند
درد گرده و مثانه را نافع بود
بزر البنج رازیانه از هر یک هفت درم مغز
تخم خیار ده پنج درم تخم خاخم افیون مغز چلغوزه بریان کرده
مغز فندق بریان کرده مغز بادام بریان کرده زعفران از هر یک
سه درم حب کاکنج پست و پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع کوفته
و بیخته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کند
جهت مثانه و گزندگی عقرب بغایت نافع بود

عقرب سوخته سه درم جنطیانا
رومی یک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل و دار فلفل از
هر یک دو درم تخم کاکنج پنج درم جند بیدستر چهار درم
مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال کند بالغ را شربتی دانگی و نابالغ را نیم دانگ
و این معجون را از تریاقات شمرده
اندر سودمند بود درد معده و سوء الهضم و قولنج و عسر البول
و جمله مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ
جند بیدستر
افیون دارچینی اسارون مر و دوقو از هر یک مثقال
هر فلفل دار فلفل قسط از هر یک شش مثقال مجموع
کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دانگی تا یک
مثقال و بعد از شش ماه استعمال کند
رب السوس زوفا خشک پرسیاوشان از
هر یک ده درم قردمانا فلفل از هر یک سه درم مر بادام
تلخ زراوند مدحرج تخم انجره از هر یک پنج درم و بعضی عوض
پرسیاوشان مشکطرامشیع میکنند کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال
خاصیت این بسیار است وجع مفاصل
و نقرس و درد آن ساکن کند و از ان زحمت ایمن بود و
درد سپرز و بادهای غلیظ و بلغمهای کهن و قولنج دفع کند و
سده بگشاید و سنگ گرده بگدازد و ضیق النفس و سرفه کهن

وریش روده و تاریکی چشم و درد گلو زایل کند و هر که در روز
یکبار بخورد صحت بدن نگاه دارد و بعد از شش ماه استعمال کند
شربتی یکدرم و قوت این معجون تا سه سال بماند
جنطیانا اسطوخودوس رومی و فودنج جاوشیر
کمافیطوس تخم سداب فراسیون اسقوردیون میعه سایله
از هریک پنج مثقال زعفران قسط فلفل سفید ادخر سنبل
الطیب فرفیون پوست بیخ لفاح اشق بوزیدان کوبی تخم
رازیانه تخم جرجیر ورق گل سرخ ناردین افلیطی حب
بلسان مصری از هریک سه مثقال دارصینی هشت مثقال حلتیت
رومی شانزده مثقال قنه عصاره غافت کاشم تخم حبه قوقی
صمغ بادام از هریک چهار مثقال صمغها و عصاره و حلتیت خویسانند
و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و در ظرف آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند
مسهل سودا بود و بلغم لزج و خلطهای غلیظ
هلیله سیاه و پوست هلیله پوست هلیله کابلی آمله مقشر افتیمون
از هریک ده درم اسطوخودوس بسفایج تربد سفید مجوف از
هریک پنج درم غاریقون سه درم حجر لاجورد و حجر ارمنی از هریک
دو درم و نیم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم
تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده چهل درم سفته خشک عود نمک هندی
رب السوس از هریک هفت درم رازیانج افیون مصطکی از هریک

پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیار چنبر صد درم روغن بادام
چهل درم دارو را کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده و عسل
خیار چنبر بسرشند و عسل صد درم و شکر صد درم بقوام آورده
و بر سر آن کنند معجون سازند و باید که عسل خیار چنبر آب
لذیده باشد شربتی هفت مثقال و پنج مثقال
مخصوص است ساد بار نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت
سورنجان مصری سی مثقال فلفل سیاه
دار فلفل ورق حنا از هریک دو مثقال کمون کرمانی و
پوست بیخ کرسنه شیطرج هندی از هریک دو درم مصطکی
دو مثقال و نیم کف دریا دو مثقال تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده چهل درم زنجبیل هفت درم بوزیدان
پنج درم سقمونیا سه درم پوست هلیله زرد پنج مثقال کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی هفت
مثقال
جهت هضم طعام و قوت پشت و
مجامعت و گرده را نهایت سودمند بود و اشتها طعام
باز دید آورد قرنفل پنج درم خولنجان پنج درم
قرفه هفت درم شقاقل مصری پنج درم مصطکی پنج درم
جوزبوا ده درم بسباسه پنج درم اشنه هفت درم زنجبیل
سه درم قاقله سه درم لسان العصافیر پنج درم سنبل
الطیب ده درم دار فلفل سه درم عاقرقرحا پنج درم زرنباد
سه درم پوست اترج پنج درم زعفران سه درم عنبر یک درم

مسک نیم درم جزو خوب پنجاه درم روغن بادام ده درم عسل
بوزن ادویه شربت بقدر حاجت

منفعت کند کرده

سپید را و باه زیادت کند و حفظ تمام آورد
تخم بالیون و تخم پیاز و تخم گندنا تخم شلغم تخم ترب جرجیر حب الرشاد
مغز حبة الخضرا لسان العصافیر مجد مقشر تخم تربزه مغز جلغوزه از هر یک
سه درم زنجبیل شقاقل مصری خولنجان دار فلفل از هر یک سه درم
دارصینی دار فلفل جوز الطیب بهمن از هر یک ده درم سره
سقنقور پنج درم خصی الثعلب ده درم ذکر گاو خشک کرده
سوده ده درم دارو ها کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته سرشند
واین را فنجنوش خوانند جهة استرخای معده
و بواسیر و تباهی مزاج و باه را زیادت کند و گونه روی صافی کند
و دفع سرعت انزال بکند وقتی که چهل روز متواتر استعمال کند
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر و شیطرج
هندی سنبل الطیب فلفل دار فلفل زنجبیل سعد کوفی از هر یک ده
درم تخم شبث تخم گندنا از هر یک چهار درم خبث الحدید مدبر
بسرکه چهارده شبانروز بعد از آن خشک کرده در سایه و با روغن
بادام بریان کرده و دیگر باره سحق کرده صد درم عسل سه وزن ادویه
داده و با بذان سرشند و مشک ترکی دو درم اضافه کنند و در ظرف
آبگینه یا قلعی یا صینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کند شربتی دو درم
منفعت کند کرده و پشت را و معده را قوی کند

و بلغم دفع کند و بوی دهان خوش کند و آب رقیق از دهان
باز دارد و باد ها بشکند و سردی و ریگ از مثانه پاک کند
و تخمه و ناگواریدن طعام ببرد و آب پشت و جگر و گرده و مغز
را قوی کند و بقراط گفته هر که در سالی سه روز ازین معجون
بخورد هرگز او را بطبیب احتیاج نیفتد و اگر دو کنیزک دارد همه را
خشنود کند **اخلاط آن** تخم گزر و کرفس و شبث نانخواه
و رازیانه تخم شلغم و تخم تربزه مغز تخم خیار بالنگ از هر یک
پنج مثقال عاقرقرحا قرنفل زعفران مصطکی عود خام از هر یک
دو درم بسباسه قرنفل ناطلونه و کبابه از هر یک سه درم عنبر
اشهب یک درم کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته سرشند
و بعد از دو ماه استعمال کند شربتی دو درم تا دو مثقال شاید
جوارش جالینوس این جوارش را خاصیت بسیار است
همه اندامها را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و باد ها
بشکند و بسیاری بول که از سردی مثانه بود باز دارد
و سرفه بلغمی ببرد و باه را قوت دهد و لون را صافی کند و بلوها
ناصور و دیوانگی ببرد و درد سر که از سردی بود ببرد و مرض
دق و باد بهق را سود مند بود و بواسیر و ریگ گرده دفع کند
و سیاهی موی نگاه دارد و هر که مدت و یک روز استعمال کند
ازین بیماریها که ذکر رفت ایمن گردد و بعد از ده روز که
ساخته باشد استعمال کند **اخلاط آن** سنبل الطیب قاقله
سلیخه دارصینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل زعفران فلفل سفید

دارفلفل قسط بحری عود بلسان اسارون حب الآس
قصب الذریره از هر یک دو درم مصطکی ده درم قند
بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد
جوارش کمونی سردی معده و تبهای بلغمی
و سوداوی و سردی انثیین و فواق که از کثرت بلغم بود
زایل کند و این معجون رومی است صنعت آن
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده یک شبانروز و بعد از آن
در سایه خشک کرده و بریان کرده دو رطل بغدادی فلفل
سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب خشک چهل درم
بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال مناسب بود
هرچه معاجین و جوارشات بود بهتر آن بود که بلع کنند و نخایند
اگرچه صاحب منهاج در جوارش کمونی گفته که به آب گرم بیاشامند
اما مستعمل نخیلات (?) است جوارش کمونی کبیر زیره کرمانی
مدبر چنانچه ذکر رفت دو رطل بغدادی فلفل سی درم زنجبیل
چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه دو بی (?) دارصینی قرنفل خولنجان
سنبل الطیب مصطکی از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با سه
چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال
بود نافع بود صنعت آن معده را قوت دهد و اشتها
بازدید کند و قولنج بگشاید و مخصوص است بقولنج اخلاط آن

بر اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه یک رطل پاره کند
و در دو رطل شلث (?) بجوشاند تا مهرا شود بعد از آن بکوبد
و به نخل (?) موی بیرون کند و یک من عسل صافی بر سر آن کند و بجوشاند
تا نزدیک انعقاد فرو گیرد و این داروها کوفته و بیخته بر آن
افشاند و این ادویه گرد کرده بیک است کفچه بزند تا یکسان
شود اخلاط آن زنجبیل دارفلفل دارصینی از هر یک دو
درم هیل قاقله زعفران از هر یک سه درم مصطکی پنج درم
سقمونیا مشوی ده درم [illegible] مجوف خراشیده
[illegible] کرده بروغن بادام [illegible] درم شربتی پنج مثقال تا هفت
مثقال شاید جوارش [illegible] شکم ببندد
و معده را قوت دهد و دق بازدارد و رنگ روی نیکو گرداند
و اشتها طعام بازدید آورد صنعت آن بر اصفهانیه
از دانه پاک کرده دو رطل پاره کند و سرکه بر سر آن کند و
بجوشاند تا مهرا شود و بکوبد و یک رطل عسل مصفی بر سر آن
کند و بجوشاند تا نزدیک انعقاد بعد از آن فرو گیرد و زنجبیل
و فلفل و دارفلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه از هر
یک درم زعفران دو درم کوفته و بیخته بر آن افشاند و
بجنباند تا یکسان شود شربتی چهار مثقال جوارش [illegible]
قولنج و عسر البول بگشاید اخلاط آن بوره ارمنی و
زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک
دو درم و نیم سقمونیا پنج درم خرما هیرون بی (?) از مغز بادام

سفید کرده و ورق سداب از هر یک ده درم تخم [illegible]
در سرکه خیسانند و بکوبند و بعد از آن فرو برد و عسل کف گرفته
سه وزن ادویه بر سر آن کند و دارو با بدان بسرشند
شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال به آب گرم قولنج را جوارش
شهریاران سودمند بود معده و جگر و این سهل
قولنجات خاص صنعة آن زنجبیل فرفر فلفل دارچینی
سلیخه سنبل الطیب جوزبوا هیل مصطکی قاقله حب بلسان
زعفران از هر یک چهار درم سقمونیا سه درم تربد سفید
مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده هشت درم
حب النیل هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند شربتی از چهار درم تا هفت مثقال شاید
بحسب مزاج با آب گرم جوارش عود هاضمه را قوت دهد
و اشتهاء طعام باز دید آورد و معده را قوت دهد و بلغم را
دفع کند صنعة آن قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود
خام پنج درم زعفران سه درم سنبل الطیب دو درم مصطکی
سه درم بسباسه دو درم جوزبوا یک درم فرفر دو درم پوست
اترج پنج درم زنجبیل یک درم دارفلفل یک درم قند یا نبات دو من
جوارش عود نوعی دیگر عود خام پنج درم قند تکمن یا نبات
جوارش عنبر عنبر اشهب یک مثقال نبات تکمن نبات
را بقوام آورد و از سر آتش فرو گیرد و چنانچه رسم است بریزند
و عنبر در آن حل کند و بر سنگ ریزد و بکار دبرد جوارش مصطکی

سودمند بود سردی معده را و جگر و بادها را آن و بلغم
را دفع کند و آب رفتن از دهان باز دارد صنعة آن
مصطکی دو مثقال و نیم بلکه سه مثقال قند سفید تکمن مصطکی
به آب تر کنند و بهاون سحق کند و آن زمان که تیز زده باشد
و نزدیک بود که بر سنگ ریزد مصطکی بقدری گلاب
حل کند و در آن ریزد و بر سنگ ریزد و بکار دبرد
و مستعمل کند جوارش نواکر مولف کتاب گوید این
گوارش پیش از من کسی ترکیب نکرده و این خاص صنعت ملت
صنعة آن آب انار ترش و شیرین و آب سیب و
به اصفهانی و بلخی و آب غوره و آب زرشک و آب
سماق و اگر کیل بود آب کیل مجموع مساوی بجوشانند
تا یکمن با زیک چهار یک آید پس فرو گیرد و بقند صاف کرده
بقوام آورد قوام زیاده و فرو گیرد و در وقت زدن آن آبها
می ریزد و تیز می زند و قدری آب لیمو و حماض نیز اضافه
کند تا تمام شود بر روی سنگ ریزد و برد و بر دارد
معده را قوت دهد و قی باز دارد و جگر و دل را و
با قوت دهد و دفع صفرا کند و تنقل بدان کردن دفع خمار
بکند جوارش آمله صنعة آن آمله در شیر خیسانیده
پنج درم مصطکی سه درم پوست ترنج سه درم پوست بیرون
پسته سه درم زرشک منقی سه درم عود خام دو درم
قند سفید تکمن مرنم و الله اعلم و احکم

باب الرابع في الاطريفلات
اطريفل بزرگ سود مند بود بواسير
را و لون را نیکو گرداند و باه زیادت کند و معده را قوت
دهد صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله مقشر فلفل دارفلفل از هر یک سی درم
زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندی ششاقل مصری
و تودریین لسان العصافیر موجب فلفل انجدان مقشر حند
خشخاش سفید بهمنین از هر یک ده درم مجموع کوفته و بیخته
بروغن بادام چرب کرده باسه وزن عسل مصفی سرشند
شربتی یک مثقال تا دو مثقال بعد از دو ماه استعمال کند و قوت
این تا دو سال باقی ماند اطریفل کوچک سود مند بود
جهت استرخاء معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند
و ذهن نیکو گرداند صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله زرد از هر یک
ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده باسه چندان
عسل کف گرفته سرشند و بعد از دو ماه استعمال کند شربتی
یک مثقال تا دو مثقال و قوت این اطریفل دو سال باقی ماند
اطریفل کشنیزی جهت صداع که از بخار معده
بود و قوت معده بدهد اجزاء آن پوست هلیله
کابلی و پوست بلیله و آمله هلیله سیاه و کشنیز خشک اجزا
متساوی و بعضی هلیله سیاه نمی کنند کوفته و بیخته بروغن بادام

چرب کرده باسه چندان عسل کف گرفته سرشند و بعد از
دو ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال اطریفل
دیدان جهت کرمهاء خرد و بزرگ بغایت نافع بود
صنعت آن برنج کابلی مقشر ده درم حب النیل تربد سفید مجوف
خراشیده قسط تلخ از هر یک پنج درم قنبیل ترمس افسنتین رومی
شیح ارمنی افتیمون اقریطی ملح نفطی خردل سفید تخم حنظل سعد هندی
راسن خشک از هر یک سه درم کوفته و بیخته باد و چندان عسل کف
گرفته سرشند شربتی از دو درم تا چهار مثقال باشد والله اعلم
باب الخامس في المربیات اترج مربا
طبیعت وی گرم و خشک بود قوت معده بدهد خاصه که با پوست
مربا کرده باشند صنعت آن بستانند اترج بزرگ که آزاد با
خراشند و با تو کوبند زردی آن پاک کنند و ترشی جدا کنند و گوشت
آن با آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس بیرون آورند و بفشارند
در قند صاف کرده یا عسل مصفی اندازند و بقوام آورند تا آنکه بسته
و مربیات مثل اترج و هلیله و ششاقل و جزر و جوز و امثال آن
بعسل بهتر بود که بقند و تمر هندی و آلوچه و سیب و به و بلیلج بقند
بهتر بود که بعسل ششاقل مربا باه را زیادت کند و قوت
پشت دهد صنعة آن بستانند ششاقل تازه و مقشر کنند و چند
بار بهم پخته شود پس عسل صافی بر سر آن کنند و به آتش نرم بجوشانند
تا بقوام آید و در ظرف سبز کنند یا چینی و بعد از چهل روز استعمال کند
جوز مربا باه را زیادت کند معده پر دو کرده را نیز

را نافع بود صنعت آن بستانند هوز تر خوب بزرگ و پوست آن بخراشند
تنک و بارها کنند بمقدار انگشت کوچکتر و با قدری آب و عسل بجوشانند
تا نیم پخته شود پس بیرون آورده و دیگر عسل صافی بر سر آن کنند و اندک
جوشی بجوشانند و در ظرف کنند و تا چهل روز بیرون ظرف
نیشو باید و شستن ظرف لازم است در همه مربیات بغیر از انرج که
محتاج نیست تفاح مربا جهت قوت معده و دل بغایت
است صنعت آن بستانند سیب اصفهانی چندانکه خواهند و در
دیک کنند و با قند صافی بجوشانند چندانکه پژمرده شود و رنگ
بگرداند پس ظرف کنند و بعد از چهل روز مستعمل کنند و ابن مولف
گفته سیب آن بهتر که سیب بیرون بخراشند و دانه اندرون
وی بیرون آورند با اندکی شربتی بجوشانند تا نیم پخته شود آنگاه
قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند سفرجل مربا مستعمل
قوت وی زیاده از سیب بود در تقویه معده صنعت آن
بستانند به اصفهانی شیرین و از پوست و دانه پاک کنند پاره کنند
و به آب بجوشانند تا نیم پخته کرده پس قند صاف کرده بر سر آن کنند
و بقوام آورده و در ظرف کنند و بعد از چهل روز مستعمل کنند کمثری
مربا جهت قوت معده نیکو بود صنعت آن بستانند ملچی
اصفهانی پی کرده و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صاف
کرده بر سر آن کنند و بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و در ظرف سبز
کنند و بعد از چهل روز بکار برد و باید که دست از شستن ظرف باز
ندارد ادرک مربا حرارت ساکن کند و طبیعت نرم دارد و تشنگی

نشانند بستانند آلوچه اصفهانی یا بخارایی و با آب بجوشانند
تا نیم پخته کرده و قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
با آتش آهسته تا بقوام آید و جلاب باید که تنک باشد
که هرچه سیب و به و ملچی است آبدار است و در جوشیدن
رطوبتی باز میدهد و آلوچه نه قسب عربی سینه را نفاث
مفید بود و شش و مثانه را سود دهد که در وی صلابتی باشد
بستانند که تازه نازک و پوست آن بخراشند و مغز آن
بیندازند و پاره کنند مانند انگشت و با آب بجوشانند تا نیم
پخته کرده و عسل بر سر آن کنند و بقوام آورده و با آتش آهسته
و اگر قند خواهد همین سبیل بطیخ رقی مربا دفع حرارت
بکند و تشنگی نشاند صنعت آن بستانند پوست خیار کرده و سه
شبانروز در آهک و آب خیسانند و بعد از آن یک
شبانروز در نمک آب خیسانند و دیگر بیرون آورند
و سه شبانروز در آب صافی خیسانند بعد از آن بر سر
آتش نهند و قدری عسل و آب بر سر آن کنند و بجوشانند
تا نیم پخته شود پس فرو گیرند و بنهند تا آب بپالاید و دیگر در
عسل مصفی اندازند و با آتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید
و بعد از چهل روز استعمال کنند ورج مربا مستعمل جهت القوه
و قولنج ریحی بغایت نافع بود و مصروع را بغایت سود مند
بود صنعت آن بستانند وج ترکی فربه و سه شبانروز
در آب خیسانند و بعد از آن قدری آب و عسل بر سر آن

کند و بجوشانند تا نیم پخته کرده و بس عسل مصفی بر سر آن کند
و بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کند **جوز
مربا** نافع بود معده سرد را و کرده را سود دارد
و باه را زیادت کند بستانند گردکان تر که پوست آن هنوز
صلب نشده باشد و آن پوست از وی جدا کند و با آب و
قدری عسل در دیگ کند و بجوشانند تا نیم پخته شود بس عسل
مصفی بر سر آن کند و بجوشانند با تش آهسته چند جوشی و
در ظرف کند و بعد از چهل روز استعمال کند و باید که دست از
شستن طرف باز ندارد **لوز مربا صنعت آن** سود مند بود
سپرز را **اخلاط آن** بستانند بادام فربه و قشر کند و در دیگ
کند و دو شاب و آب چندانکه آنرا بپوشاند بر سر آن کنند
و بر سر آتش نهند و دو سه جوشی بجوشانند بس فرو گیرند و سه
روز رها کند بعد از آن بیرون آورد و عسل شهد بر سر آن کند
و دو سه جوش سبک بزند و در ظرف کند و تا چهل روز ظرف
میشوید و بعد از آن استعمال کند **بنفشه مربا**
سینه را نرم کند و سرفه که از حرارت بود زایل کند و خشونت
حلق دفع کند **صنعت آن** بستانند گل بنفشه خوب تازه
و باید که قطعا دنبال با آن نباشد و در دست بمالد تا کشته شود
و اگر خواهد با قند بکوبد و در سر یکمن بنفشه دو من قند سفید و بعضی
چهار من قند سفید میکنند و در آفتاب نهند تا چهل روز و هر بامداد
و شبانگاه در هم و رمی کند بعد از چهل روز استعمال میکند **جلنجبین**

سکری سود مند بود بلغم را و قوت معده بدهد و بغایت
با صفرا نافع بود بستانند ورق گل تازه یکمن و قند سفید
دو من و اگر خواهد چهار من و بجابخه دو خیره بپخته کهنه
شده باشد **جلنجبین عسل صفوان** همچون کلقند ست که گفته
شد سود مند بود سردی معده و استسقا و سردی جگر
و سوء الهضم که از سردی بود والله اعلم

**باب السادس فی الاشربة
والربوب شراب عناب**

سرد و تر بود جهت سرفه و غلبه خون و اصحاب
ماشرا و جدری و حصبه و درد سینه و بغایت نافع بود
صنعت آن بستانند عناب جرجانی یک چهار یک و در ده من
آب بجوشانند تا باز دو دانگ آن آید در دست بمالد
و صافی کند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام
آورد شربتی از ده درم تا ده مثقال **شراب نیلوفر**
سرد و تر بود نافع بود درد سر و سرفه و سینه
و شکم نرم دارد و جهت معده و خشونت سینه بغایت نافع
بود **صنعت آن** بستانند یک وقیه نیلوفر تازه خوب
و بجوشانند و صافی کند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کند
و بقوام آورد شربتی از ده درم تا ده مثقال **شراب بنفشه**
معتدل بود در سردی و تر بود جهت ذات الجنب و ذات
الریه و درد کرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه و حنجره

و سرفه کرباب بود نافع بود صفت آن بستانند بنفشه تازه
و گل آن یک چهار یک بگیرد و بجوشانند و بپالایند و یکمن قند صاف
کرده بر سر آن کنند و بقوام آورد و اگر بنفشه تر نبود بنفشه
خشک یک وقیه که سی مثقال بود عوض بنفشه تر کنند شراب دینار
ذات الجنب و حرارت جگر را بغایت نافع بود و طبیعت نرم
دارد و تشنگی بنشاند و سوء القنیه و استسقا را نافع بود بستانند
تخم کاشنی بیست و پوست بیخ کاشنی تازه سی درم سلوفر ده درم
گاوزبان ده درم ورق گل سرخ بیست مثقال تخم کشوث
در کتان بسته پنج درم ریوند چینی پنج درم و اگر بیست مثقال بود
شاید اول همه بغیر از ریوند بجوشانند و صافی کنند و قند صاف
کرده یکمن بر سر آن کنند و بقوام آورد و ریوند چینی سوده
بجز ریوند پخته شیره بگیرد و بر سر آن کنند شراب بزوری
جهت مستسقی بغایت نافع بود و معده و جگر را مفید بود و
بادها بشکند و مفاصل را سودمند بود بستانند پوست بیخ
کاشنی سی درم تخم کاشنی بیست درم رازیانه ده درم پوست
بیخ رازیانه بیست درم تخم کشوث در کتان بسته پنج درم پوست
بیخ کبر ده درم تخم کرفس ده درم پوست بیخ کرفس ده درم بجوشانند
و بپالایند و قند صاف کرده یکمن و نیم بر سر آن کنند و بقوام آورد
شراب زوفا جهت ضیق النفس و سرفه و سعال کهن سعال
بلغمی بغایت سودمند است صفت آن بستانند عناب
سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر سپید بیست دانه مویز طائفی

بی دانه پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان پنج درم
تخم خطمی تخم خبازی از هر یک پنج درم سلوفر چهار درم گاوزبان
پنج درم بیخ مهک خراشیده هفت درم زوفا خشک
هفت درم و در نسخه دیگر فراسیون پنج درم گفته اند
بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند صاف کرده بر سر
آن کنند و بقوام آورد شراب خشخاش سرد و تر بود و
سودمند بود سینه دردناک گرم و بیخوابی و نزله و سعال
سینه را بغایت نافع بود و حرارت بنشاند بستانند
خشخاش بزرگ با پوست صد عدد و نیم کوفته کنند و بجوشانند
در ده من و نیم آب اگر آب باران بود بهتر بود تا باز
دو دانگ آن آید و غالد و بپالایند و قند صاف کرده
دو من بر سر آن کنند و بقوام آورد و اگر خشخاش با پوست
نباشد خشخاش بی پوست نیم کوفته کنند و بجوشانند چنانچه
ذکر رفت و بسازد شراب صندل سودمند بود جهت
ضعف دل و جگر گرم و تب محرق بستانند صندل مقاصیری
و بسوهان بسایند بیست مثقال و اگر بگلاب خواهند
یک شب در گلاب خیسانند و اگر ترش خواهند بآب غوره
یا سرکه هر کدام که خواهد صندل در آن خیسانند بعد از آن
بپالایند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورد
شراب لیمو سرد و خشک بود اندک حرارتی در
وی باشد قوت معده بدهد و صفرا بشکند و اشتها را باز آرد

دهد و دفع قی بکند و خمار را سود دهد و تبهای صفراوی
زایل کند و تشنگی زایل کند بستانند لیمو خوب رسیده
و آب آن بگیرد و قند صاف کرده بقوام آورد و
قدری گلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت بود در آن
ریزد و اگر یک دو جوش بزند شاید و اگر خشک خواهد
بقوام زیاده آورد و از سر آتش فرو گیرد و بر سر آتش
سوخته نهد آتش آهسته و آب لیمو می ریزد تا آن قدر
که کفایت بود **شراب حماض** ترکیب وی مانند شراب
لیموست که گفته شد و منافع او هم منافع لیموست بلکه
زیاده **شراب سیب** بهترین آب بود که از سیب شامی
یا اصفهانی بزند و طبیعت آن سرد و خشک بود قوت
معده بود و خفقان را سود دارد و قی ساکن کند بستانند
سیب اصفهانی خوب شیرین و قشر کند و بکوبد و آب
آن بگیرد و هر یکمن آب نیمن قند صاف کرده اضافه کند
و بقوام آورد **شراب به** صفت آن مانند سیب آن
که گفته شد اما به ترش و شیرین سرد و باید **شراب فواکه**
قوت معده بدهد و دل و جگر را نافع بود و قی دفع کند و صفرا
بشکند و زنان آبستن را سود دهد **صفت آن**
آب به و آب سیب و آب ملجی آب انار ترش و شیرین
آب سماق و آب زرشک آب گیل مساوی بگیرد سکر
و اگر آب غوره و حماض و لیمو قدری اضافه کند شاید

آبها بجوشانند تا بنیمه آید و بهر یکمن آب یکمن قند صاف
کرده و اگر نیمن بنهد بهتر و بقوام آورد **شراب تمر هندی**
طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند
و قوت معده بدهد **صفت آن** تمر هندی ذره تازه
پاک کرده از دانه و فوشه یکمن در چهار من آب بجز بخیسانند
تا بازده و دانگ آن آید فرو گیرد و بپالاید و دو من
قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد **شراب
انار ترش** قی باز دارد و قوت معده بدهد بستانند انار
ترش و بجوشانند تا بنیمه آید و بهر یکمن آب انار نیمن قند
صاف کرده اضافت کند و بقوام آورد و اگر قدری آب
نعناع تر بود شاید **شراب نعناع صفت** آن سانند آب انار ترش
و شیرین که با چه آن گرفته باشند و بجوشانند تا با نیمه
آید پس آب انار جوشیده یکمن و آب نعناع تازه
نیمن و قند صاف کرده یکمن بقوام آورد **شراب انگور**
بستانند انگور سیاه خوب فربه یکمن بشوید پاک و در یکمن
بجوشانند تا بازده و دانگ آید دست بمالد و صافی
کند و یکمن و نیم قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد
شراب ورد کرر و آن مسهل صفرا بود و تشنگی نشاند بستانند
گل سرخ بی تخم یک رطل در یکمن آب بجوشانند نیک و بپالاید
و دیگر یک رطل گل سرخ بر سر آن کند و همچنان کند تا هفت
نوبت مکرر کرده و بعد از آن دو من قند صاف کرده بر سر

امراض سودا درد ...
... سیاه ...

آن کند و بقوام آورد شربتی سی درم تا چهل درم شاید
باقدری سکنجبین و آب برف **شراب ریباس** شکم ببندد
وقی باز دارد و دفع تشنگی بکند بساند ریباس قلاعی خوب
و سر وبن آن بیندازد و پاک کند و در هاون سنکین یا چوبی
بکوبد و بجان بفشارد و در قدح صینی کند و یک شب
بگذارد تا باز نشیند و باز قدحی دیگر بالاید آهسته و آنچه
در بن قدح باشد بیندازد تا تمام صاف شود بعد از آن قند
صاف کند و بقوام زیادت آورد در دیک بجوشاند و آب
ریباس بر سر آن ریزد و به آتش آهسته بقوام آورد و باید که
دیک سنکین باشد **شراب غوره** قایم مقام ریباس بود در طبیعت
بگیرد آب غوره خوب و صافی کند و بجوشاند تا بازنیمه آید
و بهر یکمن آب غوره یکمن قند بنهد و بقوام آورد **شراب مورد**
بگیرد مورد دانه تازه و بکوبد و آب آن بگیرد و صافی کند و بجوشاند
تا بازنیمه آید و اگر دانه مورد تازه نبود دانه مورد خشک بستاند
یکمن و چهار من آب بر سر آن کند و بپزد تا یکمن بماند بدست بمالد
و صافی کند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام
آورد و این شربت سرد و خشک بود و تشنگی و سینه را
سود دارد و قوت معده بدهد و شکم ببندد **شراب توت**
بستاند توت سیاه و آب آن بگیرد و بپزد تا بازنیمه آید
و پنج رطل از آن آب را سه رطل قند صاف کرده بنهد
و بقوام آورد و این شربت درد گلو و خناق را نافع بود

شراب انار عذب بساند انار عذب و آب آن بگیرد
و بجوشاند تا بازنیمه آید و بهر یکمن آب یکمن قند صاف
کرده بنهد و بقوام آورد **شراب کاوزبان** دل را قوت
دهد توحش سوداوی زایل کند بگیرد آب لسان الثور
مقطر یکمن و آب بادرنجبویه یکمن و عسل صافی یکمن بر سر
آن و بجوشاند تا بقوام آید و زعفران یک درم در آن
حل کند و اگر بقند خواهد شاید و اگر کاوزبان تر
نباشد بستاند کاوزبان خشک چهل مثقال و در یکمن
گلاب خوب بنهد و بجوشاند و بپالاید و قند صاف کرده
یکمن بر سر آن کند و بپالاید و بقوام آورد شربتی ده
درم **شراب بالنکو** بساند بالنکو تازه یکمن و کاوزبان
خشک سی درم بجوشاند و اگر بالنکو خشک بود سی مثقال
بجوشاند و بپالاید و یکمن عسل کف گرفته بر سر آن کند و
بقوام آورد **رب سیب** بگیرد آب سیب کافور بی
و صافی کند و بجوشاند و صافی کند و بقوام آورد **رب**
صنعت آن نیز مانند سیب است که گفته شد **میبه**
بگیرد آب به اصفهانی ده رطل شراب کهن خوشبوی
پنج رطل بر سر آن کند و با هم بجوشاند تا بنیمه آید فرو گیرد
و بپالاید و دو رطل و نیم عسل مصفی بر سر آن کند و این
داروها در کیسه بسته در آن اندازد تا بجوشد زنجبیل قرنفل
هیل مصطکی عود هر یک پنج درم زعفران ریشه دانکی مشک

داکي و زمان زمان کیسه دائمي لد سکنجبین ساده تب زایل
کند و تشنگي بنشاند و بلغم پاک کند و محروري را موافق بود و صحت
او نگاه دارد اما باه را نقصان بود بگیرد قند صاف
کرده و سرکه سفید آن مقدار که کفایت بود بر سر هم کند
و قدري گلاب در دیگ سنگین بجوشانند تا بقوام آید و اولیا
آنست که سرکه در اول کند تا چون بقوام آید سرکه خام نباشد
سکنجبین سفرجلي قوت معده و جگر بدهد و اشتها باز دید
کند و سده بگشاید و نافع از بغایت سودمند بود بگیرد
به اصفهاني و کواري خوب خوشبوي و از دانه پاک کند
و آب آن بگیرد دو من آب به و یکمن قند صاف کرده
و یک چهاریک سرکه سفید بر سر آن کند و بجوشانند
تا بقوام آید و اگر چند باره به دران اندازد شاید
سکنجبین بزوري سیرد سده بگشاید و استسقا
و سوء القنیه زایل کند و بول براند و تشنگي بنشاند و تبهاي
تیز را سود دهد صنعة آن تخم کاشني تخم خربزه تخم
خیار زه و خیار بالنگ از هر یک پنج درم پوست بیخ کاشني
پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته
در سه رطل آب و سي مثقال سرکه بخوبیسانند یک شبانروز
و بعد از ان بجوشانند و بپالاید و یکمن قند صاف کرده بر
سر آن کند و بقوام آورد سکنجبین بزوري گرم سده جگر و
معده بگشاید و بول براند و معده را از فضول پاک کند

واستسقا و سوء القنیه را نافع بود و تشنگي در دوغ
ساکن گرداند صنعة آن پوست بیخ کبر پوست
بیخ کرفس از رازیانه انیسون تخم کاشني تخم کشوث از هر یک
پنج درم عصاره غافت و ریوند چیني از هر یک دو درم
مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و چهاریکي سرکه بخوبیسانند
و بجهانند در سکنجبین بزوري سرد گفته شد بپازد
سکنجبین بزوري معتدل سده جگر و سپرز بگشاید و بول
براند و تبهاي مرکب را سود دهد بگیرد تخم کاشني
تخم کرفس رازیانه از هر یک سه درم تخم خیار زه و
خربزه و خیار از هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کاشني از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته
با یک چهاریک سرکه و سه رطل آب چنانچه ذکر
رفت با یکمن قند صاف کرده بقوام آورد سکنجبین
بزوري دیسوندي تخم کاشني تخم خربزه
تخم خیار زه تخم خیار بالنگ از هر یک ده درم نیم کوفته
پوست بیخ کاشني تر پانجده درم پوست بیخ رازیانه
تر ده درم زرشک بي دانه پانجده درم تخم رازیانه
سه درم ریوند صیني پنج مثقال نبات یکمن سرکه
چهل درم چنانچه گفته شد بپزد و ریوند را شیره بگیرد
چنانچه در شراب دینار گفته شد سکنجبین عسلي
سرکه عسل یک چهاریک و عسل مصفي یکمن بجوشانند تا بقوام آید

جهت ضیق النفس و استسقا و ربو و سعال بلغمی و سعال
قدیم بغایت سودمند بود ان شاء الله تعالی
باب التاسع فی اللعوقات لعوق سپستان
سودمند بود خشونت حلق و سینه و شش
نرم دارد و ذات الجنب و ذات الصدر را نافع بود
بستانند سپستان دویست عدد مویز طائفی بی دانه
چهل درم فلوس خیارچنبر ده مثقال بیخ مهک خراشیده
نیم کوفته چهل درم مجموع در شش رطل آب بجوشانند تا باز
دو دانگ آید و در دست بمالد و صافی کند و یمن
قند سفید بر سر آن کند و بقوام آورد لعوق زوفا
سودمند بود ربو و سرفه کهن و سینه و شش از اخلاط
غلیظ پاک گرداند صفت آن بستانند ایرسا
و زوفا خشک از هر یک بیست درم ایرسا نیم کوفته
کند و با سه رطل آب بجوشانند تا باز یک رطل
آید و بدست بمالد و صافی کند و یک رطل قند
صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد لعوق اسقیل
سودمند بود جهت ربو و سرفه کهن چون از رطوبت
غلیظ بود بستانند اسقیل بریان کرده سه درم ایرسا
دو درم فراسیون زوفا از هر یک یک درم کوفته
و بیخته بعسل مصفی بسرشند و استعمال کند لعوق
خیارچنبر بنفشه پنج مثقال عناب بیست دانه سپستان

پنجاه دانه مویز طائفی سی دانه بیخ مهک خراشیده
ده درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال
رازیانه سه مثقال ایرسا نیم کوفته سه درم کثیرا سه
مثقال صمغ آلو سیاه ده درم پرسیاوشان پنج مثقال
انجیر سفید بیست عدد بجوشانند و بدست بمالد و صافی
کند و فلوس خیارچنبر بیست مثقال در آن حل کند و قند
سفید یمن اضافه کند و باز دو سه جوشی بدهد
و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم
مغز به دانه سه درم باقلا سفید کرده ده مثقال
خبازی سه درم گل خطمی پنج درم حلیمو سه درم
کوفته و بیخته بدان بسرشند و بیست مثقال بادام
شیرین اضافه کند لعوق خشخاش
سودمند بود نزله و ریشهای شش و خون رفتن
آن و سرفه گرم را مفید بود بستانند صد عدد
خشخاش بزرگ و دانه آن بیرون آورده و در پنج رطل
خیسانند یک شبانروز و بجوشانند تا باز نیمه آید
و در دست بمالد و صافی کند و بر یمن آب خشخاش
یمن قند صاف کرده و یمن مثلث اضافه کند و بجوشاند
تا بقوام آید صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک
پنج درم کوفته و بیخته بدان بسرشند لعوق رب السوس
سودمند بود فضول الزج که در سینه جمع شده باشد

صفت آن بستانند رب السوس کثیرا مغز
بادام تلخ سفید کرده و رازیانه از هر یک جزوی کوفته
و بیخته با عسل کف گرفته سرشند و روغن بادام اضافه
کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بطبیخ زوفا یا شاهتره
مناسب بود و مفید ان شاء الله تعالی وحده

باب الثامن في السفوفات

سفوف حب الرمان سود مند بود اسهال که از ضعف
معده بود و روده و قوت بدید انار دانه ترش
و شیرین بریان کرده بیست درم تخم مورد و بلوط و سماق
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده یکشبانروز و بعد از آن
خشک کرده و بریان کرده بیست سنجد و کشنیز بریان کرده
خرنوب شامی و نبطی از هر یک ده درم سک عود رامک
از هر یک یک مثقال کوفته سفوف سازد شربتی از پنج
درم تا پنج مثقال و مجموع سفوفات قوت آن تا دو ماه
باقی باشد بعد از آن ضعیف شود سفوف معلیا
سود مند بود اسهال و ترحّر و معده و بواسیر را
بغایت نافع بود حب الرشاد بریان کرده یکجا با یک
زیره کرمانی در سرکه خیسانیده خشک کرده و بریان
کرده بیست مثقال بزر الکتان بزر الکراث هلیله اسود
از هر یک ده مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه ده درم روغن
زیت بریان کند و داروها همه کوفته و بیخته بغیر از حب الرشاد

که آن نیم کوفته باید شربتی یک مثقال تا دو مثقال بر سر
آب سرد باز خورد سفوف الطین سود مند بود سحج
و اسهال مراری و آنرا سفوف نشاسته خوانند بنکو تخم
ریحان تخم مرو تخم نشا تخم حماض صمغ عربی گل ارمنی طباشیر
از هر یک ده درم صمغ و گل و طباشیر نشا و تخم حماض
نیم کوفته کنند و تخمها در آن میان کنند و خلط کنند و باید که
مجموع بریان کرده باشد بغیر از طباشیر و گل که آنرا احتیاج
بریان کردن نیست و بگلاب تر کنند و بروغن گل چرب
کنند شربتی سه درم تا پنج مثقال خورد و اگر بر رب به
یا رب مورد خورد شاید سفوف خرنوب
سود مند بود اسهال و استرخاء معده را خرنوب نبطی
بی دانه زیره کرمانی در سرکه خیسانیده رسم است سماق بی
گنار حب الآس بلوط کشنیز بریان کرده مصطکی از هر یک
مساوی و بیخته شربتی یک مثقال تا ده درم رب مورد لعوق کند
سفوف ابرباریس ضعف معده را نیکو بود و قوت دهد
بدید و شکم ببندد ناخواه سماق زنجبیل انار دانه ترش
بریان کرده زرشک بی دانه بیست کنار از هر یک ده درم
قند سفید بیست درم کوفته و بیخته استعمال کنند
سفوف السماق سود مند بود جهت اختلاف سماق
ده درم تخم مورد انار دانه ترش بریان کرده از هر یک
پنج درم خرنوب نبطی صمغ عربی جلنار از هر یک یک مثقال

کوفته وبیخته شربتی پنج درم **سفوف هلیله** خاص مسهل
نقرس ومفاصل وعرق النسا ست سورنجان مصری بیخت
درم پوست هلیله زرد هفت مثقال سنا مکی ده مثقال
بوزیدان سه درم ورق گل سرخ پنج درم پوست بیخ کبر
سه مثقال ورق حنا سه درم زعفران یک درم مغز بادام
مقشر سه درم قند سفید شصت درم سقمونیا مشوی یک
مثقال مجموع کوفته وبیخته وبغایت سحق کرده شربتی دو مثقال
بر سر آب سرد باز خورد وبعضی سقمونیا نمی کند **سفوف سورنجان**
هم جهت مفاصل ونقرس وعرق النسا نافع بود سورنجان
مصری دو مثقال سنا مکی پنج مثقال تربد سفید مجوف پنج درم
مغز بادام سفید کرده سه درم ابلوج سفید سی درم زعفران
یک درم سقمونیا مشوی دو درم شربتی دو مثقال بر سر آب
سرد **سفوف السرطان** جهت مسلول نافع بود سرطان نهری
سوخته ده درم طین قبرسی صمغ عربی خشخاش سفید وسیاه
مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم کوفته وبیخته استعمال کند وبعضی
بعوض تخم خربزه کثیرا سه درم میکند والله اعلم بالصواب

باب التاسع فی الحبوبات حب ایارج

سود مند بود مرضها سر و معده را پاک کند از همه خلطها
ایارج فیقرا یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
یک درم حب النیل افتیمون غاریقون سفید از هر یک نیم درم نمک
هندی دانگی ونیم تخم حنظل دانگی کوفته وبیخته به آب رازیانه حب سازد

هر یک بمقدار نخودی واین یک شربتست اگر خواهد
در عسل کردانیده فرو برد واگر خواهد در مشاش شکر
سرخ بپیچد وفرو برد وهمه حبوب مسهل قوت آن
تا دو ماه می ماند بعد از آن ضعیف شود وبهتر آنست
وبهتر آنست که در روز کرم سازند ودر پشت غربال نگاه
دارند تا بخورد کاه استعمال کند **حب صبر**
صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده یک درم حب النیل غاریقون افتیمون
از هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی از هر یک دانگی ونیم
مقل کثیرا از هر یک دانگی کوفته وبیخته به آب کرفس تربسته
وحب سازد واین یک شربت است **حب سورنجان**
درد مفاصل ونقرس وعرق النسا را مفید ونافع بود وصبر سقوطری
تربد سفید مجوف سورنجان مصری از هر یک یک مثقال
اهلیلج بلیلج حب النیل غاریقون از هر یک نیم درم کثیرا شحم
حنظل از هر یک دانگی نمک هندی دانگی ونیم کوفته وبیخته
به آب کرفس حب سازد واین یک شربت است **حب شبیته**
جهت درد چشم وشقیقه سودمند بود ودماغ را پاک کند
ودرد گوش را نافع بود بستانند بنفشه خشک دو درم تربد
سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم
رب السوس پوست هلیله زرد افتیمون از هر یک نیم درم سقمونیا
مشوی از هر یک نیم دانگ کوفته وبیخته به آب خالص حب سازد

واین یک شربت است **حب شبیار مسهل** درد معده و
سر را نافع بود بستانند صبر سقوطری سه درم پوست
هلیله زرد و ورق گل سرخ تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن
بادام چرب کرده مصطکی از هر یک نیم درم کوفته و بیخته حب سازد
و در سایه خشک کند شربتی از یک مثقال تا سه درم در وقت
خواب فرو برد و بخسبد **حب مقل مسهل** هلیله سیاه و پوست
هلیله زرد و آمله مقشر پوست بلیله از هر یک پنج درم مقل ازرق
چهار درم مقل را در آب کند تا خیسانده و در هاون حل کند و داروها
کوفته و بیخته بدان سرشته و حب سازد شربتی دو درم
حب غاریقون نسخه صاحب معرفه سدها بگشاید و علت
استسقا و بیماریهای جگر را سود دهد غاریقون پنج درم
مرصافی پنج درم تربد سفید مجوف پنج درم ایرسا سه درم ایارج
فیقرا پنج درم فراسیون سه درم تخم حنظل دو درم افسنتین
یک درم انزروت دو درم سقمونیا مشوی یک درم کوفته
و بیخته حب سازد شربتی دو درم و قوت این تا شش سال باقیست
حب اسطمخیقون سودمند بود همه مرضهای که از
بلغم غلیظ و سودا بود و قولنج بگشاید حب بلسان بعود
بلسان سلیخه سنبل الطیب اسارون دارصینی زعفران مصطکی
پنج ادخر وج عصاره افسنتین عود هندی زراوند مدحرج از
هر یک یک درم صبر سقوطری پانزده درم سقمونیا مشوی غاریقون
سفید تخم حنظل از هر یک سه درم افتیمون اقریطی بسفایج از

هر یک شش درم کوفته و بیخته حب سازد و در سایه
خشک کند و در ظرفی آبگینه نگاه دارد شربتی دو درم
و نیم **حب قوقایا** سودمند بود درد سر که از
بلغم بود و چشم روشن کند و خلطهای غلیظ لزج از بدن پاک
کند و این حب جالینوس است صبر سقوطری و عصاره
افسنتین یا ورق افسنتین مصطکی از هر یک دو درم سقمونیا
مشوی تخم حنظل از هر یک یک درم کوفته و بیخته با آب کرفس حب
سازد شربتی یک مثقال **حب المسک** سنبل الطیب
فرنجمشک قرنفل بادرنگ کبابه قرفه بسباسه فوفل خولنجان
سعد کوفی از هر یک یک درم قاقله نیم درم جوز الطیب
نیم درم پوست ترنج زنجبیل ساذج هندی از هر یک
یک درم مشک زکی نیم درم به آب به و گلاب و صمغ عربی
حب سازد **سپرغه بلغمی را** رب السوس کشمش از هر یک
سه درم نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز دانه کدو از هر یک
یک درم نبات مصری نیم وزن داروها بلعاب بهدانه
حب سازد **سپرغه بادی را** پوست بیخ رازیانه تخم کرفس
رب السوس پرسیاوشان مغز بادام تلخ با آب خالص حب
سازد **سپرغه یابس را** نشاسته صمغ عربی رب السوس اجزا
متساوی با آب خالص حب سازد **سپرغه رطب را**
فلفل نبات مصری متساوی حب سازد والله اعلم

باب العاشر فی الاقراص قرص اندروخوریان

واین از جمله مجربات ومستعملات این نسخه از ان
حنین بن اسحق شیرازی است اختیار نسخها واز ادویه
تریاق فاروق است دار شیشعان اساورون از هریک
شش مثقال فقاح اذخر واز ده مثقال عود بلسان قصب
الذریره از هریک شش مثقال دارصینی پیت چهار مثقال
فو شش مثقال حماما بیت وچهار مثقال کبیس مثقال القوان سفید
ست مثقال مصطکی شش مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع
کوفته وبیخته بشراب ریحانی یا بماء العسل قرص سازد ودر
قرص ساختن دست بروغن بلسان چرب کند ودر سایه
خشک کند وقوت این قرص دو سال باقی است قرص
افعی که در تریاق فاروق مستعملست واین قرص بعد از
دو ماه استعمال کند وقوت این تا دو سال باقی بگیرد
افعی اشقر جوان باید ونشان نری ومادگی آنست که نر را
دو قلاب باشد وماده را چهار قلاب وتر دو قلاب در
یک غلاف بود ونشان افعی آن بود که سر وی پهن بود و
چشم وی سرخ وکشیده وشکم وی صلب بود ونشان جوانی
وی آن بود که سریع الحرکة بود ودر رفتن سر وی باید چهار
انگشت از زمین برداشته بود وباید که در موسم بهار که آفتاب
بحمل آید وبر اگیرند وتا ثور شاید لیکن چون آفتاب بجوزا
رسد نشاید وچون بگیرند باید در آن زمان یا روز دیگر
وبر اکشند واگر رها کند حدت سمیت وی زیادت شود

وکشتن وی چنانست که سر ودنبال وی بر هم نهند
وبیک ضرب سر ودنبال وی باید چهار انگشت
جدا کند بتیشه چنانکه تیشه تیز بر وی نهند وبیکی محکم
بزنند بر تیشه یا چوبی چنانکه قطعا هیچ پوست بر وی نماند
بعد ازان پوست از وی بکشند والات شکم آن جدا از هم
وچند نوبت بآب شیرین بشویند واگر با خاکستر یکنوبت
بشویند شاید وچون پاک شسته بود در دیک سفالین
کند یا سیمین قلع داده وآب بر سر آن کند چندانکه
کفایت بود وچوب شبت چند شاخ ونمک وبجوشانند
واگر نخودی چند در انداز شاید وبجوشانند تا مهرا
شود پس بیرون آورد واستخوان از وی جدا کند
وآن گوشت وی بکوبد کوفتنی بغایت وبوزن آن
نان خشک کوفته اضافه کند ودیگر بکوبد واگر خشک صفت
بود قدری ازان آب که در ان جوشیده اضافه کند
وقرص سازد قرصها تنک مثل ناخن بزرگ ودست
بروغن بلسان چرب کند در قرص ساختن ودر بیت غربال
در سایه خشک کند وچون تمام خشک شود در ظرف آبگینه
نگاه دارند قرص اسقیل که در تریاق فاروق
مستعملست بستانند پیاز عنصل کوچک ودر خمیر گیرد
ودر تنور نهند تا پخته شود پس مغز آن بگیرد که پخته شده
باشد ودر هاون بسازید وبوزن آن آرد کرسنه

اضافه کند و قندی شراب و بپز شد و دست بروغن
گل چرب کند و قرص سازد و بعد از دو ماه استعمال کند
و قوت این قرص هم تا دو سال باقی می ماند قرص
که در مشروديطوس مستعملست و آنرا قوقون خوانند مویز طائفی
بی دانه چهار درم علک البطم بیست و چهار درم مرصافی و ادخر از
هر یک دوازده درم دارصینی مثقال زرد اظفار الطیب سلیخه
سنبل رومی اکلیل الملک سعد حب الغار از هر یک سه درم قصب
الذریره ده درم زعفران یک درم قفر الیهود دو درم اگر ارمنی
باشد دو درم بکوبد و آنچه منقوع کردنی منقوع کند در مثلث
و با سه وزن آن عسل سرشد قرص طباشیر ملین سودمند
بود تبهای ملتهب صفراوی و دموی و تشنگی ساکن کند و سرفه
و خشونت سینه را نافع بود طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم
مغز تخم خیار زه و مغز تخم خیار بالنگ مغز دانه کدو از هر یک دو مثقال
نشاسته صمغ عربی کثیرا خشخاش سفید از هر یک یک درم کوفته و بیخته
بلعاب بهدانه قرص سازند شربتی یک مثقال طباشیر معتدل
سودمند بود تبهای تیز و رفتن خون شکم نافع بود
ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک
چهار درم تخم حماض طباشیر سفید از هر یک سه درم کوفته
و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازد شربتی یک مثقال قرص
طباشیر ممسک سودمند بود جهت اسهال
صفراوی و دموی صمغ عربی ده درم تخم حماض ده درم نشاسته

ده درم ورق گل سرخ پانزده درم سماق زرشک بی دانه از
هر یک هفت درم مجموع بریان کرده طباشیر هفت درم گل
ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته بگلاب قرص سازد و شربتی
یک مثقال و قوت این قرص تا شش ماه باقیست قرص
گلنار خون رفتن از شکم باز دارد سلیخه طین مختوم
گل ارمنی صمغ عربی گلنار از هر یک ده درم کثیرا پنج درم کوفته
و بیخته قرص سازد و شربتی یک مثقال قرص الکهربا جهت سحج
بغایت نافع بود بگیرد عرق الکهربا چهار درم ورق گل سرخ
صمغ عربی کهربا از هر یک سه درم نشاسته گل ارمنی بسد طباشیر
رب السوس گلنار از هر یک دو درم اقاقیا یک درم و نیم رب
مورد قرص سازد و شربتی یک مثقال قرص زرشک بزرگ
سودمند بود تبهای بلغمی و تبهای کهن و ورم جگر و معده
بستاند عصاره زرشک مغز تخم خربزه مغز تخم خیار زه از هر یک
سه درم ورق گل سرخ ترنجبین از هر یک شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی
سنبل الطیب عصاره غافت از هر یک دو درم قوه
لک مغسول ریوند چینی از هر یک دو درم زعفران یک درم
با آب ترنجبین قرص سازد شربتی یک مثقال و قوت
این قرص نیز تا شش ماه باقی می ماند زرشک کوچک
زرشک بی دانه پانزده درم تخم کاسنی تخم بورکل مغز تخم
خیار بالنگ از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم ریوند

جبني سنبل الطيب از هر يک يک درم بلعاب بنکو قرص سازد
شربتي يک مثقال **قرص بنفشه** مسهل صفرا و بلغم بود
بنفشه خشک چهل درم تربد سفيد خراشيده پنج درم
رب السوس ده درم پوست هليله زرد ده درم سقمونيا
بريان کرده چهار درم کوفته و بيخته شربتي در مثقال پنج دانگ
تا ده درم شکر سرخ و قوه اين قرص تا شش ماه باقي است بلغم
و صفرا دفع کند و دماغ پاک کرداند از اخلاط و تاريکي چشم
زايل کند و درد سر صفراوي را نافع بود **قرص گل مستعمل**
مسهل صفرا و بلغم است ورق گل سرخ هفت درم عصاره
غافث طباشير سنبل الطيب از هر يک يک درم رب السوس
چهار درم بآب خالص قرص سازد شربتي يک درم و قوت اين
تا شش ماه مي ماند **قرص ريوند** جهت تبهاي کهن و صلابت
جگر و سپرز و ورم و جهار و در و آن بغايت سودمند است
ريوند صيني شش درم فوه لک منقي تخم کرفس انيسون
عصاره غافث از هر يک دو درم کوفته و بيخته قرص سازد
شربتي يک درم تا يک مثقال **قرص خشخاش مستعمل**
سودمند بود در تبهاي سينه و شش و درد سينه و درد
مثانه را زايل کند ورق گل سرخ صمغ عربي از هر يک چهار درم
فشاسته کثيرا رب السوس از هر يک دو درم خشخاش سفيد
و سياه از هر يک سه درم طباشير پنج درم زعفران دانگي کوفته
و بيخته قرص سازد شربتي يک مثقال **قرص غافث** سودمند

بود تبهاي کهن و تب ربع و سده بکشايد و يرقان و درد
جگر و سپرز زايل کند غافث پنج درم سنبل الطيب
ده درم طباشير چهار درم کوفته و بيخته قرص سازد شربتي
يک درم **قرص کاکنج** قرحه مثانه و گرده را نافع بود
مغز تخم خيار بادرنگ حب کاکنج مغز بادام سفيد کرده ده درم رب
السوس فشاسته صمغ عربي **قرص کهربا** کهربا بسد لولو ناسفته
تخم خرفه از هر يک پنج درم سر توکوبي سوخته پوست تخم
مرغ سوخته کثيرا صمغ عربي از هر يک سه درم گشنيز بريان کرده
خشخاش سفيد و سياه از هر يک شش درم ودع سوخته
بزرالبنج از هر يک سه درم بلعاب بنکو قرص سازد شربتي يک
مثقال قوت اين تا شش ماه باقي است کثيرا دو درم دم
الاخوين کندر و کل از هر يک ده درم تخم کرفس دو درم افيون
مصري يک درم کوفته و بيخته قرص سازد و بعد از شش
ماه استعمال کند شربتي يک درم تا يک مثقال اشايد و قوت
اين قرص تا دو سال مي ماند **قرص زحير** سودمند
بود جهت اختلاف دم و زحير طين مختوم طين ارمني
قرظ طباشير طراثيث از هر يک دو درم تخم حماض بريان
صمغ عربي جلنار از هر يک چهار درم فشاسته ورق گل سرخ
از هر يک چهار درم تخم کرفس ساق مصطکي از هر يک يک درم
بلوط دانه مورد از هر يک دو درم عفص و زيره کرماني در
سرکه خشک کرده و بريان کرده از هر يک نيم مثقال کوفته و بيخته

بلعاب بگو قرص سازد شربتی یک درم و قوت این تا شش ماه
می ماند **قرص صداع** سودمند بود جهت بیخوابی و درد سر
و شقیقه چون طلا کند افیون مر لادن کافور از هر یک
پنج درم کندر و انزروت و رامک طین ارمنی از هر یک ده درم
زعفران بزر البنج پوست بیخ لفاح از هر یک یک درم کوفته
و بیخته بگلاب و آب کاهو قرص سازد قرصهای مثلث و
در سایه خشک کند و در وقت حاجت با آب گشنیز سبز
و آب کاهو قرص سازد و بسرکه بساید و طلا کند نافع بود
قرص سرطان جهت مسلول بغایت مفید بود
طین ارمنی و طین مختوم طین رومی نشاسته و رب گل سرخ
از هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر
سفید شادنج مغسول از هر یک پنج درم رب السوس سه درم
کوفته و بیخته با آب لسان الحمل قرص سازد شربتی دو درم
با شراب انار عذب مناسب باشد جهت سل و دق و
نفث خون نیز مناسب است والله تعالی اعلم

باب الحادی عشر فی الایارجات

ایارج روفس سودمند بود اخلاط بلغمی و
سوداوی و داء الثعلب را بغایت نافع بود و تغیر ایارج
دوا الهی است و ایارج سالم المزاج حبوب و مطبوخ بود
صنعت آن شحم حنظل بیست درم صبر سقوطری پنج درم سکبینج
جاوشیر از هر یک هشت درم خولنجان ده درم کما دربوس

هشت درم فلفل سفید فطراسالیون زراوند مدحرج
دارصینی سلیخه زعفران زنجبیل جعده مر صافی از هر یک
دو درم کوفته و بیخته صمغها بشراب تر کنند و بعسل کف
گرفته سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال تا
چهار مثقال با آب کرفس و شاهترج و هلیله سیاه
و مویز طائفی و غاریقون و اسطوخودوس و کمافیطوس
گاوزبان در وی جوشیده باشد نیم درم ملح هندی بجرع
فرماید و قوت این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال
می ماند **ایاره فیقرا** سودمند بود جهت امراض
سر و رطوبت معده و درد مفاصل و قولنج ریحی و بلغمی
و فالج و لقوه و استرخا و گرانی زبان **صنعت آن**
مصطکی زعفران سنبل الطیب حب بلسان اسارون
سلیخه دارصینی عود بلسان از هر یک یک مثقال صبر
سقوطری هشت مثقال کوفته و بیخته در ظرف آبگینه نگاه
دارد و قوت این تا چهار سال باقی باشد شربتی یک
مثقال با دو درم بادام و بها دیگر در حب ایاره گفته شد
ایاره جالینوس سودمند بود فالج و لقوه و تشنج
و استرخا و خلطهای لزج دفع کند و مثانه را و کسی را که منی
بغیر ارادت از وی جدا شود نافع بود **صنعت آن**
شحم حنظل غاریقون اسقیل مشوی اشق سقمونیا
خربق سیاه موفا دیقون افربیون از هر یک ده درم مر صافی

سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه بید دار فلفل دارصینی
جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون از هر یک چهار درم
و بعضی زعفران و صبر از هر یک چهار درم میکنند کوفته
و بیخته مجموع و در مثلث حل کنند و داروها کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال
با آبی که هلیله کابلی و افتیمون و سورنجی و بنیم درم
نمک در آن جوشانیده باشند و این ایاره بعد از
شش ماه تا چهار سال قوت دارد **ایارهٔ لوغاذیا**
این ایاره مبارک است بسیار منفعت بدن را پاک کند
از همه اخلاط و فضلهای مختلف از قعر بدن بکشد
و خلطهای عفن محترق دفع کند و این مسهلی بی زحمت
بود و سودمند بود فالج و لقوه و تشنج و صرع و جذام
و داء الفیل و بهق و برص و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع
و دوار و سدر و وسواس و صمم و سواس شهوت کلبیه
تغیر عقل و عسر نفس و درد گرده و مثانه و نقرس و مفاصل و
عرق النسا و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیه و ریشهای
کهن بد همه را نافع بود و حیض بسته بگشاید **صنعت آن**
شحم حنظل پنج درم اسقیل مشوی غاریقون سقمونیا خربق
سیاه اشق اسطوخودوس از هر یک دو درم و نیم
افتیمون افربیون کادریوس مقل ازرق صبر سقوطری
از هر یک سه درم حاشا ساذج هندی مو غاریقون فراسیون

جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارصینی
جاوشیر بسفایج سکبینج جند بیدستر مر صافی فطراسالیون
زراوند طویل عصاره افسنتین افربیون سنبل حماما بجیل
جنطیانا رومی اسطوخودوس از هر یک دو درم کوفته
و بیخته صمغ در شراب حل کنند و همه را بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی چهار مثقال و قوت این بعد از شش ماه تا چهار
سال بماند و اولی آن بود که شبهنگام خورند و صباح
جلابی از بسفایج و زوفا افتیمون پوست هلیله کابلی
گاوزبان اسطوخودوس سورنجان و عذری نمک
تجرع فرمایند نافع بود انشا الله تعالی

باب الثانی عشر فی الشیافات

شیاف کنکری مورد ارمنی پنج درم کنکری سی درم
خطمی ... درم شکر سرخ ... درم شحم حنظل پنج درم شیاف
سازد **شیاف حادی** بنفشه خطمی از هر یک سه درم
سنائکی پنج درم شکر سرخ ... درم نمک هندی ...
شیاف سازد **شیاف مامیثا** شاذنج و اسفیداج و زعفران
شیاف مامیثا اقاقیا کندر دم الاخوین افیون از هر یک
جزوی به آب مورد تر یا با آب گشنیز یا با آب سماق شیاف سازد
و هر شیاف را قدری ریسمان با آن سازد و استعمال میکند

باب الثالث عشر فی الترياقات

تریاق فاروق تریاق بزرگ خوانند و طبیعت آن گرم

وخشک بود نافع بود گزندگی جانوران ومجموع زهرها وادویها
کشنده وشربتی ازان بقدر حاجت بود واندک آن یک
نسوج وزیاده. آن دو مثقال چون برموضع گزندگی طلا کنند
نافع بود وقوت دل بدهد وجمیع مرضها سرد راسود مند
بود واگر خواص آن بیشتر شود واز کرده و سعال و عسر النفس
و درد سینه وشش ونفخ معده وقولنج واستسقا وبرص و
بهق وجذام واوجاع مفاصل ومجموع مرضها که از سودا و بلغم
بود نافع بود وصرع وصداع وتاریکی چشم و درد شقیقه و بواسیر
را نافع بود وبول براند وحیض بگشاید صفت آن

اقراص عنصل چهل وهشت مثقال اقراص افاعی اقراص
اندرو خورون فلفل سیاه. افیون مصری از هریک بیست
وچهار مثقال ورق گل سرخ تخم شلغم بری توم بری ایرسا
غاریقون رب السوس بزرغش بلسان از هریک دوازده
مثقال دارصینی بیست وچهار مثقال وبعضی دوازده مثقال
میگویند مرصافی زعفران زنجبیل دونه حسنی مطافلون فودنج
جبلی فراسیون قسط قطرا اسالیون اسطوخودوس
فلفل سفید دارفلفل کندر زرمشکطرامشیع فقاح اذخر صمغ البطم
سلیخه سودا سنبل الطیب جعده از هریک شش مثقال عصاره لحیه التیس
سیبالیوس حوف بابلی کادریوس نانخواه کافطوس عصاره لحیه
التیس نادوین افلیطی شیح حلی ساذج هندی مرحطانا تخم کرفس
طین مختوم زاج محرق که تمام سوخته باشد حاما وحب بلسان

فرسوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا از هریک
چهار مثقال دوقوقه سنبل الیهود جاوشیر قنطوریون بارکر
درا وند مدحرج سکبینج از هریک دو مثقال جند بیدستر دو مثقال
وبعضی چهار مثقال میگوید عسل که از کف خالی باشد ده رطل
شراب کهنه خوب هشت رطل باید که بوزن بغدادی بود
هر رطلی نود مثقال صمغها وعصاره بشراب خیساند وحل کند
وعسل بر سر آن کند ویکشبانروز رها کند وبعد ازان ادویه
کوفته وبیخته بروغن بلسان چرب کنند وبسرشند وبعضی در ظرفی
نقره یا صینی یا رصاصی کند یا ابگینه وباید که ظرف پر نبود
واستعمال کند بعد از یکسال وبعضی جایز داشته اند بعد از شش ماه
وبعضی گفته اند شاید که استعمال کنند تا پنج سال بران بگذرد
تا هفت سال وبعضی گویند تا ده سال ودوازده سال
وآن زمانی در غایت قوت وجوانی بود تا سی سال وچون
از سی سال گذشت تا شصت سال قوت آن باقی است
وهر خواص که گفته اند دارد لیکن بعد از شصت سال تمام
مرضها که بدان نافع است همان عمل بکند اما دفع سموم ولدغ
وهوش نکند این زمان بقوت معاجین بزرگ بود
تریاک اربعه تریاک کوچک خوانند سودمند بود
گزندگی جانوران خصوص عقرب وباد غلیظ که در معده ورود
بود ودرد جگر وسپرز وصرع وخفقان را سود دهد واگر
زنی را بچه بزیان رفته باشد یا مشکل زاید یک مثقال فرو برد

سهل کرده **تریاک اربعه** جنطیانا رومي حب الغار صافي
زراوند طویل از هر یک مساوي کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف
گرفته سرشته شربتي یک مثقال با آب سرد و بعد از دو سال عمل
وي باطل کرده **مثرودیطوس** این از تریاقات شمرده اند
سود مند بود زهرها مختلف و گزندگی جانوران و سکته را نفع
بکشاید و فالج و لقوه و استرخا و سده جگر بکشاید و درد سپرز و طحال
بگشاید و نرم کرداند و سینه را از اخلاط پاک کند و خون ریختن
باز دارد و قوت باه بدهد و گونه روي نیکو گرداند و اشتها
طعام باز دید کند و سنگ مثانه بریزاند و بچه در رحم نگاه دارد
و ذهن صافي کند و جواني نگاه دارد و دفع همه زهرها بکند و رطوبات
که در شکم بود دفع کند و درد معده و امعا غلاظ و قاق را
نافع بود و خاصیة آن نزدیک بتریاق فاروق **صنعت آن**
مر زعفران غاریقون زنجبیل دارصیني علک البطم کندر از هر یک
ده درم سنبل الطیب کندر ذکر خولنجان اسید عیدان بلسان اسطوخودوس
اذخر سیساليوس کافطوس قنه رابیج دار فلفل عصاره بر قسطه
جند بادستر جاوشیر میعه سادج هندي از هر یک هشت درم سلیخه
فلفل سیاه و سفید و سورنجان جعده استوردیون درقو
اکلیل الملک جنطیانا رومي دهن بلسان حب بلسان مقل از هر یک
هفت درم سداب دو درم تخم سداب ده درم اشق ناردین
اقلیطي مصطکي صمغ عربي فطراسالیون قردمانا افیون تخم رازیانه
ورق گل سرخ مسکطرامشیع از هر یک پنج درم انیسون حج مرفو سکبینج

اسپادون از هر یک سه درم اقاقیا سوفاریقون سرخه
ستقنقور از هر یک چهار درم سرجه صمغها باشد در شراب
ریحاني کهن حل کند و باقي داروها کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتي
یک مثقال و قوت این تا سي سال بماند والله اعلم

باب الرابع في السنونات سنوني

که دندان را جلا دهد بغایت بگیر و شاخ بز کوهي سوخته و نمک
اندراني و کف دریا از هر یک جزوي پنج في سوخته دو جزو سادج
هندي ربع جزوي سفال صیني جزوي همه را کوفته و بیخته و لغایت
سحق کرده سنون سازد **سنوني دیگر** که دندان را جلا دهد
و بیخ آن محکم دارد بگیرد نمک اندراني و نسایند و در کاغذ پیچیده
بندد و بر سر خاکستر گرم اندازد تا سرخ شود و بردارد و بر
قطران اندازد و بستاند جزوي از آن و کف دریا و سعد
و دارصیني و مرد خاکستر دریه از هر یک جزوي کافور عشر جزوي
مجموع کوفته و [illegible] سنون سازد **سنوني دیگر** که دندان
متحرک را محکم گرداند و قوت بن دندان بدهد بگیرد قرن ایل
سوخته و نمک اندراني بعل سرشته و سوخته از هر یک دانگي
گلنار نیم جزو پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ از هر یک جزوي
کوفته و بیخته در بیخ دندان کرمي چند افشاند که بیخ وي محکم کند و بوي ها
خوش کند **سنوني** که گوشت بن دندان از و بریده باشد
بر ویاند و محکم دارد زراوند مدحرج گرسنه بیخ سوسن آسمانگون ...

دم الاخوین مساوی کوفته و بیخته بکحن عفصلی بر شده بر بیخ
دندان طلا کند به چند باره **سنون** که بوی دهان خوش
کند و دندانرا جلا دهد و محکم گرداند بگیرد آرد جو و نعل سوخته
و کف دریا و بیخ نی سوخته از هر یک هشت درم و حل کی بهر قاقله
بساسه عاقرقرحا از هر یک سه درم طباشیر سفید گل سرخ در منه
سوخته از هر یک یک درم نمک اندرانی نیم درم کوفته و بیخته سنون
سازند **سنونی** که سیاهی دندان برد بگیرد قرنفل
ده درم ملح چهار درم حماما سه درم ساذج هندی دو درم
مازو سوخته سه درم کوفته و بیخته استعمال کند بالا **داروی کرکند**
منی و فع کبند بگیرد مر قلقطار سنگ بست انار
قصب الذریره قرنفل نسرین مساوی بکوبند و بر بیزند و می
رابفتیله کند بشراب ریحانی تر کرده باشد تر کند و ازین
دارو کوفته و بیخته بهمی در دهد و فتیله دیگر بدارو و پاغازه
و در می نهد **سنونی جهة جوشیدن بن** قرنفل اقاقیا سماق پوست انار
طباشیر گلنار ورق گل سرخ آرد جو مساوی کوفته و بیخته
اول قدری سرکه و گلاب بر سر هم کند و نیم گرم و یکسان باره
دهان بشوید و بعد از آن سنون سازد که بغایت مفید است

باب الخامس عشر فی الادهان

روغن بنفشه بستانند بادام شیرین و سفید کنند
و هر یک بادام بدو نیمه کنند و خشک کنند و بهر یکی بادام
یمن گل بنفشه بر سر آن کنند و پهن کنند و شب در شب جا خواب

می اندازد و هر روز همچنان پهن میکند و چون ده روز بگذرد
آنگاه دیگر بنفشه تکرار کند خوبتر باشد و تا چهل روز پرورش
دهد و بعد از آن روغن بگیرد **روغن گل بادام** بادام در
میان گل کند چنانچه در بنفشه ذکر رفت همچنان بسازد
و روغن بگیرد **صنعت آن** بگیرد ورق گل تازه و در قنینه
کند و روغن کنجد بر سر آن کند و چهل روز در آفتاب بیاویزد
و استعمال کند **روغن گل سرخ** همچنان که روغن گل بادام گفته شد
بگیرد و روغن یاسمن و خیری و سوسن و زنبق و نسرین و نرگس
و شقایق هم بدین نوع بسازد **روغن گل سفید** بگیرد آب
شاهسفرم یک من و یک چهار یک روغن کنجد و قدری آب بر
آن کند و بجوشانند تا آبها سوخته گردد و روغن بماند **روغن**
کدو بستانند کدو تر خوب تازه و آب آن بگیرد یک من و یک
چهار یک روغن بادام بر سر آن کند و بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند **روغن خشک** بستانند زنجبیل چهار درم خشک
کوفته ده درم بجوشانند و صافی کند و یک من روغن کنجد بر سر آن کند
و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن قسط بزرگ**
سود مند بود درد جگر و معده و سردی مفاصل و استرخا
آن **صنعت آن** قرنفل ده درم سنبل بادرنج میعه سایله
ایرسا قرفه اشنه قسط از هر یک بیست درم و اس خشک
سلیخه عدان بلسان از هر یک ده درم مر صافی پنج درم مجموع
نیم کوفته یکشبانروز در آب شیرین خوابانند و بعد از آن بجوشانند

بجوشانند و صافی کنند و باید که آب نخجن بود و بر آتش
آهسته می پزد از اول روز تا آخر روز بعد از آن بپالاید
و دو من روغن زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند روغن قسط کوچک که عصبها را محکم دارد و جهة
جگر و معده و سردی آن و موی برویاند صنعت آن
قسط مرصد درم سلیخه شش درم ورق مرباجوز چهل مثقال
نیم کوفته کنند و در شراب کهن خیسانند یک شبانروز بعد از آن
با آتش نرم بجوشانند و صافی کنند و یک من روغن زیت بر سر آن
کنند و بجوشانند تا روغن بماند روغن مصطکی سودمند بود
جهت ضعف معده بستانند روغن کنجد یمنی و مصطکی خوب
ده مثقال و در صره کنند و یکی را آب کنند و آن صره در میان
آب بیاویزد و با آتش نرم میجوشانند تا مصطکی بتمام بگدازد
روغن بابونج بستانند بابونه تازه در سایه خشک کرده
بیست درم با یک من روغن کنجد در قنینه کنند و در آفتاب بیاویزد
تا چهل روز و بعضی بیست درم حلبه اضافه میکنند و اگر بابونه تازه
نیابد بگیرد بابونج خشک ثلث درم و با چهار من آب بجوشانند
تا بار بنیمن آید و بدست بمالد و صافی کند و یک رطل روغن کنجد
بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن شبث
روغن کنجد یمنی تخم شبث در سایه خشک کرده در صره کنند
و چهل روز به آفتاب بیاویزد روغن حنا بستانند ورق
حنا و بجوشانند و صافی کنند و روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند

تا آب بسوزد و روغن بماند روغن زرده تخم مرغ بستانند
زرده پخته و بدست بمالد و قدری نوشادر سوده بروی بریزد
و در قنینه کنند که بگل حکمت اندوده باشد و قدری موی
لیف بر سر قنینه نهند و در پشت قنینه آتش کنند و در زیر
قنینه کاسه بنهند تا روغن در آن رود روغن مورد بستانند
آب مورد تر سه رطل روغن کنجد یا بادام یک رطل بجوشانند
تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر مورد تر نبود مورد خشک
دو من و نیم بجوشانند و صافی کنند و یک رطل روغن بر سر آن
کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و روغن نارگیل
و بادام و گردکان و امثال آن بطریقه روغن کنجد باید گرفت

باب الحادی عشر فی المراهم مرهم

شادنج جهت بواسیر و شقاق نجات
نافع بود صنعت آن روغن بنفشه روغن گل بادام از هر یک
ده درم عصاره لحیة التیس گل قبرسی گل ارمنی شادنج
مغسول از هر یک سه درم افیون نیم مثقال و چهار حبه
موم سفید پنج درم اسفیداج ده درم زعفران یک درم داروها
کوفته و بغایت سحق کرده موم با روغنها بگدازد و در هاون
کنند و بالختی داروها بدان می ریزد و سحق میکند
تا یکسان شود مرهم سفید گوشت برویاند و جراحات
ساکن کند موم و اسفیداج از هر یک ده درم روغن گل
چهار ده درم موم با روغن بگدازد و اسفیداج بر آن ریزد و در هاون

بمالد و اگر حرارت زیادت بود قدری کافور اضافه کنند

مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و نیز برویاند و بیشتر

جراحتها را نافع بود بستانند مرداسنگ نیم رطل زیت صافی یک رطل

و ربعی موم صافی ربع رطلی زفت رومی پنج درم علک پنج درم

علک موم زفت با زیت بگدازد و مرداسنج سوده بران می ریزد

و در هاون می مالد تا منعقد شود **مرهم خل** گوشت برویاند

و خشک کند **اخلاط آن** مرداسنگ ده درم کوفته و بیخته

با چهل درم سرکه بزند و در هاون کند و عالمه سایند تا یکسان شود

و بشویند و اگر خواهد ده درم دارزرد کوفته و بیخته اضافه کند و سحق

کند **داخلیون** جهت خنازیر و سلع بغایت نافع بود و جهت

دوبیلها بستانند حلبه و بزرک و خطمی سفید از هر یک کیله و هر یک

بجوشانند یک شبانروز بعد از آن بگیرد از لعاب هر یکی از این

یک رطل و نیم و از مرداسنگ یک رطل و نیم و بغایت سحق کنند

و با سه رطل زیت بجوشانند و مرداسنگ روی بر سر وی [illegible]

ریزد اندک اندک و به آتش نرم بجوشانند تا منعقد شود **مرهمی که**

بجهت سوختگی بغایت نافع بود مر اعضا که سوخته بود و نیکو باشد

بستانند اسفیداج دم الاخوین جکید مرداسنگ از هر یک

مساوی بغایت سحق کرده موم سفید و قدری روغن گنجد باهم

بگدازند و در هاون کند و چند نوبت به آب شیرین بشویند و

بعد از آن دارو ها سوده بران افشانند و عالمه سایند و دیگر بار

بشویند و استعمال کند نافع بود و **تمت الکتاب**

بعون الملک الوهاب

تم

سفوف

سه درم اقاقیا گلنار سه درم سنبل [illegible]

٧٤١

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

سفوف

تخم گل سرخ

تخم مورد [illegible]

از هر یک وزن [illegible]

[illegible]

در جلاب

بگلاب [illegible]

٧٣٠

[illegible] العلما مولانا [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم نسخهٔ مرکبات

معجون قلعه اکبر مرکبی بسیار از هر جنبه بیشتر از هر کدام [illegible] فطراسالیون [illegible] زرنباد [illegible]

[illegible] قطر [illegible] ورحمی [illegible] از هر کدام شش [illegible] افسنتین [illegible]

[illegible] سنبل الطیب [illegible] زعفران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ادویه سکر

[illegible]

[illegible]

[illegible] گاو [illegible]

[illegible] گرده و اگر خشک شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لعاب الاتن ...

بسم ... الذی ...

...

بسم الله ...

بسم الله

بسم الله

[illegible]

معجون ...

بگیرند به از پوست تخم ... بیه ... از ... [illegible]

با ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

... [illegible] ... بگیرند ... [illegible]

زعفران ... [illegible] ... خوب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... معجون ... [illegible]

... [illegible] ... خوب ... [illegible]

معجون ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

اصل [illegible]

شنبه کود   تخم کار   تخم خیار   [illegible]

بادان   ریزه صیفی   عناب   سپستان   تمر هندی

[illegible]

دوا علیل اراده

[illegible]

الحمد [illegible]

[illegible] علیه السلام

[illegible]

نسخه معجون باه الجن

لسان العصفور ... کابلی افتیمون غاریقون خربق سیاه

۳ م ... ... ۶ م ... داکه

الونه وعه شربتی معتد ارسه ار ۲ م

نسخه معجون حبی

[illegible]

[illegible]

نسخه حکیم علاء الدین محمود ... فاسمعال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من کلام مولانا وسیدنا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه

قوة باه بسیار مفید است نارجیل زنجبیل فلفل قرنفل دار

دار فلفل ... وزن ادویه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر ساق ... ارز ... است

[illegible]

هو العلیم

معجون بکر المنی و تقوی الباه خولنجان بذر الجزر شقاقل

سه درهم چهار درهم پنج درهم

تخم ریحان زعفران [illegible] قشور الاترج دار چینی

سه درهم نصف مثقال ده درهم سه درهم سه درهم

دار فلفل جوز بوا کوفته بیخته با عسل [illegible] معجون سازد و در ظرف [illegible]

یک درهم سه عدد

[illegible] هفت روز در میان جو پنهان کرده و هر روز یک مثقال بخورد

[illegible]

طریقه حب جواهر

جواهر مروارید ناسفته مرجان یاقوت احمر لعل [illegible]

کهربا ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب چنانکه رسم است

با شربت سیب حب نخود [illegible] سه حصه کند یکروز در میان

یکحصه را بخورد و آنچه لازم است پرهیز بعمل آورد

نباشد ... اگر ... اگر ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

اگر در ... [illegible] ... جمله ... [illegible]

... [illegible] ... گرداند ... زبان ... [illegible]

... [illegible] ... سخت ... [illegible]

... [illegible] ... یاقوت ... [illegible]

... [illegible] ... صاحب این ... [illegible]

والله اعلم بالصواب

۷۸۲

... ملک ...

کل ... [illegible] ... کا ... زبان ... کهربا

۱۵۶ ۱۵۶ ۱۵۳ ۱۵۵ ۱۵۳

... [illegible] ... گوشته ... باب ...

... [illegible] ... معجون ... [illegible]

[illegible]

۳۲۵

اللهم صل علی محمد و آل محمد

یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم انت الرب [illegible]

[illegible] الاسم [illegible] عظمته [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible] بالقرآن [illegible]

[illegible] وجعلت [illegible]

[illegible] والدی [illegible]

[illegible] یا ارحم الراحمین

اللهم رب [illegible]

اللهم زین [illegible]

[illegible] القرآن و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد ... در مرض [illegible] بکار نتوان زد [illegible] از کردن [illegible]

صفت [illegible] افضه [illegible] نافع بود [illegible] افضه [illegible]

تا [illegible] نفع او [illegible] بود اگر او را با روغن طلا کنند نافع بود از بهر [illegible] جرب در [illegible]

نسخه [illegible] گیاه [illegible] کاسنی و بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ بنفشه و بیخ [illegible]

[illegible] سفید [illegible] و [illegible] و عناب و سپستان و [illegible]

و بنفشه و خطمی و بابونه و بزرقطونا و تخم کدو و تخم خیار و [illegible]

و [illegible] و بادام تلخ و بادام [illegible] و کرفس گیاه و [illegible]

[illegible] و تخم کاسنی و تخم کاهو و تخم مورد و برگ مورد

و گل [illegible] اضعافه نماید [illegible] محلول [illegible]

و [illegible] بعضی [illegible] سبب [illegible] سوء حالی [illegible]

و [illegible] لازم شد [illegible]

[illegible] اصل جماع منفعت [illegible] و باید که [illegible]

[illegible] و دارچینی و مشک و زعفران و فلفل سیاه و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین

۲۲۸

[illegible]

بعظم [illegible]

نسخه حب المسک

دارچینی انیسون

در وجع گرده و در دیرزین نگاه دارد غایت در زیر بستد قوت شهوت ... آب ... آید

و قضیب ... حکم کند و ... گرداند دایم با قوت باشد ... بشهوت ...

دایم با قوت باشد و مثانه ... را دفع کند و جمله دردها ... کند و سنگ ... کند و گرده را قوی کند ... دفع

... کند ... معده را دفع کند و ... محکم کند ...

و ... هضم طعام کند و تقویت معده دهد خاصیت بسیار دارد ... اطبا گفته اند که

... این حب المسک را در عمل آورد ... شهوت ... کند اگر ... کند ...

فرج او ... گرم شود ... دارچینی انیسون

دارچینی	انیسون	...	زعفران	شقاقل	دارو مصطکی
۵ درم	۳ درم	۵ درم	یک درم	۳ درم	۳ درم
...	عاقرقرحا	...	قرنفل	بهمن سرخ	زنجبیل
... درم	۳ درم	۳ درم	... درم	۵ درم	... درم
...	کندر	سعد	جلغوزه	سنبل	ساذج هندی
۲ درم	۴ درم	۳ درم	۷ درم	۲ درم	۳ درم
...	عنب الثعلب	مشک خالص یک ...	کباب	...	
۵ درم	۱۰ درم		۱۰ ...		

موز ... ۱۰ ... عسل ... عنبر ...

... آمد و رنگ ... چون ... ماه ... که ... و درد ...

... و رفع ... و بعد از فصد و تنقیه مواد مسهل دهند ... اخلاط ...

... نگه کند و غذا ... بخورند ... اگر ...

[illegible]

شیره [illegible] و ورد چینی کرده [illegible] گرفته [illegible] دیگر [illegible] یک مثقال اضافه [illegible] تمر هندی [illegible] اگر حکما [illegible]
[illegible] بشود فلفل سیاه و ران [illegible] و عصر [illegible] نافع [illegible] آن [illegible] با آب [illegible] حل کنند

۷۵۱

ادویه که برای سرطان نافع است و علاج مینماید

حجر الحمام سنگیست که در دیگ حمام پیدا میشود سوخته را که [illegible]

تخم الحجره مقدار خوراک ثلث مثقال

آرد نخود [illegible]

این معجون خواص بسیار دارد

قرنفل جوزبوا دارچینی بسباسه [illegible] ساذج هندی

قاقله کبار [illegible] دارفلفل زنجبیل بلیله کابلی [illegible]

آمله منقی [illegible] نانخواه زیره کرمانی [illegible]

با قند سفید [illegible]



